

جلد سوم

تفسیر جامع

آرامشادات کائنات
تهران - خیابان ناصر خسرو

جلد سوم

تفسیر جامع

جمع آوری شدہ از تفسیر امام علیہ السلام

و عیاشی کتب اخبار معتبرہ

بانتظام ترجمہ تفسیر علی ابن ابراہیم قمی

ہم دالعمدہ معظمہ استاد علامہ

آقای حاج سید ابراہیم بروجرودی

حق چاپ محفوظ

از انتشارات کتابخانہ صدر

طهران - خیابان ناصر خسرو

جلد سوم

تفسیر جامع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سنايش و پرستش پروردگار براى اوست كه اين جهان با عظمت را آفريد و
قاعده و قانوني مقرر داشت تا ابناء بشر در پناه آن با يكديگر همزيستي كرده و از آسائش
و آرامش برخوردار گردند درود بر پايان بر خاتم رسل محمد مصطفی ﷺ كه بر
گزید او را با دين محكم استوار و مبعوث فرمود او را با راه مستقيم و دليل كافى از
معجزات و با پند و ناهى و شافى از قرآن و بر اهل بيت گرام كه اساس دين و ستون ايمان
و محل وحى و معدن دانش و چشمه حكمت و معرفتند و امانت دائمى و عذاب سرمدى بر
مخالفين و هماندين ايشان تا روز محشر باد و بعد پيش از آغاز لازم است نكته را
بخوانندگان گرامى تذكر داد و آن آنستكه در عصر حاضر دشمنان و نويستندگانى
هستند كه كور كوران تحت تأثير تعصب قرار گرفته و گمراه شده اند و در نتيجه مردم
را نيز بگمراهى واداشته اند و بعضى شهرت زنده كننده آئين اسلام و مذهب جعفرى
اهانت روا داشته اند نه فقط ثابت كرده اند كه روح خيرخواهى نجات دهنده
پيغمبر و ائمه هدى عليهم السلام در آنها تأثير ننموده بلكه در مشى خود نيز راه خطا
پيموده اند زيرا با اندك تأمل و تفكرى ميتوانستند اين معنى را درك كنند
و دريابند كه نبايد اخبار و احاديث اهل بيت را از نظر چند نفر يسواد لاابالى

یا از لحاظ افکار باطله تابعین ابو حنیفه و عسکری و سایر جماعت اهل سنة تکذیب و انتقاد کنند همانا وجودات مقدسه معصومین نوادر و نوابی هستند که گیتی تاکنون نتوانسته مانند آنها پرورش دهد و آنان شخصیهائی باشند که دیای اسلام بر وجود چنان حجتیهائی بر خود بیابد و چنانچه احادیث و روایات وارده از آن بزرگواران را بنظر دقیق مورد مطالعه و تحقیق قرار میدادند بطور یقین میفهمیدند که آنها خلیفه و حجت خدا میباشند بر خلق در روی زمین و نجات دهندگان بشر و صاحبان امر و نبیند و بحکم عقل و نقل و صریح آیات قرآنی فرمانشان فرض است و نباید از گفتارشان تجاوز کرد چه تجاوز از آنها کفر و موجب هلاک و گمراهی خواهد شد چنانچه فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مثل اهل یتیمی کمثل سفینه نوح من رکبها نجا و من رغب عنها غرق (اهل یتیم من در مثل مانند کشتی نوح است هر کس سوار آن شد از غرق شدن و هلاک نجات یافت و هر آنکه دوری جست و سوار نشد فرق و هلاک گردید) و اگر مردم از اهل یتیم تجاوز و دوری نمی نمودند همانا عادات و اخلاقی آنها مانند عهد جاهلیت بود و چنانچه رسوم و حیثیت و بربریت عصر پیش از اسلام و ظهور محمد صلی الله علیه و آله را در نظر بگیریم و با اوضاع این زمان مقایسه کنیم بمحیی درک و احساس مینماییم که فرقی میان آنها نیست چه عادات عصر جاهلیت بت پرستی و تواضع کردن بآتش و مقدس شمردن آن و آتش زدن مردگان و قاتل شدن فرزندان برای پروردگار و زن فروشی و دختر کشی و شقاوت و عداوت و دزدی و غارتگری و خلاف عهد پیمان و دروغ و قتل و گول زدن و بدگمانی و بی حیایی و شرب خمر و مسکرات و برد و باخت و زنا و زنازادگی و ربا خواری و ستمگری بود و در این ظهور پیغمبر و ترقی اسلام تمام این رذایل از میان برداشته شد یگانه پرستی و انسان دوستی و امانت و صحت و سلامت و درستی و حیا و نجابت و تجارت و صنایع و کشاورزی و استقامت و عدالت و حسن ظن و محبت و حریت و برادری و عواصات بجای آنها گذاشته شد در این عصر هم بیشتر مسلمانان از دیانت و احکام شرع دور شده اند و سرعت عجیبی بمقهوری سیر کرده و با اخلاق زمان جاهلیت پیوسته اند تمام این پیش آمدها دارای تبلیخ سوء عده از رهبران فاسد و دانشمند نمایان غیر صالح رخ داده است مذهب و آیین تشیع را که پیشوای آن بصورت زربا و نویسی آورده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْإِنْفَالِ قُلِ الْإِنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا ذَاتَ بَيْنٍ
وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱)

و جهانیان را بریت اخلاقی و آداب انسانی آشنا و بیدار و هوشیار کرده بود باخراقات
ممزوج، و دهاند و عقل ناقص و عقیده و تشخیص باطل خود را داخل احکام و ملاک
استنباط قرار داده اند و از راه مجادله و منازعه میخواهند آراء سخیفه خویش را جانفین
احادیث اهل عصمت و طهارت و بموضع قرآن و عزت جایزند از اینجهت تکذیب احادیث
نموده و بر ادیان آنها طعن زده و نسبت ناروا میدهند و بر کسانی که بیان و گفتارشان
از روی فرموده های الهی است تهمت و افترا زدند و بر آنها بیکه آراء باطله ایشان را
مقدم نمیدادند بر احادیث و روایات اهل بیت خشم و غضب میکنند و غرور و تالی تلو
امام علی علیه السلام بلکه مقدم بر آن بزرگواران دانند و مردم را گمراه کرده و در اشتباه انداخته اند
تا بر رقابشان سوار شده و استفاده مادی از ایشان بپیرند آری آیات و اخبار بسیاری در ذم
اینان وارد شده که ما بعضی را در بخش اول و دوم بیان نمودیم خداوند قول و فرموده الهی
را حجت قرار داده است و فرمان برداری از ایشان را واجب نموده لذا هر گفتار
و بیانی بآنها منتهی بشود واجب الاطاعة باشد و هر سخن و کلامی از آنان تجاوز کند
باطل و حجة نیست از پروردگار عزت خواهانم که ما را از کردار و عملیات اینگونه
اشخاص محفوظ بدارد و از ولایت اهل بیت ما را دور نگرداند و بنام نامی اعلی حضرت
ولی عصر امام زمان حجة ابن الحسن عسکری و وحی و روح العالمین له الفداء شروع
به بخش سوم تفسیر شریف بیتعالم و از خداوند متعال خواستارم این خدمت نا قابل
را قبول و ذخیره آخرت قرار دهد.

بنام خداوند بخشنده مهربان

ای پیغمبر از تو حکم انفال را پرستی میکنند پاسخ ده که انفال مخصوص خدا و رسول اوست و شما مؤمنین باید از خدا بترسید و با صلاح بین خودتان بپردازید و اگر اهل ایمان هستید خدا و رسولش را فرمانبردار باشید (۱)

آغاز

سوره انفال در مدینه منوره نازل شده جز آیه ۳۰ تا ۳۶ که مکی است هفتاد و پنج آیه و یکصد و هشتاد و یک کلمه و پنجاه و دو درجست و بود و چهار حرف است. فضیلت قرائت سوره انفال: این بابویه بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر کس سوره انفال در اثناء راه تلاوت نماید هرگز داخل منافقین نشود و از شیبیان امیر المؤمنین علیه السلام محسوب شده و روز قیامت با شیبیان ازمانده بهشتی تناول کند تا مردم از حساب معسر فارغ شوند و این حدیث را عیاشی نیز نقل نموده است و شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود سوره انفال یثیها را قطع و جدا مینماید (مراد آنست احکام مندرجه در این سوره سخت است و یا آنکه آیاتی دارد که یثیهای مخالفین را به خاک میمالد و جدا میکند.

و در کتاب خواص قرآن از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود کسی که سوره انفال را قرائت کند من او را در روز قیامت شفاعت کنم و این سوره گواهی دهد که قرائت کننده آن از منافقین نیز اراست و بتعداد منافقین برای خواننده آن حساب نوشته میشود و هر کس سوره انفال را بنویسد و پیازدی خود به بندد چون نزد حاکمی برود حق خود را بگیرد و حاجتش بر آورده شود و یا هر کس منازعه نماید ظفر باید و مسرور و خوشحال گردد و مانند حصار محکمی برای شخصی باشد خلاصه مطالب سوره مزبور عبارت است از بیان صفات مؤمنین و فزوه بدر و گمراهی کفار و وعده عذاب و اوصاف خبیثه آنها و قسمت غنائم و احکام خمس و ترغیب مؤمنین بجهاد با کفار.

طبرسی در تفسیر جامع الجوامع در آیه یَسْتَلُونَكَ عَنِ الْإِنْفَالِ از حضرت صادق علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام و حضرت زین العابدین علیه السلام روایت کرده آیه را چنین قرائت فرموده اند یَسْتَلُونَكَ الْإِنْفَالِ بدون کلمه (عن) و در کانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر کس بپیرد و مولائی نداشته باشد اموال آن شخص جزء انفال بوده و بامام اختصاص دارد.

و نیز از اسحق بن عمار روایت کرده گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم انفال چیست؟ فرمود شهرها و قراست که خراب شده و اهل آنها کوچ کرده و از آن نقاط رفته اند آن اماکن مختص خدا و رسول اوست و هر چه تعاقب سلاطین و پادشاهان دارد مختص بامام است و همچنین اراضی که از اهل کتاب بدون جنگ گرفته شده و زمین های بدون صاحب و یا آنکه صاحبان آنها معلوم نباشد و نیز معادن زیر زمینی مخصوص امام است و اگر شخص بپیرد و دارائی نداشته باشد ترکه او جزء انفال است و بامام اختصاص دارد و فرمود این آیه در روز جنگ بدر نازل شد در آن روز اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله سه طایفه بودند یک دسته در پیرامون آنحضرت جمع شده و طایفه ای مشغول جمع آوری غنایم بودند فرقه سوم دشمن را تعقیب میکردند پس از پایان جنگ و جمع آوری غنایم و انبیران انصار درباره آنها با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتگو پرداختند سعد بن معاذ که در غیمه حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایستاده بود عرض کرد ای رسول خدا ما هم بخوبی میتوانستیم به تعقیب دشمن پرداخته و کارزار کنیم و اینکه در خدمت حضرت ماندیم از ترس آن بود که مبادا حضرت را تنها گذارده و مشرکین بوجود شریقت گزندی برسانند این بود که عده ای از یزیدگان مهاجر و انصار در کنار خیمه و در حضور شما ایستادند و گریه همه آماده کارزار و جهاد بوده اند ای رسول خدا لشکریان زیاد و غنایم کم است و اگر غنایم را فقط یکسانیکه در حمله و تعقیب دشمن اشتغال داشته اند بدهی برای اصحاب چیزی نمی ماند و میرسید که پیغمبر غنایم را بقائلین کفار قسمت فرموده و آنها یکیه در حضور پیغمبر بودند بهره و نصیبی نداشته باشند دامنه این گفتگو باختلاف بین مردم منجر شد و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند که این غنایم حال چه کسانی خواهد بود خداوند این آیه را نازل فرمود مردم هر کشته و نصیبی از غنیمت نبردند و پیغمبر غنایم را میان ارباب

استحقاق تقسیم فرمود سعد بن ابی وقاص گفت ای رسول خدا آیا سواران جنگی و ناتوان را یکسان عطا میفرمائید پیغمبر فرمود حادثت بزرایت بنشیند آیا ناتوانان پاری نکردند و جهاد نمودند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ بدر خمس را خارج فرمود و تمام غنایم را بین اصحاب قسمت نمود و چون آیه خمس بعد از جنگ بدر نازل شد حضرت خمس را از آنها گرفت.

و در بعضی از درجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که بای صبح کنانی خطاب فرمود ما امامان کسانی هستیم که خداوند اطاعت ما را بر مردم واجب فرموده و انفال تعلق بها دارد.

عیاشی از پیشروان روایت کرده گفت حضور حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدم و جمع بسیاری در خدمتش بودند التفاتی بمن فرموده و گفتند شما اصحاب ما را دوست میدارید ولی بعضی از مردم دشمن ما بوده و بدیدار ما نمیآیند و شما میدانید که ما امام واجب اطاعت و برحق هستیم اگر چه بعضی منکر ما هستند خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت برگزید و علی علیه السلام را با امامت و خلافت اختیار فرمود آنحضرت خدا را دوست دارد و خداوند هم او را دوست میدارد و امر دوستی ما اهل بیت را خداوند در قرآن بیان فرموده است و انفال بها اختصاص دارد و کسانی که جاهل بمعرفت و شناسائی ما باشند در پیشگاه عز و ربوبی عذری ندارند.

و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند هر که بمیرد و امامی نداشته باشد که باو اقتدا کند مانند مردم دوره جاهلیت مرده است ای بشیر بر شما باد اطاعت و فرمانبرداری از فرزندان علی علیه السلام.

قوله تعالی: **و اصلحو اذات بینکم** این جمله کنایه از نزاع و خصومت است و اذات بمعنای خلقت میباشد چنانچه میگویند **فلان فی ذاتہ صالح** (فلانی ذاتاً شخص صالح و شایسته ای است) و معنای آیه چنین است: باصلاح قیما بین خودتان مبارزت ورزید و اجتماع کرده و پیروی از اوامر خدا و رسولش بنمایید و ایجاد اختلاف و شقاق نکنید اگر اهل ایمان هستید و فرموده پیغمبر که از جانب خدا ابلاغ فرموده است

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَيَّتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ
 زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُمِيزُونَ بَيْنَهُمْ
 يَتَّقُونَ (۳) أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَ
 رِزْقٌ كَرِيمٌ (۴) كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِن بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ
 لَكَاذِبُونَ (۵) يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ
 وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۶)

گواهی میدهد.

در کالی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود از جمله اعمالیکه خداوند دوست
 دارد رفع اختلاف کردن و اصلاح در میان مردم است و چنانچه بر اثر نزاع و کدورت از
 یکدیگر دوری جویند بر اثر مداخله شما یکدیگر پیوسته و نزدیک شوند.

و نیز از مفضل روایت کرده گفت حضرت صادق علیه السلام اموالی بمن مرحمت فرموده
 و گفتند هر وقت دیدی شیعیان ما بر اثر اختلاف مالی نزاعی با هم دارند این مال را برای
 رفع آن اختلاف بمصرف دساییده و خصومت بین آنها را پایان بخش.

و نیز از ابی حنیفه سابق روایت کرده گفت با مردی در مورد مالی مورد نزاعی
 داشتیم در این اثنا مفضل بن عمر رسید پس از آنکه کمی درنگ نموده و ادعای ما را
 شنید ما را بمنزل خود دعوت و رهبری نمود همینکه پخانه ادرشتیم چهارصد درهم بما
 داد و فرمود این وجه متعلق به حضرت صادق علیه السلام است که در اختیار من گذاشته و مقرر
 فرموده اند که بمصرف اصلاح و رفع اختلاف برادران دینی برسانم شما با قبول این وجه
 دست از نزاع و خصومت بکشید.

قره تعالی : إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ این آیه صفات

مؤمنان کسانی هستند متکامی که خدا یاد شود دل‌هایشان ترسان گردد و چون آیات خدا بر آنها تلاوت کنند بر ایستادگان بیفزاید و در کارهای خود بخود توکل نمایند (۲) و نماز را بپایدارند و از هر چه که روزی آنها کردیم انفاق میکنند (۳) ایشان بر راستی اهل ایمانند و نزد خدا بلند مرتبه بوده و آمرزش و روزی بیکو معصوم آنهاست (۴) چنانچه خداوند ترا از خانه خود بحق بیرون آورد و گروهی از مؤمنان اظهار کراهت کردند (۵) و در حق با آنکه آشکار است با تو نزاع خواهند نمود گویا بپشم می‌نگرد که آنها را بجانب مرگ می‌کشند. (۶)

مؤمنین را بیان می‌فرماید و از جمله صفات آنها این است که چون در نزد ایشان ذکر خدا شود قلوب و دل‌هایشان از ترس خدا بلرزد زیرا متوجه عظمت پروردگار شده و پاشنیدن آیات عذاب و عدالت بر مراتب ایمان آنها افزوده گردد و چون یادی از احسان و رحمت و فضل و پاداش طاعات پروردگار خود آرامش دل پیدا نموده و مطمئن شوند و امور خود را بخدای خویش واگذارند در آنچه که از عاقبت آن ترسان هستند و در قبولی و پذیرش اعمال بخداوند امیدوار باشند.

(جنگ بدر)

قوله تعالى : اجهادوا لولك في الحق بعلمنا تبين كانما يساقون الى الموت وهم ينظرون . اسلام یگانه دین است که در دستور خود تهیه قشون و لشکر و فراهم آوردن آلات جنگی مناسب هر زمان را از لوازم حیویتی و زندگیانی بیرون خود شمرده و در همین سوره می‌فرماید و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخيل ترهبون به عدو الله و عدوكم ای مسلمانان تا آنجاییکه در قوه دارید و می‌توانید در فراهم آوردن تجهیزات و آلات و ادوات جنگی اقدام کنید که دشمنان خدا و دشمنان خودتان را بترسانید

اسلام نخستین آئینی است که لزوم نیرومندی و سلحشوردی را برای پیروان خود پیش بینی نموده و سازمان عتین سربازی دلیران و شجاعان مسلمان را بهترین وجهی ریخته و قائد عظیم الهان اسلام در کنار و سخنرانهای خود میفرمود :

الجنة تحت ظلال السوف بهشت زیر سایه شمشیر است

در اسلام کسانی دارای مقام شامخ و ارجمند بودند که در جرگه سربازی و فداکاری وارد بوده و خود را جایایز معرفی مینمودند و فروت خود را صرف قشون کشی میکردند و خداوند هم میفرماید: فضل الله المجاهدین بأموالهم و انفسهم علی الداعیین درجه یعنی خداوند فداکاران به الدجانه را بر بازندگان پلندی مرتبه و برتری بخشیده است لذا در آغاز اسلام تمام مسلمین جزء قشون و شمشیر زن بوده و هر کس شهادتین بزبان جاری میکرد بیدرك شمشیری بکمر بسته و داخل در قشون اسلام میشد و بطور کلی بکنفر مسلمان غیر نظامی وجود نداشت.

درس در اسلام هشتاد و چهار جنگ واقع شد که در بیست و هشت جنگ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصاً حضور داشت که آنها را غزوه مینامند و پنجاه و شش کارزار را که آنحضرت تشریف نداشتند سر به گردند و نوزده غزوه هم که بدون رزم منتهی بصلح و عقد پیمان گردید.

قشون اسلام همیشه روی دشمن میشد نخست تکلیف قبول اسلام مینمودند اگر طرف امتناع اسلام را قبول میکردند بدون پیکار مراجعت مینمودند و چنانچه صاحب کتاب بودند مانند یهود و نصاری اگر از قبول اسلام خود داری مینمودند دستور پرداخت جزیه را ابلاغ بآنها میکردند اگر جزیه را میدادند در امان بوده و از تعرض مصون مانده و آئین مذهب خود را در کمال آزادی عمل مینمودند.

قطع درختان و تعرض و ذیبت و آزار زنان و کودکان و درماندگان در اسلام ممنوع بود و جز در موقع مصلحت درختی را نمی بریدند و هرگز آب را بروی دشمن نمی ریختند و اگر از قبول اسلام امتناع و جزیه هم نمی دادند آنها را بصلح و سازش دعوت مینمودند و تا ممکن بود پیرامون جنگ نمی گشتند و چنانچه دشمن تقاضای صلح میکرد مسلمانان از دل و جان پذیرفته و خوشحال و مسرور بازگشت مینمودند همانطوری که

در واقعه حدیبیه که شرحش خواهد آمد واقع گردید.

نهمین غزو و جنگی که در اسلام واقع شد جنگ بدر بود که در سال دوم هجرت صورت گرفت.

پس از هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه منوره کفار قریش و اهالی مکه در صدد اذیت و آزار مسلمانان بر آمده و مانع از مهاجرت ایشان شده و از عبادت و اعمال اعیان جلوگیری کرده و آنانرا بکفر و زندقه و اخلاق زشت وادار میکردند معذک با تمام فشار مسلمانان دست از اسلام و آئین خود برنداشتند و بالاخره آنها را زندانی کرده و زجر داده و پیوسته در صدد ازین بردن پیغمبر و یارانش بودند تا آنکه لشکری جمع آوردی نموده بر یاست کرز بن جابر الفهری بقصد حمله بمدینه حرکت کردند چون به منزلی مدینه رسیدند لغنام و احصام و شترهای پیغمبر و مردم مدینه که در صحرا در امر اتع مشغول چریدن بودند روبرو و بهادرت بردند خبر مز بود که به پیغمبر رسید سخت مایل و دلشک شده بر ایاستر داد احوال منسوب به غارت شده لشکری بر سرستی امیر المؤمنین علیه السلام به تعقیب غارتگران قریش اعزام فرمود لشکریان اسلام تا سفوفان که در نواحی هند است رفته و با تمام کوشش و تلاشی که نمودند اثری از قریش نیافته و بمدینه مراجعت کردند چند روز پس از آن ابوجهل از مکه نامه ای بمضمون زیر حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد :

ای محمد صلی الله علیه و آله با خیالات باطلی که در سر داشتی مکه را بر خود تنگ ساخته و بمدینه رهسپار شدی این افکار از تو دور نه بود تا آنکه ترا بهلاکت اندازد قریش با هم متفق شده اند که بر مدینه تاخته و شما را ازین برده و دفع خرد و زیان از خود نمایند و من تا گزیر شدم که این خبر را بهما اعلام نموده و وخامت و عاقبت بد این حمله را بهما برسانم و زیان این امر را روشن سازم دیگر خود دانی با یارانت .

نامه را خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تقدیم داشتند همینکه از مضمون آن آگاه شدند به عامل آن فرمودند توقف نماید تا پاسخ آنرا دریافت کند آنگاه نامه باین مضمون در جواب ابوجهل مرقوم فرمودند :

ای ابوجهل مرا از هر گهی ترسانی و حال آنکه خداوند بمن وعده نصرت

و یاری داده و اطمینان دارم که وعده پروردگار یکتا یکوتر از گنبد یوج و دروغ تو است
ای ابو جهل آنچه نوشته و بمن رسانیدی بتلین شیطان بوده و آنچه من بتو می‌رسانم
بهرمان خداوند رحمن است ای ابو جهل بدان واگاه باش پس از یست و نه روز دیگر
آتش جنگ میان ما و شما برآلورخته خواهد شد و تو بدست ناتوان‌ترین یاران من
کشته خواهی شد و عتبه و شیبه و عذما ی دیگر از قریش نیز کشته میشوند و هفتاد نفر از
شما اسیر خواهند شد تا فدیة بسیار بدهند ممکن نیست آزاد شوند .

نامه بالا را برای ابو جهل فرستاد و پس از آن بهمنار توجه فرموده و به مؤمنین و
یهود و نصاری و کسانی که در محضرش بودند گفتند هر کس میل داشته باشد همراه من
بیاید بدرتا آن جاهایی که کفار قریش کشته میشوند نشان دهم حاضرین عرض کردند
از اینجا تا محل بدر مسافت زیادی است و بدین تپه و سیله و توشه سفر نمیتوان رفت
(بدر موضعی بود میان مکه و مدینه و نام جاهای است که بنام صاحبش معروف بوده)
پیغمبر اکرم فرمود شما دیدگان خود را بسته و یکقدم بردارید تا خود را در زمین بدر
مشاهده کنید مؤمنین از روی ایمان و کفایت برای امتحان چشمهای خود را برهم گذاشتند
و یک قدم برداشته و چون چشم گشودند با کمال تعجب خود را در سرزمین بدر دیدند
پیغمبر فرمود هرگز از قدرت پروردگار تعجب نکنید سپس آنحضرت محل کشته شدن
ابو جهل و سایر رجال قریش را بنام قاتلین آنها اسم بری فرموده و تاکید نمودند که در
نظر داشته باشید آنچه که گفتم مستقلاً واقع خواهد شد نصرت و یاری پروردگار نزدیک
شده است و پس از یست و هشت روز دیگر جبرئیل بر آنحضرت نازل شده و خبر داد که
کاروان قریش بریاست ابوسفیان و مال التجاره از شام مراجعت مینمایند اکنون باید
مسلمانان بتقاضای اموال غارت شده خود راه را بر کاروان بسته و جلوی ایشان را بگیرند
و خداوند وعده نصرت و فیروزی داده است .

رسول اکرم ﷺ بر حسب دستور پروردگار در نظر گرفت کفار را بفرمانند تا
دست از آزاد مسلمین بردارند و اذیت نکنند و آزادانه زندگی نمایند عمر بن حنظله
را در مدینه نماینده خود قرار داده و با سیصد و سیزده تن از یاران بسوی کاروان قریش
حرکت فرمود ابوسفیان که رئیس کاروان بود از حرکت لشکریان اسلام با خبر شد از

از میان دام بشام برگشت و جریان امر را بوسیله جاسوس بمکه رسانید .
 طبرسی از ابو حمزه ثمالی روایت کرده گفت معنای آیه **يُجَادِلُوكَ فِي الْحَقِّ**
 را از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سؤال کردم فرمود سبب نزول آیه آن بوده که
 قافله ای از قریش با مال التجاره فراوان عازم مکه بود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با صاحب خود
 امر فرمود که در تعقیب قافله رفته و آنها را بگیرند و بآنها فرمود که خداوند وعده
 نصرت داده یا آنکه براین قافله غالب میشوید و یا بر قریش ظفر خواهید یافت خود آن
 حضرت نیز با سیصد و سیزده نفر از اصحاب از مدینه خارج و چون نزدیک بدر رسید
 ابوسفیان که در گالاه قریش بود اطلاع پیدا نمود که پیغمبر بایادانش بقصد قافله بیرون
 آمدند بسیار فرسود و دو بشام حرکت کرد همینکه بمنزلی موسوم به «بهره» رسید
 ضمیم بن عروه را بده دینار اجیر نمود و شتر جوانی برای سواری او داده که بسوی
 قریش رفته و آنها را خبر بدهد که محمد صلی الله علیه و آله با جوانان مدینه بدرن آمده اند تا
 جلوی قافله را بگیرند و برای تحریک قریش باد تاکید نمود که گوسفندی را برده تا
 خون جاری شود و موقع ورود بمکه شتر را به پشت سوار شود و پاسداری بلند فریاد
 بزند (ای ظفر یافته های هر کسی که پدر و مادرش مرده (مرادش از میان جمله سرزنش
 آنجناب بود که پدر و مادر آن بزرگوار از دار دنیا رحلت نموده بودند) تمجیل کنید
 و در پاید قافله را که هم اکنون محمد صلی الله علیه و آله و اهل مدینه جلوی آنها را گرفته اند پیش
 از ورود ضمیم بمکه عاتکه دختر عبدالطلب خواب دهد که سواری بمکه وارد شد
 و فریاد زد ای اهل مکه بسرعت بر سر کشتگان خود بیایید بعد سوار بسوی کوه ابو
 قیس رفته و سنگی از کوه کنده بجانب خانه های مکه پرتاب نمود نبود خانه ای در مکه
 جز آنکه **مَنْكَا** بآنها رسید و در میان مکه خون جاری ساخت دختر عبدالطلب
 بر اثر ترس از خواب بیدار شد و رؤیای خود را به عباس برادرش گفت عباس خواب او را
 برای عتبه بن ربیع نقل کرد او گفت عتبه بنی بنی بریش روی می آورد آن خواب با بوجمل
 رسید ابو جمل به تهمتر گفت این خواب عاتکه می رساند که او دومین پیغمبری است که
 در خانواده عبدالطلب پیدا شده بدیهه لایق و عزیزی قسم سه روز مهلت میدهم اگر
 خواب او را سبب بود و تفسیر شد که هیچ را اگر دروغ بود شش می نویسم و در میان عرب

وَ إِذْ يَعِدُّكُمْ اِلٰهَ اَحَدٍ الطَّائِفِينَ اِنَّمَا لَكُمْ وَ اَوَدُونَ اَنْ فَيَرِثَ اَتِ التَّوَكُّلَةِ
تَكُونُ لَكُمْ وَ يَرِدُ اِلٰهَ اَنْ يَحِقَّ الْحَقُّ بِطَمَاحِهِ وَ يَقْطَعُ دَائِرَ الْكَافِرِينَ (۷)
لِيَحِقَّ الْحَقُّ وَ يَبْطُلَ الْبَاطِلُ وَ تَوَكَّرَ الْمَجْرُمُونَ (۸) اِذْ تَسْتَفِثُونَ رَبَّكُمْ
فَاسْتَجَابَ لَكُمْ اَتَى مَعَكُمْ بِاَقْبَابِ الْمَلَائِكَةِ مُرْدَلِينَ (۹) وَ مَا جَعَلَ اِلٰهَ
الْاَبْرَارِ وَ قَتْلُكُمْ بِهِ قُلُوبَكُمْ وَ مَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اِلٰهٍ عَزِيزٍ
حَكِيمٍ (۱۰) اِذْ يَنْشِقُّكُمْ السَّمَاءُ اَمْنَةً مِنْهُ وَ يَنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
لِيُظْهِرَ لَكُمْ فِيهِ وَ يَذْهَبَ عَنْكُمْ رَجَزَ الشَّيْطَانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلَى
قُلُوبِكُمْ وَ يَثْبُتَ بِهِ الْاَقْدَامُ (۱۱)

منتشر میکنم که طایفه ای دروغگوتر از زنان و مردان بن هاشم نیست روز اول و دوم
از مهله ابوجهل گذشته بود صبح روز سوم صدای ضعیف بگوش مردم مکه رسید که
فرهاد میزدای غالب شوند گمان بر می برد و مادران به تمجیل قافله را دریابید که محمد صلی الله علیه و آله
و اهل مدینه جلوی آنها را گرفته اند و یزیدی آنها را ازین خواهند برد آنگاه سهل
بن عمرو صفوان بن امیه و ابوبعثر بن هشام و عتب و بنیه پسران حجاج و نوفل بن عوف آمد
یابند شده فریاد کردند ای مردم قریش مصیبتی بالاتر از این نمیشود که محمد صلی الله علیه و آله
مردم مدینه طمع کرده و راه را بر قافله شما بسته اند در این قافله مال تجارت تمام زن و
مرد شما میباشد کمک کنید و قافله را دریابید این امر برای قریش ذلت است که
محمد صلی الله علیه و آله در اموال شما دست تصرف دراز نموده و بین شما و قافله جدائی بیاندازد
پرویز روید سپس صفوان بن امیه پانصد درهم و دینار برای متعادل پیکار اختصاص داد و
بزرگان قریش هر يك مبلغی دادند و در حالی که از شدت خشم و غضب قدرت تسلط
بر خود نداشتند حرکت کردند و با آنها عباس بن عبدالمطلب و نوفل بن حاد و عقیل بن

ای پیغمبر بیاد بیاور هنگامی که خدا بهما وعده پیروزی بر یکی از دو قافله قریش و یا کاروان شام داد و شما مسلمین حایل بودید که آن طایفه که فاقد حرکت بودند امر ایشان نصیب شما گردد خداوند میخواست که صحنان حق را ثابت کند و از بیخ و بن دیشه کافران را بر کند. (۷) تا دین اسلام را پایدار کند و باطل را نابود سازد هر چند بدکاران را خوش نیاید (۸) بیاد بیاورید هنگامی را که استغاثه و زاری میکردید تا خداوند شما را بر دشمن غلبه دهد پس اجابت فرمود و وعده داد که من سپاهی منظم از هزار فرشته بگمک شما میفرستم (۹) و خداوند این فرشتگان را فرستاد مگر برای آنکه مزده و بهاربت فتح بوده و دلهای شما را بوعده پروردگار مطمئن ساخته و ثابداید که نصرت و پیروزی پس از جانب خدا و او توانا و حکیم است (۱۰) و بیاد آورید هنگامی را که خواب راحت شما را فرا گرفت تا آنکه از جانب خداوند ایمنی یافتید و آبی از آسمان نازل فرمود و شما را پاک و مظهر نموده و دوسوسه شیطان را از شما دور ساخته و دلها پتان را بر رابطه ایمان بهم متحد ساخت تا در کار دین ثابت و استوار باشید. (۱۱)

ای مطالب و بندگان آنها نیز بیرون رفتند پیغمبر اکرم ﷺ هم بطوریکه قبلاً نوشتیم باسبب و سیزده نفر از یاران خود در قافله در حرکت بودند در یک منزلی بدر توقف فرموده و بشیر بن ابی و غیا و محمد بن عمر را فرستاد تا از محل توقف قافله تحقیق نموده و خبری بیاورند در کنار برکه بدر رسیده و راحله خود را متوقف ساختند که کمی آب بپاشانند دو کنیز را دیدند که بر سر یکدرهم باهم نزاع دارند یکی از آنها بدیگری گفت دیسب قافله قریش در قتلان منزل وارد شده اند و فردا باینجا خواهند آمد من برای آنها کار میکنم و مطالب تو را میدهم فوراً آندو نفر خدمت پیغمبر رفته و عاجزای آن دو کنیز را بهر من آن حضرت رسانیدند ابوسفیان زودتر از قافله بزمین بدر رسید شخصاً نزد يك برکه آب آمد و یکی از اهالی آنجا را که نامش کعب جهنی بود دید از او پرسید آیا از محمد ﷺ خبر داری گفت خیر ابوسفیان او را به لات و عزی قسم داده و گفت اگر از محمد خبری داشته باشی و پنهان کنی تمام قریش را با خود دشمن خواهی

کرد زیرا تمام خانوادہ‌های قریش در این قافلہ سہیم بودہ و احوالی در آن دارند آن
 مرد قسم خورد کہ اطلاعی از محمد ﷺ ندارد و ضمناً اطلاع داد کہ امروز دوسوار
 اینجا آمدہ کسی آب خوردہ و استراحت کردہ و رفتند و ظہمیدم چہ کسانی بودند
 ابوسفیان بہ معلی کہ آن دو نفر شترهای خود را خوابانیدہ بودند رفتہ و با کمال دقت
 نظر نمود ہستہ‌های غرمائی دید گفت این غرمای محمول مدینہ است و حتماً جاسوس
 های محمد ﷺ بودہ‌اند بہرعت بطرف قافلہ رفت و آنها را نزدیک آب بدر فرود
 آورد و از حرکت بسوی شام منع نمود جبریل پیر پیغمبر اکرم ﷺ نازل و محل نزول
 قافلہ را با اطلاع آنحضرت رسانید و حرکت قریش را برای کمک بقافلہ اعلام و دستور
 جہاد آورد و خبر غلبہ و نصرت بقافلہ و قریش را با پیغمبر داد پیغمبر در معلی بناہ صفراء
 فرود آمدہ بودند و محل داشتند اصحاب خود را کہ وعدہ دادہ بودند حضرتش را باری
 نمایند امتحان فرماید لذا خبر جبریل را با آنہا رسانید اصحاب بسیار تر سیدہ و وحشت
 واضطراب شدیدی بر آنها مستولی شد حضرت با اصحاب بمشورت پرداختند ابو بکر
 عرض نمود کہ درین قریش کہ ایمان نیاوردہ‌اند سوارانی وجود دارد کہ ہرگز مطلوب
 نشدہ‌اند و نہایت قوت و شوکت را دارند و ہملاہ شما بمنظور جنگ از مدینہ بیرون
 نیامدہ‌اند بعد از او مقداد برخاستہ و عرض کرد گرچہ ما میدانیم در جمیع قریش
 سواران لایقی وجود دارد ولی ما بتو ایمان آوردہ و عقیدہ داریم ہرچہ بگوی و ہر
 تصمیمی اتخاذ فرماید از جانب خداست و اگر بما فرمائی در آتش فرو برویم و یا در
 دریا خود را غرق سازیم مطیع و فرمانبرداریم و هیچوقت ما مانند آنچہ بنی اسرائیل
 ہموحی گفتند اذهب الٰہ و ربک لعلنا لا انا ہیہنا قاعدون نمیکویم : پیرو امر
 پروردگار خود باش ما حاضریم و باتو ہستیم خداوند جزای خیر بتو بدہد باز پیغمبر
 اکرم در امر مشورت با اصحاب تاکید فرمود بعدین معاذ برخاستہ و عرض کرد پدر
 و مادرم فدای تو باد گویا طرف سخن و مقصود شما ما انصار می باشیم پیغمبر ﷺ فرمود
 بلی چنین است برای انجام منظور و هدف معینی از مدینہ بیرون آمدہ و اینک ہمار
 پروردگار عہدہ دار وظیفہ دیگری شدہ‌اید عرض کرد ما ایمان شما آوردہ‌ایم و
 براستگویی شما اعتراف داریم و گرامی میکنیم کہ ہرچہ برای ما بیادری و ہر امری

بفرمائی حق استعدا از جانب خداست هر چه در نظر دارید امر بفرمائید و هر چه از اموال ما لازم باشد بگیریید. بنحوا قسم آنچه از ما بگیریید بهتر است از آنچه باقی خواهد ماند بنحوا سوگند اگر امر کنی که در این دنیا غرق شوم هر آینه اطاعت نموده و فرمانبردار هستم سپس گفت ای رسول گرامی قسم بنحوا که من تا بحال از این واقعه دور نشودم و اطلاعی از وضع آن ندارم و ما در مدینه افراد قوی تر از خود را که در جنگ چالاک و روزیده هستند جا گذاردیم اگر ممکن بود میرفتیم و آنها را خبر نموده و حاضر میکردیم و آنها هرگز از فرمان شما تخلف نمیکردند فعلا ما حاضریم و در برابر دشمنان استقامت و پایداری نموده و از هر يك باکی نداریم اگر اراده جنگ دارید اقدام بفرمائید و چنانچه مایل به مراجعت بمدینه باشید سوار شوید تا برگردیم امیدوارم خداوند دیده های شما را روشن کند از یاری و پایداری ما، رسول اکرم فرمود اراده جنگ دارید بر آنست که ما جنگ کنیم و اکنون به هم خود مواضعی را که ابو جهل و عقبه بن ربهعه و ثقیفه بن ربهعه و حنبه و نیه پسران حجاج از پای در میانند می بینیم و خداوند خیر نصرت و پیروزی بمن داد و وعده او هرگز خلاف ندارد، پس پیغمبر از مقصودت با اصحاب آن بود که چون انصارها آنحضرت در عقبه بیعت نموده بودند تا آنجناب را در مدینه مانند محروشتن حفظ و حمایت کنند دور نیستی در خاطر خود اندیشه کنند که در بیرون از مدینه آن رعایت و حمایت واجب نیست لذا خواست آن بیعت را با ایشان تذکر بدهد در آنحال جبرئیل نازل شد و آیه کما اخرجکم من ديارکم من بعدکم بالحق را تا آخر آورد پیغمبر امر فرمود کوچ کنند و شبانه حرکت نموده و بمکانی بنام عروه شامیه که در کنار یر که بدر بود رسیدند و از آنطرف قریش هم در محلی که موسوم به عده پسانیه بود فرود آمده بودند و غلامهای خود را فرستاده بودند که برای آنها آب بیاورند اصحاب پیغمبر آنها را گرفته و توقیف نمودند و از آنها تحقیق نموده معلوم شد که بنده های قبیله قریش هستند گفتند قافله کعباست پاسخ دادند اطلاعی نداریم پیغمبر اکرم معقول نماز بودند پس از تمام کردن نماز آنها را حضور پیغمبر آوردند بآنها فرمود چه کسانی هستید عرض کردند ما بندگان قریش هستیم فرمود عده جمعیت شما چند نفر است عرض کردند نمیدانیم فرمود روزی

إِذْ يُوحَىٰ رَأَيْكَ إِلَىٰ الْمَلَائِكَةِ الَّتِي مَعَكُمْ فَبَهِتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي
 قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرِّعْبَ فَأَخْبَرْتُهَا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَخْبَرُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (۱۲)
 ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
 الْعِقَابِ (۱۳) ذُنُوبَكُمْ قَدْ قُوتُوا وَأَنْ تَكْفُرِينَ عَذَابُ النَّارِ (۱۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ (۱۵)

چند شتر می کشید، جواب دادند روزانه نوزده شتر، فرمود در حدود نصد الی هزار
 نفر میباشد سپس فرمود از بنی هاشم چه اشخاصی میان شما هستند؟ عرض کردند
 عباس بن عبد المطلب و نوفل بن حرت و عقیل، پیغمبر دستور بازداشت و حبس آنها را
 داد و خبر بقریش رسید که بندگان آنها را اسباب پیغمبر گرفته و حبس نموده اند
 قریش بی اندازه بر آنها چیره شد عتبۀ بن ریمه ابا بختری را دید باو گفت می بینی
 چگونه مسمم بر ما دارد میشود به بت بزرگ قسم که دیگر من جلوی چشم خود را نمی
 بینم آیا ما از مکه بیرون آمدیم که جلوی قافله ما را بگیرند، مایل بودم تمام اموال
 عبد مناف ازین میرفت و باین روز نمیافتادیم ابا بختری باو گفت تو بزرگ قریش هستی
 قافله را تحت رهبری خود قرار بده و حرکت کن و طوری عبور کنید که محمد صلی الله علیه و آله
 مزاحم نشود عتبۀ گفت درست میگوئی جز ابو جهل کسی با من مخالفت ندارد تو نزد
 او برو و بگو اگر موافقت نمایند من سر پرستی قافله را عهده دار میشوم و خون پسر
 حضر می بگردن من که آنها را نجات بدهم ابو بختری نزد ابو جهل رفت دید زره
 خود را از تن بیرون آورده همینکه چشمش با ابو بختری افتاد گفت عتبۀ غیر از تو کسی
 را نیافت که نزد من بفرستد باو گفتم اگر غیر مرا میفرستاد نمی آمدند لکن عتبۀ بزرگ
 عشیره است همینکه این سخن را شنید غضبناک شده گفت تو میگوئی عتبۀ بزرگ عشیره
 است؟ گفتم هم من میگویم و هم تمام قریش که او بزرگ قبیله است و تمهید نموده که

و باد پیادرای رسول ما آن وقتی را که پروردگارت برشتگان وحی کرد که من با شما هستم ثابت قدم باشید که همانا پروردی در دل کافران ترمی بیفکنیم تا کردن آنها را یزید و همه انگشتهای ایشانرا قطع کنید. (۱۲) این کینه کافران برای آن است که شدیداً یا خدا و رسوایش شدت و مخالفت نمودند و کسانی که با خدا و رسول راه خلاف پیمایند باید بترسند که عذاب خدا بسیار است (۱۳). این عذاب مختصر دنیا را که قتل و غارت است بپسید و بدایید که برای کافران در قیامت آتش دوزخ آماده و همیا است (۱۴). ای کسانی که ایمان آورده اید چنانچه در میدان کارزار با تعرض و تهاجم کفار مواجه شدید مبادا از ترس آنها پشت بپیدان نموده و از جنگ بگریزید (۱۵).

قافله را بسلامت عبور دهد اگر تمایذ خون این حضرمی بگردن او باشد ابو جهل گفت شبه زبان دراز و فصیح ترین مردم است در سخن گفتن و نسبت به محمد ﷺ چون خودش هم از طایفه همد مناف است متعصب میباشد و سرش هم با اوست و قصد دارد که مردم را بفرماند یعنی ننگ دارد وارد جنگ شوند با محمد ﷺ و از این جهت میخواهد قافله را جرکت بدیم قسم به لات و عزی که هم اکنون بر محمد ﷺ و اصحابش حمله میکنم و آنها را اسیر نموده بحال اسارت داخل مکه میکنم تا اعراب بشنوند و دیگر کسی جرأت نداشته باشد جلوی قافله و کاروان تجارتی ما را بگیرد و اصحاب پیغمبر وقتی دانستند عده قریش زیادند ناله کرده و بدو گاه خداوند استغاثه نمودند خداوند آیه و اذ یهدکم الله احمی الطائفین را نازل فرمود جبریل گفت ای محمد ﷺ پروردگارت وعده داد شما یا بر کاروان دست نخواهید یافت و یا بر لشکر قریش پیروز نمیکردید و اصحاب دو سوار شدند و اردمیر که وجدالت در اموالشان را بدون پیکار بدست آوردند ولی خدایت اراده فرمود دشمنانت ذلیل و دین حق استوار و عزیز گردد خلاصه چون شب فرا رسید پیغمبر اکرم ﷺ فرمود کیست که امشب پاسداری لشکر ما کند شخص برخواست و عرض کرد ای رسول خدا من حاضرم آنحضرت باز فرمود تو کیستی عرض کرد ذکوان بن عبدقیس فرمود بجای خود باش و باز سخن خود را تکرار فرمود دیگری برخواست و گفت من آماده پاسداری لشکر هستم فرمود

وَمَنْ يُولِهِمْ يُرْسِدْ دَرَهُ الْأَمْعِرَ فَأَلْقَالِ أَوْ مَتْعِرًا إِلَىٰ قِتَّةٍ فَلَنَبَازِ
 بِفَضْلِ مِنَ اللَّهِ وَمَا وَدَّ جَهَنَّمُ وَبَنَى الْأَمْعِرُ (۱۶) فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ
 قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتُمْ أَصْحَابَهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذَمَّىٰ وَيُثَلِّثُ الْمُؤْمِنِينَ بَيْنَهُ بَلَاءٌ حَسَنًا
 إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۷) ذَلِكُمْ وَإِنَّ اللَّهَ مُؤْتِي الْكَافِرِينَ (۱۸) إِنْ تَسْتَفِئُوا
 فَقَدْ سَاءَ كُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ قَتَلْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدُّوا لَكُمْ
 عَنْكُمْ فَلَنُكْفِيَنَّ قِتَّةً وَتَوَكَّرْتُ وَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۹)

خود را معرفی کن؛ عرض کرد این عبد قیس میباشد فرمود در جای خود قرار بگیر باز
 بهدنبار سخن را تکرار نمود شخصی گفت من حاضرم فرمود کیستی؟ عرض کرد ذکوان
 این قیس گفت تو هم بجای خود قرار بگیر برای سومین مرتبه رسول اکرم فرموده خود
 را تکرار نمود مردی بپا خواست و گفت من حاضرم بار فرمود کیستی؟ عرض کرد من
 ابوسبیح هستم رسول خدا فرمود شما هر سه نفر بروید و پیاسبانی لشکر مشغول شوید
 ابوسبیح عرض کرد در هر سه مرتبه من بودم که داوطلب پاسداری شده و خود را بنام
 و لقب و کینه معرفی میکردم پیشبراکرم در حق او دعای خیر نمود و آن شخص پاسداری
 لشکر پرداخت مسلمانان در محلی سکونت داشته که از آب دور بود و برای تطهیر و
 وضو و غسل محتاج آب بودند شیطان ایشانرا وسوسه کرد و گفت چگونه رسول خدا
 بشما وعده پیروزی و فتح میدهد و حال آنکه شما و پیازمند آب هستید ولی
 دشمنانتان سیراب میباشدند از این وسوسه مسلمین بیمناک شدند در آنحال ابری
 پدیدار گردید بارانی بر ایشان پوارید بطوریکه بدنشان مرطوب و زمین نیز تر شد
 ولی همان باران بر قریش مانند خشک آب شد بدت حیارید و چنان ترس بر آنها مستولی
 گردید که قدمت تحمل و بردباری نداشتند و می ترسیدند که بر اثر آب باران سیلاب
 مساکن آنها ویران گردد خداوند در این مورد آیه اذ یغشیکم اللّاس امانة و

هر که در روز جنگ پیش دشمن نموده و فرار کند بطرف خشم و غضب خدا و آورده و جایگاهش دوزخ که بدترین منزل است خواهد بود (۱۶). ای مؤمنین شما کافران را نکشید بلکه خدا آنها را کشته و ای پیغمبر سنگی که بسوی آنها میافکندی تو نیفکندی بلکه خداوند افکند و شکست کفار از نظر آزمایش و خوشوقتی مؤمنان است و خدا شنوا و بصالح امور داناست (۱۷). این پیروزی بقوات خدا بسبب شماست و بدانید که خداوند مکر کافران را هست نموده و آنها را میانه میسازد (۱۸). ای مردم کافر اگر از خدا فتح و پیروزی می طلبید اینک فتح کامل شما رسید اگر از کفر و عناد با حق دست بردارید برای شما بهتر است و اگر بادر دیگر جنگ و دشمنی با اهل ایمان بر خیزید ما هم باز شما را کافر و عذاب میکنیم و هرگز اگر جمعی سپاهیان شما هم بسیار باشد نمیتوانند شما را از قهر و غلبه خدا نجات بخشند و البته خدا با اهل ایمانست (۱۹)

نَزَلَ عَلَیْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءٌ لِّیُطَهِّرَکُمْ بِهِ وَ یُذْهِبَ عَنْکُمُ رِجْسَ الشَّیْطَانِ وَ لِّیُبَدِّلَ عَلَی قُلُوبِکُمْ وَ یُجِیثَ بِهِ الْاَقْدَامَ رَا نَزَلَ فَرَمُود
در آن هنگام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دایم فرمود که بروند و از نزدیک خبری از قریش بدست آورند آنها نیز در میان جماعت مزبور رفته دیدند که اکثریت مردم قافله دجاء ترس و اندوه شده و صدای بگوش ایشان رسید که متبه پسر «ججاج» به شخصی میگفت که سنگی چنان بر من مستولی شده که میترسم از شدت جوع بمیرم و یا آنکه کشته شوم فوراً برگشته مشهودات خود را بر من پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسانیدند پیغمبر فرمود بخدا قسم آنها گرسنه نیستند ولی از شدت ترس و اضطراب این سخنان را میگویند . .

چون صبح فرا رسید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب را برای جنگ آماده و صف آرایی نمود و آن دسته کم و اندک را در برابر جمعیت انبوه قریش بنظام واداشت در میان آنها مرد سپاهی کج استاده بود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با جوبنازکی که برای انتظام سپاهیان خویش در دست داشت بسینه او اشاره نموده و فرمود راست بایستد هر چه مزبور عرض کرد ای رسول خدا مرا آزرده خاطر فرمودی باید تلافی نمایم حضرتش چوب

را بدست عرب داده و سینه مبارک پیش برده و برای قتلش آماده شد عرب با نهایت
 ادب سینه پیغمبر را بوسید و داخل صف سربازان شد و در میان اصحاب آنحضرت فقط
 دو نفر اسب سوار یکی زبیر بن عوام و دیگری مقداد بود و هفتاد نفر داشتند که عقب هم
 سوار میشدند ولی قریش چهارصد سوار در اختیار داشتند پیغمبر دستور حمله داده و
 فرمود چشمهای خود را بزیر میاندازد و بلند تنماید و با هیچکس سخن نگوید
 جنگجویان قریش دیدند اصحاب پیغمبر اندک است ابو جهل گفت این عده را غلامان ما
 ازین خواهند برد و اگر دستور بدیم همگی را دستگیر و اسیر مینمایند و تنه گفت و مسکن
 است جمعی از ایشان در کمین نشسته باشند و بموقع خود بآنها کمک نمایند و درین
 وهب جمعی که سوار کار شجاعی بود اسب خود را بجولان در آورده و از برای اصحاب
 پیغمبر گذشته و بر بالای بلندی رفت و اطراف را با دقت بررسی نموده و برگشت و بقریش
 گفت کمکی برای اینها هست و این عده کم بطور قطع حمله شجاعانه ای خواهند نمود
 توجه کنید که اهدأ حرف نمیزنند و چون آسمی بغود پیچیده و صدا مینمایند و آنها جز
 شمشیر خود پناهی ندارند و اطمینان دارم که بعضی بمرکه جنک تنمایند و میکشند و
 کشته میشوند مگر آنکه عده قابل توجهی از ما را بدم شمشیر از میان بردارند
 با اینحال آیا صلاح در جنک و ستیز است یا خیر ؟

ابو جهل رو به عمرو نموده گفت تو از شمشیر جوانان مدینه مرعوب شده و
ترسیده ای در همین حال اصحاب پیغمبر از مشاهده کثرت جمعیت دشمن در اضمار اب و
تفویض بودند که این آیه نازل شد:

و ان جنه والاسلم لاجنح لها و توکل علی الله و البته خداوند میداند که آنها حاضر به صلح و تسلیم نیستند و میتواند دل های مؤمنین را خوش و قوی گرداند پیغمبر شخصی را بطرف قریش فرستاده و پیغام داد که نزد من مبعوض تر از شما کسی نیست و اگر بخواهم میتوانم بر شما پیشدستی درمیاورم نموده و جنگ را آغاز کنم اگر مرا پیغمبر برحق میدانید و راستگو می شناسید مرا بحال خود ورا بگذارید و اگر دروغگو باشم من (زنی) قوم عرب بر این کفای است و عتبه گفت بعد از قسم این مردم هرگز دستنگار نمیشوند اینها را برگردانید سپس سواد بر شتر قرمزی شد پیغمبر متوجه عتبه شد که

بین افراد قریش رفت و آمد نموده و آنها را از جنگ باز میدارد فرمود اگر میان این جمع آدم خوبی وجود داشته باشد فقط همین عتبه است اگر قریش از او اطاعت و پیروی کنند اقدام به جنگ نه و خواهند کرد عتبه بین لشکر قریش رفته و آنها را پیرامون خود جمع نموده و گفت بسفستان من گوش کنید آنگاه خطبه خواند و گفت خوشحالی بامیمنت است و میمنتی با خوشحالی است ای مردم قریش يك نفر از من پیروی کنید و فرمانبردار من شوید یا میباید بسمکه رفته و بعیش و نوش میرد ازید و پیرامون جدال با محمد ﷺ نگریدید که از عشیره و سرعموی شما میباشد و فقط از و اسرای خود را مطالبه کنید و خون این حضرمی بگردن من ابو جهل چون بیانات عتبه را شنید غضبناک شده و گفت عتبه فحیح ترین مردم است ولی چون شمشیرهای جوانان عبدالطلب را دیده ترسیده و با سفستان خویش مردم را از میدان جنگ دور مینماید و آنها را همراهیست همکه تفریق میکند و حال آنکه من فتح و پیروزی را بچشم خود می بینم عتبه از سخن ابو جهل بر آشفت از شتر خویش پیاده شد با ابو جهل حمله کرده موهای سر او را گرفت و اطرافیان دیدند که نزد يك است عتبه ابو جهل را بکشد کوشش کردند تا ابو جهل را از دست عتبه برون کفینند و گفتند تو خود مردم را از یارزه و جدال نهی میکنی و اینك خودت شروع به جنگ میدانی؟ عتبه برادرش شبیه و پسرش ولید را خواست و دستور داد فوراً زره بر تن نموده و مویای نبرد شوند و هر سه نفر بمیدان آمده در مقابل مجاهدین اسلام ایستاده شبیه فریاد زد ای محمد ﷺ از مردان خود کسانی را که شایستگی یبکار با ما میدانی بفرست سه نفر مبارز از انصار جلو رفته و راه بر آنها گرفتند عتبه بآنها گفت خود را معرفی کنید تا بشناسم؟ آنها خود را معرفی کردند که از یاران پیغمبر و سران حاضر هستند عتبه گفت شما برگردید من همآورد خود را از قریش به یارزه طلبیده ام پیغمبر آنها را احضار فرمود بعد به عبیده بن حارث بن عبدالطلب که هفتاد ساله بود و به حمزه عموی خود و بملی بن ایطالب که سن مبارکش کم بود توجه نموده و فرمودند بر خیزید و شمشیر گرفته برای گرفتن حق خود که خداوند مقرر فرموده تلاش کنید قریش با سلاحشوران خود فخر نموده و جز میخواستند و میخواهند نور خدا را خاموش کنند ولی خداوند نمیکندارد نورش خاموش شود اگر چه مشرکین گمراه داشته باشند

سپس به عیده فرمود تو هم رزم با عتبه باش و حمزه با شیبه و علی با ولید بن عتبه مبارزه نمایند هر سه با طاعت امر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیدان رفته چون برای ایشان رسیدند عتبه گفت خود را معرفی کنید عیده بن حارث بن عبدالمطلب معرفی خود پرداخت گفت هم رزم بزرگ و شایسته ای هستی آنقدر قوی کیستند گفت حمزه و علی بن ابیطالب عتبه گفت آنها هم دو کفو کریم هستند خداوند ابو جهل را لعنت کند که ما دشمنان را با این امر که کشانید شیبه به حمزه گفت کیستی جواب داد من حمزه بن عبدالمطلب پسر خدا و رسول او شیبه گفت نظر کن چگونه با شیر درنده ای در یرو میشوی در این موقع عیده بر عتبه حمله کرد و ضربتی بر فرق سر او زد که با استخوان مغزش اصابت نمود و عتبه هم ضربتی بر عیده زد که ساق او را قطع نموده و هر دو بر زمین در غلظیدند حمزه نیز به شیبه حمله کرد و چندین ضربت شمشیر بر آنها زد و بکشت و هر دو مجروح در تعقیب یکدیگر بودند امیر المؤمنین نیز ضربتی بگردن ولید زد که شمشیر از زیر بغلش خارج شد علی بن ابیطالب فرمود ولید دست قطع شده خود را بدست دیگر گرفته و چنان بر سر من فرو کوفت که گمان کردم آسمان بر سرم خراب شد پس از آن حمزه و شیبه دست بگریبان شدند مسلمانان گفتند یا علی یاری همویست پشتاب که ملک بر او حمله نموده امیر المؤمنین گفت ای همو سر خود را عقب بپوش و بلاد بزرگ ضربتی بر شیبه وارد ساخت که نقش بر زمین شده و بدک واصل گردید و از آنجا بالای سر عتبه رفته و حمله باز نموده بعد باتفاق حمزه عیده را خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بردند چون چشم عیده به پیغمبر افتاد شهادتین بر زبان جاری ساخته و عرض کرد پدر و مادر مرا فدایت باد آبا من شوید نیستم فرمود چرا شما اولین شهیدان خانواده رسالت هستی عیده گفت اگر همویست ابو طالب زنده بود میدانستی که من ادبترم یا نه میفرمود بقریش که بحق خانه کعبه محمد صلی الله علیه و آله میری است از آنچه شما میگوئید چنانچه قصد سوتی نسبت به او داشته باشید خود و فرزندانم یاری او برخواستیم اطراف او را میگیریم و هر مکر و مری را از وجود مبارکش دور و بدخواهانش را دفع مینماییم و اکنون علی چون شیری در حضورت ایستاده و بر دیگرش در سر زمین حبشه برای حمایت از رسول خدا و دین بر حق در تلاشی و کوشش است از آن طرف ابو جهل بر مردم قریش تاکید در صبر و استقامت

نموده میگفت عجله نکنید و حین زخمیاشید تا برورش پسران ریمه گرفتار نمودید و جنگ را با مردم مدینه ادامه دهید و توجه نمائید جوانان قریش که مسلمان شده اند دستگیر کرده و بمکه اعزام داریم تا معلوم شود چه شخصی باعث گمراهی آنان شده و در مکه نیز همه ای مسلمان شده بودند که پدران آنها آنان را گرفته و حبس نموده بودند و در اینموقع همراه سایر جنگجویان قریش بمکه بدر آمده و در نبرد شرکت داشتند ولی اسلام آنها از روی شک و هتاک بود چون همه لشکریان اسلام را اندک میدیدند بموقعیت مردم قریش امیدوار بوده و می پنداشتند که پیروی مسلمین در مدینه قلبی از بین رفته و بزودی همگی کشته خواهند شد که روی این پندار غلط آنها آیه ذیل بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد :

اِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقِينَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَوًى ۖ دَانَهُمْ وَمِنْ يَدِكَ اِذْ يَقُولُ اِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ .

پیغمبر اکرم مفتی سنگریزه بطرف لشکریان قریش پرتاب نموده و فرمود خدا صورتهای شما را قلیح کند باد بامر خدا سنگریزه ها را بصورت سربازان رسانید و موجب ترس و اضطراب آنها شد و مجدداً پیغمبر دست پدما برداشته و فرمود خداوند را فرعون این است ابو جهل بن هفام را بر ما غالب نگردان جنگ بمنتهای درجه شدت خود رسید از قریش هتاک تر کشته شد و هتاک تر هم اسیر شدند و در میدان کارزار هر دو بین جموح با ابو جهل برآید شده و ضربتی بر او انداخت که به دامن ابو جهل اسابت کرد و ابو جهل ضربتی به عمرو زد که دستش از بازو جدا شده ولی پیوسته آویزان گردید و عمرو دست خود را بین دو پا قرار داد و از پیوسته جدا کرده بدور انداخت .

در آن هنگام که آتش جنگ بالا گرفت و خون از حلقهای زده به جوی شیطان با فوجی از شیاطین بصورت سراقه بن حالک تزد قریش رفت و عمرو را بعنوان کمک معرفی و برچم مشرکین را در دست گرفته و یسر و مهاجمین قریش گردید و آنها را به جنگ بر علیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحابش تحریک و تشویق و تشجیع میکرد همینکه پیغمبر آن منظره را مشاهده کرد بر فرمود باصحاب که نگاه کنید بآن لشکر و دندانهای خود را رویهم بگذارند و تا اجازه و دستور صادر نهرمایند کسی مبارزه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَانْتُمْ تَسْمَعُونَ (۲۰)
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۲۱) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ
عِنْدَ اللَّهِ السَّمُ الْكَلِمُ الَّذِينَ لَا يَفْقَهُونَ (۲۲) وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ لِمِهِمْ خَيْرًا
لَاسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ
الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَلَّهُ إِلَهُ الْغُثْرِ وَالنَّاطِقِينَ (۲۴)

و بعد از کشیدن اسلامه نکند سپس سر مبارک را با آسمان بلند نموده و فرمود پروردگارا
اگر اصحاب و یاران من هلاک شوند موحدی باقی نمی ماند تا بتقدیس و تسبیح ذات
مقدس مشغول شود و اگر مشیت و تقدیر حضرتی تملق گرفته بر هلاکت ایشان امر
امر تو است و چند لحظه از هوش رفت پس از آنکه جمال آمد عرق از صورت مبارکش
جاری بود و فرمود این است جبرئیل باخیل فرشتگان که بیاری ما آمده است اصحاب
ابر میاه دیدند که درختان آن بر قهائی شعله میزد و بر افشکریان پیغمبر زده يك می
شدند و ندائی بگوش میرسید که میگفت پیش روید ای فرشتگان و صدای هر خورد
اسلامه میان زمین و آسمان بلند بود تا شیطان جبرئیل و فرشتگان را دید پرچم را
رها نموده با بفرار گذارد جنبه بن حجاج گفت وای بر تو ای سراقه با فرار خود نیروی
ما را در هم شکستی شیطان بایای خود بسینه اوزد و گفت من از خداوند میترسم و
چیزی می بینم که شما مشاهده نمیکنید در آنوقت جبرئیل بشیطان حمله نمود و به
تعقیب او پرداخت تا آنکه شیطان خود را بدریا افکند و فریاد زد پروردگارا تو
بمن وعده فرمودی که تا روز معلوم زنده بمانم و در پایان جنگ عبدالله بن مسعود گفت
بر ابو جهمل گذشتم و آتی که در خون خود می غلطید گفتم خدا را شکر میکنم که تو را
ذلیل کرد سرش را بلند کرد گفت خداوند عبدالله بن ام عبد را خوار و ذلیل کرد از کدام

ای اهل ایمان خدا در سولش را اطاعت کنید و از فرمان او سر پیچی ننمایید همانا
 شما سخنان حق و آیات خدا را از او می شنوید (۶۰) و مانند آنهایی باشید که
 گفتند شنیدیم و در حقیقت نشنیدند (۶۱) بدترین چنینندگان آنهایی هستند که
 که از شنیدن و گفتن حرف حق لاریز کرده و اصولا در آیات خدا تعقل و اندیشه
 نکنند (۶۲) اگر خداوند بلام ازلی خود خیر و صلاحی در آنها میدید آنان را بکلام
 حق شنوات میکرد و اگر هم شنوا کنند باز از آن رد گردانیده و اعراض کنند (۶۳)
 ای اهل ایمان چون خدا و رسول شما را باهمان دعوت نمایند اجابت کنید تا
 بزندگی جاوید برسید و بدانید که خداوند بین شخص و قلب
 او حائل بوده و از اسرار درونی همه آگاهست پسوی
 او محشور خواهد شد (۶۴)

دسته مردمی گفتیم من از حزب خدا و پیغمبر و کشنده تو هستم و ای خود را برگردش
 گذاردم فریاد زد ای چراندۀ کوسفند بشدت نفس مرا قطع کردی من تنگ دارم
 و بسیار متافرم که بدست چون تویی کشته شوم آیا از کشتن مردی که از بزرگان قریش
 و طایفه عبدالمطلب است دست بر نمیداری؟ گفتیم حاشا که باید من ترا بکشم یا شمشیر
 کندهی سرش را پریده و در سیر خود از نهاده حضور پیغمبر اکرم ﷺ آورده و گفتم
 ای رسول خدا بشارت باد بر تو این سر ابو جهل است آنحضرت سجده نموده و خدا
 را شکر کرد.

در آنوقت مسلمانان بدنبال فرار کنندگان رفتند و هر کسی شخصی را اسیر
 میکرد ابو الیسر انصاری عباس بن عبدالمطلب و عقیل بن ایطالب را اسیر و دستگیر
 نموده خدمت پیغمبر آورد فرمود در گرفتن این دو نفر آیا کسی بتو کمک نموده؟
 عرض کرد بلی مرد سفید پوشی مرا یاری نمود پیغمبر فرمود او از فرشتگان بود،
 پسرا را در مکانی باز داشت کردند رسول خدا چند نفر را به نگهبانی آنها مامور
 سپس دستور داد شهادی لشکر را بازرسی کنند و ایشان را محزون سازند و سه روز
 در بدر توقف نمودند تا اجساد شهداء را بجا بیاورند و کشتگان قریش را در چاه

وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
 الْعِقَابِ (۲۵) وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُتَضَاعِفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّبَكُمُ
 النَّاسُ فَيَوْلِكُمْ وَيَأْمُرُكُمْ بِتَصْوِيرِهِمْ وَذَرْفَكُمْ مِنَ الْأُطْيَاطِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۲۶)
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا اللَّهُ وَالرَّسُولُ وَتَعُولُوا أَمَّا أَنْتُمْ وَانْتُمْ
 تَعْلَمُونَ (۲۷) وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ
 أَخْرٌ عَظِيمٌ (۲۸)

افکنندند سببگاه روز سوم که عازم حرکت بودند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر سرچاه تشریف
 برده و هر يك از کشتگان قریش را بنام خطاب کرد و فرمود بانها آیا رسیدید یا نه
 پروردگار به حقیقت در عهد داده بود چه گونه نافرمانی او در عوالتش را نمودید بدخوبی هائی
 بودید که پیغمبر خدا را تکذیب کردید و حال آنکه یگانگان او را تصدیق نمودند
 همین خطاب عرض کرد ای رسول خدا با اجماعی روان قریش اینطور سخن میگوئی؟
 فرمود سوگند بخدا ایشان از شما که زنده هستید خوارترند خداوند آنان را غنوا
 نمود تا بر حسرت و ندامتشان یفزاید پیغمبر و یارانش از بد حرکت نمودند و بمنزل
 ایل فرود آمدند پیغمبر بقیل فرمودند خداوند ما را یاری و نیروی مرحمت فرمود
 موفق شدیم مدهای از دشمنان را مانند ابوجهل بن هشام و عتبة بن ربيعة و شعبة بن
 ربيعة و منبه و بنیه فرزندان حجاج و نوفل بن عوف را کشته و جمعی را نظیر سهیل
 بن عمرو و نضر بن حارث بن کله و عتبة بن ابی معیط و دیگران را با سارت گرفتیم عقیل
 عرض کرد پس بنا بر این بایستی تمامه تراش ندارید و اگر بخواهید اسیرانرا آزاد
 یا آنکه بقتل میرسانید دو افتاء جنگ از لشکریان اسلام نه نفر شهید شد و از کفار
 و مشرکین هفتاد نفر کشته و بقتل رسید و هفتاد نفر دیگر اسیر شدند مسلمین اسرا
 را بر سمانی بسته و با غنایم حاصله به حضور پیغمبر اکرم عرضه داشتند آنحضرت

و برسید از بلایی که چون پدید آید مخصوص متمکران نبوده و بلکه دامنگیر همه میشود متمکران را بکیفر ظامی که نموده اند و مظلومان را بعلی ترک امر بمعرف و نهی از منکر و هدایت که عقاب خدا بسیار سخت است (۲۵) ای مومنان بیاد آورید زمانی را که شما عده کمی بودید در میان دشمنان بسیار و در زمین مکه شما را خوار و ضعیف می شمردند و می ترسیدید که هر کین بشما حمله و هجوم کنند و خداوند شما را در پناه خود جای داده و یاری خویش نیرومندی و نصرت بشما عطا فرمود و از بهترین غنائم بهره مند کرد تا شاید نعمتش را سپاسگزار شوید (۲۶) ای کسانی که ایمان آورده اید در کار دین و دنیا با خدا و رسول و در کار های دنیوی با یکدیگر خیانت نکنید در صورتی که دشتی خیانت را بخوبی می دانید (۲۷) و هدایت اموال و اولاد شما برای شما وسیله آزمایش و فتنه ای هستند اما در نزد خداوند اجر بزرگی دارد (۲۸)

در صلب اسیران عقبه بن ابی معیط و نضر بن حریث را مشاهده و توجه مخصوص فرمود بطوریکه دو نفر مذکور از توجه آنحضرت بر خود پلرزیدند و یکدیگر گفتند بطور قطع محمد ﷺ ما را خواهد کشت در همین موقع پیغمبر ﷺ با امیر المؤمنین علیه السلام فرمود نضر را بسوی من بیاور آنحضرت نضر را بحضور مبارکش آورد نضر به پیغمبر عرض کرد ترا بآن پیوند و قرابت که با من داری قسمت میدهم هر معامله که با سایر اسرای قریش میکنی نسبت بمن هم همان را بجا آور اگر همه اسرا را خواهی کشت مرا هم بکش و چنانچه آنها را رها و آزاد میسازی مرا هم با در یافت خدا آزاد بنما پیغمبر اکرم ﷺ فرمود خداوند بسبب اسلام نیاوردن تو قرابت و خویشی که میان ما بوده قطع فرموده است ای علی کردنش را بزن امیر المؤمنین علیه السلام بضرب شمشیر سر از بدن نضر جدا کرد عقبه خدمت پیغمبر ﷺ عرض کرد ای محمد ﷺ مگر نگفته بودی که من از قریش کسی را نمیکشم! فرمود چگونه ادعا میکنی که تو از قریش میباشی در صورتیکه توان احوالی علاج و طایفه سفوریه هستی بددت که ادعا مینمورد از آنطایفه است از تو اولی تر بود با علی کردن عقبه را بزن آن حضرت در اجرای امر رسول خدا گردن او را هم زد انصار ترسیدند که مبادا پیغمبر ﷺ تصمیم به قتل تمام اسرا بگیرد لذا از محضر مقدس حضرتش درخواست کردند که این

اسرا را بما بخشیده و اجازه فرماید تا از آنها فدا و جزیه گرفته و آزادشان نمایم و برابر اظهار انصار آیه «فكروا ما غنم حلالا طيبا» نازل شد و بقوای آن عمل کردند سپاهیان اسلام اسرای قریش را در قبال گرفتن فدا و جزیه آزاد مینمودند.

پیغمبر بآنها فرمود هر چه از اسیران فدا پذیرفته و آزاد نماید در سال آینده در جنگ احد بهمان تعداد از شما کشته خواهد شد سپس پیغمبر به عباس فرمود برای آزادی خود و پسر برادرت فدا بده گفت ای رسول خدا من اسلام اختیار نموده ام و مطابقه قریش مرا مجبور به حضور در میدان جنگ نمودند پیغمبر فرمود خداوند با اسلام آوردن تودانانرا است اگر راست گفته باشی خداوند بتو جزای خیر میدهد اما بصورت ظاهر بهنگ با ما آمده بودی و چون شما با خدا دشمنی کرده بودید خدا هم با شما دشمنی نمود و دوباره فرمود برای خود و برادرزاده ات فدا بده عباس همراه خود چهل و نهمه ملا داشت که در هنگام رزم بنیمن مسلمان شده بودند عرض کرد یا رسول الله طلای ذرات شده مرا بابت فدای ما محسوب کنید فرمود آن غنیمت را خداوند از مال تو نصیب مسلمین نموده و باید فدا بدهی عباس عرض کرد غیر از مالی که به غنیمت برده شده چیزی ندارم فرمود پس آن مالی که نزد ام الفضل گذاردی تا اگر اتفاقی روی دهد آن را به کسان تو قسمت کنده عرض کرد آیا مرا رها نمیکنی مگر آنکه پس از دهانی محتاج وسائل بکنف شده باشم یعنی اگر مال موجود و ذخیره خود و اسلام کنم دیگر چیزی نخواهم داشت در این موقع بود که خداوند آیه: «يا ايها النبي قل لمن في ايديكم» را نازل فرمود و چون تصمیم گرفته شد فدیة گیرند و غنایم را قسمت کند سعد بن معاذ عرض کرد ای رسول خدا ما جماعتی هستیم که مأمور پاس و نگهبانی بودیم و بیکدیگر نکردیم و مطابقه دیگر جنگ میکردند اگر غنایم نصیب جهاد کنندگان است بسیاری از اصحاب بی نصیب خواهند بود لذا در میان صحابه گفتگو زیاد شد و هر مطابقه ای از آنها خودشان را در گرفتن غنیمت اولی و مقدم میدانستند جبریل نازل شده آیه «يستأونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول» را آورد یعنی ای پیغمبر از تو حکم غنایم را پرسش میکنند پاسخ ده بآنها که انفال و غنایم مخصوص خدا و رسول اوست چون این معنی دانستند از اختلاف باز نشستند رسول خدا صلی الله علیه و آله انصاری را که حافظ غنایم بود دستور

داد تا آن اموال را حضورش حاضر کند چون آنها را آورد میان تمام اصحاب بطور
مساوی قسمت نمود سعد بن ابی وقاص عرض کرد جهاد کنندگان سواره را مانند
پیادگان ضعیف نصیب دادید پیغمبر با فرمود حادثت عزایت بنشیند خداوند بپیکر
ضمنا شما را نصرت داد و باینصورت غزوه بدر بیابان رسید.

در کافی ذیل آیه اذینشیکم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود امیر المؤمنین
علیه السلام فرموده از آب باران بپاشید زیرا که آن بدنهای شما را پاکیزه و بسیاری
و مرض را از شما دور بینماید عیاشی از جابر انصاری روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام
معنای باطن آیه را سؤال نمودم؛ فرمود مراد از آسمان در این آیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله
است و آب اشاره بامیر المؤمنین علیه السلام است که خداوند با ولایت او دلهای دوستان را
آنحضرت را از آلودگی ها پاک و پاکیزه میگرداند و قلب کسانی که با محبت و ولایت
ائمه معصومین نباشته شده باشد از دسوس شیطانی دور میباشد و در این محبت و واد
پایدار و ثابت قدم خواهند بود.

لَوْ لَمْ تَمَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ در این آیه خداوند اختصاص
داد مؤمنین را ببطاب و حال آنکه اطاعت مخصوص بآنها نیست از برای عظمت و
جلالت قدر مؤمنین و برای خاطر اعتنا کردن بغیر ایشان چه آنها از واجبات و
محرمات اوامر الهی اعراض مینمایند و باید مؤمنین از اوامر و نواهی رسول خدا
دوری نجویند و مانند اشخاصی که مدعی هستند که آیات حق و سخنان خدا را شنیدیم
ولی آنها را قبول نداریم نباشند زیرا در حقیقت چنین مردمی آیات حق را نشنیدند
و آنان منافقین و اهل کتاب هستند پس خداوند ایمان را مورد مذمت قرار داده
میفرماید «إِنَّ شَرَّ الدَّيَالِ عِنْدَ اللَّهِ الْآيَةُ»

یعنی بدترین جنبندگان در روی زمین کفاری هستند که از سخنانی که
از جانب خدا نازل شده و بر حق است می شنوند منتفع نشده و از شنیدن و گفتن حرف
حق گنگ و کربوده و در آیات پروردگار اندیشه نمایند.

طبرسی در تفسیر آیه فوق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود این آیه در حق طایفه
بنو عبد الدار نازل شده چه از آن طایفه غیر از یکتا بنام مصعب بن هبیر کسی دیگر

ایمان نیاورده میگفتند ما گنگ و لال و کر و نا بینا هستیم با آنچه محمد ﷺ از جانب خدا آورده و آن مایه تماماً در چنگ احد گشته شدند.

در کفای ذیل آیه یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و لرسوله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود این آیه در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. و از طریق مخالفین این مرعوبه روایت کرده از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله که این آیه نازل شد در ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام.

و فرمود حضرت باقر علیه السلام بایی چارود در تفسیر آیه شرطه‌ای ابی چارود پیروی کردن از علی علیه السلام و دارای ولایت آنحضرت بودن برای شما بهتر از هر چیز است و بدالت نزد بکتر میباشد.

و صاحب معائن از حضرت صادق علیه السلام در معنای و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه روایت کرده که فرمود خداوند بین انسان مانع ایجاد می نماید از آنکه باطل را حق بداند و نیز فرمود خداوند بندگان را از شقاوت به سعادت رهبری میفرماید ولی کسی را از سعادت به سوی شقاوت بر نیگرداند و این حدیث را ابن بابویه عیاشی نیز نقل نموده اند با زیادتى این جمله که فرمود (قلب یقین حاصل نکند بر اینکه حق باطل و باطل حق است).

و در تفسیر آیه و اتقوا فتنه لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود همینکه خداوند پیغمبر اکرم را قبض روح فرمود فتنه‌ای به مسلمان روی داد و مردم امیرالمؤمنین علیه السلام را رها کرده و با غیر آنحضرت بیعت کردند و خداوند مردم را مورد آزمایشی قرار داد بامری که بوسیله رسولش مردم را به پیروی از علی علیه السلام تاکید نموده که دست از علی علیه السلام و اولادش برندارند.

و از طریق عامه از محمد بن علی السراج از ابن مسعود روایت کرده که گفت زمانی که این آیه نازل شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ای این مسعود من این سخنان را بر دوشه و امانت میان شما میکنم و باین گفتار من شنوا باشید از هم کنون که در این مجلس نهستم هر کس بعلی علیه السلام ظلم و حتم روا دارد مانند کسی است که منکر نبوت و پیغمبری من و پیغمبران پیشین شده باشد.

و این حدیث را طبرسی بهینه از حاکم ابوالقاسم حسکانی که از بزرگان عامه است و او بسند خود از ابن عباس روایت کرده است

عباسی و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند فرمود آنحضرت آیه در حق اصحاب جعل و ظلمه و زیر که با امیر المؤمنین علیه السلام جنگ نمودند نازل شده چه آنها مورد آزمائش قرار گرفتند و در حق آنحضرت ظلم و ستم روا داشتند.

طبرسی بسند خود از حذیفه بنی روایت کرده گفت فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از من فتنه هایی مانند تارپکی شب بهما مسلمانان روی آورد و علاك شود و بعد آن فتنه ها ابطال و مردان شجاع و هر غلبه نصیب و بلبلی و در حدیثی ابوبنصری فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چهار بار بعد از وفات من بزودی آشوب و فتنه هایی بر پا شود بطوریکه مسلمین در میان خود دشمنی بکنند و بعضی بعضی دیگر را بقتل رسانند و از یکدیگر دوری و یزازی بجویند هر گاه چنان روزی را مشاهده نمودی بر تو باد به پیروی کردن از علی بن ابی طالب علیه السلام اگر تمام مردم برای پیروی از علی بتهائی راه دیگر به پیماید سیر کن بر راه علی و راه مردم را واگذار ایما علی علیه السلام بودا از راه بر نمیکردند و هرگز بگمراهی نکشاند ای مبارک اطاعت علی اطاعت من باشد و فرمانبرداری از من فرمانبرداری از خدا است.

قوله تعالی مرا ذکر را اذ اتم قلیل این آیه تذکری است بمهاجرین که میفرماید برابر کنید امروز خود را که در ناز و نعمت و عزت میباشید با حال پیشین خود در مکه خداوند مرجع و پناهگاهی در زمین مدینه قرار داد و صورت دفر و زی بشما عطا فرمود لشکر آن همه نعمتها را بجا آوردید و سپاسگذار باشید.

طبرسی در ذیل آیه یا ایها الذین آمنوا لا تخولوا الله
 داعیان
 و الرسول از حضرت باقر علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
 ابی لیبابه
 فرمودند این آیه در حق ابی لیبابه بن هند انصاری نازل
 شده و داستان آن از این قرار است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مدت بیست و یک روز
 یهودیان بنی قریظه را محاصره نمودند و آنها درخواست کردند همانطوریکه با یهودیهای
 بنی نضیر صلح کرده بودند با ایشان نیز صلح فرموده و اجازه دهند که آنها از حدود

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَوَلَّوْا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ
لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۹) وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ
يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَاكِرِينَ (۳۰)
وَإِذَا كُنَّا لِلْغَايَةِ قَائِلًا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا أَوْ لَنُفَعَلَّ بِكَ ذَٰلِكَ هَٰذَا إِن هَٰذَا إِلَّا
سَاطِرٌ أَوَّلِينَ (۳۱) وَإِذْ قَالُوا آلَهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ
عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ وَارِنًا يُصَلِّبُ عَلَيْنَا أُولَٰئِكَ يَكْفُرُونَ (۳۲)

هذه بنه بهام بودند آن حضرت قرار حکمت دادند که سعد بن معاذ بنمایندگی مسلمین
با آنها دارد مذاکره شود آنان تضاد داشتند که ای لبابه را نزدشان بفرستند چون باماله
و مال و علقه او در نزد یهودیان قریظه بود و تصور مینمودند که ناپرده خبر خواهد و
عصایع آنها را در نظر خواهد گرفت باو گفتند آیا صلاح میدادید که ما بحکمت
سعد بن معاذ موافقت نمایم؟ با دست بمعلوم خود اشاره نموده و فهماند اگر حاضر شوید
رای بقتل شما میدهد جبرئیل بر پیشبیر عليه السلام نازل شد و چگونگی را خبر داد ای
لبابه گفت بعدا قسم از نزد آنها حرکت ننمودم مگر آنکه لب بدم بعدا و رسولش
غیایع کردم و چون این آیه نازل شد ای لبابه بتدری دچار وحشت و اضطراب شد
که خود را یکی از ستونهای مسجد پیشبیر عليه السلام بست و گفت بعدا قسم غذا و آب
نخواهم خورد تنها آنکه با خداوند مرا برساند یا توبه ام را بپذیرد و هفتاد روز
بآن حال بود و از شدت گرسنگی و تشنگی بیپوش شد خدا توبه او را قبول فرمود گفت
بعدا قسم آنقدر بهمین حال میمانم تا آنکه پیشبیر اکرم عليه السلام بدست خویش مرا
آزاد نماید پیشبیر رحمت تصریف آورده او را آزاد نموده و از ستون باز کردند
ای لبابه گفت توبه من آن باشد که از دیاری که حصیت نموده ام خارج شده و تمام
اموال خود را در راه خدا صدقه خواهم داد پیشبیر اکرم عليه السلام فرمود ثلث مال خود

ای اهل ایمان اگر خدا ترس و پرهیزکار شوید بشما فرقان بخشند یعنی چشم بسیرتی که بین حق و باطل را تمیز دهد بدهند و گناهتان را پوشانیده و شما را بیمارزد چه خداوند صاحب فضل و کرم بی انتیاست (۲۹) ای رسول زیاد بیاد آور زمانی را که کفار با تو مکر میکردند تا ترا از قصد و هدف عالی خویش که ابلاغ رسالت بود مانع گشته یا اقدام بقتل تو نموده و یا از شهر خارج کنند آنها با تو مکر کردند خدا هم با آنها مکر نمود خداوند از هر کسی بهتر میتواند مکر کند. (۳۰) چون آیات ما را بر کسانی که منکر قرآن هستند تلاوت کنند میگوبند ما این سخنان را شنیده ایم و اگر بتو ایم مانند آنرا میگوئیم چه آن جز افسانه پوچینیان چیزی نیست. (۳۱) و زمانی گفتند خدایا اگر این قرآن بر راستی بر حق است و از جانب تو میباشد پس بر سر ما منک بهار یا ما را بحداب دردناکی مبتلا کن (۳۲).

و تصدی کنی کالی است و لازم نیست تمام دارایی خود را بدهی.

قرنه تعالی و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه خداوند در این آیات بیان میفرماید بهر را بسبب اولاد و اموال مورد آزمایش قرار میدهم تا ظاهر شود کدام يك از آنها بجهنم و نصیبیکه برای آنان معین نمودیم راضی میباشند هر چند خداوند دانا تر است بآنها از نفس خودشان ولی میخواهد این معنی را بایمان ثابت گرداند تا مستحق ثواب و عقاب گردند و باین آیه امیر المؤمنین علیه السلام اشاره نموده و فرمود ای مردم نگویید پروردگارا پناه میبریم بر تو از فتنه و آزمایش چه نباشد شخصی که مورد آزمایش و امتحان قرار بگیرد و از آن آموده و فارغ باشد و لکن پناه بربند خداوند از لغزشها و گمراهیهای امتحان که میآید در آزمایش گمراه شوید و لغزش کنید سپس آیه را تلاوت فرمودند و این حدیث را نیز ابن مسعود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده قرنه تعالی و ایها الذین امنوا ان تقوا الله يجعل لکم فرقانا یعنی ای اهل ایمان اگر پرهیز کنید از حجاب خداوند بوسیله ترک معاصی و معصومات و بجا آوردن واجبات خداوند نوری در دل شما پدید آورده تا راحتمانی یا بدو تمیز دهید حق را از باطل و در دنیا عزیز و محترم شوید و تا گناهانیکه بجا آورده اید پوشاند آنها را و از شما در گذرد همانا خداوند صاحب نعمت بی شمار است.

توله تنالی و اذ یمرک بک الذین کفروا این آیه پیش از هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه نازل شده و اشاره است بدامنستان دار الندوه حسب نزول آن این بود وقتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه مردم را بقبول اسلام دعوت میکرد جمعی از مردم اوس و خزرج حضور آنحضرت شرفیاب شده پیغمبر با آنها فرمود شما از دین خدا حمایت و پشتیبانی نمایید و قرآنی که از طرف پروردگار بمن نازل و وحی شده بشنوید تا در قبال آن خداوند شما را در آخرت ببهت و نعم جایزد جزا بدهد آنها وعده دادند که از آنحضرت طرقداری نموده و قرآن و احکام الهی عمل کنند آنحضرت ایشان فرمود بمبادما روز دوازدهم ذیحجه و بعد از اعمال حج دره تباه در آن سال جمع بسیاری برای حج بمنی رفتند چون روز دوازدهم رسید پیغمبر با آنها فرمود شب هنگام در خانه عبدالمطلب نزدیکی عقبه حاضر شوید و از خفندگان کسی را بیدار نکنید و یکی بعد از دیگری بمن ملحق شوید بر طبق دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله هفتاد نفر از مردان اوس و خزرج جمع شدند مجدداً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از آنها برای حمایت دین و پشتیبانی از حضرتش قول گرفت و سعد بن زارعه و براء بن معرور و عبدالله بن حزام از طرف جمعیت تعهد نموده و گفتند پس در مقابل خدمتی که ما عهده دار شده و قبول نمودیم که از دین خدا و رسولش حمایت نموده و با هایت و خاندان رسالت علاقمند و تابع باشیم پاداش ما چیست؟ فرمودند در دنیا سیادت و پادشاهی بر عرب و عجم و در آخرت بهشت جاوید پاداش و اجر شما خواهد بود عرض کردند راضی هستیم فرمود دوازده نفر از بزرگان خود را انتخاب کنید که گواه شما باشند همانطور که موسی دوازده نفر قبیله از بنی اسرائیل برگزید جبرئیل دوازده نفر از آنها را با اشاره معرفی نمود که نه نفر آنها از خزرج و عبارت بودند از ۱- سعد بن زارعه ۲- براء بن معرور ۳- عبدالله بن حزام ۴- ابو جابر بن عبدالله ۵- واثع بن مالک ۶- سعد بن عباد ۷- منذر بن عمر ۸- عبدالله بن رواحه ۹- سعد بن ربیع و سه نفر دیگر عباده بن صامت - ابو هبشم بن تیمان - اسید بن حضیر از اوس چون این اشخاص در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع شده و بیعت کردند شیطان سیئه زده و فریاد بر آورد و گشت ای طایفه قریش و ای ملت عرب محمد صلی الله علیه و آله جوان از مدینه را در جمره عقبه جمع نموده

و از آنها بیعت گرفته تا با شما جنگ کنند مردم بر این آن صدا هجوم آورده اسلحه برداشته آماده پیکار شدند اما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حاضرین را امر بفرقه فرمود و هر چه اصرار نمودند که اجازه فرماید شمشیر گرفته جنگ بپردازند موافقت نفرمودند و گفتند چون از طرف خداوند مجاز باین امر نیستم نباید اقدام به کارزار شود اطرافیان عرض شده همیشه ماجر اجویان قریش نزدیک عقبه رحیدند حمزه عموی پیغمبر (ص) و امیر المؤمنین علیه السلام را با شمشیر برهنه دیدند پرسیدند منظور از اجتماع در این مکان چیست حمزه پاسخ داد که اجتماعی وجود ندارد و بخدا قسم هر که بخواهد از عقبه بگذرد با شمشیر گردن او را می زنم ناچار مهاجمین بسکه برگشتند.

مجلس شورای قریش و تصویب قتل پیغمبر صلی الله و علیه و آله
و از بین بردن خاندان رسالت

هنگامیکه قریش مشاهده کردند در محک رسول اکرم صلی الله علیه و آله مردم را دعوت به اسلام میفرمود در صدد آزاد و اذیت او برآمدند و تصمیم گرفتند تا از گردن او بدن اشخاص باو جلوگیری کنند مادامیکه حضرت ابوطالب حیات داشت از آبرو گوار حمایت میکرد عزم آنها در باره پیغمبر صلی الله علیه و آله چندان اثری نبخشید ولی همیشه ابوطالب در گذشت وضع آنحضرت صورت بهرانی نمود گرفت زیرا ابوسلیان حریف کینه توز و دشمن قوی محمد صلی الله علیه و آله بجای ابوطالب حاکم و رئیس مکه شده بود نفوذ و دارایی ابوطالب بدشمنان منتقل گردید در آنوقت خصومت و عداوت قریش فزونی گرفت و در هر فرصت انواع اذیت و آزار و بی ادبی را بوجود مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله می داشتند و پس از چند ماهی که از رحلت ابوطالب گذشته بود مصالط دیگری بر آن مسببت افزوده گردید خدیجه همسر باوقای آبرو گوار در حالتیکه سرش در آغوش ابی اکرم بود در گذشت و فاش حادثه جانسوزی برای آنحضرت بود چه آنملکه دنیا و آخرت برای محمد صلی الله علیه و آله پشتیبان قوی بود و تا آخرین لحظات عمر خاطرات حق شناس او را در ذهن نگاه میداشت بطوریکه تذکار آن خاطرات شیرین و شگ و غیرت عایشه را بر آنکه بخت روزی به پیغمبر عرض کرد خدیجه بانوی سینه نبوده و آیا دختری زیبا و نیکوتر از او نصیب شما نشده.

روح جوان مردی آنحضرت از این برنش بر آشفت فرمود سوگند بخدا هیچ

وقت دیگری بهتر و مهربانتر با وفاتر از او نداشته و نخواهم داشت خدیجه بمن ایمان آورد در وقتی که تنی دستمورد طعن و ستیزه و اذیت و آزاد قریش قرار گرفته بودم خداوند بواسطه امر مرا از گرفتاری نجات داد و راحتی بخشید خدیجه درون بیکران خود را صرف دین اسلام و ترقی آن کرد چنانچه آزادیکه در آن موقع از افراد قبیله قریش خصوصاً از نزدیکان و دوستان قدیمش میدید او را و داشت و ناچار نمود تا ملجاء و پناهی برای خود جستجو کند لذا به همراهی غلامش زید بشهر مکه که تقریباً شصت مایلی (یست فرسنگ) مکه واقعه مسافرت نمود پس از ورود به آن شهر با مردم آنجا تماس گرفت و آنها را دعوت بدین اسلام نمود آنان نیز همان روش اهل مکه را پیش گرفتند و عاقبت علیه اقام کرده و از شهر حضرتش را راندند . راه مکه را پیش گرفت همینکه نزدیک مکه رسید پنهانی نزد متعب بن عدی که شخص ناشوئی بود و با آنحضرت سابقه روشنی داشت فرستاد و از او خواست کرد و سائل تأمین فراهم سازد تا بتواند به سلامت وارد مکه بشود تقاضای او پذیرفته شد و متعب نگهبانان و فرزندان را حاضر کرد و بانها امر نمود مسلح شوند و محمد صلی الله علیه و آله را تا کعبه برسانند بدینوسیله به سلامت وارد مکه شد .

در ایام حج که کاروانهای زائرین بمکه میآمدند فصل صالح عمومی بود و در آن موقع شدید ترین دشمنیها فراموش میشد و دستجات مختلفی بدون ترس و وحشت بر اکبریا داشتن احوال حج از هر گوشه و کناری بطرف کعبه روی میآوردند محمد صلی الله علیه و آله با شوق و شغف و اشتیاق تام و تمام برای تشریف دعوت باسلام از این فرصت مساعد استفاده مینمود و در میان جمعیتها به تبلیغ اسلام میپرداخت و در نتیجه عده از اهل یثرب و مدینه اسلام آوردند و در بازگشت موطن دوستان و اقرباء خویش را وادار میکردند که بدین اسلام ایمان بیاورند .

اسلام در شهر مدینه شایع گشت اهل مکه مشاهده کردند که محمد صلی الله علیه و آله در مدت کوتاهی موفق شد جمع زیادی را دارد دین اسلام نماید با خود گفتند باید برای از بین بردن محمد صلی الله علیه و آله و دین او اقدام اساسی کرد و شورای عمومی را که برای

انجام امور مهمه تشکیل میدادند و مدت چهل سال بود شورای عزیز تشکیل نموده
بوده بر پا بسازند تا سران قوم جمع شده و اظهار نظر نمایند و نسبت چگونگی کشتن
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تصمیمی قطعی اتخاذ کنند لذا چهل نفر از بزرگان قریش مکه
در منزل قس بن کلاب جمع شدند و میبایستی شورای برپا کردند و به کسانى پرداختند
در اینموقع شیطان بصورت پیر مردی حاضر شده بوسیله دربان بحضور در
مجلس اعلام نمود شما برای رسیدگی بامر محمد جمع شده و تشکیل جلسه داده اید
من پیر مردی از اهالی نجد هستم و در این مورد رای صائب و نظریه خوبی دارم که
ممکن است مورد قبول شما واقع شود اجازه ورود دادند و شیطان داخل انجمن شده
و مذاکرات آنها گوش داد دید ابو جهل میگوید ما از عزیز ترین خاندان عرب و
بزرگترین طوایف هستیم و بیشتر ساکنین بلاد عرب سالی دو بار برای زیارت خانه
خدا بمکه آمده و ما را که خدمه حرم هستیم احترام مینمایند و هیچ قبیله و طایفه ای
نسبت بما طمع نداشته و مخالفتی با ما ندارد و محمد هم در میان ما پیروی داشت
نموده و از نظر درستی و پاکی و صلاح در امتگری او را امین لقب داده و حمایت کرده ایم
اینکه ادعا کرد که پیغمبر اسعد از آسمان الهام میگردد و عقل ما را ضعیف و بعدایان
ما دشنام میدهد و لمن میکند و جوانان را فاسد و اجتماع ما را در هم ریخته و عقیده
دارد که ما و پیشینیان ما گمراه و شایسته آتش جهنم میباشیم رای شما چیست و برای از
بین بردن او چه نظر میدهید من شخصاً مستخدم کسی را وادار کنیم او را بکشد و
چنانچه بنی هاشم مطالبه خون او نمایند بجای بکند و به بانها خونبها ردیه ده نفر را بدهیم
شیطان گفت این رای خوبی نیست زیرا بنی هاشم اجازه نمیدهند قاتل محمد صلی الله علیه و آله
با پرداخت دیه از قصاص معاف باشد و قطعاً برای کشتن قاتل ناکره جنگ و قتال مشتمل
خواهد شد و جمعی کثیر از بین خواهند رفت دیگری گفت پس او را زندانی نموده
و طعام و آب باو ندهید تا بمیرد همچنانکه در باره زهیر بن ثابت و امرؤ القیس عمل
شده شیطان گفت این اندیشه از تصمیم اولیه فاسدتر و بدتر است زیرا بنی هاشم باین
امر راضی نشده و موسم حج از سایر طوایف عرب کمک گرفته و باعث رهایی و نجات
محمد میشوند شخص دیگری پیشنهاد نمود خوبست او را غنی بلد نموده و از مکه

و پیرامون آن دور کرده تا بفراغت خاطر به پرستش بت های خود مشغول شویم شیطان گفت این نظریه هم مردود است زیرا محمد ﷺ خوش صورت و خوش بیان بوده و صبح ترین مردم است همینکه از حومه مکه دور شود مردم را بدور خود جمع نموده و با سحر بیان و شوالی سخن اعراب را فریفته خود ساختند بناگاه جمعیتی از طرفداران خود را بسر شما میریزد و قدرت بر آری با آنها را نخواهید داشت همگی منسیر شده گفتند ای شبنم پس رأی شما چیست و چه باید کرد؟

شیطان جواب داد من فقط يك رأی دارم که شما از تمام قبایل قریش حتی از بنی هاشم بکنفر شمشیر زن انتخاب نمودم تمام آن ها یکمرتبه محمد را مورد حمله قرار داده و از پی در آورند تا خون محمد ﷺ و بن تمام قبایل منتشر شود و البته بنی هاشم نمیتواند با تمام قبایل جنگ نمود و نخواهی کنند و اگر خوبها هم مطالبه کنند نمیشود از قبیله و یا شخص معینی بخواهند و شاید ثلث و یا عشر ديه را از همه شما بگیرد حصار با نفاق آرد، به نظریه پیر نجدی تسلیم شده و گفتند رأی پیر بسیار خوب است و ابو لهب عموی پیدمیر را هم به جاس مزبور دعوت نموده و او را از تصمیم خود مطلع نمودند و رأی مزبور را تصویب نمود اجرا گذاشتند در این موقع خداوند آیه و بمکرون در بمکرله را بر پیدمیر اکرم ﷺ نازل و چگونگی تصویب رأی آنها را اعلام فرمود پس سران قریش با عقداتحا دو تصمیم بقتل پیدمیر وارد خانه کعبه شده پای کوبان و شادی کنان طواف کردند جبرئیل نازل و این آیه را آورده و ما کات صلواتهم عند البیت الا مکاه و تصدیه (مکه بمعنای حمله و شادی است و تصدیه کف زدن و دست افشانی نمودن میباشد) این آیه متصل به آیه و اذ همکرم بك الذین کفروا بوده ولی بعد از چند آیه دیگر آنرا نوشته اند.

همان شب بنا بر توطئه قبلی از خانواده های مختلف قریش جوانانی مسلح جمع و آماده حمله بمنزل پیدمیر اکرم ﷺ شدند ابو لهب مانع شد و گفت در این خانه جز محمد ﷺ زنان و کودکانی هستند که با ورود شما دچار وحشت و اضطراب شده و صدمه بآنها میرسد عقیده دارم شب را در اطراف خانه بمانید همینکه صبح طلوع گردید بخانه وارد شده و تصمیم خود را عملی کنید و بهین ترتیب آن جماعت

در پیرامون خانه پیغمبر بخواب رفتند اما پیغمبر اکرم ﷺ با امیرالمؤمنین علی فرمود
 قریش میخواستند مرا در بستر خواب از پای در آورند آیا حاضری نفس خود را فدای
 من نموده و بجای من در بستر بخوابی؟ علی رضی الله عنہ عرض کرد بلی و بدون تأمل در اجرای
 امر پیغمبر در رختخواب آنحضرت آرامید و جبریل پیغمبر را از خانه بیرون آورد
 و از بین خفتگان قریش عبور داده و این آیه را بانها خواند :

و جعلنا من بین ایدیهم حداً و من خلفهم حداً فاغشیناهم لهم لایبصرون
 (آیه ۹ سوره پس) و بر هری جبریل و با امیر و در کار جلیل داخل غار بود که در شکاف
 کوهی بود گردید و از کید قریش بدینصورت در امان شد چون صبح رسید آن جماعت
 برای قتل پیغمبر وارد خانه شده بسوی بستر آنحضرت رفتند علی رضی الله عنہ بر خاسته فرمود
 چه میخواهید و چرا وارد این خانه شده اید گفتند ما محمد را میخواهیم باید بگوئی
 که در کجاست فرمود مگر مرا نگهبان او قرار داده بودید و بعد از مگر شما میخواستید
 او را از مکه خارج نمایید ایشان شخصاً از مکه بیرون رفته اند حاضرین از خدمت
 غیر از ابو لهب را که مانع از هجوم شبانه آنها شده بود سخت زدند و گفتند تو دیشب
 بما سببه کردی و متفرق شده و در صدد تعقیب و تجمیع بر آمده و بوسیله ابوبکر
 نامی که متخلص دوزنی و بی شناسی بود خط سیر پیغمبر را پیدا نمود و بجائی رسیدند
 که اثر پای ابوبکر را هم یافتند که بهرامی پیغمبر ﷺ رفته بود و بعد ها معلوم
 شد که ابوبکر در خارج شهر بوده و چون پیغمبر ﷺ را میبیند در التزام آنحضرت
 بنار میرود و بی شناسی تا نزدیکی غار ادامه پیدا مینماید ولی چون با امر پروردگار
 دهانه غار با تارهای عنکبوت مسدود و هیچگونه اثری که دلالت بر ورود شخص یا
 اشخاصی بنار نمی بینند از یافتن پیغمبر مأیوس شده و بهر مراجعت و متفرق میشوند .
 چگونه پیغمبر اکرم (ص) بمدینه هجرت نمود

بطوریکه بیان نمودیم پس از آنکه دوازده نفر از اهل مدینه در عقبه با رسول
 اکرم ﷺ بیعت کرده و سوگند یاد نمودند که وفادار باشند و حضرتش را در مدینه
 مانند جان خویش حفظ و حراست کنند و آنچه را بر خود نمی پسندند برای او ندارند

وقتی این پیمان بسته شد و نظامات و مقررات دین اسلام را فرا گرفتند بتوان نمایندگان پیغمبر ﷺ یومنان خود مدینه باز گشتند در اثر تبلیغات و فعالیت در اندک مدتی موفق شدند قسمت اعظم سکنه مدینه را بدین اسلام داخل کنند این جریان را با اطلاع آن حضرت رساندند از آنطرف کفار قریش چون از پیمان ایشان با خبر و آگاه شدند این معنی بر دشمنی و عداوت آنها افزود بر اذیت و آزار اصحاب کمر بستند چنان کار بر آنها سخت شد که دیگر سکونت در مکه برای آنان ممکن نبود پیغمبر ﷺ رخصت داد تا اصحاب بسوی مدینه و بسیار شوند.

قریش دیدند که اصحاب بتدریج بسوی مدینه هجرت میکنند در صدد برآمدند که آنحضرت را بقتل رسانند چه اگر پیغمبر ﷺ بمدینه هجرت نماید روزگاری بر آنها پریشان شده در آن هنگام جبریل نازل شد و فرمان پروردگار را آورد که عداوت امر فرموده بمدینه هجرت کنید و علی را امشب به خوابگاه خود بگذارید رسول اکرم ﷺ فرمان پروردگار را بامیر المؤمنین ﷺ ابلاغ فرمود و گفت امشب کفار قریش قصد سوء بمن دارند اکنون از خانه بیرون میروم باید در جامه خواب من تنبیه کنی و برد سبز مرا در پوش خود قرار دهی و من پس از پناه بردن و توقف در غار بسوی مدینه میروم و اماناتی که از مردم در نزد من میباشد بصاحبانشان برسان و بعد از رد امانات با عیالات و اهل بیتم بمن ملحق شو سپس پیغمبر ﷺ بهمراهی جبریل از خانه خارج شد.

این باوید در امالی از عسار بن یاسر روایت کرده در حدیث مفصلی گفت امیر المؤمنین ﷺ فرمود پیغمبر اکرم ﷺ دستور جبریل را بمن ابلاغ نمود و فرمود الحال جبریل فرود آمد و آیه و اذیمکر بک الذین را آورده و خبر داد قریش اجتماع کرده امشب مرا بقتل رسانند من بنادر پناه میبرم ما مردم شما را به خوابگاه خود بگذارم تا بدینوسیله امر بر آنها مشتبه شود حاضر هستی عرض کردم ای رسول خدا آیا در الرخوایدن من بجایگاه شما محفوظ و سالم میماند فرمود بلی سجده شکر بجا آوردم (اول کسی که سجده شکر بجا آورد آنحضرت بود) سپس گفتم هر چه ما موری عمل بفرما نیست توفیق و توکل من جز بخدا آنحضرت بجای پیدایید و بردیمانی

سبزدنك را بروی خود کشید پیغمبر فرمود ای علی خیر میدهم تو را همانا خداوند آزمایش میکند ادلیاه خود را باندازه ایمان آنها و بمقدار قرب و منزلت ایمان نسبت بدین خود شدیدترین امتحان برای پیغمبران و اوصیاء امامان باشد پس برای هر که مقرب تر است ایفرزند مادرم (چون فاطمه بنی‌سجاد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام، پرستاری مینمود پیغمبر را لذا آنحضرت خطاب بفرزند مادر فرمود) خداوند من و تو را آزمایش کند مانند آزمایش پدرمان حضرت ابراهیم و فرزندی اسمعیل صبر و بردباری را پیشه خود قرار بده همانا رحمت پروردگار بنیکوکاران نزدیک است. پس فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام پیغمبر مرا بخل کرد و گریه بسیاری نمود چهرتیل دست او را گرفت و از منزل بیرون برد در اثناء راه با یوبکر دهند بن ایی حاله بر خورد نمود ابو بکر عرض کرد ای رسول خدا مرا همراه خود ببر میترسم قریش مرا سوگوند دهند و عاقبت سر شما را فاش کنم، آنحضرت از بیم آنکه ابو بکر وقتی میان مردم بیرون خبر آنحضرت را با ایشان بدهد همراه خود بفار برد شب بدهد نگامیکه تاریکی جهان را فرا گرفت امیرالمؤمنین علیه السلام، باتفاق هندی ایی حاله حضور پیغمبر در غار شرفیاب شد آنحضرت بآنها دستور داد که در شتر خریداری نموده حاضر و آماده سازند.

صبح گاه شب سوم امیرالمؤمنین علیه السلام، هنران را با دلیل بر در غار برد پکی را پیغمبر سوار شد ابو بکر را ردیف خود سوار نمود دیگر را عامر و عبدالله سوار شدند و از راه غیر عادی صبر نمودند روز دیگر فرود آمدند ابو بکر پوست گوسفندی در سایه درختی انداخت تا پیغمبر قدری استراحت کند ناگاه شبانی برخورد که از بندگان قریش بود قدحی شیر از او بگرفت نزد پیغمبر آورد میل فرمودند و پس از استراحت حرکت کرده به منزل قدید رسیدند بهیچامام معبد عاتکه دختر خالد خزاعه فرود آمدند او بانویی همان نواز بود پیغمبر طعام از او طلبید عرض کرد اصیال در میان ما قحطی پدید آمده گوسفند لاغری را مشاهده نموده فرمود مرا اجازه میدهی آن را بدرشم؟ عرض کرد فدای گردم از کتر متلاغری شیر او خشك شده رسول خدا صبح بر پستان گوسفند کشید گفت پروردگار را برکت ده این گوسفند را فوراً پستان آن پر

از شیر شد و چندان بدوشیدند که تمام حاضرین سیراب شده و ظرفهای او را نیز پر نمود.

ام عبد این مجزئه را که از پیغمبر اکرم ﷺ مشاهده کرد عرضه داشت فرزند هفت ساله‌ای دارم مانند پاره گوشت سخن نگوید و راه نرود چه شود که در حق او دعائی بفرمائی؟ فرمود بیاور آن فرزند را آورد حضورش؛ پیغمبر خرمائی جوید و بدین طفل گذاشت فوراً طفل مزبور شفا یافت تکلم نمود و براه افتاد.

آنحضرت از آنجا کوچ کرد پس از لحظه شوهر آن بانو وارد منزل شد حال طفل و گوسفند را مشاهده کرد تعجب نمود صورت حال را پرسش کرد بحال او گفت شخصی دارد شد که سودنی داشت در دغسان و نورانی و جسمی معتدل در نهایت و جاهلی دیدگان سیاه و مژگان بلند و ابروان پیوسته و کشیده شیرین سخن خوش بیان با رقار و هیبت گندم گون کامل تمام؛ طفل را شفا داد و دستش بگوسفند گذاشت فوراً شیرش جستن گرفت آن مرد گفت سوگند بخدا این شخص صاحب قریش است مردم مدینه در انتظار قدمش روز جمادی میکنند با این مجزئات یقین کردم که پیغمبر دانستگویی است پس هیالات خود را برداشت و روانه مدینه گشته حضورش شرفیاب شدند و ایمان آوردند.

از آنطرف قریش اعلان کردند هر کس محمد ﷺ را بکشد یا اسیر کند و یا بکشد شتر باو جایزه خواهند داد سراقه بن مالک که از قبیله بنی مدلیج بود در مدینه آمد تا آنحضرت را بیابد و بقتل رساند از هر طرف بچستجو افتاد، مردی را دید گفت جماعتی را مشاهده کردم از راه ساحل عبور مینمودند گمان دارم محمد ﷺ و اصحاب او باشند مرا که چون این سخن را شنید بشتاب اسب خود را راند تا پیغمبر را بیابد و بقتل برساند و مزدگانی از قریش بگیرد تا گاه اسبش بزمین خورد با آنکه آنصورت را بفال بد گرفت از رفتن منعرف نماند تاخت کرد، عاقبت خود را نزدیک پیغمبر رسانید بطوریکه صدای مبارک آنحضرت را می شنید پیغمبر باو التفاتی ننمود ابوبکر صحت مضطرب شد در آن هنگام هر دو دست اسب سراقه تا پزانو فرو رفت و او را از پشت صحت بزمین انداخت برخواست اسب را بیرون آورد و سوار شد

چنان با آنحضرت نزدیک گردید که پیش از يك نيزه فاصله نداشت.

ابوبکر گریه کرد و گفت ای رسول خدا الان اسیر میشوم پیغمبر بجانب سراقه نظری اندک گفت پروردگار را کفایت کن شر او را از ما هر چه صلاح دانی آنرا قائمه اسب او فرو رفت سراقه سبقت ترسید عرض کرد ای محمد صلی الله علیه و آله دعا کن اسب من خلاص شود که دیگر مرا با تو هیچ کاری نیست پیغمبر گفت پروردگار اگر راست میگوید اسب او را دعا کن اسب از زمین بیرون آمد دانست که آنحضرت بر دشمنان غایب خواهد کرد پیش دید و تیری از جمبه بیرون آورد عرض کرد این نهاله را از من بگیرد گوسفندان و شتران من مر راه شما هستند چون نهاله را بگیرد شتران من دهید هر چه بخواهید از شما مضایقه نکنند پیغمبر فرمود ما را بتو هیچ حاجتی نیست سپس فرمود اسراقه چگونه باشی وقتی که لباس کسری را بپوشی (رقعی مسلمانان ایران را فتح کردند هر لباس کسری و کمربند او را اسراقه داد) سراقه از آنحضرت تقاضای آمان نامه نمود پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بارچه ابریشمی خطی نوشت و باو مرحمت فرمود بعد از آن سراقه ایمان آورد.

ابوجهل از داستان سراقه با خبر شد چند نفر سرود و برای قبیله او فرستاد باین مضمون بنی مدلیج ای اخلاف صفیهکم سراقه پیغمبری بنصر محمد صلی الله علیه و آله علیکم به ان لا یفرق جمعکم ۱ نصبح شتی بعد عز و سرود ایطایفه بنی مدلیج مبادا سفاقت سراقه اجتماع خودتان را پراکنده کنید مبادا شما را سراقه گول بزند و وادارد بنصرت و یاری محمد صلی الله علیه و آله و پس از عزت و بزرگی بنده و خواری گرفتارگان گرداند سراقه این چند بیت را در پاسخ ابوجهل انشاء کرد و برای او فرستاد : ابا حکم واللله انکنت شاهداً لامرجوادی اذ تسبیح قوائمه . عیبی ولم تشکک بان محمداً . نبی یرهان فمن ذایکانه . علیک بکف الناس عنه فانی . اری لمره یوماً ستهب و امعالمه . ابوجهل اگر دست پای اسب مرا مشاهده میکردی چگونه بر زمین فرو رفت همانا در پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله شک و شبهه نمی کردی بزودی آثار نبوت او ظاهر شود و نمیتواند کسی آن آثار و معجزات را پوشیده بدارد.

خلاصه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قندریکه طی مسافت نمود به پریده برخورد کرد

او نیز قصد سوء با آنحضرت داشت وقتی شنید قریش جایزه میدهند بکسی که محمد (ص) را بکشد و یا دستگیر کند با هفتاد نفر سوار در تعقیب و جستجوی پیغمبر آمد و عاقبت خود را با آنحضرت رسانید همیشه مواجبه آنحضرت شد مستوال کرد از او اسم تو چیست؟ عرض کرد بریده یا بوبکر توجیهی کرد و فرمود کار ما صلاح آمد؛ فرمود به بریده از کدام قبیله میباشی؟ گفت از طایفه اسلم فرمود سلامت یا نیتیم بریده از فصاحت و شیرین کلامی آنحضرت در شکفت شد و عرض کرد شما کیستی؟ فرمود من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب رسول خدا هستم بریده بدون تأمل شهادتین بر زبان جاری نمود و اسلام اختیار کرد ملازمان او نیز مسلمان شدند و ملتزم رکاب حضرتش گردیدند

سپس عرض کرد ای رسول خدا بسوی مدینه تشریف می برید بدون لواذ پرچمی اجازه بفرما پرچمی فراهم کنم آنحضرت اجازه داد بریده یا دجانه ای بر سر نیزه استوار کرد و از پیش روی آنحضرت حرکت نمود و تقاضا نمود از آنحضرت که در منزل من نزول اجاز فرمایید فرمود شتر من بآنجا که مأمور است از طرف خداوند فرود خواهد آمد.

پیغمبر فرمود به بریده بعد از من در شهری که برادر من ذوالقرنین بنا کرده که نام آن مرد است و بعداً بخراسان نامیده شود وفات خواهی کرد و در محضر نور اهل شرق و قائد ایشان خواهی بود (بریده بالهکر اسلام بخراسان رفت و در آنجا در گذشت و او را در کوی تنود کران در جوار حکم بن صرغفاری قاضی خراسان دفن کردند).

و چون غیر حرکت پیغمبر از مکه باهل مدینه رسید مردم هر روز با مشتال قدم مبارکش از شهر خارج میشدند و با انتظار ورود آنحضرت بودند وقتی اثری از تشریف فرمائی آنحضرت مشاهده نمیکردند بسترهای خود باز میکشیدند تا روزی که فرود آمد در حوالی مدینه از اهل بادیه شخصی را پیش فرستاد تا مردم مدینه را آگهی دهد؛ در آن اثناء مرد یهودی از بالای قلمه دیدگانش بجمال آنحضرت افتاد بی اختیار فریاد زد ای اهل مدینه اینک بعثت و اقبال شما که در انتظار او بودید رسید مردم از شنیدن این کلام شاد و خرم شدند صلاح جنگ بر تن پوشیدند و مرد و زن با استقبال قدم مبارک آنحضرت بهشتاب میروند از فتنه جوانان استقامتی چند نبرده و همیشه توانستند و

هتله و عادی میکردند باین مشنون طلع البدل علینا و جب العکر علینا عادی شداع
ایم المیمون فینا جنت بالامر المطاع و بعض دیگر می گفتند نحن جوار من بنی نجاد
و حبذا محمد من جاد رسول اکرم در قبا : میان قبیله بنی عمرو بن عوف بر
کثرت بن هدم فرود آمد و هنوز اسلام اختیار نکرده بود غلامی داشت موسوم به نجیح
اورا صدا زد برای ما رطب بیاور نجیح از غله ام چندان رطب نیکوئی حضور پیغمبر
(اکرم ﷺ) آورد آنحضرت میل کرد و چون حمید بن خثیمه عیال نداشت منزل او
محل اجتماع و رفق آمد اصحاب قرار گرفت .

و پس از چند روز توقف در قبا ابوبکر عرض کرد : اهل مدینه انتظار دارند که
در شهر تشریف ببرید فرمود تا برادرم علی رضی الله عنه بمن ملحق نشود داخل مدینه نروم
شد از آنوقت ابوبکر بر امیر المؤمنین حصد برد اما آنحضرت پس از هجرت پیغمبر
اکرم ﷺ سه روز در مکه توقف کرد و به مردم قریش اطلاع داد هر کس نزد محمد ﷺ
امانت گذارده بیاید آن را بگیرد پس از دادن امانات مردم با خیالات پیغمبر اکرم بهرم
مدینه از مکه خارج و در قبا حضور آنحضرت شرفیاب شد .

این بابویه از ابویقظان رواست کرده گفت پیغمبر اکرم در قبا داستان تهاجم قریش
و خواباندن آنحضرت امیر المؤمنین را بهای خود برای ما بیان نموده و فرمودند
خداوند وحی کرد جبریل و میکائیل من شما را دو برادر قرار دادم و هر یکی را بر
دیگری افزودم کدام یک از شما حاضرید جان خود را نثار دیگری بنمایید ؟ هیچک
آنها حاضر آمدند نفس خود را فدای دیگر کنند خطاب شد با آنان معااهده کنید که
چگونه علی رضی الله عنه جان خود را فدای محمد ﷺ کرده و در جایگاه او خوابیده تا
حفظ جان محمد را بنمایند ای جبریل و ای میکائیل تزلزل کنید بر زمین و علی را محال کنید
کنید از دشمنان جبریل بطرف سر و میکائیل بجانب پای آنحضرت قرار گرفتند می
گفتند مرحبا بر تو ای علی رضی الله عنه کیست مانند تو خداوند فقریه و مباحات عیفر نماید
بوجود تو بر فرشتگان خورد و آیه و من الناس بشری غصه ابتداء مرثات الله و آیات آخر
سوره آل عمران در شأن آنحضرت نازل شد و ما شرح حرکت دادن امیر المؤمنین
خیالات پیغمبر را ذیل آیه ۱۶۱ تا ۱۶۵ سوره آل عمران در بخش اول بیان نمودیم .

و بعد از ورود امیر المؤمنین علیه السلام بجا حضور پیغمبر اهالی آنجا درخواست کردند اجازه دهد مسجدی بنا کنند رسول خدا دستور داد امیر المؤمنین سوارشترش بشود و عتاش را رها کند هر جا ناقه توقف نمود آن مکان را مسجد بنا کنند و مسجد قبا اول مسجدیست که در مدینه منوره ساخته شد و آنحضرت در آنجا نماز خواند و آیه لمسجد اسی علی التقوی در شأن آن نازل شد سپس پیغمبر اکرم از قبا حرکت نمودند بطرف مدینه از هر کوی و دیاری عبور مینمودند اهل آن زمام ناقه آنحضرت را میگردانند عزم میگردند ای رسول خدا بر ما فرود آید پس وجان اطاعت کنیم و فرمانبردار باشیم میفرمود رها کنید زمام ناقه را بآنجا که مأمور است زانو خواهد زد و علی مسافت نمود تا بموضعیکه الحال مسجد آنحضرت است رسید و ناقه خوابید انصار فرود آمدند شتر برخواست از جا و چند قدم دیگر رفت تا بموضع منبر رسید رسول خدا پیاده شدند.

ابو ایوب انصاری پیش آمد عرض کرد منزل من باین مکان نزدیکتر است مشغول او با حاجات ملرونی گشت ابو ایوب شاد شده زاد و راحله آنحضرت را پسرای خود برده مادر ابو ایوب از هر دو دیده ناپیدا بود پدر سرای دویدهای کنان گفت اینکش مرادیدگان روشن بودی و جمال مید خود را مشاهده مینمودم پیغمبر بحالت او رفت کرد و دست مبارک را بر چشم او کشید فوراً بینا شد و کام دل از دیدار پیغمبر بگرفت محمد صلی الله علیه و آله با کمال احتیاق و احترام در شرب پذیرایی شد و اهالی آن شهر با افتخار آنحضرت نام قدیمی شهرشان را به مدینه رسول تبدیل کردند.

آنحضرت زمام امور و نظم شهر را بدست گرفت و در میانجا بدرخت خرمایی و بعد از چندی روی یک منبر ساده و بی زینتی تکیه مینمود و در مستمعین خود چنان روح غیرت و ارادت و فداکاری میدید چه در میدان جنگ و چه در بیرون دروازه های شهر مسافرینی که از مکه مراجعت مینمودند احترام میکردند که حضرتش از سلامین ایران و قیصر روم بیشتر مورد احترام و تکریم است و جمعیت فرمان او را بیشتر و بهتر اطاعت میکنند و پس از چندی جبرئیل نازل شد و گفت خداوند میفرماید باید صل فرود ناقه را مسجدی با گل سنگ بنا کنی پیغمبر امر پروردگار را اجرا نمود و آنمسل را

از صاحبش بده متقال زر سرخ خریداری نمود مسجدی بنا کرد که الحال موجود است و خانه ای برای خود و امیر المؤمنین علیه السلام در اطراف مسجد ساخت و سه در از برای مسجد قرار داد یکی مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او دیگری برای عموم مردم در سوم را باب الرحمة نام گذاشتند باینصورت هجرت آنحضرت از مکه بسوی مدینه خاتمه یافت.

توبه تعالی و اذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك تا آخر این آیه بیان گفتار حارث بن عمرو است یعنی یاد آور ای محمد ز ما بیکه حارث گفت خداها اگر آنچه محمد صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام آورده حق است و از جانب تو عیب باشد پس بر سر ما سنگ پاش چنانچه بر قوم اوط باریندی.

در کافیه ذیل آیه و اذ قالوا اللهم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب نشست بودند که امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب حضور مبارک شدند پیغمبر صلی الله علیه و آله بآنحضرت فرمود شما چون عیسی بن مریم عیاشی اگر بیم آن بود که عده ای در باره او غلو کنند همانطوریکه نصاری در باره عیسی عیگونه (مراد حضرت غلو نصاری است نسبت به عیسی بن مریم که قائل به هدایت او هستند چنانچه علی الهی هم این عقیده را دارند حقایق در مرتبه مقامات میگویم که مردم بهکند خاک پایت را بقصد تبرک و تمیمن بردارند منافقین از این فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله غضبناک شدند مفیره به یارانش گفت عیسی بن مریم پیغمبر او لوالزم است و اینکه محمد صلی الله علیه و آله علی را بآنحضرت تشبیه مینماید که در اینموقع آیات از ۵۷ تا ۶۳ سوره زحرف نازل شد که میفرماید: ولما ضرب ابن مریم مثلاً اذ قومه منه بصدون تا آنجا که میفرماید انه لکم عدو بین حارث بن عمرو ففری بطوری خصمگین گردید که از خداوند طلب عذاب نمود ولی این آیه نازل شد: ما کان الله ليعذبهم وانت فيهم یعنی ای پیغمبر گرامی خدا می که شما در بین این امت باشی آنها را خداوند عذاب نخواهد کرد پیغمبر اکرم بعد از فرمود باین ولایت علی علیه السلام ثابت باتی یا از شهر خارج شو پاسخ داد ای محمد صلی الله علیه و آله تمام صفات نیکو و مقام و منزلت عالی عرب و عجم را به بنی هاشم اختصاص داده و بقیه مردم قریش را زیر

وَمَا كَانَ لِلَّهِ لِعَذَابِهِمْ وَائْتِ فِيهِمْ وَمَا كَانَ لِلَّهِ عَذَابُهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۲۳)
وَمَا لَهُمْ إِلَّا لِعَذَابِهِمُ اللَّهُ وَهُمْ يُصَدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ
أَوْلِيَائِهِ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۴) وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ
إِلَّا مَكَاةً وَتَصَدِيقَهُ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ (۲۵) إِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَنَبَّهُونَ
أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَتَلَبِّسُوا لَهُمْ لَكُونُوا عَلَيْهِمْ حَسْرَةً
ثُمَّ يَغْلِبُونَ (۲۶)

حضرت مینامی: فرمود علوم مرتبت و جلال عقده علی را خداوند مقرر فرموده و از طرف
من نیست حادث به تمسخر گفت پس بفرمائی که من از گفتار خودم توبه کنم اهداً
توبه نمیکنم و هم اکنون از درد دما میروم و فوراً اسب سواری خود را حاضر نموده
و سواره از مدینه بیرون رفتم چیزی نگذشت که سنگی از آسمان بر سرش اصابت
نمود و حشرش را متلاشی و بدرک واصل گردید و بهر میل نازل و آیه مثل سائل بهذاب
واقع را تا آخر آورد پیدمیر اکرم علیه السلام باصحاب و منافقین فرمود از مدینه بیرون
بروید تا به بینید رفیقان چگونه از خدا طلب عذاب کردند خداوند برای او عذابی فرستاد
و هلاکش فرمود.

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد فرمود پیدمیر اکرم علیه السلام روزی باصحاب
خود فرمود من در حال حیوة و هم پس از مرگ برای شما منشاء خیر و برکت خواهم

علی بن ابراهیم در ذیل آیه و ما کان الله لعذابهم وائت فیهم تا آخر آیه روایت کرده چون مخالفین
کمر بر قتل پیدمیر اکرم بستند و لیلۃ البیت پیش آمد و آنحضرت از مکه خارج شدند آیه
و ما لهم الا لعذابهم الله و هم یصدون عن المسجد الحرام تا آخر نازل شد که مراد
آنست قریش متولیان حرم نیستند زیرا متولی خانه نباید جز پرهیزکاران باشد و این البیت
تو هستی ای محمد (ص) با یاران و اصحاب و تعداد قریش را با همشیر در جنگ های بدر
و غیره بشدت کفر و عذاب فرموده و بیشتر آنها بقتل رسیدند

تا تو پیغمبر رحمت در میان آنها هستی خداوند ایشان را عذاب نخواهد کرد و نیز تا وقتی که از خطاها و نافرمانی خود پشیمان شده و بدگاه خدا توبه و استغفار نمایند آنان را عذاب نمیفرماید (۲۳) و آنها چه کرده اند که خداوند عذابشان نکند و حال آنکه راه مسجد الحرام را بر بندگن خدا بسته و هیچگونه رابطه دوستی با خدا ندارند چه دوستان خدا فقط مردمان یا تقوی هستند ولیکن بیشتر آنها از این معنی بی خبر بوده و آگاه نمیشدند (۲۴) و نمازی که در خانه کعبه و پیرامون آن بجا آورند جز دست افشائی و پایکوبی نیست و خلق را از تقرب بخانه مانع میشود پس بهرم آنکه کافر شده اند باید عذاب را بچشند (۲۵) کسانی که کافر شدند اموال خود را افاق و بذل مینمایند تا راه خدا را بروی بندگان مسدود کنند بزودی اموال خود را بر سر این خیال باطل از دست داده حسرت آن بر دلهایشان بماند و مدلول نیز خواهند شد (۲۶)

بود حضورش عرض کردند حال حیوة که معارم است اما در مملات و مرک چطور فرمودند در ایام حیوة مادامی که من در بین شما هستم خداوند بر شما عذابی نفرستد و پس از مرگ اعمال شما هر پنجشنبه در شبه بمن عرضه خواهد شد و برای خطاکاران امانت و گنہکاران استغفار و طلب آمرزش مینمایم.

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود باصحاب خود: استغفار و طلب آمرزش قلعهٔ محکمی است از برای شما از عذاب خدا زیاد استغفار کنید که سبب بر طرف شدن گناهان میشود.

و نیز از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه ۳۵ و ما کان صلوتهم عنداللیت روایت کرده فرمود یعنی مشرکین که بناحق خود را اولیاء و متولی خانه کعبه و حرم میداشتند نمازشان جز کف زدن و حلهاء و صدا کردن نیست.

طبرسی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود متولیان خانه کعبه باید اشخاص برهیز کار و متقی باشند چه خداوند میفرماید ان اولیاءه الا المتقون

قوله تعالی ان الذین کفروا ینفقون اموالهم لیهیئتوا عن حبیل الله

این آیه نازل شده در حق ای سقیان که دوهزار نفر از اراذل را اجیر نمود تا

وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (۲۷) لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ
 الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكَبُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۲۸)
 قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَغْفِرًا وَإِن يَعُودُوا لَأَنتِ حُمُومٌ فَاضِلَةٌ (۲۹)
 وَلَآتُواهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ
 بَصِيرٌ (۳۰) وَإِن تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ (۳۱)
 وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
 وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ
 يَوْمَ التَّلَافِ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۲)

در جنگ احد هر که کشته کنند و با پیه میرا کرم قتال و کارزار نمایند و مابری از صحابه
 روایت کرده گفتند آیه در حق آن دوازده نفر که در جنگ بدر بکشگر قریش افتاد می
 کردند نازل شده و آنها عبارتند از ابوجول بن هشام و عتب و شبیه پسران ربيعة بن عبد
 شمس و نبيه و عتب و فرزندان حجاج و ابو بختری و نضر بن حارث و حکیم بن حزام و ابی بن
 خلف و زمعه بن اسود و حرث بن عامر بن نوفل و عباس بن عبدالمطلب که تمام ایشان از

علی بن ابراهیم در ذیل آیه و اعلموا انما غنمتم من شیئی تا آخر آیه مینویسد
 ایشان و مساکین و ابن سبیل که در این آیه ذکر شده منحصر اذ فقط از آل محمد صلی الله
 علیه و آله میباشد و از وجوه جمع آوردی شده بابت خمس سه سهم خدا و رسول و امام را
 امام میبرد و سه سهم دیگر به ایشان و مساکین و ابن سبیل داده میشود و چون امام قائم مقام
 پیشمر است ملزم به تربیت ایشان میباشد و فروض مسلمانان را میبرد و از آنها را تشویق و
 وادار مینماید که به حج و جهاد بروند و بمنزله پدر مسلمانان است چنانچه فرمود انبی اولی
 بالمؤمنین من انفسهم و از واجبات آنهاست چون در حکم پدر میباشد و عتایفی که بر عهده
 پسر است بر امام لازم میشود و اگر کسی فوت کند و وارثی نداشته باشد مال و ثر که تعلق
 با امام دارد و همچنین اگر متوفی مال و دینی داشته باشد تصفیه آن بر عهده امام و والی است

و آنانی که کافر شده اند بسوی جهنم و بسیار و معذور میشوند (۳۷). تا پلید را خداوند از پاک و طاهر جدا سازد و گروهی از پلیدان را با گروه دیگر در آمیزد و همه را با آتش دوزخ افکند زیرا آنها زیانکاران عالم هستند (۳۸). ای پیغمبر باین کافران بگو اگر از کفر خود دست برداشته و ایمان بگروید آنچه بیش از این کرده اید بخشیده میشود و اگر بکفر و طغیان خود باز گردید ستم الهی بر آنست که مؤمن را عزیز و بهشتی و کافر را ذلیل و دوزخی بنماید (۳۹). ای مؤمنین با کفار مبارزه و جهاد کنید تا در روی زمین فتنه و فساد نبماند و همه بر آمین حق و دین خدا بگروند و اگر از کفر دست کشیدند خداوند با اعمال ایشان پنا و آگاهست (۴۰) و اگر کفار پشیمان شدند و بپند شماغ معورید و بدانید که خداوند بارشماست و او بهترین پاد و پادوراست (۴۱). ای مؤمنین بدانید از غنائمی که بدست شما میرسد خمس آنها مختص خدا و رسول و خورشان او و یتیمان و فقرا و درماندگان صغیر است اگر بخدا و رسول و آنچه بر بنده خود (محمد) در روز فرقان (یعنی روز جنگ بدر که فریقین کفر و اسلام با هم رویرو شدند) نازل فرموده ایمان آورده اید و بدانید که خداوند قادر بر هر چیزی است (۴۲)

بزرگان قریش هستند و هر روز یک نفر از آنان ده شتر ذبح میکردند و روزی که شکسته خورده و غنای اختیار کردند و بیشتر آنها امیر شدند نوبت عباس بود که هزینه و مضارح لشکر را بپردازد و این آیه شامل هر منافق و کفریست که مال و دارایی خود را صرف در معصیت خداوند بنماید چه آنها زیان بنفس خود نموده و بواسطه صرف کردن اموال در معاصی خداوند عذاب آخرت را برای خود خریداری کرده اند پس خداوند امر میفرماید به پیغمبرش که کافران را بسوی توبه و ایمان دعوت نماید و فرموده است قل للذین کفروا ان یتنہوا یغفرلہم .

عباسی در آیه قل للذین کفروا ان یتنہوا یغفرلہم تا آخر آیه از علی بن دراج اسدی روایت کرده گفت خدمت حضرت باقر علیه السلام شرفیاب شده عرض کردم من از کارکنان بنی امیه بوده ام و مال زیادی بهم رسانیده ام گمان میکنم اموال من بود حلال نباشد زیرا شخصی از حضرتت این موضوع را سؤال نموده و فرموده بوداید که اهل

و عیال و تمام اموال حرام است؛ فرمودند من چنین چیزی نگفتم و مسئله اینطور نیست عرض کردم پس من میتوانم توبه کنم؟ فرمودند با و آیه را تلاوت کردند.

و نیز عیالی و کثیری در آیه و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود تاویل این آیه هنوز نیامده همینکه حضرت حجّت ظهور نماید و قائم آل محمد علیه السلام قیام کند کسانی که درك ظهور آنحضرت را بنمایند تاویل آیه را میفهمند و می بینند که در روی زمین حتی بکفر مشرک پیدا نشده و هر آینه آن حضرت دین حق را به مردم جهان برساند.

بیان احکام
قوله تعالى : و اتلموا انما غنمتم من شیئی فان لله خمس
یکی از واجباتیکه پروردگار فرض فرموده خمس است که
خمس
برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ذریه او اراداده در عوض زکوة

بر آنها حرام است چنانچه این باویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود وقتی که پروردگار صدقه و زکوة ای که اوصاح مردمان است بر ما اهل بیت حرام نمود خمس را که کرامت است در عوض آن برای ما مقرر داشت و کرامت حلال است بر اهل بیت پیغمبر.

در کافی از سلیم بن قیس روایت کرده گفت امیر المؤمنین علیه السلام ، خطبه قرائت نمود و در آن فرمود : بخدا سوگند پروردگار ما را قصد کرده از ذوی القربی و ما را قرین خود و رسولش قرار داده در آیه اولی الامر و این سبیل وینامی و هما کین از ما است بپشتنایی نه از سایر مردمان و قرار نداده خداوند از برای ما چیزی را از زکوة و گرامی داشته رسول خدا و ما اهل بیت را از آن؛ چه زکوة اوصاح مردمان است و این مردم قول خدا و رسولش را تکذیب کرده اند و انکار کنند که ما ائمه قرآن ناطق خدا هستیم و منع میکنند حتی (ا که پروردگار واجب فرموده از خمس برای ما و این حدیث را در تہذیب نیز روایت کرده.

و در فیه از ابو بصیر روایت کرده گفت حضور حضرت باقر علیه السلام عرض کردم کمترین چیزیکه انسانی را داخل دوزخ میکند کدام است؟ فرمود آنستکه کسی بکدر هم از حق ما که خمس است بگوید.

در کافی از آنحضرت روایت کرده فرمود هر که خریداری کند بمال خمس چیزی را خداوند عذرا و را قبول نفرماید چه او بمال حرام خریده است.

در بصائر الدرجات از عمار بن روایت کرده گفت میفرمود حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بندها سوگند همانا پروردگار سهل و آسان کرده بر مؤمنین روزی ایشان را و قرار داده بر آنها یکدرهم از پنج درهم را و باقی را حلال فرموده تا بشورند و عمل نمیکند بر این دستور جز مؤسیکه آزمایش شده دل او بر ایمان.

در کافی از ضریس روایت کرده گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود میدانی ابضریس مردم از چه راهی وارد عمل زنا میشوند؟ عرض کردم نمیدانم میان فرمایید فرمود از راه ندادن خمس ما اهل بیت.

و از محمد بن مسلم روایت کرده گفت فرمود حضرت باقر علیه السلام، شدت و سختی بر مردم روز قیامت وقتی باشد که صاحبان خمس در محضر پروردگار بایستند بگویند خدایا از این مردم سؤال فرمایید چرا خمس ما را نداده اند. در تہذیب از فضل روایت کرده گفت فرمود حضرت صادق علیه السلام هر که محبت ما ذریه پیغمبر را در دل خود پیابد شکر خدا را بجا آورد از جهت نعمت بزرگی که با او عطا شده عرض کردم حضورش نعمت بزرگ چیست؟ فرمود پاک و پاکیزه بودن نطفه و تولد او.

و از ابن مغیره روایت کرده گفت حضور حضرت باقر علیه السلام شرفیاب شدم بحیثیه وارد شد عرض کرد حضورش سئوالی دارم؟ فرمود بگو پرسش کرد چه میفرمائید در حق او ای و دومی؟ فرمود خداوند در حق آن خمس را برای ما واجب فرموده و انذل مخصوص ما است آن دو نفر اول کسانی بودند که در حق ما ظلم و ستم نمودند و خوردن حق و مال ما را حلال دانستند و احادیث در این موضوع بسیار است بهمین مقدار اکتفا نمودیم و خمس به هفت چیز تعلق میگیرد.

در کافی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده فرمود خمس به پنج چیز تعلق میگیرد اول بر منافع و در آمد حاصله از معاملات دوم مالیکه از غواصی دریا بدست بیاید سوم ثروتیکه از گنج و دقینه حاصل شود چهارم مالیکه از استخراج معادن فراهم گردد پنجم زمینیکه اهل قومه چون یهود و نصاری از مسلمین بخرند

اِذْ اَنْتُمْ بِالْعُدُوِّ الدِّيَارِ وَهُمْ بِالْعُدُوِّ الْعَصْوٰى وَالرَّكْبَ اسْلٰلَ مِنْكُمْ وَاَنْتُمْ اَعْدٰتُمْ
لَاخِلْفَتُمْ فِى الْمِعَادِ وَلٰكِنْ لِيَقْضِيَ اللّٰهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُوْلًا (۴۳) اِيْهِلِكَ مِنْ هٰنَا
عَنْ يَبْنٰى وَيَحْمِىْ مَنْ حٰى عَنْ يَبْنٰى وَاِنَّ اللّٰهَ لَسَمِيعٌ عَلِيْمٌ (۴۴) اِذْ يُرِيكُهُمُ اللّٰهُ فِى
مَنَامِكَ قَلِيْلًا وَّلَوْ اَرٰىكَهُمْ كَثِيْرًا فَنَشَقَّعُ وَتَنَازَعْتُمْ فِى الْاَمْرِ وَاَكْبَرُ اللّٰهُ سَلَمًا اِنَّهٗ
عَلِيْمٌ بِذٰتِ الصُّدُوْرِ (۴۵) وَاِذْ يُرِيكُمْ وَّهُمْ اِذَا تَفَتَّحْتُمْ فِى اَعْيُنِكُمْ قَلِيْلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِى
اَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللّٰهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُوْلًا وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ (۴۶).

باید خمس آن زمین از یهود و نصاری وصول شود .

۱- در کافی از صاعقه روایت کرده گفت از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم
خمس بچه چیز تعلق میگیرد؟ فرمود بسود و فایده ای که مردم تحصیل مینمایند خواه اندک
باشد و یا بسیار .

و از حکیم مؤذن بنی عباس روایت کرده گفت مضای آیه را از حضرت صادق علیه السلام
ستوال نمودم؛ فرمود بخدا قسم مراد از غنیمت در آیه سود و بهره روزانه است؛ لکن
بدم برای آسایش و رفاه حال مردم بهره سالانه را مقرر داشته است و بسند دیگر از
آن حضرت روایت کرده فرمود هر که از معامله و کسب بهره و فایده ای ببرد باید خمس
آنرا بذاطمه علیها سلام و قدیه او و ائمه و فداری آنها بعد از فاطمه علیها سلام بدهد و
این خمس منحصرأ باید بذریه حضرت زهرا سلام الله علیها داده شود مثلاً اگر خیاطی
اساسی را به پنج درهم مزد بدوزد یکدرهم که خمس آن دستمزد باشد متعلق بمال است
و ارفاقاً میتواند تا یکسال آنرا مورد استفاده قرار دهد و زنا از گناهان کبیره است
روز قیامت در پیشگاه حضرت باری تعالی فداری حضرت فاطمه علیها سلام ایستاده و میگویند
پروردگار! از این مردم ستوال بفرماید از چه مالی صدق عیال خود را پرداخته اند
(اشاره بآنست که اگر خمس مال خارج نشود و صدق عیال را بدهند مرتکب فعل حرام

یاد بیاورید که وقتی سپاهیان شما دور از مدینه و نزدیکی لشکریان دشمن واقع گردید و این تصادف اگر بنا بر وعده و قرار قبلی بود بر اثر برخورد بدشمن و خوف و اندیشه جنگ فیما بین شما اختلاف حاصل میگردد و لکن برای آنکه علم ازلی و قضای حتمی خداوند صورت پذیر شود (۴۳) و هر کس هلاک شدنی است پس از اتمام حجت هلاک شده و هر که شایسته حیات ابدی و جاوید بآن برسد و محققاً خداوند شنوا و داناست (۴۴) و یاد آر ای رسول زعمانی که دشمنان را در چشم تو و یارانت کم جلوه دادیم و اگر ایشان را بیشتر دیده بودید مرعوب و خائف شده و تردید رای در عریض بچنگ پادشمن پیدا می نمودید اما خدا شما را از شر دشمنان سلامت نگاهداشته و او با سرار درونی و ضمائر خلاق داناست (۴۵). و یاد بیاور که در موقع تلاقی و برخورد بدشمن آنها را بچشم شما کم جلوه داده و شما را نیز بنظر آنها کمتر از آنچه بودند مشهود ساختیم تا امر مقدر و قضای حتمی خداوند انجام گردد و بازگشت تمام کارها بسوی خداست (۴۶).

و زنا شده اند).

در کافی از ابی حمزه ثمالی روایت کرده گفت حضور حضرت باقر علیه السلام عرض کردم بعضی از اصحاب ما نسبتهای بمعالفین میدهند فرمود از این قبیل سخنان منصرف شوید سپس فرمود ای ابا حمزه جز شیعیان ما سایر مردم اولاد زنا میباشند، عرض کردم چگونه میتوانند خود را اصلاح کنند؟ فرمود خداوند در قرآن دستور داده چه در قرآن از اموال مردم سهمی برای ما مقرر داشته و آن خمس است که فقط و منحصرأً خمس متعلق بهماست و به سایر مردم حرام است ای ابا حمزه از زمین هایی که گرفته شده و عایداتی که بدست آمده باید خمس داده شود ولو آنکه از در آمد حاصله اقدام به خرید کنیز و یا تزویج و تهیه اموال دیگری کرده باشند و اگر کسی تمام اموال خود را صدقه و فدا بدهد و بخواهد از آتش جهنم نجات پیدا کند میسر نمیشود زیرا حق ما را از مال خود خارج نموده است و بدون عذر و دلیلی تصرف در حقوق ما کرده.

و از پرید روایت کرده گفت تابعه ای حضور حضرت صادق (ع) را سال داشتم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قَاتَيْتُمْ فَتَةً قَاتِبُوا وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۴۷)
 وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَارِعُوا فِي شَعْنِهِمْ وَتَظَاهَرُوا بِحُكْمِ اللَّهِ وَإِنِ اللَّهُ مَعَ
 الصَّابِرِينَ (۴۸). وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَ
 يُصْذَنُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ يَمَّا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۴۹). وَادْكُرُوا لَكُمْ الشَّيْطَانُ
 أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْقِتْلَتَانِ
 تَغَى عَلَى عَظِيمَةٍ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي

اخاف الله والله شديد العقاب (۵۰)

در آن نامه سزاوار نموده بودم فایده چه میباشد و مقدار آن چند است که در آن
 خمس واجب است تنها دارم از حضرت بر من منت گذاشته و مرقوم بدارید نادر حرام
 واقع نشود و نماز و روزه من باطل و ضایع نگردد نوشته بودند در پاسخ آن نامه فایده
 هر چیز است از سود خرید و فروش و در آمد زراعت بعد از بیرون کردن هزینه.

در تهذیب از ابراهیم بن محمد روایت کرده گفت حضور حضرت جواد علیه السلام
 نوشتیم که بدر آمد حاصله از املاک خمس تعاق میگیرد مرقوم داشته بودند خمس در
 آن واجب است مجدداً نوشتیم که در بین اصحاب ما اختلاف است بعضی میگویند نمونه
 بعد از خراج و مالیات سلطان است و عده ای عقیده دارند که خراج جزء نمونه نیست اجواب
 مرقوم فرموده بودند خمس بعد از وضع خراج سلطان و نمونه عیال است.

۲- در کافی از حلی روایت کرده گفت حضور حضرت صادق علیه السلام عرض کردم
 شخصی لؤلؤ و مرجان و غیر از دریا بیرون آورده فرمود خمس در آنها واجب است
 ابن بابویه از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده فرمود هر چه از دریا
 استخراج شود اگر بهاء آن سیک دینار برسد خمس در آن واجب است.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید همینکه با گروهی از دشمنان تصادف و برخورد نمودید پایداری و استقامت ورزیده و بسیار یاد خدا باشید تا شاید فایز و پیروز شوید (۴۷). و خدا و رسولش را اطاعت نموده و بایکدیگر اختلاف و نزاع نکنید که بر اثر آن زیون و ضعیف شده و قدرت و عظمت شما از میان برود و در راه دین حق پایدار و صابر باشید که خداوند با صابران است (۴۸). و شما مؤمنین چون منافقین نباشید که از شهرهای خود برای تهاجر و غرور و یا برای تظاهر و ریا خارج شده و خلق را از راه خدا باز می‌دارند و باید بدانند که عالم خداوند بهر آنچه می‌کنند احاطه دارد (۴۹). و یاد یاور هنگامی را که شیطان کردار زشت فریض را زیبا جلوه گر ساخته و گفت امروز دیگر کسی از مسلمانان باب مقاومت شما را ندارد و احدی بر شما غلبه نخواهد کرد و من هنگام سختی و شدت پشت و پناه شما خواهم بود ولی همینکه در سپاه اسلام و کفر رو برو شدند شیطان عقب نشینی نموده و فرار اختیار نمود و گفت من از شما بیزارم و من آنچه شما نمی‌بینید می‌بینم (مراد فرشتگان میباشد) و من از خداوند میترسم و عقاب و کیفر خدا بسیار سخت است (۵۰).

۳- در کافی از حلی روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام در گنج و دینه چه تعلق می‌گیرد؟ فرمود خمس در آن واجب است.
 و از ابو بصیر روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام گنج تا چه مقدار که برسد در آن خمس واجب میشود فرمود اگر بهاء آن به سیصد دینار رسید خمس در آن واجب است و در کمتر از آن واجب نمی‌باشد
 ۴- در تهذیب از محمد بن مسلم روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام سؤال نمودم که بهره برداری از معادن طلا و نقره و آهن و مس و روی و قلع سرب مشمول خمس میشود فرمود از درآمد حاصله استخراج تمام معادن باید خمس داده شود مجدداً حضورش عرض کردم زمینهایی که آب در آن جمع شده و تبدیل به نمک میشود در حکم معدن است؟ فرمودند بلی جزء معادن محسوب و خمس بدرآمد حاصله از فروشی نمک تعلق می‌گیرد عرض کردم تفصیل گوگرد از زمین خارج میشود فرمود در آنها و نظایر شان خمس واجب است.

اَذِيقُوا الْمُنَافِقِينَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غُرُورًا دِيهيمٌ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۵۱). وَلَوْ تَرَىٰ اِذِ اتَّوَقَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْعَمَلَنَكَ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَاذْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۵۲). ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتِ اَيْدِيَكُمْ وَاَنْتُمْ اَنْتُمْ بِظُلَامٍ لَّعَبِيدٍ (۵۳). كَذَابَ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ اِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۵۴). ذَلِكَ بِاَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُدِيرًا لِّعَمَلٍ اَتَّخَذَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُفَرِّقَ بَيْنَهُمْ وَاَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۵۵).

و از ابو بصیر روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در اندک و بسیار معادن خمس واجب می شود؟ فرمود واجب نیست خمس تا بهای در آمد حاصله از آن بعد از اخراج هزینه به بیست دینار برسد در این صورت خمس در آن واجب است
۵- در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود زمینیکه اهل ذمه مانند یهود و نصاری از مسلمانان خریداری میکنند باید خمس آنرا از خریداران وصول نمود.
۶- ابن بابویه روایت کرده شخصی حضور امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب شد عرض کرد مالی جمع آوری کرده ام در کسب آن از حلال و حرام انحصار نمودم آیا برای من توبه هست؟ فرمود خمس آن را بده باقی بر تو حلال است.

در تهذیب از عمار روایت کرده گفت حضور حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی آمد و از آن حضرت سؤال نمود اشتغال با امور دیوانی چه صورت دارد؟ فرمود وارد نشوید مگر آنکه توانائی و قدرت بر حرقه و مشاغل دیگری نداشته باشید و چنانچه از راه اضطرار و بیچارگی داخل شدید در اموالات دولتی مالی که از آن راه بدست آورده باشید خمس آنرا برای ما اهل بیت بفرستید.

و یاد بیاد و وقتی را که منافقان و کسانی که در دل خود بیماری دارند میگویند که این مسلمین بدین خود مغرور شده‌اند و عاقبت شکست خورده و نابود میشوند و حال آنکه هر کس بنحدا توکل کند و در دین حق استوار باشد خداوند یار او خواهد بود و او غالب و مقتدر و بر هر چه خواهد توانا است (۵۱) و اگر به بینی سختی جان کنان کافران را در موقتیکه فرشتگان آنها را قبض روح مینمایند و بپهره و پشت آنها می زنند و میگویند بپشید طعم عذاب سوزان را (۵۲). این مجازات و کفر کارهای زشتی است که بدست خود پیش فرستاده‌اید و خداوند بر بندگان ظلم نمینماید (۵۳). کفار بروش فرعونیان و کافران قبل از آنها بآیات خدا کافر شده و خداوند بکفر افعالشان آنها را گرفت و خداوند توانا و صاحب کفر است (۵۴). چون خداوند نه تنی را بنومی اعطا میفرماید تا بپیر نه بدهد مگر وقتی که آهوم بنفس خود ظلم نموده و رویه مسیح را تلخ بدهند و نافرمانی بنمایند زیرا خداوند شنوا و دانای بر احوال خوب و بد مردمانست (۵۵).

۷- در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر غنیمی که در کارزار و درزم بدست آمد باید اول خمس آن را خارج کنند و باقی را میان جهاد کنندگان قسمت نمایند. و این حدیث را در تهذیب نیز روایت کرده است. و باید از تمام متابع در آمد مشروطه خمس گرفته شود و از آن یکسهم برای خدا و سهم دیگر برای رسول او و سهم دیگر برای ذوی القربی که ایتام و مساکین و این سبیل از آل محمد علیهم السلام میباشد و سهم خدا و رسول پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اختصاص بائمه معصومین علیهم السلام دارد در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از ذوی القربی خویشان و ارحام رسول خدا است و خمس اختصاص به پیغمبر و ما خاندان رسالت دارد.

در بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود نصف خمس تعلقی با امام دارد و نصف دیگر آن از برای یتامی و مساکین و این سبیل از اهل بیت پیغمبر است که زکوة بر آنها حلال نیست خداوند در عورت زکوة قرار داد خمس را برای ذریه آن حضرت. در کافی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده فرمود آن حضرت در حدیث مفصلی

كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ
 بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ (۵۶). إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ
 الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۵۷). الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي
 كُلِّ مَرْةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ (۵۸). فَمَا تَقْفُهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْهُمْ مِنْ خَلْفِهِمْ يُحِلِّمُهُمُ
 يُذَكِّرُونَ (۵۹). وَإِنَّمَا تَخَافْنَ مِنْ قَوْمٍ خِيفَتُهُ فَأُوْلَئِكَ آلُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ
 إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ (۶۰).

نصف کامل خمس تعلق با امام دارد و نصف دیگر آن میان حامی و مساکین و ابناء سبیل از ذریه پیغمبر قسمت میبوده برای سایرین از مردم از لحاظ پاک کردن ایشان از ذکوة چه آن اوساخ مردمانست و خمس کرامت پروردگار میباشد خداوند از نزد خودی برای ذریه پیغمبر ~~تکلیف~~ به تنهایی مقداری که بی نیاز شوند و در دلت و مسکنت واقع بشوند قرار داده و اگر نصف خمس بقدر کفایت گذران آنها باشد واجب است بر امام که از سهم خود بآنان بدهد تا محتاج نشوند و چنانچه زیادی از مصرف ایشان حق امام است نقصان هم میدهد آن بزرگوار میباشد.

و این بابویه در کتاب اکمال الدین از محمد اسدی روایت کرده گفت نامه ای بتوسط ابو جعفر نایب خاص حضرت حجة امام زمان علیه السلام بمن رسید در پاسخ شوالاتی که از آن حضرت نموده بودم بمضمون ذیل: ای اسدی آنچه سؤال کردی درباره شخصی که مال ما را حلال میداند و در آن تصرف میکند مانند مصرف کردن مال خود بدون اجازه ما آن شخص ملعون است و دشمن ما و ما نیز با او دشمن میباشیم فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هر که حلال بداند حق و مال عترت مرا که خداوند بر او حرام کرده او بلسان و زبان تمام پیغمبران لعنت کرده شده و هر که ستم کند بترت من از جمله ظالمین میباشد که خداوند بر آنها در قرآن لعنت فرستاده و میفرماید اللَّعْنَةُ عَلَى الظَّالِمِينَ و این حدیث را طبرسی

همانطوریکه غوی فرعونیان و پیش از آنها چنین بود که آیات پروردگار خود را تکذیب میکردند و ما هم بکفر گناهانمان آنها را هلاک نموده فرعونیان را فرق کردیم چه تمام آنها ظالم و ستمکار بودند (۵۶) بدترین جنندگان در پیشگاه خداوند آنهایی هستند که کافر شده و برگزین عرش نیز ایمان نیاوردند (۵۷). چنانچه مکر و معاهده و پیمان با تو بستند و هر باد فتنی عهد و پیمان شکنی کردند و راه قوی در پیش نگرفتند (۵۸). پس تو ای رسول با چنین مردم عهد شکن در موقع جهاد و مبارزه با تو صلح به تهدید و مجازات و بند آنرا و پیروانشان را پراکنده و متفرق بنما تا شاید متذکر زشتی نفس عهد خود بشوند (۵۹) و اگر از خیانت گروهی از معا هدین درهراسی تو نیز با حفظ عدالت معامله بمنزل بنما و فتن کن که خدا خیانتکاران را دوست نمیدارد (۶۰).

در احتیاج روایت کرده .

و از اسدی نیز روایت کرده گفت توقیسی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بتوسط نایب خاص آنحضرت باین مضمون بمن رسید بسم الله الرحمن الرحیم لعنه خدا و فرشتگان و تمام مردم بر آن شخص باد که یکدفعه از مال ما را بطریق حرام بخورد . پس بنص قرآن و احادیث خمس میان اولاد پیغمبر تقسیم میشود و ذریه رسول اکرم در حکم مائله امام میباشد و خداوند خمس را فقط به تنهایی برای آل محمد علیهم السلام قرار داده در قبایل زکوة که بر آنها حرام شده از نظر شرافت آل عصمت تا با و صاحب مردم نیازمند نبوده و دچار خواری و ذلت نشوند و آل محمد علیهم السلام کسانی هستند که خداوند خمس را برای آنها مقرر فرموده و این روایات و امثال آنها صراحت دارد که خمس در تحت هیچ عنوانی نباید بشیر سادات داده شود و مصارفی که معمول شده که از سهم امام و یا ذوی القربی بشیر سادات و جوهری میدهند تماما بر خلاف نص قرآن و احادیث و دستورهای ائمه طاهرين است و اجتهاد مقابل نص است که با اتفاق حرام میباشد علاوه بر آن خلاف احتیاط است چه اشتغال ذمه یقینی بر آن یقینی لازم است و چنانچه بعنوان سهم امام بشیر سادات چیزی بدهند شك حاصل میشود آیا دیون واجبه را ادا نموده یا خیر اما اگر

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سُبُوًا إِلَهُمَ لَا يَجْزُونَ (۶۱). وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَظَعْتُمْ
 مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ
 لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَلْتُمْ
 لَا تُظْلَمُونَ (۶۲). وَإِنْ جَنَحُوا عَلَى السَّيْلِ فَاتَّخِذْ لَهُمْ ثَمَرًا قُلْ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْ اللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
 الْعَلِيمُ (۶۳). وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي إِتَدَّ بِنُصْرِهِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَاللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ثَوَانٌ لَوْ أَنَّكَ تَعْلَمُ الْغَوَّاتِ وَاللَّاتِ الْغَوَّاتِ
 وَلَكِنَّ اللَّهَ أَعْلَمُ بَيْنَهُمْ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۴).

سهم امام را نیز بر سبیل نیابت از امام بسادرات که در حکم عالمه امام هستند چنانچه
 در احادیث گذشته ذکر شد بدهند مسلماً و باتفاق تمام علماء بری الذمه میشوند پس
 نباید از کار یقین صرف نظر کرد و عمل بشك نمود و احادیث در باب خمس بسیار است
 باکر بنوایم تمام آنها را بیان کنیم کتاب مستغنی میشود.

قوله تعالى: ان شر الدواب عند الله الذين كفروا خداوند بزرگترین ذم و
 انوینخ را در این آیه از کافران میکند.

عیاشی از جابر اساری روایت کرده گفته معنی آیه را از حضرت باقر علیه السلام سوال
 کردم فرمود این آیه درباره بنی امیه نازل شده زیرا آنها شرور و بدترین مخلوقات
 میباشد و بشر آن کافر شد و هرگز به پروردگار و روز قیامت ایمان نیاورده و نخواهند
 ورد و این حدیث را علی بن ابراهیم نیز روایت کرده.

در کافی ذیل آیه ولما تخافن من قوم خيانة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
 فرمود سه طایفه هستند که منافق میباشد اگر چه نماز بپا دارند و روزه بگیرند و
 اعتقاد خودشان مسلمان هستند اول کسانی که خیانت در امانت میکنند دوم آنها ای که

کسانی که کافر شدند نباید تصور کنند که یشی گرفته و جلو افتاده اند زیرا آنها همواره زیون و خوار بوده و نمیتوانند خداوند را زیون سازند (۶۱). برای مبارزه با دشمنان بسیج کنید و تا آنهایی که بتوانید از ادوات جنگی و آذوقه و مرکب سواری مهیا و آماده کنید چه برای ییکار با دشمنانی که می شناسید و چه برای کسانی که از دشمنی آنها بی خبر هستید (۶۲). و اگر دشمنان متعایل بساح شدند تو نیز موافقت بساح بنما و کار خود را بنمدا و اگذار کن چه خداوند شنوا و بمصالح خلق دانا میباشد (۶۳). و اگر دشمنان قصد فریب داشته باشند مطمئن باش که خداوند ترا کفایت میفرماید و اوست که به نصرت خود و یاری مؤمنین ترا تأیید و موفق ساخته و دلهای مؤمنین را بهم مهربان نموده و الفت داده زیرا اگر تو با انفاق و بخشش تمام ثروت دوی زمین می خواستی قلوب آنها را بهم الفت میدی میسر نمیشد و امکان نداشت اما خداوند بین آنها اتحاد و انفاق و الفتی ایجاد نمود و در هر کاری بصیر و بمصالح امور دانا و تواناست (۶۴).

سخن وحدیث دروغ میگویند سوم اشخاصیکه خلاف وعده میکنند سپس آنحضرت آیه را تلاوت نمودند و نیز آیه «ان لعنة الله علی الکاذبین» را قرائت فرمودند . عیاشی رقی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود آیه مزبور در حق معاویه نازل شده زیرا او بایر الؤمنین خیانتی کرد .

در کانی ذیل آیه دان پرید و آن بعد موک از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود آیه مزبور در باره طوایف اوس و خزرج نازل شده و آن دو طایفه بودند که بایک طایفه از قریش بادی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مینمودند . قبل از اسلام و در زمان جاهلیت بین دو طایفه اوس و خزرج دشمنی و کینه توری شده بود و پیوسته بایکدیگر جنگ و مشیزه داشتند ولی به برکت وجود پیغمبر اکرم و اسلام آوردن آنها خداوند ایشان را بهم مهربان نموده و الفتی در قلوب آنها و طایفه ایجاد کرد و مراد از تالیف قلوب در آیه الفتی است که خداوند در دلهای اتصال بوجود آورد نه آن کسانی که به حالت شرک باقی مانده و ایمان نیارزدند .

در کانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از سلم در آیه «وان جنحوا

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَبِّبْ آلَكَ وَ مَنْ أَتَبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۶۶) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
 خُزِّيْ الْمُؤْمِنِينَ ذَلِي الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَارُوا يَفْعِلُوا
 مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَفْعِلُوا أَلْفًا مِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا
 يَفْقَهُونَ (۶۷) الْآنَ خَفَّ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ فِتْنًا فَإِنْ يَكُنْ
 مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَفْعِلُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَفْعِلُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ
 اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۶۸)

للسلمه داخل شدن و تسلیم در امر ما الله می باشد .

و این بابویه از ابی هریره روایت کرده در ذیل آیه هو الذي ايده بنصره
 و بالله مؤمنين تا آخر گنات رسول اکرم ﷺ فرمود که بر ساق عرش نوشته شده
 انا الله لا اله الا انا وحدي لا شريك لي محمد عبدي و رسولي و ايده بنصره
 نزول آیه دلالت بر آن دارد که خداوند پیغمبر را به علی نصرت داد و هم آن جناب با
 سایر مؤمنین شریک در نصرت و یاری نبی مکرم هستند و این روایت را ابن قادی نیز
 در کتاب روضه نقل نموده و این شهر آشوب این حدیث را ذاتی بن مالک و او از
 پیغمبر ﷺ نقل کرده است و سمعی در کتاب فضایل صحابه نیز روایت نموده و در
 کتاب رساله قوامیه از سعید بن جبیر روایت کرده گفت ابو حرا، و ای من حکایات کرد
 که رسول اکرم ﷺ فرمود شبی که بسراج دهنم دیدم بر ساق عرش نوشته شده بود
 که من درختان بهشت عدن را بدست قدرت خویش نشانده و غرس کردم و ازین تمام
 معاوقات محمد ﷺ را بر گزیده و او را بعلی بن ابی طالب ﷺ کمک و یاری نمودم .
 و ما این چند روایت را از طریق عامه نقل نمودیم تا معلوم شود فضیله و شرافت
 امیر المؤمنین ﷺ را مخالفین نیز اقرار و اعتراف داشته و با آنکه تصدیق میکنند که
 نام آن بزرگوار بر ساق عرش نوشته شده معذالك دیگری را بی جهت برادر جیب میدهند

ای پیغمبر خدا و مؤمنانی که از تو پیروی میکنند برای تو کفایت میکند (۶۵) ای پیغمبر مؤمنین را بچنگ و کارزار تشویق کن چه اگر بیست نفر از شما بایدار و صبور باشند بر دویست نفر از دشمنان پیروز شوند و اگر صد نفر ثابت قدم باشند بر هزار نفر غالب میشوند زیرا دشمنان شما مردمانی بی دانش میباشد (۶۶) اکنون خدا شما را تخفیف داد و دانست که شما ضعیف ایمان دارید پس اگر شما صد نفر بایدار و صبور باشید بر دویست نفر چیره میشوید و هر از نفر شما باذن خدا بر دویست نفر فائق آمده و غلبه خواهید کرد و خدا یار مرد یاران میباشد (۶۸)

ابو نعیم در کتاب حلیۃ الاولیاء بسند خود از ابی هریره ذیل آیه «یا ایها النبی حسبک الله و من انبک من المؤمنین و دایت کرده که فرمود رسول اکرم ﷺ آیه نازل شده در حق علی بن ابی طالب رضی الله عنه و مراد به مؤمنین در آیه آنحضرت میباشد.

عباشی در آیه «یا ایها النبی جرحش المؤمن علی انفال» تا آخر از حدیث ابن ابی المقدام روایت کرده گفت جدم پدرم میگفت در تمام عمر روزی بدتر از دوزخ بر من نگذشت یکی روز وفات و رحلت پیغمبر اکرم ﷺ و دوم روزی بود که بعد از قسم در سقیفه بنی ساعده طرد شدن ابوبکر ثقیف بودم و مردم با او بیعت میکردند و عمر گفت تا وقتی که علی را برای بیعت حاضر نکنی بیعت این مردم هیچ ارزشی ندارد ابوبکر قنقذ را نزد علی رضی الله عنه فرستاد و از او برای بیعت بمسجد نبوت نمود قنقذ شرابیاب حضور آنحضرت شده به قنقذ فرمود: «ای ابوبکر بگو پیغمبر خدا اجازتش جز من ندارد قنقذ پیام آنحضرت را رسانید برای مرتبه دوم او را روانه نمودند که بگوید باید حتماً بمسجد آمده و مانند سایر مسلمانان بیعت نماید حضرت فرمود: «آنها بگو بموجب وصیته پیغمبر اکرم ﷺ باید پس از دفن رسول خدا از خانه خارج بشوم تا کتاب خدا و قرآن را که در جریده های غرما و روی کف های شتر بسته شده جمع آوری نمایم قنقذ مراجعت کرده و فرموده های آنحضرت را ابلاغ نمود عمر ابوبکر را روانه نمود تا بانامی از دشمنان و مخالفین و لید و مغیره بن شعبه و ابوعبیده بن جراح و سالم مولای ابی حذیفه و قنقذ و من (رادی) و جمعی دیگر از اطرافیان و رجالة و ابوبکر بدر خانه فاطمه رضی الله عنها رفتیم در بسته بود و فاطمه گمان نمیکرد کسی بدون اجازه داخل خانه

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُفْضَلَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ تُرْضِ
 الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۸) أَوَلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ
 لَكُمْ فِيهَا مَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۶۹) فَكُلُوا مِنَّمَا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا
 اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَفِيعٌ ذُو فَضْلٍ رَّحِيمٌ (۷۰) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّمَن فِي أَيْدِيكُمْ مِّنَ
 الْأَسْرَى إِنَّ فِيَّ إِلَهِ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا تَتَّخِذُونَ مِمَّا غَنِمْتُمْ وَإِذَا
 بَقِيتُمْ لَكُمْ مِنَ الْأَمْوَالِ شَيْءٌ فَارْزُقُوا خِيَابَكُمْ قُلْ خَالُوا اللَّهَ مِنْ
 قَبْلِ خَالَتِكُمْ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۷۲)

شود عمر آتش خواسته و در خانه را آتش زد همینکه بیم سوخته شد بالکبر محکم
 بدر گویید در شکسته شد و فاطمه علیها سلام که غنیمت بودین در و دیوار مصدوم گردید
 و جمعیت بی معایب وارد خانه شده علی کفایت را بدون دوا از خانه بیرون کشیدند
 چون زهر اسلام الله علیها نچنان دید گریزند شوهر گرامی خود را اگر فدا گفت نمیکند
 شوهرم را با این حالت بمسجد ببرید و عمر به قنق دست زد و تا ضربت نازبان فاطمه
 را از علی جدا ساختند بر اثر اطاعت او در بیرون شد چون بهوش آمد حسین را پر دشته
 و در خانه مسجد شد تا در کند و قبر پدر بزرگوارش رفته و شکایت نموده و از خداوند
 طلب عذاب نماید امیر المؤمنین علی آثار رسول بلا را مشاهده نمود سلمان فرمود
 خود را بفاطمه برسان بخدا قسم اگر نزد قبر پدرش برسد و صوی خود را برشان
 نموده و نفرین کند احدی در مدینه زنده نماند و بعد از آن خود را با آن مجله
 رسانیده عرض کرد ای دختر رسول خدا پدرت رحمة للعالمین بود میادالب بغیرین بکشتائی
 فرمود ای سلمان چگونه صبر و تحمل نمایم که به پدر احمد علی و اهل برسانند سلمان
 عرض کرد من بفراوده امیر المؤمنین خدمت رسیده و ایشان من امر نموده اند که از

هیچ پندمیری نباید اسرای جنگی را در مقابل دریافت فدا رها کند تا اینکه به غنایزی خلق مبارزت نمایند ای اسعاب رسول شما محتاج مالی دنیا را میخواستید ولی خداوند برای شما سرای ابدی آخرت را میخواهد و او خدائی توانا و کارش از روی حکمت است (۶۸) اگر نبود حکم ازای که قبلا از طرف حق قطعی شده بود در مقابل غنائمی که بتوان فدا گرفته اید عذاب بسیار سختی بشما وارد میگردد (۶۹) پس از غنائمی که بهلال گرفته به غورید و کورای بر شما باد ولی از خدا بترسید و پرهیز کار باشید و خداوند پندشده و مهربان است (۷۰) ای پیغمبر با سیرانی که در قید اسارت مسلمان هستند بگو که اگر خداوند در دلهای شما خیر و هدایتی مشاهده کند بهتر از آنچه که از شما گرفته شده عطا مینماید و از خطاهای شما میگذرد زیرا خداوند گناهان را میآمرزد و بر خلافی مهربان و رؤف است (۷۱) چنانچه با اظهار اسلام خود قصد خیانت ترا داشته باشند نمکین میش و بدان که پیش از این هم با خدا عهد و پیمان نموده اند خدا ترا بر آنها تسلط و برتری میدهد و او خدائی دانا و حکیم است (۷۲)

شما تقاضا کنم بمنزل برگردید و کسی را نفرین نکنید فاطمه فرمود اینک که شوهرم علی افرین نمایند بمانه بر میگردد و چون فاطمه بر گشت امیر المؤمنین بشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله توحشی ندیده و این آیه را تلاوت فرمود: «یا ابن ابی القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی» تا آخر ابوبکر بالای منبر نشسته بود عمر تکلیف بیعت علی رضی الله عنه نمود علی رضی الله عنه فرمود اگر بیعت نکنم چکار خواهم کرد؟ جواب داد با خدشیر گردنت را هیزم فرمود در این صورت بنده خدا و برادر پیغمبر خود را خواهید کشت. خبر بجای عمومی پیغمبر رسید شتابان خود را بمسجد رسانید و گشت دست از علی بردارید جهده من که منی بیعت نماید عباس دست علی و ابوبکر را مسح نموده و همین صل را بیعت تلقی نموده و علی را با حالتی دشمنانک رها کرد و علی رضی الله عنه فرمود خداوند فرموده بودی «ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائین» خداوند تو شاهد باش که من بیست نفر یاورم داشتم که اقدام بجهاد کنم و پندمیری هم بمن فرمود اگر بیست نفر یاور داشته باشی یا دشمنان خود بجهاد کن و سپس بنحایه خود مرا بیعت فرمود.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَمُوتُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ
يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرْتُمْ
فِي الدِّينِ فَدَعَاكُمْ أَلْتَصِرَ الْأَعْلَىٰ قَوْمَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيقَاتُ اللَّهِ بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ (۷۳) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَتْلُوهُ تُكْفِرُ فِرْعَنَةً فِي
الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ (۷۴)

ترجمه نمایی : یا ایها البنی قل لمن فی ایدیکم من الاسری

در کالی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود این آیه نازل شده در باره
هم اس و عقیل و نوفل و کیهیت او از ایتراذ اسف در جنگ بدر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می
فرمود اصحاب را از کشتن بنی هاشم عباس و عقیل و نوفل را بحضور پیغمبر آوردند
آنحضرت عباس عموى خود فرمود فدا بده از جانب خود و پسر برادرت عرض کرد
مالی ندارم تا فدا دهم فرمود از آنمالیکه نزد عیالت ام الفضل گذاشته ای فدا ده گفت
ایر و دل خدا از کجا دانستی من مالی بام الفضل دارم ام ؛ فرمود خبر داد مرا جبرئیل
با مال عرض کرد بخدا قسم کسی از آن مال اطلاعی نداشته جز من و ام الفضل گواهی
میدهم که شما پیغمبر خودانی سپس گفت اگر آنمال را فدا دهم از جماعه بی تو ایان میشود
و ناچارم سؤال کنم آیه فوق نازل شد

علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام ذیل آیه ان الذین آمنوا و هاجروا روایت
کرده فرمود در صدر اسلام یکی از احکام جاریه در اثر این بود که پس از هر کس
ما ترک او به برادرش میرسد و فرزند متوفی ادب نمیرد و پس از هجرت پیغمبر
اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه عقد موأخات و برادری بین مسلمانان منعقد فرمود هر یک
از مسلمانان فوت می نمود ارتش به برادر دینی او میرسید بعد از جنگ بدر که آیه :

کسانی که بخدا ایمان آورده و از وطن خود مهاجرت نموده و با مال و چه نشان فدا کاری کردند و همچنین آنهایی که به مهاجرین منزل دعای داده و ایشان را یاری نمودند دوستدار یکدیگرند و آنرا که این آورده ولی مهاجرت نکردند نباید مورد محبت و طرفداری شما باشند تا آنکه اقدام به هجرت نمایند اما اگر از شما است داد و کمک خواستند باید آنها را یاری کنید مگر آنکه بخواهند با کسانی که شما با آنها عهد و پیمان بسته اید به خصومت و جدال برخیزند و بدانید خداوند بشمام کارهای زشت و زیبای شما بصیر و آگاه است (۷۳) از کسانی که کافر شده اند بعضی از آنها با برخی دیگر دوست و یار هستند یکدیگر بوده و چنانچه شما مسلمین بدستورهای خداوند عمل نمائید فتنه و فساد شدیدی روی زمین را فرا خواهد گرفت. (۷۴)

الذین اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجهم ایها نهم و اولی الارحام یعنی اولی بهمن فی کتاب الله من المؤمنین و الیهاجرین الان لعلوا الی اولیاءکم معروفا نازل شد آیه اخوت را نسخ نمود و قیمت آیه فرق الذکر که الذین آمنوا و لم یهاجروا باشد در باره عده ای از اعراب نازل شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با آنها صاحب کرده و مقرر فرمود در منازل خود مانده و بدین هجرت نکنند و هر وقت پیغمبر به نظر جنک با کفار از آنها کمک بخواهد حاضر شوند و از غنائم سهم و نصیب ببرند و اگر دشمنی با آنها حمله نمود و از پیغمبر استمداد بدارند پیغمبر اکرم هم آنها را یاری فرماید مگر آنکه دشمنان ایشان از کسانی باشند که با پیغمبر پیمان عدم تعرض بسته باشند و پیغمبر از آن نظر تواند آنها را کمک کند. این بابویه ذیل آیه و الذین آمنوا و لم یهاجروا از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که روزی آنحضرت نزد هرون تشریف داشت هرون گفت ای موسی بن جعفر علیه السلام ممکن است در یک مملکت در پادشاه باشد و مردم خراجات و مالیات را بآن در نفرین دارند آنحضرت فرمود ای هرون پناه ببرم بخدا از سعایتیکه دشمنان من نزد تو نموده اند میداید از زمانیکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رحلت نمود این مردم بر ما افترا و دروغ زیاد میکنند پس فرمود پیغمبر اکرم فرموده هرگاه یکی از خویشان

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا
 أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۷۵) وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ
 بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولَئِكَ الْأَرْحَامُ بَعْضُهُمْ
 أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷۶)

مس کند رحم خود را غضب او فرو نشیند آیا اجازه میدهی دست تو را بگیرم هارون
 همینکه این سخن را شنید آن بزرگوار در بغل گرفت و بوسید و غنیش فرو نشست
 و گفت ای موسی بن جعفر علیه السلام باکی بر تو نیست و اشک از دهنی او سرازیر شد
 سپس گمت چند مسئله دارم میخواهم از حضرتت مشوال کنم اگر پاسخ مرا دادی تو را
 رها کنم و سخن کسی را در باره ات نپذیرم من میدانم هرگز شما دروغ نمیگوئید
 ای هرون اگر امان میدهی مرا پاسخ تو را بدون تحیه بگویم هرون امان داد و چند فرمود
 مسئله از آنحضرت پرسید از آنجمله گفت چرا شما اولاد علی علیه السلام بر ما فرزندان
 عباس فضیلت و برتری دارید و حال آنکه ما هر دو از یک شجره هستیم و قرابته ما را شما
 با پیغمبر صلی الله علیه و آله یکسان و برابر است چه عباس و ابوطالب هر دو عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بودند؟ فرمود آنحضرت چنین نیست که تو میگوئی ما بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزدیکتریم
 زیرا عبدالله و ابوطالب برادر پدر و مادری بودند و عباس فقط برادر پدری بود با عبدالله
 هرون گفت پس چرا شما اولاد علی مدعی هستید که اوست رسول خدا بما رسیده در
 صورتیکه با وجود عمو پس عم اوست نمیرد و عمو مانع وراثت پسرم میباشد و در
 وقت وراثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عباس پدر ما زنده بود ولی ابوطالب پدر شما پیش از
 آنحضرت وفات نمود؟ آنحضرت فرمود ای هرون مرا از پاسخ این مسئله معذور و
 معاف بدار و هر چه میخواهی مشوال کن هرون گمت ممکن نیست فرمود امان بده
 تا بگویم گمت امان دادم فرمود با وجود فرزندان صابی پسر باشد و یا دختر کسی اوست
 نمیرد جز پدر و مادر و زوج و زوجه متوفی و در قرآن هم حکمی بر آن وجود

کسانی که ایمان آورده و مهاجرت نموده و در راه خدا کوشش و جانفشانی نمودند و هم آنهایی که ایشانرا منزل داده و یاری نموده اند به حقیقت اهل ایمان بوده و بهشتی را خداوند و روزی برشته بآنها اختصاص دارد (۷۵) و کسانی که ایمان آورده و بعد از از شما مهاجرت نموده و به همراهی شما بجهاد پرداخته اند آنها هم چون شما هستند در مراتب برادری و دوستی همه یکسان بوده و از لحاظ تواتر در کتاب خدا بعضی بر بعضی دیگر مقدم میباشند و خدا به تمام مصالح داناست (۷۶)

ندارد جز آنکه عیم و عدی و بنو امیه گفتند هو بمنزله پدر است و این حکم را برای خود داده اند بدون آنکه حقیقتی داشته باشد و یا رسول خدا ﷺ فرموده و علمائیکه مطابق قرآن و فرموده پیغمبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین حکمی بدهند تا بدان بنی امیه بضد آنها فتوی میدهند اگر سخنان مرا تصدیق نمیکنی بفرست علماء را بیاورند و از آنها جويا شو هر دین دستور داد عده از علماء که سفیان ثوری و ابراهیم مدنی و ابن عباس و نوح بن دجاج از آن جمله بودند حاضر کرده و مسئله مزبور را مطرح و نظر آنها را سؤال نمود همه شهادت دادند که آنچه حضرت موسی بن جعفر ع فرموده فرمایش خدا و رسول و امیرالمؤمنین ع است و بقول خود عامه پیغمبر اکرم فرمود علی قضات برحق میکنند اینک نوح بن دجاج حاضر است امیرالمؤمنین بایشان دستور داد بطریق مزبور در کوفه و بصره قضات بنماید نوح عرض کرد بلی مولای من همین طور دستور داد هر دین گفت ای موسی بن جعفر ع واضح تر از این بیان بفرمایید، آنحضرت فرمود مجالس امتداد مردم است خصوصاً مجلس شما نباید اینگونه سخنان در میان مردم انتشار یابد هر دین گفت مطمئن باش آنحضرت فرمود پیغمبر اکرم اذن نمیداد بکسانی که از مکه مهاجرت نمی نمودند و ولایتی برای آنها ثابت و برقرار نفرمود تا آنکه مهاجرت نمایند هر دین گفت چه دلیل و حجت بر این سخنان دارید؟ آنحضرت فرمود آیه و الذین آمنوا ولم یهاجروا مالکم من دلائیم من شئ حتی یهاجروا شاهد این گفتار میباشد و عیون عباس مهاجرت نکرد هر دین گفت ای موسی آیا کسی از دشمنان ما بطریق فرموده شما فتوی داده یا خیر و آیا شما این مسئله را

بقیه‌ها معلما گفته‌اید؛ فرمود آنحضرت خدا گواهد است تا حال بکسی نگفته‌ام و سؤال نکرده
از من احدی جز شما سپس هرون گفت بآحضرت چرا میگدارید مردم بشما فرزندان
رسول خدا خطاب کنند و نسبت بدهند شما را به پدیر بیت و حال آنکه از اولاد
علی بن ابیطالب هستید و خداوند فرموده نسبت دهید مردمان را به پدرانشان و حضرت
فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله مادر شما ظرف است و پدیر مجرد مادری است نه پدری؛
فرمود آنحضرت در پاسخ سؤال ادای هرون اگر پیغمبر اکرم بیاد رجعت کند و دختر تو را
خواستگاری نماید آیا میدی یا نه هرون گفت البته میدهم باینکه باین وسیله از من ببرد
و عجب میکنم فرمود اما من دخترم را نمیدهم و پیغمبر خواستگاری دختر مرا نمیکند
زیرا آنحضرت سبب ولادت من شده و باعث ولادت شما نبوده (یعنی من فرزند آنحضرت
هستم و فرزند زاده حرام است از اینجهت پیغمبر اکرم هیچوقت ازدواج
با فرزند زاده خود نمیکند بهلالی شما که فرزند آنحضرت نمی‌باشید) هرون گفت راست
گفتی ای موسی بن جعفر علیه السلام ولی چکریه شما ذریه پدیر علیه السلام می‌باشید و حال آنکه
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرزند ذکوری نداشته و فرزند آنحضرت منحصرا به دختر بود و شما فرزندان
دخترش می‌باشید و ذریه اطلاق میشود بر فرزندان پسر؛ فرمود تقاضا دارم از پاسخ این
سؤال مرا معاف بدارید هرون گفت شما امام زمان مردم و حجة خدا می‌باشید چرا حجة
دلیل را بیان نمیکردی هرگز تو را از پاسخ سؤالات خود معاف ندارم و باید حجة
خود را از قرآن بیآوری شما فرزندان بنی ادعا میکنند که تاویل حرفی از حروف فوات قرآن
مستور و پنهان نیست از ما و تمام تاویلات آن را از الف و واو میدانید و بآیه «ما فر
ملنا فی الكتاب من شیء» تمسک جستجویی نمی‌دانید خودتان را از رأی و قیاس مدعیان فرمود
آنحضرت چون مجبورم از پاسخ سؤالات شما الحال حجة خود را از قرآن آورم و تلاوت
فرمود آیه ذیل را «من ذریته دارد و سلیمان و ایوب و یونس و عیسی و هرون و کدک
جزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی» سپس فرمود ای هرون کیست پدر عیسی؟ هرون
گفت برای عیسی پدری نبود فرمود آنحضرت خداوند ملحق فرموده عیسی را بذریه
پیغمبران از جهة مادرش مریم و چنین ما را ملحق فرموده بذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله از جهة
مادرمان حضرت فاطمه علیها السلام آیا میخواهی دلیل دیگری بیاورم؟ هرون گفت بیا فرمایید

تلاوت فرمود آیه: «فمن حاجك فيه من بعد ما جالك من العلم فقل تعالوا ندع ابتائنا
 وابتائكم ولساننا ولسانكم وانفسنا وانفسكم ثم يتول فتجعل لعنة الله على الكاذبين»
 وهیچکس نگفته وادعا نکرده که پیغمبر اکرم روز مباحله وقرین بانساری شخصی
 را بجز امیرالؤمنین وفاطمه وحسن ووحید باخود برده باشد و مراد بابتائنا حضرت
 امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام ولساننا حضرت فاطمه علیه السلام ولساننا امیر المؤمنین
 علی بن ابی طالب است و تمام علماء اتفاق کردند که در جنگ احد جبرئیل نازل شد
 و گفت ای رسول خدا مواصات همانست که امروز علی علیه السلام نسبت بشما انجام داد پیغمبر
 فرمود علی از من است و من از علی (یعنی من و علی یک نفس و یک شمس میباشیم) جبرئیل
 عرض کرد منم از شما میباشم ای رسول خدا پس جبرئیل گفت: «لانتی الا علی
 لاسیف الا ذوالفقار» شمشیری مانند ذوالفقار و چوانی نظیر علی علیه السلام است و
 فرمود آنحضرت ما از ما پس عموهای تو افتخار میکنیم بقول جبرئیل که گفت منم از
 شما میباشم هر دو گفت احسنه ای موسی بن جعفر علیه السلام هر حاجت که داری از من طلب
 کن فرمود حاجت پس عمو بعد آنست که اجازه دهی برگردد بمدینه در حرم پدشهر اکرم
 نزد ویالات غمزد گفت در اینباره فکر میکنم و پس از چند ساعتی آن بزرگوار و انجیل
 پسندی بن شاهک ملون داد و آنحضرت را بزهر جفا شهید کرد و فرمود آنحضرت
 در روایت ابن شهر آشوب در جواب سخن هرون که گفت ما اولاد عباس و شما اولاد
 ابو طالب در قرابت یکسان دیرایم چه عیال و ابو طالب هر دو عمو پیغمبر بودند
 پدر ما ابو طالب تصدیق کرد و حفظ و حراست نمود پیغمبر اکرم را از دشمنان و پدر
 شما عباس و ابولهب تکذیب نمودند آنحضرت را و بدشمنان او کمک کردند قیایل عرب را
 واداشتند در پدرها آن بزرگوار جنگ کنند و پدر شما عباس دو جنگ پدر با کفار قریش
 بود و مقداری از هزینه و مصارف قریش را داد و آتش جنگ را بر علیه پیغمبر صلی الله علیه و آله
 برافروخت و عاقبت بدست مسلمانان اسیر شد و او آزاد شده ما اولاد علی است و اسلام
 آورد پس از اسیری و از ترس شمشیر لذا خداوند قطع قرابت و رحمت او را فرمود
 هرون از این فرمایشات رنگش تغییر کرد و از اخبار معتبره ظاهر میشود این سؤالات
 هنگامی بود که هرون حضرت موسی بن جعفر را زندانی کرده بود در بصره و از آنجا

به بغداد آورده بودند او را و عاقبت در اثر بغض و حسد آن امام مظلوم رابز هر جفا بدست
 سندی بن شاهك شهید نمود و خود را بخود رسانید در آتش جهنم قرارداد و دوستان آن بزرگوار
 را تا روز ظهور حضرت حجة روحی و روح المالمین له الفداء مهموم و غصه دار گردانید .
 عیاشی در آیه « و اولوا الارحام بعضهم اذلی بعضهم فی کتاب الله » از حضرت
 صادق علیه السلام روایت کرده فرمود روزی امیر المؤمنین هدیداد پیغمبر اکرم ﷺ را
 و آنحضرت بیمار و بحال صاعقه و بیپوشی بود و سر مبارکش در دامن جبرئیل که بصورت
 دحیه کلبی مجسم شده بود قرار داشت جبرئیل همینکه امیر المؤمنین را دید گفت سر
 پسر عمت را بدامن بگذار تو عزادارتری از من عیاشی زیرا خداوند میفرماید « و اولوا
 الارحام بعضهم اولی بعضهم فی کتاب الله » امیر المؤمنین سر مقدس پیغمبر اکرم ﷺ را
 بدامن گرفت تا موقع غروب آفتاب پیغمبر بیوش آمد فرمود یا علی جبرئیل کها است عرض
 کردم دحیه کلبی را در اینجا دیدم که بمن گفت سر شما را بدامن بگیرم که من اولتر
 از او هستم پیغمبر اکرم ﷺ فرمود آیا نماز عصر را بجا آورده گفت خیر چون
 شما بیوش بودید راضی نشدم سر مبارک را بزمین گذارده و برای نماز برخیزم
 فرمود خداوند علی بیاس حرمت و طاعت رسالت نماز را تاخیر انداخته آفتاب را بر
 گردان تا علی نمازش را در وقت خورد بجا آورد بقدرت پروردگار آفتاب بساعت عصر
 باز گشت و عصر نورانی و سفیدی جلوه گرفت و تمام مردم مدینه متوجه رو شمس شده
 و دانستند که در آنساعت امیر المؤمنین بنماز عصر مشغول است و پس از فراغت آن
 حضرت آفتاب غروب کرد و مردم نماز مغرب خود را بجا آوردند این شهر آشوب از جابر
 بن یزید روایت کرده فرمود حضرت باقر علیه السلام خداوند باین آیه ولایت امیر المؤمنین علیه السلام
 را ثابت نموده زیرا آنحضرت از سایر مردم به پیغمبر اکرم ﷺ اولتر بوده و بنا بر فرموده
 رسول اکرم ﷺ برادر دنیا و آخرت آنحضرت است اصلاحه و اسب سواری و آنچه
 داشت و قرآن را از پیغمبر اکرم ﷺ اذن برد است چنانچه خداوند میفرماید
 « ثم اوردنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا » و این کتاب همان فرستاست که بر رسول
 اکرم ﷺ نازل شده و علی علیه السلام دانایترین مردم بعد از پیغمبر بود و از کسی سؤال نمینمود
 و تمام مردم در کلیه امور خود از آنحضرت سؤال مینمودند .

سورة توبه



سورة التوبة

بِرَأْیَةِ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱) فَسُحِّتُوا فِي الْأَرْضِ
 أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (۲) وَأَذَانٌ
 مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ
 لَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ
 الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳)

تفسیر سوره توبه

سوره توبه در مدینه نازل شده یکصد و بیست و نه آیه و دومزار و چهار صد و
 نود و هفت کلمه و ده هزار و یکصد و هشتاد و هفت حرف است.
 فضیلت تلاوت سوره توبه شطری ذیل سوره انفال بیان گردید و در کتاب خوامس
 القرآن از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود هر کس این سوره را قرائت نماید
 خداوند او را در قیامت میری از نفاق محسوس میفرماید و اگر این سوره را بنویسد و
 در جوف عمامه و یا کلاه خود بگذارد از دزد ایمن شود و چنانچه رامزی باو بر
 خورد نماید از او منصرف شود و خاتمه حامل این سوره از حریق محفوظ و در آسمان
 میباشد و هر چند تمام محله و کوی و بازار آبخانه دستخوش آتش سوزی گردد آتش
 بخانه او نزدیک نمیشود.

طبرسی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده فرمود در سوره توبه بسم الله الرحمن الرحیم
 الرحیم نازل نشده از آن جهت که بسم الله برای امان و رحمت است و برائت به جهت
 عذاب کفار و از میان بردن امان نازل گردیده:

سوره توبه

خدا و رسول از پیمان و عهدی که مشرکین با مسلمان منعقد نموده و عهد شکنی و نقض پیمان نموده اند بیزار است (۱) سیر کنید در زمین مدت چهار ماه (یعنی چهار ماه به شما مهلت داده میشود) و بدانید نمیتوانید خدا را عاجز کنید و خداوند کافران را خوار و ذلیل خواهد کرد. (۲) و اعلامیه حضرت جقی و رسولش در روز حج اکبر بمردم رسید که خدا و رسول او از عهد و پیمان مشرکین بیزار است و چنانچه توبه کنید برای خود چه در دنیا و چه در آخرت بهتر است و اگر رو بگردانید و از اسلام ابراض کنید بدانید که خداوند بستره نیاید و شما بر قدرت پروردگار غایب نخواهید نمود و کسانی که کافر میشوند، مرده عذاب دردناک بده. (۳)

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود انفال و برائة یکسوره است. و این حدیث را عباسی روایت کرده و فرمود آن حضرت سوره فتح در سال هشتم و برائة سال نهم نازل شده و حجة الوداع در سال دهم هجرت بوده است. خلاصه مطالب و مضامین این سوره عبارت است از اعلان آیات چند بکفار و منع آنها از دخول در مسجد الحرام و حکم قتل ایشان و تحریم مؤمنین بجهاد و اتفاق نمودن در راه خدا و اوصاف یهود و نصاری و احبار و رهبران آنها و حکم جزیه و بیان اشهر حرم و داستان جنگ حنین و توییح منافقین و بیان احوال ایشان و حکم صدقه دادن و زکوة و شرح حال مؤمنین.

قوله تعالى: يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ورسوله كما تدفرونهم

عباسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود سوره برائة در سال نهم هجرت پس از مراجعت پیدمیر اکرم از جنگ تبوک نازل شد و همان سال پیدمیر رضی الله عنه کفار را از طواف خانه کعبه و زیارت آن معافیت فرمود پیش از نزول برائة رسم آن حضرت چنان بود با کفار که جنگ نمی کردند مگر با آنها بیکه جنگ او آمده باشند و آیه سرده: فان اتزوا کم فلم یقاتلوا کم و اتقوا الیکم السلام فما جعل الله لکم علیهم سیلاً قبلا بر آن حضرت نازل شده بود و با کسانی که دوری می نمودند جهاد نمی

کرد تا آنکه سوره بر آید؛ زل شد خداوند امر فرمود که با حشر کین جنگ و جهاد نماید خوار آنکه متعرض آن حضرت شوند و یا آنکه عزلت بجویند مگر آنها بیکیه برای مدت محدود و معین پیمان بسته بودند و روز فتح مکه مانند صفوان بن امیه و صهیل بن عمرو.

قوله تعالى: فذبحوا في الارض اربعة اشهر

بموجب این آیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مدت چهار ماه (یازدهم ذیحجه و محرم و صفر و ربیع الاول تا دهم ربیع الثانی) بکفار مهلت داد تا پس از انقضای مدت هر که اسلام نیارزد خودش هلاک و قتل برسد.

عباشی از حضرت صادق روایت کرده فرمود رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابوبکر را طلبیده و آیات اولیه سوره بر آید را یاد داد و فرمود بمکه رفته و روز عید قربان در منی بمردم ابلاغ کند همینکه ابوبکر حرکت نمود جبریل بر پیغمبر نازل شده گفت ای محمد صلی الله علیه و آله آیات مزبور باید توسط یکی از نزدیکترین افراد بخودت یعنی علی بمردم مکه ابلاغ شود پیغمبر شخصی را برای برگردانیدن ابوبکر فرستاد و در منزل روحه یاد رسید و با خود نزد پیغمبر آورد و پیغمبر آیات را از ابوبکر گرفت و فرمود خداوند امر فرموده آیات را یا خودم یا کسی که مانند خودم از اهل بیت من که علی باشد بمردم مکه برساند از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده فرمود امیر المؤمنین علیه السلام فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بمن امر کرد از جانب خدا بمردم مکه ابلاغ کنم که عربان و برهنه بطرف کعبه نروند و حشر کین بدانحال نزدیک مسجد الحرام نشوند از این سال بیست و نهم و آیات اولیه سوره بر آید برای آنها قرائت کردم که خداوند حلال فرمود حشر کین پس از حج آن سال تا چهار ماه آزاد باشند و با اوطان خود برگردند و پس از مدت مهلت مقرر آنرا را هر کجا دیده شوند بقتل برسانند.

از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام در ذیل آیه «و اذان من الله و رسوله الى الناس يوم الحج الاکبر» روایت کرده فرمود اسلان کننده در روز حج اکبر امیر المؤمنین علیه السلام بود.

و در حدیث دیگر است امیر المؤمنین علیه السلام فرمود من اول کسی بودم که در روز

عید قربان و هیچ اکبر میان مردم و مشرکین اعلان نمود.

عیاشی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده فرمود سوگند بخدا برای جدم امیر المؤمنین علیه السلام در قرآن اسامی بسیاریست و مردم آنها را نمیدانند اصحاب حضورش عرض کردند کدام است آن اسامی؟ فرمود از جمله آنها اذان است آیه را تلاوت نمودند سپس فرمود: بخدا قسم اعلان کننده از طرف خدا و رسول او امیر المؤمنین علیه السلام بود در رفقه که در روز حج اکبر صد از دایم مردم از امر و زبیر مدح حق ندارند عربان طواف خانه بها آورید و مشرکین بعد از این نباید داخل مسجد الحرام بشوند، و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند در آسمان امیر المؤمنین را با اذان نامید، آن حضرت امر پروردگار و رسول او را ب مردم رسانید و صوره بر آیه را بر آنها تلاوت نمود از این لحاظ از او اذان نام گذاشتند و این حدیث را ابن بابویه در علل روایت کرده.

ابن بابویه از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده فرمود روزی امیر المؤمنین علیه السلام با اتفاق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه گردش مینمودند پیره مردی بآنها رسید سلام کرد و با امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد ای خلیفه چهارم پروردگار در روی زمین ای رسول اکرم آیا چنین بعیدست؟ فرمود آن حضرت ملی چنان استعدا از نظر غایب شد امیر المؤمنین عرض کرد به پیغمبر که بود آن پیره مردیکه تصدیق گفتار او را نمودید؟ فرمود برادر من خضر بود سخنان او صحیح است چه نعمتین بجا نشین خدا در زمین آدم است چنانچه میفرماید: «انی جاعل فی الارض خلیفه» دوم هر دو است میفرماید از قول موسی: «یا هرورن اخلقنی فی قری فی الارض» و صاحب لسان سیل از غنجدین: سوم داود است که میفرماید در قرآن: «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض» بنایند چهارم پروردگار ترهستی خداوند این آیه را در باره جنابت از او کرده و میفرماید: «راذان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر» ایعلی و صبی و جانشین و وزیر و نوازشی

و هرفو بن احمد (یکی از بزرگان حمله است) از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که روز بروج، خیر پرچم بیاه را دست علی علیه السلام داد و در اثر آن خداوند بواسطه آن حضرت فتح و بر روزی را تعییب مسلمین فرمود و روز غدیر خم علی را بر روی دست

الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْتَصِرُوا شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهَرُوا عَلَيْكُمْ
 أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۴) فَإِذَا انْصَحَ
 بِأَمْرِ الْحَرَمِ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُواهُمْ وَأَحْصُرُواهُمْ
 وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ قَاتِلُوا قَاتِلُوا وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ
 إِنَّ اللَّهَ غَلُوبٌ رَحِيمٌ (۵) وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَمُوعَ
 كَلَامُ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (۶)

مبارک بلند کرد و فرمود ای مردم بدانید و آگاه باشید که علی بن ابیطالب آقا و مولای
 هر مرد مؤمن وزن مؤمنه است منزلت او نسبت بمن مانند منزلت هرون اسفندیوس
 من جهاد میکنم با کفار بدستور تنزیل قرآن و علی جهاد کند با آنها طبق تاول قرآن
 علی حبل الله است بیان کند برای این است استیعامات آنان را، امام و پیشوای خلق
 اسف بعد از من، در باره او نازل شده آید و اذن من الله و رسوله الى الناس يوم الحج
 الاکبره پیروی کند بر سینه و طریقه من، نخستین کسی باشد که از قبر بیرون آید و بمن
 ملحق شود کسار حوض کوثر و با من و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام داخل بهشت گردد خداوند
 وحی فرموده بر من فضیلت علی را برای مردم بیان کنم و با آنها برسانم امر پروردگار
 را در باره علی بعضی از شما مردم بعضی وعده است و او را در دل نگاه دارید و بعد از من
 آنها را آشکار کنید ای مردم از خدا بترسید و در حق علی و فرزندان او ظلم و ستم روا
 مدارید و کینه او را در دل جای ندهید همانا من دوستم یا دوستان علی و دشمنم یا دشمنان
 او پس از آن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گریه بسیار نمود مردم سبب گریه آنحضرت را سوال
 نمودند فرمود جبرئیل نازل شد و خبر داد که شما مردم پس از من در حق علی ستم
 کنید و او را از حقش منع نمائید علی و فرزندان او را بقتل رسانید و ظالم و ستم در حق
 فرزندان او ادامه دئود و از بین نرود تا زمانی که قائم علیه السلام ماقیام کند گویا مشاهده میکنم

مگر با شرکینی که پیمان بسته‌اید و هیچگونه نقص عهد نکرده و بدشمنان شما هم یاری ننموده باشند شما هم تا مدت پیمان و معاهده که نموده‌اید رعایت نموده و بداتید که خداوند دوستدار پرهیزکاران است (۴). و چون ماه‌های حرام پایان یافتی هر جا یافتید مشرکین را بکشید و آنها را بگیرد و محاصره کنید و در کمین آنها باشید و اگر از شرک توبه کرده و نماز بپا داشتند و زکوة دادند از آنها دست بردارید زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است (۵) و اگر یکی از مشرکین بتوبه‌نا آورده او را پناه ده تا از دین آگاه شود و سخن حق را بشنود و سپس در کمال اطمینان و بدون خوف و ترس بمؤمن و منزلش برسان چه این مشرکین مردم نادانی هستند (۶).

که بلاد و شهرستانها تغییر کرده و پندگاران خاص خدا ضعیف و ناتوان گشته اند و مردم ظهور از فرج مایوس شده اند آن هنگام است که قائم ظهور کند اسم او اسم من است و از فرزندان دخترم فاطمه علیها السلام میباشد قدری گریه آنحضرت آرام گرفته سپس فرمود ای مردم بهارت می‌دهم شما را بظهور فرج همانا وعده پروردگار راست است و هرگز تخلف نمیکند.

در کافی از حسین بن خالد روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بجهت سبب گناه و محصیت برحاج تا مدت چهار ماه نوشته نمیشود؟ فرمود چون خداوند مباح کرد بر مشرکین تا چهار ماه بر روی زمین سیر کنند بقواش که فرمود «فسیعوا فی الارض اربعة اشهر» یعنی در آن سال مؤمنین از حجاج را باندازه مهل خداوند کفار و این حدیث را ابن بابویه در علل روایت کرده.

و از معویه بن عمار روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام روز حج اکبر چه روزیست؟ فرمود روز مید قربان است و حج اصغر عبارت از عمره است و حج اکبرش گفتند برای آنکه در آن سال مؤمن و کافر طواف نمودند و بعد از آن کمار ممنوع شدند از وارد شدن بمسجد الحرام

در کافی ذیل آیه «فاقتلوا المشرکین» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ
 الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَعَاثُوا بِكُمْ فَاسْتَيْمُوا لَهُمْ إِنْ أَنْتُمْ إِيَّاهُ الْمُتَّقِينَ (۷)
 كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وِلَايَةً يَرْضَوْنَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ
 وَآبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ (۸) اِشْرَقُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
 ثَمًّا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ
 مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹)

ای مردم صبر و بردباری را پیشه خود سازید در تمام کارهایتان خداوند فرستاد پیغمبرش
 را و امر فرمود باز صبر کنید بقولش «راضی علی ما یقولون واهجرهم هجر احمیل وذرنی
 و المکذبین ادکی النعمة» (سوره مزمل آیه ۱۰) و نیز فرمود در سوره فصلت آیه ۳۴ «ادفع بالی
 هی احسن فاذا الذی بینک و بینہ عداوة کانه ولی حمیم و ما یلقیها الا الذین صبروا و ما
 یلقیها الا ذو حظ عظیم» لذا پیغمبر صبر و بردباری را پیشه خود قرار داد تا آنکه جین مبارکش
 را بسنک شکستند از این عمل دلتشک شد آیه ۹۷ سوره الحجر نازل شد و لقد تعلم انک
 یضیق صدرك بما یقولون فسیح بعد ربک و کن من الساجدین «باز آن مردم تکذیب
 کردند پیغمبر را و بدن مبارکش را سنک باران نمودند صبرون شد آیه ۳۳ سوره
 انعام نازل شد «قد تعلم انه لیحزنک الذی یقولون فانهم لا یکذبونک و لکن الظالمین
 بآیات الله یجهلون و لقد کذبت رسل من قبلك فسیروا علی ما کذبوا و اذوا حتی
 اتیهم نصرنا» رسول اگر فرمود پروردگار صبر میکنم در باره نفس و عرض و اهل عیال
 خود ولی نمیتوانم بر ذکر تو صبر نمایم آیه ۳۹ سوره ق نازل شد «و لقد خلقنا السموات
 و الارض و ما بینهما فی ستة ایام و ما حسنا من لقوب» آنحضرت در تمام حالات صبر
 کرد عترت او نیز صبر کردند بر اذیت آزار مردم خداوند آنها را مدح فرمود بآیه ۲۴
 سوره صافات «و جماعا» «نهم ائمة یمهدون باهرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون» فرمود

نچگونه برای مشرکین عهد شکن نزد خدا و رسولش عهد و پیمانی هست
فقط کسانی که در مسجدالحرام معااهده بسته و عهد خود یا میبندیده اند که بعد
خود یا بنده باشند شما هم پیمان آنها را رعایت کنید و خدا پر هیز کاران را دوست
میدارد (۷). چطور ممکن است با این مشرکین توافق نمود اگر بر شما نظر یافته و غلبه
کند هیچگونه رعایت و خوشاندی و هم عهدی با شما را نکنند و بویان بازی شما را
راضی نگاه میدارند ولی در دل بهز کینه و دشمنی شما ندارند و بیشتر ایشان فاسق
و بد کردارند (۸) آنها (مشرکین) آیات خدا را ناچیز دانسته و راه خدا را (عزیمت
همکه) بر روی مردم و مسلمین بستند ایشان باید از کفر اعمال خود پیمناک باشند که
کار بسیار بدی کرده اند (۹)

پیغمبر اکرم ﷺ صبر نسبت با ایمان بمنزله سر است نسبت بدن و شکر و سپاس پروردگار
را بجا آورد خداوند آیه ۱۲۷ سوره اعراف را نازل فرمود **كَلِمَةً رَبِّكَ الْحَسَنَى**
هَلْ يَنصِرُكَ إِسْرَئِيلُ يَمْشِي بِهَا كَذِبًا و در آنجا ما کان یصنع فرعون و قومه و ما کانوا یشرشون و وقتی
آیه مزبور نازل شد فرمود آنحضرت خداوند بشارت انتقام نمودن از کفار را داده
سپس آیه **فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ** نازل شد و پروردگار جلال فرمود
بر آنحضرت کشتن و از بین بردن کفار و مشرکین را و آنها را بدست پیغمبر و اصحابش
هلاک و نابود کرد در اثر صبر آنحضرت و پاداش صبر از راه ذخیره آخرت فرمود ای مردم
هر که صبر کند بیرون نرود از دنیا مگر آنکه معااهده کند ذخیره ای که خداوند در
آخرت برای او مهیا بوده .

این شهر آشوب در مناقب از تفسیر تفسیری روایت کرده مردی از مشرکین سوال
نمود از امیر المؤمنین **ع** ابطی هر که به ز گذشته مدت مهلت بخواند حضور
پیغمبر شرفیاب شود برای او امان هست فرمود بلی و آیه **وَإِنَّا لَحَدِّثُكَ أَشَدَّ**
را تلاوت نمودند .

سپس بیان میفرماید علت آنکه برای مشرکین عهد و پیمانی نیست مرد خداوند
آنست که آنها مکار و حیله باز هستند و هرگز عهدی که بسته باشند عملی نکنند بقولش
كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ أَمْ يَكُونُ لَهُمْ مَكْرٌ لِّئَلَّا يُبْذَرُوا

لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ (۱۰) فَإِنْ تَابُوا
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخِوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَتَقْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ (۱۱) وَإِنْ لَكَتُوا إِيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا
أَلِمَّةَ الْكَفْرِ إِنَّهُمْ لَا إِيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُوْنَ (۱۲)

شما مسلمین را از گفتن ایمان.

پس از آن بیان میکند خصال را و صاف آنها را میفرماید: «اشرتوا بآیات الله
لعناً قليلاً» آنان آیات خدا را ناچیز دانسته و به بهانه اندکی فرود شدند.
عیاشی در آیه «و ان لکنوا ایمانهم» از حنان بن سعید روایت کرده گفت: حضرت
صادق علیه السلام فرمود جمعی از اهالی بصره نزد من آمده و از طلحه و زبیر پرسش نمودند:
با آنها گفتیم طلحه و زبیر دو پسرهای کفر بودند زیرا روزی که امیر الؤمنین در جنگ
جمل و در برابر لشکر کفر مردم بصره صف آرایی نموده بودند با صاحب خود فرمود
در جهاد با این قوم شتاب ننمایید تا من با آنها اتمام حجت کنم و در پیشگاه خداوند
میان ما و آنها عذری نباشد در برابر اهالی بصره تشریف آورده فرمودای مردم بصره
آیا من در چکمی جور و ستم کرده‌ام؟ گفتند خیر مجدداً فرمود آیا برخلاف قسم و
سوگند رفتاری نموده‌ام؟ جواب دادند خیر باز پرسیدند آیا مرا مایل بدینا میدانید
گفتند نه فرمودند آیا برای خود و اهل بیت خویش چیزی را ترجیح و اختصاص داده‌ام
که شما از آن محروم مانده‌اید؟ پاسخ منفی دادند فرمود آیا حدود خدا را در بعضی

علی بن ابراهیم در ذیل آیه «و ان لکنوا ایمانهم» روایت کرده که این آیه در حق اصحاب
جمل نازل شده و امیر الؤمنین (ع) در جنگ جمل فرمود بعد از قسم من با این مردم عهد شکن
جهاد نمیکنم مگر بر طبق مضمون آیه قرآن که میفرماید «و ان لکنوا ایمانهم» تا آخر
آیه و نیز در خطبه زهرا فرمود بعد از قسم پیشبر اکرم (ص) از من عهد گرفت تا پس
از وی با ناکین و عاصیان جهاد کنم و نباید امر و فرموده پیغمبر را ضایع ساخت
و مخالفت نمایم.

آنان درباره اهل ایمان و مسلمین هیچ حق خویشی و پیوند و پیمانی نخواهند کرد و آنها مردم متجاوز و ستمکارند (۱۰) اگر از کارهای بد خود نادم شده توبه کنند و نماز را یاد داشته و زکوة بدهند در این صورت برادران دینی شما هستند و ما آیات خود را برای مردم دانا بیان خواهیم نمود (۱۱). و اگر سوگند خود را پس از عقد پیمان بشکنند و دین شما را تمسخر کرده و طعنه بزنند با این مردم که پیشوایان کفر و ضلالت هستند جهاد کنید چه عهد آنها استوار نبوده تا از طعنه زدن بشما بازایستند

را که و معطل گذارده و درباره ای اجرا نموده ام عرض کردند خیر فرمود پس چرا بیعت مرا شکسته و به دیگران پیوسته اید لاجرم شما مردمی کافر بوده و بر طبق صریح فرموده قرآن و دعای آیه و ان تکفروا ایمانهم من بعد عهدهم با شما جهاد و کارزار خواهیم کرد و یاران خویش فرمان جهاد داد و فرمود بآن خدائی که محمد ﷺ را براستی مبعوث بر سالت فرموده اهل بصره مصداق حقیقی این آیه میباشند و از زمانی که این آیه نازل شده تا امروز بمضمون این آیه جهاد نشده که اینک شما به جهاد میپردازید.

عیاشی در آیه و یثف صدور قوم مؤمنین از علی بن نقبه روایت کرده که گفت من و معالی حضور حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدیم فرمود شما را یکی از دو لطف و مرحمت پروردگار بشارت میدهم با خداوند تنفی قلوب شما نموده و غیظ دلها را بر طرف ساخته و شمارا بر دشمنان تلخ و زمان ظم و حضرت قائم آل محمد ﷺ غالب و فائق میفرماید و با آنکه اگر آن زمان را درک نکردید خداوند شما را بر دینی که مورد رضایت پیغمبرش بوده و آن حضرت را بر آن دین مبعوث فرموده میمیراند و نیز از ابی الاعزیمی روایت کرده گفت در جنگ صفین ایستاده بودم مشاهده کردم عباس بن ربیع بن حادث بن عبدالطلب غرق در اسلحه ایستاده بود ناگاه شخصی از اهل شام او را بمبارزه طلبید با شامی مقابل و شمشیر میان آنها رد و بدل شد عباس چنان حمله کرد بآن مرد که آنرا هلاک کردید اصحاب امیر المؤمنین چنان صدا را بشکیر بلند نمودند که زمین بلرزه در آمد صدای هاتنی بلند شد قاتلوهم یدیهیم الله باید یکم

الَّذِينَ تَلَوْنَ قُرْآنًا تَكُنُوا إِيمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُّوا أُولَٰئِكَ
 أَنْخَشَوْهُمْ فَلَا يَكُنُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ غِلَظٌ وَلَا يَكُنْ لَكُمْ عَلَيْهِمْ غِلَظٌ وَلَا يَكُنْ لَكُمْ عَلَيْهِمْ غِلَظٌ
 قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۵) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ
 تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ
 وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۶)

مردم متوجه صدا شدند مشاهده کردند امیرالمؤمنین علیه السلام است.

عاشی در آیه ولما يعلم الله الذين جاهدوا منكم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
 فرمود شخصی حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و درخواست بیعت نمود فرمود که آیا
 هاضری که از برای قتل بددت بیعت بگیرم؟ عرض کرد بر هبده من که پدرم را بکشم
 فرمود کسانی که دوستی بدون خدا و رسول و مؤمنین اختیار و برای خود عمر از انتخاب
 میکنند باید من بکفر برسانم و لکن توانم میکنم که خدا او پندیرش را گرامی بدار.
 و نیز از ابن ابان روایت کرده گفت شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود امیرم
 بدعت گذار از خدا بر مید با کفار دوستی و آشنایی نکند و آنها را رئیس خود ننماید
 و نزد آنها نرود تا آنکه غیر از خدا و رسولش برای خود دوست و همرازی بگیرد
 بعدا قسم من که امام شما هستم برای شما از تمام دوستان و رؤسای که برگزیده اند بهترم
 و نیز از ابوصباح کنانی روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمود ای ابوصباح
 متوجه باش که غیر از ما ائمه برای خود دوست و همرازی انتخاب نکنی که هر کس
 جز ما ائمه برای خود رئیس و یا دوستی بگیرد آن دوست طاعت او شود

قوله تعالى: مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ

پس از آنکه خداوند حکم فرمود باید جهاد و کفر را از کثرت مسلمانان امیر کری
 و کفار و آنها را برای خود دوست و همرازی نکیرند مجددا امر میفرماید مسلمانان

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَقْعُرُوا عَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ (۱۷) إِنَّمَا يَقْعُرُّ عَاجِدُ اللَّهِ مِنْ آمَنِ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۱۸) أَجْعَلْتُمْ مِثْقَالَ الْحَبِّ وَبِعَادَةِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَمْتَنُونَ بِعِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۹)

فضیلت او نیکوتر از هجرت باشد خداوند آیه مزبور را نازل فرمود هرگز آپادان
 حاجیان هم ردیف و در رتبه آنکسی نیستی که بعد از روز قیامت ایمان آورده .
 و شیخ در کتاب مجالس در آیه اجعلتم مِثْقَالَ الْحَبِّ از ابی ذر غفاری روایت
 کرده گفت وقتی که عمر در حال نزع بود و میخواست از دنیا برود دستور داد امیر المؤمنین علیه السلام
 و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص داخل خانه شده و در پ
 خانه را به بندید و در باره خلافت تا سه روز مشورت نمایند و اگر پنج نفر از آنها
 یک نفر رای داد و یکی از آنها مخالف با رای پنج نفر شد کردن شخص مخالف را
 بزنند و اگر چهار نفر موافق و دو نفر مخالف باشند دو مخالف را بکشند و نظر اکثریت
 را اجرا کنند همینکه آن شش نفر جمع شدند امیر المؤمنین فرمودند من «ایلم
 سخنانی را که میگویم بشنوید اگر حق بود آنرا قبول نموده و چنانچه باطل بود رد
 کنید گفتند بفرمائید علی علیه السلام تمام مناقب و فضائل خود را بیان کرده و همه اعتراف
 نمودند که آن فضایل با آنصورت اختصاص دارد سپس فرمود آیه «اجعلتم مِثْقَالَ الْحَبِّ»
 در باره شما نازل گشته گفتند این آیه در شأن شما نازل گردیده با اینوصف عثمان را
 بر آنصورت مقدم داشتند .

عیاشی بسند خود از جابر انصاری روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام تفسیر

باید مشرکین به تعمیر مساجد خدا می‌دازند خداوند اعمال آنها را ناپوشانده و در آتش دوزخ جاوده و همیشگی خواهند بود (۱۷) همانا مساجد خدا بدست کسانی ساخته می‌شود که بنده و روز قیامت ایمان داشته و نماز را یاد دارند و زکوة بدهند و ترسند جز از خدا و امیدوار باشند که از هدایت یافتگان هستند (۱۸) آیا کسانی که به حاجیان آب دهند و یا اقدام بتعمیر مسجد الحرام می‌نمایند هم ردیف خود مرتبه آنکسی هستند که بعد از روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده اند هرگز نزد خدا یکسان نیستند و خداوند مردم ظالم را رهبری نخواهد کرد (۱۹)

آیه «یا ایها الذین آمنوا لاتخذوا آبائکم» را پرسیدم: فرمود مراد از کفر در این آیه دوستی ادلی و دومی است و منظور از ایمان ولایت امیر المؤمنین علیه السلام میباشد و هر کس از ولایت علی علیه السلام دور گردد از جمله متهمان عالم است و این حدیث را ابن شهر آشوب نیز روایت نموده است.

قوله نسالی: قل ان کان آبائکم و ابنائکم و اخوانکم

طبرسی از این عباس روایت کرده هنگامیکه امر فرمود پروردگار بمؤمنین از مکه هجرت کنند بانوان و پدر و فرزندان آنها معافیت میکردند ایشان را از هجرت مؤمنین نیز بخاطر آنها از مهاجرت منصرف شده خداوند آیه فوق را نازل و فرمود امر دین و مذهب مقدم است بر هر نسبی و واجب است قلع هر قرابت و رحمی برای خاطر دین هر چند آن رحم پدر و مادر و فرزندان باشند اگر آنها دوستدار کفر بوده و از ایمان دوری بجویند و هر که آنان را دوست بدارد و ترک کند اطاعت پروردگار را برای خوش آیند ارحام او از جمله متمکدان است و هر کس بترسد از آنکه کسب و تجارتش گساده شود در اثر اشتغال بطاعت و عبادت و جهاد در راه خدا و محبوب تر باشد نزد او از طاعت خدا و رسولش همانا باید منتظر امر نافذ و مقوسد و کفر شدید

علی بن ابراهیم در ذیل آیه قل ان کان آبائکم از صادقین (ع) روایت کرده فرمودند هنگامیکه امیر المؤمنین (ع) در روز هجرت قریبان دو منی اعلان فرمود که از سال آینده مشرکین حق ورود بسجده الحرام را ندارند قریش ناله های بسیار نموده و در کمال تاتر و حزن گفتند تجارت ما از دست رفت و خانان ما بر باد شد و زن و فرزندان ما دیر گشتند لذا آیه فوق نازل گردید

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةٍ
عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰) يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ
لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ (۲۱) خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۲) يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَأَخْوَالَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنَّ اسْتِغْبَاءَ الْكُفَرِ تَلَى
الْإِيمَانَ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولَئِكَ
هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۳)

خدا باشد چه فرزند و پدر و مادر و همسر و ثروت اند و خسته و کسب تجارت انسان را
از فرمانبرداری خدا و رسولش باز میدارد هر گاه آنها از امر دین محبوب تر باشند
و چنین شخصی بداند البته امر نافذ و حتمی خدا که عبارت از کیفر و عذاب است
با او نخواهد رسید.

طبرسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود آیه «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا
آباءکم» درباره حاملب بن ابی بلتعنه نازل شده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت مکه را فتح کند
حاملب نامه ای به کفار مکه نوشت و آنها را از قصد پیغمبر آگاه نمود آیه فوق نازل شد
در کافی از محمد بن حماد روایت کرده گفت وقتی متوکل عباسی به خدمت پیغمبر
آمد نذر کرد اگر از آن بیماری شفا یابد مال زیادی سدیقه دهد پس از بهبودی برای
وهای بمرد و نذر خود تصمیم به سدیقه دادن نمود ولی نتوانست میزان آن را معین
کند چند نفر از دانشمندان و علمای حاضر و نظر آنها را استعلام کرده یکی گفت باید
ده هزار درهم و دینار بدهد و دیگری گفت سده هزار و چون اتفاق کلمه ایجاد نشد یکی از
حاضری اظهار نمود کسی را بفرستید تا از پسر عمویست علی بن محمد النقی سؤال
نماید فرستاده متوکل خدمت حضرت شرفیاب شده و پرسشی نمود فرمودند متوکل باید
هشتاد دینار سدیقه بدهد متوکل مجدداً خادم خود را خدمت حضرت فرستاد تا معلوم

کسانی که ایمان آورده و از وطن خود هجرت کرده و با مال و جان خویش در راه خدا جهاد نموده اند در پیشگاه خداوند مقام شامی داشته و آنها رستگاران هر دو جهان هستند (۲۰) پروردگار بر حسب میمنتی خود و رضا و خشنودی و بهشت هایی که نعمت جاودانی و اقامتگاه آنانست ایشانرا مرزده و بشارت میدهد (۲۱) و برای همیشه در آن بهشتها منعم خواهند بود زیرا اطاعت خداوند در نزد پروردگار پاداش بزرگ در بر دارد (۲۲) ای اهل ایمان! اگر پدران و برادران شما دوستدار کفر بوده و از ایمان اعراض نمایند نباید مورد محبت و دوستی شما قرار بگیرند پس هر کس آنها را دوست ندارد بی شک از ستمکاران است (۲۳)

شود مددك فرموده آنحضرت چه بوده ؟ در پاسخ فرمودند خداوند در قرآن کریم فرموده است « موطن كثيرة » و موطن هفتاد بوده است .

جنگ حنین - قوله تعالى : لقد نصرکم الله فی موطن كثيرة و هو حنین پس از آنکه خداوند در آیات گذشته امر فرمود مسلمانان را به جهاد در این آیه تذکر میدهد بایشان که بدانید تمام فتح و پیروزیها از جانب خداست و میفرماید ما شما مسلمین را در موارد بسیاری یاری نمودیم و یکی از آن موارد روز جنگ حنین بود که از فرزندان سپاه خودتان در تعجب بودید و می پنداشتید که با کسانی بر دشمن فاتح خواهید شد و بر طایفه ای که از هر جهت اندکند ظفر یابید ولی بسیاری را بپوش لشکر به حال سودی نبخشید و مانید واقع شد بطور ناگهانی و بدون انتظار مورد حمله دشمن قرار گرفتید و ریزش تیرهای آنها شما را از پا در آورد و منوی مرعوب شدید که پا به فرار نهادید و نزدیک بود مفتضحانه عقب نشینی کنید در آنحال مایاری نمودیم شما را و نصرت و پیروزی بخشیدیم و لشکری فرستادیم که شما مشاهده نمیکردید آنها را و بدینوسیله کفار را به عذاب و ذلت و خواری اسکنندیم پس نباید مغرور شوید و فتح و غلبه را از طرف خود بدانید

اما چگونگی و سبب جنگ حنین آن بود که پس از آنکه اکرم علیه السلام بنظر فتح مکه تجهیز سپاه کرده و یاده هزار نفر از مردم مهاجر و انصار از مدینه حرکت نمود و تا

قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ

أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا

أَحِبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى

يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۲۴)

هنگام ورود بدروازه های مکه قریش اطلاع نداشتند و فکر نزدیک شدن آنحضرت را نمی نمودند نخست برای رعایت احتیاط شهر مکه را محاصره کردند و بایر و بی تمام در شهر نزول اجلال فرمودند سپس وارد مسجد الحرام شده و بادست مبارک خود پتیا را در هم شکسته و نابود کردند و ریزهای آنرا بدور ریختند اهالی مکه از هر طرف بدور آن بزرگوار جمع شده عذر میخواستند و توجیهی بهمردم نمود و فرمود از من چه انتظار دارید صداهای آنها با تضرع و زاری بلند شد عرض کردند از ساحت قدست خواستاریم که مانند پدر باما رفتار فرمائی و همان معامله را بنمای که یوسف با برادران خود نمود.

پیغمبر فرمود بآنها اذهبوا اثم الطلقاء بروید همه شما حرو آزادید این جمله کوتاه چنان در اعماق قلوب ایدان تأثیر کرد که دانشمندان جهان آن گفتار شریف را بعنوان منصور آزادی بشریتگی کرده اند.

مقارن همان اوقات که پیغمبر اکرم در مکه تشریف داشتند قبایل هوازن که در اتر نابود شدن پتیایشان سخت متأثر شده بودند تحت فرماندهی مالک بن عوف نضری که بزرگان قوم او را بریاست قبیله برگزیده و انتخاب کرده بودند جمع شده و در وادی حنین (بیابانی است بین مکه و طایف) مجمعی شده و بصف آرا و پرداخته و مصمم شدند که با مسلمین جنگ کنند مالک دستور داد تمام مردان قبیله مسلح شده و کلیه

مگو ای پیغمبر اگر شما پدران و فرزندان و برادران و زنهای بستگان و مالهای اندوخته خود و کسب و کاری که در کسادی آن وجهه دارید و خانه ها و قصوری که دلبخوشی بآنها دارید در نزد شما محبوب تر است از خدا و رسول و جهاد در راه دین پس مترسد و منتظر باشید تا امر نافذ و حتمی خدا برسد و بدانید و آگاه باشید که خدا مردمان فاسق و تبه کار را هدایت نخواهد نمود (۲۴)

اموال و زن و بچه خود را نیز با خود بر داشته و بمنزل اوطاس رفتند و دید بن صهیب حتمی پیر مرد نا بینایی بود که از شدت ناتوانی بزمین دست میکشید وقتی بمنزل مزبور رسیدند پرسید اینجا کجاست؟ جواب دادند سر منزل اوطاس است گفت محل مناسبی برای ترکتازی و جولان است نه بسیار سنگلاخ است و نه کاملاً هموار اما من صدای شتران و الاغ و گوسفند میشنوم باو گفتند مالك بن عوف با زنان و بچه ها برای جنگ بیرون آمده درید گفت بمالك بگوئید نزد من بیاید چون مالك نزد درید رسید باو گفت ای مالك تو رئیس قوم هستی چرا زنان و بچه ها و اموال خود را آورده و میخواهید با مرد بزرگی جنگ کنید مالك جواب داد برای آنکه مردها برای حفاظت اموال و زن و بچه خود بهتر و باشند هر چه کمتر مشغول نبرد شوند درید گفت اگر بر حسب اتفاق شکست خورده و خواستید فرار کنید با این زن و بچه و اموال چه خواهید کرد بهتر آنست که با اسلحه خودتان بیرون بروید و اگر غالب شدید آنها بدینا ملحق خواهند شد و اگر مدلول شوید دیگر رسوایی اهل و عیال نداشته باشید مالك گفت تو بیرون خرف شده ای و نمیفهمی و پیشنهاد درید را قبول نمود از آنطرف به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر رسید که قبیله هوازن در سرزمین اوطاس جمع شده اند مسامین را برای جهاد با مردم هوازن روانه نموده و وعده نصرت و پیروزی بآنها داده و فرمود که امور زیادی نصیب شما میشود و اسیران زیادی به غنیمت خواهید برد و پرچم را به امیرال مؤمنین علیه السلام سپرده و با دوازده هزار نفر بسوی هوازن حرکت نمود این جارود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود هزار نفر از آنها از طایفه بنی سلیم بریاست عباس بن مرداس سلمی بودند و هزار نفر هم از قبیله مزینا بود و پس از یکشبهانه روزی از بیمانی بر ابراهیم گریان مالك بن عوف رسیدند مالك دستور داده بود هر خانواده امیرال مؤمنین را که خود را پشت

سر خود قرار داده و در زیر درختها و در پستی و بلندی ها با شمشیر برهنه آماده کار
 زار باشند و همینکه خبر طالع شد یکباره از اطراف سپاهیان اسلام حمله ور شوند
 تا محمد ﷺ بدانند که این بار با مردم جنگ دیده و نا تجربه که از حيله های جنگی
 بخوبی آگاه هستند و بر روده است پیغمبر اکرم ﷺ از آنکه نماز صبح را بجای
 آورد یوادی چنین وارد شده و جنگجویان بنی سالم هم مقدم بر لشکر اسلام بودند
 که ناگاه قبیله هوازن از اطراف شروع به حمله سختی نمودند بنطوریکه بیشتر سپاهیان
 اسلام از این حمله نا بهنگام غافلگیر شده دو بفرار دادند و امیرالمؤمنین علیه السلام با دیده
 کمی مشغول جنگ و دفاع شد و عباس از یکطرف و ابو صفیان بن حارث بن عبدالمطلب
 از طرف دیگر مرکب سوادى پیغمبر را گرفته بودند پیغمبر با شمشیر برهنه بالای مرکب
 خود ایستاده با تمام قوا فریاد بر آورده فرمود ای جماعت انصار بگجا فرار میکنید
 مگر من رسول خدا نیستم و به عباس فرمود باطراف رفته و صدا کنید ای اصحاب بقره
 کجا فرار مینمائید این رسول خداست که نزد من که کارزار مشغول به جهاد است آنکه
 پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سر بسوی آسمان بلند کرده و گفت پروردگارا تو شایسته ستایش
 و پرستشى شکایت قوم خود را بتو مینمایم و از تو یاری میطلبم که تو یاری کننده ای
 جبرئیل نازل شده گفت ای پیغمبر دعا کن بآنچه که موسی در موقع عبور از دریا
 خدا را دعا نمود و از شر فرعون نجات یافت پیغمبر با ابو صفیان بن حارث فرمود من
 سنگریزه بمن بده ای صفیان منی از سنگ ریزه بدست پیغمبر اکرم داد حضرت آنها
 را بطرف لشکریان دشمن افشاند و فرمود خداوند سورتهاى شما را قبیح کند و بسوی
 آسمان توجه نمود و گفت خدایا اگر این مسلمین سلاک شوند کسی دیگر نیست که
 ترا پرستش کند و امر امر تو است و همینکه فریاد عباس بگوش انصار رسید غلافهای
 شمشیر خود را شکسته و لیلیات گویان بنزف از رفتند ولى از شرم خدشت پیغمبر رفته
 و پیرامون پرچم جمع شدند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از عباس پرسید این جماعت کیستند؟
 عرض کرد این ها انصار هستند که میهنای حبشه و نصرت پیغمبر خود میباشند حضرت
 با مسرت خاطر فرمود هم اکنون از آسمان فتح نازل شد و هوازن دستخوش شکست
 شدند و صدای برخورد اسلام از آن گوش میرسد عتبت الامر عرض کین شکست خورده

و فراد کردند اموال بی‌شمار و اسرای بسیاری مسلمین بنیت بردند مالک با جمعی از یارانش گریخته و در پناهگاه طایف پنهان شدند پیغمبر ﷺ دستور داد بشدت آنها را مورد تعقیب قرار داده و شهر طایف را محاصره کنند پس از پانزده روز محاصره سلمان فارسی پیشنهاد کرد خوب است برای کشودن قامه های شهر آلات و ادوات تخریب بکار بریم پیش نهاد او مورد پسند رسول خدا قرار گرفت مسلمانان از پشت دیوار بوسیله اسبابهای حصار را خراب و داخل شهر شدند مردم هوازن که اینحالت را مشاهده کردند از ترس تسلیم شدند و نمایندگان بعضی پیغمبر ﷺ فرستادند با حال تضرع و زاری شرفیاب شده و تحصن جستند و از محضر مقدس آنحضرت تقاضا کردند تا از خرابی و نابودی این همه خانواده جلوگیری بعمل آید پدران و مادران و کودکان آنها را آزاد کرده و اموالشان را مسترد بدارند رسول خدا بآنان فرمود کدامیک از دو چیز نزد شما محبوب و گرامی تر می باشد رهایی اسیران یا برگردانیدن اموال؟ عرض کردند ابر رسول خدا حال که پیغمبر فرمودی حسب را اختیار میکنیم و او را بهتر از مال دانیم و هرگز دارایی را بر زنان و فرزندان ترجیح ندهیم و دیگر در باره اموال معنی نگوئیم محمد ﷺ سر بازان را جمع آوری کرد و با این کلمات مختصر و ساده آنها را مخاطب قرار داد و فرمود:

مسلمانها برادران شما بانیات پشیمانی و ندامت دوبار آورده اند و نزد من تحصن جستند اند تقاضا دارند که پدران و مادران و زنان و کودکانشان را آزاد کنیم من در مقابل درخواست ایشان توانستم طاقت آورم موافقت شما در این باره موجب رضایت خاطر من خواهد بود چنانچه در میان شما کسانی است که با این تقاضا مساعد نیست و از اسیران خود دست برنمی‌دارد نظر خود را اعلام کند من هم چنین اشخاصی وعده میدهم که در جنگ آینده جبران کنم و خداوند غنائمی گرانبها را خواهد بخشید . پس از آنکه بیانات آنحضرت پایان رسید کوچکترین صدای اعتراضی بگوش نرسید و آنچه مسلمانان اسیر گرفته بودند تمام آنها را آزاد نمودند پیغمبر اکرم ﷺ اسیری يك پیراهن مصری عطا فرمود سپس از حال مالک بن عوف فرمانده ایشان

پرسی نمود عرضه داشتند در طایف پنهان است فرمود اگر حاضر شود و اسلام آورد اموال او را مسترد دارم و بعلاوه یکصد شتر باو عطا کنم خبر بمالك رسید با عجله و شتاب خود را حضور آنحضرت رسانید کلامه شهادتین بر بان جاری کرد و از عطایا و بخشش رسول خدا بر خوردار شد و ایاتی چند در مدح آنحضرت سرود که مصرع اول آن این است .

ما ان رایت ولا سمعت بمثلہ فی الناس کلهم بمثل محمد ﷺ

هرگز دیده و شنیده نشده شخصی مانند محمد ﷺ صاحب کرم و بذل و بخشش باشد و رفای بپهد کند و الطاف خود را از دشمن هم مضایقه ندارد.

رسول اکرم پس از اسلام آوردن مالك او را بر طایفه خود و قبیله ای چند مانند طایفه تماله و سلمه که اسلام اختیار نموده بودند امیر و رئیس آنها گردانید و باینصورت جنگ چنین پایان رسید .

عیاشی از حسن بن علی رضال در آیه « ثم انزل الله سکینه علی رسولہ » تا آخر روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام به حسن بن احمد فرمودند شما از کلمه سکینه چه استنباط مینمایید ؟ عرض کرد فدایت شوم نمیدانم فرمود مراد از سکینه نسیم ملایم و معطری است که بفرمان پروردگار در پیرامون پیغمبران میوزد مانند همان بادی که بر ابراهیم خلیل هنگام بنای خانه کعبه میوزید .

و در ذیل آیه « و انزل جنودا لم تر و هاء » از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود در جنگ چنین مردی از طایفه بنی نصر که اسمش شجرة بن ریمه بود بدست مسلمین اسیر شده می پرسید سواران سفید پوشی که بر اسب های ابلق سوار بوده و باها میکار میکردند کجا رفتند چونکه آنها سیب شکست خورده و ما از شما حمله و عملیات جنگی ندیدیم و شما مشغول جنگ بودید مؤمنین باو گفتند آنها فرشتگان خداوند بودند که بیاری ما آمده و مسلمین را یاری کردند

توله تمالی . یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس

در آیات پیش نهی فرمود مؤمنین را از مراوده و دوستی کردن با کفار ، در این آیه مقرر مایند کفار و مشرکین نجس هستند و نباید داخل مسجد الحرام بشوند چه آنها

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا
وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۲۶) ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ
عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ
نَجَسٌ فَلَا يَأْتِرُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ حِفْظُهُمْ عِيْلَةٌ فَسَوْفَ
يُنْفِئُكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ عَاءَ إِنْ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۸) قَالُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ قَوْلَ الْحَقِّ
مَنْ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (۲۹)

پایید و مفایدها نشان خبیث و بدنهایی ایشان کتب است در اثر دوری نکردن از نجاسات و
فصل نکردن از چنانچه و در شرف هر نوع امر از و مکروهات باشند سزاوار نیست
وارد شوند به مکان مقدسیکه منسوب به پروردگار جهانیان است
اهل مکه در اثر این دستور و نهی از ورود کفار پنداشتند که دیگر اطعمه و
مأكولات برای ما وارد نمیشود تجارت و کسب ما کساد و روشی نخواهد داشت و از
قریبی نوائی نرسیدند لذا خداوند در پاسخ خیالات باطله آنها فرمود اگر در اثر
از دست رفتن تجارت و معامله با کفار از فقر و پریشانی ترسناک هستید بدانید بزودی
پروردگار از فضل و کرمش روزی شما را برساند و بی نیاز خواهید شد او بمصالح
امور خلق داناست در آنچه منع میفرماید و خطا میکند پس از آن خداوند تدلیف خود
را شامل حال آنان فرمود اهل جده و منما و بمن اسلام اختیار نمودند و بجای کفار از
هر طرف و جانب بسوی مکه اطعمه و مال التجاره وارد کردند و در اثر جزیه گرفتن
از اهل کتاب مسلمانان غنی و بی نیاز شدند.

در کافی ذیل آیه «حتى يعطوا الجزية عن يدهم صاغرون» از ذراره روایت کرده

آنگاه خداوند آرامشی بر رسول خود و بر مؤمنان بفرستد و لشگری فرستاد که شما نمیدیدید و کفار را بوسیله آنها بمذاب و ذلت افکند و اینست عجازات و کیفر مردم کافر (۲۶) پس از واقعه جنگ حنین از قصیر مؤمنینی که فراد کرده بودند در گذشت چه خداوند آمر زنده و مهربانست (۲۷) ای کسانی که ایمان آورده اید مشرکین نهی هستند و بعد از این سال نباید بمسجد الحرام نزدیک شوند (قدم بمسجد الحرام بگذارند) و اگر از فقر و از دست رفتن تجارت و معامله با آنها میترسید بدانید برودی خداوند از فضل و کرمش شما را بی نیاز خواهد کرد و او در گهال دانایی و حکمت است (۲۸) مبارزه و قتال کنید با کسانی که نه بعدا ایمان میاورند و نه پرو باز پسین و حرام نمیدانند آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده اند و متدین بدین حق نمیشوند از صاحبان کتاب (چون یهودیان و نصاری) تا آنکه بدست خود جزیه بمسلمین بدهند در حال خواری و ذلت (۲۹)

گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمودم مقداریکه از اهل کتاب (یهود و نصاری) جزیه باید گرفت چه اندازه است فرمود بنظر امام است در حدود استطاعت و توانایی آنها گرفته میشود تا در اثر اخذ کردن جزیه ایشان متألّم و متأثر شده و عاقبت اسلام اختیار کنند.

و نیز روایت کرده شخصی از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود مجوس از اهل کتاب محسوب میشود یا نه؟ فرمود مگر نشنیده ای که پیغمبر اکرم نامه ای با اهل مکه مرقوم داشت باید اسلام اختیار کنید و یا میای جنگ شوید اهل مکه در پاسخ آنحضرت نوشتند ای محمد صلی الله علیه و آله از ما جزیه بگیر و واگذار بحالت خود باقی ایمانیم و بنها را پرستش کنیم، فرمود بجز اهل کتاب از هیچ مذهب و مسلکی جزیه قبول نکنم عرضه داشتند پس چرا از مجوسیان جزیه گرفتی آنها که اهل کتاب نبودند؟ فرمود چنان نیست که شما تصور کرده اید مجوسیان صاحب کتاب بودند و کتاب آنها در دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود پیغمبر خود را بقتل رسانیدند و کتابشان را آتش زدند.

مهاجۀ یهود و نصاری و زرتشتیان و طبعیون

و مشرکین در مجلس واحد بایضمبر اکرم (ص)

قوله تعالى وقالت اليهود عزیر ابن الله تا آخر

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر آیه مزبور چنین فرمودند که امیر-
المؤمنین علیه السلام فرمود روزی صاحبان پنج مذهب یهود و نصاری و دهری مسلکان
و زرتشتیان و مشرکین عرب حضور پیغمبر اکرم جمع شدند .

یهودیان گفتند ما معتقدیم که عزیر فرزند خداست خداست شما رسیده ایم تا
نظریه شما را بدانیم اگر گفتار ما را تأیید و تصدیق داشته باشید که ما بر سایر ملل
حق تقدم داریم یعنی نداریم و چنانچه عقیده شما مخالف باشد قرار بر جنگ بگذاریم .
نصاری نیز مانند یهودیان ادعا کردند که عیسی پسر خدا است .

دهری ها و طبعیون گفتند بقیده ما کلیه موجودات قدیمند و همیشه بوده اند
و حادث نشده اند زرتشتیان مدعی توبیت شده عرض کردند که ما معتقدیم نور و ظلمت
هر دو مدبران موجودات میباشند مشرکین هم گفتند این بت ها خدایان ما میباشند
و ما برای مصالحه در این محضر حاضر شده ایم

پیغمبر اکرم همگی را مخاطب ساخته فرمود :

من بخدای یکتائی ایمان و اعتقاد دارم که شریک و مانندای ندارد بهر معبودی
جز خدای بی همتا کافرمو من فرستاده حق و حقیقت از طرف خدا هستم و مژده دهنده
و ترساننده خلقت و من بر تمام جهانیان مبعوث شده ام و کید و مکر و حیلۀ کسانی که
در دین خدا رخنه افکنده اند در من مؤثر نبوده و خداوند مرا از کید و مکر آنها
حفظ میفرماید آنکاه به یهودیان توجه نموده و فرمود .

شما آمده اید که من بدون حجت و دلیل عقاید شما را قبول کنم؟ گفتند خیر
فرمود پس چه دلیل دارید بر آنکه عزیر پسر خداست؟ گفتند بدلیل آنکه عزیر کتاب
خدا یعنی تورات را پس از آنکه از بین رفته بود مجدداً احیاء نمود و این کار از عهد
کسی بر نیامد مگر آنکه پسر خدا باشد پیغمبر اکرم فرمود چگونه ممکن است
عزیر که زنده کننده تورات است پسر خدا باشد ولی موسی که تورات را آورده پسر

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزَّرَ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ
بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَلَمْ يَوْفِكُمْ (۳۰)

خدا نباشد و بنا بگفته های شما موسی باید بر عزیر مقدم بوده و برای این نسبت که
البته موردی ندارد اولیتر باشد شما پیغمبر که پیغمبر خدا بوده و آنهمه عجایب امور
از او مشاهده نموده اید و بدرجات بر عزیر برتری و تقدم داشته و او را نبوت می شناسید
و میدانید از اثر نزدیکی پدر و مادری ایجاد همانند همه افراد متولد شده چگونه
جسارت نموده و عزیر را فرزند خدا دانسته و حادثی را برتر به واجب و محدث بالا
میرید و تعصیه بخالق مینمایید و بر طبق بیاناتی که مینمایید نمود با الله برای خدا هم
خالق و صانع و موجودی پنداشته اید.

یهودیان گفتند ما برای خدا قائل باین چیز ها نیستیم و مراد ما از فرزندی
عزیر سمی کرامتی است نه ولادتی دانستند و بزرگان وقتی بخواهند شخصی را
مورد عنايت و اکرام قرار دهند او را از سایرین امتیازی دهند بگویند ای پسر من
مقصود گوینده پسر کرامتی است نه ولادتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودها این استدلالی که
میکند باز هم موسی بر عزیر مقدم و برتر است که او را فرزند کرامتی خدا بدانید
و بیان خود شما بهترین حجت بر ابطال ادعای اولیه شما است یهودیان متفکر شده
تقاضا کردند با آنها اجازه داده شود تا در اندیشه و افکار خود تجدید نظر نموده و مجدداً
شرقیاب شوند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود بروید و از روی انصاف مطالبه کنید تا خداوند
شما را هدایت کند سپس به نصاری نظر افکننده و فرمود.

شما که میگوئید مسیح پسر خداست از این گفتار چه منظوری دارید که نمود
با الله خدای قدیم با وجود وحدوت عیسی حادث گردیده و محدث که عیسی است قدیم
گردیده بعلم آنکه خدا قدیم است و یا آنکه مراد شما از اینکه عیسی فرزند خدا
است فرزند کرامتی است و اگر اینست چون حادث بوده ادعای شما باطلست زیرا
محال است که قدیم بمحدث متقلب شود و یا آنکه حادث قدیم گردد و اگر بگوئید

یهودیان گفتند عزیز فرزندان خداست و نصاری می‌گفتند عیسی پسر او است این اظهارات و بیانات آنها را بگفتار مشرکینی که قبل از ایشان عقیده به شرك داشته‌اند نزدیک و مشابه می‌سازد خداوند آنها را بکشد از این نسبت دروغی که بنحدا می‌دهند (۳۰)

عیسی برگزیده حقست پس اقرار نموده آید که حادث اسعد خداوند او را ایجاد کرده و این بر خلاف آن چیزی است که مدعی هستید گفتند ای محمد ﷺ مراد ما فرزندان کرامتی عیسی است، فرمود دلایلی که در این مورد با یهودیان گفتم شنیدید و همان فرمایشات را مجدداً با آنها گوهزد فرمود و تمام نصاری حاکم شدند مگر يك نفر که اظهار داشت آيا شما نمی‌گویید ابراهیم خلیل خداست چه مانعی دارد که ما هم بگوییم عیسی پسر خدا است حضرت فرمودند خلی خلیل وجه تناسبی با اینکه بگویند عیسی پسر خداست ندارد اینکه می‌گویند ابراهیم خلیل خداست خلیل از خلقت مشتق است که بمعنی فقر و احتیاج است و ابراهیم بنحدا محتاج بود و از غیر خدا بی‌نیاز و این نیاز بنحدا شهادت ابراهیم را بنحدا نمی‌رساند و مقام خلعت برای ابراهیم حاصل نشد مگر وقتی که از خلق قطع امید نمود و مادامی که عالم با سرار نشد منصب خلیلی باو داده نشد بود اما اگر مولودی از پدر و مادری بوجود آید اگر چه والدین مولود را از خود دور کنند باز مرتبه فرزندی مولود از بین نرفته و قطع رابطه ولادت نمیشود. بنا بر این مرتبه فرزندی و مقام خلعت قابل قیاس نیست اگر مقام عیسی را فرزند کرامتی بدانید این معنی اختصاص به عیسی تنها ندارد بلکه موسی و دیگران را هم میتوان فرزند کرامتی خدا دانست مثلاً میشود گفت عم رسید درمیس و امیر خدا همانطور که یهودیان توضیح داده و تشریح کردم.

چند تن از مسیحیان عرض کردند بطوریکه در انجیل مسطور است عیسی فرمود من از میان شما بطرف پدر می‌روم رسول اکرم ﷺ فرمود اگر شما بکتاب انجیل استناد نموده و بآن عمل مینمایید باید آنچه که عیسی گفته‌است بگوئید. عیسی می‌فرماید ربی و ربکم ای و ابوکم اگر شما می‌گویید عیسی پسر خدا است انجیل را تکذیب کرده آید زیرا فرزندی عیسی را ویژه او میدانید و حال آنکه خود عیسی گفته پدر من و پدر شما و اگر متکی بانجیل هستید این مقام جنبه اختصاصی را برای عیسی

بداشته و مراد از بدرپرد روحانی عیسی و همة شما است و تاویل بی مورد در کتاب انجیل می نمایند نصاری گفتند تا امروز کسی چون شما اینگونه با ما احتجاج نموده است بما هم مهلتی دهید تا در عقاید و افکار خود تجدید نظر و تفکر کنیم.

پس از آن بدهری مسلکان توجه کرده و فرمودند:

شما چه دلیلی بر قدیم بودن موجودات دارید که ثابت کند اشیاء و موجودات همیشه بوده و هستند؟ گفتند قضاوت ما حکمی بمشهودات است زیرا حدوثی برای موجودات ندیده و برای هیچیک از آنها فنا و نیستی نمی بینیم، فرمود آیا خود شما قدیمی بودن موجودات و بقای آنها را دریافته اید؟ اگر بگویید خود ما درك این معنی نموده ایم که دروغ گفته اید زیرا اگر مدعی شوید نفس وجود شما بر این هیئت فعلی بوده و برای عقل شما تفاوتی حاصل نشده و بدایتی نداشته که منکر محسوسات شده و تمام مردم جهان شما را نیکب می نمایند چه شما نبوده اید که موجودات را از قدیم ترین ازمئه وجودی دیده باشید و اول ایجاد آنها را مشاهده کنید پس چگونه حکم بقدیم بودن آنها می دهید آیا همین شب و روز که دو آیه از آیات الهی است توجه نمیکنید که چطور دنبال هم شب در پی روز و روز بدنبال شب میآید و میرود آیا توجه کرده هیچوقت شب و روز در آن واحد در یکزمان جمع نشده و هر دو آنها همیشه نبوده و نخواهند بود و خواه ناخواه یکی از آن بر دیگری سبقت و تقدم داشته و یکی گذشته و دومی جاریست؟ گفتند فرمایشات شما صحیح و کلاما منطقی بوده و همینطور است که میفرمایید فرمود پس اعتراف بحدوث بودن آنچه از شب و روز نسبت به مقدم آن مؤخر بوده نبوده اید و حال آنکه درك قدیم بودن روز و یا شب را نکرده اید پس نباید قدمت خالق جهانیان را انکار کنید آیا شما می توانید ابتداء روز و یا انتهای شبها را تعیین نمایید و آیا میدانید شب و یا روز لا یشاهی است و یا آنکه پایان و نهایتی بر آن ها مترتب است اگر بگویید غیر متنتی است چگونه به چیزی که پایان ندارد میرسید و اگر آخری ندارد اولی هم نخواهند داشت و اگر بگویید متناهی است پس حادث شده و قبلا نبوده گفتند تصدیق میکنیم فرمود پس شما عقیده دارید که عالم قدیم است و حادث نیست و از طرفی بحدوث بودن روز و

شبه معترف هستید بنا بر این چگونه انکار می کنید موضوعی را که مورد تصدیق شما است و بصحت آن اقرار دارید گفتند ای محمد ﷺ بیانات و دلایل شما صحیح است پیغمبر اکرم ﷺ فرمود این موجوداتی را که مشاهده میکنید بعضی از آنها بعضی دیگر محتاج بوده و قوام و هستی برخی بوجود بعضی مربوط و متصل است وقتی يك بناء را بدقت نظر کنیم میبینیم قسمت های مختلفه آن بنا با یکدیگر ارتباط و پیوند داشته و سر هستی و بر پا بودن آن بنا و اینکه با کمال استحکام استوار شده همان پیوستگی و اتصال اجزاء بنا میباشد و الا ممکن نبود اجزاء متفرق و جدا جدا صورت بنا پیدا نموده و محکم بر پا باشد همین حال را دارند سایر موجودات و هستی ها که وجود بنا و قوام بعضی مربوط و وابسته بوجود بعضی دیگر است و قوام و قوت موجودات با قدیم است یا حادث اگر بزعم شما حادث بود چگونه بوده و یا میباشد و تعریف حدوث و وصف حادثیست چیست دهری مسلکال مبهور شده و فهمیدند که نمیتوانند برای حدوث و حادثیست صفاتی بر شمارند مگر آنکه آن صفات موجود است در همان فرض قدمت و قدیم بودن موجودات لذا ساکت شده و درخواست مهلت نمودند تا تجدید نظری در افکار و عقاید خود بنمایند آنگاه پیغمبر اکرم ﷺ بزرگداشتیان و رؤیاه توجه نموده فرمودند.

شما چه دلیلی دارید که مدعی هستید نور و ظلمت هر دو مدیران امور میباشد گفتند ما جهان را دنیای تضاد می بینیم و امور از دو صورت خیر و شر خارج نیست و معتقدیم که ممکن نیست فاعل و عامل خیر و شریکی باشد و دو عمل متضاد از يك عامل سرزنند بلکه هر يك از اعمال خیر و یا شر باید فاعل جداگانه داشته باشد آیا مشاهده میفرمائید که محال است از یزید گرمی و یا از آتش سردی دیده شود پس مسلم است که برای جهان دو صانع و دو خدایی که هر دو قدیمند چون نور و ظلمت وجود دارد؟ پیغمبر اکرم ﷺ در جواب آنها فرمود آیا توجه نموده اید که رنگهای سیاه و سفید و سرخ و زرد و سبز هر کدام مغایر دیگری است و شد یکدیگر میباشد و محال است جسمی در آن واحد هم سیاه و هم سفید باشد و جمع تضاد ممکن نیست همانطور که نمیشود گرمی و سردی را در يك آن با هم جمع نمود گفتند بلی متوجه این تضاد الوان بوده ایم

فرمودند پس چرا نمیگوئید بعد هر رنگی خدای هست قدیم تا اینکه فاعل هر مادی غیر از فاعل ضد خود باشد چون جوانی نداشتند بگویند همگی ساکت شدند فرمود چگونه بین نور و ظلمت اختلاف انداخته اید طبیعت نور آنست که بالارود و ظلمت طبیعتاً یائین می آید آیا مشاهده کرده اید اگر شخصی رو به شرق حرکت کند و دیگری از جهة مخالف و مغرب و بسیار شود در حال سیر و حرکت آیا ایندو نفر با هم ملاقات مینمایند یا آنکه خیر هر چه بیشتر بروند فاصله بین آندو نفر بیشتر شده و از یکدیگر دور تر میشوند همین حال را دارد نور و ظلمت چون هر يك جهت مخالف دیگری است و غیر ممکن است با هم مخلوط شوند و چگونه این عالم حادث شده از اختلاط دو چیزی که مخلوط شدن آنها محال میباشد و لازم می آید که مدبر آن دو عنصر و موجود یکی باشد و هر دوی آنها مخلوق هستند نه خالق گفتند ما را امرستی دهید تا در سخنان خود فکر کنیم .

پس از آن مشرکین عرب را مخاطب ساخته فرمود :

شما چرا از پرستش خدای یکاله اعراض داشته و به ستایش بتان پرداخته اید؟ گفتند ما با پرستش بت های خود جدا تقرب میجوئیم فرمود آیا بت های شما شنوایی دارند و شعور آنرا دارند تا با تعظیم و تکریم آنها شما بسوی پروردگار تقرب بجوئید گفتند خیر فرمود پس چگونه خدای که بدست خود میسازد و مصنوع خود شماس عبادت مینماید گفتند خداوند در هیکل و هیأت اشخاصی که بصورت این بت ها میباشد حلول مینماید و ما این بتها را از نظر تعظیم پروردگاری که در آنها حلول نموده عبادت و تعظیم میکنیم و بعضی از آنها گفتند این بتان بصورت مردمان سلف است که پیش از ما به پرستش خداوند مشغول بوده اند ماصورت آنها را ساخته و ستایش میکنیم از نظر تعظیم و پرستش خداوند اگر و همی گفتند چون خداوند آدم را بیافرید برشتگان امر فرمود آدم را سجده کنند ما از فرشتگان سزاوار تریم که آدم را سجده کنیم و این صورت ها را به هیأت آدم ابروالبشر ساخته ایم ولی چون به تحقیق نمیدانیم آدم به چه شکل و صورت بوده لذا بت های متعدد و بصورت های مختلف ساخته ایم که لااقل یکی از آنها با آدم تطبیق نماید و با سجده بصورت آدم

بخدا تقرب میجوئیم همچنانکه فرشتگان یا سجده بآدم اطاعت امر پروردگار نموده و تقرب بخدا جسته اند بطوریکه شما هم بمسلمین امر نموده اید بجانب کعبه سجده کنند و کسانی که در خارج مکه در شهرهای دیگر هستند بسوی کعبه سجده نمایند و منظور آنها از جهت کعبه خود کعبه است و از کعبه هم قصد خدا و سجده برای خدا نموده اید نه خود کعبه.

پیغمبر اکرم فرمود شما بعبادت رفته و راه را گم کرده اید اما جواب طایفه ای که میگویند خداوند در هیکل مردانی حلول کرده است این جماعت پروردگار خود را بصفات مخلوقاتش توصیف نموده اند آیا خدا در چیزی حلول کرده که بزم شما در هیکل آن اشخاص حلول کند و اگر حلول کند چه فرقی است میان او و اشیائی که در اجسام حلول می نمایند مانند رنگها و طعمها و بوها و نرمی و خشونت و سبکی و سنگینی و چرا همه اینها که در اجسام حلول کرده اند حادث هستند بلکه باید بفرض و گفته های شما قدیم باشند و چگونه ذات موجود قبل از ایجاد محل محتاج و نیاز به محل و حلول در چیزی را خواهد داشت که بوده و همیشه خواهد بود و اگر شما خدا را وصف کنید بصفات حادثه از حلول لازم می آید که آنرا بزوال و نیستی توصیف کنید و هر چیزی که بعد از و زوال وصف شود باید بصفات اوستی منصف باشد زیرا تمام اینها از صفات حال در محل هستند و تمام آنها غیر ذاتی است و اگر ذات خداوند جایز باشد که با حلول در چیزی تغییر حاصل نماید باید در حرکت و سکون هم تغییر پذیر باشد و نموده باشد خداوند با چنین صفت حادث است و چنانچه حلولی که شما فرض و خیال نموده اید باطل است پس بنایی که در پرستش بتها پایه گذاری کرده اید متزلزل و بی اساس و فاسد می باشد و آنصدا از مشرکین مبهوت و ماکت مانده و درخواست مصلحت کردند تا در افکار خود تجدید نظر کنند پس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله متوجه دومین دسته از مشرکین شده و فرمودند بگوئید بدانم اگر برای مردمی که پستی از شما عبادت خدا می نمودند شما سجده نموده و تعظیم و نماز بها آورده و برای آنها سورت خود را بنماز نهادید پس برای پرستش و عبادت پروردگار خود چه باید بنمایید؟ آیا بین احترام و تکریم گذشتگان شما یا پرستش خداوند تعالی میان فرقی نباید

اتَّخَذُوا أَحِبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا
 إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳۱) يُرِيدُونَ أَنْ
 يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
 (۳۲) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
 وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۳۳)

باشد البته باید عبادت و تعظیم حضرت حق با تکریم و احترام بندگان یکسان نبوده
 و وجه و امتیازی داشته باشد آیا توجه نموده اید که در عرف اجتماع احتراماتی را
 که مردم نسبت به پادشاه بزرگ خود مرعی میدارند با احترامات معموله در بارگاه پیر
 بزرگان و افراد یکسان نیست؛ گفتند بلی می بینیم و میدانیم که مساوی و یکسان نیست
 فرمود پس باید بدانید وقتی که برای احترام خدا پرست های گذشته سورت آنها را
 سجده نموده و تعظیم میکنید اهانتی بخداوند تعالی و خالق جهان میدارید ؟ این دسته هم
 چون جوابی نداشتند ساکت شدند آنگاه بسومین دسته مشرکین توجه نموده و فرمودند:
 شما مثلی زدید و اعمال مسلمین را که در حین عبادت و نماز سوی کعبه میایستند
 تشبیه بخود کردید و حال آنکه بین عمل ما و شما فرق بسیار است ما در برابر کعبه
 بنماز میایستیم از نظر امر پروردگار که چنان مقرر فرموده و اگر از آن عمل بی
 فرمایید چه دیگری را ازاده و مقرر نماید فوراً متوجه ما از طرف شما و از امر پروردگار

علی بن ابراهیم در ذیل آیه اتَّخَذُوا أَحِبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا از حضرت باقر (ع)
 روایت کرده فرمود نصاری بفرموده های مسیح عمل نکرده و شروع به نافرمانی بودند
 تا بجایی که آن حضرت را خدا و یا پسر خدا خواندند و از علمای خود پیروی و اطاعت کرده
 و آنها را تا سر حد پرستش فرمانبردار شده در ترک الواجبات و امارت خداوند و تعریف
 کتب و معالفت با پیغمبران و ائمه الهی و این موضوع را خداوند در قرآن بیان فرموده
 تا امت مرسومه پند گرفته و از عیسای سوء و بدعت گذاران در دین پیروی و اطاعت
 کور کورانه تنباید.

جز خدا دانشندان و رهبانان را بخدائی خویش گرفته و عیسی بن مریم را هم خدا شناختند و حال آنکه مامور نبودند مگر آنکه پرستش کنند خدائی را که جز او خدای یکتائی نیست و او متره و برتر از آست که شریک داشته باشد (۳۱) قصد آن دارند که با گفتار بی جای خویش بود خدا را خاموش کنند خداوند امیکذارد چنین عملی صورت پذیر شود بلکه پیوسته نور حق در مراحل کمال و تعاضیت سیر مینماید ولو آنکه کفار ناراضی و مخالف باشند (۳۲) و او خداوندی است که رسول خود را بر سالت و هدایت خلق میفرستد تا دین حق را بر تمام ادیان برتری و تسلط بخشد هر چند که مشرکین از آن اکراه داشته و ناراضی باشند (۳۳)

تجاوز نخواهیم نمود زیرا ما از توجه بسوی کعبه و پاسا پر نقاط جز اطاعت و پیروی از فرمان حق نظری نداشته و از متابعت امر خدا خارج نمیشویم و اینکه خداوند فرشتگان را امر فرمود بآدم «سجده» کنند نظر بصورت و هیئت آدم نبود بلکه چون مظهر تجلی حق بوده مسجود ملائک قرار گرفت و نباید شما آنرا قیاس بر سجده بتان برای تقرب بعدا بگیرید چنانچه اگر شخصی ب شما اجازه بدهد که در روز وقت معینی بمنزل او بدون اجازه داخل شوید دلیل بر آن نمیشود که هر وقت دلتان بخواهد ب هر منزلی که متعلق بآن شخص است قبل از تحصیل اجازه وارد شوید و اگر کسی مثلاً یک پیراهنی شما عطا نماید آیا میتوانید بدون اجازه و اطلاع او چیزهای دیگر آن شخص را تصاحب کنید همگی گفتند خیر زیرا فقط در حدود آنچه که اجازه داده شده میتوان دخل و تصرف نمود فرمود پس آیا خداوند اولی و احق بر آن نیست که بدون اجازه و اذنش تصرف در مالک او نشود چرا شما چنین کاری میکنید و بدون امر پروردگار بر این صورتها و بیکر ها سجده کنید حضار منبهرت شده و متفکر ماندند و عرض کردند ما را هم مهلتی بدهید در عقاید خود بیشتر مطالعه و تفکر کنیم.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بخدائی که محمد صلی الله علیه و آله را بر آستی مبعوث فرمود هنوز سه روز از آن حاجات نگذشته بود مگر آنکه از هر پنج مذهب مردم دسته بدسته حضور مبارک پیشبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و اسلام می آوردند و عرض میکردند

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِّنَ الْأَجْبَارِ وَالرَّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ
بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتَنِرُونَ الذَّهَبَ وَالنَّعْصَةَ وَلَا يُلْبِسُوهُنَّ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُخْشَرُهُمْ بَعْدَ آيِ الْيَمِّ (۳۴) يَوْمَ يَحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ
بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ
تَكْتَنِرُونَ (۳۵) إِنَّ عَذَابَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ أَلَمٌ لِّثَاقُ شَهْرٍ أَوْ فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الَّذِينَ الْيَمِّ فَلَا تَنْظِلُوا فِيهِنَّ النَّسَاءُ
وَقَالُوا الْعَجْرَبِينَ كَأَنَّهُمْ يُغَالِطُونَ كَذَّبُوا وَاعْتَصَمُوا إِن اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۳۶)

ما کسی را ندیدیم که چون شما دلائل محکم و براهین مسلم برای اثبات دین حق بیان کند و شهادت میدهم که شما صحت بر حق و رسول خدا هستید آنکاه امیرالمؤمنین فرمود خداوند آیات اول سوره انعام را در ردیر عقاید دهری مسلمانان و توبه و مشرکین نازل فرموده که قبلا در بخش دوم شرح آن گذشت.

عیاشی از طبرسی در آیه قاتلهم الله انی یوفکون، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده فرمود قتل در اینجا و آیه قتل الانسان ما اکفر به معنای لعن است یعنی خدا لعنت کند آنها را از این نسبت دروغیکه بندها میدهند.

در کاتبی از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه «اتخذوا اربابهم و رهبا» تا آخر روایت کرده فرمود بندها قسم علمای یهود و نصاری مردم را به برستش خود دعوت نکردند و اگر چنین دعوتی هم مینمودند کسی از آنها نمیپذیرفت لکن حرام خدا را حلال و حلالهای خدا را حرام نمودند و مردم هم از روی جهل و نادانی قبول کرده و از احکام مزبور پیروی نمودند و این حدیث را در مسان و عیاشی نیز در تفسیرش بطرق متعدده ذکر نموده اند با زیادتی (این جمله که فرمود سوگند بندها

ای کسانی که ایمان آورده اید بدانید بیشتر علماء و رهبانهای یهود و نصاری اموال مردم را در راه باطل صرف می نمایند و مردم را از طریق حق باز میدارند و بکسانی که طلاق و نقره را ذخیره نموده و در راه خدا اضاغ نمیکنند مرده ها و عذاب های سخت بنده (۳۴) روزی میرسد که آن طلا و نقره را در آتش دوزخ سرخ و گرم نموده و پیهائی و پهلوهائی ایشان را با آن داغ میکنند و میگویند این همان سیم وزر است که در دنیا برای خود ذخیره کرده اید و اینک مطلب اندوخته های خویش را بهجید (۳۵) همانا تعداد ماههای سال در نزد خداوند دوازده است و این عده ماهها در علم حق از روزی که آسمان و زمین را خلق فرموده گذشته است و چهار ماه آنرا در دین قیم حرام فرموده که در آن چهار ماه به نفس خود و به یکدیگر مسم روا مدارید و متفقاً بر علیه مشرکین که به دعوت و جنگ با شما بر میخیزند قتال نمایند و بدانید که خداوند با اهل ثنوی است (۳۶).

که یهود و نصاری نماز و روزه برای علمای خود بجا نیاروند لکن اطاعت و پیروی کردند علماء را در معصیت و نافرمانی. این بابویه پسند خود از حضرت صادق علیه السلام در آیه «هو الذی ارسل رسوله بالهدی» تا آخر روایت کرده فرمود بعد از قسم این آیه تاویل نموده و تاویل نموده شد تا اینکه حضرت امام آل محمد علیهم السلام خروج و ظهور کند و در آنوقت نه کسی کافر و مشرک بجا یافت شود و نه آنکه منکر بامام جز آنکه کراحت دارند ظهور آن حضرت را و اگر کفری در دل سنک پنهان شود بقدرت خداوند آن سنک جدا در آمده و میگوید ای مؤمنین بیاید و مرا شکسته و کافری که در جرف من مخفی گردیده است در آورده و بقتل برسانید.

و این حدیث را نیز هراشی و طبرسی در تفسیر خود روایت کرده اند.

و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود خداوند غضب نمود بر یهود از جهت آنکه گفتند وزیر فرزند خداست و بر نصاری خشم فرمود و تکیه گفتند سیح پسر خدا است و بر امت من خشم و غضب فرماید هنگامیکه خون عترت مرا بریزند و آنها را اذیت و آزار کنند.

قوله تعالى: يَرْجِعُونَ ان يَطْفُوا نُورَ اللَّهِ

این آیه خبر میدهد از حال یهود و نصاری که میخواهند نور پیغمبر و قرآن را خاموش کنند ولی خداوند نمیکند چنان عمل را انجام بدهند و پیوسته نور پیغمبر و قرآن در مراحل تمام و کمال است و این آیه کرچه سبب نزولش یهود و نصاری زمان پیغمبر اکرم است لکن تمام یهود و نصاری هر زمان و هر جا را شامل است.

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ان كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَ الرِّهْبَانِ الْبَاطِلُونَ أَمْوَالُ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ .

این آیه بیان میفرماید حال علماء و رهبانان (کشیش) یهود و نصاری را که آنها رشوه میگیرند و حکم میکنند میان مردم و از طرق باطل ثروت و دارائی جمع و اندوخته مینمایند و منع کنند مردم را از پیروی کردن دین مقدس اسلام چه اسلام راهی است بسوی خدا و پیغمبر اکرم مردم را بآن راه دعوت فرموده و هر کس همانست کند مردم و مسلمین را از پیروی کردن قوانین و آئین اسلام و اوامر و نواهی آن مشمول این آیه میباشد و داخل در زمره احبار و رهبان یهود و نصاری بوده باشد در کافی ذیل آیه هو الذین یکتزون الذهب و الفضة از معاذین کثیر روایت کرده گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود دوست داده بر شیعیان ما در آنچه میتوانند از اموال خود اتفاق کنند در راه خیر و معروف تا آنکه قائم ما ظاهر شود در آنوقت باید هر صاحب ثروتی دارائی خود را بامام زمان تسلیم دارد تا صرف شود بر جهاد کنندگان در راه خدا و استمانت بجویند و معین بسبب آن اموال بر علیه دشمنان شیع در کتاب اعمالی از مفصل بن عمر روایت کرده گفت فرمود حضرت صادق علیه السلام هر مالیکه زکوة او داده شده گنج محسوب نمیشود اگر چه در هفت طبقه زمین پنهان باشد و اگر زکوة مال را نداده گنج است هر چند روی زمین باشد.

عباشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود طلا و نقره هر گاه بدر هرار درهم رسید گنج است

و نیز از پیغمبر اکرم علیه السلام روایت کرده فرمود اعماء مانع زکوة در آشام

فوله تعالى: ان عدة الشهور عند الله اثني عشر شهرا في كتاب الله

تعداد ماههای سال در لوح محفوظ پروردگار درازده است مطابق عدد منازل قمر و پیدایش سال به ماه از وقتی است که خداوند آسمان و زمین را بیافرید و تمام کرات را در فضا قرار داد و در اثر گردش آفتاب و ماه و زمین شب و روز و سال پدیدار شد چهار ماه را از درازده ماه حرام فرمود برای حکمت و مصلحتی و آنها عبارت از ذیقعد و ذیحجه و محرم و رجب است اعراب در زمان جاهلیت حرمت اینها را نگاه میداشتند بطوریکه اگر یکی از ایشان قاتل پدر خود را در آن اوقات مشاهده مینمود مترس قاتل نمی شد و چه بسا این مناسبت آن میشد که آتش غضب آن شخص فرومینفت و پس از گذشتن ماههای حرام دست از قاتل برمیداشت و تجاوز و ستمگری بیکدیگر نمی نمودند و علت آنکه محرم را بمحرم نامیده اند آن بود که قتل و غارت وادر آن ماه حرام میدانستند و چون در ماه صفر مرض و باطاعون و دهمکه بروز نمود صورتهای مردم در اثر آن مرض زرد رنگ گشت باین مناسبت آن ماه را صفر نام گذاشتند و در ربیع گیاهان روئیده و درختان سبز میشدند لذا آنماه را ربیع نام بری کرده اند و جمادیرا برای آن میگفتند که چشمه های آب کم و غصه میکردید و جب گویند چون ترك قتال بود در آنماه شعبان گفتند برای آنکه خبر در آن ماه زیاد بود رمضان میگویند چون گناه و عصیان در آن ترك میشود هوال نام گذاشته اند بهبه آنکه اعراب از مخالفان حرام مینمودند ذیقعد گفتند چه از قتل و غارت باز می نشستند ذیحجه از آنرو گویند که حج بیهامی آوردند.

فوله تعالى: انما النسفی زیادة فی الکفر

در این آیه بیان میفرماید اعمال و رفتار طایفه ای از کفار را آنها ماههای حرام را تغییر و تبدیل مینمودند به ماههای دیگر نخستین رسم اعراب آن بود که حرمت ماههای حرام را طبق آئین حضرت ابراهیم و اسمعیل نگاه میداشتند چه قتال در حرم و ماههای حرام در آئین آنحضرت حرام بود یعنی از اعراب چون عادت بقتل و غارت کرده بودند لذا برای آنها دشوار بود در آن مدت از عادت خویش دست بکشند و گاهی هم جنگهایی در آن ماهها رخ میداد که کراهت داشتند آنرا تاخیر انداخته تا ماههای حلال برسد

از اینجهت شخصی بنام مالك بن كنانه در موسم حج خطبه قرائت میکرد سپس میگفت چاره نیست در آنچه من حکم مینمایم مرا عیب جوئی نکنید و یا منع دهید تمام مشرکین فریاد میزدند ما مطیع و فرمانبردار آن حکم هستیم بعد او میگفت محرم را در این سال حلال نمودم و صفر را در عومس آن قرار دادم خداوند میفرماید این فرولی در کفر است و مردم را بنادانی و کمراهی کشاند و سبب میشود حرامی را که خداوند مقرر داشته پایمال کنند و از بین ببرند و حج را ترک نموده و در وقتش بهجا یاورند و خداوند هرگز چنین کفرانی را براه راست هدایت و راهنمایی نخواهد کرد.

نعمانی در کتاب غیبه ذیل آیه «ان عدة الشهور عند الله اثني عشر شهرا» از ابو حمزه ثمالی روایت کرد گفت روزی حضور حضرت باقر علیه السلام در قیاب شدم جمعی در خدمت حضرت بودند پس از آنکه جماعت متفرق شدند بمن توجه فرموده و اظهار داشتند ای ابا حمزه یکی از محتومات خداوند که هرگز تغیر و تبدیل نمی پذیرد قیام قائم ما حضرت چیست علیه السلام است و هر کس شك کند در آنچه میگویم خدا را ملاقات میکند در حالی که کافر است ، بعد فرمود اسم او اسم من است و کنیه اش کنیه من و هفتمین امام بعد از من است پس از آنکه عالم پر از جور و ستم شده باشد ظهور نموده و پس از عدل و داد مینماید ای ابا حمزه هر که حضرتش را درك نموده ولی تسلیم او نشود بهشت بر او حرام بوده و جهنم جایگاه و منزل آخرت اوست و فرمود کاملترین و واضح ترین بیان قرآن حکیم است که میفرماید «ان عدة الشهور» و تا آخر آیه را تلاوت نمود و فرمود مراد از شناختن ماههای سال در دین قیم محرم و صفر و رجب نیست زیرا این اسامی را پیرو و نصاری نیز می شناسند بلکه منظور ائمه دوازده گانه میباشد که قوام دین بوجود ایشان مرتبط است محرم یعنی امیر المؤمنین علیه السلام که اسمش علی و از نام بزرگ خدا یعنی اعلی مشتق شده همانطور که اسم مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از محمود که یکی دیگر از اسماء الله است اشتقاق یافته و سه ماه حرام بقیه از چهار ماه حرام هم سه نفر دیگر از فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام است که نام آنها نیز علی است یکی علی بن الحسین زین العابدین دوم علی بن موسی الرضا و سوم امام علی علیه السلام است که اسامی ایشان از اسم خداوند متعال مشتق است و این ائمه معصومین ماههای حرام دوازده برج

امامت را تشکیل میدهند.

و نیز پسند دیگری از دلاویز بن کثیر روایت کرده گفت وقتی در مدینه خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدم فرمود چرا کمتر بزیارت ما میآیی حضورش هر شبه داشتم برای انجام کاری یکوفه رفته بودم فرمود در کوفه چه کسانی را ملاقات نمودی عرض کردم عموی حضرت زید را دیدم که بر اسب راهواری سوار بود و قرآنی در دست گرفته و با صدای بلند میگفت ای مردم از من مسائل خود را به پرسید پیش از آنکه مرا نیاید زیرا در این مینه علوم بسیاری نهفته است تمام احکام قرآنی ناسخ و منسوخ را من میدانم و من آیت الهی در نزد شما هستم، فرمود ای داور مگر احکام دین را فراموش کرده ای و در این بین صدا زد ای سماعة بن مهران مقداری رطب برای ما بیاور سماعة زنبیلی از رطب و خرماهای تازه حضورش آورده حضرت چند مدد میل فرموده و هسته های آنها را از دهان مبارک بیرون آورده و در زمین کاشت فوراً هسته ها سبز شده نمو کرده خرمن و بار در گردیده و سر داد حضرت بدست خویش بدرختی زده خرماهای نارس بر زمین افتاد آنرا برداشته و شکاف و رفته سفیدی از میان آن بیرون کشیده بدست من داد فرمود بخور آن !

چون بر آن رشته سفید نظر کردم دیدم بر آن بقلم قدرت حق تعالی در سطر نوشته شده سطر اول : « لا اله الا الله محمد رسول الله » و در سطر دوم آیه ان هذا الشهر نوشته شده تا « منها اربعة حرم » و بعد از آن نوشته شده بود « ذالك الدين القيم » امیر المؤمنین علی بن ابیطالب الحسن بن علی الحسین بن علی بن حسین محمد بن علی جعفر بن محمد موسی بن جعفر علی بن موسی محمد بن علی بن محمد حسن بن علی الخلف الحجۃ .

پس فرمود ای داور میدانی این اسما چه وقت نوشته شده است عرض کردم شما بهتر میدانید فرمودند دو هزار سال قبل از خلقت آدم و این دو حدیث را شیخ مفید در کتاب غیبه نقل نموده است شیخ مفید پسند خود از جابر جعفی روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام تاویل آیه ان هذا الشهر فرمود که این ماه است و ماه های و فرمود ای جابر مراد از سال وجود شریف جدم رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و ماه های

إِنَّمَا الْإِنْسِي زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَ يَحَرِّمُونَهُ
 عَامًا يُوَاطِّئُونَ عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّونَهَا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ
 وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۳۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ
 اتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتِكُمُ إِلَى الْأَرْضِ تَرْضَعْتُمْ بِأَلْحَيَوَةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ
 فَمَا مَتَاعُ الْحَيَوَةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (۳۸) إِلَّا تَتَّقُوا يُعَذِّبَكُمْ عَذَابًا
 أَلِيمًا وَيُتَبَدَّلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ قَلِيلًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۹)

دوازده گانه امامه دوازده گانه بوده و چهار ماه حرام هم امامانی هستند که بنام علی نامیده
 شده اند پس اقرار با امامه انا عشر دین قیم است و بنفس خود در باره امامه قسم نکنید یعنی
 بنام دوازده امام معصوم خود معتقد بوده و از آنها پیروی کنید تا هدایت شده و سعادت
 دوجهان نائل گردید.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمودیدم بجایز انصاری گفت ای جابر تو
 حاجتی دارم نزد ما یاد در وقت خلوت جابر حضوریدم شرفیاب شد فرمود باو آیا مشاهده
 کرده ای لوحیکه نزد مادرم حضرت فاطمه علیها السلام بوده عرض کرد بلی وارد شدم بخانه
 مادرت تا او را تهنیت و مبارک باد گویم بولادت حضرت امام حسین علیه السلام دیدم حضور
 آنحضرت لوحی از زمره سبز نوشته در آن بمرکبی که نورش از آفتاب روشن تر و
 از مشاک خوشبو تر عرض کردم ایسیده زنان این لوح چیست و در آن چه نوشته شده
 فرمود بخداوند آن را بر پدرم نازل فرموده سپس بمن مرحمت کرد تا نظر کنم عرضه
 داشتم حضورش اجازه میفرماید رو نوشتی از آن بردارم فرمودند مانعی نیست من آن
 را استنساخ کرده و به حضرتش تسلیم داشتم و جابر آن نسخه را بپدرم داد فرمود ای جابر
 نظر کن تا من آنرا قرائت کنم از روی همان لوحیکه نزد مادرم مشاهده نمودی و
 بمضمون ذیل تلاوت فرمودند بنام خداوند یسعد و یسر بن این کتاب از طرف پروردگار

نسی بمعنی تأخیر دادن ماهی بماء دیگر است عیفر مایند تفسیر ماه حرام از ماهی دیگر
افزایش در کفر است که کمار را پهل و کمر اهی می کشاند در یکسال ماهی را حرام
و در سالی بعد یکماه دیگر را حلال می شمردند تا با این عمل خود ماههای حرام را
که خداوند مقرر داشته پایمال کنند اعمال بدشان را زیبا بنظر آورند ولی خداوند
هرگز مردم کافر را هدایت نخواهد کرد (۳۷) ای کسانی که ایمان آورده اید چرا
وقتی بشما امر میشود برای جهاد در راه دین خدا بیدار نگذارید شویید بزمین
پای بنده شده و دل بستگی ابراز میدارید آیا زندگی دو روزه دنیا را به حیوة جاوید
آخرت ترجیح میدهید؟ بدانید که زخرف دنیا در برابر نعیم ابدی آخرت بسیار ناچیز
و کم است (۳۸) چنانچه برای جهاد عزیمت نکنید خداوند شما را به عذاب دردناکی
مبتلا ساخته و مردم دیگری را بجای شما برای جهاد انتخاب میفرماید و بهیچوجه
شما زبانی به خدا نمیتوانید بزیید و خداوند قادر بر هر چیز است (۳۹)

بزرگ دانا و توانا فرستاده شده بوسیله جبرئیل امین بر محمد ﷺ خانم پیده بران بدان
ای رسول ما تعداد ماه های سال نزد پروردگارت دوازده ماه میباشد و از آن روزی که
آسمان و زمین آفریده شده چهار ماه از دوازده ماه در علم حق حرام بوده درباره آنهاستم
بنفس خود روا مدارید که اینان دین قیم خداست ای محمد ﷺ سیاس مرا بجا آور
و عطا پای من را انکار نکن و بغیر من امیدوار میاش و ترس همانا آنکه بغیر من امیدوار
است و میترسد او را عذاب کنم چنانچه که احدی را ننموده ام ای محمد ﷺ من تو
را از میان تمام پیرمیران برگزیده ام و علی و موسی تو را بر تمام اوصیاء برتری داده ام،
حسن را گنجینه علم و دانش خود قرار دادم، و حسین را بهترین فرزندان گذشته
و آینده نموده ام در اعقاب حسین امامه را گذاشته ام علی بن حسین زین العابدین
است و باقر ﷺ شکافنده علم و دانش است دعوت میکند مردم را بسوی راه راست
حضرت صادق راستگو ترین مردم است در گفتار و کردار فتنه و تارکی جهان را فرا
بگیرد، بعد از آن موسی کلثم فرو برنده خشم است پس از آن علی بن موسی الرضا
است بقتل برساند او را عزیمت کفری (مراد مأمون است) دفن کنند او را در شهر
و دیاریکه بنا کرده آن را بنده بیکو کلثم چشبه بدترین مخلوقات (مراد هارون

إِلَّا تَقْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذَا خَرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَالِثِي أَثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَيْهِ وَآيَاتُهُ يَجْزِيهِ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۴۰) انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا

وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ

خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۱)

الرشید است) و محمد هادی شبیه جدش باشد، بعد از آن علی است دعوت میکند مردم را براه راست و بر طرف میکند شبهات متمکاران را و بعد از آن حسن اعز است که بیرون آید از او جانشین محمد صلی الله علیه و آله و در آخر زمان پیام کند و ظاهر شود بر سر او عمامه سفید است که نگاه میدارد او را از تابش آفتاب در آنوقت منادی صدا میزند باز بان فصیح و می شنوند آن صدا را تمام خلایق از جن و انس و فریاد میزند میان آسمان و زمین ای مردم این مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله است زمین را پراز عدل و داد گرداند پس از آنکه فرا گرفته بود آن راستم وجود.

قره تعالی: یا ایها الذین آمنوا اذا قُبلَ لَکُمُ الْغَزَا فِرَا فِرًا فِی سَبِيلِ اللَّهِ

این آیه نازل شده بعد از جنگ حنین و مراجعت کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله بسوی مدینه آنحضرت امر فرمود بمسلمین مجبور شده و خود را برای رفتن بفرز و بتوکه آماده سازند در آنوقت میوه ها رسیده و خرمن بدست آمده بود آفتاب بهشت بر رنگهای کدوخته عربستان می تابید و آن هنگام باید مسلمانان مقتدمات یک جنگ پر خطر و طولانی را فراهم کنند لذا بی میلی خود را اظهار داشتند و میخواستند در چنین وقتی زیر سایه درختان استراحت کنند.

عادت پیغمبر آن بود هر وقت اراده میفرمود بجنگی هرود خصوصیات آنرا بیان

نمی فرمود ولی در جنگ بتوکه بواسطه مسافت بسیار و دشمنان زیاد و دشواری راه ناچار

اگر شما دین خدا را نصرت ندهید خدا آنرا یاری خواهد کرد همانطوریکه وقتی کفار تصمیم به بیرون کردن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته و از مکه اخراج نمایند حضرتش را خداوند از یاری فرموده و بر مدخل غار پرتو ای از تارعنکبوت تنیده شده تا از شر دشمنان که در تعقیب او بودند محفوظ بماند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بمصاحب و همسفر خود (ابو بکر) فرمود غصه مخور خدا با ماست و خداوند آرامشی بر او فرستاد و با سپاهیان نامریی خود ایشان را تأیید و تقویت فرمود و کسی آن لشکریان را چشم ندید و کلمه کفر را پست و ندای خدا و اسلام را بلند و برتر کرد زیرا خداوند بر هر چیزی کمال قدرت و توانایی دارد. (۴۰) برای جنگ با کفار سبکبار و مجهز بیرون رفته و با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنید اگر شما مردم دانائی باشید این کار برایتان بهتر است (۴۱)

شد مقصود خود را با آنها خبر بدهد تا در صدد تهیه زاد راحله بر آیند و آذوقه فراهم کنند وقتی مسلمانان کرامت خود را بر رفتن جهاد اظهار نمودند آیه مزبور در کتاب توبیح و سرزنش ایشان نازل شد و شرح واقعه بتوکل در آیات بعد بیان خواهد شد. سید بن طاووس در کتاب طریقه ذیل آیه: «اذ اخرج الذین کفروا تانی الثین اذ هما فی الدار» تا آخر از طرق عامه روایت کرده که ابو هاشم بن صباح در کتاب نور و برهان از حنبل روایت کرده گفت وقتی برای انجام عمل عمره وارد مکه شده بودم شنیدم جمعی از مردم قریش میگفتند رسول اکرم صلی الله علیه و آله با امیرالمومنین علیه السلام امر فرمود که در بستر و فراش حضرت بخواهد تا حضرت از خانه و شهر مکه خارج شود ابو بکر را ملاقات و برای آنکه خروجش از مکه منعی بماند او را با خود برده و در غار پنهان شدند و آن شب را ایلة المییت می نامند.

در کانی از ابن فضال روایت کرده گفت حضرت رضا علیه السلام آیه «فانزل الله سکینه علیه» را بقرار ذیل قرائت میفرمودند فانزل الله سکینه علی رسوله و فرمود تنزیل آیه همانطور است که قرائت نمودم.

عباسی از عبدالله بن محمد روایت کرده گفت باتفاق حسن بن جهم حضور حضرت رضا علیه السلام شریفاب شدیم حسن عرش کرد ایتر زنده رسول خدا مخالفین میگویند

ابوبکر افضل از امیر المؤمنین میباشد و دلیل می آورند بایه ثانی اتین اذهما فی الغار فرمود چگونه آیه شاهد بر گفتار آنها باشد و حال آنکه خداوند فرموده فاتزل الله سکینه علی رسولہ خداوند آرامشی بر پیغمبرش فرستاد و در آیه هرگز ابوبکر را پیغمبر و خویی یاد نکرده.

در کافی ذیل آیه «اذا خرجه الذین کفر و ثانی اتین اذهما فی الغار» از حضرت صادق علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمودند وقتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در غار تشریف داشتند ابوبکر از ترس بخود میلرزید پیغمبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر فرمود معزونی نباش گویا هم اکنون جعفر و همراهانش را که در گشتی نشسته و گشتی آنها در دریا متوقف است بچشم می بینم و انصار را مشاهده میکنم که برای حمایت از دین اسلام حاضر بفداکاری و جان بازی هستند ابوبکر گفت ای رسول خدا آیا بحقیقت آنچه میفرمایید می بینید فرمود بلی عرض کرد نه نمی دارم آنها را بمن هم نشان دهید حضرت دست مبارک را بچشم ابوبکر کشید از نیز جعفر و یارانش را در دریا و بر سره گشتی دید دید دل خود گشای الان تصدیق کردم که شخص ساحری هستی فوراً پیغمبر از خاطر درونی او اطلاع داد و فرمود انت الصديق یعنی تو گواهی میدهی که من ساحر و وجه تسمیه و اینکه ابوبکر را صدیق گفته اند همین امر است.

قرآن مآلی: الفروا خفافاً و تعالوا جاهدوا با ما و انکم

جنتك بتوك طبرسی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از خفافاً

و تعالوا نروستندان و فقراء و جوانان و پیر مردان باشد چه سواره

چه پیاده باید در راه خدا جهاد کنند و مقصود از عرضاً قریباً غنیست و استفاده است و منظور از بعدت علیهم الشقه اشاره بچنگ بتوک است، میفرماید چنانچه سفر کوتاه و بر منفعت بود ای پیغمبر گرامی این مردم از تو پیروی مینمودند و بجهاد میآمدند و چون مسافت زیاد و بامشقت است دوری میجویند و سوگند یاد میکنند اگر میتوانستیم با شما بیرون می آمدیم اینان بدروغ قسم یاد مینمایند و از فرمان تو سرپیچی کرده و خود را دچار هلاکت و نابودی میکردانند خدا میداند آنها دروغگو هستند، و آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه جهاد با مال و نفس هر دو واجب میباشد و داستان چنگ بتوک

بدینقرار است :

بعد از جنگ حنین پیغمبر اکرم ﷺ تمام محیط هرستان را از لوث بے پرستی و شرک پاک و پاکیزه نمود و دین مقدس اسلام سرتاسر جهاز و یمن حکم فرما شد و تمام اعراب آن دین را پذیرفتند محمد ﷺ فاتح دینی در صدد برآمد که سوریه را تسخیر کرده تا آن کشور را از تحت نفوذ و سیطره یونان و رومیها بیرون آورده و خارج سازد و اسلام را در آن ناحیه رواج دهد در این اثناء طایفه ای معروف به سیافه بین مدینه و شام رفت و آمد و تجارت داشتند و در یکی از سفرهای خود در مدینه خبری منتشر کردند که رومیها بمنظور جنگ با مسلمین حرکت نموده و اکنون با لشکری بیشمار وارد حمص شده اند این خبر به پیغمبر اکرم ﷺ رسید باصحاب امر فرمود که میبای سفر جنگ بتو بشوند و کسانی را به قبال مکّه و مدینه و جده و سایر نقاط اعزام داشته و دستور دادند که مسلمانان را ترغیب و تشویق بجهاد نمایند و هر کس استطاعت مالی دارد و با ازاموال عمومی چیزی در اختیار اوست برای بسیج لشکر بفرستد و برای آنکه دلهای مسلمین را متوجه عظمت امر جهاد و جنگ با دشمنان نماید خطبه اشاء و قرائت فرمود بدین مضامین :

پس از حمد و ثنای خداوند فرمود ای مردم بدانید بهترین خبرها و گفتار قرآن است و بالاترین کلمات و اعمال تقوی و پرہیزکاری است و بهترین ملت ها ملت حضرت ابراهیم خلیل و نیکوترین روش و سنن سنه من است و عالی ترین قصه ها قصص قرآنست که احسن القصص میباشد بهترین رفتار ثبات و پایداری و بدترین روش تزلزل و سستی است و نیکوترین رهبری ها راهنمایی و رهبری پیغمبر است و شریفترین کشته ها کشته شدن و شهادت در راه دین است و نایبترین مردم کسانی هستند که پس از هدایت گمراهی را اختیار کنند و بهترین عملها آنست که سوچند باشد و راه نیکو را می است که قابل پیروی بوده و بدترین کوره ها کسی است که چشم دلش نایب باشد دست کریم و بخشنده از دست پست فطرت های نیکم از نده تراست و مال کمی که کفایت معاش کند بهتر از مال زیادی است که چاهیان گشت و بدترین عذرها عذری است که شخص در حال احتضار بیاورد و سخت ترین پشیمانی ها در روز قیامت است و از مسلمانان بنماز جمعه

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَمَفْرَآ قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ السَّاعَةُ وَ
 سَيَّامُونَ بِاللَّهِ ثُمَّ اسْتَوَعْنَا اٰخِرَتَنَا مِنْكُمْ لِيَاْخُذُوكَ مِنْكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ اِلَهُم
 لَكَذِبُونَ (۴۲). عَمَّا لِلَّهِ عَنْكَ لَمْ اَذِلَّتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لِكَاِثِمِيْنَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ
 الْكَافِرِيْنَ (۴۳). لَا يَمْنَأُ ذٰلِكَ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ اَنْ يُجَاهِدُوْا
 بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيْمٌ بِالْمُفْذِيْنَ (۴۴).

حاضر نمیشوند مگر اندکی وجعی از آنان نام خدا را بر زبان جاری نکنند مگر
 از روی دجیب و تکبر و باید دانست که دروغگویی بزرگترین گناه است نیکوترین بی
 نیازی آنست که مناعت نفس را تحریک کند و بهترین توشه ها قوی و بالاترین حکمت
 ها ترس از خدای و بهترین اندیشه دل یقین ب خداست و ندبه و زاری نمودن از کردار
 های دوره جاهلیت قبل از اسلام است مستی خود را بدست خویش در آتش انداختن و
 سرودن شعر و خیال بانی از هواجس و وسوسه شیطان است و استعمال مسکرات عبادت
 تمام معاصی و گناهانست - زنان ریسمان شیطان و جوانی شبهه از جنون و دیوانگی
 است - بدترین کسبها را بخواری و کثیفترین خوراکها خوردن مال یتیم است - ماد تمند
 کسی است که پند پذیر باشد و شقی و بدعاقبت آنست که در شکم مادر نیز شقی بوده -
 ای مردم هیچک از شما بیش از چهار ذراع زمین اختیار نخواهید کرد (مراد قبر است)
 و پایان امر شما به قیامت و روز دستاخیز متنبی خواهد شد و ملاک در عمل خاتمه کار
 شماست و در باین رباها دروغ میباشد و هر چه آمدنی است از دیک (منظور قیامت است)
 دشنام دادن بمؤمن موجب فسق و کشتن مؤمن سبب کفر و خوردن گوشه اری یعنی غیبت
 کردن مؤمن از گناهان و حرمت مال او مانند حرمت خون شخص است و هر کس در
 امور بعدا توکل کند او را کفایت کند و کسانی که صبور و شکیب باشند مظفر و پیروز
 میشوند و هر آنکه از درضو و انعام در آید و از بدیهای مردم بگذرد خداوند از او
 بگذرد و آنهایی که کظم غیظ نموده و خشم خود را فرو نهند در پیشگاه الهی مأجور

ای پیغمبر چنانچه این مردم را برای سفر کوتاه و با مقصد دعوت کنید البته شما را پیروی خواهند کرد و لکن از مسافرت‌های طولانی و پر مشقت احتراز و دوری جسته و قسم یاد مینمایند که اگر میتوانستیم با شما خارج میشدیم اینان بدروغ از فرمانت سرپیچی نموده و خربشتن را دچار هلاکت و نیستی مینمایند و خدا میداند که آنها دروغگو هستند (۴۱). ای پیغمبر خداوند ترا بی‌شاید چرا از روی شفقة قبل از آنکه دستگوبان را از دروغگویان تشخیص بدهی بآنها اجازه و رخصت دادی (۴۲). بپنی آن بود که اجازه ترك جهاد نمیدادید تا دروغ از دامن بعضیها میزد کسانیکه بعد از روز قیامت ایمان دارند با مال و جان خود جهاد میکنند و خداوند باحوال پر هیز کاران واقف است (۴۴).

باشند و هر کس در مصیبت‌ها بردباری و صبر نماید خداوند بار عوض کرامت نماید و اشخاصی که پیرو گفتار دیگران هستند باید بدانند خداوند گفتار آنها را میشنود آن کس که سکوت نماید خداوند اجرش را دوچندان سازد و هر که نافرمانی خدا کند معذب شود.

پروردگارا مرا و ائمت را بیا مرز و برای خود و حاضرین در این مجمع طلب مغفرت و آمرزش نمود.

مردم پس از شنیدن خطبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آماده جهاد شده و اکثر قریب از عرب برای عزیمت بچنگ بتوك آمدند و جمعی از منافقین هم بجهاد پیری متعصب گشته و خودداری از شرکت در جهاد نمودند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حرمین قیس را عیال و اقارب فرمودند ای اباهب آیا با ما جهاد میایی تا شاید از آن دختران زرد پوست بخدمت خود در آوری ؟ عرض کرد بعد از قسم در قبیله من کسی چون من نسبت بزنان علاقه و عاطفه ندارد مرا در مرض آزمایش و امتحان در نیارید میترسم دختران رومی را دیده و طاقت تحمل صبر و شکست از دستم بدرود مرا از عزیمت باین سفر جهاد معذور دارید و ضمناً بنادراده خود دستور داد که از رفتن بچنگ خودداری کنند پسرش گفت هم اکنون حضور پیغمبر شرفیاب شده و میگویم که افراد قبیله را از عزیمت بجهاد مانع شده و بآنها گفته‌ای که

أَمَّا يَتَذَكَّرُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَآرثَاتِ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (۴۵). وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُوا لَهُ عِدًّا وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْفَاعِلِينَ (۴۶). تَوَخَّرُوا فِيكُمْ مَا زَادَكُمْ إِلَّا خِيبًا وَلَا أَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْخُوتُكُمُ الْفِتْنَةُ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۴۷).

در این موسم گرما نباید جنگ بروید تا برای این عمل مورد قهر خداوند واقع گردیده و آیه در شأن نازل شود که تا روز قیامت مسلمانان آنرا بخوانند و پسرش چگونگی را حضور پیغمبر عرض نمود و این آیه نازل شد: و منهم من يقول ألتأتى إلا فى الفتنة سقطوا وان جهنم لمحيطة بالكافرين حر بن قیس می گفت که محمد ﷺ خیال نموده جنگ با رومیها مانند جنگ با قبایل و مردم عادى است و مطمئن بود که البته از آن جنگ بر نخواهد گشت و بدست رومیان کشته میشود.

و چون منافقین از امر پیغمبر و رفتن بجهاد تمرد کردند با هم متفق شده چنانچه سفر آنحضرت طول کشد و با در جنگ مطلوب گردد سرای پیغمبر را دست برد نهی و عادت قرار دهند و خیالات آنحضرت را از مدینه بیرون کنند جبریل فرود آمد و امر بروردگار را رسانید که فرموده در این سفر کار بقتال نخواهد کشید و میفرماید یا شما بیرون روید برای جهاد و علی ﷺ را بجای خود در مدینه گذارید و با علی بیرون خود شما در مدینه بمانید تا منافقین بقصد خود نائل نشوند لشکریان مریای عزیمت از مدینه شدند پیغمبر اکرم ﷺ را امیر المؤمنین ﷺ را از طرف خود در مدینه جا گذارد منافقین با امیر المؤمنین ﷺ بیانات ناروایی اظهار داشته و میگفتند چون رجوع علی ﷺ در میان سپاه اسلام شوم بوده پیغمبر ﷺ عداً او را به جبهه جنگ نبرده است علی ﷺ از این سخنان آگاه شد شعیب و صلاح خود را برداشته و در منزل جرف به رسول اکرم ﷺ ملحق شد پیغمبر اکرم ﷺ فرمود یا علی مگر من ترا از جانب

قطع آنهايي که بعد از روز دستاخير ايمان ندارند تقاضاي عفايت از جنگ
نمىنمايند و دلهاي ايشان مترازل بوده و پيوسته در شك و ترديد و دو دلي هستند (۱۵).
چنانچه آنها تصميم به خروج و سفر جهاد ميگرفتند آماده و مهيا ميشدند ولي خداوند
باندیشه ناپاک آنها واقف بود و ايشان را از توفيق در جهاد بازداشت و به ما هم گفتند
با کساني که معذرت و بهنگ نميروند بنشينيد (۱۶). اگر اين منافقين باشما براي
جهاد بيرون ميآمدند براي شما جز زرد و وبال و خيانت در پناه چيزي نميسانزدند
و تا ميتوانستند در کارها اختلال نموده و فتنه انگيزي مينمودند و در بين شما هم از آن
مردم منافق جاسوساني وجود دارد ولي خداوند به حال متمكاران داناست (۱۷)

خود در مدينه نگذارده بودم عرض کرد چرا ولي منافقين گفته اند براي آنکه من
شوم هشتم با خود نبرده ايد فرمود يا علي منافقين سخني لغو و پاره گفته اند آنها
تو را ضي نستي که برادر من باشي و من هم برادر تو باشم و تو براي من بمنزله هرون
براي موسي باشي مگر آنکه بعد از من پيغمبري وجود ندارد و چنانچه وجود داشت
آن تو بودي شما تحليف در و بر و برادر من هستي هم در دنيا و هم در آخرت آنگاه
امير المؤمنين عليه السلام بمدينه برگشت منافقين وقتي از بازگشت آنحضرت بمدينه آگاه
شدند در سدد قتلش برآمدند چاهي بمقدار پنجاه ذراع سر راه آنحضرت حفر کرده
و دوي آنرا از حصير و اشياء ديگر پوشانيدند تا هنگام عبور در آن افتد و از هر طرف
آنحضرت را سنگسار کنند و بقتل برسانند و قتي اسب سواري آنحضرت کنار چاه رسيد
بعقب برگشت و آنحيوان عرض کرد اي امير المؤمنين عليه السلام چاهي در اين مکان حفر
کردند تا چنانچه را هلاک و نابود کنند (ذيل آيه و علمنا منطلق الطير ان شاء الله بيان خواهيم
کرد که امام زبان تمام حيوانات را ميداند و با آنها تکلم ميکند) آنحضرت دعا کرد
در حق آن حيوان و فرمود هر کس کن باذن خداييکه حافظ است خداوند آنها را
محکم قرارداد و امير المؤمنين عبور کرد سالم آنحيوان عرض کرد چه قدر عزيز و گرامي
ميباشي نزد پروردگار ايسيد من سپس دستور داد دوي آن چاه را پر داشته تا حيله
منافقين آشکار گردد هيچکس اصحاب چاه را مشاهده نکردند بيشگفت آمدند و عجز
زاري نمودند آنحضرت بآنها فرمود آيا ميدانيد چه اشخاصي اينکار را انجام دادند عرض

کردند دانای باسرا نیستیم فرمود این اسب میداند باعجاز امیر المؤمنین اسب بسمه
در آمد و با زبان فصیح عرض کرد ده نفر این عمل را انجام داده اند با تپائی بیست و چهار
نفر از منافقین که در کلب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بهیچادرفته اند آنها نیز تصمیم گرفته پیغمبر
را در عقبه بقتل رسانند و خداوند پیغمبرش را حفظ خواهد فرمود اصحاب عرض کردند
ای امیر المؤمنین علیه السلام نامه ای حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مرقوم دارید و آن حضرت را
از توطئه منافقین آگاه سازید فرمود بیک خداوند از نامه من حضورش زود تر برسد
در همان اوقات جبریل بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرود آمد و آیه ۸۰ همین سوره را آورد
فرح المخلفون بمقدمهم خلاف رسول الله تا آخر آیه و هم کافرون و توطئه منافقین را
بر قتل امیر المؤمنین خبر داد پیغمبر صلی الله علیه و آله داستان را برای لشکریان بیان فرمود آمده
ایکه قصد سوء چنانش داشتند گفتند حتماً علی را هم مسلکان ما بنا بر تپائی پیش
بقتل رسانیده و هلاک نمودند میخواهند سپاهیان را ساکت کند بناد آنها شمشیر کشیده
و او را بقتل رسانند سپس عبدالله بن ابی که یکی از رؤساء منافقین بود باجمعی از
پیروان خود از لشکریان دور شده و راه مدینه را پیش گرفت و گفت من هرگز با
دو میان جنگ نکنم این ها چنان پندارند که رزم با دو میان کار آسانی است بنفدا قسم
مسلمانان در این جنگ مغلوب شوند خبر مراجعت او را به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانیدند فرمود
بگذارید برود که از شر او ایمن شدیداگر در اواخر بود هرگز از ما دوری نمی جست
جبریل نازل شده و آیه لو نخر جوافیکم ما زادکم الا خیالانا انکم کتم قوما ما سقیم
را آورد یعنی این منافقین جز خیانت در سپاه و جاسوسی چیز دیگری انجام ندهند
و تا میتوانند در کارها اختلال کرده و مفتنه انگیزی میکنند باز هم میان شما از آن منافقین
مفسد وجود دارد خداوند جمال ستمکاران آگاه است در آن ایام روزی و دیمه بن
ثابت بن منافقین گفت این مرد میخواهد دیار و قصور پادشاهان شام را فتح کند و در
جایگاه آنها قرار بگیرد هیأت چطور میتواند این کارها را انجام دهد پیغمبر (ص)
از گفتار او واقف شد و عمار یاسر فرمود آن جماعت را در باب تا هلاک نشدند و از آنها
سؤال کن این چه سخنی است که گفته اید اگر انکار کنند گفتارشان را بآنان بازگو
عمار نزد آنها رفت فرمایش پیغمبر را رسانید ایشان چون دانستند که پیغمبر از

گفتارشان آگاه است انکار نکردند ولی پاسخ دادند ما مزاح می‌کردیم باهم تا مشقت سفر از ما بر باید خداوند آیات ذیل را بر سولش در باره آنها نازل فرمود *يَا أَيُّهَا الْمُنَافِقُونَ إِنَّ تَنَزُّلَ عَلَيِّهِمْ سُورَةٌ تَنبِئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ* تا آخر کابرا مجرمین و عده از ینابیان و اهل خیر هم که در ایمانشان شک و دویی بود تخلف از دستور پیغمبر آمده و بعداً بر سول خدا ملحق شدند و از آن جمله مردی بود بنام ابونخیمه که فوق العاده متمکن و قوی‌الچینه بوده و قسری بسیار باشکوه و دو زن بسیار نیکو سودت داشت که به بهترین وجهی در خدمتش کوشیده و از هر جهت وسایل تنعم و خوشی و هتروت او را مهیا ساخته بودند روزی که فرق در شادی و سرور در قصرش نشسته و بانماشای جمال زنهای فتان خود روح تازه در بدنش میدیدید بناگاه متذکر پیغمبر اکرم شده با خود گفت تو در کمال کامرانی و نعمت و آسایش باشی و رسول خدا با آن رفعت مقام و عصمت و پاکی و طهارت در شدت گرما برای رضای خدا بجهاد رفته باشد فوراً از قصر خارج و نایقه سواری و توشه راه برداشته مسلح برای الحاق به پیغمبر اکرم *وَاللَّيْلَةُ رَهْجًا* گردید هنوز شرفیاب نشده بود که اصحاب عرض کردند سواری از راه میرسد فرمود ابونخیمه است از او استقبال کنید همینکه حضور پیغمبر رسید حضرت او را دعا نمود و فرمود خداوند بتو جزای غیر بدهد.

یکی دیگر از اصحاب که سه روز تأخیر ورود داشت اباذر بود که چون شتر سواری او مرخص شده و نمیتوانست طی طریق کند ناچار شتر را رها نموده راحله خود بدرش گرفته پیاده بر اثر لشکریان حرکت نمود ظهر روز سوم بود که مسلمانان از دور پیاده را دیدند پیغمبر اکرم فرمود اباذر است که می‌آید او را دریابید که تشنه است چون شرفیاب شد مشککی پر از آب بدوش او بود پیغمبر باو فرمود ای اباذر چگونه آب داشتی و تشنه بودی عرض کرد بدر و مادرم فدایت باد در راه بشکاف سنگی رسیدم که آب خوش گوارای داشت گفتم از این آب نمیا شام تا آنکه حبیبم پیغمبر از آن بنوشد لذا مشک را پر از آب نموده شرفیاب شدم پیغمبر اکرم *وَاللَّيْلَةُ رَهْجًا* او را دعا نمود و فرمودند خداوند ترا رحمت کند ای اباذر زندگانی هیندائی پشمالی و نیز پشمالی خواهی مرد و بهمان حال بموت می‌شوی و داخل بهشت می‌گرددی و پس از مرگت که در

حال وحدت و غربت هستی جمعی از مردم عراق بامر تجهیز و غسل و کفن دفنت اقدام خواهند کرد.

(اباذر یکی از اصحابه مخاص به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و در تقوی و ایمان به مراحل کمال رسیده و مانند ایام قبل از اسلام بوسیله گوسفندانی که داشت خود و عائله‌اش امرار معاش مینمودند و پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفتار سختی‌ها و مصائب به‌شماری شد چندین مرتبه او را به‌شام و بالاخره به ربه تبعید نمودند و او آخر عمر خود بایکانه دختری که داشت در راه مرای ربه در نهایت پریشانی و غربت زندگی مینمود روزی دخترش او را در حال تزع مشاعده نمود و بر سر و روی خود زد گفت پدر جان در چنین وضعی اگر اجل تو فراسد من چه میتوانم بکنم پدر او را دلداری داد و گفت فرزندم غصه مخور و دل قوی‌دار حبیب پیغمبر بمن فرمود که در تنهایی و غربت خواهم مرد ولی جمعی از مردم عراق مرا دفن خواهند نمود چون يك اجل در رسد مرا بسوی قبله بکش و عیال را برویم بیفکن و بر سر ربه بنشین قافله‌ای میرسد نزد مردم قافله برو و بگو اباذر پدر من است که در این صحرا بر رحمت خدا پیوسته و قبل از مرگش چند نفر از مردم ربه پیش او آمده گفتند ای اباذر از چه شکایتی داری گفت از گناهان خود پرسیدند چه میل داری گفت رحمت پروردگار گفتند آیا برایت طیب حاضر کنیم جواب داد طیب مرا مرخص نموده است خلاصه اباذر بر رحمت حق تعالی واصل و دخترش بر طبق وصیت عیال را برویش افکنده منتظر بنشست که ناگاه بانك قافله یگوش رسید دختر جاورفته مالك اشتر در قافله بود پرسید ای دختر کیستی و در این دیابان چه میکنی پاسخ داد من دختر اباذر هستم و این جنازه پدر من است که در این صحرا بر رحمت خدا پیوسته و برای تجهیز جنازه‌اش منتظر میباشم مالك اشتر و عده‌ای از اصحاب فوراً پیاده شده اقدام به غسل و کفن او نموده بر جنازه اباذر نماز گذارده و دفن نمودند و پیشگویی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بصورت عمل در آمد).

در جنگ بتوك مردی همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که بر اثر کثرت جراحات وارده در جنگ پدر واحد او را مغرب مینامیدند پیغمبر صلی الله علیه و آله با او فرمود سپاهیان را بشمار شمرده و عرض کرد غیر از بتدگان و خادمان بیست و پنج هزار نفر میباشند.

رسول اکرم با آن جماعت ملی مسافت نموده و پس از زحمات و مشقات زیادی عاقبت بسوریه وارد شد و در آنجا با مخالفتی مواجه نگردید زیرا پس از زد و خورد های غیر قابل ویی اهمیت تمام امراییکه کشور سوریه آروز میان آنها تقسیم شده بود به اردوی مسلمین روی آورده و خودشان را روی پای پیغمبر صلی الله علیه و آله انداختند بعضی اسلام آورده و طایفه دیگر جزیه قبول کردند آن روزها شهرت و بزرگی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بجای رسیده بود که همان عظمت و شهرت برای مفلویت دیگران کافی بود آنحضرت جزیه های بر عهده آنها گذاشت ولی در هر صورت عقاید دینی مفلوین را محترم شمرده و اساسی است که همیشه نشر و تبلیغ دین اسلام را ترمیمه و تاکید می فرمود ولی هیچوقت آنها را بصورت قانون و زور بر دیگران تحمیل نمی نمود و آن چرا در قرآن بر او نازل شده بود بدون کم و زیاد اجرا میکرد بیشتر موقیبت آن حضرت در این مرحله اصولا ناشی از رحم و مروتی بود که بمسیحیان نشان داد و از آنها فقط جزیه مختصری گرفت و قلوب تمام افرادی را که مغلوب کرده بود توجه مهر و محبت و محظوب عاطفه ترحم دیش کرده بود و چون خبر ورود پیغمبر و تسلیم شدن امرای سوریه و قبول دادن جزیه به عراقلیوس امپراطور اردویا و شام و یسوع المقدس رسید مردی از طایفه بنی غسان را خواستی با و دستور داد که مسافرت به بتوک کند و از گفتار و کردار محمد صلی الله علیه و آله تفحص کرده خبر آورد آن شخص حرکت کرده به بتوک رسید حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله شریاب شد بعضی از مالکات آن حضرت را مساند و در کردن صدقه و پذیرفتن هدیه و چیزهای دیگر دانست باز گشت و خبر بامپراطور داد امپراطور باطناً اسلام آورد و دستور داد تا مردم مملکت را حاضر کنند پس از آنکه مردم حضورش جمع شدند آنها را باسلام و تصدیق نبوت پیغمبر خاتم دعوت کرد مردم نپذیرفتند و نافرمانی نمودند امپراطور ترسید میادا پادشاهی او تباه گردد تا چاردم فرست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از دو ماه توقف در بتوک بسوی مدینه مراجعت کرد درین راه بده از منافقین همداستان شدند که در عقبه پنهان شتند و در کمین باشند هنگامیکه رسول خدا از آنجا عبور میکند حیوان سواردی او را دم داده تا پیغمبر را یزمین اندازد و حضرتش را شهید نمایند و شرح آن در ذیل آیه بعد یعلقون باقه ما قالوا بیان خواهد شد پیغمبر

وارد مدینه شد طایفه‌ای از مؤمنین که در وکایش بیرون رفتند و امروز و فردا نموده و بدفع الوقت ایام را میگذرانیدند که از آنجمله بودند کعب بن مالک شاعر و هراقرین ربیع و هلال بن ایبه مراثقی که میگفت پس از خروج پیغمبر اکرم ﷺ پیش خود میگفتم امروز و یا فردا به بتوک خواهم رفت و دیگران هم چون من در تزیینت و بخت مستی نموده و هر روز میگفتیم که فردا خواهیم رفت تا آنکه پیغمبر اکرم ﷺ مراجعت فرمود شرفیاب خدمتش شده و تنهیت دادیم که سلامت از این جنگ مراجعت نموده‌اند سلام کردیم جواب سلام ما را نداد و از ما اعراض فرمود و سایر مسلمین هم با ما همین رفتار را نموده و از ما اعراض می نمودند و در مسجد هم حاضر میشدیم کسی به ما حرف نمیزد و زنهای فحشیده خدمت پیغمبر رسیده عرض نمودند مگر شوهران ما مورد مسخط و غضب شما واقع شده‌اند اگر چنین است ما هم از آنها دوری بجوئیم پیغمبر فرمود بلی شما هم از آنها اعراض نموده ردوری بجوئید کعب گشت به هلال و هراقره گفتم بیا بعد از شهر خارج شده و بشکاف کوهها پناه برده روزها را روزه گرفته و شب‌ها را به عبادت مشغول شویم تا خداوند توبه ما را بپذیرد و این کار را نمودند و بالاخر بعد سه روز هم آن سه نفر از یکدیگر جدا بوده و آه در ناله و زاری نموده و از پیشگاه خداوند طلب مغفرت نمودند تا آنکه شبی پیغمبر اکرم ﷺ در خانه ام سلمه بود این آیه نازل شد: لقد تاب الله على النبي والمهاجرين والانصار الذين اتبعوه في ساعة العسرة فبرئوا من ذنوبهم و انما حظوظ الدنيا قليل و الله غفور رحيم

قوله تعالى: ان تصيبك حسنة فامسكها

این آیه خطاب به پیغمبر است ای رسول ما اگر نعمتی از جانب خدا مانند فتح فیروزی و غنیمت بشما برسد منافقین معز و نادر و هکذا کردند و چنانچه حادثه ناگواری بر شما رخ دهد خوشحال شوند و گویند چه خوب کارهای خود را پیش بینی نمودیم و بجهاد رفتیم و از آفت مال و جان محفوظ ماندیم.

در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فی مرد مقصود از حسه عینیت و عافیت و مراد از مصیبه باز و شدت است سپس میفرماید ای محمد ﷺ منافقین بگو هر چه از خیر و شر بر ما میرسد همه از جانب خدا است که برای ما مقدر شده و در اوج محفوظ

اللہی ثبت است و هرگز از جهت اعمال دینی تدبیری مانع نیست چنانکه شما می پندارید.
 پروردگار آقا و مولای ما و مایندگان اوستیم کسانی که بشما ایمان دارند در جمیع
 کارها با توکل کنند، این قسمت از آیات و دستور است که خداوند به مؤمنین میدهد تا
 بتدبیر و قضاء اللہی راضی بوده و در تمام امورات خود با توکل بجویند.

قل هل ترهبون بئنا عباداً میفرماید ای پیغمبر منافقین بگو آیا بجز نیکوئی و فتح
 فیروزی و غنیمت و یا شهادت و پاداش بهشت چیز دیگری در انتظار ما دارید ولی ما
 منتظریم خداوند بشما منافقین عذاب سختی خود را بپاشد و با آنکه بدست ما
 هلاک گرداند.

در کافی از ابی حمزه روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام معنای احدی الحسنین
 را سؤال کردم فرمود مراد مرگ در حالت اطاعت و فرمانبرداری خداست و با درک
 زمان ظهور قائم ما حضرت حجة علیه السلام است و مقصود از دامن تریس بکم مسخ شدن
 منافقین و پاک شدن آنهاست بدست مؤمنین.

قوله تعالى: قل انفقوا طوعاً او كرهاً لن يتقبل منكم تا آخر وهم يجمعون
 این آیات حال و کردار منافقین را بیان میفرماید که اتفاق آنها در درگاه اللہی
 پذیرفته نیست چه آنان منمرد بوده و فرمانبرداری از اوامر خدا نکنند و اتفاق کسانی
 را قبول میفرماید که از روی حقیقت و خلوص ایمان بخدا و رسولش دارند و منافقین
 کافر شده اند و کفر آنها مانع قبول اتفاق ایشان گردیده است و اجر و پاداش آنرا بر طرف
 کرده و ازین برده و از صفات منافقین آنست که بآنطوریکه مأمور شده اند نماز بجا
 نمیآورند و اتفاقشان با رضا و طیب خاطر نیست بلکه برای دین و خود نعمانی است تا
 مردم اعتقاد کنند که ایشان جزء مسلمانان هستند.

و این آیه دلالت میکند که کفار هم مانند مسلمانان مکلف با احکام شرعی بوده
 والا خداوند هرگز ضم نمیکرد آنها را بترك نماز و زکوة و خطابات تا آنها متوجه
 نمیشد سپس امة محمد صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده و میفرماید ای مؤمنین از فرزندی
 تروت و دارایی و از زیادی فرزندان منافقین تمسب نکنید خداوند اراده فرموده تا
 بدینوسیله ایشان را عذاب کند در دنیا و جان آنها را بگیرد در حالتیکه از دنیا کافر

لَقَدْ ابْتَغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلْبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ
 وَ هُمْ كَارِهُونَ (۴۸). وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ الذَّنَّ لِي وَ لَا لِفِتْنَى إِلَّا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا
 وَإِنْ جَهَنَّمُ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۴۹) إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَأْتِهِمْ وَ إِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ
 يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ قَرِحُونَ (۵۰).

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى

اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۵۱).

بروند اینان بدروغ سو گند بعدا یاد کنند که ما با شما مؤمنین هم عقیده هستیم دروغ
 میگویند با شما هم عقیده نیستند بلکه آنها از اسلام و مسلمین میترسند مبادا آنان
 را بقتل رسانده و یا اسیر کنند هر گاه پناهگاهی در غارها و شکاف کوهها بیابند یا آنها
 فرار کنند و بتعجیل از تزد شما مؤمنین بگریزد.

این آیه اصرار درونی منافقین را بکلی فاش و ظاهر گرداید تا مؤمنین آنها را
 هتاخته و فریب ایشان را نبورند.

در محاسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هیچ احسان و عبادتی بحال
 کفار سودی نبخشد آنها نمیشنوبند قول خداوند را که میفرماید و ما منهم ان تبیل
 منهم غفاتهم .

در کافی ذیل آیه مزبور از یوسف بن ثابت بن ابی سعید روایت کرده گفته در روزی
 حضور حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شده و ضمن عرض مقصدی که داشتم دوستی و
 محبتی که ما بشما داریم نه از روی عرای نفس و خاطر امور دنیائی است بلکه از نظر
 قرابت شما با رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و آنکه خداوند دوستی شما خاندان عصمت
 را بر ما واجب نموده و این مودت و دوستی موجب رضای خدا و وسیله اصلاح دین و
 دنیا و آخرت ماست آنحضرت فرمود بلی راست میگویند دوستداران و معین ما
 در روز قیامت با ما هستند مانند این دو انگشت متصل بهم سپس فرمود بعدا قسم چنانچه

همانا در جنگ های پیش نیز آنان در صدد فتنه جوئی واخلال برآمدند و کارها را بعکس جلوه میدادند تا وقتی که حق در رسید و امر خدا آشکار گردید و باینکه آنها ناراضی بودند فتح نصیب شما شد (۴۸). و پس از مناقضین میگویند ما را از حرکت درجهاد معاف بدار و ما را در آتش میفکن بدان و آگاه باش که آنها خود در فتنه و بار افتاده اند و کافرین را دوزخ احاطه کند (۴۹). اگر پیش آمد خوبی برای شما رخ دهد ناراحت میشوند و اگر حادثه ناگواری روی آورد خوشحال شده و میگویند ما کارهای خود را خوب پیش بینی کرده بودیم باینکه پیش بدین گرده آمد خوشحالند (۵۰). ای پیغمبر با آنها بگو چرا آنچه که خداوند برای ما نوشته و مثبت از تعلق گرفته بما تمیزد و از مولای ما است و کسانی که ایمان آورده اند قطع بعدا تو کلمه میکنند (۵۱).

کسی تمام عمر خود روزها روزه بدارد و شب ها را به عبادت مشغول شود ولی دوستی ما خاندان رسالت را در دل نگیرد خدا را ملاقات میکند در حالی که از اورا نسی بوده و او را مورد غضب و سخط خویش قرار میدهد و آیه را تلاوت فرموده و اضافه کردند شما از قلم افراد مؤمنین نگران نباشید زیرا بطوریکه میدانید رسول اکرم ﷺ بکنفر بود در بین ملتی و بالاخره به یزیدی پروردگار تسوئق اداء رسالت و رهبری خلائق را بدست آورد و اول کسی که حضرتش پیوست و دعوتش را اجابت نمود امیرالمؤمنین علی بود.

قوله تعالى: ومنهم من يلزمك في الصدقات

طبرسی از ابی سعید خدری روایت کرده گفته حضور پیغمبر اکرم ﷺ شرفیاب شدم مشغول قسمت فنائم بود شخصی وارد شد موصوم بحر قوس بن زهیر رئیس خوارج عرض کرد ای محمد ﷺ با عدالت فنائم را میان جهاد کنندگان تقسیم کن فرمود آنحضرت ای بر تو اگر من بعدالت رفتار نکنم که رفتار میکند هر عرض کرد ای رسول خدا اجازه بفرمائید گردش را بزنم فرمود واکذار او را اسباب و پیروانی دارد که نماز و روزه و عبادات شما نسبت بعبادات آنها بسیار اندک و ناچیز باشد بزودی از اسلام و دین حق خارج شوند مانند خارچ شدن تیر از گمان برای او

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا أَحَدِي الْحَصَنِينَ وَ نَحْنُ قَرِيبٌ بِكُمْ أَنْ يَصِيبَكُمْ اللَّهُ
بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ يَأْتِيَنَا قَرْصُوا إِلَّا مِنْكُمْ مَرَبَّصُونَ (۵۲). قُلْ انْتَقُوا
طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُقْبَلَ مِنْكُمْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ (۵۳). وَمَا
مِنْهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنْهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ
إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ (۵۴).

پستانی است نظیر پستان زنان هر گاه خروج کنند آنها را بقتل برسانید و نابود
گردانید گفت ابو سعید در کتاب امیرالؤمنین علیه السلام ببصاکت خوارج رفتم خدا را شاهد
میگیرم آنحضرت هر قوس را بقتل رسانید جسدش را که معاینه کردیم همانطوری
بود که پنبه بر اکرم علیه السلام وصف فرمود و آیه مزبور در حق هر قوس نازل شده و این
حدیث را نقلی که از علمای عامه است در تفسیر خود ذکر کرده
اشباهی که زکوة بر آنها تعلق میگیرد
نوله تعالی: **إِلَّا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ تَأْفِيفَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**
و در باب زکوة از ضروریات دین مقدس اسلام است و منکر آن کافر است چنانچه
در تفسیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر که زکوة مال خود را ندهد هر چند
قیراطی باشد او مسلمان نیست.

در تہذیب از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود هر کس زکوة مال خود را
نهدد خداوند آن را بصورت ازدهائی از آتش در آورد و در قیامت بگردن صاحبش
افکند او را اذیت و آزار کند تا مردم از حساب فارغ شوند و تلاوت فرمود آیه سبطوقون
ما سئلوا به يوم للقيمة .

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند در اسلام خون دو طایفه
را حلال نموده مردی که عیال دارد و زنا میکند و بانوی شوهر داری که زنا میدهد

بگو ای پندیده هر غیر از دو نیکویی که پابشت و یافتی و پیروزی با انتظار ما
چیز دیگری است ولی ما انتظار آنرا داریم که خداوند شما منافقین از عذاب سخت
خود برساند و یا آنکه بدست ما هلاک شوید شما منتظر باشید ما هم با شما با انتظار
امر خدا هستیم (۵۲) منافقین بگو چه برضا و رغبت و یا آنکه با کراه و بی میلی هر چه
اتفاق نماید خداوند قبول نمینماید چه شما مردمی فاسق و بد عمل هستید (۵۳).
و هیچ چیز مانع قبولی اتفاق آنها نبود مگر آنکه ایشان بخدا و
رسولش کافر بوده و نماز را بپا نیداشتند مگر با بی
میلی و کسالت و اتفاقی نمیکردند جز از
روی اکراه (۵۴).

و دیگر آنکه زکوة نمیدهد زمانیکه حضرت حجة قائم علیه السلام ظهور کند بدون شاهد
زانی و زانیه را سنگسار کند و کردن مانع زکوة را بزند و از غل و جوب زکوة آن
است که فقیر و ینوا در اسلام یافت نشود.
و از آنحضرت بسند دیگر روایت کرده فرمود خداوند واجب کرد از برای قراء
در اموال اغنیاء مقداری که کفایت کند هزینه و مصارف آنها را و اگر آن مقدار کافی نمی
بود بیش از آن واجب میفرمود و سبب فقر و پریشانی بی نوایان آنستکه اغنیاء زکوة
نمیدهند و مخالفت امر پروردگار را مینمایند.
و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده فرمود حفظ کنید اموال خود را
از آفات دادن زکوة.

در فیه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود شخصی در حضور امیر المؤمنین
میکوت مرد بغیل از آدم ستمکار بهتر و عذرش پذیرفته تر است آنحضرت فرمود باو
دروغ میگوئی چه ستمکار گاهی از اوقات توبه کند ویر آنکه ظلم نموده مظالم بدهد
ولی بغیل هر گاه بغل و رزید زکوة نمیدهد و سله رحم بجا نمیآورد و در راه خدا
چیزی اتفاق نمیکند خداوند بهشت را بر شخص بغیل حرام کرده احادیث باین مضمون
بسیار است.

زکوة بر نه چیز واجب است طلا و نقره گندم و جو و میوه خرما شتر و گاو و گوسفند

فَلَا تَعْجَبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَيَزْهِقَ أَفْسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۵۵). وَيَعْلَمُونَ بِاللَّهِ أَنَّهُمْ لَكُمْ مِنْكُمْ وَمَاهُمْ مِنْكُمْ
وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ (۵۶). لَوْ يَجِدُونَ مَلِجًا أَوْ مَفَارِجًا أَوْ مَدْحَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ
وَهُمْ يَصْطَعِقُونَ (۵۷). وَمِنْهُمْ مَنْ يُلْمُزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ
أَعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يَعْطُوا مِنْهَا
إِذَا هُمْ يَصْطَعِقُونَ (۵۸).

زکوة بر اشیاء مذکوره در صورتی واجب میشود که بعد نصاب برسند چنانچه بعداً بیان
میشود و دیگر مالک آنها بالغ و عاقل و آزاد و آن مال در تحت تصرف او بوده باشد.
در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود زمانی که آیه فوق و آیه
خادمین اموالهم صدقه نازل شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امر فرمود منادی صدا بزند میان
مردم بخداوند واجب فرموده زکوة را در طلا و نقره و غلات اربعه و چهار پایان سه گانه
طلا دو نصاب دارد اول بیست دینار زکوة آن نصف دینار است دوم چهار دینار زکوة
آن دو قیراط است و دینار یک مثقال شرعی و هر مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است و
بحساب مثقال صیرفی نصاب اول پانزده و دوم سه مثقال صیرفی باشد.

نقره نیز دو نصاب دارد اول دویست درهم پنج درهم باید زکوة بدهد دوم چهل

علی بن ابراهیم ذیل آیه و منهم من یلمزک فی الصدقات : از ساداتین علیه السلام
روایت کرده فرمودند این آیه وقتی نازل شد که صدقات را حضور پیغمبر اکرم (ص)
آوردند تا تقسیم فرماید جمعی از انبیاء و متولین هم حاضر بوده و منتظر بودند که از
اموال مزبور سهمی دریافت دارند ولی برخلاف انتظار دیدند که آنحضرت صدقات
را بر اینوایان تقسیم فرمودند از مشاهده آنحال خشکین شده مشغول عیب جوئی و خرده
گیری شده گفتند ما پیغمبر را بجان مال خویش تلویع نموده و در چنگ ما یاری و کمک
منساکیم اینک غنائم و صدقات را بآنها می دهد که ناتوان بوده و نمیتوانند کاری از پیش
برند لذا این آیه در ملامت و نکوهش آنهمه نازل گردید.

از اموال و اولاد منافقین در شکست میانی خدا میخواست آنها را بدینوسیله مذبذب سازد
در دنیا و در موقع واپسین جان آنها را بستاند در حالی که از دنیا کافر میروند (۵۵) و پیوسته
سوگند میخورند که ما با شما مؤمنین هستیم و البته دروغ میگویند نه باشد و نه هم
حقیده با شما نیستند بلکه آنها از اسلام و مسلمین میترسند (۵۶) . و

چنانچه پناهگاهی در غارها و شکلیهای کوهها بیابند بدانجا فرار

کنند و به تعجیل از شما میگریزند (۵۷) و بعضی از منافقین

کسانی هستند که بر شما عیبجویی مینمایند در تقسیم

صدقات اگر با آنها سهمی دهید راضی و خشنود

شوند چنانچه چیزی بایشان داده شود

سَخَّاءُ غَمَمَاتٍ وَ نَارِاضٍ

خواهند شد (۵۸) .

درهم یکدرهم زکوة بدهد و هر درهمی هجده نخود است که يك مثقال شریعی است
بصواب مثقال صیرفی که بیست چهار نخود باشد نصاب اول یکصد پنج و دوم بیست
يك مثقال میباشد قواعد کلی در زکوة طلا و نقره هر گاه از نصاب اول زیاد تر شد برای
هر چهل درهم و دینار یکی بعنوان زکوة باید ادا کنند و زکوة آنها در صورتیست که
مسكوك باشند بسکه معامله و چنانچه آلت زینت و زر زبور یا سببیکه و شمش باشند
در آنها زکوة واجب نیست و دیگر باید مقدار نصاب یکسال بماند و اگر در افتاد تغییر
یابد بدل کنند آنها در اینصورت نیز زکوة تعلق نمیگیرد.

در کانی از ابن شطین روایت کرده گفت سئوال کردم از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
مقداری آلات و جلی و زبور طلا و نقره پیش من موجود است زکوة بر آنها واجب است
فرمود نه عرض کردم طلا و نقره مسكوك چه طور فرمود چنانچه با آنها معامله میکنند
واجب است و اگر از رواج افتاده یا سببیکه شده واجب نیست

و از زراره روایت کرده گفت حضور حضرت باقر علیه السلام عرض کردم یکصد و نود و نه
درهم جمع کردم و یازده ماه بر آنها گذشته ماه دوازدهم یکدرهم اضافه نمودم در پایان
سال دوست درهم مقدار نصاب دارا هستم باید زکوة آن را بدهم فرمود زکوة واجب

نیست تا بر تمام دویست درهم یکسال بگذرد و از چیزهایی که زکوة بر آنها تعلق میگیرد
گندم جو و مویر خرما است بدو شرط اول باید هر کدام بنصاب برسند و نصاب آنها
دویست و هشتاد و هشت من چهل و پنج مثقال کم میباشد.

دوم باید مالك آنها باشد بسبب زراعت و یا زرع و امره پیش از تعلق زکوة بار
منتقل گردد و وقت تعلق زکوة زمانی است که عرفا گندم و جو بآنها بگویند.

در کافی از محمد اشعری روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت موسی بن جعفر
در چه مقدار از گندم جو و مویر خرما زکوة واجب است فرمود هر گاه پنج دسق رسید
عرض کردم حضورش و سق چه مقدار است فرمود شصت صاع (مطابق دویست و هشتاد و
هشت من چهل و پنج مثقال کم).

اگر زراعت و باغ بآب باران یا آب جاری سیراب شود باید ده يك از در آمد
حاصله را بعنوان زکوة خارج کند و چنانچه بادسی یا گاو و شتر از چاه آب بیرون
آورد و بر زراعت دهند بیست يك از در آمد را باید بزرگوار بدهند و هر گاه بپردوسادی
آب دهند پانزده يك زکوة میدهند و زکوة پس از بیرون کردن هزینه زراعت و مالیات
دولت میباشد.

اما زکوة انعام ثلاثه که عبارت از گوسفند و گاو و شتر است بقرار ذیل میباشد
واجب است زکوة در آنها بچهار شرط.

اول رسیدن بعد نصاب دوم گذشتن سال سوم هر گاه سائمه باشند یعنی
چرا کنند و اگر علوفه دستی بآنها داده شود زکوة نیست بر آنها چهارم کارگر و
بارکش نباشند.

گوسفند پنج نصاب دارد

اول چهل یک گوسفند باید بدهد دوم یکصد و بیست و يك دو گوسفند باید بدهد
سوم دویست و يك سه گوسفند باید بدهد چهارم سیصد و يك چهار گوسفند زکوة
ن است پنجم چهارصد و یک یا زیاده تر و باید از هر صد گوسفندی يك گوسفند بعنوان
زکوة ادا کند.

گاو دو نصاب دارد.

اول سی زکوة آن گاو بیست که داخل سال دوم شده باشد دوم چهل زکوتش گاو بیست که داخل سال سوم شده باشد.

شتر دوازده نصاب دارد.

اول پنج، زکوة آن گوسفند است دوم ده دو گوسفند بدهد سوم پانزده سه گوسفند چهارم بیست چهار گوسفند پنجم بیست پنج زکوة آن پنج گوسفند است ششم بیست شش زکوتش شتر بیست که داخل سال دوم شده هفتم سی شش زکوة آن بیست شتر است که وارد سال سوم شده هشتم چهل شش زکوتش شتر چهار ساله است نهم شصت يك زکوة آن شتر پنج ساله است دهم هفتاد شش زکوة آن در بیست شتر یک که وارد سال سوم شده یازدهم نود و يك زکوة آن دوشتر که داخل سال چهارم باشد دوازدهم یکصد و بیست يك زکوة آن را میتوان بدو طریق حساب کرد یا چهل حساب میکنند زکوة آن در هر چهل عدد بیست شتر سه ساله است و یا پنجاه حساب کنند در هر پنجاه شتر، چهار ساله میدهند.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود بیست زکوة بر شتران بارکش و ده بر غیر سائمه، در تہذیب از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود بر حیوانات کارگر و آنهایی که سال نگذشته زکوة بیست و زکوة بر حیواناتی است که در سمر اچرا میکنند.

مصارف زکوة

زکوة را در هشت مورد بمصرف میرسانند اول دوم فقراء و ینوایانی هستند که هزینه و مصارف مالیانه خود و عائله را نداشته باشند سوم یکسانی میدهند که اموال زکوة را جمع آوری میکنند چهارم یکفرا و مخالفین میدهند تا دلای آنها را بسوی اسلام و مسلمین بگردانند و تحریب نمایند پنجم صرف آزاد کردن بندگانی مینمایند که از تادیبه مال قرار داد بامولای خود عاجز مانده اند ششم باشخاص قرض دار میدهند تا دیون خود را ادا کنند هفتم در راه خدا و منفعت عامه مردم مصرف کنند مانند ساختن پلها و مدارس و مساجد و کمک بزمین خاانه کسبه و معاهد مشرفه ائمه و اکرام علماء و محصلین علوم دینی و خلاص کردن شیعیان از دست اشخاص متمکار هفتم یکس میدهند

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آلَيْهِمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

وَرَسُولُهُ أَنَا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ (٥٦). أَلَمْ آتِ الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ

وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبَهُمْ وَفِي الرِّقَابِ

وَالْفَارِغِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ

قَرِیْضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٦٠)

که در مسافرت هزینه او تمام شده باشد اگر چه در شهر و دیار خود غنی و ثروتمند
بوده و عس و نباید زکوة را بدهند یا شخصاً بلکه دارای اوصالی ذیل هستند.
اول باید کافر و منافق نباشند مگر بعنوان تحییب چنانچه بیان شد.
دوم از آنهایی نباشند که علناً مرتکب معاصی میشوند و متجاهر بفسق هستند.
سوم واجب النفقه زکوة ندهند یا مانند پدر و مادر و فرزندان و عیال.
چهارم هاشمی و سادات نباشند در صورتیکه زکوة ندهند عامی و غیر سادات باشد
و اگر خود او هاشمی باشد مانعی ندارد.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود حضور پندمیرا کرم **صدقات بسیاری آوردند عده از اغنیاء و فروتمندان حضور داشته و منتظر بودند که سهمی از آنها دریافت دارند خداوند آیه انما الصدقات را نازل کرد و بیان فرمود صدقات منحصراً اختصاص بهشت طایفه دارد و نباید به سایر مردم داده شود و فرمود آنحضرت فقراء ینوایانی هستند که مؤنه خیالات خود را ندارند و از مردم سؤال نمیکند چنانچه میفرماید در سوره بقره للفقراء الذین احصوا فی سبیل الله لایستطیعون ضرباً فی الارض یدسبهم البهاهل اغنیاء من التنفق و مساکین مردان و زنان بیمار و زمین گیر باشند و عاملین کسانی هستند که مأمور جمع آوری صدقات بوده و باطراف بلاد اسلام عزیمت نموده تا صدقات را جمع و با هم یا نائب او برسانند تا تقسیم کند و مؤلفه مردمان خداپرست و موحدی هستند که قائل بوحدانیت پروردگارند ولی معرفت و شناسایی بآئین اسلام**

بہتر آن بود که آنچه خدا و رسولش بآنها مرحمت میکردند راضی بوده و می گفتند که امانت خدا برای ما کافی است و در خداوندی که خدا و رسول از کرم یددیع خود به امانت چیز عطا کنند و ما مشتاق بشویم (۵۹) صدقات اختصاص دارد بینوایان و عاجزها و جمع آوری کنندگان و برای جالب قلوب میگذاشتگان بدین اسلام و آزادی بندگان و بردگان و ادای دین قرضداران و برای رضای خدا و پیشرفت دین و درماندگان و مسافران آبرومندی که در بین راه معطل و درمانده شده اند و این عصاره فرخ و حکم خداوند است و خداوند دانای حکیم است (۶۰)

و نهوت پیغمبر اکرم ﷺ ندارند از وجوه صدقات برای تمییب و دلجوئی این قبیل اشخاص نصیبی معین شده تا بآنها بدهند و باین وسیله آنان را نسبت بمسلمین مهربان نموده تا علاقه مند به تشریف در دین اسلام بشوند.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود از جمله اشخاصی که در سدر اسلام جزء مؤلفه قلوبهم بودند ابوسفیان بن حرب بن امیه و سهیل بن عمرو و امثال آنها را میتوان نام برد که پیغمبر اکرم به هر يك از ایشان صدقتهای مرحمت فرمود که وسیله تامین معاش آنها باشد و رقاب مؤمنینی هستند که بر اثر قتل غیر عمدی و یا کشتن سید و حرم کعبه و یا کفاره قسم وظهار و مانند این امور عهدمدار پرداخت غرامت و دیه بوده ولی بر اثر تنیدستی و فقر قادر بتأدیه آن نمیباشند خداوند از صدقات سهمی برای پرداخت این قبیل تعهدات مقرر داشته تا کفاره را ادا کنند و عاریین مردمی هستند که از برای امور مشروع قرض گرفته و مصرف نموده اند و قدرت استرداد و تأدیه دین خود را ندارند بر امام واجب است که دین این مقرضین آبرومند را از محل وجوه صدقات بپردازد فی سبیل الله مواردی بسیار دارد از قبیل کسانی که بجهاد رفته و مال خود را مصرف نموده اند و یا کسانی که مستطیع بوده و حج بر آنها واجب شده ولی غفلت نموده و بهیچ ترفه و اکنون بینوا شده اند یا آنکه از این وجوه صدقات اقدام بتأسیس بیمارستان نموده و یا سدی احداث کنند و این سبیل کسانی هستند که در سفر مشروع بر اثر حوادث

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ افْتَنَ قُلُوبَنَا وَنَحْنُ بِمَا نُلَاقِي مِنَ الْآيَاتِ الْكُبْرَىٰ وَنَحْنُ بِمَا نُلَاقِي مِنَ الْآيَاتِ الْكُتُبِ لَا يَلْمِزُكَ اللَّهُ يَا نَبِيَّ وَلَا الْمَلَائِكَةُ قُلْ أَتَعْلَمُونَ مَا يُكَلِّمُكُمُ الْمَلَائِكَةُ فِي السَّمَاءِ أَن يَقُولُوا لِلنَّبِيِّ قُلُوبًا أَلَيْسَ لِكُلِّ أَفْجَاءٍ لَّجَبٍ فَأَنذَرْتُكُمْ الْكَلْبَ الْأَبْرَصَ بِأَن يَأْتِيَكُمُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّسْتَقِيمٌ يَقُولُ بِاللَّهِ تَحَكُّمًا وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ وَكَانَ الَّذِي تَلَظَّىٰ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ وَكَانَ الَّذِي تَلَظَّىٰ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ وَكَانَ الَّذِي تَلَظَّىٰ

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ افْتَنَ قُلُوبَنَا وَنَحْنُ بِمَا نُلَاقِي مِنَ الْآيَاتِ الْكُبْرَىٰ وَنَحْنُ بِمَا نُلَاقِي مِنَ الْآيَاتِ الْكُتُبِ لَا يَلْمِزُكَ اللَّهُ يَا نَبِيَّ وَلَا الْمَلَائِكَةُ قُلْ أَتَعْلَمُونَ مَا يُكَلِّمُكُمُ الْمَلَائِكَةُ فِي السَّمَاءِ أَن يَقُولُوا لِلنَّبِيِّ قُلُوبًا أَلَيْسَ لِكُلِّ أَفْجَاءٍ لَّجَبٍ فَأَنذَرْتُكُمْ الْكَلْبَ الْأَبْرَصَ بِأَن يَأْتِيَكُمُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّسْتَقِيمٌ يَقُولُ بِاللَّهِ تَحَكُّمًا وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ وَكَانَ الَّذِي تَلَظَّىٰ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ وَكَانَ الَّذِي تَلَظَّىٰ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ وَكَانَ الَّذِي تَلَظَّىٰ

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ افْتَنَ قُلُوبَنَا وَنَحْنُ بِمَا نُلَاقِي مِنَ الْآيَاتِ الْكُبْرَىٰ وَنَحْنُ بِمَا نُلَاقِي مِنَ الْآيَاتِ الْكُتُبِ لَا يَلْمِزُكَ اللَّهُ يَا نَبِيَّ وَلَا الْمَلَائِكَةُ قُلْ أَتَعْلَمُونَ مَا يُكَلِّمُكُمُ الْمَلَائِكَةُ فِي السَّمَاءِ أَن يَقُولُوا لِلنَّبِيِّ قُلُوبًا أَلَيْسَ لِكُلِّ أَفْجَاءٍ لَّجَبٍ فَأَنذَرْتُكُمْ الْكَلْبَ الْأَبْرَصَ بِأَن يَأْتِيَكُمُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّسْتَقِيمٌ يَقُولُ بِاللَّهِ تَحَكُّمًا وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ وَكَانَ الَّذِي تَلَظَّىٰ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ وَكَانَ الَّذِي تَلَظَّىٰ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ وَكَانَ الَّذِي تَلَظَّىٰ

ویش آمدحائی مال خود را از دست داده و درمانده‌اند باید از صدقات بقدری که
اورا بوطن برساند کمک نمایند.

در کافی از موسی بن بکر روایت کرده گفت فرمود حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
هر کس بطلب روزی حلال برود تا مصارف خود و عیالاتش را بدست آورد مانند کسی
است که جهاد کرده در راه خدا و اگر در آمد او کافی به مصارفش نباشد قرض کند برای
قوت عیال خود و هر گاه وفات کند و آن دین بر او باقی باشد باید پیشوای مسلمین آن را
ادا کند چه آن شخص از سه جهت زکوة باو میرسد فقراست و مسکین و غارم.

قوله تعالى : وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ

این آیه در باره منافقین نازل شده سبب نزول آن بود که عبدالله بن نفیل
یکی از منافقین سخنان پیغمبر را گوش میداد و برای منافقین نقل نموده و سخن
چینی میکرد جبرئیل بر پیغمبر نازل شده و فرمود ای محمد صلی الله علیه و آله مردی از منافقین
که سیاه چهره و دارای موی زیادی است و چشمانش چون چشم خروس و با زبان
شیطان حرف میزند به تمامی سخن چینی نزد منافقین مشغول است پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
را شناخت و احضار فرموده و علامتش کرد او بدروغ قسم خورد که هر تکب آن عمل

بعضی از منافقین پیغمبر را میآزارند و میگویند او شخص زودباز و رست ای پیغمبر بگو زودباز و برای شما بهتر است او بخدا ایمان آورده و بمؤمنین هم اعتماد و اطمینان دارد (۶۱). و برای مؤمنین مایه رحمت و پروردگار بوده و رای کسانی که رسول خدا را آزار میدهند عذاب دردناکی است (۶۲). برای جلب رضایت و خشنودی شما بخدا سوگند میخورند اگر آنها مؤمن بخدا باشند جلب خشنودی و رضایت بقتعالی مقدم و مزادارتر است (۶۳). آیا نمیدانند کسانی که بعد از خدا و رسولش قیام میدمایند آتش دوزخ جایگاه همیشگی آنها بوده و این در حقیقت بدبختی و ذلت بزرگی است (۶۴). منافقین میترسند از آن روزی که خداوند سوره نازل نماید تا آنچه در دل دارند آشکار شود ای پیغمبر با آنها بگو مسخره کنید همانا خدا آنچه شما از آن میترسید ظاهر گرداند (۶۵)

نشد است پیغمبر فرمود عذرتوراهیدیم ولی نباید بدانجا توقف کنی نزد رفقایاش رفت و گفت محمد صلی الله علیه و آله زودباز است با آنکه خدا باو خیر داده که من سخن چینی میکنم معذالك قسم دروغ مرا باور کرد.

عباسی در آیه ولئن سألنکم تا آخر از جابر جمعی روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام تفسیر آیه را سؤال کردم فرمود البته هر يك از آیات قرآن دارای تفسیری است و این آیه در حق بنی امیه و چندتن از منافقین نازل شده که در عقبه کمین کرده و قصد قتل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را داشتند و بیکدیگر میگفتند اگر مؤمنین متوجه ما شوند میگوییم ما مزاح و بازی میکردیم و اگر کسی ملتفت ما نشد پیغمبر را بقتل میرسانیم و این آیه نازل شد و پیغمبر از تنویات آنها مطلع گردید.

طبرسی روایت کرده که این آیات در حق همان دوازده نفر که بقصد قتل پیغمبر کمین کرده بودند نازل شده و موقع مراجعت از جنك بتوك جبرئیل آنحضرت را از تصمیم آنها مطلع نموده حضرت به عمار که مهار ناقة پیغمبر را میکشید و به حدیفه که ناقة را میراند فرمود بر اجله آن منافقین نزدیک نشوند و از دور يك يك آنها را صدا زد بطوری که بخوبی صدای پیغمبر را تشخیص داده و از کمینگاه فرار نمودند و همینکه ناقة پیغمبر بمنزل رسید به حدیفه فرمود کسانی که فرار میکردند شاخشی عرض کرد

وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوشُ وَلَعَبَ قُلٍ ابْنِ آلِزَلَّةٍ وَآيَاتِهِ وَرَسُولَهُ كُنْتُمْ

تَسْتَهْزِئُونَ (۶۶) لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ إِعْدَابَاتِكُمْ إِنْ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ

لَعَذَابُ طَائِفَةٍ يَنْهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۶۷). الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ

بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ

الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۶۸).

غیر حضرت هر دو از ده نفر را بنام معرفی نمود حذیفه عرض کرد اجازه فرمایید آنها را تعقیب نموده و بقتل برسانیم فرمود دوست ندارم چنین عملی صورت بگیرد تا مردم نگویند بوسیله اصحاب بر دشمن غالب شده و پس از غلبه اصحاب خود را هم بقتل رسانیده است.

عیاشی ذیل آیه آن نص من طائفة منكم لعذب طائفة از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود اینها جمعی از مؤمنین صدیق و راستگو بودند که شك آورده و پس از ایمان و اسلام منافق شدند و آنها چهار نفر بودند که یکی از آنها موسوم به معشی بن حمیر پس از اقرار معصیت خود و توبه به پیغمبر عرض کرد عاظم مرا بهلاکت انداخت پیغمبر اکرم توبه او را پذیرفت و او را عفو نمود مجدداً درخواست نمود که خداوند او را بمقام شهیدان برساند در جانی کشته شود که کسی مطلع نشود در جنگ یساره بمرتبه شهادت نائل و کسی نفهمد کجا کشته شده و از شخصی است که خداوند از او گذشته.

قوله تعالى : الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ

این آیه بیان میکند حالات و اوصاف منافقین را و میفرماید آنها از جنس یکدیگرند مردم را بکار ذشت تشویق کرده و از کارهای نیکو منع مینمایند و دستهای خود را در امور خیر بسته اند خدا را فراموش کرده اند خدا هم آنها را فراموش کرده

و اگر از ایشان سؤال کنی که چرا تمسخر و استهزاء مینمایند میگویند از روی مزاح و شوخی سخن گفتیم ای پیغمبر بآنها بگو آیا با خدا و آیاتش و رسول خدا تمسخر میکنید؟ (۶۶) مگر نیاورید چه شما بعد از آنکه اسلام و ایمان آوردید کافر شدید و چنانچه از بعضی شما در گذریم آن دسته فتنه گر را بعضی مجازات خواهیم کرد برای آنکه آنها مردمی خطاکار و مجرم میباشند (۶۷). مردان و زنان منافق به پشتیبانی از یکدیگر مردم را بکارهای ناروا تشویق کرده و از کارهای خوب منع مینمایند و دست های خود را در امور خیر بسته اند و چون خدا را فراموش کرده اند خدا هم آنها را فراموش کرده منافقین همان زشتکاران و مردم فاسق و فاجرند (۶۸)

و بحقیقت منافقین همان مردم فاسق و فاجرند و از ایمان آوردن بعد از رسولش خارج شدند و طغیان و سرکشی در شرکت مینمایند.

این بابویه از عبدالعزیز بن مسلم روایت کرده گفت: سؤال کردم از حضرت رضا علیه السلام معنای قول خداوند را نسوا الله فتسبم فرمود خداوند سهو و فراموشی نداده آنها نمی شنوی که میفرماید (و ما ربك لسیا) هیچوقت برای پروردگار تو فراموشی نیست بلکه خداوند مجازات میکند هر کسی که فراموش کند او و روز جزا را و چون منافقین در دنیا خدا را فراموش کرده اند و پرستش او را بجا نیاوردند و ایمان بعد از رسول ندارند خداوند هم در عالم آخرت ثواب و نصیبی برای آنها مقرر نفرموده پس آنان محروم از خیر و ثواب باشند سپس خداوند وعده عذاب و دوزخ میدهد بمنافقین و کفار بقولش و عذاب الله المنافقین و میفرماید چارید بودن آنها در جهنم و عذاب سرمدی کافی است برای معصیت و نافرمانی ایشان بعد خود منافقین را مخاطب قرار داده میفرماید ای منافقین لذت برید و بهره مند شوید از متاع قانی دنیا مانند کسانی که پیش از شما لذت بردند از دارایی و قدرت و اولاد که پیش از شما داشتند اکنون که نوبت بشمار سیده پیشینیان خود را فراموش نموده و مثل آنها در شهوات فرو رفته اید و حال آنکه کارهای آنان در دنیا نابود و باطل گشته ای منافقین آیا انخیار و سرگذشت پیشینیان چون قوم

وَعَدَاللهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ
وَلَعَنَهُمُ اللهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِيمٌ (۶۹) كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ
قُوَّةً وَآكْرَ أَمْوَالًا وَآوِلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخِلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخِلَاقِكُمْ كَمَا
اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخِلَاقِهِمْ وَخُضِعْتُمُ كَالَّذِينَ خَاضُوا
أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ
أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۷۰)

نوح و هاد و نود و قوم ابراهیم و اهل مدین و قوم قریب و طایفه لوط بشما فرمیده
پیغمبران خدا آیات و معجزات آشکار بآنها عرضه داشتند آسان پذیرفته و ایمان
نیادردند و هر کسی ظلم نشد بلکه آنها بنفسی خویش ستم کردند.

قرنیه تعالی : و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعضی

این آیه متصل است بآیات گذشته اتصال ضد تخیل چه حکمت الهی اقتضا
میکند که بیان فرماید اوصاف مؤمنین را بعد از منافقین که در حقیقت ضد آنهاست
میفرماید مردان و زنان مؤمنین دوست و یاور یکدیگرند بعکس منافقین مردم را بکار
های نیکو تشویق کرده و از بدکرداری منع نمایند نماز یاد دارند و زکوة میدهند و از
اوامر خدا و رسولش پیروی کرده بزرودی خدایم آنها را مشمول رحمت خود میفرماید
و عده فرموده بآنان که در بهشت جاودان بماتند.

هیاشی ذیل آیه مزبور از صفوان جمال روایت کرده گفت عرض کردم حضور
حضرت صادق علیه السلام فدای منم زنی مسلمانان تقاضا میکند از من او را به حج ببرم چون
او محرم نیست کراهت دارم از بردن او این عمل چه سود دارد فرمود باکی نیست برفتو
بجای ببر او را و آیه را تلاوت نمودند.

طبرسی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود بهشت عدن خانه ای است که

خداوند بمردان و زنان منافق و دورو آتش جهنم را وعده داده که در آن جاویدان
و همیشگی خواهند بود و این کثیر برای آنها کافی است خداوند ایشان را لعنت نموده
و عذاب ابدی می افکند (۶۹) مانند کسانی که بیش از شما دارای قدرت و مال و اولاد
بیشتر از شما بوده به متاع فانی دنیا همت مع و بیرحمند بودند و اکنون که نوبت به شما رسیده
بشبیان خود را فراموش نموده و مثل آنها در شهوات و زخرف دنیا
فرو رفته اید و حال آنکه کارهای آنها در
آخرت نابود و باطل گشته و در حقیقت
از زبانکاران هستند (۷۰)

خداوند آن را آفریده و هیچ دهنده ای آنرا مشاهده نکرده و وصف آن راهیج بفری
نمی تواند در قلب تصور کند جایگاه مطایفه باشد پیغمبران و شهداء و صدیقین.
و نیز از جابر روایت کرده گفت فرمود پیغمبر اکرم ﷺ وقتی اهل بهشت در
بهشت قرار گرفتند و از نعمتهای آن بهره مند شدند خطاب رسد از طرف پروردگار آ یا
میل دارید نعمت را بر شما زیاد کنم گویند پروردگارا نعمت و لذایذی بهتر و بالاتر از
این میباشد که بما عطا فرمودی خطاب شود خوشنودی من بزرگتر و بهتر از هر
نعمتی باشد.

و نیز از زید بن ارقم روایت کرده گفت شخصی به پیغمبر عرض کرد ای رسول خدا
آ یا اهل بهشت میخورند و میآشامند فرمود سو گند بخدا عرض مقداد صد نفر اهل
دنیا میخورد و میآشامد مجدداً عرض کرد چگونه فضولات از آنها دفع میشود و حال
آنکه بهشت مکان پاک و پاکیزه است فرمود فضولات آنان بصورت عرق که از مشام
عطرش خوشبو تر است خارج و ریزش میکند.

قوله تعالى : يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين

طبرسی و علی بن ابراهیم از حضرت باقر ﷺ روایت کردند آنحضرت آیه را اینطور تفسیر فرمود
فرمود جاهد الکفار بالمنافقین و نیز هرگز جنگ نکرد بشمشیر با منافقین و بسند

أَلَمْ يَأْتِهِمُ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ لَمُودٍ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَ
 أَصْحَابِ مَدْيَنَ وَ الْمُؤْتَفِكَاتِ أَنَّهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ
 لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۷۱) وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
 بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ
 الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۷۲)

دیگر از آن حضرت روایت کردند فرمود جهاد با منافقین آنستکه آنها را عازم کنند
 تا واجبات را بها آورند و در روایف دیگر فرمود جهاد با منافقین پند و نصیحت کردن
 و ترسانیدن آنها است از عذاب خداوند.

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با کفار جهاد
 کرد و امیر المؤمنین علیه السلام با منافقین و جهاد ملی علیه السلام جهاد پیغمبر صلی الله علیه و آله است.
 طبرسی ذیل آیه «یصلفون بالله ما قالوا و قد قالوا کلمة الکفر» از این عباس روایت
 کرده گفت سبب نزول این آیه آن بود منافقین هر وقت در جنگ بتو که از حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله
 دور میشدند طعنه میزدند بدین اسلام و سب میکردند آن حضرت را حدیثه با اطلاع
 پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانید آن بزرگوار آنها را طلب کرد آمدند حضورش قسم بدروغ
 یاد کردند که مانعین کلماتی نگفتم آیه نازل شد.

و نیز روایت کرده که در بار مجلس بن سوید نازل شده روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
 ضمن موعظه و فرمایشات خود در بتو که منافقین را تنقید نمود و آنها را پلید نامید مجلس
 گفت اگر سخنان محمد صلی الله علیه و آله راست است پس ما بدتر از الاغ خواهیم بود عامر بن
 قیس گفت البته شما بدتر از حمار میباشید پس از مراجعت بمدینه عامر واقعه را بر عرض
 پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانید مجلس گفت عامر دروغ میگوید آن حضرت دستور داد آن دروغ

آیا اخبار اقوام سالنه و پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود و ابراهیم و اهل مدین و مردم شعیب و لوط بآنها نرسید که انبیا و رسول پروردگار آیات و معجزات آشکار بآنها عرضه داشته و آنها نپذیرفته و ایمان نیاوردند و بر هیچ کدام ظلمی نشده بلکه آنها بنفس خویش مستم میگردند (۷۱) مردان و زنان مؤمن دوستان و یاور یکدیگر بوده مردم را بکارهای خوب تشویق و ولادت نموده و از کردار و زشتی منع کرده نماز پادارند و زکوة میدهند و حکم خدا و پیغمبر را پیروی و اطاعت

مینمایند آنها را پروردی خداوند مشغول رحمت خود

میفرماید چه خداوند صاحب قدرت و درست

کردار است (۷۲)

از منبر مسجد قسم یاد کنند جلاس سوگند یاد نمود به خدا که عامر دروغ میگوید عامر قسم یاد کرد که جلاس چنین سخنی بزبان جاری کرده سپس گفت پروردگار را بحق پیغمبر راستگوید آیه در این خصوص نازل فرما تا گوئید راستگو و تکذیب دروغگو باشد آنحضرت آمین گفت فوراً جبرئیل آیه فوق را نازل کرد تا فان یتوبوا بک خیراً لهم جلاس آمد حضور پیغمبر عرض کرد آیا پروردگار سخنان مرا میشنود فرمود بلی گفت عامر راست گفته ای رسول خدا من از گفتار خود پشیمان شده و توبه واستغفار میکنم آنحضرت توبه او را پذیرفت و قبول فرمود.

و نیز بسند دیگر روایت کرده که آیه درباره آنها نازل شده که در خانه کعبه حاضر شده و قسم خوردند که نگذارند خلافت به بنی هاشم برسد و در منزل عقبه موقع مراجعت از جنگ بترک برای قتل پیغمبر اکرم کمین کردند لکن بآمال و آرزوی خود نرسیدند و زکریا بن محمد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود روز غدیر خم وقتی که پیغمبر علی را بر سر دست گرفت تلاوة مردم او را به پیشند همه از منافقین منجمله ابوبکر و عمر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ایمنیه و سالم مولی ابی حذیفه و مغیره بن شعبه برابر آنحضرت بودند عمر بآنها گفت چشمهای پیغمبر توجه کنید چگونه حالت غیر عادی دارد الان خواهد گفت که از طرف پروردگار مأمورم در

وَعَدَالَهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ (۷۳) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوِيَهُمْ
جَهَنَّمُ وَالنَّارُ الْمُصِيرُ (۷۴) يَحْطِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَ
كَفَرُوا بِعَدَالَتِهِمْ وَهُمْ فِي إِيمَانٍ يُنَالُوا وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُغْلِبَهُمُ اللَّهُ وَرُسُلَهُ
مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَبُولُوا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَالُهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۷۵)

همین هنگام پیغمبر ﷺ خطاب بمردم فرمود آیا من اولی بر نفس شما نیستم گفتند
بھرا فرمود هر کس که من مولای او هستم این عنی نیز مولای اوست از این بعد او را
امیر المؤمنین خطاب کنید جبرئیل بر پیغمبر اکرم نازل نجوای عمر و سعیدانی را که
بدوستان خود گفته بود بآنحضرت خبر داد پیغمبر عمر و یارانش را احضار فرموده و
گفتارشان را یاد آور شد بدروغ قسم خوردند که ما چنان سعیدانی نگفتیم و در نتیجه
این مذاکرات آیه فوق نازل گردید و در آیه بعد خداوند احوال مردم بغیب را بیان
فرموده و آنان را منافق و دروغگو نامیده است .

قرآن تعالی : وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَنْ لَا يَنْفِرُوا مِنْ فَضْلِهِ

طبرسی از صحابه روایت کرده آیه فوق درباره تعاقب من خطاب که یکی از انصار
است نازل شده تعلیه حضور پیغمبر ﷺ شرفیاب شد عرض کرد ای رسول خدا دعا
بفرما خداوند مالی بمن عطا فرماید فرمود ای تعلیه مال و ثروت آنند که بتوانی سپاسگذار
باشی بهتر است از ثروت زیادی که طاقت و توانایی آن در نداشته و طغیان سرکشی نمایی
عرض کرد بآن خدایی که شمارا به پیغمبری فرستاده اگر خداوند مالی نصیبم بفرماید

خداوند بمردان و زنان مؤمن وعده فرموده بهشت خالد وابدی را که زیر درختانش
 نهرها جاری است و در عمارات تیکو و پاکیزه در بهشت عدن منزل و مأوی دهد و
 بالاتر از آن مقام رضا و خوشنودی خداوند است که پیروزی درختشانی است. (۷۳)
 ای پیغمبر با کفار و منافقین جهاد کن و با عدوت هر چه تماخر آنها را زیر سیطره و فشار
 خود قرار بده و بدان که جایگاه آنها جهنم است که بد منزل می باشد (۷۴) بنام خدا قسم
 میخورند که چیزی نگفته اند و حال آنکه سخنان کفر آمیز بزبان آورده و پس از
 اسلام آوردن کافر شده و تصمیم و جدیت در کشتن پیغمبر گرفتند و بقصد شوم خود
 نائل شدند و دره ده انتقام و کینه نوزی بر آمدند در صورتی که بی یاری نصیب آنها
 شده و خدا و رسولش آنها را مستغنی فرموده است و چنانچه توبه کنند برای
 آنها خبلی بهتر است و اگر پشت بگذاشتند خداوند در دنیا و آخرت
 آنها را بهذاب های دردناک معذب خواهد فرمود و در روی زمین
 یک نفر در ستدار و یاری برای خود نخواهند یافت. (۷۵)

حقوق هر صاحب حقی را ادا میکنم پیغمبر گفت پروردگارا به نعلبه مال عطا فرما
 دعای پیه هر باجابت رسید نعلبه تروت زیادی بدست آورد و در اثر اشتغال بآن از نماز
 جمعه و جهامات محروم شد روزی پیغمبر شخصی را فرستاد تا از او زکوة بگیرد بخل
 ورزید و زکوة مال خود را نداد و گفت نیست زکوة جز آنکه مانند جزیه است که از کفار
 اهل کتاب میگیرند آن شخص آمد و گفتار نعلبه را هر چند پیغمبر ﷺ رسانید آن
 حضرت فرمود وای بر نعلبه پس جبریل فرود آمد و آیه فوق را آورد و روایت کرده
 از پیغمبر اکرم ﷺ فرمود سه چیز علامت منافق باشد حدیث دروغ و خلاف و عدم
 خیانت در امانت.

و نیز فرمود آنحضرت چهار صفت در هر شخصی جمع شود منافق محض و خالص
 باشد او اول دروغ گفتن دوم شکستن عهد و پیمان و حیله و تزویر نمودن سوم وعده
 خلافی چهارم فسق و فجور و دشمنی کردن با مردم و این صفات در هر طایفه یافت شود
 هلاک و نابود گردند.

طبرسی ذیل آیه «الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین» از صحابه روایت

وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَتَصَّدَّقُوا وَلَئِنْ كُنَّا مِنْ الصَّالِحِينَ (۷۶)
 فَلَمَّا آتَيْنَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ (۷۷) فَأَعْتَبْهُمْ نِقَافِي
 قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۷۸)
 أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۷۹) الَّذِينَ
 يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ
 فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۸۰)

گفته که سالم بن عبد انصاری خدمت پیغمبر اکرم شرفیاب شده و یک صاع خرما آورده عرض کرد دیشب اجبر شدم بدو صاع خرما یک صاع خردم برداشتم و یک صاع را به پروردگارم قرض میدهم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود آن خرما را جزء صدقات بگذارند منافقین مسخره کرده گفتند خداوند از این صاع خرما بی نیاز است ولی ابا عقیل میخواهد خود را جزء صدقه دهندگان محسوب نماید.

میاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود آیه در باره عبدالرحمن بن عوف نازل شده امیر المؤمنین علیه السلام مقداری خرما بعنوان صدقه حضور پیغمبر اکرم آورد تا بقراءه عطا فرماید عبدالرحمن مسخره کرد و گفت خداوند از این خرما بی نیاز است خود آیه فوق نازل شد در حق او.

و نیز در ذیل آیه «استغفر لهم...» از آنحضرت روایت کرده فرمود این آیه موقعی نازل شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله از یکی از غزوات به مدینه مراجعت فرموده بود و عبدالله ابن ابی مریم بود پسرش عبدالله بن عبدالله که از مؤمنین بود از حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درخواست نمود که بیالین پدرش تشریف ببرند رسول اکرم صلی الله علیه و آله بمنزل او تشریف بردند عبدالله تقاضا نمود که برای پدرش استغفار نماید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

بعضی از ایشان چنین با خدا عهد کردند که اگر نعمت و رحمتی نصیب ما بشود البته پیغمبر را تصدیق کرده و از نیکان خواهیم شد. (۷۶) و همینکه از نعمت و فضل خدا بهره مند شدند باز بر آن بغل و ورزیده و پشت بدین کرده و از خدا اعراس کنند (۷۷) و بر اثر این نقض عهد و دروغ خداوند در دلهای ایشان ظلمت افتاد تا روزی که بکیفر خلف عهد برسند و نتیجه دروغ اعمال ذشت خود را بهیستند (۷۸) آیا میدانند که خداوند از باطن و گفته های پنهانی و درونی ایشان آگاه است و او بر اسرار و معنیات داناست (۷۹) کسانی که بر زمین و صدقات آنها هیچومی و علامت میکنند و کسانی را که در حدود مقدورات خود در بذل مال و صدقات در راه خدا مضایقه نمیتابند مسخره کرده خداوند این اشخاص را در مقابل مسخره مؤمنین مسخره و مجازات فرموده و از برای آنها عذاب دردناکی خواهد بود (۸۰)

برای تفقد و داجوئی پسر استفار فرمود عمر گفت آیا خداوند شما را نهی نکرده که بر منافقین رحمت و استغفار ننمایید پیغمبر از او دو بر گردانید و عمر سخن خود را تکرار نمود در جوابش فرمود من پیغمبرم که استغفار بنمایم و یا ننمایم و چون عبدالله ابن ابی قحط کرد پسرش از پیغمبر تقاضا نمود که بر جنازه او حاضر شود و سر قبرش بایستند پیغمبر جنازه او حاضر شد و نماز خواند و بر سر قبرش بایستاد باز عمر گفت آیا خداوند نفرموده است که بر مرده منافقین نماز نگذارید و برگور آنها نایستید پیغمبر اکرم ﷺ باو فرمود وای بر تو آیا فهمیدی بر سر قبر او چه دعائی کردم ؟ گفتم خدایا قبرش را از آتش بر کن و او را یا تش جهنم واصل گردان و بر اثر جسامت و اعتراض عمر حالت غضب بر حضرتش دست داد.

قوله تعالى : ليس على الضعفاء ولا على المرضى ولا على الذين لا يجدون ما ينفقون حرج

طبرسی از صحابه روایت کرده گفتند صهب تزول آیه مزبور آن بود این مکتوم که شخصی بود ناپسند حضور پیغمبر اکرم ﷺ آمد عرض کرد ای رسول خدا آیا اجازه میفرمایید من ترك جهاد کنم زیرا ناپسند هستم و توانائی جسمانی هم ندارم

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ
 بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۸۱) فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ
 بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَالَّذِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ لَارْجِعَتُمْ أَشَدَّ حَرًّا ثَوَّ كَانُوا يَفْهَمُونَ (۸۲)
 فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيُتَكَبَّرُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۳) فَإِنْ رَجَعَتِ
 الْعُيُودُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوا لِلْخُرُوجِ قُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُفَاقِلُوا
 مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْعُمُورِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ (۸۴)
 وَلَا تَصِلْ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَتَّبِعْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ
 رَسُولِهِ وَكَانُوا هُمُ الْفَاسِقُونَ (۸۵) وَلَا تَعْجَبْ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا
 يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَمْلِكَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۸۶)

آنحضرت جوای باو فرمود جبریل نازل شد و آیه فوق را آورد

و نیز روایت کرده که آیه «و لا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم» در باره بکانون
 (گریه کنندگان) نازل شده و آنها حق تعالی بودند از قبیل بنی عمرو بن عوف سالم
 بن عبیر که در جنگ بدر هم حضور داشت و از بنی واقف هرمی بن عبیر و از بنی جاریه
 علی بن یزید را و کسی بود که وجود خود را بتوان صدقه در محضر پیغمبر عرضه داشت
 بدین ترتیب که حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و عرض کرد ای رسول خدا قسم
 بخدا که من چیزی در دسترس خود ندارم که آنرا صدقه دهم و وجود خود را وقف بر
 صدقات می نمایم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باو فرمود خداوند صدقه ترا قبول نمود و او را

ای پیشتر چه. برای آنها طلب امرزش بکنی و چه نکنی اگر هفتاد مرتبه هم طلب
 بنماییش بنمائی خداوند هرگز آنها را نخواهد بخشید زیرا آنها اذراء سرکشی
 طغیان بر خدا و رسولش کفر شده اند و خداوند مردم فاسق را هدایت نمیفرماید (۸۱)
 خوشحالتند که از حکم جهاد در رکاب رسول خدا سرپیچی نموده و بی میل هستند
 که با مال و جان خود در راه خدا جهاد نموده و بمؤمنین هم میگویند که در این هوای گرم
 سوزان از وطن خود خارج نشوید بآنها بگو آتش دوزخ بسیار سوزاننده تر از این
 هواست اگر توجه نموده و بفهمید (۸۲) پس اکنون باید کمتر خندیده و بیشتر گریه
 کنید که بکینر آنچه نموده اید خواهید رسید (۸۳) چنانچه خداوند ترا بمیدانه
 نزد هدای که تخلف نموده برگردانید و آنها بملاقات تو آمده و اجازه بخواهند
 که جهاد بروند بآنها بگو اجازه ندیدم و شما ابدأ نباید همراه من خارج شده
 با من جنگ باد. دشمنان بیایید شما کسانی هستید که راضی شدید در بدو امر در خانه های
 خود مانده و در جهاد شرکت نکنید اینک هم با سایر مخالفین و آنهایی که تن
 با دیگر جهاد نداده اند بنشینید (۸۴) و بر مرده آنان نماز مگذار و بر سر قبرشان دعا
 ناپست چه آنها به خدا و رسولش کفر شده و در حالتی که فاسق و بدکار بوده اند
 مرده اند (۸۵) از مال و اولاد بسیار دشمنان در شکفت میانی زیرا خدا میخواهد با آن
 اموال و اولاد آنها را در ویا مقرب نموده و جانشان را در حال کفر قبض نماید (۸۶)

حلال و آزاد ساختن و از طایفه بنی عازن بن نجاد - ابولیلی عبدالرحمن بن کعب
 و از سلعه عمرو بن عتبه و از بنی رزین سلعه بن صخر و از بنی خزاعه ناصربن ساریه سلمی
 این هفت نفر خدمت پیامبر آمده و گریه میکردند و می گفتند ما قوه و توانایی آنها
 نداریم که در رکاب حضرت حاضر شویم فرمود بر شما پاکی نیست زیرا که
 شما ضعیف و ناتوان هستید

لذا آیه فوق در باره این اشخاص نازل گردید و میفرماید مسئولیت و تقویر
 بر کسانی است که با وجود ثروت و تمکن مالی و جسمانی برای رفتن بجهاد نزد تو
 آیند و تقاضا کنند که آنها را از جهاد معاف بداری و راضی شوند مانند زنان و

وَ إِذَا اُنْزِلَتْ سُورَةٌ اَنْ اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَ جَاهِدُوْا مَعَ رَسُوْلِهِ اسْتَأْذَنَكَ اَوْ لَوْ اَنَّ الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَ قَالُوْا ذَرْ نَا لِكُنْ مَعَ الْفَاعِلِيْنَ (۸۷) رَضُوْا بِاَنْ يَكُوْنُوْا مَعَ الْخَوَافِ وَ طَبَعَ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ (۸۸) لٰكِنِ الرَّسُوْلُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهُ جَاهِدُوْا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ وَاُولٰٓئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ (۸۹) اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ جَنٰتٍ تَجْرٰى مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِيْنَ فِيْهَا ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ (۹۰) وَ جَاءَ الْمُعَذِّرُوْنَ مِنَ الْاَعْرَابِ يَلُوْذُنَ لَهُمْ وَ قَعَدَ الَّذِيْنَ كَذَبُوْا اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ يَصِيْبُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ (۹۱)

کودکان در خانه نشسته و بجهاد نروند خداوند بر دل چنین اشخاصی مهر کفر زده و آنها مردم نادانی هستند

قره تعالی : یُعَذِّرُونَ الْيَكْمَ اِذَا رَجَعْتَ

طبرسی از صحابه روایت کرده آیه مزبور در باره جد بن قیس و عتب بن قیس و سایر منافقین نازل شده و آنها هتتادغر بودند هنگامیکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فانهان از جنگ بترک مراجعت نمود ایشان بعد از این بیجا حضور آنحضرت شرفیاب شده و از آنجناب طلب عفو و بخشش مینمودند خداوند میفرماید ای پیغمبر با آنها بگو عذر نیاورید ما هرگز بگفتمهای شما ایمان نیاوریم خداوند حقیقت حال شما را بما اطلاع داده و زود است که خدا و رسولش گردار شما را بدیده ها آشکار سازد تا نزد مؤمنین رسوا شوید پس بسوی خدا نیکیه دانای غیب و شهود است بر میگردید تا باعمالیکه نموده اید آگاه گرداند و بکفر کردارشان برسد پیغمبر دستور داد کسی با آنها مجالست نکند و احدی با ایشان سخن نگوید

علی ابن ابراهیم از صادقین علیه السلام روایت کرده فرمودند وقتی پیغمبر مراجعت

و چون سوره‌ای نازل شود که بعد از ایمان آورده و بارش در راه خدا جهاد نماید
 نروند و متمسکین منافق از حضور و توفیق‌های معذرت و معافی از جهاد گردند و گویند
 موافقت نمائیم با معاصی خداگان ایمانیم. (۸۷) بآن راضی بودند که با مخالفین و عاجزین
 در خانه بنشینند و بجهاد نروند. دل‌های آنها را خشک کرد و ظلمت پوشانیده در راه
 حقایق نمی‌کنند (۸۸) ولی پیغمبر و کسانی که با او بودند چون یحیی و عیسی خود
 در راه خدا جهاد کردند همه خیرات و نیکوئی معصومین ایشان است و آنها
 دستگارانند (۸۹) برای آنها خداوند باغ‌هایی آماده و مهیا فرماید که زیر درختانش
 نهرا جاریست و در آن تا ابد متمسکین می‌باشند و این در حقیقت سعادت و فیروزی بزرگی
 است (۹۰) جمعی از اعراب بادیه‌نشین می‌آیند و عهد می‌آوردند که بجهاد حاضر نشوند
 و گروهی هم از کسانی که خدا و رسولش را تکذیب نموده از جهاد خودداری و سر باز
 زده‌اند کفرین از دو گروه بزدلی بخدای دادند که میرسند. (۹۱)

کرد مؤمنین منافقین را نکوهش میکردند منافقین قسم یاد نمیدادند برای آنها که ما
 منافق نیستیم و سوگند ایشان برای آن بود که مؤمنین از آنها راضی شده و مشرطن
 آنان نباشد خداوند در باره منافقین آیه «سیدمفون بالله لکم» را نازل فرمود و
 مضمونش آنست ای مؤمنین چنانچه شما از منافقین راضی شوید خداوند هرگز از
 آن‌سرم فاسق و تبه کار راضی نخواهد شد.

ترجمه تالی: الاعراب انهم کفرا و لفاقا

در آیات گذشته شرح حالات منافقین بیان شد در این آیه میفرماید اعراب
 بادیه‌نشین و اطراف مدینه در کفر و عناد وفاق سعادت‌تر از منافقین دیگران بوده
 چه آنها دورند از مرکز وحی و تنزیل و جاهل و نادانی احکام خدا سزاوارترند بعضی
 از آنان منافقانی هستند که آنچه در راه جهاد مصرف می‌نمایند برای خود ضرر و
 زیانی پنداشته چون امیدوار ثواب و پاداش نیستند و برای مسلمانان انتظار شوم و
 عواقب وخیمی دارند و حال آنکه عاقبت بد و حوادث ناگوار برای آنها خواهد بود
 خداوند بگفتار باید ایشان شنوا و دانا است.

لَيْسَ عَلَى الضَّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ
 إِذْ أَسْعَوْا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۲)
 وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا
 وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ (۹۳) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى
 الَّذِينَ يَمْتَدُّونَ لَكَ وَهُمْ أَفْنَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ
 عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۹۴) يَحْتَدِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا
 لِي قَوْمٍ لَكُمْ قَدْ بَانَ اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ لِمَ تَرُدُّونَ
 إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَوَيْلٌ لَكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۵)

شیخ در کتاب مجالس در آیه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده فرمود چون حضرت امام حسن علیه السلام ناگزیر شد با معاویه صاحب کندی معاویه بالای منبر رفت و آن حضرت را مجبور نمود که بر پله پائین تر بایستد آنگاه معاویه شروع بایراد سخن نموده گفت ای مردم ابن حسن بن علی فرزند دختر پیغمبر است که مرا برای خلافت بر خود ترجیح داده و مرا اهل این مقام دانسته و با میل خود و رضایت برای بیعت با من آمده است حضرت امام حسن علیه السلام بیان معاویه را قطع و خطبه ایراد نموده پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود ای مردم بدانید که ما اهل بیت پیغمبر هستیم خداوند ما را با سلام گرامی داشته و ما را از میان مردم برگزیده و آیه تطهیر را درباره ما نازل فرموده آگاه باشید که خداوند ما خانواده را در خیر و خوبی قرار داده و جدم پیغمبر اکرم را بر سالت مبعوث فرمود و قرآن کریم را بر او نازل کرد و پدرم امیر المؤمنین اول کسی بود که به حضرتش گرویده و امر پروردگار و رسولش را اجابت کرده و ایمان آورد و خداوند درباره او فرموده اَلْمَنْ كَانَ عَلَى نِيَّةٍ مِنْ رَبِّهِ

بر مردم ناتوان و ضعیف و بیماران و کسانی که فقیر بوده و خرج سفر خود و نفقه خانواده خویش را ندارند تکلیف جهاد نشده و خرجی برایشان نیست اگر به یکوکاران و سایر مومنین برای رضا خدا و پیشگیری نصیبت نموده و آنها را تشویق و هدایت نمایند بر این نیکویی و خداوند پندارنده و مهربانست (۹۲). و همچنین بر آن مومنین که نزد تو می آیند تا موجب عزیمت آنها را بجهاد فراهم سازی و میگوئی من حالیکه بتوانم شما را با آن تجهیز نموده مساعدت کنم ندارم از شدت تأثر و تأسف اشک میریزند و مراجعت مینمایند که چرا چیزی ندارند تا در راه خدا اتفاق کنند برایشان نیز گناهی بر ترک جهاد نیست (۹۳). مسئولیت و عقوبت بر کسانی است که با وجود تمکن مالی و قدرت نزد تو می آیند و تقاضا دارند که آنها را از جهاد معاف نمایی و بآن راضی هستند که چون مخالفین و یا زنان و کودکان در خانه هستند و بجهاد نروند خداوند بر دل آنها مهر کفر و ظلمت زده و آنها مردم نادانی هستند که درک حقایق نمیکند (۹۴). هنگامیکه شما فاتحانه از جنگ مراجعت مینمایید آنها چذره های بیجا میپردازند بآنها بگو عذر بیاورید ما هرگز به گفته های شما ایسان نیادیم خداوند حقیقت حال و اخبار شما را بما اطلاع داده و زود است که خدا و رسولش کردار شما را پدیدها آشکار سازد تا نزد مومنین رسوا شوید و سپس بسوی خدایی که دانای غیب و شهود است بر میگردد تا با اعمالیکه نموده اید شما را پنا کند و بکفر کردار تان برسد (۹۵).

صریح قرآن و غیر موده رسول خدا مگر آنکه ما اهل بیت معلوم و مستندیده هستیم از همان زمان رحلت و وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا کنون خداوند تو میان ما و کسانی که با ما ستیم نموده اند حکم بر ما و حق ما را از کسانی که به امتدادی نموده و حق را که در قرآن برای ما مقرر شده غصب کرده و مردم را نسبت بما ناپس و جری ساخته و مادر ما فاطمه علیها سلام را از ارباب بدعتی محروم ساختند کفر فرما بخدا قسم اگر مردم فرمان پروردگار و اوامر رسولش را شنیده و پیروی مینمودند همانا آسمانها پر کلت خود را بر آنان نازل و زمین منابع و خیر و ثروت خود را ظاهر مینمود و حتی دو نفر از افراد این امت با یکدیگر تنازع و اختلاف پیدا نمیکردند و توای معاویه جرأت آن نداشتی که طمع بامر خلافت کنی لکن با کمال تأسف پیشینیان تو خلافت را از مرکز خود

يَعْلَنُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَعْنُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ
وَمَا وَابِعُهُمْ جَهَنَّمُ حِزًّا إِذْ يَبْكُونَ إِذْ يُكَلِّمُونَ (۹۶). يَعْلَنُونَ لَكُمْ لَعْنُوا عَنْهُمْ فَإِنْ
تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۹۷) الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ
نِفَاقًا وَأَجْدَرُ الْأَيْطُمُوا حَدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۹۸).
وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُبَدِّلُ مَقَرًّا وَيَرْفُضُ بِكُمْ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ
السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۹۹). وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ
يَتَّخِذُ مَا يُبَدِّلُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرُّسُولِ إِلَّا يَنْهَاقِرَ لَهُمْ سَيِّدُ خَلْقِهِمُ اللَّهُ
فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۰).

و تپلوه شاهد منه که مراد از یمنه رسول اکرم و شاهد پدرم میباشد و نیز رسول خدا
فرمود خداوند امر و مقرر داشته که سوره برائت را یا خودم برای مردم مکه تلاوت
کنم یا کسی که مانند من باشد و توبه اعلی مانند من هستی پس پدرم از رسول خداست
و رسول از پدرم میباشد و نیز پدرم فرمود یا اعلی توبی از من ولی بر تمام مؤمنین میباشد
و پیش از تمام مردم پدرم رسالت رسول خدا را تصدیق نموده و خداوند درباره اش
میفرماید :

«السابقون السابقون اوائك المقربون» و تمام آیاتی که در شان امیر المؤمنین
نازل شده بود بیان کرد سپس فرمود معاویه گمان میکند که من او را شایسته خلافت
میدانم پنداری بیجا نموده بعدا قسم من اولی هستم بر مردم از نفس خودشان به نص
دور نموده و با اهلش به مناصبه و تراغ برخاسته ناجایی که امروز تو و یارانت دستی
تجاوز دراز نموده و در امر خطیر خلافت مسلمین چشم طمع دوخته اید و حال آنکه
رسول خدا فرمود تا وقتی که در میان امتی ناس وجود دارد هیچکس حق خلافت

چون بسوی آنها باز گردی قسم های مؤکد بنده یاد میکنند که از مخالفت و تیرد آنها چشم پوشی هر گاه بسوی آنها برگشتی از آنها لعن را نش و دوری کن زیرا که آنها مردمی پابند و بموجب کردارهای زشت خود در جهنم ساکن خواهند شد (۹۶). برای شما قسم میخورند تا آنکه از ایمان دانی شوید چنانچه شما از آنها راضی شوید خداوند هرگز از آنها مردم قاسق و تبه کار راضی نخواهد شد (۹۷) اعراب بادیه نشین و در کفر و عناد سخت تر از دیگران بوده و بیجهل و نادانی احکام خدا را از یاد آرند و خداوند بمصالح خاق آگاه و دانا است (۹۸). بعضی از اعراب مردم منافقی هستند که آنچه در راه جهاد مصرف مینمایند برای خود ضرر و زیانی پنداشته و برای مسلمانان انتظار عواقب شوم و حوادث ناگوار را دادارند و حال آنکه بدعا قبی و حوادث بدیبر خود آنها بود و خداوند بسختنان ایشان را و از اندیشه های پلیدشان آگاه است (۹۹) بعضی دیگر از همان اعراب بادیه نشین بعد از درو جزا ایمان داشته و هر چه را که در راه خدا اتفاق مینمایند وسیله قرب در پیشگاه خدا و دعای خیر بیده می دانند آری چنین است اتفاق و خیرات آنها موجب قرب خداست و البته بزودی خداوند هم آنها را داخل رحمت خود مینماید و خداوند آمرزنده و مهربان است (۱۰۰).

ندارد ای معاویه مردم سست عهد و عهد شکن و دنیا پرست باعث خواری من شدند که ناگزیرم با تو صلح کنم و اگر یاران و اصحابی با وفا و بالیمان میباشتم هرگز صلح نمیکردم و چون مردم ما را رها نموده و با غیر ما بیعت نموده و برای ما یار و یاری وجود ندارد جز این امر چاره ندیدم اگر شما در تمام مشرق و مغرب خواسته باشید کسی را پیدا کنید که جدش رسول خدا و پدرش وصی رسول خدا باشد غیر از من و برادر من کسی را نخواهید یافت از خدا بیزید و با وجود روشنائی و وقوف بر حق و حقانیت گمراه نشوید من اکنون ناچارم که با معاویه صلح و از حق خود سرفتنظر کنم لکن میدانم که این مصالحه برای شما يك آزمائش و امتحانی است تا روز قیامت ای مردم سرزنش نمیکنند کسی را که از حق خود منصرف شده و برای تأمین مصالح امت آنها را رها میکند لکن شایسته سرزنش و ملامت آنکس است که حق دیگری را غصب مینماید و هر صوابی نافع و هر خطائی مرتکبه خود را زیان و ضرر میپسندد و در اثبات

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ
 اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا
 ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۰۱). وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ
 الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى الْإِثْقَالِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ
 إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ (۱۰۲). وَأَخْرُوجُوا اعْتَرِفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ
 آخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۰۳). خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ
 صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ
 سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۰۴).

حق خویش و تعدی معاویه اوله و آیات زیادی بیان فرمود و البته برای آن مردم سودی
 بهخشد و از منبر پائین تشریف آورد بعدها معاویه گفت بعد از قسم حسن بن علی علیه السلام از
 منبر پائین نرفتم مگر آنکه زمین را بر من تارک نمود بطوریکه تصمیم بقتل او گرفتم
 لکن بر خشم خود تسلط یافته و تحمل نمود.

میاشی ذیل آیه و السابِقون الاولون از حضرت صادق روایت کرده فرمود: مراد
 ثقیاء اصحاب میباشند مانند اباض و سلمان و مقداد و عمار و آنهایی که ایسان آورده و
 تصدیق کرده و بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام ثابت و پایدار ماندند.
 و نیز از آن حضرت روایت کرده فرمود: مؤمنین بر یکدیگر محبت میکنند مانند
 پیشی گرفتن اسب دو دنگان.

توله تنالی: و آخرون اعترفوا بذنوبهم

این آیه در حق امی لبابه بن عباله نازل شده و کیفیت آن چنین است که
 وقتی که پیغمبر تصمیم گرفت که به جنگ بنی قریظه برود یزیدگان قبیله درخواست نمودند

کسانی که اول سبقت با اسلام و ایمان گرفتند از مهاجر و انصاری که از سایر افراد پیروی از ایشان نمودند خداوند از آنها عفو و آمرزش را می‌خواهد و آنها را عفو می‌کند و خداوند برای آنها بهشتی که از زیر درختانش نه راه جاری است آماده و مهیا ساخته که تا ابد در آن مشتم و برخوردار شوند و این سعادت بزرگی است (۱۰۱). گروهی از اعراب پیرامون شهر مدینه و جمعی هم از خود اهل مدینه منافقت و دروغ و دورویی خود استوار و پابرجا بوده ولی شما اطلاع ندارید و ما بر سر پرست ناپاک آنها آگاهیم و نزدی دوبار یکی قبل از مکه و یکمرتبه بعد از مکه آنها را عذاب کنیم و عاقبت هم عذاب سخت ابدی دوزخ بازگشت می‌نمایند (۱۰۲) و جمعی دیگر اعتراف بگناهان خود نمودند که کارهای زشت و زبیا هر دو را مرتکب شده و پچا آورده‌اند امید است خداوند توبه آنها را بپذیرد همانا خداوند آمرزنده و مهربان است (۱۰۳). ای رسول تو از اموال مؤمنین صدقات را بگیر تا بآن صدقات آنها را از پلیدی و جهنم ناپاک و پاکیزه سازی و بآن دعا و خیر کن چون که دعای تو در حق آنان سبب آرامش خاطر و تسلی ایشان خواهد شد همانا خداوند شنوا و دانا است (۱۰۴).

تا پیغمبر ای لبابه را برای عفو و توبه نزد آنها بفرستد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بای لبابه فرمود نزد دوستان برو و بین چه میگویند ای لبابه نزد آنها رفته و آنها را از استیصال کردن که آیا صلاح است ما بحکم محمد صلی الله علیه و آله نذر دهیم.

ای لبابه گفت البته قبول نمائید ولی بدانید حکم محمد صلی الله علیه و آله درباره شما دفع است و بگلولی خود اشاره نمود و فوراً پشیمان شد که چرا من چنین حرفی از پیش خود بآنها زدم و گفت با این گفتار می‌مورد بخدا و رسول از خیانت کردم و از میان قبیله من بود بیرون رفته اما خدمت پیغمبر شرفیاب نشد و مستقیماً به طرف مسجد رفته و درسمانی بگردن خود بسته و سر درسمان را بستونی که معروف بستون توبه بود بست و گفت نه از مسجد بیرون می‌روم و نه آنکه درسمان را از گردنم باز میکنم تا آنکه بمیرم و یا خداوند توبه مرا قبول نماید این خبر به پیغمبر رسید فرمود اگر نزد ما آمده بود همانا از خداوند برایش طلب عفو و آمرزش می‌نمودیم لکن چون امر خود را به خدا واگذار نموده خودش میدانند که توبه او را بپذیرد و یا نپذیرد ای لبابه روزها روزه

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ
التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۰۵). وَقُلِ اتَّعَلُّوا نَسَبَكُمْ إِلَى اللَّهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ
تُسَرَّدُونَ إِلَى عَالِمِ الْقَبْرِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۶). وَآخِرُونَ
مَرْحُومُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ أَمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَأَمَّا يُتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰۷). وَالَّذِينَ
اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَكُفْرًا وَتَفَرُّدًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِلْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا أَلْحَنِي وَاللَّهُ يُشْهِدُهُمْ لَكَذِبُهُمْ (۱۰۸).
لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ لِيُقِيمَ
رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ (۱۰۹). أَقِمْنَ أَسَى بَنِيائِهِ
عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ مِنْ أَسَى بَنِيائِهِ عَلَى شَفَا حُرْلٍ هَارِفٍ أُنْهَارٍ
بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۱۰).

میکرفت و شبها با طعمانی که دخترش به مسجد میآورد و باندازه سدرق افطار میکرد
هنگام قضای حاجت دخترش او را از ستون مسجد باز کرده و دوباره می بست شبی
یدمیرا کرم در خانه ام سلمه بود که آیه فوق نازل گردید و یغمبر بام سلمه
فرمود هم اکنون خداوند توبه ای لبابه را پذیرفت ام سلمه عرض کرد اجازه میفرمائید
او را مطلع سازم فرمود او را خبر بده ام سلمه سر خود را از حجره بیرون کرده و گفت
ای ای لبابه بشادت باد ترا خداوند توبه تو را قبول فرمود مسلمانان حاضر در مسجد
دویدند تا او را از ستون باز کنند گفت بعدها قسم نمیکنم مرا باز کنید مگر آنکه
رسول خدا نیز مرا ببخشد و خودش مرا باز کند یغمبر شریف برده او را از ستون باز
نموده و فرمود ای ای لبابه اکنون تو مانند طفلی که تازه از شکم مادر متولد شده باشد

آیا مؤمنین میدانند که خداوند توبه بندگان را میپذیرد و صدقات آنها را دریافت مینماید خداوند بسیار توبه پذیر و مهربانست (۱۰۵). ای پسر بآنها بگو هر چه می خواهند بکنند ولی باید بدانند بزودی خدا عمل آنها را بشما مینمایاند و هم رسول و هم سایر مؤمنین بر کرده های ایشان آگاه میشوند و بزودی بسوی عالم غیب و قیامت بازگشت خواهید نمود و شما را بآنچه نموده اید مطلع سازند (۱۰۶). عده ای هم از گناهکاران کسانی هستند که کارشان بامید و عشیت خدا موقوف است که یا آنها را عذاب نموده و یا آنکه با لطف خویش از گناهانشان درگذرد و خداوند دانا و حکیم است (۱۰۷). و کسانی که مسجد شراب بنا نمودند و قصدهاں زیان رسانیدن باسلام و کفر و عناد و تفرقه انداختن بین مؤمنین و همراهی نمودن با دشمنان خدا و رسول بوده و با اینحال قسم یاد میکنند که ما حسن نیت داشته و جز برای خدمت و توسعه اسلام نظری نداریم خدا گواه است که آنها دروغ میگویند (۱۰۸). ای رسول مانو هرگز در مسجد آنها قدم نگذار همان مسجد قبا که از اول پایه و اساسش بر تقوی بنا کرده ای شایسته تر است که در آن نماز کنی و مردانی که دوست دارند خداوند آنها را متزه و پاک کند در آن مسجد حضور یابند و خداوند مردان پاک را دوست دارد (۱۰۹). آیا کسیکه مسجدی را برای تقوی و خدا پرستی بنا مینماید و طالب عشنودی خداوند است بهتر است یا آنکه بنایی بسازد که سست بنیاد و درمیل قرار گرفته که بزودی ویران و نابود شود و بالاخره آن بنا ازین و پایه بآتش دوزخ افتد و هرگز خداوند ستمکارانرا هدایت نخواهد کرد (۱۱۰).

هیچ معصیت نداری عرض کرد ای رسول خدا بشکرانه چنین نستی میتوانم تمام مال را صدقه بدهم فرمود خیر عرض کرد دو ثلث آنرا بدهم فرمودند خیر مجدداً عرض کرد آیا نصف اموال خود را بدهم فرمودند خیر عاقبت عرض کرد ثلث آنرا صدقه بدهم فرمودند آری اشاق کن و آنگاه آیه خذ من اموالهم صدقه نازل شد و این حدیث را علی ابن ابراهیم روایت کرده است.

عیاشی در آیه و آخر و ناعزقوا بشنوبهم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود عسی الله ان يتوب عليهم مفهوم عسی درباره حضرت باقر علیه السلام و جوب را دارد

و این آیه در حق گناهکاران شیعیان ما نازل گردیده است.

در کافی ذیل آیه نخستین اموالهم صدقه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود وقتی که این آیه نازل شد پیغمبر اکرم یوسيله منادی بمسلمین اعلام فرمود که خداوند همانطور که نماز را بر شما واجب فرموده اینک زکوة را نیز بر شما واجب کرده تا از طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و میوه و غیر ما زکوة بدهید مشروط بر آنکه یکسال از آن اموال بگذارد و پس از آنکه ماه رمضان را روزه گرفتند بر آنها اعلام کرد برای قبولی نماز و روزه خود خداوند پرداخت فطره یعنی زکوة بدن را مقروض واجب فرموده است. و این بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود امام زین العابدین علیه السلام فرموده من ضمانت میکنم که صدقاتی که از دست بندهای خارج خود بدست پروردگار برسد و این است مفهوم و معنای قول خداوند که میفرماید: «هو قبل التوبة عن عباده و یا خدا الصدقات».

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر کس گمان کند که امام علیه السلام محتاج است باموال او کافر شده بلکه مردم احتیاج دارند که امام صدقات آنها را بپذیرد و آیه را تلاوت نمودند و فرمود مراد از یا خدا الصدقات آنست که خداوند قبول میفرماید صدقات را از صاحبانشان و بایشان توان و پاداش عطا میکند.

عیاشی از مملی بن خنیس روایت کرده گفت شب بazarانی حضرت صادق علیه السلام را دیدم از منزل بیرون آمده مقداری نان و اشیاء دیگر همراه دارد عرض کردم حضورش آنها را بمن مرحمت بفرمایند بیاورم فرمود من اولی هستم از تو در خدمتش رفتم تا رسیدیم بستیقة بنی ساعده مشاهده کردم جمعی بنحو آب رفته اند آنحضرت بالین سر هر يك از آنها يك و باد و قرصه نان گذاشت متوال کردم فدایم کردم اینان را میشناسید فرمود خیر خداوند خلق نفرموده هیچ چیز را مگر آنکه برای آن نیکبایان و حافظان قرار داده جز صدقه که پروردگار خودش او را میگیرد و پدرم هر وقت صدقه میداد دست خود را میبوسید و میفرمود این صدقه را نخست پروردگار اخذ میکند پیش از آنکه در دست سائل قرار بگیرد من دوست دارم بدست خود صدقه بدهم چه آنرا خدا میگیرد همانا صدقه در شب تمامش میکند غصب پروردگار را و محو نماید گناهان و آسان

گرداند حساب معشر را و در روز صدقه دادن مال و عمر را زیاد کند.

و نیز از آنحضرت روایت کرده فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده دوست ندارم در دو چیز کسی بن کفک کند یکی دروغ و زیرا آن جزء نماز من است و دیگر در صدقه دادن چه آن را خداوند اخذ میکند.

عیاشی در آیه «وَقُلْ أَعْمَلُوا قِیَری اللَّهِ عَمَلْکُمْ» ... از صادقین علیهم السلام روایت کرده که معتمدین «سلم گفت از آن جنابان سؤال کردم آیا اعمال مسلمین بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله عرضه میشود یا خیر؟ فرمود در این امر شک نیست و آیه را تلاوت نموده فرمود در روی زمین خداوند گواهانی مقرر داشته.

و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر روز صبح اعمال بندگان را اعم از نیکو کاران و بد کاران بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه میدارند ای مسلمانان دقت و مراقبت کنید تا اعمال نیکو انجام دهید.

و نیز آنحضرت فرمود مراد از مؤمنون ائمه هستند و در روایت دیگر فرمود ائمه و مؤمنین و فرزندان آنحضرت میباشد.

و نیز از حسین بن میاح روایت کرده گفت شخصی این آیه را نزد حضرت صادق علیه السلام قرائت کرد فرمود «مؤمنون تلاوت کن نه مؤمنون و مراد از مؤمنون ما ائمه میباشد این بابویه از داد بن کثیر نقلی روایت کرده گفت وارد شدم حضور حضرت صادق علیه السلام پیش از آنکه تکلم کنم فرمود ای داد روز پنجشنبه اعمال و کردارتو را بر من عرضه داشتند مشاهده نمودم از جمله آنها سه کردن تو بود بایسر همویت از این عمل بسیار خورسند شدم و دانستم در اثر این سه عمر او پایان رسیده داد میگردد آن پسر هموی من شخصی بود معاند و ناسبی از اوجهاش بمن زهد صدقه رسیده بود خواستم مکه مشرف شوم مقداری از اموال خود را با دادم وقتی مدینه وارد و حضور حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدم آنحضرت خبر داد مرا بآن سه ای که بجا آورده بودم و محمد بن حسن صفار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که همه روزه صبح ها اعمال بندگان اعم از نیک و بد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه میشود از کارهای زشت و عیسی و حیا کنید که عمل زشت شما بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله عرضه شود و باز از آنحضرت روایت کرده که فرمود هر گاه فرد مؤمنی

لَا يَرَالُ بَيَانَهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيَّةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
 حَكِيمٌ (۱۱۱). إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ
 يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ
 وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبِشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي
 بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۲).

که بپرد موقع دفن و گذاردن قبر عباس بر پیرامبر اکرم علیه السلام و امیر المؤمنین علیه السلام و
 یک یک ائمه معصومین تا برسد حضور حضرت حجة روجی فداه عرضه میشود
 در کافی ذیل آیه و اخرون مرجون لامر الله.
 از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود منظور از مرجون لامر الله مشرکینی
 هستند که حذر و جعفر و سایر مؤمنین را بقتل رسانیده و بعدها اسلام آورده و عذر
 را در خدا دایرستش نموده اند لکن حقیقت ایمان در دل های ایشان پر توافکن نشده
 بطوریکه نه چنان مؤمن هستند که داخل بهشت شوند و نه آنکه کافرند که در جهنم
 بروند آنها بحالت انتظار مترصد امر خدا میباشند که یا مورد عذاب واقع و یا توبه
 ایشان قبول گردد.

قوله تعالى: وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا

سبب نزول این آیه آن بود که عده ای از منافقین خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
 هرقیاب شده گفتند ای رسول خدا درین مردم بنی سلیم اشخاص پس و پیمارانی وجود
 دارد که نمیتوانند بمسجد شما بیایند و همچنین در مواقعی که باران میبارد توفیق رفتن
 بمسجد از مردم سلب میشود اجازه فرمائید در قبیله بنی سلیم مسجدی بنا کنیم پیغمبر
 اکرم صلی الله علیه و آله موافقت فرمود همینکه ساختمان مسجد پایا بر رسید از حضرتش درخواست
 نمودند که برای افتتاح مسجد و اقامه نماز مسجد را بقدم خود منور سازند فرمود
 اکنون که ما از جنگ بتو میباشم پس از مراجعت بخواست خدا خواهم آمد ولی

اساسیکه آنها بر روی کفر و نفاق بنا کردند این را پیوسته دچار شك و تردید نگاه داشته تا آنکه برك دل از آنها بركند همانا خداوند دانا و آگاه است بامور خلائق (۱۱۱). خداوند جان و مال مؤمنین را در قبال بهشت خریداری کرده و آنها در راه خدا بچنگ و کارزار میبرد ازند تا دشمنان دین را بکشند و یا خود کشته شوند و این وعده قطعی و بر عهده خداوند است و در تورات و انجیل و قرآن بدان تصریح شده و با وفات از خدا در انجام پیمان و عهد کیست؛ ای اهل ایمان شما در این معامله ای که امدهاید بخود مرزده و بهادت دهید که این معامله و معاهده با خدا سعادت و فیروزی بزرگی است (۱۱۲).

چون از چنگ برگشتند آیه فوق نازل شد درباره مسجد ابوعامر راهب و قسمی که بدروغ خورده بودند که بنای مسجد مزبور برای صلاح حال مؤمنین و خدمت دین بود و در باطن نظر زیان و فساد داشتند خداوند بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحابش اطلاع و اعلام فرمود تا بآن مسجد نروند.

آن مسجد بدستور ابوعامر بنا شده و داستان آن از این قرار است در زمان جاهلیت و پیش از ورود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه منوره مشهومی موسوم باوعامر که از رهبانان بود و لباس پشمینه میپوشید در مدینه سکونت داشت هنگامیکه آنحضرت هجرت کرد و از مکه نزول اجلال فرمود در مدینه آتش حسد و کینه ابوعامر بر افروخت و بر علیه آنحضرت در پنهانی حزی تشکیل داد و پردانی برای خود فراهم کرد پس از آنکه اهل مدینه بحال او آگاه شدند قصد کشتن او را کردند بسوی مکه فرار نمود و پس از فتح مکه بطائف رفت و تحصن جست اهل طائف که اسلام آورده بودند به نام رفت و از آنجا قصد کرد حرکت کند بسوی مکه که در دم و از پادشاه روم تقاضا کند لشکری به همراهی او فرستد تا مدینه برود و با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنگ و کارزار کند و آنحضرت را کشته یا از مدینه بیرون کند نامه ای بمنافقین نوشت و آنها را از قصد خود آگاه کرد و دستور داد مسجدی بنا کنند تا او و همراهانش برسند و بجانب روم حرکت نمود منافقین آن مسجد را بنا کردند و انتظار ورود او و همراهانش را داشتند خداوند ابوعامر را پیش از آنکه بروم وارد شود هلاک و نابود کرد و اسرار درونی منافقین را آشکار نمود

اتَّابُونَ الْعَابِدُونَ الْعَامِنُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۳).
مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ
بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمْ أَنَّهَا نَجَسٌ أَبْهَتَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ (۱۱۴). وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَيِّ
الْأَمْنِ مَوْعِدَةٍ وَعَمَّا آيَاهُ فَلَمَّا بَيَّنَّ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِّلَّهِ

تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ (۱۱۵).

ای جاوود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مسجد ضراب را در کنار راه متروکی
بنا کردند خداوند آن را پاتش جهنم فرود میبرد.

و در تفسیر منسوب به حضرت مسکری علیه السلام از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت
کرده فرمود ابو عامر گویند که در سال ۱۱۳ هجری قمری بود و حضرتش او را فاسق خطاب
میفرمود پس از بازگشت آنحضرت از غزوه تبوک که فاتحانه و بسلامت وارد شد خداوند
کبد و مکر منافقین را باطل نمود و آیه مزبور را نازل و بر سولش دستور داد تا آن مسجد
ضراب را بسوزاند و پیران ابو عامر پس از چهل پنجر و زمبلا شدن با انواع بیماریها مانند
قولنج و فلج و جذام و لقوه هلاک گردیدند و به جهنم داخل شدند.

در کالی ذیل آیه مسجد اسس علی التقوی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
فرمود مسجدیکه پایه و اساس آن بر تقوی بنا نهاده شده مسجد قبا میباشد.

و نیز در آیه فیه رجال یحبون ان یطهروا از آنحضرت روایت کرده فرمود این
آیه درباره اهل قبا نازل شده و مراد از طهر و پاکیزگی طهارت گرفتن با آب و وضوء
پاکیزه است.

طبرسی از صادقین علیهم السلام روایت کرده فرمودند آیه امن بنیانه علی تقوی
درباره اشخاصی نازل شده که تطهیر می نمودند و پاکیزه میکردند لباس و دل و غایت را با آب
و آنها مردمان قبا بودند پیغمبر صلی الله علیه و آله بایشان فرمود چگونه تطهیر میکنید که خداوند

ای پیغمبر به توبه کنندگان و خدایرستان و شکر گذاران و روزه داران و نماز گذاران
که با خشوع کامل راکع و ساجد هستند و کسانی که امر بمعروف و نهی از منکر نموده
و حدود الهی را پاس میدارند بشارت بده که بتواند سعادت ابدی خواهند رسید (۱۱۳).
نباید پیغمبر و کسانی که ایمان آورده اند برای عسر کین از خداوند طلب عفو و
آمرزش اماینده هر چند که از نزدیکان و خویشانانشان باشند پس از آنکه برای آنها مسلم
و نابت شود که آن منسوبین و خویشان از دشمنان خدا و اهل جهنم و آتش هستند (۱۱۴).
و اگر ابراهیم برای آزد پدر تربیتی خود از خداوند طلب عفو کرده برای آن بود که
و عده داده بود ایمان آورده و از شرک بیریزد و چون دانست که او دشمن خدا است
از او بیزادی جست چونکه ابراهیم شخصی بود بسیار برد بار و خدا ترس (۱۱۵).

شمارا در اثر آن مدح و احسان فرموده گفتند ما اثر نه است را بآب بر طرف مینمایم
(در این آیه خداوند تشبیه کرده بنای منافقین و مسجد طرار را به بنایی که کنار نهر
ساخته شده که در اثر طوبی و خراب و در آب فرو میرود همچنین بنای منافقین در آتش
جهنم فرو رود و مراد آنست که عمل شخصی پر هیز کار و منافق مساوی هست چه عمل
مؤمن و پر هیز کار بر اصل صبیح و ثابتی ساخته شده پس برقرار باشد به خلاف عمل
منافق که بنیان او صحت و پایه دار نیست.)

و نیز در آیه «و لا یزال بنیائهم الذی بنوا» از آن حضرت روایت کرده فرمود پیغمبر
اکرم صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از جنگ تبوک مالک بن جشم خزاعی و عامر بن عدی را
برای تخریب و سوزانیدن مسجد بنی سلیم روانه فرمود مالک بمنزل خود رفته آتشی
فراهم ساخته و با اشتعال شاخه و برگ های درخت خرما سقف مسجد را سوزانیده و
زید بن حاربه آنقدر ترقب کرد تا تمام سقف سوخت سپس دیوارها را خراب کرد و
بدین ترتیب مسجد طرار را از بین بردند.

توله نمائی: ان الله اشعری من المؤمنین انفسهم تا آخر و بشر المؤمنین
در کانی ازایی بعد روایت کرده گفت قرائت کردم حضور حضرت باقر علیه السلام آیه
التائبون العابدون را فرمود تلاوت کن التائبین التائبین. در بصائر الدرجات از زراره
روایت کرده گفت مسئله میخواستم از حضرت باقر علیه السلام سؤال کنم کراهت داشتم لطیفه

بکار بردم تا بمقصود خود برسم عرض کردم حضورش خبر بدهید مرا از کسی که کشته شده آیا آن فوت کرده؟ فرمود نه مجدداً عرض کردم آیا در قرآن فرقی میان قتل و موت هست؟ فرمود بلی خداوند میفرماید: «إِن مَّ يَمُوتْ أَوْ يُقْتَلْ».

و نیز میفرماید: «وَلَمَّا مَتَّ مِمَّنْ لَّيْلَى اللَّهُ تَعْسِرُونَ» این را در خداوند فرمود ان الله اشتری تا آخر آیه را تلاوت نمود عرض کردم حضورش خداوند میفرماید کل نفس ذائقة الموت آیا آنکه کشته شده پیشیده ناگواربهای مرگ را؟ فرمود آیا کسی که بشمشیر کشته شود مانند آنکسی است که در فراش خود مرده است همانا هر آنکه به قتل رسیده برگردد بسوی دنیا تا بهشد مرگ را و این حدیث را عباسی نیز نقل نموده است.

عباسی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود نیست مؤمنی مگر آنکه برای او کشتن و مردن هر دو میباشد و هر مؤمنی کشته شود بدینا برگردد تا بمیرد و هر آنکه مرده است برگردد تا کشته شود.

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر کس دزدی را بگیرد میتواند از او بگذرد و نفو کند ولی اگر او را نزد امام برد باید امام دست او را قطع کند زیرا خداوند میفرماید: «وَالْمُحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ» و اگر صادق را حضور امام معرفی نمودند نمیتواند امام از جدا کردن دست دزد صرف نظر کند لطیفه: «حقیقت خرید و فروش و اطلاق اشترای بر خداوند جایز نیست زیرا مشتری میخرد مالی را که مالک آن نمیشاید و خداوند جل عظمته مالک تمام موجودات است پس مراد از اشترای و فروش در آیه من ذا الذی یقرض الله تاکید جزا و پاداشی بصاحب عمل باشد و چون خداوند ضامن ثواب و پاداش شده برای کسانی که پرستش او کنند و پیروی از اوامرش بنمایند لذا تعبیر فرموده از ثواب و پاداش بشن و از طاعات و عبادات بشن و فرموده خداوند میخرد نفسهای مؤمنین را با بنطری که آنها بذل کنند نفس خودشان در جہاد در راه خدا و اموالشان را انفاق کنند برای خاطر خوشنودی پروردگار و دعوی بهشت بگیرند از خداوند.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود آیه در شأن ائمه طاهرين نازل شده و شاهد بر این مدعا آنست که خداوند در این آیه آنها را بستی مدح

توصیف مینماید که آن صفات در غیر ائمه محسومین یافت نمیشود.

و نیز فرمود آمدون بمعرف کسانی هستند که تمام انواع معروف و از کوچک و بزرگ و دقیق و جلیل میدانند و ناهون از منکر نیز آنهایی باشند که کلیه امور منکر را بشناسند و حافظین حدود خداوند باید تمام احکام و حدود خدا را بدانند و در میان تمام مردم فقط ائمه طاهرين هستند که عالم بر این امور میباشند.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هباده بصری حضرت امام زین العابدین علیه السلام را در راه مکه ملاقات کرده و حضورش عرض نمود که شما جهاد را به این دشواری آن ترک نموده و برای سهولت بهج مشرف شدید و آیه «ان الله اشتری من المؤمنین» را قرائت کرد حضرت فرمود این آیه در شأن ما ائمه وارد شده زهری گفت پس مراد از الثابون چیست؟ فرمود اگر میدیدم که مردم بر این صفت بودند جهاد با آنها از حج افضل بود یعنی وقتی که ما باوری نداشتیم و مردم از ما دوری می جویند باجه اشخاصی جهاد برویم.

قوله تعالى: وما كان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين

عبارتی از صحابه روایت کرده گفتند سبب نزول آیه مزبور آن بود که جمعی از مؤمنین درخواست کردند از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه بفرماید بآنها تائیدی در انشان که در زمان جاهلیت و فتن کرده اند استغفار کند و طلب آمرزش نمایند از خداوند آیه فوق نازل شد که مضمونش آنست نباید پیغمبر و کسانی که ایمان آورده اند برای مشرکین از خداوند طلب مغفرت و آمرزش نمایند هر چند از نزدیکان و خویشان باشند و اگر مشاهده کرده اند که ابراهیم برای آذر پدر مادر خود طلب مغفرت کرده برای آن بود که وعده داده بود چنانچه ایمان آورد از خداوند برای او آمرزش بطلبد و چون دانست که ایمان نمی آورد و ازیرستیدن به دست بر نمیدارد و دشمن خداست از او یزازی جست با آنکه ابراهیم بسیار رحمدل بود.

در کافی ذیل آیه و ما كان استغفار ابراهیم از سادقین علیهم السلام روایت کرده فرمودند ابراهیم به پدر مادرش آذر گفت اگر بت پرستی را ترک کنی از پیشگاه خداوند برای من طلب آمرزش مینمایم اما چون او دست از بت پرستی برنداشت ابراهیم از او یزازی جست.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْهِمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱۶). إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۱۷). تَدْنِي تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ آمَنُوا فِي سَاعَةِ الْبُرْجِ مِنَ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمُ اللَّهُ إِنَّهُمْ يَخُوفُونَ رَحْمَتَهُ (۱۱۸). وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَلَّتْ عَنْهُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ وَضَلَّتْ عَلَيْهِمُ النَّفْسُ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمُ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۱۹).

وای چارود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود اوای یعنی بسیار گریه و زاری کنند در بیابانها و امکان خلوت و دور از مردم
ابراهیم بن ابی بلاد و او از بعضی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت با اصحاب خود فرمود مردم درباره حضرت ابراهیم چگونه میاندیشند عرض کردند ابراهیم به آذر وعده کرد که برایش استغفار نماید فرمودند اینطور نیست بلکه ابراهیم بازگفت اگر ایمان بعد از آورد برای او استغفار نماید و چون واضح شد که همچنان دشمن خداست ابراهیم از او بیزارى جست
قرآنه تعالى: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْهِمْ

طبرسی از اصحاب روایت کرده گفتند سبب نزول آیه آن بود که عده از مسلمانان پیش از نزول احکام و واجبات وفات کردند جمعی حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشتند ای رسول خدا برادران ما که پیش از قوانین و فرایض مرده اند قرب و منزله آنها چگونه است؟ آیه فوق نازل شد و مضمونش آنست خداوند حکم بگمراهی طایفه نمیکند پس آنکه آنها را بر راه راست رهبری فرمود مگر بعد از آنکه امر بواجبات و نهی از معصیاتی بفرماید و آنان بر هیز کار و یا نافرمان باشند در اینصورت بر آنها

پس از آنکه خداوند قومی را هدایت فرمود دیگر گمراه نخواهد ساخت تا بر آنها روشن سازد که آنچه چیزهایی باید پرهیزند و خداوند پرهیزی داناست (۱۱۶) و آن خداوندی است که مالك آسمانها و زمین بوده و زنده میکند و میمیراند و جز خدا برای شما دوست و یاری و یاور ندارد (۱۱۷) خداوند بسبب پیغمبر از مهاجر و انصار که در سختترین لحظات از او پیروی نموده و در موقعی که دلهای ایشان مضطرب و بسیاری از آنها نزدیک به لغزش و سقوط بودند رحمت و لطف خود را شامل حال آنها فرمود و از لغزشهای آنها در گذشت چه خداوند درباره رسول و مؤمنین مشفق و مهربان است (۱۱۸) و نیز توبه سه مرتبه را که مخالفت نمودید تا زمین بر آنها تنگ شد و از خودشان هم یزاد و دلتنگ شدند و دانستند که از غضب خدا جز بطلب او ملجاء و پناهی نیست پذیرفت و از ایشان در گذشت پذیرفتند که خداوند بسیار توبه پذیر بوده و در هر حال بر خلق مشفق و مهربانست (۱۱۹).

روشن نموده که باید از چه چیزهایی اجتناب و بر یکب چه عملی شوند تا مستحق پاداشی و پاکبش شوند.

در کافی از عبدالاعلی روایت کرده گفت عرض کردم حضور حضرت صادق علیه السلام آنها خداوند در هر چیزی را قرار داده که بسبب آن مجبور شوند خدا را بشناسند و آنها تکلیف اختیاری دارند بمعرفه و احکام فرمود غیر بر خدا لازم است بیان کنند غیر و شر را و هیچ نفسی را زیادتر از توانائی تکلیف نکند پس تلاوت نمود آیه فوق را و فرمود «حتی بین لهم» آنستکه بشناساند مردم چیزی را که سبب رضای خاطر او میگردد و آنچه را که باعث سخط و غضب خداوند میشود و در محاسن از حضرت صادق علیه السلام ذیل آیه فوق روایت کرده فرمود - مراد آنست که خداوند پس از هدایت و رهبری خلق را قدرت تعظیم عطا میفرماید که موارد رضا و سخط خدا را بشناسد و بفهمد چه اعمالی موجب رضا و چه خطاهایی باعث غضب حضرت حق میشود و آنوقت خود شخص مختار است که او امر را بجهت و توانی را ترک کند و خود را بر حلقه پرهیز و تقوی برساند.

طبرسی از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت آیه لقد تاب الله علی النبی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۱۲۰). مَا كَانَ لِأَهْلِ
الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَلْسِنِهِمْ
عَنْ فِتْنِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يَصِيحُّهُمْ قُلْعًا وَلَا نَصَبًا وَلَا مَخْصَمَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا
يَقُولُونَ مَوْطِئًا يُمْصِقُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كَيْتَبَ
لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۱)

والمهاجرين را بطريق زیر قرائت میفرمود: «تقوا الله بالنی علی المهاجرين» و آیه
مزبور دوباره ای ذر وای خثیمه و مبره بن وهب نازلده که در جنگ تبوک از رفتن
با پیغمبر تعلف نمودند سپس با آنحضرت ملحق شدند.
قوله تعالى: و علی الثلاثة الذین خلفوا حتی ضاقت علیهم الارض
طبرمی از حضرت باقر علیه السلام روایت صادق علیه السلام روایت کرده فرمودند: «سبب نزول
آیه آنست زحایکه پیغمبر اکرم حرکت کرد برای جنگ تبوک کمب بن مالک شاعر
و مرارة بن ربيع و هلال بن لمية با آنحضرت حرکت نمودند ولی از جمله مناقین بودند
و حرکت خود را بتحویق انداختند پیوسته میگفتند امروز فردا به پیغمبر ملحق می
شویم و همینطور دتردید باقی ماندند تا آنحضرت مراجعت نمود آنها بسیار پشیمان
شده و توبه کردند پیغمبر اکرم با ایشان تکلم فرمود مسلمانان هم از آنان دوری جستند
ایشان دویه بیابان نهادند و ترسیدند که خداوند و رسولش توبه آنها را پذیرد آنقدر
گریه و زاری کردند جبریل نازل شد و آیه فوق را آورد پیغمبر فرستاد آنها را آوردند
آیه را بر ایشان تلاوت فرمود دانستند خدا و رسولش توبه آنان را قبول فرموده .
در کافی از فیض بن مغنثار روایت کرده گفت فرمود حضرت صادق علیه السلام چگونه آیه
را قرائت میکنید؟ عرض کردم: «خلفوا قرائت مینمایم فرمود اگر خافوا بود آن سه نفر در
مقام اطاعت بودند نه در عصیت عرض کردم پس چگونه قرائت کنیم؟ فرمود: «خالفوا
قرائت کنید و در روایت دیگر فرمود عثمان و رفیقان او مخالفت دستور خدا نمودند

ای اهل ایمان از خدا بترسید و باراستگویان باشید (۱۲۰). اعالی هدیه و باده نشینان اطراف آن نباید از فرمان پیغمبر هرگز تخلف ورزیده و در مقابل میل او از خود میلی ابراز و اظهار کنند تا در مومن این فرمانبرداری و اطاعت هیچ رنج تشنگی و گرسنگی و خستگی در راه خدا نکشند و قدمی که خشم کفار را برانگیزد برندارند و دلجی از دشمنان دین نبینند مگر در برابر آن آلام و رنجها عمل صالحی در نامه اعمالشان نوشته شود و خداوند پاداش نیکوکاران را شایع نموده کرد (۱۲۱).

بعد از قسم آن مردم نمیدادند صدای سم حیوانی را و نه صدای سنگی را مگر آنکه گفتند ما فرمانبرداریم لذا خداوند بر آنها قریب را تسلط گردانید و صبح کردند در حالتیکه هلاک شدند.

در کافی از پیر بدین معاریه مجلسی روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام تفسیر آیه «کووا مع الصادقین» را پرسیدم؛ فرمود خداوند از کلمه صادقین ما ائمه را قصد و دمو روایات بسیاری از طرق عامه و خاصه در دست است که هر ادا صادقین امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه معصومین علیه السلام میباشد.

میاشی از ای حمزه ثمالی روایت کرده گفت فرمود بمن حضرت باقر علیه السلام ای ابا حمزه کسانی پرستش میکنند خدا را که او را شناخته باشند آنها بیکه پروردگار را نشناخته اند غیر خدا را پرستش کنند در اثر نادانی و گمراهی عرض کردم «منورش چگونه باید خدا را شناخت» فرمود معرفت از تصدیق کردن رسولش میباشد در آنچه از طرف خدا آورده برای مردم درباره ولایت علی علیه السلام و اولادش و دیگر اقتدا کردن و پیروی نمودن از آنحضرت و فرزندان و یزای چستن از دشمنان آنها باشد مجدداً عرض کردم چه امری را باید انجام دهم تا ایمانم کامل گردد فرمود دوستی کن با دوستان خدا و یزای بیو از دشمنان او بوده باشی باراستگویان چنانچه خداوند در قرآن بآن امر نموده و میفرماید کونوا مع الصادقین گفتیم حضورش دوستان و دشمنان خدا را برایم معرفی فرمایید فرمود دوستان خدا پیغمبر اکرم علیه السلام و علی و حسن و حسین و فاطمه و عافزندان آنحضرت میباشیم هر که ما را دوست بدارد خدا را دوست داشته

وَلَا يَنْفَعُونَ نَفْلَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كَتَبَ لَهُمُ اللَّهُ يُجْزِيَهُمُ اللَّهُ

أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۲). وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ

مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ

إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱۲۳).

ودشمنان خدا فلان و فلان و فلان و هر آنکه از ایمان پیروی کنند میباید و همانها کسانی هستند که حق ما را غصب نموده و بها حتم کردند.

فوله تعالی: ما کان لاهل المدينة ومن حولهم من الاعراب ان يتخلفوا عن رسول الله در آیات گذشته بیان نمود محل آنها یکجا که تخلف کردند از امر پیغمبر و بیرون نرفتند از برای جهاد سپس نادم و پشیمان شدند خداوند نظر لطف و مرحمت بآنها فرمود و توبه ایشان را قبول و بذریعهای آیه بطور توییح و سرزنی بآنان میفرماید دیگر نباید این عمل را تکرار کنید و انبیا میدهند و اهل مدینه و اطراف آن هرگز از پیغمبر تخلف نورزند و در مقابل میل و اراده آن حضرت از خود میل و اراده ای ابراز ندارند هیچ رنج تشنگی و گرمی و خستگی در راه خدا تحمل نکنند و قدمیکه کفار را بخشم آورد بر ندارند و از دشمنان زحمتی نیستند جز آنکه خداوند در نامه اعمالشان پاداش و اجر بکوفتی ثبت فرماید و هرگز عمل نیکوکاران را ضایع و باطل ننواهد فرمود.

فوله تعالی: وما کان المؤمنون لینفروا کافّةً فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة

طبرسی از صحابه روایت کرده که وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مدینه برای جهاد بیرون تشریف میبردند مسلمانان بطور از منافقین در رکاب آنحضرت بیرون میرفتند و چون خداوند آیاتی چند در توییح و سرزنی منافقین نازل فرمود از آنوقت مسلمین عهد کردند در هیچ غزوه و سریه ای تخلف نکنند و هر زمان دستور جهاد صادر میشد فوراً تمام آنها کوچ میکردند و گاهی از اوقات پیغمبر تنها در مدینه باقی میماند آیه

و هیچ مال کم و یا زیادی را در راه خداوند انفاق نمیکنند و هیچ راه و وادی را طی نمی نمایند مگر آنکه در نامه اعمالشان نوشته میشود تا خداوند به بهتر از آنچه کرده اند بایشان اجر و جزا مرحمت فرماید (۱۲۲). مؤمنین نباید همگی بیرون رفته و رسول خدا را تنها بگذارند و باید از هر قبیله و طائفه ای جمعی برای جنگ و جهاد و گروهی هم برای آموختن علم و تحکیم میانی دین نزد رسول مهیا باشند و پس از بازگشت دانشی را که فرا گرفته اند بقوم خود بیاموزند تا شاید آنها نیز خدا شناس و پرهیز کار شده و از نافرمانی خدا کنند (۱۲۳).

فوق ازل شد که نباید تمام شما بیرون روید و رسول خدا را تنها بگذارید. میاشی از احمد بن محمد روایت کرده گفت نامه ای حضور حضرت رضا علیه السلام ارسال داشتم پاسخ آن مرقوم داشته بودند شبیمان ما کسانی هستیم که از ما پیروی نموده و هرگز مخالفت اوامر ما بکنند و هر گاه بنا بر مصلحتی چیزی را کتمان کنیم تسلیم شده و بپا اعتماد نمایند و ایمان آورند سپس آیه مزبور را مرقوم داشته و اضافه فرمودند خداوند شما امر فرموده و واجب کرده که از ما امره استوال کنید و پسوی ما بیایید ولی ما موظف نیستیم جواب استوالات شما را بدهیم و خداوند هم بر ما واجب نفرموده.

در کافی از حماد بن عبدالاعلی روایت کرده گفت استوال کردم از حضرت صادق علیه السلام حدیثیکه عامه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل میکنند که فرموده هر که بمبرد و امام زمان خود را نفی کند و برای او امانی نباشد مانند مردمان زمان جاهلیت مرده صحیح است؛ فرمود سوگند بخدا راست است عرض کردم حضورش اگر امام وفات کند و مردی در خراسان باشد و نداند چنانشین و وحی او کیست آیا آن مرد معذور است؛ فرمود هر گاه امام وفات کند حجة و سی او تمام است بر اهل بلد امام و سزاوار است بر کسایکه اهل بلد امام نیستند جمعی را بفرستند تا بدانند و بشناسند امام بعدی را عرض کردم اگر طائفه حرکت کردند و پستی از آنکه بشهر امام برسند وفات نمودند حال اینگونه اشخاص چگونه است؛ فرمود آنها مصداق آیه و من یخرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله فقد وقع اجره علی الله میباشد عرض کردم جمعی وارد مدینه شدند دیدند در

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَتَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَ
 اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۲۴) وَإِذَا مَا أُذِّكَرْتُمْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ إِنَّا
 زَادْتُمْ هَذِهِ آيَاتًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۱۲۵)
 وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا
 وَهُمْ كَافِرُونَ (۱۲۶).

خانه شما بسته شده و شما آنها را بسوی خود دعوت نمیفرمایید کسی هم نیست دلالت
 و داهنمایی کند آنها را بطرف شما ائمه چگونه ایشان امام خود را بشناسند؟ فرمود
 خداوند بوسیله قرآن ائمه را بمردم شناساند پس بیان فرمود آیاتی را که درباره
 امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و تذکر داد فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را درباره آنحضرت
 و امام حسن و امام حسین علیهما السلام عرض کردم مردم درباره پدرت حضرت باقر علیه السلام سخنانی
 میگویند که با وجود فرزندان و اقربایی که هر آنها زیاده‌تر بود چگونه امامت بآن
 بزرگوار منتقل شد؟ فرمود امام پس حضرت شناخته میشود یکی آنکه امام سابق تصریح
 بامامت بعدی میکند و او را وصی و جانشین خود قرار میدهد دیگر آنکه مختصات پیغمبر
 نزد اوست عوم از هر چه بخواهند خبر میدهد و تمام آنها در من موجود است عرض
 کردم مختصات پیغمبر را که نمیتواند از ترس پادشاه وقت بیرون آورده فرمود پنهان
 نکردم آنها را مگر آنکه شواهد ظاهری بر آن قائم است پدرم هنگام رجوع فرمود
 بمن چهار نفر شاهد از طایفه قریش حاضر کن من آنها را حاضر کردم که یکی از آنها
 نافع مولی عبدالله بن عمر بود فرمود بنویس آنچه را بپیغمبر بفرزندانش وصیت
 نمود من نوشتم یا بنی ان الله اصطفى لكم الدين فلا تموتن الا و اتم مسلمون محمد بن
 علی وصی خود قرار میدهد فرزندش جعفر بن محمد علیهما السلام را و امر میکند که او را کفن
 کند به یرد یمانی که در آن نماز جمعه بها می‌آورد و عمامه بر او بیند و قبرش را مقدار
 چهار انگشت از زمین بلند کند و وصیت نامه را در حضور گواهان مہر نمود و بمن داد

ای کسانی که ایمان آورده‌اید یا کافران از هر که باشد نزدیک‌تر است به جهاد و کارزار پرداخته و آنها را مرعوب خود سازید تا خشونت و بی‌رومندی شما کفار را از لشکر اسلام بی‌مناک سازد و باید بدانید که خداوند همواره بار و بار در کار شماست (۱۲۴).
و چون سوره‌ای نازل شود کسانی هستند که از روی شك و بددلی می‌گویند نزول این سوره بر مراتب ایمان که افزوده و حال آنکه برای کسانی که ایمان آورده‌اند هم مایه افزایش ایمان است و هم آنکه سبب وجود سرور و بشارت می‌شود (۱۲۵) و اما آنهایی که در دل‌هایشان بسیاری شك و شقاق وجود دارد پلیدی آنها بر پلیدی بیفزاید و در حال کفر می‌روند (۱۲۶).

پس از آنکه شهود مراجعت کردند عرض کردم پدر جان برای چه منظور شاهد گرفتید فرمود که اهدا داشتم که مطلوب شوی بحسب ظاهر و مردم بگویند که من وصیت نکرده‌ام خواستم شهود حجتی باشند برای آنها تا اینکه از بلاد دور بمیدینه می‌آیند و سؤال می‌کنند و منی محمد بن علی کیست حضورش عرض کردم اگر گواهان مفرك بشوند و گنمان کنند چه باید کرد؟ فرمود نمیتواند این امر را پنهان بدارند.

و از یحیی بن شعب روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام معنی آیه مذکور را فرمود هنگامیکه فوت امام بن‌رسم برسد واجب است بر آنها از هر طایفه چند نفر را برای تحقیق در جانشین ابفرستند و پس از کسب خبر چگونگی را با سایرین برسانند و لازم نیست تمام مردم در صدد این امر از شهر و دیار خود بیرون بروند.

عیاشی ذیل آیه یا ایها الذین امنوا قاتلوا الذین یلونکم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود واجب است بر مؤمنین با کفار که در نزدیک محل اقامت آنها سکونت دارند جهاد کنند و بر ایمان سخت بگیرند تا نسبت به مسلمین مرعوب شوند.

در کافی ذیل آیه «و اذا ما انزلت سورة فمنهم...» از ابو عمر و زبیری روایت کرده گفت حضور حضرت صادق علیه السلام عرض کردم کدام یک از اعمال در نزد خداوند بهتر است فرمود آن عملی که قبول نمیشود هیچیک از اعمال مگر بواسطه آن مجدداً برسیدم آن عمل چیست؟ فرمود آن عمل ایمان آوردن به خداست که از لحاظ فضیلت و شرافت و مرتبه بالاترین اعمال است عرض کردم ایمان را برایم وصف بفرمایید که آیا بر قول

أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ الْفِتْنَةَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةٍ أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ
يَذْكُرُونَ (۱۲۷) وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرِيكُمْ مِنْ أَحَدٍ
ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهِ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَتَذَكَّرُونَ (۱۲۸) لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ
أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۱۲۹) فَإِنْ تَوَلَّوْا
فَعَلَّ حَبِيبُ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۱۳۰)

و فعل هر دو اطلاق می شود با آنکه ایمان گفتار با حفظ استداحتیاج به عمل ندارد فرمودند
ایمان گاهی شامل اعمال و زمانی مربوط به گفتار و بعضی اوقات هم به روحیه قول و فعل
تعلق میگیرد مجدداً درخواست نمودم که برای بهتر فهمیدن موضوع را بیشتر بر این
توصیف بفرمایند فرمودند ایمان را حالات و درجات و طبقات و منازل است بعضی از
مدارج ایمان تام و تمام است در محتوای تمامیت و بعضی اوقات ناقص است بطوریکه
نقص آن کاملاً واضح میباشد و بعضی اوقات راجع است و رجعتش زیاد باشد گفتم
آیا ایمان ممکن است تام و ناقص و یا زیاد و کم باشد فرمودند بلی زیرا خداوند بر تمام
اعضاء و جوارح انسان ایمان را واجب فرموده و کلیه اعضاء دارای ایمان مخصوص به خود
میشوند و مراتب ایمان هر يك از اعضاء با دیگری متفاوت و متفاوت میباشد یکی از اعضاء
رئیس بدن انسانی دل است که امیر بدن بوده و بواسطه آن تعقل در امور صورت پذیر
میشود میفهمد و درك میکند و بارانده آن عضو سایر اعضاء بدن و ظائف خود را انجام
میدهند پس از دل چشم و گوش و زبان و دست و پا و سایر اعضاء و جوارح است که با
آنها اشیاء دیده شده و اصوات شنیده میشود و گویائی و سخن ایجاد میگرد و با دست
ها بدفاع از جسم و با پاها رفته و آمده امکان پذیر میشود و تمام این اعضاء مسامور
به حفظ حدود ایمانی و وظائف مخصوصی که بهر يك از آنها تفویض شده میباشد در آیات
قرآنی مؤید این گفتار و شاهد بر این مقال است اما ایمانی که باید بر دل اطلاق میشود
حرف و صحبت و اقرار و تسلیم و رضایت که بر یگانگی خدا و نبوت محمد ﷺ اقرار

آیا منافقین نمی بینند که در هر سالی یکی دوبار آنها را مورد آزمایش قرار می دهیم و باز هم از کردارهای زشت خود پشیمان نشده و توبه نمی کنند و هیچ یاد خدا نمی افتند (۱۲۷) و همینکه سوره ای نازل شود بعضی از منافقین به بعضی دیگر نظر افکنده و می گویند آیا شما را هیچیک از مؤمنین دیده است چنانچه ندیده اند و شناخته نشده اید بر خیزید و بروید تا این سوره را نشنیده باشیم آنگاه همه بر می گردند خداوند دلای ایشانرا برگرداند زیرا که مردمی بسیار بی شعور و نادانند (۱۲۸). همانا رسولی چون خود شما برای رهبری و هدایت خلق آمد که از روی کمال مرحمت و لطف خود چهل و نقر و پریشانی شما بر او بسیار ناگوار و سخت بوده و بنهایت مشقت نجات و راحتی شما می باشد و نسبت به مؤمنین رؤف و مهربانست (۱۲۹). این رسول ما چنانچه مردم از تو رو گردان شده و مقام ترا نشناسند بگو خدا برای من بس است و جز او خدائی نیست من با تو کل می کنم و او پروردگار و خدای جهان و صاحب عرش بزرگ است (۱۳۰).

و اعتراف کند و بآنچه از طرف خداوند ابلاغ شده تسلیم باشد و بمصدق قول خداوند «الامن اکره» و قایم مطمئن بالايمان عمل نماید و این دأی ایمان است و قدرت گفتار و بیان و ابراز بان عطا فرموده تا معتقدات قلبی را بزبان جاری سازد. چنانچه می فرماید: قولوا آمنا بالله و ما انزل الیکم و الهنا و الهکم واحد و نحن له مسلمون و خاصیت شوائبی را بگوش عطا فرموده تا آیات حق را بشنود و از شنیدن آنچه را که حرام فرمود پرهیز کند چنانچه فرموده است: و قد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکتفرون بها و یستهزئوا بها فلا تسمعوا هم حتی ینخسوا فی حدیث غیره و نیز می فرماید: فبشر عباد الذین یتسمعون القول لیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا الالباب و همچنین فرموده: و اذا سمعوا القول عرضوا و قالوا لنا اعمالنا و لکم اعمالکم این است آنچه برگوش واجب شده و بر چشم بینائی بخشیده تا مظاهر الهی را ببیند و از آنچه دیدنش حرام است چشم پوشد چنانچه می فرماید: قل للمؤمنین یخسوا من ابصارهم و یحفظوا ان رجوعهم که کمال ایمان چشم رعایت مفهوم این قیل ادا می نماید و نواهی است بدستها قدرت قبض و بسط داده و مقرر داشته بر آنچه که شایسته و جایز نیست دست درازی نکنند و بدستها اتفاق

ایمام نمایند و با آن شمشیر در راه حق زده و جهاد کند و برای اقامه نماز بظهارت بپردازد و نیروی حرکت و رفتار بپاها بدهد که برای امور لازم بشکاید افتاده ولی بدنبال حرام نرود و مرتکب عیاسی نشود و بر صورت امر مسجود فرموده که خداوند را چند مرتبه در شب و روز سجده کند چنانچه فرموده «ارکعوا واسجدوا» و در جای دیگری فرماید «ان المساجد فلاتدعوا مع الله احدا» پس هر که خدا را ملاقات کند در حالی که در ایام حیات حفظ حدود الهی نموده و اعتناء و جوارح خود را فقط در فرمان ایمان بکار واداشته و با او امر و نواهی تمکین نموده ایمانش کامل بوده و اهل بهشت میباشد و هر کس از دستورات الهی خداوند تجاوز کرده و خیانت کرده باشد با ایمان ناقص در پیشگاه عز و جوی حضور خواهد یافت عرض کردم معنای ایمان کامل و ناقص را فهمیدم توضیح فرمایید کمی و زیادی ایمان از کجا حاصل میشود آیه را تلاوت نموده و فرمود اگر اراد دارای ایمان یکسان باشند و کم و زیادی وجود نداشته باشد بین مردم تمیزی نخواهد بود و حال آنکه مؤمنین به نسبت مراتب ایمان خود به تسبیح درجهات اخلاص و ایمان با یکدیگر اختلاف مرتبه و درجه داشته و دخول بهشت و یا سقوط در جهنم ارتباط کامل باین موضوع دارد یعنی ایمان کامل مؤمن را به بهشت میبرد و کافر اقراطی را به جهنم خواهند برد.

پاشی از زراعه ردایت کرده گفت شوال کردم از حضرت باقر علیه السلام معنی آیه و اما الذین فی قلوبهم مرض را فرمود مراد آنست منافقین که در دل آنها بیماری شد و فساد وجود دارد و ایشان افزوده شود و این آیه رد مینماید سخنان کسانی که میگویند ایمان و کفر زیاد و کم نمیشود سپس بیان مینماید که منافقین نظر و اندیشه نمیکند در رسالی آنها را یکمرتبه و یا دو مرتبه با ابتلاء با امر امت آزمایش میکنیم تا سبب هجرت ایشان گردد و متوجه شوند ولی با اینوصف نه متذکر شده و نه از کفر خود برمیگردند و همینکه خود را نازل شود چندی از منافقین بسوی بعض دیگر نگاه می کنند و خداوند دلای آنها را از حق بسوی باطل برمیگرداند سپس خطاب میکند بمردم همانا رسولی مانند خود شما برای رهبری و هدایت خلق آمد

در کافی از عبدالله بن سلیمان قیل آیه «لقد جئناکم رسول من انفسکم...»

روایت کرده گفت حضرت باقر علیه السلام این آیه را چنین تلاوت فرمودند (من اغشنا - ما عشنا حریص علینا) و فرمود پند برای کرم علیه السلام بشیعیان ما مهربان بود پس سه چهارم آیه مربوط بما بود و یک چهارم آن برای شیعیان ما.

و نیز از اصبح بن نباته روایت کرده گفت مردی حضور امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب شده عرض کرد بپیرامون محل و مسکن ما حیوانات درنده بسیاری است که عبور و مرور مردم را در زحمت انداخته اند و برای دفع شر آنها تدبیری نمیتوانیم بکنیم امیر - المؤمنین علیه السلام فرمودند این آیه و آیه بعد را در موقع حرکت از منزل خود به مواجعتا خطر حیوانات مرتفع گردد.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّذِي تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۱) أَكَلَتِ النَّاسُ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صَدَقَ عَنْهُمْ قَالِ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ (۲) إِنْ رَبُّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فَمَا يُعَذِّبُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ (۳)

سورة یونس

سوره یونس درمکه نازل شده یکصد و نه آیه و یک هزار و هشتصد و سی و دو کلمه و هفت هزار و پانصد و سی و دو حرف میباشد
در ثواب قرائت آن این بابویه بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر کس در مدت ده ماه و یا سه ماه سوره یونس را قرائت کند دیگر از نادانان نباشد و در قیامت از مقربین است.

و عیاشی نیز این حدیث را روایت نموده و در کتاب خواص قرآن از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده فرمود هر کس این سوره را تلاوت نماید خداوند بتعداد کسانی که حضرت یونس را تصدیق و یانکذیب نموده اند اجر و حسنه عطا میفرماید و اگر کسی این سوره را بنویسد و نام افرادی را که در خانه او هستند در ذیل آن درج نموده و نوشته را در خانه بگذارد مصایب تمام آنها ظاهر میشود و چنانچه این سوره را در طشتی بنویسند و با آب پاک آرا بجویند و با آن آب آرد را خیس نموده و نان طبخ کنند (و اساسی کسانی را هم که احتمال داده مالش را بسرقت بردم اند در پایان

بنام خداوند بخشنده و مهربان

این است آیات کتاب محکم الهی که بحق و راستی گویاست (۱) آیا این امر عاید تعجب مردم شده است که ما یکی از مردان آنها وحی کردیم و او را بر حالت خود برگزیدیم تا مردم را از عذاب قیامت برساند و کسانی را که ایمان میآوردند بشارت بدهد که راستی مقامشان نزد خدا بلند است و آنکه کفار در مقام انکار بر آمده و بگویند که این شخص ساحری تواناست (۲) همانا پروردگار شما کسی است که آسمانها و زمین را در هفت روز بیافرید سپس توجه کامل بر آفرینش عرش نمود و تدبیر امور فرمود و کسی بدون اجازه در خلقتش شریک و واسطه نشود و این است پروردگار شما او را یگانهگی پرستید چرا متذکر نمیشوید و یار خدا نیستید (۳)

سوره نوشته باشند) از آن نان با شخصاس مزبور بخورند یا آن اشخاص از بلع و خوردن آن نان عاجز شوند و یا اگر خوردند بسرقت خود اعتراف خواهند نمود.
خلاصه مطالب و مضامین این سوره عبارت است از استدلال بر وجود صانع از روی تردد شب و روز و آثار قدرت الهی که در جهان موجود است و معرفه پروردگار و ادله بر توحید از روی معرفت نفس و نظر در ازمه گذشتگان و دلایل بیشتر و احوال مبعوثین و اثبات نبوة و توبیخ جاهلین و قصه نوح و داستان موسی و فرعون.
از یکی از حروف اسم اعظم است که در قرآن متقطع شده و اگر پیغمبر یا امام با حروف دیگرش ترکیب کنند اسم اعظم حاصل میشود و اگر خدا را با آن اسم بخوانند باجابت میرسد.

عباسی از صفیان بن سعید قرشی روایت کرده گفته معنی الر را از حضرت صادق علیه السلام

سؤال کردم فرمود یعنی منم پروردگار و ذوق و مهربان

قوله تعالی : اَکَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا اَنْ یُّرْسِلَ اِلٰی رَجُلٍ مِنْهُمْ اَنْ یُنْذِرَ النَّاسَ

مفسرین از این عباس روایت کرده اند که سبب نزول آیه آن بود که پیغمبر اکرم علیه السلام

وقتی مبعوث شد بر سالت کافران گفتند خدا پروردگار تو را از آنست که پیغمبری از آدمیان بفرستد

آیه فوق نازل شد در پاسخ آنها که ای اهل مکه تعجب نکنید ما محمد را فرستادیم و اصبحت

کردیم و با او وحی میرسانیم تا مردم را برساند و مؤمنان مژده پاداش دهد که ایشان

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَذَابُ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۴) هُوَ الَّذِي جَعَلَ الْقَمَرَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّ وَالْحِصَابِ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵) إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۶) إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِمَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَالِبُونَ (۷)

نزد خدا اجر و مزد یکویی دارند و غرض از بحث پندیران هم بشارت و انداز است چون کافران از معارضه با قرآن عاجز شدند گفتند آن قرآن سحر است و پندار آشکار و محمد ﷺ ساحر است بسیار ماهر و توانا.

همایش ذیل جمله و شر الذین آمنوا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از ایمان در آیه و لا یسلو المؤمنین ﷺ و الله معصومین است و منظور از قدم صدق رسول اکرم و شفاعت او و اهل بیت باشد و این حدیث را طهرسی نیز روایت کرده قوله تعالی : ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ايام این آیه بیان میکند یکی از دلائل توحید و خداشناسی را و کافران را متوجه میسازد تا بدانند خدای آنها همان پروردگار است که آسمان و زمین را در شش روز بیافرید و ایجاد فرمود آسمان و زمین را در آن مدت با آنکه قادر و توانا بود که یک لحظه بیافریند آنها را برای مصلحتی بود و تا عبرت باشد برای فرشتگان و فرزندان آدم اتفاق نکنند و ادعاه نمایند که طبیعت و روزگار این جهان هستی را که دارای موجودات بی شمار است پدید آورده و از این و تحولات انسانی و بیرون آمدن گلها و ریاحین و رسیدن عیو مجازات بتدریج است چه خداوند قدرت دارد یک چشم بهم زدن و

باز گشت همه شما بسوی اوست و این وعده خداوند حق است از خلق را اولیای فریدی
بعد بسوی خود بر میگردد تا آنکه یکسانیکه ایمان آورده و عمل نیکو داشته اند
بمدل و احسان جزا و ثواب دهد و آنها را که کافر شدند بکیفر کفرشان بشاری از
حسیم دوزخ و عذابی دردناک کیفر نموده و عذاب گرداند (۴) و خداوندی است که آفتاب
را درختان و ماه را تابان فرموده و گردش ماه را در منازل و مقدر و مقدر داشته تا حساب
سال و روز را بداند و اینها را خلق فرموده مگر به صلحت و حق و خداوند آیات را
برای مردم دانا بتفصیل بیان میفرماید (۵) همانا در تفاوت شب و روز و هر آنچه خداوند
در آسمانها و زمین آفریده برای مردمان پر هیز کار آیات و علامت قدرت خداوند است (۶)
کسانیکه امیدوار بقاء ما نبوده و بزندگی ناچیز دنیا راضی و خشنود
بوده و بان دلغوش هستند و آنها یککه از آیات ما غافلند (۷).

و آنی میوه ها را بیرون آورده و درختان را به ثمر و بارور نماید و انسان را بعد کمال
ورشد برساند / ما من شفیع الا من بعد اذنه این جمله تمرین سخنان مشرکان و کافران
است چه آنها میگفتند بتهای ما شفیعان ما باشند نزد خدا در صورتیکه احدی از
فرشتگان و پیغمبران بدون اجازه و رخصت پروردگار حق شفاعت نداشته باشند و
توانند شفیع بشوند پس چگونه بشایککه جماد و دارای شود نیستند میخواستند شفاعت
کنند و مقصود از شش روز در آیه شش وقت و حالت است چه ایام در حقیقت اوقات
باشد چنانچه فرمود امیر المؤمنین علیه السلام اگر خدا میخواست آسمان و زمین را در لحظه
میآفرید ولی باتانی و بتدریج ایجاد فرمود تا آنکه مردم از او در کارهای خود پیروی
کنند و سرمستی بشود برای آنها و تا دلالت کند که آفریدگار آسمان و زمین قادر و
تواناست و از روی قصد و اختیار پدیدمانی بوجود آورده نه از راه اضطرار و اگر امروزه
از فعل و کار طبیعت است چه مصنوعات و صادرات و آفریده های غیر مختار در آنها تانی
و بتدریج و طول مدت نیست بلکه آنی الحصول است مانند سوزاندن آتش و این تانی
و بتدریجی دلیل قدرت و اختیار ازلی و ابدی پروردگار با عظمت است (بنابر این فرمایشات
مراد از شش روز یککه آسمانها و زمین خلق شده شش حال و تبدل پیدا کرده تا از ماده
اصلی که نوریا آب و هواست بصورت فعلی در آمده است

أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۹) دَعْوُهُمْ
فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ (۱۰) وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۱) وَلَوْ يَعْلَمُ الْإِنْسَانُ لِمَنِ النُّعْمُ اسْتَعْجَلَ لَهُمْ بِالْخَيْرِ لَفُضِيَ إِلَيْهِمْ
أَعْمَلُهُمْ فَتَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَ نَاقٍ ظُفْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۲)

در کافی ذیل آیه فوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند بخیر را
دو روز یکشنبه و قبل از شر آفرید و روز دوشنبه زمین را بیافرید و در روز سه شنبه قوت
آنها را پدید آورد و آسمانها را خلق فرمود در روز چهارشنبه و روز پنجشنبه و جمعه
قوت آنها را بیافرید و باین ترتیب در شش روز آسمان و زمین را خلق نمود.
و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که خداوند آسمان و زمین را در شش
روز بیافرید و بهمین سبب هر سال شش روز کم است

قوله تعالى: هو الذي جعل الشمس ضياء والقمر نورا وقدره منازل
سبب نزول آیه آن بود که فرآن به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردند اگر برای ما آیات
و علامتی بر وجود دیگانه‌گی پروردگار است بیاوری ما بتو ایمان آوریم خداوند آیه فوق
را نازل کرد و فرمود باین همه آیات مشهودات و آثارینات باز اعتقاد ندارید بدانید
پروردگار شما آن خدایی است که آفتاب را سبب روشنایی روز ساخت و ماه را باعث
درخشندگی شب و گردش ماه را در منازلی چند مقرر داشت تا حساب سال را بدانند
مردم و در زحمت و مشقت نباشند چه حساب سال روز هفته بواسطه ماه دانسته شود و
اگر آن نبود سال و ماهی وجود نداشت (ماه جسمی است تاریک و درخشندگی آن
بواسطه اشعه انبکاسی خود شید است) و گویند بعد ماه از زمین تقریباً بمقدار پنجهزار
سی فرسخ باشد و جهش از کره زمین چهل و نه مرتبه کوچک تر است و کره ماه دارای
کوه و دره است و لکه‌های سیاهی که در آن مشاهده میشود در اثر سایه‌های آنهاست

عاقبت آنها در اثر آنچه بدست خود فراهم نمودند در آتش دوزخ جا بگزين خواهند شد (۸) ولی کسانی که بنده ایمان آوردند و کارهای نیکو نمودند خداوند بوسیله همان ایمان آنها را رهبری و هدایت به بهشتی مفرماید که از زیر درختانش نهرها جاری است و در آن منتعم خواهند بود (۹) گفتارشان در بهشت ذکر و تسبیح خداوند و تحیت آنها بر یکدیگر سلام میباشد (۱۰) و آخرین سخنان آنها شکر گذاری و حمد پروردگار عالمیان است (۱۱) اگر خداوند دعای قری که مردم درباره خود مینمایند مانند کارهای خیر تعبیل و امید داشت همه محکوم بمرگ و هلاک میشدند و ما کسانی که امیدوار ببقاء ما نیستند در همان حالت کفر و طغیان رها نموده و باز میگذاریم تا در گمراهی خود سرگردان باشند (۱۲).

و برای ماه بیست هفت منزل است هر شبی وارد یکی از آنها شود و در شب پنهان گردد چنانچه ماه سی روز باشد و بکسب ناپدید شود اگر بیست و نه روز باشد نام منزل اول آن را حرطین و آخرش را بطن الموت گویند سه نوع حرکت دارد تبعی و وضعی و انتقالی در مدت گردش زمین بدور خورشید ماه بالتبع همان مدت بدور خورشید گردش کند این قسم را حرکت تبعی گویند و در مدت بیست و نه روز هفت ماه و چهار سه دقیقه یکبار بدور زمین گردش کند این حرکت را انتقالی گویند و همان مقدار نیز بدور خود گردش کند آن را حرکت وضعی گفته اند و از این جهت کیفیت مختلفه هلال پیدا شود مانند تربیع، بدر، معانی و غیره و چون در حرکت تبعی یرو و تابع زمین باشد لذا آنرا بماء زمین نامیده اند و گویند جاذبه میان زمین و ماء نظیر جاذبه خورشید و زمین است و اگر بخواهیم در این باب بیان بیشتری بنماییم از موضوع تفسیر خارج شویم.

قوله تعالى: ان في اختلاف الليل والنهار وما خلق الله في السموات والارض لآيات لقوم يعقلون

این آیه بیان مفرماید که بزرگترین دلیل توحید و خداشناسی رفت و آمد و تردد شب و روز است و دیگر پدیده های آسمان زمین مانند کرات و افلاک و ستارگان سیار و غیر سیار و موجودات زمینی نظیر حیوانات و نباتات و جمادات میبانت تمام اینها دلالت دارد بر وجود ماسع و آفریدگار توانا و دانایی و بی هیرند از این آثار بوجود

مؤثری کسانی که پرهیز کارند.

توله تنالی : ان الذین لا یرجون لعائننا

پس از آنکه بیان کرد علام و آثار خداشناسی و توحید را در این آیه بهتر مانند اشخاصی را که غافلند و نظر بآیات و بینات الهی نمیکند تا بوجود پروردگار اعتقاد پیدا کنند و وعده عذاب میدهد بر چنین کسانی که غافلند و تکذیب قیامت و معاد را میکنند و دل بزندگانی ناچیز دنیا بسته و ب نعمتهای فانی آن راضی و خوشنود هستند و عیفر مایند عاقبت این گونه مردم در اثر کردار زشت و چیزیکه بدست خود فراهم کرده اند عذاب سختی است و جایگاه آنان آتش دوزخ خواهد بود.

این بابویه در آیه «هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نوراً» تا آخر از ابی ذر غزالی روایت کرده گفت در خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم و آفتاب که در حال غروب کردن بود نگاه میکردم تا آنکه بکلی از نظر پنهان شد حضورش عرض کردم ای رسول خدا آفتاب کجا رفت و کجا پنهان شد فرمود در آسمان و این است معنای «والشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم» که مراد از صنع پروردگار است سپس جبرئیل آفتاب را بر پوشی از نور پوشانیده و آنرا در جو آسمان رها نموده تا آنکه از محل مقرر و به وقع خود مجدداً طلوع نماید و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود گویا می بینیم که آنرا حبس کردند و نوری از آن در مدت سه ساعت نمیتابد و بآن امر میشود که از مغرب طلوع کند و معنای «إذا الشمس كورت» همین باشد و همین حال را ماه دارد که از افق طلوع نموده و بسوی غرب در گردش است تا آنکه غروب کند و پسیر خود ادامه میدهد و جبرئیل روپوشی از نور بآن پوشاند و این است معنای «هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نوراً» ابوذر گفت پس از این فرمایشات نماز مغرب را با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیجا آوردیم.

این بابویه در ذیل آیه «دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین» از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده فرمود مردی از یهودیان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال نمود مراد از «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر» چیست؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود چون خداوند میدانست فرزندان آدم

انگوا شده و او را تکذیب خواهند کرد فرمود «سبحان الله» یعنی ذات مقدس منزّه از آنست که آنها میگویند و میدانست که بندگان اداء شکر نعمتش را بهجا نمیآوردند پیش از آنکه او جل جلاله را ستایش کنند نفس خویش را تلافی نمود و باین کلام ستایش نمود داین اول کلام است و اگر صادر نشده بود خداوند نعمتش را بکسی عطا نمیفرمود «لا اله الا الله» کلمه ایست که عبادات مردم بدون آن قبول نخواهد شد و باین کلمه میزان اعمال خلاق در روز قیامت فروئی خواهد یافت و سنگین میشود «والله اکبر» بزرگترین کلمه است که خداوند آنرا دوست دارد و صحت نماز موکول بآنست و معنای آن این است که چیزی بزرگتر از من نیست یهودی گفت ای محمد صلی الله علیه و آله راست است فرمودی بفرمایید جزای گوینده این کلمات چیست؟ فرمود چون بنده ای بگوید «سبحان الله» با او دادون عرش نیز تسبیح بگویند و ده برابر پاداش بآن گوینده عطا میشود و هر وقت بگوید «الحمد لله» بگوینده نعمت عطا فرماید و تسبیح های دیوی او را بنعمت های اخروی متصل نماید و این کلمات ستمنان اهل بهشت میباشد و جزای گوینده «لا اله الا الله» بهشت است و این در حقیقت مفهوم این جمله است که میفرماید «هل جزاء الا احسان الا احسان» یهودی فرمایشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تصدیق نموده و عرض کرد راست گفتی.

نوله تعالی : **وَاَوْجِبْ لِلّٰهِ النَّاسِ الشِّرَافَةَ جَالَهُم**

این آیه درباره اهل دنیا و غافلین از حشر و قیامت نازل شده میفرماید اگر خداوند بزودی اجابت کند دعا شریکه درباره خود مینماید مانند اجابت کردن او در کارهای خیر و نیکو همانا تمام شما محکوم بمرگ و فنا میشوید نظیر آنکه شخص در وقت اضطراب و غضب بر اهل و فرزند خود نفرین میکند و میگوید خداوند هلاک گرداند شما را یا در هر کتان تعجیل بفرماید آنچه از این قبیل دعا باشد خدا بتمالی اجابت نفرماید چه این دعا از روی حقیقت نیست و پس از آنکه زمانی پشیمان شود دعا کننده سپس میفرماید آنها ای که قیامت ایمان ندارند و پاداش ما امیدوار نیستند و از عقاب و کیمر ما میترسند و ما کنیم ایشان را تا در نادانی و طغیان حیران و سرگردان بمانند و در آیه بعد بیان میکند جزع و ناتوانی و آنکه بودن صبر آدمی را بقولش «واذا مس الانسان الضر» چون بانسان رنجی برسد و گرفتار شود از بیماری و بیوایی و مستعدی

وَإِذَا حَسَّ الْإِنْسَانُ الضَّرْعَانَ لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَاتِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضَرْعَهُ مَرَّ
كَانَ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضَرْعِهِ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِلْمُجْرِمِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳) وَ لَقَدْ
أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا يُلْقُونَ
كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۱۴) ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ
لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۵) وَإِذَا تَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ
لِقَاءَنَا آتِ بِرَأْيٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ يَدِّهٖ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبْدِلَهُ مِنْ تَلْقَائِي أَنفُسِي إِنَّ
أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَقَابِهِمْ (۱۶)

در هر حال که باشد چه نشسته و بایستاده و یا ایستاده بدر که ما آید و از ما دفع خطر
و بر طرف شدن آنها را بخواهد و یاری بجوید و همینکه رنج او را برداشتیم و مرضش را
خفا بخشیدیم و دسمت و توانگری نمودیم بخلعت اولیه خود باز میگردد و گویا
هیچ ما را برای رفع ضرر و زیان خود یاری نخوانده و همینطور کردار زشت اسراف
کنندگان در نظرشان زیبا جلوه گر شود.

قوله تعالى : وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ

این آیه خطاب بامام محمد علیه السلام است میفرماید بیش از شما طوالتی را کهستم
مینمودند بکفر اعمالشان هلاک نمودیم چه آنها پیغمبران و آیات آشکاری را که
بمویشان فرستادیم تکذیب نمودند و ایمان نیارزدند همانطور مردم تبه کار و مجرمی
که در آینده ایمان نیارزدند پس از آمدن محمد صلی الله علیه و آله و قرآن هلاک گردانیم بدانند ای
مسلمانان پس از هلاکت پیشینان شما را در روی زمین جانشین آنها قرار دادیم تا
بنگریم چه کارهایی انجام خواهید داد اقتدا به گذشتگان میکنید و مستحق کیفر می
شوید مانند آنها یا ایمان می آورید و ثواب ما نازل میگردد.

و چون انسان دچار گرفتاری و رنجی شود در هر حالی که باشد چه تشنه و یا پیملو افتاده و یا ایستاده فوراً بدعا بر آید و از ما دفع خطر خواسته و یاری میجوید ولی همینکه زیانتش بر طرف گردید مجدداً بغفلت اولیه خود باز میگردد چنانچه گویی هیچ نارا برای دفع ضرر و زیان خود یاری نتوانده و همین ترتیب اعمال زشت اسراف کنندگان و تبه کاران در نظرشان زیبا جلوه گر میشود (۱۳) و ما پیش از شما مللی را که ظلم مینمودند بسختی کفر نموده و هلاک نمودیم زیرا با آنکه پیغمبرانی با آیات و دلائل کافی برای آنها آمد باز ایمان نیاوردند و ما این چنین مردم تبه کار و مجرماً را جزا و کیفر میدهیم (۱۴) آنگاه پس از هلاکت پیشینیان شما را در روی زمین جانشین آنها ساختیم تا بنگریم چه کارهایی خواهید نمود (۱۵) و قتیکه آیات روشن ما بر آنها تلاوت و خوانده شود کسانی که منکر معاد بوده و امیدوار بقاء مانیستند بر رسول ما میگویند که قرآنی غیر از این پیاد و یا این قرآن را عوض نموده تغییر بده ای پیغمبر یا آنها بگو این قرآن از من نیست که من پیش خود آنرا تعویض و تبدیل نمایم و من پیروی میکنم از آنچه بمن وحی و الهام میشود و چنانچه به پروردگار خود عیبان کنم از عذاب روز بزرگ دستاخیز میترسم (۱۶).

قوله تعالى : و اذا نكلى عليهم آياتنا بينات

طبرسی از صحابه روایت کرده گفتند این آیه درباره عبدالله بن امیه مغزومی و ولید بن عقیله و مسکر بن حفص و عمرو بن عبدالله بن ابی قیس عامری و عاص بن عامر بن هاشم نازل شده اینان به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردند برای ماقرآنی پیاد که در آن ترك پرستش بتهای لات و عزی و عنوة و هبل نباشد یا از طرف خود قرآن موجود را تغییر و تبدیل بده خداوند این چند آیه را نازل فرمود که عضو نش آنست ای پیغمبر وقتی که آیات روشن ما بر آنها تلاوت کنی کسانی که منکر معاد هستند گویند قرآنی غیر از این پیاد و یا این قرآن را عوض و تغییر بده بگو یا آنها قرآن از من نیست که او را تبدیل نمایم من پیروی نمیکنم جز آنچه بمن وحی و الهام میشود و اگر به پروردگار خود عیبان کنم از عذاب روز بزرگ میترسم و اگر خواست و عیب خدا نبود این قرآن را بر شما تلاوت نمینمودم من سالها ددعیان شما بودم و هرگز دعوی رسالت نکردم

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْهِمْ قُرْآنًا وَلَا أَمَرْتُمْ بِهِ فَقَدْ نَبِئْتُكُمْ عَمَّا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۷) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْصِحُ
 آلَهُ جُرْمُونَ (۱۸) وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ
 شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ
 وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۹) وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ
 سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُتْنَى يَنْفَعُ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۲۰)

مگر شما تعقل و تفکر نمیکنید متمکاتر از آنکه بعدها افترا بسته و پا آنکه آیات او را تکذیب نماید کیست همانا نه کاران دستکاری پیدا نکنند.

فوله تعالی : و یعبدون من دون الله ما لا یضرهم ولا ینفعهم

این آیه بیان میفرماید حال مشرکین قریش را که پرستش بت می نمودند و چون از آنها پرسش میکردند چرا شما بت می پرستید که سود و زبانی برای شما ندارد می گفتند ما را شاهد که عبادت خدا کنیم بایست از جمله آفریده های او چیزی اختیار کنیم و بآن توجه نمائیم نامدارا بعدها نزدیک گرداند و شفیع ما باشد این اعتقاد باطل و مخالف شرع و عقل است.

خداوند فرمود به پیغمبرش بآنان بگو بر صبیح الزام شما میباشد خدا را خبر دهید به چیزیکه در علم او نیست و آن شفاعت بتها است و خدا منزّه است از این شرک سپس بیان میفرماید خلائق و بشر همه بر یک دین و طریقه بودند یا پیش عهد حضرت نوح .

چنانچه طبری از ابن عباس روایت کرده که فاصله میان آدم و نوح ده قرن بود و مردم در آن قرتها همه بر دین و شریعت حق بودند و میان آنها اختلافی نبود تا در عصر حضرت نوح .

و بعضی گفتند مردم پس از هلاک نمرود همه بدین حضرت ابراهیم گردیدند

هنگو ای پیغمبر اگر خواست خدای وحییت از نبود این قرآن را بر شما قرانت نمینمودم و احکام آنرا بشما ابلاغ نمیکردم مگر شما تعقل نمیکنید که من سالها در بین شما می زیستم و هرگز دعوی رسالت نمینمودم (۱۷) متذکرتر از آنکه بعد از آنکه افترا بسته و با آنکه آیات خداوندی را تکذیب مینمایند کیسه محققاً تبه کاران و مجرمین رستگاری پیدا نخواهند نمود (۱۸) داین مردم نادان چیزهای غیر مستند که بآنها زبانی نمیرسانند و نه آنکه سودی در بردارند و مدعی هستند که آن چیزها (بتها) نزد خداوند شفیع ما هستند ای رسول ما بآنها بگو شما بدعوی شفاعت بتها میخواهید چیزهایی بخداوند یاد دهید که در همه آسمانها و زمین بآنها علم ندارد اوتعالی منزله از این نسبتهای شرک آمیز است و برتر از آنست (۱۹) بشر از نظر فطرت آفرینش بیش از یک ملت نبوده اند و بعدها گرفتار اختلاف و تفرقه شده اند و اگر کلمه ای که درازل از حق سبقت صدور یافته که مردم و ملتها برای آزمایش محلت داشته باشند نبود البته باین تفرقه و اختلافی پایان داده میشد و کفار محکوم بظنا و هلاک میگرددند (۲۰)

و باقی بودند تا شخصی بنام عمرو بن لعیبی ظاهر شد در بین و آئین حضرت ابراهیم را تغییر داد و میان مردم تفرقه انداخت و او اول کسی بود که در میان اعراب بت پرستی را اختیار نمود.

و نیز طبری از ابن عباس روایت کرده که آیه اشاره باعراب است چه آنها متفق بودند بر کفر و شرک پیش از ظهور و بعثت پیغمبر اکرم و چون آنحضرت مبعوث شد مختلف شدند بعضی ایمان آورده و اسلام اختیار کردند و طائفه بحال کفر باقی ماندند و در قرآن ابن مسعود آیه اینطور است و ما کلن الناس الا امة واحدة علی هدی فاختلفوا عنه و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود مردم از نظر فطرت و آفرینش هنگام خلقت بر فطرت اسلام میباشند پس از آن در اثر شبهات و کوتاهی فکر و نظر و دعوت پدر و مادر و حب جاه و جلال و عادت و مانند اینها کفر شدند و ببدعت و گفتار می رود و نصاری میل نمودند و اگر صلوات و تقدیر در لوح محفوظ نبود تا مردم و ملتها را برای مدتی آزمایش کنند و محبت دهند همانا بر فطرت امیله باقی بودند و اگر نه این بود که هیچ کس را عذاب نکند مگر بعد از بیان حجت همانا باین تفرقه و اختلاف پایان داده میشد

وَيَذَرُونَ أَتُولَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ
 مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (۲۱) وَإِذَا أَخَذْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ
 فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ (۲۲) هُوَ الَّذِي
 يُسَوِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَيْفَةٍ مَقْرَحُوا
 بِهَا جَانَّتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَلَهُمْ أَصْحَابُ يَدَيْهِمْ
 دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَرَادْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۲۳)

و کفار محکوم بنما و عذاب میگردیدند منکرین میگویند چرا آیه و علامتی از طرف
 خداوند نازل نمیشود بر محمد ﷺ تا مردم مجبور شوند با یمان آوردن بگو ای
 پیغمبر خدا دانا با و درینها بی مصلحت است اشیاء شمارا نرسد این گفتار شاید مصلحت
 نباشد علامتی از خدا برسد البته شما منتظر آیه و عذاب خدا باشید منم با شما در
 انتظار نصرت ادرهستیم اگر بر این مردم پس از سختیها رحمتی نازل کنیم آیا باید برای
 معصو آیات ما و خدمات رسولان مکر و خدعه بکار برند و همون آنکه شکر و سپاس
 گذار باشند سخریه و استهزاء کنند مثلا گویند در اثر بغارات زمین باران فرود آید
 و از جهت حالت سعد فلان ستاره روزی حافران یا شانس و اقبال ما در ترقی است بگو
 ای پیغمبر چنین مردمانی عقوبت خدا و دوزخ میرسد از حیل و مکر نمودن شما و فرشتگانی
 که موکلند بر اعمال بنی آدم این مکر و تزویر شما را خواهند نوشت .

این بابیه از یحیی بن ابی قاسم روایت کرده گفت از حضرت صادق علیه السلام معنای
 غیب را ستوال کردم فرمود غیب وجود مقدس امام عصر علیه السلام است و شاهد بر آن قول
 خداوند است که میفرماید إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا .

و نیز از ابی نصر روایت کرده گفت فرمود حضرت رضا چقدر یکو است صبر و
 بردباری آنها نمیشنوید قول خداوند را که میفرماید فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ
 و از محمد بن فضل روایت کرده گفت ستوال کردم از حضرت رضا فرج چیست ؟

منکرین میگویند چرا آیه ای و یا معجزه ای از طرف خداوند نازل نمیشود ای پیغمبر
 بآنها بگو که دانای بر امور پنهانی و غیب خلعت شما منتظر عذاب خدا باشید منم با
 شما منتظر نصرت اربابا شیم (۶۱) چنانچه بر این مردم پس از شدائد و سختی ها رحمتی
 بپوشانیم آیا برای معجزات ما و خدمات و رسولان مکر و خدعه بکار برند؟ ای پیغمبر
 بگو مکر الهی کامل و سریع تر است و رسولان ما آنچه شما می اندیشید و حیلہ گری
 و مکر مینمائید بزبان شما ثبت نموده و خواهند نوشت (۶۲) او آن خداوندی است که
 شما را در خشکی و دریا سیر میدهد و اگر در کشتی باشید باد موافقی بوزد شاد و
 مسرور و خوشوقت میشوید و چون باد سختی بوزد و کشتی را دستغوش امواج خروشان
 قرار دهد و خوبشتن را در معرض هلاک و مرگ مشاهده کنید آنگاه از روی فطرت
 توحید خدا را باخلاص بخوانید که بار خدا یا ما را از این و رطبه خطرناک نجات
 بخشی دیگر از کفر و عناد دست برداشته سپاسگذار تو خواهیم بود (۶۳).

حضرت آیه فوق را قرائت کرد و فرمود فرج ظهور امام زمان علیه السلام است

قوله تعالى : هو الذي يسيركم في البر والبحر

این آیه خبر میدهد از ضمایر پنهانی کفار و تفصیل آیه گذشت میفرماید خدا
 است که شما را در خشکی و دریا سیر میدهد و چنانچه در کشتی سوار شوید باد ملایم
 و موافق بوزد و کشتی شما را دستغوش امواج خروشان قرار دهد و وقت هلاک نزدیک
 شود و مرگ را مشاهده نمائید و از هر جا مأیوس شوید آنگاه دست بدعا بلند کنید و
 خدا را از روی اخلاص بخوانید و گوید پروردگارا اگر ما را از این خطر برهانی و
 نجات بخشی دست از کفر عناد خود برداشته و از جمله سپاسگذاران تو خواهیم بود و
 همینکه شما را از هلاک نجات دادیم و بحالت سلامت برگشتید باز در روی زمین
 بفساد و ظلم مشغول شوید ای مردم بدانید که ظالم و ستم بر زبان خود کنید از جهت
 بدست آوردن متاع دنیا همانا باز گشت شما بسوی ما خواهد بود و خبر دهیم شما را آنچه
 بجا آورده اید و این جمله تهدید است چه خیر دادن کنایه از کیفر اعمال آنهاست.

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود ضرر سه چیز مستقیماً عاید
 خود شخص میشود یکی عهد و پیمان شکستن ، دیگری ظلم و ستم و راداشتن ، سوم مکر

فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَنْشُؤْنَ فِي الْأَرْضِ بِذَرِّ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَيْتُكُمْ عَلَى
 أَنْفُسِكُمْ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَتُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۴)
 إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ
 النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازِيدَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ
 قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرٌ نَازِلٌ أَوْتَاهَا فَبَعَلْنَاَهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَكُنْ إِلَّا مِسْ
 كَةً ذَلِكَ لِنُفِصِّلَ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۵) وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي
 مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۶) لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ
 وُجُوهَهُمْ قُحْرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷)

وحيله بکار بردن .

شیخ مفید در کتاب غیبه از عبد الرحمن مسلمة حریری روایت کرده گفت: حضور
 حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که مردم ما را سرزنش نموده و می پرسند حق و باطل
 را چگونه تشخیص می دهید ؟ فرمود بآنها چه جواب داده ای عرض کردم جوابی نداده ام
 فرمودند بآنها بگویش از آنکه کسی که باید باو ایمان پیدا کرد بیاید و دعوی رسالت
 کند گروهی از معتقدین و از باب بصیرت و روشن دل او را تصدیق می نمایند و خداوند در
 این مورد میفرماید: اقم یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی

قرنه تعالی: انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء

در این آیه مثال زده دنیا را تشبیه کرده آن را بآیسه که مردم از آن لذت میبرند
 و فرموده دنیا در مثل بآبی مانند که آن را از آسمان فرود آوریم و گیاهان بآن آمیخته
 شود چه آنهاست که حیوانات میچردند و یا انسان میخورد مانند سبزیجات و میوه ها و
 حیوانات ناسبز و خرم شود و روی زمین زینت بنمود گیرد و آراسته بشود و اهل زمین

و همچنین که ایشانرا از مملکت نبوات بمتعسفیدیم باز برخلاف حق و عدالت در روی زمین شروع بفساد و ظلم میکنند ای مردم! این ظلم و فساد شما بر علیه خودتان است در راه بدست آوردن متاع دنیا اینقدر بر خود ستم روا مدارید چونکه باز گشت همه شما بسوی ما است و آنوقت به شما میگوییم و آگاه میسازیم که چنها مینموده اید (۲۴) همانا این دنیا فی المثل بآبی میماند که ما از آسمان نازل مینماییم و با آن تمام درویدنیهای زمین چه آنها یکی که حیوانات میچرد و یا آنچه که انسان میخورد مشروب شده و بهره میبرند و از سر سبزی و غرمی روی زمین زیور و آرایش میگیرد و مردم تصور میکنند که آنها قدرت پیرایش گلها و غرمی بوستان و صحرا را دارند که یکمرتبه امر شبانه و در يك روز میرسد و تمام آن سبزه و ریاحین و زیورها را بصورت علف و گیاه خشکیده در آورد مثل آنکه دیشب گذشته چنین چیزی وجود نداشته است و خداوند برای مردمیکه تفکر میکنند آیات خود را چنین تفصیل و تفریع مینماید تا آنکه عبرت گیرند (۲۵) و خداوند بشر را دعوت بسر منزل سلامت و سعادت مینماید و هر که را بخواهد پراه راست و صراط مستقیم رهبری و هدایت میکند (۲۶) مردمیکه نیکی می نمایند پاداش يك بلکه بیشتر از آن اجر می یابند و چه بهره و رخصت از آنها کرد مذلت و فقر نمی نشیند و این چنین مردم اهل بهشت بوده و در آنجا همیشه و جاوید خواهند بود (۲۷).

گمان کنند که آنها در دست و ملک و تصرف ایشان حاصل شده و قدرت پیرایش گلها و غرمی بوستان و صحرا را دارند، ناگاه فرمان ما بیاید بشب یاروز و تمام آن سبزه و زیورها را بصورت گیاه خشکیده در آورد تا چنان شود که پنداری چنین چیزی نبوده و اصلاً وجود نداشته است و ما چنین تفصیل و شرح دهیم آیات خود را برای مردمیکه تفکر میکنند و اندیشه بکار میبرند تا عبرت گیرند باین مناهای مبسی بیان میفرماید و صفت آخرت و اهل آن را بقولش **و الله يدعوا الى دار السلام** خداوند بفرمان سلامت و سعادت دعوت مینماید و مردمیکه نیکی میکنند پیش از عمل بایشان پاداش عطا میکند و در بهشت جاوید جای میدهد و هرگز بر رخصت از آنان کرد و مذلت و خواری نشینند عیاشی از فضل بن یسار روایت کرده گفت حضور حضرت صادق **علیه السلام** عرض کردم

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جِزَاءٌ سِوَىٰ مِثْلِهَا وَتَرَهُم مُّذُنَّ حَالِهِمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ
 كَانَمَا أُعْثِيَتْ وَجُوهُهُمْ قُتِلَتْ مِّنَ الْأَيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
 خَالِدُونَ (۲۸) وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ
 شُرَكَائُكُمْ قُزِّبْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا أَنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ (۲۹) فَكَفَىٰ بِاللَّهِ
 شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنْتُمْ عَبَادَتُكُمْ لِعَافِينَ (۳۰)

فدايت شوم بما خبر داده اند که برای آل جعفر پرچمی است و برای آل عباس هم دو
 پرچم است آیا این خبر صحت دارد؟ فرمودند در مورد آل جعفر این خبر مصداق
 ندارد و آنها بسوی هیچ راهی نمیروند و کسی برای آل عباس سلطنت است بطن در بطن
 و در زمان سلطنت بنی عباس برای مردم رفاهیت و خوشی وجود ندارد و حکومت آنها
 مایه عسرت و پریشانی بندگان خداست آنچه در راست نزدیک میکنند و نزدیکان را دور
 میسازند و دزد و بانی نیست مگر آنکه مرتکب شوند و آنچه لازمه اعمال قدرت و
 ظلم است روا دارند که گروشی نیست و نماند مگر آنکه قدرت و سلطوت و سلطه
 آنها را بشنود و مراد خداوند از جمله حتی اذا اخذت الارض زخرفها همین است
 عرض کردم فدايت شوم این امور چه وقت صورت پذیر میشود؟ فرمود تعیین زمان مورد
 ندارد وقتی حدیثی را برای شما میگویم و خبر میدهم البته شدنی است و واقع خواهد
 شد و شما باید بگوئید خدا و رسول از راست میگویند و اگر کلام ما را نفهمیدید باز
 هم نباید تردید و یا انکار و تکذیب نمایند و باید بگوئید خدا و رسول راست میگویند
 تا آنکه بشما دواجر داده شود اما اگر دیدید شدت احتیاج و بیچارگی مردم را و
 یکدیگر را انکار و تکذیب نموده و در مواقع عرض حاجت یکدیگر روی خوش نشان
 نداده و چیزی را که نباید بگویند گویند آنوقت است که باید هر شب و هر روز انتظار
 واقعه و صدای آسمانی و فرج را بکشید.

و کسانی که مرتکب بدیها شده اند بجزایی بر این با آن بدیها عقوبت شوند و بذلت و پریشانی مبتلا گردند و از کیفر پروردگار مصون نیمانند سوخته های ایشان چون قطعه از شب تاریک سیاه باشد و آنها اهل آتش جهنم بوده و برای همیشه در عذاب خواهند بود (۲۸) و روز قیامت تمام خلایق را محشور نموده و جمع کنیم آنگاه بشارت کنیم و معبودهای آنها بگوئیم که در یکجا قرار گرفته و سپس بین آنها جدایی در افکنیم بشما و سایر معبودها بزبان آمده گویند شما مشرکان هرگز ما را پرستش نکردید (۲۹) و شهادت خداوند بین ما و شما کافی است که ما از پرستش و عبادت شما غافل بوده ایم (۳۰)

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از حسنی بهشت است و زیاده دنیا است و عطاهای دنیا در آخرت حساب نمیشود بلکه جمع میفرماید بین عطاهای دنیا و ثواب آخرت و پاداش میدهند به یکو کاران بواسطه اعمال نیک که در دنیا بها آورده اند و فرمود قمر بمعنای گرمی و ذلّه بمعنای ترس است در کافی از سعید بن مسیب روایت کرده گفت حضرت امام زین العابدین علیه السلام در هر جمعه مردم را موعظه مینمود و میفرمود ای مردم بدانید خداوند دوست نداشته زینتهای دنیا را برای اولیاء خود و تشویق نفرموده آن را ظاهر دنیا سرور و بهجت است باطن آن غم و اندوه است آفرید دنیا را تا اهل آن را در آن آزمایش نماید و تا معلوم گردد کدامیک از مردم عمل نیکو بها میآورند برای آخرت ، بخدا سوگند برای شما هشاهایی بیان شده و آیاتی تازل نموده تا باندیشه آن پردازید همانا توشه بردارید از دنیا جهت آخرت خود خداوند میفرماید دنیا در مثل مانند آبی میماند که از آسمان فرود آوریم گیاهانی روئیده شود چه آنها نیکه حیوانات میهرند و یا آنچه انسان می خورد و بهره میبرد تاروی زمین سر از سبزی و دریا چین زیور و آرایش گیرد و مردم می پندارند که آنان قدرت پیرایش گیاهان را دارند ناگاه شبانه یا روز امر صادر رسد و تمام آن سبزه ها را بصورت خشکیده در آورد که گویا چنین چیزی وجود نداشته است و خداوند برای مردمیکه تفکر میکنند آیات خود را هم منظور بیان میفرماید تا آنها عبرت بگیرند ای پندگاران خدا بوده باشید از جمله آنها نیکه عبرت میگیرند در آیات

هَذَا لَكَ تَبَوُّؤُكُلْ قَتْلٍ مَا اسَلَفْتَ وَرُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مُوَلِّیْهِمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا
 كَانُوْا یَفْتَرُوْنَ (۲۱) قُلْ مَنْ یَّرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ اَمِنْ یَمْلِكُ السَّمْعَ
 وَالْاَبْصَارَ وَمَنْ یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمِیْتِ وَیُخْرِجُ الْمِیْتِ مِنَ الْحَیِّ وَهُوَ یُدْرِیُّ الْاُمُورَ
 لَیْسَ دُوْلَةُ اللّٰهِ فُتُلُ الْاَلَّا تَعْدُوْنَ (۲۲) فَذَلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا
 الضَّلَالُ فَاتَى قُصْرُ قَوْمٍ (۲۳) كَذَلِكْ حَلَّتْ کَلِمَتُ رَبِّكَ

عَلَى الَّذِیْنَ فَسَقُوْا اِنَّهُمْ لَا یُؤْمِنُوْنَ (۲۴)

خدا تفکر میکنند و تکیه نکنید بر اشخاص متمکار تا شما را آتش فراگیرد و دل
 نهندید بدینا و زینتهای آن مانند دل بستنتان بزمانه آخرت و برای قرار همانا دنیا
 منزل گذران و جایگاه عمل است توشه بردارید بواسطه عمل خیر و نیکو نمودن در
 دنیا پیش از آنکه ایام عسرتان پایان رسد و پیش از آنکه امر خدا در دین و دنیا خراب
 شود خداوند خراب گرداند دنیا را چنانچه آباد نمود آن را در نهضت و میراث دنیا
 باو میرسد از خداوند طلب پاری میجویم بر زهد و تقوی برای خود و شما قرار بدهد
 پروردگار ما را از جمله رانجین آخرت و درود بی پایان بر پیدمیر ~~و آله~~ و آل
 او باد .

ابن بادیه از علامه ابن عبدالکریم روایت کرده گفته: سوال کردم از حضرت باقر علیه السلام
 معنای آیه و الله یدمره الی دار السلام را فرمود مراد از اسلام پروردگار و منظور از دار
 بهشت اوستی که آفریده آن را برای اولیاء خود و نیز فرمود حسنی بهشت و زیاده دنیا
 میباشد که خداوند به بندگان می بخشد

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود نیست چیزی مگر آنکه بکیل
 یا وزن سنجیده میشود جز اشك دیدگان که قطره آن خاموش گرداند دریای آتشی را
 هرگاه شخصی از خدا ترسید و از دیدگان از قطراتی بجاریشد خداوند تمام بدن او را

در آن روز هر کس بکفر و جزای اعمال نیک و بدی که پیش از آن کرده خواهد رسید و همه بسوی مولا و معبود حقیقی خود بر میگرددند و آنچه که بدروغ مورد پرستش قرار گرفته بود نابود شده و ازین میرود (۳۱) ای پیغمبر باین مشرکین بگو کیست که شما را از آسمان و زمین روزی میدهد و مالک گوش و چشم های شما کیست و چه کسی از مرده زنده و از زنده مرده بر آورد و تدبیر امور و نظم آفرینش با کیست؛ آنگاه همه اعتراف کرده و میگویند این امور منحصر آید در دست توانای خداوند بکناست پس ای پیغمبر بآنها بگو چرا تقوی پیشه ننموده و پرهیز کار نمیشوید (۳۲) پس اینچنین است خداوند بر حق که پروردگار هکتهای شما است و بعد از حق جز گمراهی چیز دیگری نیست پس بکجا میروید (۳۳) همچنین حکم نافذ و برحق پروردگار بر مردم فاسق و تبه کار جاری میگردد که استحقاق کفر و عذاب دارند و باز ایمان نمیا آورند. (۳۴)

جهنم حرام بگرداند و در آخرت هیچ غم و اندوهی نبیند.

و پسند دیگر از آنحضرت روایت کرده فرمود نیست دیده ای مگر آنکه در روز قیامت گریان است جز دیدگانی که از خوف خدا در دنیا گریان بودند اگر بنده ای نسبت بظلمه ای گریان باشد خداوند آن ظلمه را برای خاطر گریه آن بنده بپامرزد.
قوله تعالى: والَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ مِثْلُهَا

آیه گذشته در بیان حال مؤمنین و مطمین و ثواب و پاداش آنان بود این آیه عاقبت حال گذار و معصیت کاران را بیان مینماید و میفرماید آنها بیکه مرتکب بدیها شده اند جزاء و کفر آنان برابر آن بدیها داده شود و بیش از استحقاق و سزایشان کفر داده نشوند چه زیاده بر آن ظالم است و هرگز خداوند به بندگان ستم نکند و جمله جزاء سینه مثلها دلیل و شاهد است که پاداش زیاده بر عمل نسبت بمؤمنین و فرمانبرداران از جهة فصل و احسان پروردگار باشد.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود آیه فوق درباره اهل بدعت و شبهات و اشخاص شهوت پرست نازل شده خداوند در روز قیامت سورت های آنها را سیاه گرداند مانند شب تار آیا نمی بینید هنگام تاریکی شب شخصیکه میخواهد داخل خانه شود آن خانه از خارج سیاه است و بطور است سورت معصیت کاران در روز

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَخْلُقُ ثُمَّ يَحْيِيهِ قُلِ اللَّهُ يَخْلُقُ ثُمَّ يَحْيِيهِ
 فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۳۵) قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِيَ إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي
 لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِيَ إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُبْعَثَ مِنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ
 تَحْكُمُونَ (۳۶) وَمَا يُبْعَثُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظُلْمًا إِنَّ الظُّلْمَ لَا يَفْعَلُ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ
 عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۳۷) وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْعَلَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقُ
 الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَالتَّفْصِيلُ الْكِتَابِ لَارِئِبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۸) أَمْ يَقُولُونَ
 أَفَرِيضُهُ قُلْ فَأَنزِلُوا سُورَةَ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۹)

قیامت سپس وقت کفر و جزا را بیان میفرماید بقولش و بوم نهضهم جميعاً روز محشر
 تمام خلایق را جمع کنیم سپس بمشرکین و معبودهای آنها بگوئیم که در جایگاه خود
 باشید تا میان شما حکم کنیم پس از آن میان آنها جدائی افکنیم معبودان ایشان گویند
 شما ما را پرستش نکردید گواه خدا میان ما و شما کافی است که ما از پرستش شما
 غافل بوده ایم و در روز محشر هر کس بکفر و جزای اعمال نیک و بدی که پیش از آن
 کرده خواهد رسید و کوفین قرائت کرده اند هَذَا تِلْكَ تِلْكَ بجاى تبار و اینصورت معنی
 آن چنین باشد در آن روز بنخواند هر نفسی آنچه کرده باشد در پیش و تمام مردم برگردند
 بسوی پروردگار که مولای حقیقی آنها است و آنچه بدو بخ پرستش کرده اند همه
 نابود گشته و ازین برود.

قوله تعالى : من يرزقكم من السماء والارض

این آیه از جمله ادله توحید و معاد است و امر میفرماید به پیغمبر با کد امر مجادله
 کند و از راه مناظره بایشان بگوید کیست که شما را روزی میدهد از آسمان بفرود

ای رسول ما بمشركن بگو از این بتها و عبود های شما کدام يك ميتوانند از بدو آفرينش تخليق را خلق نموده و باز بسوی مبدأ اوليه بازگشت دهند؟ بگو ای پيغمبر فقط آن خداوند يكتا است که در اول ابداع و ايجاد نموده و بعد بر ميگرداند چگونه براين خدای قادر توانا بدروغ شريك قاتل ميشويد (۳۵) بگو ای پيغمبر آیا هيچ کدام از شرکا، شما توانسته اند کسی را براه حق رهبری کنند؟ بگو فقط خداست که ميتواند تخليق را براه راست و طريق سعادت هدايت و رهبری نمايد آیا ذات مقدسی که خلق را براه حق هدايت مي فرمايد عزادار تر بيروی است يا آنکه ديگری شما را چه ميبود چنين تضاد و بيجمالی را در باره شرکا و بتهاي خود ميکنيد (۳۶) بيشتر اين مشرکين از گمان و تصور غلط خود تبعيت و پيروی مينمايند و حال آنکه گمان و خيال باطل کسی را از حق بی نیاز نميسازد و بمرتبه کمال و يقين نرساند و مستقلاً خداوند بکارهاي که کافران ميکنند بخوبي آگاه است (۳۷) اين قرآن قابل تکذيب نيست که تصور شود از جانب غير حق نازل گرديده و مصدق کتب آسمانی ديگر است و کتاب الهی را به تفصيل بيان مينمايد و بدون شك از طرف پروردگار جهانيان نازل شده (۳۸) آیا باز هم مشرکين نسبت به نزول قرآن از جانب پروردگار شك داشته و تکذيب مينمايند؟ ای پيغمبر بآنها بگو اگر قدرت داريد و ميتوانيد با کدک و پاری بکديگر بکسورۀ ماتد قرآن بياوريد و البته نميتوانيد بياوريد (۳۹)

آوردن باران و از زمين به رويدن نباتات و گياهان و کيست که مالک گوس و ديده های شما است و قادر است بر آفريدن و حفظ آنها از هر نوع آفات و امراض و چه کسی است که از مرده زنده و از زنده مرده برون آورد و تدبير امور و نظم آفرينش با کيست؟ در آنوقت همه اعتراف کرده و گویند خداست که اين کارها کند و اوست قادر و توانا پس بآنها بگو الحال که چنين است چرا تقوی پيشه ننموده و پرهيز کار نميشويد اينست خداوند بر حق که پروردگار شما است و بعد از حق جز کمراهی چيز ديگری نيست پس بکجا ميرويد و چرا از پرستش او دور ميگردانيد هيمنطور حکم حق و نافذ پروردگار بر مردم فاسق و تبۀ کارجاری ميگردد چه آنها ايمان نخواهند آورد .

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۴۰) وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ
وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (۴۱) وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ
بَرَاءُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بِرَى مِمَّا تَعْمَلُونَ (۴۲) وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ
إِذَا نَادَى لِمَعَ الصَّمِّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ (۴۳) وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ إِذَا نَادَى
تَهْدِي الْعَمَى وَلَوْ كَانُوا لَا يَبْصُرُونَ (۴۴) إِنْ إِلَهُ الْإِنْسَانِ شَيْءٌ
وَلَكِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِمْ غَافِلُونَ (۴۵)

ترجمه بحالی: قل هل من شريككم من يبدؤا الخلق

این آیه دلیل دیگر است بر توحید پروردگار عیفر مایه ای رسول ما بمشركان
بگو ازاين معبودان شما کدام يك ميتواند از بدو آفرينش خلایق را آفریده و باز بسوی
مبدء اوليه بازگشت دهند چنانکه خدا اين عمل را میکند اگر ایشان گویند خدا می
تواند اين کار را کند نه معبودان ما پس در پاسخ آنها بگو چرا بهمين خدایي کار
میشويد و از پرستش او سرپیچی میکنيد آیا آن معبودان شما که آنها را شریکان خدا
پنداشته اید توانسته اند کسی را براه حق رهبری کنند بگو فقط خداست که خلایق را
براه راست و طریق سعادت رهبری مينماید با اینوصف آن ذات مقدسبکه مردم را
هدايت و رهبری عیفر ماید سزاوارتر به پیروی است یا آنکه نمیتواند هدايت کند چگونه
چنين قضاوت بیجائی را درباره معبودان خود میکنيد

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمودند حضرت حکمیه امیر المؤمنین
فرمود حیان مردم بعد از پیغمبر اکرم ﷺ آن بود شخص شراب خواری را آوردند
نزد ابوبکر تا حد باو چاری کند ابوبکر بلاگفت آیا شراب خوردی آنمرد پاسخ داد

بلکه مشرکان چیزی را تکذیب میکنند که علمی بآن ندارند و از روی علم و اطلاع از آن سخن نمیگویند گذشتگان هم نسبت بآیات انبیاء سلف همینطور فهمیده و ندانسته میادرت بشکذیب میکردند بنگر عاقبت کار مستمکاران بکجا کشید و چگونه همه هلاک و نابود شدند (۴۰) از آنها عده‌ای بقرآن ایمان می‌آوردند و گروهی هم ایمان نمی‌خواهند آورد و خدای توحال مفسدان بداندیش را بهتر میدانند (۴۱) ای رسول! اگر ترا تکذیب نمایند بآنها بگو عمل من برای خود من و کارهای شما مربوط بشماست شما از کرده‌های من بیزار هستید و من هم برای ویزار از کرده‌های شما می‌باشم (۴۲) بعضی از آنها ظاهراً بقرآن گوش میدهند ولی درحقیقت نمی‌شنوند آنها تو میتوانی بمردم کر و بی عقل چیزی بشنوانی (۴۳) جمعی هم هنگام تلاوت قرآن بهشم ظاهر در تو می‌نگرد ولی این کورزدلان بتمام واقعی تو پی نمی‌برند آیا تو مردم کوری که فاقد بصیرت هستند ممکن است رهبری و هدایت کنی (۴۴) خداوند بی‌بیکس مسم نمی‌فرماید این مردم هستند که درباره خود ظلم و ستم روا میدارند (۴۵)

پلی ولی نمیدانستم که شراب در اسلام حرام است ابوبکر با عمر در خصوص آن امر مشورت نمود عمر گفت این مسئله بسیار دشوار است جز ابوالحسن امیرالمؤمنین علیه السلام کسی حکم آن را نداند ابوبکر و عمر باخاق سلمان حضور آنحضرت شرفیاب شدند مسئله مزبور را مطرح کردند امر فرمود آنحضرت را بترد مهاجر انصار ببرند و از آنها سؤال کنند آیا کسی آیه حرمت شراب دایر آن مرد تلاوت کرده یا خیر چنانچه آیه حرمت را نشنیده باشد بعضی بر او نیست چه حرمت فرع دانستن است کسی از مهاجر انصار گواهی نداد بر قرأت نمودن آیه لذا او را رها کرده و حد جاری نکردند سلمان عرض کرد ای امیرالمؤمنین باین حکم هدایت فرمودید آنها را فرمودای سلمان خواستم حجة را بر آنها تأکید و تمام کرده باشم چه خداوند میفرماید آیا کسیکه مردم را براه حق رهبری مینماید سزاوار است به پیروی کردن از او یا آنکه هدایت نمیکند (مقصود حضرت آن بود تنها کسیکه رهبر خلق است من باشم پس بحکم عقل و فطرت و بمضمون آیه شریفه پیروی کردن از من واجب و لازم است نه از دیگران مانند ابوبکر و عمر که اگر بفرمن هم بشنوند مردم را راهنمایی کنند نمیدانند و علم

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَانُوا يُلَبِّسُوا الْأَلْسِنَةَ مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ
كَذَّبُوا بِعِزِّ اللَّهِ وَإِذَا كَانُوا مِنْهُمْ يَهْتَدُونَ (۴۶) وَإِنَّا لَنَرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ
أَوْتَوْفِيكَ قَالَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ (۴۷) وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ
فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۴۸)
وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۹)

و دانستی بدانند).

و از عبدالرحمن بن مسleme حریری روایت کرده گفت عرض کردم حضور حضرت
صادق مردم ما را توییح و سرزنش میکنند و میگویند شما از کجا اشخیص میدهید
حق را از باطل در آنوقتیکه در صدا از آسمان و زمین بلند میشود یکی فریاد میزند
در اول روز که مهدی قائم علیه السلام و شبمیان او دستکارند و صدای دیگری در آخر روز صدا
کند عثمان و پیروان او دستکارند فرمود تمیز میدهد حق را از باطل و ایمان بوجهود
آنحضرت آورد هر آنکه پیش از این صدا ایمان داشته و آیه را تلاوت نمود و فرمود
صوت اول جبرئیل است که از آسمان ندا میکند و دوم شیطان است که از زمین فریاد کند
بر شما باد به پیروی کردن از صدای اول و صدای آخری برای امتحان و آزمایش
خلایق باشد

و از ابی جارود روایت کرده گفت حضرت باقر علیه السلام فرمود آل محمد علیهم السلام
کسانی هستند که مردم را براه حق رهبری میکنند و غیر آنها خلایق را بگمراهی
سوق دهند.

قوله تعالى : و ما كان هذا القرآن انما يشقري من عون الله

این آیه پاسخ سخنان کفار است که گفتند این قرآن از بافتند گیهای محمد صلی الله علیه و آله
است قرآنی بغیر از این بسوی ما یاوریا آن را عوض کن خداوند میفرماید این قرآن

دو روز رستاخیز و قیامت که تمام مردم دوعرسه محشر جمع شوند مثل آنست که چند ساعتی از روز را در دنیا درنگ نموده اند و در آن روز یکدیگر را کاملاً می شناسند و محققاً آنهاست که لقای پروردگار خود را تکذیب می نمودند بسیار زیانکار بوده و هدایت و رهبری نخواهند یافت و بسر منزل سعادت نمی رسند (۴۶) و اگر بعضی از آنچه وعده نموده ایم که منکران را عذاب می نمایم در حیات دنیا بتوتمان دهیم یا بتأخیر اندازیم و قبض روح از تو بخواهیم بهر صورت بازگشت همه آنان در روز قیامت پسوی ماست و آن روز هم خداوند شاهد بر اعمال آنها است و از کردار آنان آگاه است (۴۷) برای هر امتی رسولی است همینکه رسول آنها بیاید همه تمام می شود و بعدالت درین آنها حکم میکند و هرگز ستمی بآنها نخواهد شد (۴۸) کفار میگویند ای رسول اگر راست میگویند این وعده قیامت کی خواهد رسید (۴۹)

قابل تکذیب نیست که تصور شود از طرف غیر پروردگار نازل گردیده و شاید که چنین کتابی بافتدگی و افتراء باشد این دلیل و شاهد کتب آسمانی دیگر است و حلال و حرام و احکام دین و شریعت را بطور تفصیل بیان مینماید بدون شك از جانب پروردگار جهانیان نازل شده و معجزه ای است کسی نتواند مانند آن بیاورد آیا باز هم مقررین نسبت به نزول قرآن از طرف پروردگار شك داشته و تکذیب مینمایند ای پیغمبر بآنها بگو اگر راست میگویند و قدرت و توانایی دارید باكم و یاری یکدیگر يك سوره مانند قرآن بیاورید چه شما اهل زبان و لسان قرآن هستید اگر محمد صلی الله علیه و آله او را یافته و از نزد خود آورده شما هم میتوانید بیافید و از نزد خودتان بیاورید و البته نمیتوانید بیاورید پس بدانید که قرآن از کلام و گفتار بشر نیست و از جانب خداوند نازل شده و مقررین چیزی را تکذیب میکنند که احاطه علمی بآن ندارند و از روی علم و دانش سخن نمیگویند، و ندانند حقیقت و معنای قرآن را جز بر جوع کردن به پیغمبر چگونه می فهمند معانی آن را و حال آنکه رسول خدا را تکذیب کنند و چنانچه بآنحضرت رجوع مینمودند هرگز تکذیب نمی کردند فرموده او را همینطور تفهمیده و ندانسته امم گذشته تکذیب میکردند آیات و پیغمبران پیشین را، بنگرای محمد عاقبت کار متمکاران بکجا کشید و چگونه هلاک و نابود شدند، این مردم هم که تکذیب نمود قرآن

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۵۰) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَيْكُمْ عَذَابُهُ بَيَآتًا أَوْ نَهَارًا ماذا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (۵۱) إِنْهُمْ إِذَا مَا وَقَعَ أَمْنْتُمْ بِهِ الْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۵۲) ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۵۳) وَيَسْتَبِشِرُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ أَيْ وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقُّ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۴) وَلَوْ أَنَّ كُلَّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَ اسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۵۵)

مینمایند عاقبت بر نوحی آنها دچار خواهند شد ، سپس خبر میدهد خداوند پندرش را که این مردمیکه امروز تو را تکذیب میکنند در آینده نزدیکی بعضی از آنها ایمان آورده و بعضی دیگر در حالت کفر هلاک شوند و خدا بهتر میداند محالست مفسدان پندایش را بعد از آن بیان میفرماید حال کفار را در روز قیامت بفولش و بوم بآخر هم کان لم یابنوا الا ساعة من النهار روز قیامت که در عرصه معشر جمع شوند مثل آنست که چند ساعتی از روز را در دنیا درنگ نموده اند و در آن روز بکدیگر را کاملاً می شناسند و می فهمند چه خطائی کرده و بحال کفر باقی مانده اند سپس بواسطه عذاییکه مشاهده مینمایند معرفت و شناسایی آنها قطع شده و بیزاری از بکدیگر بپیوندند.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند نمی کرده مردم را از آنکه سخنی بگویند بدون علم و دانش و نمی نموده گفتاریکه از روی علم و دانش نباشد و آنکه رد کنند و قبول نمایند حدیث و سخنی که نمیدانند معانی آنها را و فرمود خداوند بآیه «الم یؤخذ علیهم میثاق» و آیه «بل کذبوا بما لم یحیطوا» نمی کرده که مردم

ای پیغمبر بآنها بگو من جز خواسته خدا هیچ قدرتی برای دفع و ضرر خود ندارم و برای هر ملت و امتی موعد و اجل معینی است که چون فرا رسد ساعتی دیر و زود نگردد (۵۰) ای رسول بگو یابن مردم اگر شب هنگام که در خواب هستید و یا در روز که سرگرم کار میباشید عذاب خدا به شما نازل شود چه میکنید؟ چرا تبه کاران در طلب عذاب شتابزدگی مینمایند (۵۱) آیا هنگامیکه عذاب نازل شد باور ایمان میآوردید که گفته شود اکنون ایمان آورده اید و با ضرع و زاری توبه مینمایید و حال آنکه قبلاً از روی تمسخر و استهزا بتعجیل طلب عذاب مینمودید (۵۲) آنگاه بستمکاران گفته میشود بجهنم عذاب هدیشکی و جایداد را آیا کفر و جزای شما نتیجه همان اعمالی نیست که انجام میدادید (۵۳) ای پیغمبر منافقین از تو می پرسند که آیا این علی علیه السلام بحق امام است بگو آری بعدای من قسم که البته تمام وعده های پروردگار حق است و شما هیچ مفری از آن ندارید (۵۴) و چنانچه هر دمیکه در حق آل محمد علیهم السلام ستم مینمایند مالک تمام هستی های روی زمین باشند و تمام آن ثروت و دارائی خود را فدا دهند که خود را از عذاب برهانند همینکه عذاب را مشاهده کنند حسرت و ندامت خود را پنهان میدارند در حق آنها قضاوت و حکم بعدل خواهد شد و در کفر و مجازاتشان اجماع و ظلم نمیشود (۵۵).

اجتناب کنند از سخن و گفتاری که بدون علم و دانش باشد و از آنکه رد کنند و یا قبول نمایند حدیث و کلامیکه مفهوم آن را نمیدانند.

و در بصائر الدرجات از زراره روایت کرده گفت: سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام امورات مربوط به رجعت و نظایر آن را فرمود هنوز وقت آن نرسیده خداوند بعفر مایند بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمه و لما باتهم تاویله . و این حدیث را عیاشی روایت کرده .

عیاشی ذیل آیه «ولکل امة رسول» از جابر انصاری روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام تفسیر آیه را سؤال نمودم فرمودند تفسیر این آیه در باطن است همواره و در هر قرنی پیشوا و امامی برای این امت میباشد که در میان مردم بعدالت حکم می کند تا بکسی ستم نشود .

و نیز از آن حضرت در آیه «انم اذما وقع» روایت کردیم فرموده است که امیر المؤمنین علیه السلام

اَلَا اِنَّ لِّاللهِ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ الْاِیْنَ وَعَدَ اللّٰهُ حَقٌّ وَلٰكِنْ اَكْثَرُهُمْ لَا
 يَعْلَمُوْنَ (۵۶) هُوَ یَحْیِیْ وَیُمِیْتُ وَاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ (۵۷) یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْوِیْنُ
 مَوْعِدَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَیُشَآءُ لِمَا فِی الصُّدُوْرِ وَهُدًی وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِیْنَ (۵۸) قُلْ
 یُفْضِلُ اللّٰهُ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَتَفْرَحُوْا هُوَ خَیْرٌ مِّمَّا یَجْمَعُوْنَ (۵۹) قُلْ اَرَايْتُمْ مَا
 اَنْزَلَ اللّٰهُ لَكُمْ مِنْ رِّزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلٰلًا قُلْ اللّٰهُ اَدْنٰی لَّكُمْ اَمْ عَلَی اللّٰهِ
 تَقَرُّوْنَ (۶۰) وَمَا ظَنُّ الَّذِیْنَ یَهْتَرُوْنَ عَلَی اللّٰهِ الْكِذْبِ یَوْمَ الْقِیَمَةِ اِنَّ اللّٰهَ
 لَذُوْ فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ وَلٰكِنْ اَكْثَرُهُمْ لَا یَفْکَرُوْنَ (۶۱)

باز گفت در جهنم دنیا میفرمایند بعضی از ایشان میآوردند در صورتیکه پیش از رجوع
 آنجناب را تکذیب مینمودند.

ترجمه تالی : و يقولون منی هذا الوعد ان کذب صادقین

این آیه حکایت میکند گفتار مشرکین و کفار را که از روی استهزاء و تمسخر
 میگفتند قیامت و عذاب کی خواهد بود اگر راست میگوئی! خداوند به پیدمیراث فرمود
 بآنها بگو من چیز خواست خدا قدرتی برای سود و زیان خود ندارم، پس چگونه
 توانایی دارم عذاب را از وقت و موعد معوقه برای شما پیش اندازم هر ملتیکه تکذیب
 پیدمیراث کنند برای آنها عذابی است در وقت معین و چون آنوقت فراز رسد ساعتی
 دیر و زود نگردد، اگر هنگام شب که در خواب هستید و یا در روز که سرگرم کارید
 عذاب خدا بر شما نازل گردد چه میکنید چرا آنقدر در طلب عذاب شتابزدگی مینمایید
 آیا وقتی که عذاب فرا رسید ایمان میآوردید، که سودی برایتان ندارد چه پیش از آن
 معصیت کرده و به تمسخر و استهزاء در طلب عذاب شتاب مینمودید در آنوقت بآنها گفته
 میشود بپشید عذاب همیشگی را آیا کفر و جزای شما جز نتیجه گرداریکه انجام

ای مردم آگاه باشید آنچه در آسمانها و زمین است ملك خداست و بدانید
تواب و عقاب خداوند همه حق است و لكن بیشتر مردم از آن آگاه نیستند (۵۶) او
خداوندی است که مرده را زنده کرده و زنده را میمیراند و پسوی او بازگشت خواهید
نمود (۵۷) ای مردم قرآنی که تمام آن یندواندوز و شفای دل‌های شما و برای مؤمنین
مایه رحمت و هدایت است از جانب خدا برای شما آمده (۵۸) ای پیغمبر بمردم بگو
که شما فقط بفضل پروردگار که پیغمبری چون تو میباشد در رحمت او که وجود علی علیه السلام
امیرالمؤمنین است خوش و شادمان باشید که وجود آندو بهتر و مؤثرتر از تمام
اندوخته‌ها و ذخیره‌های شما است (۵۹) بمشرکین بگو از رزقی که خداوند برای شما
فرستاده و حلال فرموده چرا از پیش خود یعنی از حرام و برخی را حلال می‌کنید؟
همین بگوئید این رفتار شما باذن خدا است یا آنکه بغدا افترا و دروغ می‌پندید (۶۰)
کسانی که بغدا افترا زده و دروغ می‌پندند در بار تقیامت چه گمانی دارند؟
البته خداوند با پندگانش از روی فضل و احسان داور میفرماید
ولی بیشتر مردم ناسپاس هستند (۶۱).

داده‌اید چیز دیگر هست.

قوله تعالى : و يستجوبونك احق هو قل ای و ربی انه الحق

این جمله عطف بآیه يستجوبونك میباشد مضمون آن آنست ای پیغمبر كفار
از تو سؤال کنند آیا عذاب و قیامت بر حق است یا صبح آنها بگو آری سوگند به
پروردگار تمام وعده‌های او بر حق است و هیچ راه فراری از آن ندادید و نتوانید فدا
دهید و از عذاب او خلاص شوید چه تمام زمین و آسمان ملك و مخصوص خداست و
چیزی نیست برای شما تا آن را فدا دهید و در آنجا فدا پذیرفته نشود.

علی بن ابراهیم از صادقین علیه السلام روایت کرده معنی آیه آنست ای محمد صلی الله علیه و آله
اهل مکه می‌پرسند آیا علی علیه السلام بحق امام است بگو سوگند به پروردگار امامت او
بدستور خدا و فرموده اوست.

قوله تعالى : یا ایها الناس قد جاء تکم موعظة من ربکم

این آیه عظمت و جلالت شأن قرآن را بیان مینماید خطابست به عموم خلایق از

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ
 شُهُودًا إِذْ تُبَيِّنُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثَالٍ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي
 السَّمَاءِ وَلَا أَصْفَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶۲) إِلَّا إِنْ أَوْتَيْنَا إِلَهَ
 لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۳) الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۶۴) لَهُمْ
 الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ
 الْعَظِيمُ (۶۵) وَلَا يَعْزُبُ عَنْ قَوْلِهِمْ إِنَّ الْمِيزَةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۶)

مؤمن و کافر یعنی ای مردم قرآنیکه تمام آن بند و بندرز و شفای امراض جهل و نادانی
 دلها است و از برای مؤمنین مایه رحمت و سبب هدایت است از طرف پروردگار برای
 شما آمد، و اختصاص داد مؤمنین را به هدایت و حال آنکه قرآن را انعمای تمام مخلوق
 است برای آنکه تنها مؤمنین از قرآن بهره مند و منتفع میشوند چه کفار منکر آن
 باشند و نظر بآپانش نکنند. سپس فرمود ای پیغمبر باین مردم بگو چنانچه در دنیا
 بخواهید چیزی خوش و خرم شوید بفضل خداقرآن و بر رحمت او پیغمبر ﷺ و امیر
 المؤمنین شد و خوردند و باشند که بهتر است از هر اندوخته و ذخیره هائیکه در دنیا
 جمع آوری میکنید.

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود شخصی شکایت کرد از درد سینه
 به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آنحضرت فرمود معالجه کن مرض خود را بقرآن و شفا از آن
 بجو چه خداوند میفرماید و شفاء لما فی الصدور.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود فضل خدا را سواد است و رحمت پروردگار
 امیر المؤمنین علیه السلام است که مؤمنین و شیعیان بوجود مقدسش شادمانی میکنند و جزیرتش
 برای شیعیان بهتر است از ملای و غیره و ترویجیکه دشمنان دارند.
 در کافی از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده فرمود ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله بهتر

ای رسول ما در هر حالیکه هستید و آنچه از قرآن تلاوت مینمائی و هر عملی که از شما سر میزند ما شاهد و ناظر آنیم و کوچکترین چیز حتی ذره‌ای از خدای تو پنهان نخواهد ماند از ذره کمتر و یا بیشتر آن هر چه در آسمانها و زمین عیب باشد همه در کتاب مبین و لوح علم الهی محفوظ است (۶۲) بدانید و آگاه باشید که دوستان خدا هیچ ترسی از حوادث آینده و هیچ غم و اندوهی از آنچه گذشته است در دل ندارند (۶۳) آنها مردمی با ایمان و پرهیزکار و متقی میباشند (۶۴) بآنها پیوسته از جانب پروردگار بهار و مزد و پاداش چه در زندگی دنیا و چه در آخرت به نصیبی بیش و بوجد آمده دین و هیچگونه تغییری راه ندارد و این خود پیروزی بزرگی است برای دوستان خدا (۶۵) ای پیغمبر بگفتار باوه منکران و مخالفین متأثر و غمگین مشو کلیه اقتدار و عزت جاه مختص ذات پروردگاری است که بگفتار تمام خلایق شنوا و باحوال همگی دانا و آگاه است (۶۶)

است از برای مردم از آن مالی که در دنیا جمع آوری میکنند.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و اعتقاد بولایت علی بن ابیطالب علیه السلام و اولاد گرام آن حضرت از تمام مال و ثروت های دنیا بهتر است برای مردم.

این بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی سوار شدند و از مدینه باطراف شهر تشریف بردند امیر المؤمنین پیاده در رکاب آن حضرت حرکت نمودند پیغمبر فرمود یا علی پروردگار بمن امر فرموده هر وقت سواره را مطلق نمایم شما هم باید سواره باشید و هر زمان پیاده روم پیاده راه پیمایید یا در ردیف من سوار شوید یا بامدینه برگردید بخداوند گرامی نداشته مرا چیزی جز آنکه بمن آن تو را گرامی داشته برگزید مرا بر سالت و تورا باحسانت و ولایت سو کند بخداییکه مرا بحق فرستاده ایمان بمن ندارد کسیکه انکار کند تورا و اقرار و اعتراف بمن ندارد آنکه بولایت تو اعتقاد نداشته باشد فضیلت من از تو و فضیلت تو از من است مراد از فضل و رحمت خدا که در قرآن میفرماید قل بفضل الله و رحمته فبذلك فليفرحوا ما باشیم یا علی نیافرید پروردگار تو را مگر آنکه وسیله پرستش از باشی و وسیله چنانچه خلایق

ممالک دین خود را بهنامند و امور ایشان را اصلاح کنند؛ گمراه شود هر که از تودوری بجوید و هدایت نمود کسی که براه ولایت تو سیر نکند، و مقصود از هدایت در آیه «و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحاً ثم اهتدی» راهنمایی بولایت تو میباشد اگر تو نبودی حزب خدا نبود و شناخته نمیشد، بوسیله جنابت دشمنان خدا دانسته شوند هر که بدون ولایت تو وفات کند روز قیامت بحال او هیچ عملی نفع ندهد درباره تو آیه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» نازل شده و اگر نرسانم بمردم ولایت و امامت تو را تمام اعمال و زحمات و صالحه من ازین پروردگار که ملاقات کند خدا را روز قیامت بدون ولایت تو جمیع عبادات او باطل گردد من این سخنان را از خود نمی گویم بلکه وحی شده از طرف خدا و باید بمردم برسانم.

قوله تعالی: قل ارایکم ما انزل الله لکم من رزق فجهلتم منه حراماً و حلالاً
این آیه عطف است بآیه «قل من یرزقکم من السماء و الارض» و عطف است بکفار مکه پس از آنکه ابدان کرد در آیه اول تنها رازق و روزی دهنده خدا است گفته میشود بآنها چرا آن رزق که خداوند برای شما فرستاده و حلال فرموده از پیش خود بعضی را حرام و بعضی دیگر را حلال میکنید آیا این عمل شما نسبت افترا و دروغ بستن بخدا نیست آیا خدا اجازه داده باو دروغ بیندید چه اهل مکه بعضی از حیوانات را از قبیل سائبه و بحیره و غیره بر خود حرام میدانستند چنانکه شرح او ذیل آیه ۱۰۶ سوره مائده بیان شد و خداوند بآنها گناهی از روی فضل و احسان داد و میفرماید و هیچوقت در احکام بر آنها سخت نمیگیرد و در عقوبت افترا زدن گناه شتاب نمیفرماید و محبت میدهد آنها را تا روز قیامت نه آنکه از حال ایشان آگاه نیست بلکه هر عملی از آنان سر بزند از خدا پنهان نخواهند ماند هر چه در آسمان و زمین میباشد همه در لوح محفوظ خدا ثبت شده است.

علی بن ابراهیم از صادقین علیه السلام روایت کرده فرمودند هر وقت پیشمیرا کرم علیه السلام آیه «و ما تمکون فی شأن» را تلاوت میفرمود بعد از متأثر شده و گریه مینمودند.
و در کافی ذیل آیه «الا ان اولیای الله لا خوف علیهم و لا هم یعززون» از برید عجمی روایت کرده گفت حضرت باقر علیه السلام بمن فرمود در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام ذیل این آیه

دیدم نوشته اند که اگر واجبات خدا را ادا نموده و پشیمانی بپوشید و عمل کنید و از معصیات پرهیز و دوری کرده و در دنیا زاهد شوید و بآنچه خدا فرموده مایل بودم و از هر حلال کسب روزی نمایید و یکدیگر تفاجر و مباحات نوزیده و ترك انفاق نکنید و هم شما بگرد آوردن مال دنیا نباشد در این صورت خداوند آنچه را کسب و عمل نماید بر شما مبارک گرداند و در آخرت نیز بشما ثواب و رحمت میفرماید.

و نیز از عبدالرحیم روایت کرده گفت حضرت باقر علیه السلام بمن فرمود بدان و آگاه باش چون یکی از شما مؤمنین در حال ترع باشد همینکه جان بگلو رسد فرشته ای که مأمور قبض روح است بر او وارد میشود و مرزده میدهد که ای مؤمن از آنچه می ترسیدی ایمن باش و بآنچه امیدوار بودی اطمینان داشته باش که بتو عطا کنند و ددی از بهشت بسوی او باز شده و مکان و مقامش را باو نشان دهند و میگویند معاهده کن و بین این است رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان و دوستان تو معنی بشارتی که خداوند در دنیا و هنگام مرگ بمؤمنین میدهد همین است.

و از عقبه روایت کرده گفت فرمود حضرت صادق علیه السلام روز قیامت خداوند پذیرد از بندگان دین و مذهبی جز این مذهب که شما شیعیان دارید و هر دقتی جان بگلو رسد معاهده کنید پیمبر خدا و امیر المؤمنین علیه السلام را مرزده دهند که ای مؤمن من رسول خدا هستم بهترم از آن مالی که در دنیا جا گذاشتی پس از آن امیر المؤمنین بفرماید من علی بن ابیطالب میباشم که دوستی مرا امروز قطع و سود بپوشد بنو دوستداری من ، سپس فرمود حضرت صادق ای عقبه یارانای که گفتند در قرآن است عرض کردیم ندایم کردم در کجای قرآن میباشد ؟ فرمود در سوره یونس و تلاوت نمود آیه «الذین آمنوا کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا» و فرمود خلافتی بدو عده پروردگار نیست .

قوله تعالى : ولا یحزنک قولهم

این آیه در ظاهر نهی است و تعلق دارد باسیاب حزن ولی در معنی تسلیت خاطر پیمبر است یعنی بگفتار باوه منکرین و مخالفین غمگین نشو تمام عزتها مختص ذات پروردگار است هر که عزیز است از عزیز گردانیده آن شخص را و پیغمبران تمام خلایق شنوا است و باحوال ایشان آگاه است و آنها را کیفر دهد در اثر تکذیب نمودن

إِلَّا إِلَهُ مَنِ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ
 اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۶۷) هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ
 اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۶۸) قَالُوا
 اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ
 مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا قُلُوبُكُمْ عَلَى اللَّهِ غَالِيَةٌ (۶۹) قُلْ إِنْ الَّذِينَ يَقُولُونَ عَلَى
 إِلَهِ الْكَذِبِ لَا يَفْلَحُونَ (۷۰) مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُنْزِلُهُمْ
 الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۱)

و ہمزای اعمالشان برساند .

ترجمہ نمائی : ہوا لہذا جمل لکم اللیل لتسکنوا

ابن آبیہ یکی از دلائل توحید است میفرماید او خدائی است کہ آفرید شبدا
 برای آسایش شما در روز روشن را خلق نمود تا کسب معاش نماید همانا این آیات
 علام و دلیلی است بر اثبات خدای یکتا برای مردمیکہ گوش شنوا داشته و
 سخن حق را بپذیرد پس حکایت میکند خداوند تبارک و تعالی گفتار دو طایفہ از
 مشرکین را چہ کفار قریش و عرب میگفتند فرشتگان دختران خدا هستند و نصاری
 معتقدند حضرت عیسی فرزند خدا است قالوا اتعذوا لہذا میگویند خداوند برای خود
 فرزندی اتخاذ کردہ او بی نیاز و منزہ است از آنکہ برایش فرزندی باشد چہ ملک
 آسمان و زمین اختصاص باو دارد و انسان فرزندی برای خود میگیرد تا کمک و یار
 او باشد در زمان فقر ویری و بیچارگی و خداوند بی نیاز است و ضعیف و ناتوانی او را نباشد
 پس اتخاذ فرزندی از محال است . پس از آن خداوند توبیخ و سرزنش میکند کفار را
 نسبت بقاییدشان و میفرماید آیا بر این گفتار دروغ دلیلی دارید چرا از روی نادانی

بدان و آگاه‌های هر آنچه در آسمانها و زمین است ملك خداست و هر چه مشرکین جز خدا پیروی و بندگی میکنند فقط وهم و پنداری بیش نیست و دروغ و افترا بخدا می‌بندند (۶۷) او خدایی است که شب و برای آسایش شما مقرر داشته و روز را روشن ساخته تا کسب معاش نماید و تمام اینها آیت و دلیلی برای اثبات صانع و خدای واحد است برای مردمی که گوش شنوا داشته و کلام حق را می‌پذیرند (۶۸) کفار می‌گویند خداوند برای خود فرزندی اتخاذ کرده او غنی و بی‌نیاز از آنست و منزله می‌باشد هر چه در آسمانها و زمین است و متعلق باوست آیا بر این گفتار بی‌مورد دلیلی دارید ؟ چرا از روی نادانی و بدون دلیل چیزی که نمیدانید درباره خدا می‌گویید : (۶۹) ای رسول گرامی بکسانی که افترا زده و نسبت دروغ بخدا میدهند بگو که رستگاری نخواهند داشت (۷۰) این قلیل مسلمان برای جلب متاع دنیا و از روی طمع زده میشود

و چون مرگ فرا رسد همه بسوی ما باز گشتی نموده آنگاه بکفر

اعمالشان عذابی سخت می‌بخشایم (۷۱)

و بدون شاهد چیزی که نمیدانید درباره خدا می‌گویید ای پیغمبر بکسانی که افترا زده و نسبت دروغ بخدا میدهند بگو هر کس رستگار نخواهد شد و ثواب پاداشی برای آنها نیست در دنیا و چند روزی لذت برده و بهره‌مند شوند و چون مرگ آنان فرا رسد همه بسوی ما باز گشتی نموده آنگاه بکفر کردارشان سخت‌ترین عذاب را بر آنها بخشایم سپس امر میفرماید پروردگار به پیغمبرش که خیر و داستان نوح پیغمبر را برای کفار بیان کند بقولش و ائمه علیهم‌السلام نبأ نوح یعنی حکایت نوح را برای این مردم تلاوت نموده وقتی که بامه خود گفت ای قوم چنانچه شما بمقام من و صالح و اندرزهایم و به پند دادن من شما را بآیات خدا رشک می‌برید و تکبر می‌ورزید و قصد کشتن من دارید توکل بر خدا نمودم شما هم باتفاق بتان و معبودهای خود هر مکاری که درباره من میانداشید انجام دهید و هیچ تأمل روا ندارید تا من بر شما پوشیده و مشبه نشود و این آیه در معنی حکایت میکند از معجزات حضرت نوح چه آن بزرگوار تنها بود و قومش اصرار بر کفر داشتند و خبر داد بآنها که قدرت و توانایی تبارک حضرتش را بقتل رسانند و از کیدایشان در امان خواهد بود و آنان زین و گزند نتوانند برسانند چه خداوند حافظ

وَأَقْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَاقَوْمِ إِن كَانَ كِبَرَ عَلَيْكُمْ مَعَامِي وَ تَذَكَّرِي
 بآيَاتِ اللَّهِ فَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ شَرُّكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ
 غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تَنْظِرُون (۷۲) فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَاءَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِن أَجْرِي
 إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۷۳) فَكَذَّبُوهُ فَتَبْجِنَاهُ وَ مِنْ مَعَهُ فِي
 الْفُلِكِ وَ حَمَلْنَاهُمْ خَلَافًا وَ غَرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
 الْمُتَكَذِّبِينَ (۷۴) ثُمَّ بَشَّرْنَا مِنْ بَيْنِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا
 كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُتَعَدِّينَ (۷۵)

و نگهبان و یاور او خواهد بود و در حقیقت آیه مزبور برای تسلی و تقویت خاطر پیغمبر
 اکرم ﷺ نازل شده و عام مختصری از حالات نوح را در بخش دوم سوره انعام بیان
 نمودیم و بقیه حالات و شرح فرق شدن قوم ادرا در سوره هود ان شاء الله ذکر خواهیم کرد.
 ترجمه تالی: ثم بشارت من بینه رسلا الی قومهم

مقصود از پیغمبر اینکه بعد از نوح و هلاک قوم او فرستاد حضرت ابراهیم و هود و
 صالح و لوط و شعیب میباشد مبعوث فرمود آنها را با آیات و بینات و حجج و دلائل
 بطایفه حامی ایشان هم ایمان بیاوردند و مانند قوم نوح پیغمبران خود را تکذیب کرده
 و کافر شدند و ایمان بیاوردند بآن چیزهایی که قوم نوح تکذیب نمودند آنها را.

عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند آفرید خلایق را در حالتی
 که مانند سایه بودند (یعنی در عالم ارواح و ذرات) و فرستاد بر آنها رسولانی و برگزید
 مبعوث کرد محمد ﷺ را بعضی ایمان بآن حضرت آوردند و بعضی دیگر انکار و
 تکذیب کردند آن حضرت را سپس فرستاد آن بزرگوار را در عالم دیگر (عالم خلاق)
 ایمان آوردند باو همان کسانی که در آن عالم که مانند سایه بود (عالم امر) ایمان

ای پندمیر حکایت نوح را برای این مردم تلاوت نموده و بگو وقتی که بامت خود گفت
ای قوم اگر شما بمقام من و یا تصایح و اندرزهای دشک میبرید و تکبر میورزید من
بتنهائی بنمادای خود توکل دارم شما باهقان بدان و معبودهای خود هر تصمیمی و مکاری
که درباره من میانداشید انجام دهید و قضاوت و اعمال نمائید و هیچ تأمل و امدارید
تا امر بر شما پوشیده و مشتبه نباشد (۷۲). چنانچه شما از حق روی گردان شده و ایمان
نیاورید من از شما مزد رسالت نخواهم زیرا اجر و مزد رسالت بر هدهد خداست
و من از طرف خداوند مأمور شمام که از اهل اسلام بوده و تسلیم حکم پروردگار
باشم (۷۳) قوم نوح رسالتش را تکذیب نموده و قصد قتل او را داشتند ولی ما او و
یارانش را بوسیله کشتی از هلاکت نجات داده و آنها را خلفای خود در روی زمین
نمودیم و کسانی را که تکذیب نمودند بطوفان بلا فرقی کردیم بین پاهان کار انذار
شدگان بکجا کشید (۷۴) پس از نوح نیز انبیائی برای هدایت اقوام روی زمین پر-
انگیزیم و با آیات و دلایل برهبری خلق آمدند ولی مانند پیشینیان مبادرت بتکذیب
ایشان نمودند و ما هم دلهای این مردم متجاوز و سرکش را بهر
قهر و عذاب خود مأمور ساختیم (۷۵)

آورده بودند و کافر شدند آنها بیکه در آن عالم کافر بودند.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ذیل آیه فوق فرمود فرستاد خداوند پندمیرانی
بمروی خلائق هنگامیکه در بهشت پدران در رحم مادران بودند هر کس در آن عالم ایمان
آورد این عالم مؤمن است و آنکه کافر بود در اینجا نیز کافر خواهد بود.
در کافی ذیل جمله «فما كانوا لیؤمنوا بها کذبوا به من قبل» از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده فرمود خداوند در موقع خلق موجودات و آفرینش آنها موجوداتی را که
دوست میداشت از طینت بهشتی خلق فرمود و آنچه را که مبغوض او بود از طینت آتش
بیافرید آنها را در ظلال جای داد - راوی حضورش عرض کرد ظلال چیست ؟
فرمودند مگر سایه خود را در برابر آفتاب نمی بینی سایه شما چیزی است در صورتی
که چیزی نیست بهر حال پس از خلقت خلق خداوند برای آنها رسولانی فرستاد و آن
رسولان خلائق را دعوت به پرستش خدای یکتا و اقرار به پندمیران نموده و گروهی

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ (۷۶) فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ (۷۷) قَالَ مُوسَى الْقَوْلُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ (۷۸) قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِئَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونُ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَعْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۷۹) وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَتَدْعُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلَيْهِمْ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنتُم مُّلقُونَ (۸۰) فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَبَّطَهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (۸۱) وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِظُلَمَانِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸۲)

اعتراف و اقرار نمودند و بعضی انکار و تکذیب کردند بعد از آن ولایت ما آل محمد را بر آنها عرضه نمودند و بعد از قسم اقرار بولایت ما نکردند مگر آنهایی که محبوب خدا بودند و انکار نکردند ما را جز آنهایی که خداوند ایشان را مبغوض میداشت این است معنای آیه که میفرماید ایمان یاورند کسانی که در آن عالم تکذیب کردند. و این حدیث را ابن بابویه در کتاب علل روایت کرده است.

قوله تعالى: ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ

ما بعضی از قصه موسی و هارون را در بخش دوم سوره اعراف بیان کردیم و در اینجا تکرار نمیکنیم.

عیاشی بسند خود از زراره و محمد بن مسلم و حمران و هر سه نفر آنها از حضرت باقر ع و حضرت صادق ع در تفسیر آیه و نه لای جملة لافتنه للقوم الظالمین روایت کرده اند که فرمودند معنی آیه آنست پروردگارا برای آزمایشت و امتحان ما اشخاص متمکار و جبار را بر ما عساکر کنما.

پس از آن پیغمبران موسی و هرون را پسوی فرعون و قومش برانگیختیم با آیات و بینات محکم ولی آنها هم تکبر نموده و مردمی تبه کاری بودند (۷۶) همیشه رسول برحق با معجزات و آیات از طرف ما نزد آنها آمد تمام خوارق عادات و معجزات را ناچیز انگاشته و رسول ما را تکذیب نموده گفتند اینها سحری آشکار است (۷۷) موسی به بآمان گفت آیا پر رسول و آیات حق که برای هدایت و رهبری شما آمده نسبت سحر و جادوگری میدهند و حال آنکه هرگز ساحران پیروز نخواهند شد (۷۸) باز پس موسی گفتند که آیا تو آمده‌ای تا ما را از آنچه از پدران خود دریافته‌ایم و پندارمان بر آن عقیده بوده‌اند متصرف و منحرف ساخته و تو و برادرت برای خود دستگاه بزرگی و ریاست فراهم نهائید ماهر گز بشما دوزخ ایمان نیاوریم (۷۹) فرعون امر نمود تا هر چه ساحر ماهر و جادوگر دانا هست در محضر ادجمع نموده و حاضر کنند و همچنین ساحران حضور یافتند موسی بآنها گفت آنچه در چپته دارید بپفکنید و بساط سحر خود را بپندازید و هر مهارتی که دارید بکار برید (۸۰) همچنین جادوگران بساط سحر خود را افکندند موسی بآنها گفت تمام تدابیر و شعبده‌هایی که بکار انداختید بزودی از طرف پروردگار باطل خواهد شد زیرا که خداوند کارهای مفسدین را روسامان نمی‌بخشد و اصلاح نمی‌فرماید (۸۱) و خداوند همواره بکلمات خود حق را استوار میدارد هر چند تبه کاران راضی نباشند (۸۲)

قوله تعالى : فما آمن لقومى الا ذرية من قومه

مراد از ذریه که هموسی ایمان آوردند آنها می هستند که مادرانشان از بنی اسرائیل و پدرانشان از طایفه فرعونیان میباشد و ایشان پیروی کردند از خویشان مادری.

قوله تعالى : ربنا اجعلنا علی اموالهم وانشد علی قلوبهم

این آیه حکایت گشتار حضرت موسی است که نفرین کرد بر فرعون و قومش گفت پروردگار! بردار اثر مالهای ایشان را و برگردان آنها را.

فرمود حضرت عسکری علیه السلام در حدیث مفصلی امیر المؤمنین علیه السلام فرموده روزی

پیره مردی دست پسر خود را گرفته بود و او را حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد در حالتی که گریه مینمود فرمود پیغمبر ای شیخ چه واقعه رخ داده عرض کرد این رسول

فَمَا أَمَّنْ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتَنَهُمْ
وَأَنَّ فِرْعَوْنَ تَعَالَىٰ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۸۲) وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن
كُنتُمْ آمَنْتُمْ بِآلِهِي فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُّسْلِمِينَ (۸۳) فَقَالُوا عَلَىٰ آلِهَةٍ تَوَكَّلْنَا
رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۸۴) وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۸۵)
وَإِذْ دَعَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَآخِيهِ أَن تَبِيعُوا الْوَيْلَ بِمِصْرَ يَتَوَلَّوْا أَجْمَعُونَ يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ
وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاتَّبِعُوا أَوْامِرَ رَبِّكُمْ وَاتَّقُوا رَبَّكَ إِنَّكَ أَتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ
مَلَائِهِ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوهُنَّ عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ
أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۸۸)

خدا این فرزند را بزرگ کردم دادا تربیت نمودم و اموال بسیاری باو بخشیده ام الحال
که از شدت ضعف و ناتوانی دمق دراهمه از من باقی نمانده از آن اموالیکه باو بخشیدم
بمقدار سدجویی بمن کمک نمیکند رسول اکرم بآن جوان فرمود در باره گفتار پدرت
چه میگوئی عرض کرد ای رسول خدا من زیادتر از هزینه خود ندارم تا باو بدهم پدر
گفت دروغ میگوید او چندین ابار گندم و جو و مقداری درهم دینار دارد فرمود پیغمبر
بآن جوان از خدا بترس و در حق پدرت که احسان نموده بر تو مهربان باشی عرض کرد
چیزی ندارم باو بدهم فرمود پیغمبر اکرم ﷺ این ماه هزینه پدرت را ما میدهم بعد
از این خودت مخارجات او را متحمل بشو و دستور داد با سامعه بن زید صد درهم هزینه
یکماه شیخ را پردارد ماه دیگر پیرمرد آمد حضور پیغمبر ﷺ عرض کرد فرزندم
میگوید چیزی ندارم بتو بدهم آنحضرت امر نمود جوان را حاضر کند تا او فرمودای

علی بن ابراهیم قس ذیل آیه رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود
بنی اسرائیل را آل فرعون به بردگی و بتدگی گرفته بودند و می گفتند اگر موسی در پیشگاه
خداوند کرامت و منزلتی می داشت خداوند ما را بر این قوم مسلط نمینمود.

با آن همه معجزه جر فرزندانش قوم و قبیله از کس دیگری بموسی ایمان نیاورد آنهم از ترس فرعون و پیردانش که مبادا دست باآزار ایشان بگشاید چه فرعون در روی زمین بسیار مستمگر و سرکش شده بود (۸۳) موسی بقوم خود گفت اگر شما بخدا ایمان آورده اید پس با توکل کنید (۸۴) در پاسخ گفتند ما توکل بخدا کرده ایم - پروردگارا ما را مورد آزمایش قرار ده و مردم ستمکار را بر ما مسلط مفرما (۸۵) و بفضل و رحمت خود ما مؤمنان را از شر کفار نجات درهائی بخش (۸۶) و ما بموسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود ددعصر منزل بگیرید و خانه های خودتان را معبد و قبله قرار داده و نماز بپا دارید و توهم ای پیغمبر بمؤمنان مزده فتح و پیروزی بده (۸۷) موسی در مقام مناجات عرض کرد پروردگارا تو بفرعون و پیردانش در این زندگانی دنیا اروت و تجمّل و زیور بسیار عطا فرمودی تا از طریق هدایت و صراط مستقیم منحرف شده و گمراه شوند پروردگارا اموال ایشانرا نابود و دلباشان را - نصف بفرما زیرا تا این مردم گمراه عذاب را بهشم خود نمیتند ممکن نیست ایمان بیاورند (۸۸)

چون برای تو اموال بسیار سعدلی صبح کنی درحالتیکه بینواتر باشی از بدت جوان از حضور پیغمبر مراجعت کرد فردای آنروز همسایگان آن جوان اجتماع کرده باو گفتند باید این انبارها کندم و جو را از این مکان تنبیر دهی زیرا جانوران و عقول آنها ما را اذیت میکند وقتی درب انبار را باز کرد تا آنها را بهای دیگر انتقال بدهد مشاهده کرد تمام گندم و جو و خرما فاسد شده چند نفر را اجیر کرد تا آنها را بیرون ببرند خواست چند درهمی از صندوق برداشته بحمالان بدهد دید تمام درهم دینار مبدل بسنگ ریزه شده و بکلی فقیر و بینوا گردید و در اثر اندوه مریض شد فرمود پیغمبر اکرم ﷺ ای مردمانیکه بقاتل پدر و مادر گرفتار شده اید عبرت بگیرید و بدانید چنانکه خداوند اثر اموال دنیائی را ببرد و آنها را مبدل گرداند در آخرت نیز اعمال را باطل گرداند و در عوض بهشت، دوزخ را جایگاه ایشان قرار دهد .

فرمود حضرت عسکری علیه السلام نظیر طمس موسی برای امیر المؤمنین علیه السلام نیز اتفاق

قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸۹)
وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَيْنَهُمُ الْفِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا
لَدَّرَكُمُ الْفِرْقُ قَالَ أَمْتٌ أَنَا لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتَ بِهِ بَنُوا إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ
الْمُكَلِّمِينَ (۹۰) الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۹۱) فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ
بِبَدَنِكَ لَتُنَكُونُ لِمَنْ خَلَقْتَ آيَةً وَإِنْ كَثُرَ أَهْلُ قَرْيَةٍ فَآتَيْنَا آلَهَا قَلِيلًا (۹۲) وَلَقَدْ
بَوَّأْنَا بِنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صَدِيقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ
الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۹۳)

افتاد شخصی ازدوستان آنحضرت درشام بود نامه حضورش نوشی فدایی کردم میل
دارم حضورت شرفیاب بشوم ولی از معویه میترسم بعد از حرکتی من دس و درازی
باموال و عیالات من بنماید آنحضرت برای او پیدام فرستاد تمام اهل و عیالات و اموال
خود را جمع کن و بر معویه و آل او درود فرست و بگو پروردگارا اینها را
ودعه و گردگان بشما دادم بر حسب دستور بنده ولی تو علی بن ابیطالب علیه السلام میسی
حرکت کن بطرف ما آن شخص بدستور امیرالمؤمنین رفتار نمود و حرکت کرد خبر
بمعویه رسید امر کرد اموال او را غارت کنند و عیالاتش را اسیر نمایند گماشتگان معویه
رفتند تا اجرا کنند دستورات او را خداوند اتفاق نمود شبیه عیالات معویه را به عیالات
آن شخص و اموال او را مبدل نمود بیمار و عقربهای و جمعی از آنها را زهر زدند و
هلاک گردانیدند.

ابن مایویه در آیه «و اوحینا الی موسی و اخیه» از زبان صلت روایت کرده گفت
حضرت رضا علیه السلام در مجلسی مأمون حضور داشتند و جمعی از علما و متکلمین نیز حاضر
بودند از آنحضرت پرسیدند فرق میان عترت و امت چیست؟ و چرا عترت بر امت عزت

خداوند بموسی و هرون فرمود دعای شما را مستجاب نمودم شما براه مستقیم بوده و از نادانان پیروی ننمایید (۸۹) مابنی اسرائیل را از نیل گذرانیدیم و لشکریان فرعون غالمانه آنها را بسر سختی تعقیب کردند تا زمانی که دروادی نیل قدم گذاردند و آب آنها را احاطه نموده و موقع غرق و فتنای آنها رسید. آنگاه فرعون گفت ایمان آوردم و تصدیق میکنم که جز آن خدایی که مورد پرستش بنی اسرائیل است خدایی نیست و من هم تسلیم فرمان او هستم (۹۰) فرعون خطاب شد اکنون چه وقت تصدیق و ایمان است که عذری را بنا فرمائی و عصیان زیسته و مردی بدکار و کافر بودی (۹۱) امروز ترا غرق و هلاک نموده و بدنت را برای هیرت خلق و بازماندگان بساحل نجات میرسانیم چه بیشتر مردم از آیات قدرت ما غافل میباشند (۹۲) همانا ما بنی اسرائیل را جایگاهی بسوی منزل و مسکن دادیم که در کمال آسایش و روزیهای پاکیزه تنعم نموده و همواره در مورد رسول خاتم اتفاق کلمه داشتند و اینکه آن رسول باقر آن آسمانی برهبری و هدایت آنها مبعوث شد آغاز اختلاف نمودند ای رسول ما در روز قیامت خداوند میان تو و آنها و آنچه اختلاف کردند قضاوت و حکومت خواهد نمود (۹۳)

و شرافت دارند حضرت برای حضرت دخیل امطی و برگزیدن عشرت دوازده وجه بیان فرموده تا جائیکه فرمودند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مسجد تمام مردم را بجز عشرت خود بیرون نمودند مردم حتی عمویش عباس اعتراض کرده گفتند چرا عشرت را باقی گذاشتی و همه را خارج کردید فرمود من این کار را با اختیار و میل خود نکردم بلکه بدستور خداوند عمل نمودم که بمن ابلاغ شده نسبت علی بن چون نسبت هرون است به موسی علماء از حضرت پرسیدند در تأیید این بیان در قرآن حدیث وجود دارد فرمودند بلی و این آیه را تلاوت نمودند «و اوحینا الی موسی و اخیه» تا آخر آیه و این آیه منزلت امیر المؤمنین علیه السلام را نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میرساند و بعلاوه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تصریح فرمودند که ای مردم بدانید و آگاه باشید دخول شخص چنانچه به مسجد حرام است و حلال نیست مگر برای محمد صلی الله علیه و آله و آل او و حضرت رضا علیه السلام فرمود با این ترقیب چه کسی میتواند مقام و منزلت ما را انکار کند در سورتی که این فرموده پیغمبر است که من شهر عالم علیم در است و هر که بنخواهد وارد شهر شود ناگزیر

فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا آتَيْنَا إِلَيْكَ قَتْلِ الَّذِينَ يَنْتَرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قِبَاكَ فَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونِ مِنَ الْمُتَرَدِّينَ (۹۴) وَلَا تَكُونُوا مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ (۹۵) إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ (۹۶) وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۹۷) فَلَوْلَا كَانَتْ قُرْآنَةً أُمِّتَ لَنَفَعَهُمَا إِيْمَانُهُمَا الْآقُومَ يُؤْتَى لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ (۹۸) وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمْعًا وَقَدْ تَنَكَّرَ النَّاسُ عَنْهُ حَتَّى يَتُوبُوا مُؤْمِنِينَ (۹۹)

است از در آن داخل شود و برای ثبوت شرف و فضیلت عترت بر امت همتقدیر کافی است و این موضوع را کسی جز دشمنان و معاندین انکار نمیکنند.

ابن مبارز شافعی در کتاب مناقب از عدی بن ثابت روایت کرده که روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تشریف آورده فرمودند خداوند بسوی پیدایش موسی و حواریان که مسجدی پاکیزه و طاهر بناکن و در آن مسجد جز خود و هارون برادرت کسی نباید سکونت نماید و در مسجد من هم نباید غیر از من و عاظمه و فرزندان دیگری سکونت اختیار کند.

عیاشی در آیه «فَدَا جِئْتُ دَعْوَتِكُمْ فَاَسْتَجِيبُ» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود از دماء حضرت موسی و هرون در فرعون چهل سال باقی بود.

و نیز از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده فرمود چون بنی اسرائیل از جباران آل فرعون ترسیدند از جانب خداوند بموسی و هرون وحی شد که سی اسرائیل را امر کن نماز شام را در خانههای خود بجا آورند.

و نیز در تفسیر آیه «الآن وَقَدْ جِئْتُ قَبِيلَ» از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود

اگر درباره آنچه برای تو نازل نموده ایم شک می‌داری داشته باشید از پیشینیان خود
 که کتابهای آسمانی را خوانده‌اند و علماء اهل کتاب هستند. سؤال کن مطمئناً کتاب
 بر حق آسمانی از طرف پروردگار آمده و هیچ‌گونه دوختن آن نباید تردید
 داشته باشی و شك نمایی (۹۴) و از کسانی نباشی که آیات حق را تکذیب نموده‌اند و از
 زیانکاران محسوب شوی (۹۵) البته کسانی که حکم عذاب خدا بر آنها حتم و معتق
 است ایمان نمی‌آورند (۹۶) و اگر هر گونه مسیزه و آیتی از جانب پروردگار برای آنها
 بیاید باز ایمان نخواهند آورد تا وقتی که عذاب دردناک را به چشم خود مشاهده کنند (۹۷)
 مردم هیچ قریه و شهری ایمان نشان نمی‌دهند و سودمند نبود مگر قوم یونس علیه السلام که پس از
 آنکه ایمان آوردند ما عذاب بد دنیا و آخرت را از آنها برداشتیم و تا موعد
 مقرر در علم خدا آنها را بهر مند و کامیاب ساختیم (۹۸) اگر خدای تو بخواهد
 تمام مردم روی زمین ایمان خواهند آورد ای رسول ما آیا تو میتوانی
 با جبر و اکراه مردم را مؤمن و خدا پرست کنی ؟ (۹۹)

بنی اسرائیل بموسی گفتند دعا کن و از خدا بخواه که فرجی در کار ما عذاب فرماید تا از
 شر فرعونیان نجات یابیم حضرت موسی برای آنها دعا کرد خطاب بمعدای موسی
 بنی اسرائیل را کوچ بده و شروع بسیر و حرکت نمایند موسی عرض کرد پروردگار را
 در مقابل دریا وجود دارد و راه کوچ و مسیر وابسته است و حی شد که ما بدریا امر
 کردیم در زیر فرمان تو باشد و برای عبور قوم شکافته شود فوراً موسی کنار دریا رفت
 و با عصا اشاره ای نمود آب از دو طرف رویهم غلطید و راه عبور باز شده بنی اسرائیل
 به همراهی موسی از آب گذشتند فرعون و اسعاب او برای تعقیب ایشان داخل گذار
 شدند همینکه بوسط مسیر رسیده و نزدیک بود بین بنی اسرائیل دسترسی پیدا کنند آب
 بهم آمد فرعون چون خود را در حال فرق شدن دید باخضرع و زاری ناله کنان گفت
 ایمان آوردم بآن خدائی که بنی اسرائیل باو ایمان آورده‌اند خطاب شد در مقابل
 عصیان و نافرمانی که نموده‌ای اینک کیفر آنرا بهشت و از جانب پروردگار بدریا امر شد
 که بهم متصل شده فرعون و اهلش را غرق نماید.

و نیز ذیل آیه «فالیوم نتیجک ببینک» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَوْفَّيَ مِنَ الْآيَاتِ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّحْمَنُ عَلَى الَّذِينَ لَا يُعِقِلُونَ (۱۰۰)
 قُلْ أَنْظِرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا تُفْتَنِي الْآيَاتِ وَالنَّذْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا
 يُؤْمِنُونَ (۱۰۱) قُلْ يَنْتَظِرُونَ الْإِمْلَاقَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا
 إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (۱۰۲) ثُمَّ نَجَّيْنَا دَاوُدَ وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقَّقْنَا
 نَجْيَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ رَبِّي فَلَا تَعْبُدُوا
 الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ اعْبُدُوا اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَآمُرْتُ أَنْ أَكُونَ
 مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۴) وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ

مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۵)

فرعون و لشکر یارش در آب فرود افتند و بکنار از آنها دیده نشد که آیا در دریا فرود افتد
 و یا از آنجا بسوی آتش دوزخ رانده شدند اما بدن خود فرعون را خداوند از آب
 بساحل انداخت که مردم او را دیده و شناخته و علامتی از غضب خداوند بشناسند و در
 هلاکت او شک نکنند و مردم نادانی که او را خدا میدانستند با دیدن جسد او بفهمند
 که او هم مانند خودشان مخلوق ضعیفی بیش نبود و هلاکت او عبرتی برای
 مستکبران و جباران مردم آزار باشد

و فرمود حضرت صادق علیه السلام هیچوقت جبرئیل بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل نمیشد
 مگر آنکه مهموم و غمگین بود تا وقتی که این آیه شریفه را بحضرتش نازل کرد
 «إِنَّا نَقْدُ عَصَبِكَ قَبْلَ وَكَيْتٍ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» موقع نزول آیه جبرئیل خندان و بشاش
 بود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود هر وقت بر من نازل میشدی غمناک بودی چه شده که این
 مرتبه خوشحال و مسرور میشاشی؟ عرض کرد ای پیغمبر خاتم : چون خداوند فرعون را
 در آب غرق فرمود فرعون مرگ را در برابر خود احساس نمود گشت من ایمان آوردم

هیچکسی نمیتواند ایمان بوحثانیت پروردگار بیاورد مگر با اجازه و رخصت حضرتش و پایداری کفر و بدبینی را خدا بر مردم نادان و بی خرد مقرر داشته است (۱۰۰) ای پیغمبر با امت خود بگو نظری بآسمانها و زمین افکنده و چشم عقل توجه کنند و بینند تا چه بسیار آیات حق و دلایل بارزی بر یگانگی حق وجود دارد گرچه کسانی که دیده حق ندارند و نور ایمان در دلهای آنها تناییده از دلایل و آیات الهی مستغنی و بی نیاز نخواهند شد (۱۰۱) پس این مردم کور دل انتظار نزول الهی دارند که مانند پیشینیان عذاب را به چشم خود مشاهده کنند ای رسول ما باین طاعیان بگو شما چشم براه و منتظر نزول باشید و ما هم بانتظار (فتح و پیروزی و صرت خدا میباشیم) (۱۰۲) پس از آن ما رسولان و کسانی را که ایمان آورده بودند رهائی بخشیدیم و بهین ترتیب بر خود فرض و واجب کرده ایم که مؤمنان را نجات دهیم (۱۰۳) ای پیغمبر باین مردم بگو اگر شما از دین و آئین من در شك و تردید هستید یقین بدانید من هرگز خدایان باطل شما را نمیپرستم و خدائی را ستایش میکنم که مرك و زندگی شما با مرا وسع و من مأمورم که از اهل ایمان باشم (۱۰۴) و خداوند امر و مقرر فرموده بود که روی به جانب دین حنیف اسلام و آئین پاک توحید آورده و هرگز هم آهنگ مشرکین نباشم (۱۰۵)

بعد از بنی اسرائیل و نسلیم و مطیع امر خداوند میباشم من مشنی از لجن دربار ابر داشته بدانم زدم و گفتم الان که عذاب را دیدی ایسان حیاوری در صورتی که پیش از این از مفسدین بودی و این عمل را من بدون اجازه قبلی از پیشگاه پروردگار انجام دادم و ترسیدم که میادا مشمول رحمت خدا شده و مرا خداوند عذاب نماید برای کاری که بدون اجازه کرده بودم اکنون که خداوند مقرر فرمود این آیه را که مضمونش همانست که من فرعون گفته بودم بسوی شما بیاورم عظمی شدم که فرعون مورد عنایه و رحمت خدا واقع نشده و عملی که من انجام داده بودم مورد رضای خداوند بوده است.

وقتی موسی خبر غرق شدن فرعون را به بنی اسرائیل داد گفتار او را تصدیق نکرده و تکذیب نمودند لذا خداوند بدو را امر فرمود تا جسد فرعون را بساحل

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَمَا لَكَ إِذَا مِنْ
 الظَّالِمِينَ (۱۰۶) وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا
 رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۰۷) قُلْ يَا أَيُّهَا
 النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ
 فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (۱۰۸) وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ
 حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۱۰۹)

انداخته تا با مشاعده جسد او مطمئن شده و بدانند که فرعون و یارانش هلاک و نابود
 شده و بگفتار موسی اعتراف و تصدیق نمایند سپس میان میفرماید حال بنی اسرائیل را
 بعد از هلاک کردن فرعون بقواش و لقد ہوانا بنی اسرائیل مبوء صدق .
 و نیز ذیل آیه «فان كنت فی شک مما انزلنا» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
 فرمود شیئی که پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را بمراج بردند آنچه خداوند در فضیلت و شرافت
 در مقام و منزلت علی امیر المؤمنین علیه السلام نازل میفرمود بصورت وحی به پیغمبر رسانید
 و چون حضرتش در بین المعمور رسید تمام انبیاء و پیغمبران حضور یافته و در پیش سر
 پیغمبر ایستاده و به پیشوائی و امامت آن جناب نماز گذاردند در پایان نماز در نفس پیغمبر
 در مقام و منزلت علی اجماع آویخته به تحسین پدید آمد که تقرب او نزد پروردگار
 تا چه پایه ای است و چگونه در موارد عدیده در قرآن کریم آیاتی در این مورد نازل
 شده است ؛ خداوند این آیه «فان كنت فی شک» را بر پیغمبر نازل کرد و فرمود چنانچه
 در فضیلت و بزرگی علی شکی داری پیغمبران سلف همه در خدمت تو حضور دارند از
 آنها سؤال کن که امیر المؤمنین علی را چگونه می شناسند و در کتب آسمانی که برای
 آنها نازل نموده ایم از قبیل مصحف و زبور و تورات و انجیل مانند قرآنی که برای تو نازل
 کرده ایم در باره امیر المؤمنین علی علیه السلام و شرافت او چه بیاناتی مندرج است پیغمبر

و نیز خداوند بمن امر کرده که جز خدای یکتا هیچ چیزی که تفع و ضرری به حال تو ندادند بخدائی بخوان اگر نپذیری در آنصورت از ستمکاران خواهی بود (۱۰۶) اگر خداوند برای تو ضرری خواسته باشد هیچکس نمیتواند آنرا مرتفع نماید جز ذات یگانه او و چنانچه تصمیم بمن خیری در باره ات بگیرد احدی قادر به جلوگیری و رد آن نخواهد بود زیرا فضل و رحمت پروردگار بهر کس از بندگان که خواسته باشد میرسد و آن خداوندی بخشنده و مهربانست (۱۰۷) ای رسول ما بگوای مردم برای هدایت و رهبری شما رسول و کتاب حق آمده است هر که رهبری یابد نفع خود اوست و هر که در گمراهی و ضلالت بماند خود را دچار زیان و خسارت میسازد و من نمیتوانم از مؤاخذه خداوند از شما دفاع کنم و وکیل شما شوم (۱۰۸) ای پیغمبر ما تواز آنچه وحی میشود پیروی نموده و سر و بردباری پیشه خود ساز تا وقتی که خداوند بین تو و مخالفین بختیاری و حکومت برنجیزد و از بهترین حکمرمایانست (۱۰۹)

اکرم علیه السلام از انبیاء و پیغمبران مشوا که نمود همگی گفتند بلی در کتابهای نازل شده بر ما از طرف پروردگار عظمت مقام و فضیلت شأن علی امیرالمؤمنین بیان و تشریح گردیده است.

وعلیه در تفسیر خود و خطیب در کتاب از همین (این دو نفر از علماء عامه هستند) بسندهای خود از ابن مسعود روایت کرده اند گفت فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج با جبرئیل بآسمان هفتم رسیدم قسری از بافت سرخ دیدم جبرئیل گفت این بیت المعمور است که خداوند پنجاه هزار سال قبل از خلقت آسمان و زمین آنرا خلق فرموده در آنجا تمام پیغمبران حضور یافته و من بر آنها امام شده و نماز گذاردم و چون از نماز فارغ شدیم فرشته ای نزد من آمد و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله حق سلام میرساند و میفرماید از این پیغمبران پیش از خودت سؤال کن برای چه آنها را مبعوث نموده بودیم پیغمبر پرسش فرمود همگی گفتند ما مبعوث شدیم مگر برای تصدیق نبوت تو و ولایت علی بن ابیطالب جانشین تو.

این باریزه از محمد بن سعید اسدی روایت کرده گفت خبر داد بمن موسی فرزند

امام محمد جواد علیه السلام یعنی بن اکتف نامه‌ای بسوی من فرستاد در آن نامه سؤال کرده بود خبر بده مرا از معنای آیه فان كنت في شك مما انزلنا اليك فاستل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك مخاطب باین آیه کیست اگر پیغمبر است پس آنحضرت شك دارد در آنچه از جانب خدا نازل شده و اگر غیر او باشد پس باید بر آن نیز کتاب نازل شود موسی گفت ازیر دارم حضرت امام علی رضی الله عنه سؤال کردم فرمود مخاطب در آیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میباشد و آنحضرت شكی نداشته در آنچه نازل شده بر او از طرف خداوند ولی مردم نادان میگفتند چرا فرشته‌ای بسوی ما فرستاده خداوند، و این پیغمبر مانند ما میخورد و میآشامد و راه میرود باید پیغمبر با دیگران فرق داشته باشد این آیه نازل شد که ای پیغمبر سؤال کن از کسانی که تلاوت نمودند توریة و انجیل و سایر کتب آسمانی را آیا خداوند فرستاد پیغمبرانی که همه آنها میخورند و میآشامیدند و راه میرفتند توهم نظیر آنها میباشد و بآنان تأسی کرده‌ای و اگر چه ظاهراً خطاب به پیغمبر است ولی در باطن مراد آنهاست مستند که از روی جهالت و نادانی آن سخنان بیجا را میگفتند

و از حضرت صادق علیه السلام ذیل آیه «وارجائتم کل آیه» روایت کرده فرمود مراد کسانی میباشد که پس از عرض ولایت حقه بایشان باز ولایت امیرالمومنین را انکار میکنند و حال آنکه خداوند واجب فرموده ولایت آنحضرت را که ایمان آورده و تصدیق او نمایند پس ایمان بیاورند تا عذاب خدا را مشاهده کنند

میسوث شدن یونس
بطایفه نینوا
قوله تعالى: قلولا كانت قرية امنّت فنقضها ایمالها الا لوم
یونس پس از آنکه در آیات گذشته بیان فرمود که ایمان فرعون پذیرفته نشد هنگامیکه مشاهده کرد عذاب و هلاکت را در این

آیه میفرماید هیچ اهل شهر و دیاری نبودند که ایمان بیاورند در وقت مشاهده آثار و علامات عذاب و ایمان نشان سودی داشته باشد مگر قوم یونس که از روی اخلاص ایمان آوردند خدای تعالی عذاب را از آنها برداشت چه ایمان وقت عذاب و هنگام مرگ قبول و پذیرفته نیست و قوم یونس علامت عذاب را مشاهده کردند که ایمان آنها فایده بخشید نه خود عذاب را و مثل آنها مانند بیماری است که در حال مرض توبه میکند

و امیدوار به بهبودی و شفا دارد و از مرگ حیرت دارد این صورت توبه او قبول میشود ولی اگر امیدی به عافیت نداشته باشد توبه او مقبول نیست و داستان یونس و قوم او بقرآن ذیل است :

یونس از جمله پیغمبران بنی اسرائیل و فرزند الیاس پیغمبر است معروف بنی طایف تواریخ در سال چهار هزار هفتصد و سیست و هشت بعد از هبوط آدم متولد شد. طبری از ابن مسعود و سعید جبیر روایت کرده یونس را خداوند مبعوث فرمود بدیار وزمین موصل بر اهل نینوا.

عباشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام نظر کردم مرقوم داشته بودند خبر داد مرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جبرئیل حدیث کرد مرا و گفت خداوند فرستاد یونس را بر اهل نینوا در حالت سی سالگی و او مردی بود کم صبر و بی حوصله و بعمل رسالت بر او دشوار و سنگین بود مدت سی سال قومش را دعوت نمود به جز و نفر کسی با و ایمان نیاورد و آنها یکی رویل بود مردی دانش و حکیم و آزموده و معرب و از خاندان نبوت و صاحب لغت و احشام دیگری تنوخا مردی بود هیزم کن که در آن بر تراق مینمود و مشغول زهد و عبادت بود هنگامیکه یونس مشاهده کرد قوم با ایمان نپا آوردند تضرع و زاری کرد خداوند متعال از جهت کم صبری و بردباری و درخواست عذاب کرد برای قوم و حی رسید باز ای یونس در میان این جماعت اشخاص نادان و زنان و پیره مردان ناتوان و اطفال شیر خوار هست و من پروردگار رحمت و مهربانی هستم هرگز عذاب نکنم اطفال را بخاطر گناهان مردان قوم ای یونس با آنها مدارا کن و حلم و بردباری را پیشه خود قرار ده و بوده باشی در میان آنها مانند طیب دانشمندی که ینهایت با مریضا ملاحظه و مهربانی میکند شاید توبه کنند و ایمان آورند و در نظر آورد صبر و بردباری بنده یکوی من نوح پیغمبر را چگونه با مردم رفتار مینمود و هرگز غضب نکرد بر آنها تا زمانی که من غضب نمودم و دعای او را اجابت کردم یونس عرض کرد پروردگارا چون این قوم عصیت و نافرمانی تو را میکنند بهزت و جلالت سو کنند هرگز با آنها مهربانی نخواهم کرد و دیگر نصیحت و دعوت نمیکم آنان را پس از کفر و تکذیب ایشان مرا نازل کن عذاب خود را بر ایشان

ایمان نخواهند آورد فرمود ای یونس آنها زیاده ترند از صد هزار نفر زمین را آباد میکنند و متولد میشوند از ایشان بندگان من حکم و تدبیر من غیر از دالمش و تدبیر تو است تو پیغمبری و من پروردگار مهربان ای یونس از باطن علم من خبر نداری ای یونس دعای تو را درباره آنها با حاجت درسام و عذاب خود را نازل کنم ولی تو پاداش و نصیبی نزد ما نخواهی داشت بزودی روز چهارشنبه بر آنها عذاب نازل کنم یونس مسرود و خوشحال بنزد آمد و عابد رفت و وعده پروردگار را باو گفت اما از عاقبت کار اطلاعی نداشت بار گفت السلام بمردم اعلان کنیم که عذاب خدا نازل خواهد شد و تنوخوا گفت واکذار مردم ۱۰ تا در مصیبت فرو روند یونس گفت درباره اخبار بمردم بار وکیل مشورت میکنم یونس و تنوخوا نزد روویل رفتند واقعه را بار خبر داد و روویل گفت ای یونس برگرد و از خدا بخواه که عذاب را نازل نکند و خداوند از عذاب نمودن بندگان بی نیاز است و خواستن عذاب از پروردگار قرب و منزلت تو را حضور او زیاد نخواهد کرد شاید این مردم پس از مشاهده آثار عذاب توبه کنند و ایمان آورند تنوخوا گفت وای بر توای روویل این مردم خیال داشتند یونس، پیغمبر خدا را بقتل برسانند چطور از خدا بخواهد عذاب را بر طرف کند روویل باو گفت ما که بشو تو مرد عابدی پیش نیستی و از علم و دانش بهر مای نداری اگر آنها توبه کنند و خداوند عذاب را از ایشان بردارد آنوقت خواهند گفت یونس مرد کذابی است تنوخوا بر وکیل گفت این چه جسارتی است که به پیغمبر خدا میکنی آنها در گفتار خدا شک داری تمام اعمال و عبادات از بین خواهد رفت روویل بار گفت عجب رأی فاسدی داری سپس به یونس گفت یقین داری اگر این قوم هلاک شوند و دیارشان ویران و خراب گردد خداوند تو را به پیغمبری ثابت میدارد و از دفتر پیغمبران اسم تو را محو نمیکند این چه دعای است متجاوز از یکصد هزار نفر از ضعیفان و ناتوانان بدست تو هلاک شوند یونس اندر ز و نصیحت روویل را نپذیرفت و با تنوخوا از شهر خارج شد و روویل میان آنها توقف کرد روز موعود از بامداد آثار و علام عذاب هویداء شد و آیری که در دیوارهای آتش بود اطراف شهر ایشان را احاطه کرد و همه در و دیوار آنها سیاه شد و روویل با صدای بلند فریاد زد ای مردم من شخص مهربانی هستم نسبت بشما بدانید یونس شخص راستگو نیست و ما هرگز از او دروغ

نشینده ایم اینها علامت عذابست بر دید یونس را پیدا کنید اگر در میان مالتی ایمن باشید که این عذاب نباشد و اگر رفته بدادید عذابست رفتند جستجو کردند و دریا یافتند آمدند حضور دوییل و گفتند ای دوییل تو مرد دانشمند و صلاح جوئی هستی امر کن بما آنچه صلاح میدانی دوییل گفت من یونس را برای آن طلب میکردم تا باور ایمان آورید و خدا این عذاب را بردارد اکنون که او رفته و غایب است خدا ی او غایب نیست اولاً باید شمارد مظالم کنید و اگر کسی از شما منگی از مال دیگری برداشته و در پنهانی پکار برده آن سنگ را بصاحبش برگرداند سپس بیاید جمع شویم و بصبح را دریم پیش از طلوع آفتاب تمام اهل شهر از زن و مرد و پیر و جوان بزرگ و کوچک بیرون رفتند حیوانات را نیز بیرون بردند دوییل دستور داد بزرگان لباس پلاس بپوشند و کودکان را از مادر جدا کنند و با صدای بلند خدا را باین کلمات بخوانند یا حی یا قیوم یا حی یا عین لا اله الا انت یا حی لا اله الا انت و گفتند پروردگارا ما ظلم و ستم کردیم پیغمبر تو را تکذیب نمودیم بسوی تو آمده ایم و طلب آمرزش میکنیم اگر نیامرزی ما را و توبه ما را نپذیری همانا از زیانکاران خواهیم بود ای ارحم الراحمین ببخش ما را و از گناهان در گذر آه در ناله و زاری نمودند تا آفتاب غروب کرد یونس و تنوخیان صدای ضجه و ناله آنها را می شنیدند و از خداوند تمجیل عذاب را خواستار بودند هنگام غروب آفتاب غضب پروردگار فرو نهد و دعا و توبه آنها پذیرفته شد و وحی رسید باسرافیل بزمین فرود آی و عذاب مرا از قوم یونس برگردان در طرف نما چه آنها توبه کردند و بسوی ما برگشتند اسرافیل عرض کرد پروردگارا عذاب آنها را احاطه نموده و نزدیک است هلاک شوند بکدام محل عذاب را برگردانم فرمود پروردگار بفرشتگان امر کردم که نازل نکنند عذاب را تا امر و عزیمت من دوباره بآنها برسد اسرافیل بزمین فرود آمد و برگردانید عذاب را بجانب کوههای موسل و آنها مهمل بآهن شدند و قتی قوم یونس مشاهده کردند خداوند عذاب را از آنها بر طرف نمود باز گشت بمنازل خود کردند و حمد و سپاس پروردگار را بجا آوردند صبح کردند یونس و تنوخیان در حالی که یقین داشتند که عذاب بر آنها نازل شده و ایشان هلاک شدند آمدند کنار شهر مشاهده کردند آن جماعت صبیح و سالم هستند یونس به تنوخیان گفت دیدی چطور نزد این

مردم دروغگو بیرون آمدند جزه پروردگار من دیگر وارد شهر نمیشوم و بطرف دریا روانه شد تا مردم او را مشاهده نکند تنوخوا بشهر برگشت ملاقات کرد رویل را .
 رویل یلو گفت ای تنوخوا کدام یکه از رأی ما برحق و صواب و سزاوار پیروی کردن بود تنوخوا گفت رأی تو که مطابق بارأی علماء و دانشمندان بود من خیال نمیدم که از تو افضل و بهترم فدائر کثرت عبادت و زهد و احسان معلوم شد تو پرتری چه تقوی و پرهیزکاری افضل است از عبادت و زهد بدون علم و دانش خداوند تو را علم و دانش عطا فرموده که بهتر از هر چیز است .

ابو عبیده راوی حدیث میگوید عرض کردم حضور حضرت صادق علیه السلام چه هدایت یونس از میان قومش غایب و پنهان شد سپس بسوی آنها بازگشت و باو ایمان آوردند و تصدیق نبوت او کردند فرمود چهار هفته هفت روز طی مسافت کرد تا بدریا رسید و هفت روز در شکم ماهی بود هفت روز در میان پس از بیرون آمدن از شکم ماهی زیر درخت کدو توقف نمود و هفت روز دیگر سیر کرد تا بر زمین بنوا رسید و مجموع آنها بیست و هشت روز است قوم او ایمان آوردند و تصدیق نبوتش کردند و از احکام الهی پیروی نمودند اینست معنی آیه فاولا کانت قرية آمنه فنحن ننبأهم بالاقوم یونس اما آمنوا کفنا عنهم عذاب الخزی و فرمود آنحضرت در علم خدا و لوح محفوظ نوشته شده بود که عذاب از آنها برطرف میشود .

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند عذاب هیچ قومی را که مورد ظرین پشیمان خود شدند و فرمود مگر عذاب قوم یونس را که چون دید دعوت او را نپذیرفته و گوشت پانددرز و نصیحت او ندادند تصمیم گرفت که دعا نموده و از خداوند برای آن قوم طلب عذاب نماید درین آن قوم دو نفر بودند یکی عالم و دیگری عابد اسم آنها علیخا و رویل بود عابد بحضرت یونس میگفت برای قوم طلب عذاب کن و عالم درخواست میکرد که ای یونس صبر کن و دست از دعا بردار زیرا خداوند دعایت را حتماً مستجاب نموده و قوم هلاک خواهند شد یونس بتوسیه عابد دست بردار داشت و قوم خود را ظرین نموده و از خداوند ناپودی و هلاک آنها را مسئلت کرد خداوند یونس و حی نمود که دعای ترالاجاب نموده و در موعد معین (روز چهارشنبه نیمه شوال)

موقع طلوع آفتاب عذاب نازل خواهد شد یونس و مرد عابد از میان قوم خارج و از شهر بیرون رفتند عالم با مردم بماند و همینکه روز موعود نزدیک شد گفت ای مردم برای جلب ترحم پروردگار و رفع عذاب همگی از شهر خارج شده و در بیابان از روی اخلاص و صفا بدرگاه حضرت حق روی آورده تضرع و زاری کنید اطفال را از مادران و بچه های گوسفندان و گاوها و شترها را نیز از مادر جدا کنید و چنان ناله و فغان خود را بلند کنید تا ضجه شماها با آسمان بالا رفته و عرش الهی را بلرزاند و بیک بخشایش خدای بزرگ بپوش آید خداوند مهربان بحالت آن جمع ترحم فرموده عذاب مقرر را از آنها مرتفع و بکوهی فرود آورده و مردم سالم و شاد بشهر باز گشتند یونس و عابد برای آن که نتیجه تفرین و دعا را مشاهده نمایند نزدیک شهر آمده دیدند مردم کماکان بکارهای عادی خود مشغول هستند و اثری از نزول عذاب مشهود نبود یونس از چند نفر پرسید خداوند با قوم یونس چه کرد آنها یونس را شناختند و جواب دادند بر اثر تفرین آنحضرت و اجابت آن خداوند بر قوم عذاب نازل فرمود ولی قوم بر اثر استغاثه و تضرع و استغفار مورد عنایت و ترحم پروردگار واقع گشته عذاب بر کوه نازل و از قوم مرتفع گردید و همگی در جستجوی یونس هستند تا او را بدست آورده و عرض ایسائی کنند یونس از شنیدن این سخنان نسبت به خداوند غضبناک شد و از شهر روگردانیده و بطوریکه خداوند بیاز میفرماید بسوی دریا رفت همینکه بکنار دریا رسید کشتی حاضر بود که باز و مسافر گرفته و در شرف حرکت از بندرگاه بود یونس درخواست نمود که او را نیز اجازه دهند سوار شود و بسطردیانی و بسیار گردد پس از جلب موافقت یونس بکشتی سوار شده و کشتی از بندر لنگر بر گرفت و حرکت نمود مقداری که در دریا پیش رفت با مردم خداوند ماهی بسیار بزرگی راه بر کشتی گرفته و مانع حرکت آن گردید چون چشم یونس ب ماهی مزبور افتاد بر خود لرزید و عقب کشتی گریخت و پنهان شد ماهی هم دور کشتی پیچیده و بقصد بلعیدن کشتی دهان باز میکرد مسافرین و ساکنین کشتی گفتند در میان ما قطعاً شخصی گناهکاری وجود دارد خوبست قرعه کشیده بنام هر کس اصابت نماید آنرا بقدریا افکنیم تا ماهی او را بلعیده و سایرین در امان و راحت بوده و کشتی از این خطر عظیم برهد با این تصمیم عملی شد قرعه بنام یونس اصابت

کرد بطوریکه در آیه ۱۴۱ سوره والصفات خداوند بفرماید: «فساهم فكان من المدحضين فالتقمه الموت وهو لم يم» یونس را گرفته پدریا انداختند ماهی او را بلعید و کشتی با سانی راه خود را پیش گرفته

جمعی از علمای یهود از موالی امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند کدام زندان بوده که بازندانی خود بدور زمین گردیده، فرمودند آن زندان ماهی بود که محبوس خود یونس را در شکم خود جای دانه از دریای قلزم پدریای مصر و از آنجا پدریای طبرستان بعد بدجله بعد با عمالق زمین رفته ناجایی که قارون که در ایام حضرت موسی علیه السلام هلاک و فرشته ای از طرف پروردگار مأمور بود که هر روز او را بقدر قامت بکنفر بزمین فرو کند مصادف شد ماهی مزبور بقارون و صدای تسبیح و تهلیل یونس بگوش قارون رسید قارون بفرشته موکل خود گفت من صدای آدمی می شنوم مرا مهلت بده که از ذکر تسبیح و استغفار گوینده آن بهره مند شوم خداوند بفرشته مزبور خطاب فرمود قارون راه مهلت بده قارون پرسید ای گوینده و صاحب صدا کیستی؟ یونس گفت من بنده گناهکار یونس بن مثنی هستم قارون پرسید خداوند با آن شخص بسیار منصف و غضبانك یعنی موسی بن عمران چه کرد گفت موسی وفات نمود مجدد استرال نمود خداوند با هرون برادرش چه معامله ای نمود جواب داد ابرهم بر رحمت حق واصل شده باز پرسید از کلمه دختر عمران که نسبت بمن محبت داشت چه خبر داری؟ یونس گفت بدان که از آل عمران بکنفر هم باقی نمانده است قارون از شنیدن این خبر بر آل عمران متأسف شد و سپس شکر خدا را بجا آورد خداوند هم برای اینحالت تأسف و عسر گذاری بفرشته موکل قارون امر کرد دست از عذاب دنیایی قارون برداشت یونس چون از حال قارون آگاه شد در تاریکی زیر زمین و شکم ماهی صدا زد:

«ونادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انی كنت من الظالمين»

(در تاریکی صدا زد که خداوند! جز ذات منزّه تو خدایی نیست و من از ستمکاران) خداوند بر یونس شفقت فرمود دعای او را باجابت رسانید و بماهی امر شد یونس را بیرون بیاورد و ماهی او را بکنار دریا انداخته در حالتی که پوستش گوشت بدن او از بین رفته بود خداوند درخت کدوی پرویانید که در زیر سایه آن یونس آرامیده

واذکرت آفتاب محفوظ بماند و یونس بهادت و شکر گذاری پروردگار مشغول بود که خداوند درخت را از به نی دور نموده آفتاب یونس تا بید از شدت ناراحتی بستاند و فریاد پردها از طرف پروردگار یونس خطاب شد چرا بهر دمانی که پیش از یکصد هزار نفر بودند رحم نکردی و از من درخواست هلاکت و عذاب آنها را نمودی و اکنون از رنج مختصری ناله میکنی و فریاد میزنی، یونس عرض کرد پروردگارا از تو طلب عفو و بخشایش مینمایم خداوند سلامتی او را بازگردانید و امر نمود بسوی قومش مراجعت کند تا قوم باو ایمان آورده و اطاعت کنند.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود یونس سه شبانه روز در شکم ماهی بود در مناجات با پروردگار در تاریکی شکم ماهی و ظلمت اعماق دریا عرض نمود که ایست خدای جز خدای عز و یکتا بار الهی تو را استغاث می کنم من در ذمه استمکارانم خداوند یونس شفقت فرموده و دعایش را اجابت و بهامی امر نمود او را بساحل بیفکند و چون به خشکی افتاد درخت کدومی برویاید که هم از میوه آن از ترلق کند و هم آنکه در سایه آن آسایش نماید چون پوست و گوشتش محکم شد مشغول تسبیح خداوند شده و بهبادت حتمالی مشغول گردید پس از چند روز خداوند گرمی را مأمور نمود تا ریخته درخت را خورده و خشک شد و افتاد، یونس با ازین رفتن درخت سخت محزون و متأثر شد خطاب رسید ای یونس چرا محزون شده ای عرض نمود درختی که در سایه اش آرامیده بودم و از میوه آن میخوردم خشک و ازین ریخته است باین جهت مناسفم فرمود ای یونس برای چیزی غمگین شده ای که به آنرا تو کاشته بودی و نه برای رشد و نمویش زحمتی کشیده و آبی نداده بودی و اکنون هم از آن بی نیازی اما برای قوم خودت که پیش از صد هزار نفر بودند هیچ محزون نشدی و هلاک و نابودی همه آنها را مسئولیت داشتی اینکه تمام آن مردم پر هیز کار و بارها شده اند بسوی ایشان برگرد تا مقدمت را گرامی داشته و ایمان بیاورند.

یونس بطرف نینوا رهسپار گردید ولی از داخل شدن بشهر خودداری نموده و به چوپانی که عازم شهر بود گفت به مردم نینوا بگو یونس شما آمده و در نزدیکی شهر منتظر شماست چوپان گفت چرا گزایه و دروغ میبانی یونس چندی است در دریا

غرق شده و اثری از او باقی نیست یونس چوپان گفت اگر این کوسفند گواهی دهد که من یونس هستم قبول میکنی گفت آری بامر پروردگار کوسفند بزبان آمده با صدای رسا گفت این شخص یونس است چوپان وارد شهر شده باهالی مزده بازگشت یونس را داد مردم به گفته او قفسی تهیه و برخلاف انتظار دانسته حتی قصد آزار چوپان نمودند چوپان گفت من شاهدی بر صدق گفتار خود دارم پرسیدند شاهد راستگویی تو چیست؟ جواب داد این کوسفند شهادت میدهد که من راست میگویم کوسفند در مقابل آن جماعت مجدداً صدا در آمده و تأیید نمود که یونس مراجعت کرده است مردم با استقبال یونس شتافته و او را یافتند و مقدمش را گرامی داشته و ایمان آورده مردمی خداپرست و نیکوکار شده و خداوند آن جماعت را تا اجل مقرر نگاهداشت و عذاب خود را از آنها برداشت.

این بابویه در آیه مولو عاه ربك لامن من فی الارض از ابی صالح عبدالسلام بن صالح مروی روایت کرده گفت از جمله مسائلی که مأمون از حضرت رضا علیه السلام سؤال نمود این آیه بود:

حضرت رضا فرمود حدیث نمود پدرم از پدرش تا ابیالمؤمنین علیه السلام که جمعی از مسلمانان به حضور پیدمهر اکرم علیه السلام عرض کردند چرا یکسایه قدرت و توانایی دارید فشار نیآوردید تا قبول اسلام نموده و بعداً ما افزوده شود و قوت یافته و از دشمنان نفوذ و برتری پیدا کنیم فرمود من طاقت آنرا ندارم پروردگار خود را ملاقات کنم در حالتی که بدست نموده و چیزی که مأمور نبوده ام مبادرت بوزم و نمیتوانم اعمال زور و قدرت کنم (یعنی اگر خدا میخواست مجبور میکرد آنها را امن کاری که خدا میخواست انجام نمیدهم) خداوند این آیه را نازل فرمود که دعای آن چنین است که اگر خدا میخواست تمام مردم را مجبور و ملزم با ایمان آوردن میفرمود چنانچه آنها تماماً در آخرت و قیامت عذاب خدا را بچشم مشاهده کردند ایمان میآوردند لکن اگر خدا اینکار را مینمود دیگر مردم مستحق ثواب و مدح نبودند زیرا اعمالیکه انجام میدادند از روی اضطرار و اجبار بوده و خداوند اراده فرموده بود که آنها ایمان بیاورند و جبر و اضطرار موجب نعمت بجایند بهشت نتواند شد و احدی ایمان نمیآورد مگر با اذن

خدا و اجازه پروردگار امر و معیت اوست بر ایمان و تکلیف جایز نیست مگر بر شخص آزاد و مختار مأمون به حضرت گفت دفع اشکال مرا نمودی خداوند بشما خیر و فرج مرحمت فرماید.

عیاشی از علی بن عقیبه و از ائمه پیش روایت کرده گفت حضرت صادق علیه السلام بدو فرمود امور خود را بر اساس فرموده پروردگار قرار دهید زیرا کارهایی که برای مردم است و قصد خدائی در بین نباشد شمر نمی آید و با مردم در امر دین مناصبه و جدال نکنید زیرا خصوصیت دلهای شما را بیمار مینماید خداوند پیغمبرش فرموده ای حیسیا من تو نمیتوانی هر که را دوست بداری و بخوای هدایت نمائی خدا هر که را خواسته باشد هدایت و رهبری مینماید آیا شما میخواهید با اجبار و اکراه مردم ایمان بیاورند مردم را رها کنید زیرا مردم از یکدیگر تعلیم میگیرند ولی شما از رسول خدا و امیر المؤمنین علیه السلام تعلیم گرفته و بدستور آنها عمل کنید شما با سایر مردم یکسان نیستید از پدرم حضرت باقر علیه السلام شنیدم میفرمود همیشه خداوند مقرر فرمود بنده ای داخل امری بشود چنان سرعت داخل آن امر میشود که از پرواز طیور با شبانه خود سرعش بیشتر است.

در کافی از داود رقی روایت کرده گفت از حضرت صادق علیه السلام معانی و معانی آیات و التذکره را سؤال نمودم فرمود مراد از آیات آل محمد علیهم السلام و منظور از تذکره پیغمبران میباشد.

عیاشی در آیه «قل اتقوا انی معکم من المنتظرین» از محمد بن فضل روایت کرده گفت از حضرت رضا علیه السلام از سوجبات فرج سؤال کردم فرمود انتظار کهیدن ظهور حضرت حجتی عجل الله تعالی فرجه از فرج است و این آیه را تلاوت فرمودند.

/ و نیز در آیه «کذلك حقاً علينا تبعی المؤمنین» از معقله الطمان روایت کرده گفت حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود چه حائمی دارد که شما شهادت بدهید که کسانی که از شما مرده اند و در حال حیات منتظر فرج بوده اند بر اینکه از اهل بهشت میباشند چنانچه خداوند در این آیه میفرماید و آیه را تلاوت نمودند.

قوله تعالى : قل انظروا ماذا في السموات والارض

در این آیه دستور میدهد برای هدایت و ارشاد که مردم باید فکر و اندیشه بکار برند و دیده همت نظر کنند و در آسمانها و زمین بنگرند و مخلوقات آنها را مشاهده کنند تا از روی آثار و دلایل و علامات یقین پیدا کنند بر وحدت و یگانگی آفریدگار چه نظر کردن در آنها با چشم بصیرت سبب هدایت و راهنمایی انسان میگردد و او را بسوی معرفت پروردگار و توحید و قدرت و توانائی او میکشاند اگر چه کسانی که دیده حق بین ندارند و نور ایمان در دلهای آنها قایم نیست این همه دلایل و آثار قدرت الهی را انکار کنند و از آنها مستغنی و بی نیاز خود چنانکه اهل مکه بودند.

در کلمی ذیل آیه فوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود جبرئیل فرود آمد براق را آورد پیغمبر را سوار کرد و او را بجانب بیت المقدس برد و از آنجا با آسمان بالا برد ملاقات نمود تمام پیغمبران را پس از آنکه مراجعت کرد داستان معراج را برای آن مردم بیان فرمود و گفت درین راه بر خوردم بقافله قریش و ابوسفیان دهم شتر قرمزی از آنها کم شده بدنبال آن میگردند گفتند اگر راست میگوئی وضعیت هام و بیت المقدس و کوی و راهای آن را برای ما بیان کن جبرئیل نازل شد و شام و بیت المقدس را در نظر پیغمبر مجسم نمود آنحضرت پاسخ تمام مشوالات آنها را داد باز آن مردم ایمان نیاوردند مگر اندکی از آنها پس آنحضرت آیه را تلاوت نمودند و فرمودند پناه میبرم بخدا از کسانی که بخدا و رسولش ایمان ندارند و نمی آورند پروردگارا ما بشو و پیغمبرت ایمان داریم.

قوله تعالى : قل يا ايها الناس ان كنتم في شك من دینی فلا تعبدوا الذین

تعبدون من دون الله در این آیه امر فرموده به پیغمبر صلی الله علیه و آله که از معبودان آن مردم بی زاری جوید و بآنها بگوئید اگر شما در دین من شک دارید یقین بدانید من هرگز خدایان باطل شما را نمی پرستم و خدائی را عبادت نمیکنم که مرك شما با من است و در حقیقه این آیه متضمن بر تهدید آنها است چه مرك كفار و مشرکین اولیعیاد و وقت عذاب و کیفر ایشان باشد سپس ختم فرموده سوره یونس را به بند و موعظه نیکو برای تسلیت خاطر پیغمبر و وعده ثواب بمؤمنین و کیفر

و عقاب بکافرین بقولش که فرمود قل یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم و فراد بحق قرآن و رسول اکرم است چه حق آن باشد که بر سبیل و پیروی کردن از آن نجات یابد و باطلی مکنس آن است و منظور از جمله من احدی آنست که نظر کند بآیات قرآن تا راه یابد و هر که هدایت یافت جواب و بدلتش او بسود خودش باشد و چنانچه گمراه شود و دوری جوید از نظر کردن در آیات قرآن بنمود زیان وارد آورده و گمراه شده و پیغمبر و کذل و نگهبان آنها نیست از عذاب خدا بعد از آن خطاب میکند به پیغمبر من ولی در باطن مراد امة او است بقولش و رابع ما یوحی الیک ای پیغمبر از آنچه وحی میشود بتو پیروی کن و صبر و بردباری را پیشه خود ساز تا وقتی که خداوند بین تو و مخالفین به حکومت برخیزد و او بهترین حکم فرمائی است چه او حکم میکند مگر از روی عدل و انصاف .

پایان سوره یونس



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّأْيُ كُنَّا أَحْكَمْتَ آيَاتِهِ ثُمَّ فَصَّلْتَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۱) إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ
 إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ (۲) وَإِنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ
 مَعَافَاً حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُعَيَّنٍ وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ
 عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (۳) إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴) إِلَّا أَنْهُمْ
 يَتَّبِعُونَ صُدُورَهُمْ لِيَتَكَلَّمُوا مِنْهُ الْأَحْيَانُ يَسْتَمِعُونَ بُيَاتِهِمْ يَتْلُمُ مَا يَسْرُونَ وَ مَا
 يَخْلُقُونَ (۵) إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۶)

سُورَةُ هُودٍ

سوره هود درمکه نازل شد و یکصد و بیست و سه آیه و دارای یکمیزار و هفتصد و پانزده کلمه و هفت هزار و پانصد و شصت و هفت حرف است.
 در ثواب قرائت این سوره این بابیه بسند خود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده
 فرمود هر کس سوره هود را در هر جمعه بخواند خداوند او را با پینمبران محشور
 نماید و در روز قیامت گناهی برای عواتده این سوره نخواهد بود.
 و این حدیث را نیز عیاشی روایت کرده.
 و در کتاب خواص القرآن از پینمبر اکرم علیه السلام روایت کرد فرمود هر کس سوره هود
 را قرائت نماید خداوند در روز قیامت تعداد کمائی که هود را تصدیق و با تکذیب
 کرده اند اجر و ثواب عطا میفرماید و دارای مرتبه و مقام شهداء باشد و حسابش سهل و
 آسان رسیدگی شود.

بنام خداوند بخشنده مهربان

الرا این قرآن کنایه است که با دلایل متین و محکم از جانب پروردگار حکیم و دانا برای روشن نمودن حقایق بسیاری نازل گردیده (۱) تا شما بگوئید که جز خدای یگانه چیز دیگری پرستش ننمایید و من رسول برگزیده اویم که برای هدایت و رهبری و بهادرت خالق آدم‌ام (۲) و اینکه طلب مغفرت و پشیمانی از خدای خود نموده بسوی او بازگردید که تا روز موعود و اجل مستوم شما را بهترین وجهی از نعمت خود بهره مند سازد و در حق هر صاحب گرمی در خود فضل و کرمش عطائی مرحمت میفرماید و من از عذاب روز رستاخیز و قیامت کبری بر شما ایمن‌ام (۳) باز گفت همه شما بسوی خدا بوده و او بر چیز و امری قادر و توانا است (۴) آگاه باشی بعضی از مردم روی دل‌های پر میگردانند تا اینکه مگر خود را از نظر حق پنهان بدانند همان موقع که خود را در لباس خود پیچیده و پنهان میکنند تمام رازهای نهانی و اعمال آشکار شما را میداند (۵) او اجل جلالت با سر از نهانی و آنچه در دل‌ها نهفته اند مستقلاً دانا می‌باشد (۶)

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر کس سوره هود را بر پوست آهو نوشته و همراه خود داشته باشد خداوند چنان نیروی باو ببخشد که با هر کس مبارزه کند غالب شود و هر که او را ببیند از او بترسد.

خلاصه مطالب سوره هود عبارت از پرستش پروردگار و بازگشت بسوی او و وعده ثواب و رستگاری به مؤمنین و دنیا و آخرت و ترسانیدن خلائق از عذاب الهی و اشاره به ضرر و عباد و شرح حال منافقین و ریاکاران و داستان انبیاء و ائمه آنها و هلاک کفار و امم پیشین در اثر تکذیب کردن پیغمبران و معصیت کردن او امر آنها و بیان عظمت پروردگار و سلطنت و قدرت و علم و حکمت و رحمت او.

توله نمائی: **الرا کتاب احکمت آياته لم یصل**

در سوره بقره بیان کردیم که مقطعات اول سوره حرفاتی هستند که ترکیب میکند آنها را پیغمبر و یا امام اسم اعظم از آن حاصل میشود و مراد از کتاب قرآن است و برای احکمت معانی بسیاری گفته اند.

۱- محکم است آیات قرآن و نسخ نمیشود چنانچه آیات تورات و انجیل نسخ شده
فصلت یعنی بیان میشود حلال و حرام و سایر احکام.

۲- قرآن محکم است آیاتش باطل و نهی و بیان میکند حلال و حرام و شرایع و
احکام را.

۳- محکم است قرآن و فسادش در آن راه نیابد.

۴- آیات قرآن یکدفعه نازل شده در رسالت محمود و قلب مبارک پیغمبر سپس آیه
بآیه فرود آمده.

و محکم است از جهت نظم و فصاحت و مجزئه است و از جانب پروردگار توانا و
دانا و آگاه بمصالح و امور و احوال مردم فرود آمده و این آیه دلالت میکند که قرآن
حادث است نه قدیم چه احکام از صفات فعل است و همینطور تفصیل سپس بیان میاید
نازل شده این قرآن تا امر کند شما را که جز خدای یگانه چیز دیگری پرستش نکنید
این مردویه که از علماء عامه است بسند خود از ابن عباس ذیل آیه و بیوت کل
فی فضل فضل روایت کرده که مراد از ذی فضل در این آیه علی بن ابی طالب است و از
طرف خداوند فضائل بیشماری بآن حضرت عطا شده است

قوله تعالی : اننی لکم للذر و بشیر

این جمله خبر میدهد از پیغمبر اکرم که آن جناب میترساند خلائق را از عذاب
و عقاب خداوند هرگاه مخالفت و نافرمانی او را بنمایند و بشارت میدهد به ثواب و
پاداش اگر مطیع و فرمانبردار او باشند و چنانچه طالب آمرزش و بخشایش از خدای خود
نموده و بسوی او باز گردید همانا شما را از نعمت خود برخوردار گرداند تا هنگام
هرک و واحدیت بیشماری وارد شده از آنکه محسومین که فرمودند هر کس زیاد استغفار
کند خداوند بر مال و عمر او بیفزاید و به هر غنی عطاای مرحمت فرماید در خور فضل
و کرمش و اگر روی برگردانید از خدای تعالی میترسانم شما را از عذاب قیامت و روز
دستاخیز و بداید بازگشت همه شما بسوی خدا بوده و او هر چیز قادر و توانا است.

قوله تعالی : الا الهم یشنون صدورهم

در آیات گذشته بیان فرمود که قرآن از جانب خدا نازل شده در این آیه بیان

میفرماید حل معرکین را وقتی که تلاوت قرآن را می‌شنوند.

و در کافی ذیل آیه «الاحین يستمعون نیابهم» روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام فرمود معرکین وقتی که ناگزیر بودند از ترمیمی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌بود کنند خود را در عبا و پالاس خویش می‌پچیدند و پشت بآحضرت می‌نمودند که شناخته نشوند لذا این آیه نازل گردید.

عیاشی در آیه «و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها» از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مرد بادیه نهمین حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و از کثرت عائله خود و سختی زندگی و تنگی معاش شکایت نموده و گریه کرد بطوریکه مسلمانان بر حال او رقت نمودند و از حضرت استدعای دعا نمود رسول مکرم صلی الله علیه و آله این آنها را تلاوت فرمود و گفتند هر کس متکفل معاش عائله خویش بوده و در تحصیل روزی آنها تلاشی نماید خداوند مانند باران روزی را بر او ببارد اگر کم باشند کم و اگر زیاد باشند زیاد آنگاه پیغمبر اکرم در حق آن مرد دعا نداده و مسلمانان آمین گفتند پس از چندی او را دیدند و از حالش جويا شدند گفت از برکت دعای پیغمبر بهترین حال را دارم و خداوند مال حلال زیادی بمن عطا فرموده است.

ترجمه تالی : وهو الذی خلق السموات والارض فی سعة ایام

خداوند بمبارک و تعالی در این آیه خبر میدهد از فضل خود که بیافرید آسمانها و زمین را در مدت شش روز با آنکه میتوانست خلق کند آنها را یک چشم بيم وزن برای آن بود تا بفهماند بخلائق که امورات از ابتدای خلقت جاریست بر طبق تدبیر و مصلحت و تا مردم بدانند تائی در کارها پسندیده است، و جمله و کان عرشه علی الماء دلالت میکند که پیش از آفرینش آسمان زمین عرش و آب موجود بودند و آب قائم بقدرت پروردگار بود و بمحل و مکانی قرار نداشت بلکه قدرت پروردگار او را نگاه میداشت و این معنی بزرگترین دلیل بر وجود صانع توانا برای اشخاص منکرین و بعضی گفته اند معنای و کان عرشه علی الماء یعنی بناء پروردگار بر روی آب بود و عرش او مانند کشتی بر سر آب میرفت و شاهد بر این معنی آیه و عما یرشون که بمعنی یرنون است میباشد و بیافرید موجودات را تا یازماید کدام يك از آنها یکو کارتر هستند و تا گمان

وَمِمَّنْ دَايَةٌ فِي الْأَرْضِ الْإِلَهِ يُزَكِّيها وَيُعْلِمُ سَعْتَهَا وَمَسْجُودُهَا كُلٌّ فِي
 كِتَابٍ مُبِينٍ (۷) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى
 الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۸) وَلَقَدْ قُلْتُمْ إِنَّا بَعْدَ الْمَوْتِ
 لَنَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (۹) وَلَقَدْ أَخْرَلْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى
 أُمَّةٍ مَدْعُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِبُهُ إِلَهُهُمْ لَيْسَ مُصْرُفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ
 مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۰) وَلَقَدْ آتَيْنَا الْإِنْسَانَ مِمَّا رَحْمَةً
 ثُمَّ رَدَدْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكَفُورٌ كَذَّابٌ (۱۱)

نکنند که خداوند معجزات میکند آنها را بواسطه علم و دانش خود و اگر باین مردم
 بگوئی که شما را پس از مرگ زنده خواهد کرد کافران گویند این حرف از آن جادوها
 و سحرهای آشکار است و حقیقتی ندارد.

ابن بادیه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند بیافرید عرش را از چهار
 نور و پیش از آن مخلوقات نبود چرخها و قلم و نور و از برای عرش هشت رکن است
 بر هر رکنی فرشتگان بی شمار است که بدار آنها را جز خداوند کسی نداند و پیوسته

علی بن ابراهیم ذیل آیه و هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام بیان کرده
 خداوند تبارک و تعالی قبل از هر چیز هوا را خلق فرموده و بعد قلم را بیافرید و امر نمود
 که بنویس عرش کرد چه بنویسم؟ فرمود آنچه را که واقع میشود و بعد از آن نور و ظلمت را
 از هوا ایجاد فرمود و بعد آب را هم از هوا خلق کرد آنگاه عرش و عقیق که باد هدایت
 است و همچنین آتش را از هوا بیافرید و از این شش چیز سایر مخلوقات را خلق نمود
 سپس باد را بر آب مسلط کرده و شدت و سختی آب بر هم خورد موجی از آن پدید آمد
 و کف و خودی از موج حاصل شد کف با سر پروردگار متجسد گردید زمین حاصل شد بوج
 هم خطاب رسید که منجد شود آنهم پسته شده کوهها را که ستون زمین و پایه استواری
 آن شد تشکیل داد بعد بروج و قمرت امر شد که عرش مرا بر فراز آسمان بگسترانید

و در روی زمین هیچ جنبنده‌ای نیست جز آنکه روزی آن بر عهده خداوند است و قرارگاه و منازل آنها را میداند و در لوح محفوظ پروردگار تمام حالات خلایق ثبت است (۷) او خدایی است که در مدت هشت روز آسمانها و زمین را بیافرید و عرش با عظمت حضرتش بر روی آب قرار داشت تا آزمایش کند کدام يك از شما نیکو کار هستید (۸) ای پیغمبر اگر باین مردم بگویی که شما پس از مرگ مجدداً برانگیخته خواهید شد کور دل‌های کافر خواهند گفت این حرف هم از آن جادوئی‌ها و سحرهای آشکار است و حقیقتی ندارد (۹) و چنانچه ما برای مدت معینی عذاب را از این منکرین معاد بتأخیر اندازیم میگویند چه شده که آن روزهای وعید و ظهور حضرت عیسی حق نرسیده و تأخیر شده است معقلاً همینکه موعد عذاب برسد محال است از آن رهایی یافته و بآنچه استنزاز و مسخره میکردند بهدت گرفتار خواهند شد (۱۰) و اگر بهر را از فضل و کرم خود برخوردار کرده و در دنیا نعمتی مقرون ساختیم تا سپاسگزاران و شاکر شود همینکه آن نعمت را سلب نموده و باز گرفتیم صفت ناامید و ناسپاس شده و گفرا ن صفت مینماید (۱۱)

مفعول ذکر و تسبیح پروردگار هستند .

در کالی از دارد رفی روایت کرده گفت از حضرت صادق علیه السلام معنای آیه موکان عرشه علی الماء لبواکم ایکم احسن عملاً را سؤال کردم فرمود مردم چه میگویند عرض کردم میگویند عرش پروردگار بر روی آب و او بالای عرش قرار دارد فرمود اندیشه نادرستی است و آنها دروغ میگویند هر کس چنین تصور و خیال کند خدا را صفت مخلوق

و بدود و دستان هم امر شد که منجمد شده آسمانها را از آن پدید آور ساخت و با آسمانها و زمین امر شد که یا بطور دلخواه و یا بصورت اکراه دو محضرش حاضر شوند مابین ترتیب هر دو در حالتی که مطیع و فرمانبردار بودند آمدن حضرت آسمان و زمین در دو روز یعنی آسمانها و فرشتگان و مطلقات آنها را در روز پنجم و زمین در روز یکشنبه خلق شد و مخلوقات حیوانی و انسانی هم از دریائی و خشکی را در روز دوشنبه خلق نمود که اشاره بآیه کریمه است و میفرماید: انکم تکفرون بالله خلق الارض فی یومین و درخت و سایر روئیدنی‌ها را در سه‌شنبه و چنان رادر روز شنبه و طیور را در روز چهارشنبه و حضرت آدم را در ساعت هشت روز جمعه بیافرید و مشهور است ایام که خلقت خلایق و هستی در هشت روز انجام شده این شش روز بود

وَلَمَّا أَتَيْنَاهُمْ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْنِ ذَاهِبَيْنِ السَّيِّئَاتِ عَنِ إِلهِ قَوْمِهِمْ خُورَ (۱۲)

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۳) فَلَمَّا نَكَحَ

قَارِئُ بَعْضِ عَادٍ وَحْيَ إِلَيْكَ وَخَاتِمٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَدُلُّوا أَوْلَاؤُا أَلَّا نَزَلَ عَلَيْهِ كُنْزُ أَرْجَاءِ

مَعَهُ عَلَيْكَ إِنَّمَا آتَى تَذِيرٌ وَاللَّهِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۴) أَمْ يَقُولُونَ اقْرَبْهُ قُلْ

فَاتُوا بِعَمْرِ سَوْدٍ مِثْلِهِ مَقَرَّاتٍ وَأَدْعُوا مَنْ أَسْطَعَتْكُمْ

مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۵)

وصف کرده و لازمه این پندار غلط آنست که موجودی قوی تر از خدا حامل عرش الهی باشد حضورش عرش کردم فدایت شوم پس معنای آیه را بیان فرماید فرمودند پیش از آنکه خداوند آسمان و زمین و آفتاب و ماه و باجن و انس را خلق نماید آب را خلق فرمود و آن حامل علم و دین خدا بود و همینکه اراده فرمود تا بشر را خلق کند در عالم خرد آنها را در حضور خود پراکنده فرمود و پرمید خالق شما کیست اول کسی که پاسخ این پرسش داداد پیدمبرا کرم وَاللَّهِ و امیر المؤمنین ع و ائمه طاهرين بودند که گفتند شما باید پروردگار ما و بدین سبب حامل علم و دین خدا شدند و از جانب پروردگار به فرشتگان کردین خطاب شد که این برگزیدگان خالق من؛ حاملین علم و دین و امانت من هستند بر سایر مخلوقات و بسایر خلایق خطاب شد که اقرار بر بویست من نموده و باطاعت و ولایت ایشان عهد کنید قوراً اطاعت و اعتثال فرمان پروردگار نموده و اعتراف و اقرار کرده بلی گفتند آنکاه فرشتگان فرمود بر این گفتار و پیمان خلایق گواه باشید فرشتگان هم گواهی دادند تا دیگر در روز بازپسین و قیامت نگویند ما غافل بودیم یا آنکه بگویند چون پدران ما مشرک بودند ما هم به پیروی از آباء خویش انغوا شده ایم آیا ما را با آنچه پدرانمان سبب شده اند هلاک میکنی حضرت صادق ع فرمودند ای داود ولایت ما آل محمد ع در عالم ذر جمیع خلق تاکید شده است.

و همینکه آدمی را پس از تنگی و عسرت نعمتی بپیشانییم میگوید شاداند و محنت من
 پایان رسیده و مغرورانه شادی مینماید و بتفاخر بین دیگران سرگرم میشود (۱۲) مگر
 کسانی که صبر و بردباری نموده و اعمال پسندیده پیشه خود سازند برای آنها مغفرت
 و آمرزش مزد بزرگی است (۱۳) ای پیغمبر عبادا برخی از آنچه که بتو وحی مینمایم
 بمردم در صائی و از گفتار منافقین دلتنگ شوی که میگویند اگر این شایعه پیغمبر است
 چرا از خداوند تمنای کنج و مالی نمیکند و یا آنکه چرا فرشته آسمانی همراه او نیست
 و وظیفه شما نصیحت و اندرز خلق است و خدایت حاکم و نگهبان همه اشیاء میباشد (۱۴)
 آیا منافقین و کفار افتخاری و تمسک میزنند و مدعی هستند که این قرآن از طرف خدا
 نیست و خود آنرا ترتیب داده ای بآنها بگو اگر راست میگویند شما بآنان و بزرگان
 عرب دستی بدست هم داده و ده سوره مانند این قرآن بیاورید (۱۵)

و نیز بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده گفت حضرت باقر علیه السلام بمن
 فرمود هر چیزی از آب خلق شده و مرثی پروردگار بر آب قرار داشت خداوند بباد
 امر فرمود تا بآتش شعله ور شود و بآتش امر فرمود منجمد گردد فوری بسته شده بودی
 از آن برخواست خداوند از آن دود آسمان را بیافرید و از خاکسترش زمین را خلق
 نمود و بعد آب و آتش و باد بآیکدیگر منجاسه نموده و هر يك آنها را جدا میگرد که من چند
 بزرگ خدا هستم از طرف پروردگار خطاب بباد شد که چند بزرگ ما تویی.

و در ذیل آیه هاتین آخرنا عنهم المطلب الی امة محدوده از حضرت صادق علیه السلام
 روایت کرده فرمود معنای آن آنست اگر مطلب این مردم منافق و کافر را تا خروج و
 ظهور حضرت قائم آل محمد علیه السلام بتأخیر انداخته و آنوقت آنان را بکیفر برسانیم
 از روی تمسخره کی و استهزاء گویند چرا آنحضرت را منتظر نگاه داشته و ظهور نمیکند
 تا ما را عذاب نماید و بیکدیگر میگویند قائمی وجود ندارد و انتظار ظهور و خروجی
 را نیاید داشت خداوند در این آیه پاسخ آنها را داد و میفرماید بدانید همینکه وقت
 ظهور و عذاب برسد دیگر متری برای شما نخواهد بود و بآنچه تمسخر و استهزاء می
 نمودید صحت گرفتار میشوید.

و از هشام بن عمار و ابو ازید درش که از صحابه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

قَالِمُ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِفَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَن لَّائِلَهُ إِلَّا هُوَ قَهْلُ أَنتُمْ
 مُسْلِمُونَ (۱۶) مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّاتَهَا نُوفِ لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا
 وَهُمْ فِيهَا لَا يُنْحَسُونَ (۱۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ
 مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۸) أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ
 شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ
 بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ
 وَلَكِن أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۹)

روایت کرده که فرمودند مراد از امة محدودہ اصحاب حضرت قائم علیه السلام است کہ سید
 و خلفه علی میباشد .

ضمناً باید دانست کہ درقرآن لفظ امة بمعانی متعدده آمده در یکجا بمعنای
 مذهب است کہ میفرماید « کُلُّ النَّاسِ لَمَّةٌ وَاحِدَةٌ » یعنی بر مذهب واحدی بودند در
 جای دیگر بمعنای جماعتی از مردم میباشد مانند آیه « وَجَدَ عَلَيْهِ أَمَةٌ مِّنَ النَّاسِ یُسْقُونَ »
 و بمعنای یکی هم آمده چون آیه « إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَاتِلًا لِلَّهِ حَنِيفًا » و بمعنای تمام
 انواع حیوانات نیز آمده مثل آیه « وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ » و بمعنای امت
 محمد صلی الله علیه و آله نیز میباشد چون آیه « وَكَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ إِلَىٰ أُمَمَةٍ تَدْخُلُ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ
 وَبِمَعْنَى وَقت هم هست مثل « قَالَ الَّذِي نَجَىٰ مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أَمَةٍ » یعنی پس مدتی
 چند بیادش آمده و امة محدودہ هم بمعنی وقت است یعنی موقت میدهیم ایشانرا تا وقت
 معینی و بمعنای خلق هم بکار رفته چون « تَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِةٌ » و یا « كُلُّ أُمَّةٍ تَدْعِي إِلَىٰ
 كِتَابِهَا » و نظائر اینها زیاد است .

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ذیل آیه « وَلَكِن أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ »

اگر کفار پاسخ شما را ندانند شما باید بدانید این قرآن بجز ازلی خداوند نازل شده
 آن خدائی که جز او خدائی نیست آیا شما مردم تسلیم حکم حق میشوید؟ (۱۶) کسیکه
 مطالب لذات زندگانی دنیا و زینت و شهوات آن باشد عاقل و عاقلش را در همین دنیا
 گمراه میدهم و هیچ از اجر آن کم نمواهم کرد (۱۷) دلی این مردم در آخرت جز آتش
 نصیبی نداشته و هر چه ساخته اند ویران و گمراه و گردارشان درباره دنیا ضایع و باطل
 میگردد (۱۸) آیا آن کسی که از طرف پروردگار دلیل روشنی مانند قرآن دارد و شاهد
 گویای راستگویی چون علی دارد و علاوه کتاب تورات هم که پیش از تو رانها و
 پیشوای خلق بوده و بآن ایمان آورده اند بهارت بآن پیغمبر داده است قابل تردید و
 تشکیک است؟ هر کس باین پیغمبر کفر شود هر آینه آتش دوزخ وعده که
 اوست که درباره آن آتش البته هیچکس شک ندارد که این
 وعده صریح و قطعی پروردگار است معذک بیشتر
 مردم بآن ایمان نیاوردند (۱۹)

فرمود هر گاه خداوند پندهای را غنی و بی نیاز بگرداند پس از تنگی و عسرت میکوبد
 و عباد و محنت من پاهای رسید و فرود رانه خود محال شود و عبادی کند و بدیگران فخر
 و عبادات کند و اگر آن نعمت از او سلب شود سخت نا امید و ناسپاس گردد.
 قوله تعالى : قل لعلک تارک بعضی ما یوحى الیک

طبرسی از این عباد روایت کرده سبب نزول آیه آن بود رؤساء مکه و قریش
 حضور پیغمبر اکرم شریفاب شدند و عرض کردند ای محمد ﷺ اگر تو پیغمبر
 راستگویی هستی کوههای مکه را برای ما تبدیل بطلا کن و فرشتگانی بسوی ما بیاور
 تا گواهی دهند به نبوت آیه فوق نازل شد.

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود شأن نزول این آیه آنست که
 روزی پیغمبر اکرم ﷺ علی علیه السلام فرمود یا علی من از خداوند درخواست کردم که
 ترا وزیر و خلیفه و جانشین و وصی من قرار دهد خداوند وحی نمود که من علی علیه السلام
 را خلیفه و وصی تو نمودم یکی از حاضرین گفت بعدا قسم اگر در حال سختی یکصاع
 خرمای بمن برسد در نزد من محبوبتر از آن چیزی است که محمد ﷺ از خدا

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ
 الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۲۰) الَّذِينَ
 يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَقْتُولُوا عِوَاجُهَا هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۲۱) أُولَٰئِكَ
 لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَتْ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ
 الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ (۲۲) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
 خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَخُلُّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۳) لَا حَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ
 هُمُ الْآخِرُونَ (۲۴) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآخَبُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ
 أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۴)

درخواست کرده چرا از خداوند پادشاهی و مال بسیار نمیخواهد که در این موقع مفید
 بوده و کمک مسلمین باشد بخدا قسم هر چه از خدا بخواهد خدا اجابت خواهد نمود
 در این مورد آیه فوق نازل شد.

در کافی از جابر بن ارقم روایت کرده گفت با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سال حجة الوداع شرف
 بسکه شدیم جبرئیل نازل شد و ولایت امیرالمؤمنین را آورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دلشک
 شد و رسید از آنکه اگر ابلاغ کند لا بعد را به مردم نکذیب کنند و جود مقدس را با
 مامشورت کرد در اینخصوص فکر ما بجای رسید پیغمبر گریه زیادی نمود مجدداً
 جبرئیل فرود آمد و گفت ای محمد چرا یتیمی میکنی آنها نسبت به امر پروردگار
 هستی «بنحانی و یقراری میکنی فرمود حاشا پروردگار میداند هنوز این مردم زیر بار
 نبوت من نرفته بودند که خداوند امر فرمود مرا به جهاد و فرشتگانی پیاری من از
 آسمان فرود آورد چگونه این مردم با اینوصف اقرار و اعتراف میکنند بولایت علی
 بعد از من جبرئیل بالا رفته طولی نکشید نازل شد و ده آیه از سوره هود که اول آن
 آیه «فَلَمَّا كَذَبَتْ تَارَةً تَاهِلٌ يَسْتَوِيانِ مَثَلًا لِّذَٰلِكَ ذُكِّرُونَ» را آورد و این حدیث را در امالی

ستمکارتر از کسانی که بخداوند نسبت دروغ دادند کیست آنها را در روز قیامت به حضور پروردگار حاضر کرده و گواهان محشر خواهند گفت که اینها بخداوند دروغ بستند بدانید و آگاه باشید که امنت خدا بر مردم ستمکار است (۲۰) آنها ستمگرانی هستند که راه حق را بر روی بندگان خدا بسته و راه کج را نشان میدهند تا مردم را بر راه باطل سوق دهند و این چنین مردمی منکر روز قیامت و محشرند (۲۱) آنها در روی زمین هیچ مفری از قهر الهی ندارند و جز خدایی که عذاب ایشان را در برابر مضایف خواهد کرد پشتیبان و دوست ندارند که آنها را تقویت و یاری نماید حتی پیروی شنوایی گوش و بینایی چشم برای آنها مفید نخواهد بود (۲۲) اینها کسانی هستند که بنفس خویش زبانی دارد ساخته و دروغهایی که میگفتند و پندارهای ناروایی که داشتند آنها را گمراه ساخته (۲۳) آنها ناچار در روز جزا زیانکارترین مردم هستند (۲۴) اما مردمی که بخداوند یکتا ایمان آورده و بکارهای خوب میپردازند و در پیشگاه عزربویی متواضع و خاشع هستند آنها اهل بهشت بوده و برای همیشه متمتع خواهند بود (۲۵)

این بابویه روایت کرده.

و از حضرت صادق علیه السلام ذیل آیه «ام یقولون ان ربی» روایت کرده فرمود کسانی که میگویند خداوند در باره ولایت علی علیه السلام آیه نازل نکرده و امری فرموده و پیغمبر از پیش خود این سخن را گفته است بخدا اعتراض زده اند.

در کافی ذیل آیه «من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود پس از مراجعت از عرفات شخصی از پدرم سؤال نمود آیا خداوند دعای تمام این مردم را که در عرفات توقف کرده بودند باجابت میرساند؟ فرمود پدرم در پاسخ او توقف نکند کسی در عرفات مگر آنکه مشمول لطف خداوند گردد مؤمن باشد یا کافر و هر گاه کافری در عرفات حضور یابد خداوند گناهان گذشته او را بیامرزد اگر توبه کند و از شرک برگردد و چنانچه یسال کفر یماند خداوند اجر او را در دنیا عطا کند و مردم بنسبت از پاداشی عرفات سپس تلاوت فرمودند آیه فوق را.

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْمَى وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۵) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِلَى أَنْ تُكْفِرُوا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲۶) إِنَّ لَنَا لَأَعْيُنًا عَلَى الْغُلُومِ لَا تُخَالِفُ أَبْصَارَ النَّاسِ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَى إِلَّا بَنَاءَ عِوَاقٍ وَمَا تَرَى إِلَّا الْآلَافَ الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِأَدْنَى الْرَّأْيِ وَمَا نَرَى كُنُوفَهُمْ مِنْ تَهَنُّتٍ يَلْعَابُونَ (۲۷) قَالَ يَقَوْمِ إِن كُنتُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَإِنِّي خَشِيتُ مِنْ عَذَابِي مُعَذِّبًا فَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ الْإِسْطِثْمَ وَجَعَلْنَا بَنِي إِسْرَافِيلَ أَكْبَادًا تَمْرُقُونَ (۲۸) فَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ الْإِسْطِثْمَ وَجَعَلْنَا بَنِي إِسْرَافِيلَ أَكْبَادًا تَمْرُقُونَ (۲۹)

عباشی از آنحضرت روایت کرده فرمود آیه فوق درباره اولی و دومی نازل شده چه آنها اختیار کردند دنیا را برای خاطر دهاست و لذات آن در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود آیه «المن کلان علی بیته من ربه ویتلو شاهد منه ومن قبله کتاب موسی اماماً ورحمة» چنین نازل شده «و یتلو شاهد منه اماماً ورحمة ومن قبله کتاب موسی» مقدم داشته اند جمله «ومن قبله کتاب موسی» را بر اماماً ورحمة و حال آنکه بر طبق نزول مؤخر بوده و فرمود مراد از بیته پیدمیر اکرم علیه السلام و مقصود از شاهد وجود مقدس امیر المؤمنین علیه السلام است و این حدیث را علی بن ابراهیم روایت کرده و ابن حنابل شافعی از عیاد بن عبدالله روایت کرده گفت میفرمود امیر المؤمنین علیه السلام یست آیه ای در قرآن مگر آنکه عیدانم درباره که نازل شده و نبوده از قریش مردمی مگر آنکه خداوند درباره اش آیه ای در قرآن نازل فرموده یا در صحاح او یا در ذممش شخصی بر خاسته پرسید ای امیر المؤمنین علیه السلام آیه ای که درباره شما نازل شده کدام است؟ فرمود اگر در انظار مردم سؤال نمیکردی پاسخ تو را نمیگفتم اینک میگویم آیه سوره هود را قرأت نموده ای؟ عرض کرد بلی

حال این دودسته از مردم فی المثل چون حالت شخص کور و گنگ و بینا و شنوا است
 آیا مردم کور و بینا و گنگ و شنوا یک حال هستند؟ چر ایندنیس گیرید و آگاه نه بشوید؟ (۲۵)
 و ما نوح نبی را برای هدایت و رهبری قومش بر حالت فرستادیم و او بقوم خود گفت که
 من با بیان روشن برای نصیحت و ارشاد شما آمده‌ام (۲۶) تا شما بگویم که جز خدای
 یگانه را پرستش ننمایید من از عذاب روز دردناک دستاخیز بر شما می‌ترسم (۲۷)
 کسانی که کافر بودند بنوح گفتند ما ترا چون خود بشری بیش نمیدانیم و در بادی نظر
 نمی‌بینیم که غیر از مردم هست و یقیناً از تو پیروی کنند و ما هیچ برتری و مرتبی برای
 تو نسبت به خود احساس نمیکنیم بلکه تصور میکنیم که تو از دروغگویان هستی (۲۸)
 گفت ای مردم اگر شما دلایل روشن و مبرهن و مراحم حق تعالی را که به‌ن اعطا
 شده مشاهده کنید باز هم حقیقت حال بر شما پوشیده نخواهد ماند آیا من
 شما را بفضل و سعادت اجبار نموده‌ام که
 از آن تشر دارید (۲۹)

فرمود آیه «افمن كان على بينة من ربه» را توجه کرده‌ای بعد از قسم شاهد من می‌باشم و
 این حدیث را بینه صاحب کتاب در موزالکتوز و جبری که هر دو از علماء عامه هستند این
 روایت کردند.

شیخ در امالی ذیل آیه «افمن كان على بينة من ربه» از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
 کرده که در يك روز جمعه بالای منبر فرمود بآن خدایی که دانه را در شکم خاگ می
 شکاند و بشر را از نیستی به هستی آورده نبوده مردی از قریش که با یحییٰ اکرم علیه السلام
 هواسان کرده باشد مگر آنکه خداوند در باره اش آیه‌ای در قرآن نازل فرموده است
 می‌شناسد آن آیه را چنانچه من می‌شناسم شخصی برخاسته پرسید ای امیر المؤمنین
 آیه‌ای که در باره شما نازل شده کدام است؟ فرمود چون سؤال نمودی می‌گویم آیا
 سوره هود را قرائت نموده‌ای؟ عرض کرد بلی فرمود «آیه افمن كان على بينة من ربه»
 را توجه کرده‌ای بعد از قسم بینه محمد صلی الله علیه و آله است و شاهد من می‌باشم.

در کافی از حضرت باقر علیه السلام ذیل جمله «ومن يكفر به من الاحزاب فالنار موعده»
 روایت کرده فرمود کفر در اینجا به معنی انکار است.

وَيَا قَوْمِ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنِّي أَنُحَرِّى إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدٍ الَّذِينَ
آمَنُوا إِنَّهُمْ مَلَاقُوا رَبَّهُمْ وَلَكِنَّى أَرِيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۳۰) وَيَا قَوْمِ
مَنْ يَنْتَصِرْ لى مِنَ اللَّهِ إِنِّ عَذَابُهُمْ أَفْأَلًا لَّذُكُورَتِ (۳۱) وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدى
خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَلَا أَقُولُ إِنِّى مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدْرِى
أَعْيُنُكُمْ لى يَرَوْنَهُمُ اللَّهُ خَيْرَ اللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا لى الْقُسُومِ إِنِّى إِذْ أَلَمِنَ الظَّالِمِينَ (۳۲)
قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَاءَنَا قَارِئَةٌ جَدَاتِنَا فَأِنَّا بِمَا نَعِدُنَا إِن
كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۳)

عباشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند واجب نموده بر خلائق پنج چیز را چهار چیز آن را عمل میکنند و پنجمی را ترك مینمایند سؤال کردند از حضرت آنها کدام است فرمود نماز و روزه حج و زکوة اما آن یکی را که ترك می نمایند ولایت علی بن ابیطالب است اصحاب عرض کردند حضورش ولایت ملی واجب است از طرف خداوند؟ فرمود بلی خداوند میفرماید و من اظلم ممن افتری علی الله کذباً و در جمله مویقول الا شهاد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مقصود از اشهاد ائمه علیهم السلام است و نیز فرمود مراد از سیل الله امام است و پیغمبرها عو جایی امام را تغییر داده و دیگری را بر امامت برگزینند و ما كانوا يستطيعون السمع یعنی توانایی شنیدن فضائل امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه را ندارند و از طریق خاصه و عامه روایات زیادی است که میرساند مراد از شاهد در این آیه وجود شریف امیر المؤمنین علیه السلام میباشد.

و در کافی ذیل آیه «ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات» از زید شحام روایت کرده گفت حضور حضرت صادق علیه السلام عرض کردم تردید ما مردی است بنام کلید هیچ حدیثی

مجدداً نوح گفت که ای مردم من از شما مال و ثروتی نخواستم چه مرد سالتهن بر خداست
و من هرگز مردم مؤمن و با ایمان را هر چند که فقیر باشند از خود دور نمیکنم زیرا آنها
بصرف حلاقات پروردگار خود میروند ولی بنظر من شما مردم جاهل و نادانی
هستید (۳۰) باز گفت ای قوم اگر من آن مردم بخدا برست را طرد نمودم و از خود برانم
کیست مرا از خشم خدا نجات دهد و مرا یاری کند آیا از این سخنان پند نمیگیرید (۳۱)
دوباره گفت ای مردم من نمیگویم که تمام گنجینههای خدا در نزد من است و مدعی
هستم که غیب میدانم و نمیگویم من فرشته آسمان و هرگز نخواهم گفت مردم یا کدینی
که از شوق لقای پروردگار اشک میریزند از طرف خداوند نسبت بسایر مردم دارای
فضیلت نیستند خداوند دانایتر از هر کس است بحال ایشان و چنانچه من آنها را غوار
شمارم از جمله ستمکاران خواهم بود (۳۲) گفتند ای نوح همانا تو با ما جدال بسیار
گفتگوی بی اندازه نمودی چنانچه راستگو هستی و بر مدعای خود اطمینان داری
پرونده خود وفا نموده و برای ما طلب مذاکره کن (۳۳)

از طرف شما نمیرسد مگر آنکه کاتب میگوید من تسلیم این حدیث هستم و آن را
قبول دارم بطوری که ما نام او را کاتب تسلیم گذاشته ایم حضرت آن مرد را دعا نموده و
فرمودند آیا میدانید تسلیم یعنی چه ما ساقی خدمت حضرت فرمودند بعد اقسام
تسلیم همان انجالت است یعنی در مقام قبول حق شخص خاضع و خاضع باشد و این آیه
را تلاوت فرمود.

و این حدیث را سعد بن عبدالله قبی و عیاشی و کثی هم روایت کرده اند.

قوله تعالى: مثل الفريقین کالاعمی والاصم والبصر والسمیع

در این آیه خداوند مثل میزند مسلمین را با شخص بینا و شنوا و کفار را به نابینا
و ناشنوا چه مسلمین در اثر ایمانشان استفاده از حواس ظاهریه خود می نمایند و آنها را
صرف دین کنند ولی کفار ابتدا توجهی بدین و ایمان ندارند و هرگز حواس ظاهریه خود
را استعمال در مذهب و آئین اسلام نکنند و چنین اشخاصی مانند کسانی هستند که فاقد
حواس ظاهریه باشند و در نظر خردمندان این دو طایفه مساوی نباشند پس انسان عاقل
چرا فکر و اندیشه بکار نمیرد تا بداند صحت فرمودهای پروردگار خود را

قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيَكُمْ بِهِ اللَّهُ إِن شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۳۴) وَلَا يَنْفَعُكُمْ
 نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَمْسَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ
 وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۳۵) أَمْ يَقُولُونَ اقْرَبْهُ قُلْ إِنْ اقْرَبْتُهُ فَقَدْ أُجْرِمِي وَ
 إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ (۳۶) وَأَوْحِي إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ
 إِلَّا مَن قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَكَانِكُمْ يَقْتُلُونَ (۳۷) وَاصْنَعِ الْفُلَ بِأَعْيُنِنَا
 وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُفْرَقُونَ (۳۸) وَاصْنَعِ الْفُلَ
 وَكَلَّمَا مَرْءًا عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا
 مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ (۳۹)

داستان قوم نوح و طوفان

بفرموده تعالی: و لقد ارسلنا نوحاً إلى قومه إلى لكم لذر مبین
 در آیات گذشته تهدید کرد و ترسانید کفار و مستکاران را و بشارت داد به مؤمنین
 و فرمانبرداران و دنبال آن داستان پیغمبران و هلاک قوم آنها را بیان میفرماید تا سبب
 عبرت این امة شده و از کار زشت پیشینیان دست بردارند و بدانند چنانکه خداوند
 آنها را در این نافرمانی عذاب و هلاک نمود قادر است که اینان را در صورت کفر و سرکشی
 نابود گرداند و در بیان داستان انبیاء سلف نیز تسلیتی است برای خاطر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
 و ابتدا فرمود بقسم نوح و هلاک قومش و ما شطری از آن را بمناسبت آیه ۵۹ سوره
 اعراف حد بخش دوم بیان نمودیم.

ابن بابویه از عبدالسلام مروی معروف بابا سلت روایت کرده گفت از حضرت
 رضا علیه السلام سؤال کردم بچه علی خداوند در عصر نوح تمام دنیا را غرق کرد و حال آنکه
 میان اهل آن طفلان شیرخوار که گناهی نکرده بودند وجود داشت فرمود: اطفالی میان

نوح بآنها جواب داد اگر خدا بخواهد وعده حق حتماً بهما میرسد و شما میتوانید از آن بگریزید (۳۴) چنانچه من بخواهم شما را نصیحت کنم نصیحت و پند من بهما سودی نخواهد رسانید اگر عقبت پروردگار برگم راهی و ضلالت شما باشد خدای شما اذیت و همت شما بسوی او بازگشت مینماید (۳۵) آیا میگویند من دروغ و افرا میزنیم نسبت یوحی پروردگارم بگو اگر من دروغ بگویم عقوبت آن گناه بر من است و من از اعمال تبه کارانه شما بیزارم (۳۶) بنوح وحی شد که جز عده‌ای که از قوم تو ایمان آورده‌اند دیگر کسی ایمان نخواهد آورد تو برگز و مسلمان مردم هدیین و نمسکین مباش (۳۷) زیر نظر و دستور ما مشغول ساختن کشتی شو و در مورد ستمکاران که حتماً باید غرق و نابود شوند با من سخن نگو (۳۸) نوح بساختن کشتی پرداخت و هر وقت افراد قومی بر او می‌گفتند او را مسخره مینمودند و نوح بآنها میگفت اگر امروز مرا مسخره نموده و استهزاء میکنید روزی میرسد همینطور که ما را مسخره مینمایید ما هم شما را مسخره خواهیم کرد و آینده این موضوع را ثابت خواهد نمود (۳۹)

آنها نبود وقتی خداوند اراده فرمود تا هلاک گرداند قوم نوح را چهل سال پیش از هلاکت آنها زبهای ایمان را عقیم و نابود کرد و دیگر فرزندی متولد نشد و هرگز خداوند عذاب نکند کسانی را که مرتکب گناه نشده‌اند و آنها را غرق نمود برای خاطر آنکه گفتار پیمبرش نوح را تکذیب کردند و جماعتیکه نوح را مشاهده نکردند راضی با اعمال زشت قوم او بودند و هر که راضی شود بعملی مانند آنست که آن عمل را چاه آورده و فرمود اسم نوح عبدالغفار بود خوش گفتند برای آنکه مدت پانصد سال از خوف خدا گریه و زاری نمود

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود حضرت نوح مدت سیصدسال مردم را بخدا پرستی دعوت نمود و آنها از وی اجابت نکردند و روزی نوح درسدترین قوم گمراه خود بود که دوازده هزار از فرشتگان دنیا خدمتش آمده و عرض کردند ما از فرشتگان دنیا هستیم و استدعا داریم که از آخرین قوم منحرف شوید نوح سیصدسال دیگر هم بدعوت خلق ادامه داد که جمعاً شصتسال شد و قوم بی انصاف جز عده

ناچیزی پس رفتی قدیم استوار بوده و دعوتش را اجابت نشودند و همینکه خواست لب
بنفرین آنها بکشاید باز فرشتگان بسیاری شرفیاب شده و از حضرتش خواستند مهلتی
برای قوم قاتل خود شاید هدایت یابند نوح سیصد سال دیگر صبر کرد ولی بیش از
هشتادتن ایمان نیاورده بودند که نوح طاقه از دست داده در مقام مناجات و دعا عرض
کرد پروردگارا قوم را ببین که چگونه دعوت مرا بیجواب گذارده و ایمان نمیآوردند
خطاب شد :

لن قوم من قومك الا من قد آمن نوح عرض کرد رب لا تذر علی الارض
من الکافرين دياراً انك ان تذرهم يضلوا عبادك ولا يلدوا الا فاجراً او كفاراً
خداوند بنوح امر فرمود که درخت خرمائی غرس کند و قبیله نوح مشغول
نشانیدن درخت خرمای شدند و قوم که از نزدیک او میگذشتند شروع با ستمها و تهمینه
نموده میگفتند پیرمردی که نهصد سال از عمرش میگذرد تازه درسد نشانیدن درخت
میباشد چون پنجاه سال گذشت درخت محکم و کهن شد خداوند امر نمود آنرا قطع
کند دوباره مسخرگی قوم شروع شده میگفتند درختی که مرقع بهره برداری و نه
آست قطع مینماید .

پس بنوح امر شد که شروع بساختن کشتی کند و جبرئیل با امر رب جلیل نازل
شده و تعلیم داد که چگونه چوب درخت را بریده و طول و عرض و بلندی کشتی را تعیین
نماید (طول کشتی یک هزار و دویست فذاع عرض هشتصد و هج بلندی و هج هشتاد
فذاع بوده و سه طبقه داشت طبقه زیر مخصوص وحوش و درندگان بود طبقه وسطی
چهار پایان در آن قرار گرفتند و طبقه بالا نوح و بیروانش بودند) نوح گفت پروردگارا
در ساختن چنین کشتی با عظمتی که مرا یاری و کمک خواهد کرد خطاب رسید ب قوم
خود بگو برای تراشیدن چوب با تو کمک و همکاری نمایند و با آنها وعده بده که هر کس
اقدام بآن کار کند تراشهای چوب بپردازد و قره خواهد شد نوح مردم را دعوت
بکار نمود و بطمع طلا و قره گروهی گرد آمده و تراشیدن چوب پرداختند ضمناً نوح
را مسخره میکردند و میگفتند از یدمبری بدودگری پرداخته و در روی خشکی و
خاک ساختن کشتی کار مقلای نیست و چون خداوند قصد هلاکت قوم نوح را فرمود

چهل سال قبل از هلاکت زنهای آنها را عقیق و نازا نمود و دیگر فرزندی متولد نشد
نوح ساختمان کشتی را پایان رسانید و امر پروردگار کلیه بهائم را احضار نمود و تمام
حیوانات نزدش حاضر شدند و از هر یک انواع یک زوج نر و ماده بداخل کشتی برده و
جای داد و بعد از آن کسانی که ایمان آورده بودند و عده ایشان فقط هشتاد نفر بود
بکشتی سوار کرده و استقرایافتند.

محل ساختن کشتی مسجد کوفه بوده روزی که قوم نوح باید هلاک شوند عیال
نوح مشغول بختن نان بود در محلی که معروف بغار نشور است عیال نوح فریاد کرد که
از تنور آب میجوشد نوح بسوی تنور رفته با قطعه کلبه سوراخی را که آب از آن می
جوشید مسدود نموده مشغول بکار کشتی و سوار نمودن حیوانات شد که برای هر نوع
از آنها مکان مخصوص تهیه نموده و علوفه و وسیله تغذیه آنها را هم فراهم کرده بود
همینکه از سوار کردن آنها فراغت حاصل نمود و مؤمنین و اصحابش هم در جای خود
مستقر گشتند نوح گل را از سوراخ تنور برگرفت که ناگاه آب با شدت هر چه تمامتر
بهوشید و جاری گشت آفتاب هم گرفت از آسمان نیز آب فرو ریخت بدون آنکه
بصورت باران و قطرات باشد و زمینها شکافته شده و چشمه‌های پدیدار گشت از آسمان
و زمین آب جریان پیدا کرد بطوریکه همه دنیا را آب فرا گرفت جز محل کعبه معظمه
و چهل ذراع از بلندترین کوه دنیا ارتفاع گرفت و جهان خراب شد کافران هلاک شدند
و خداوند تعالی از ایشان انتقام نوح را بگرفت چنانچه در آیات ۱۱ - ۱۵ سوره قمر تصریح
شده که میفرماید:

ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر وفجرنا الارض عیونا فانلقی السماء
علی امر قد قدر وحملناه علی ذات الواح و دسر.

سپس نوح بآنان که با او بودند گفت سوار کشتی شوید و شام خدا حراکت نماید
تا بساحل نجات برسید و ما را خدای عز و جل یاری کند.

با ذکر نام پروردگار کشتی بحرکت درآمد و از امواج کوه پیکر میگذشت نوح
متوجه شد پسرش سوار نشده است و در گوشه پنهان گشته از روی علاقه و شفقت پدری
با او خطاب کرد فرزندم تو هم با ما سوار کشتی شو و با کافران همراه مباش و از آنها دوری جو

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۴۰) حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا
وَفَارَ الْكُفُورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ الْأَمِنَ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ
وَمَنْ أَمِنَ وَمَا أَمِنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (۴۱) وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِبُهَا وَ
مُرْسِيُّهَا إِنْ رَأَيْتَ لُفُوفَ رَحِمٍ (۴۲) وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ
نَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ (۴۳)
قَالَ تَارَىٰ إِلَىٰ جَهَنَّمَ بِتِصْنِي مِنْ الْمَاءِ قَالَ لَا عَصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ
إِلَّا مَن رَّحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۴۴)

پس جواب داد بزدی بگو هستند دفته و بقلل شاه بجه آن پناه میبرم تا مرا از غرق شدن
حفظ کند نوح گفت امروز جز خداوند هیچ پناه و مأجانی وجود ندارد در این حال موجی
میان آنها حائل شده و فرزند نوح با کافریں دستخوش غرق و فنا گشتند نوح در مقام
مناجات با خدا بر آمده و عرض کرد پروردگارا فرزندانم از اهل بیت من است و وعده تو حتمی
و برحق بوده و عادلترین و تواناترین حکمرانان میباشی ب لطف خود فرزندانم را نجات
بده و عادلترین و تواناترین حکمرانان میباشی از مصدر جلالت خطاب رسید ای نوح
فرزندت از اهل تو نیست چه اهل تو آن بود که بر دین تو باشد او کارهای ناشایسته
مرتکب میشود از من معذرت بخواه که تو را بآن دانش و خبری نیست من تو را پند
میدهم نصیحت میدهم و از نادانان میباش نوح عرض کرد پروردگارا من بنو پناه میبرم
از اینکه چیزی را که نمیدانم از تو بخواهم و اگر مرا مورد صفو و بخشش خود قرار ندی
و ترحم نفرمایی از زبان کلان خواهم بود.

علی بن ابراهیم ذیل آیه «لَئِنْ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود
فرزند نوح مخالفت امر او را کرد و بگشتی سوار شد فرزند صلیبی نوح نبود بلکه فرزند

تا معام شود چه کسی بمذاب و ذلت و گرفتاری دایم خداوند شایستگی و استحقاق دارد (۴۰) همیشه فرمان ما رسیده و از تنور آب بهوشید بنوح گفتیم از هر نوع حیوانی یکزوج بر و ماده با تمام زن و فرزندان خود غیر از آن پسر کنعانی و زن و احله نام که در علم قدیم و ازلی ما هلاکتشان گذشته و کسانی که ایمان آورده اند همه در کشتی قرار گرفته و البته عدد آنها خیلی کم است همراه پیر (۴۱) و مؤمنین گفتند که شما سوار کشتی شوید و بنام خدا حرکت نمایید تا بساحل نجات برسید زیرا که خدای من پنداشده و مهربان است (۴۲) کشتی و سرنشینانش از امواج کوه پیکر میگرفت که نوح فرزند خود را در گوفه بدید که پنهان گشته از روی علاقه و شفقت پدرانه باو گفت فرزندم تو هم با ما سوار کشتی شو و با کافران همراه مباش (۴۳) فرزندش گفت بزدی بگو هستان پناه ببرم تا از شر غرق شدن در آب خلاص شده و در امان باشم نوح باو گفت امروز از قهر الهی چیز بلطف او کسی پناهی ندارد و در این حال موجی میان آنها حاصل شده و فرزند نوح با دیگر از کافران دستخوش فرقی و فدا گشتند (۴۴)

زوج و همسر نوح بود و آیه قرآن بر اوست طایفه فرزند میالدا این خطاب میکنند.

میاشی از فضل بن عمر روایت کرده گفت سوال کردم از حضرت صادق علیه السلام نوح را و روایتش چند مدت در کشتی توقف کردند تا آب ساکن شد، فرمود حضرت شبانه روز، کشتی آنها دور زد تا رسید بمکه طواف کرد اطراف محله کعبه و تمام دنیا را آب فرا گرفت جز مکه را و از اینجهت نامیده شده به یستحقیق چه مکه آزاد ماند از غرق شدن و پس از طواف سیر کرد تا فراد گرفت بر کوه جودی که فرات امروز کوفه است نوح دستها را بالا برد عرض کرد پروردگارا بر ما احسان و رحمت فرما امر شد از جانب خدا بر زمین آب را فرو برد و با آسمان دستور داده شد برود ریختن آب خانه چه و در کمترین وقتی آب فرو رفت و کشتی بر کوه مستقر گردیده و گفته شد که از شر کفار بگذر مانده و نجات یافتند زمین آب خود را فرو برد آبهای آسمان خواستند بر زمین فرو روند زمین آنها را پذیرفت و گفت پروردگار امر فرموده بمن آب خود را فرو برم لذا خداوند جبرئیل را فرستاد و آن آنها را بدریا برگرداند.

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْيَاسِي عَاءَكَ وَيَا سَمَاءُ اقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ
وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۵) وَنَادَى نُوحٌ
رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنِّي وَعْدُكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ
الْحَاكِمِينَ (۴۶) قَالَ يَانُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا
تَخْلُفُنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۴۷) قَالَ
رَبِّ إِنِّي أَخُوذُكَ إِنِّي أَصْلُكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي
أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۴۸)

مفضل میگوید مجدداً حضورش عرض کردم آیا مسجد کوفه از زمان قدیم بوده؟
فرمود بلی آنجا مصلاهی پیغمبران است پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامیکه بمسراج تشریف
بردند در آنجا نماز بها آوردند

پس بنوح گفته شد که از کشتی پیاده شو و سلام و خیر و برکت بر تو و یارانت باد
نوح و یارانش که هشتاد نفر بودند پس از فرود آمدن از کشتی شهری بنام مدینه الثمانین
بنا کردند و دختری آنحضرت داشت که نسل بشر از او پدید آمد و از این جهت فرمود
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نوح یکی از بندگان بشر میباشد و بآدم ثانی مشهور است پس
خدمتطلب میکند به پیغمبر و میفرماید: این داستان از اخبار غیبی بود که بتو وحی نمودیم
و پیش از این تو و قوم تو هیچکدام از حکایت مزبور خبری نداشته و آگاه نبودید ای
پیغمبر صبر و بردباری را پیشه خود قرار ده همانا عاقبت پرهیزکاران و اهل تقوی نیکو
خواهد بود.

توله نالی : وائی عاه اخاهم هوداً

داستان بهشت هود

پس از بیان قصه نوح با قومش عطف فرمود بآن داستان هود
و طایفه عاد را آنها در شهری زندگی میکردند که دارای

و قوم عاد

بر زمین گفته شد آب را فرود بر و با آسمان امر شد بر و ریختن آب خاتمه بدهد در کمترین
 وقتی آب خشک شده و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و گفته شد که از شر کفار
 بدور مانده و نجات یافتید (۴۵) نوح در مقام مناجات با خدا بر آمده و عرض کرد پروردگارا
 فرزندم از اهل بیت من است و وعده تو حسی و برحق بوده و عادلترین و قادرترین
 حکمرانان میبایستی بطف خود فرزندم را نجات بده (۴۶) خداوند بنوح خطاب کرده
 فرمود فرزندان اهل بیت ترا ندارد و کارهای ناشایسته مرتکب میشود از چیزی
 که پیغمبری میرسد من بخواهم و پند میدهم نصیحت پذیر و از نادانان
 مباش (۴۷) نوح عرض کرد پروردگارا من بتوبانه میبرم تا بعد از
 این چیزی که میدانم از تو نخواهم و چنانچه اینک مرا مورد
 عفو و بخشش خود قرار ندی و تو رحم نفرمایی
 من از زیانکاران خواهم
 بود (۴۸)

بنیسانیا و هزارم بسیاری بود و برای خوبی آب و هوا مردمانی بودند سالم و بلند
 قامت و تندروس و قوی و عمرهای طولانی داشتند خداوند هود پندش را برای هدایت
 ایشان فرستاد تا آنها را بخوابرستی و پیروی نمودن از دین حق دعوت نماید ولی قوم
 دعوتش را پذیرفتند ایمان نیاوردند و هود را آزار و اذیت بسیار کرده و برای آن مورد
 قهر الهی واقع و مدت هفت سال گرفتار قحطی و سختی شده باران رحمت بر آنها نبارید
 بالاخره قوم بر اثر تنگی همیشه و استیصال متوجه هود شده و بسوی او روان شدند تا
 از حضرتش درخواست کنند دعا نماید تا باران آمده و از آن عبرت و پشیمانی خلاص
 شوند چون بمنزل هود رسیدند زنی از خانه آنحضرت خارج میشد آن جماعت را که
 مشاهده نمود پرسید شما کیستید و اینجا برای چه منظوری آمدهاید؟ جواب دادند چندی
 سال است باران نیامده و مردم گرفتار قحط و قحط و بدبختی شده اند اینک برای دیدن
 هود آمده ایم که از ایشان درخواست نمائیم دعا کند و از خدا بخواهد تا آنکه باران
 عطا فرموده و ما را از این عبرت نجات بدهد زن گفت اگر دعای هود در پیشگاه
 خداوند قبول میشد دعایی برای خود نمینمود که زراعتش از بی آبی بسوزد ولی بواسطه

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَ
 أُمَمٍ سَبَّحْتَهُمْ ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ مِنَّا عَبْدًا مِّنْ آلِهِم (۴۹) قَالَتْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا جِئْنَاكُمْ
 بِآيَاتٍ مِّنْ رَبِّكُمَا هَاتِيهَا آتِ وَلَا تَقُومَنَّ مِن قَبْلِ هَذَا فَاتُصِرْ مِنَ الْفَاقِقَةِ
 لِلْمُتَدِينِ (۵۰) وَآلِي عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ
 غَيْرِهِ إِنِّي آنُم إِلَّا مُفَرَّقُونَ (۵۱) يَا قَوْمِ لَا اسْتَكْبَرْتُمْ عَلَىٰ آجُرٍ إِنِّي أَخْرَجْتُ
 آلَ عَلِيِّ الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۵۲)

درخواست قوم محل کار هود را نشان داد و ملاقات و زیارت حضرتش متفاوت و باالحاح و تذلل استدعا نمودند که از خداوند طلب باران نموده و دفع پریشانی و تسلی لوهر را مسئلت نمایند هود میبای نمایان شده و از پروردگار طلب بخشایش و ترحم نموده و برای مردم دعا کرد و سپس فرمود بجایگاههای خودتان مراجعت کنید که خداوند باران رحمت خود را بشما ارزانی فرموده و از قحطی خلاص خواهید شد گفتند ای پیغمبر خدا ما بموضوع عجیب و شگفتی برخورد کردیم تقاضا داریم برای ما بیان فرمایند زنی که از منزل شما خارج شد مرد در مقابل پرستش عاصفادت بتکذیب شما نمود و میگفت اگر هود مستجاب الدعوه و در نزد خدا قریبی داشته باشد برای خودش دعا کند که زراعتش ازین برفته و برائی بی آبی بسوزد هود فرمود آن زن عیال منست و من از خداوند طول عمرش را مسئلت نمودم قوم گفتند برای چنین زنی که بدخواه است چرا چنین دعائی فرمودید ؟ جواب داد بدانید برای هر فرد مؤمن بخداوند دشمنی موجود و خلق شده که مزاحم آن مؤمن باشد و از او اذیت نماید آن زن دشمن من است و دشمنی که تمام تسلط شخص باشد بهتر است از دشمنی که شخص بر او مسلط نیست هود پیوسته قوم را از بت پرستی نهی میفرمود و آنها را به یکتا پرستی و پرستش خداوند تشویق و ترغیب میکرد و برای دعای او خداوند از خطاهای قوم درگذشت و باران

بنوح گفته شد که از کشتی پیاده شو سلام و خیر و برکت ها توشه راه تو و یاران
و پیروان تو باد بدان مایس از اینکه ستمکاران را از نعمت های موقت دنیا بهره مند
بسازیم بکیفر و عجازات سختی عذاب خواهیم داد (۴۹) این قصه نوح از اخبار
غیبی بود که بتوای پیامبر وحی نمودیم و قبل از این نه توده قوم هیچکدام از حکایت
مزبور خبری نداشته و آگاه نبودید پس ای پیغمبر پیوسته در امور بردبار و صبور باش
و بدانکه عاقبت پر هیز کاران و اهل تقوی یکوست (۵۰) و برای رهبری و هدایت عارف
برادرانش هود را برگزیدیم و او بآنها گفت ای قوم خدای یگانه را ستایش و پرستش
کنید که جز او معبود و خدایی برای شما وجود ندارد و آنچه جز ذات یگانه او مورد
پرستش شماست انثرا و دروغی پیش نیست (۵۱) و گفت ای مردم من از شما مزد
رسالت نمیخواهم چه مزد و اجر من بر عهد خدای من است که مرا ایجاد
فرموده و از یبسنی خلعت هستی بخشیده آ پاکمی تفکر و اندیشه بکار
نمی بندید و تامل نمیکنید (۵۲)

رحمتش را بآنها بارید و از خشکسالی و قحط خلاص گردیدند بطوریکه از آیات بعد
استنباط میشود و جریان واقعه را حکایت میفرماید :

پس فرمود بآنها الحال که خداوند باران رحمتش را از آسمان بر شما ببارید
و بر روی شما یغزد پس چرا روی بر میگردانید و سر کفی مینمایید؟ گفتند ای هود
برای ما دلیل و روشنی بر رسالت خود نیاوردی ما بگفته تو معبودهای خود را ترك نموده
و بتو ایمان نخواهیم آورد بعضی از خدایان ما بتو آسیبی رسانیده اند از این رو ترك
خدایان ما نموده ای، هود گفت خدا را بشهادت میگیرم و شما هم گواه باشید که من از
آنچه شماها میپرستید بیزارم و بجز خدای یگانه هر چه پرستید مورد نفرت من است
شما هر کید و مکاری که درباره من خواسته باشید اعمال کنید و تأمل روا مدارید من
بعهدای آفریننده من و شما توکل کرده ام و اختیار تمام چنینندگان بدست مشیت و اراده
اوست و البته خداوند؛ من پیراه راست مرا هدایت و رهبری میفرماید و اگر از روی عناد
و سرکشی از حق رو برگردانید من نسبت تبلیغ رسالت خود درباره شما رفتار کرده ام
و اتمام حجت نموده ام و البته خدای من پس از هلاکت شما قوم دیگری را جانشین شما

وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيَّ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (۵۳)
 وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ (۵۴) قَالُوا يَا هُودُ مَا
 جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ بِمُؤْمِنِينَ (۵۵)
 إِنَّ قَوْلَ الْإِنْفِرِيكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا
 أَنِّي بَرِيٌّ مِمَّا تُنْفِرُونَ (۵۶) مِنْ دُونِهِ فَكَبِدُوا نُفُوسَكُمْ ثُمَّ لَا تَنْظُرُونَ (۵۷)
 إِنِّي نَزَّلْتُ عَلَيْكَ الْكُتُبَ وَرَبِّي وَرَبُّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا
 إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۸)

فراد خواهد داد و بمن هم ضرر و زیانی نخواهد رسانید چه پروردگار من نگهبان و
 محافظ هر چیز است و چون قوم هود ایمان نیاوردند خداوند همانطور که در سوره الحاقه
 آیه ۶ و ۷ بیان میفرماید باد سردی بر آنها فرستاد و اما عاد غافلگوار بر سر
 هاتیه، صحرها عایم صبح لیل و نمایه ایام، و بواسطه نخوسه تقارن قمر بر جل هفت
 شب و هفت روز باد تند و سرد و سرکش برآنها عساک گردانید و هلاک نمود
 ایشان را گویا ساقه درخت خرمای خشکیده و پوسیده ای بودند و به خاک در افتادند
 در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود باد عظیم از زیر طبقه هفتم زمین
 بیرون میآید و این باد عظیم بیرون نیامده مگر وقتی که خداوند بر قوم عاد غضب فرموده
 و فرشتگان نگهبان زمین امر شد که بمقدار مختصری از باد عظیم را برای کیفر و مجازات
 قوم عاد بیرون آورند لکن آن باد نافرمانی نگهبان زمین نمود و بیش از آن مقدار
 خارج شد فرشتگان عرض کردند پروردگار! باد نافرمانی کرده و زیاده از حد خارج
 شد بهترسیم تمام اهل دنیا را هلاک گردانند خداوند جبرئیل را فرستاد تا آن را بجای
 خود برگردانید و آن اندازه که امر شده بود بیرون آمد و آن مردم عاصی و نافرمان

ای قوم از خداوند طلب آمرزش نموده و بسوی او توبه کنید تا از آسمان بر شما باران رحمتش را ببارد (۵۳) و یرو بر پیروی شما میفراید و از روی نگرانید و سرکشی ننمایید (۵۴) مردم به هود گفتند برای ما دلیل روشنی مقرر بر سالت خود نیاورده ای و ما بگفته تو عهدهای خود را ترك نموده و بتو ایمان نخواهیم آورد (۵۵) فقط می گوئیم بعضی از خدایان ما آسیبی بتو رسانید مانند (که باین علت ترك الهه ما نموده ای) هود گفت خدا را به شهادت میگیرم و شما هم گواه باشید که من از آنچه شما میپرستید بیزارم (۵۶) غیر از خدای یگانه هر چه میپرستید مورد نفرت من است شما هم هر کید و مکاری را که درباره من خواسته باشید اعمال کنید و ابتدأ تأمل و تردید روا مدارید (۵۷) من بخدائی که پروردگار من و شماست توکل کرده ام و اختیار تمام بچندگان بنیست مشیت و اراده اوست و البته خداوند من پراهر است همه را هدایت و رهبری میفرماید (۵۸)

را بیلاک و رساند .

طبرسی از ابن عباس روایت کرده گفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله میفرمود خدای تعالی هر باد و بارانی بفرستد فرشتگان نگهبان آنها و زن و تعدادش را میداند چه بسا دیگه بر قوم عاد فرستاد که آن بر نگهبانان خود مامی شد و از فرمان ایشان تجاوز کرد و زیاده از حد و اند از بیرون آمد و از این جهت آن را بعاقبه نام گذاشته اند و آن ایام را عریه برداله و زگویند (سرهای پیره زن) برای آنکه پیره زنی از ترس سر مادر سردایی رفت و پنهان شد و زنده بود تا روز هشتم که در آن روز باد در سرداب دخنه کرد و او را نیز هلاک نمود و باد آرام گرفت و آن پیر زن آخر کسی بود که از قوم عاد هلاک گردید و خداوند آنها را در دنیا باعث خود گرفتار نمود و در آخرت نیز از رحمت پروردگار دور خواهند بود و در آن کفر و نافرمانی و پیروی کردن از هر مستکبر معاندی مقرر من شدند و ازین رفتند و اثری از ایشان باقی نماند این بود داستان عادیان که پایان رسید.

نوحه تعالی : وائی ثمود اخاهم صالحاً

عباسی از یحیی بن مسعود حدیثی روایت کرده گفت حضور امام زین العابدین شریفیاب شده بودم مردی از اهل

پس کردن نایقه صالح بدست طایفه ثمود

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ
وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنْ رُبِّيَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَلِيطٌ (۵۹) وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا
نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَلَجِّينَاهُمْ فِي غُلَبٍ
(۶۰) وَتِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الَّتِي كُنَّا نُزِّلُهَا عَلَيْكَ لَعَلَّ لَكَ تَحْفَظُهَا
حِفْظًا وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ أَوْتًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۶۱) وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ
أَوْتًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۶۲) وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ أَوْتًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
صَالِحًا قَالِ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ مِّنَ
الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوا لَهُمْ تَبَوَّأُوا إِلَیْهِ إِن رَّبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ (۶۳)

شام وارد شد عرض کرد بآن حضرت شما علی بن الحسین فرزند امیر المؤمنین علیه السلام میباشی
که مؤمنین را بقتل رسانید؛ آن حضرت گریه کرد و فرمود بآن شامی وای بر تو از کجا
یقین نمودی که پدرم امیر المؤمنین علیه السلام مؤمنین را بقتل رسانید؛ عرض کرد از گفتار خود
آن حضرت که فرمود برادران ما بر ما ظلم و ستم نمودند ما هم بکفر ظالم آنها را بقتل
رسانیدیم فرمود حضرت زین العابدین علیه السلام وای بر تو مگر تلاوت نکرده ای قرآن را که
میفرماید خداوند هوالی نمود اخاهم صالحاً آیا قوم نمود برادر دینی صالح پیغمبر بودند
یا مشیرتی؟ عرض کرد برادر مشیرتی او بودند فرمود بیا و پس کسانی را که امیر المؤمنین علیه السلام
بقتل رسانید برادران مشیرتی بودند عرض کرد آن مرد شامی خداوند سلامت بدارد
شما را که اشتباه مرا بیان فرمودی.

در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود رسول اکرم از جبرئیل سؤال نمود
چگونه خداوند قوم صالح را هلاک نمود؟ عرض کرد ای محمد صلی الله علیه و آله خداوند صالح
نبی را در سن شانزده سالگی برای رهبری قوم نمود بر گزید و تاملت زیادی کسی باو

و چنانچه از روی عناد و سرپیچی روی از حق برتائید من نسبت به وثیفه تبلیغ رسالت خود درباره شما رفتار کرده‌ام و اتمام حجت نموده‌ام و البته خدای من پس از هلاکت شما قوم دیگری را جانشین شما خواهد کرد و به هود هم هیچ ضرری نخواهد زد زیرا پروردگار من نگهبان و حافظ هر چیزی است (۵۹) و چون فرمان هلاکت قوم سرکش در رسید و هود و پیروانش را از نظر رحمت و شفقت نجات بخشیده و ایشان را از عذاب بسیار سخت رهایی دادیم (۶۰) و همین قوم هود که منکر آیات پروردگار شده و نسبت به رسولان حق عیب‌پایان و نافرمانی نموده و از هر استمکار معاندی پیروی کردند (۶۱) در دنیا و آخرت بامن خداوند گرفتار شده و از رحمت پروردگار خود دور هستند بدانید که قوم عاد و امت هود که ایمان نیاورده‌اند از رحمت خدا دورند (۶۲) و برای هدایت و ارشاد قوم نمود صالح‌نسی را بر سالت فرستادیم و او بقوم گفت خدای را پرستش کنید که جز او خدایی نیست و او مدعی که شما را از خاک بیافرید و برای هم‌ان و آبادی زمین برگماشت پس از خداوند طلب مغفرت و آمرزشی نموده و بسوی او بازگشت و توبه کنید چونکه خدای من بهمة خلائق نزدیک بوده و دعای همه را می‌شنود و اجابت می‌فرماید (۶۳)

ایمان نیاورد و دوزی بآن مردم گفت خداوند مرا و قبیله شانزده ساله بودم بسوی شما فرستاد را اکنون یکصد و بیست سال دارم و شما لاجرم به بت پرستی خود ادامه داده و از اینکه پرستی خدا اعراض می‌نمایید اکنون يك پیشنهاد بشما میکنم؛ شما بوسیله من از خداوند درخواستی بخواهید تا مقرون با اجابت شود و ایمان بیاورید و بدانکه من از بت‌های شما پرستی میکنم اگر جواب را بمن دادند من از میان شما خارج شده و از دعوت شما صرف نظر خواهم نمود و بشما کاری نخواهم داشت قوم گفتند سستی در کمال انصاف و عدالت را ندی سه روز بما مهلت بده تا در این سه روز به پرستی بت‌های خود قیام و اقدام کنیم صالح با درخواست آنها موافقت نمود و مردم در مدت سه روز بمبادت اسنام پرداخته برای بعضی قربانی کرده و آنها را از معبد و بتخانه خارج و بالای کوهها برده بودند و سه شبانه روز بگریه و زاری با بتها اشتغال داشتند پس از آن صالح گفتند اکنون هر چه میخواهی از بت بزرگ سؤال کن صالح نزدیک بت بزرگ رفته و

قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا
وَإِنَّا لَنَاقِيكَ بِمَا نَدْعُونَكَ إِلَيْهِ عَرِيبٌ (۶۴) قَالَ يَأْقُومُ إِبْرَاهِيمُ إِنْ كُنْتَ عَلَى
نَيْبَةٍ مِنْ رَبِّي وَآلِئِنِّي مِنَّا رَحْمَةٌ فَمَنْ يُنصِرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتَهُ فَمَا
تُرِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْصِيرٍ (۶۵) وَيَأْقُومُ هُنَا نَاقَةَ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوْ
هَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ (۶۶)
فَعَمَرُوهَا فَلَمَّا أَتَمَمُوا فِي دَارِهِمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ (۶۷)

پرسید اسم توجیه است؛ البته صدائی از دست برخواست مردم گفتند شما کمی دورتر بایستید
و خود آنها نزدیک شده و ده ها بر سر دروی است کشیده صورت به خاک میمالیدند و با تضرع
و تذلل از دست بزرگ درخواست کردند که پاسخ صالح را بدهد و سر بزیر افکند و هر چه
منتظر شداد جوابی نشنیدند صالح ب قوم خود گفت اینک هر چه میخواهید از من بخواهید
تا از خداوند متعال انجام آنرا مسئلت و درخواست کنم گفتند ای صالح از خدای خود
بخواه که از دل این گاو ناقه دشتی مرغ رنگ که حامله باشد خارج سازد که پس از
خروج فوراً بزاید و پستانهایش شیر بدهد تا ما از شیر آن ناقه بنوشیم صالح گفت تقاضای
عجیب و مهمی نمودید ولی در پیش قدرت خداوند بسیار ناچیز و آسان است پس صالح
در مقام حاجات و نیاز خواسته و از خداوند بزرگ انجام مسئل قوم را مسئلت نمود
همانطور که سر به جده عبودیت گذارده بود که صدائی از آن گاو ناقه با نظم در آمد و
حرکت شدیدی نمود بطوریکه نزدیک بود مردم از ترس قالب تهی نموده و بپروند
ناگاه مشاهده کردند ناقه بسیار قوی هیکل خود را از میان گاو بسوی خارج میکشید
و همینکه تمام بدنش از گاو خارج شد سر بکوه گذاشته و وضع حمل نمود و همانند
از پستانهایش شیر جاری شد که تمام مردم از دیدن آن مبهور شده و گفتند اکنون سی

صالح گفتند نویسنده از اینکه مدعی رسالت شوی نزد ما مورد اعتماد و مایه امیدواری بودی اینک ما را از پرستش آنچه که پدر امان میبردستید منع و پنهانی و ما بآنچه میگوئی و ما را دعوت میکنی بدگمان شده و لحظه عقیده و اعتماد از خود نموده ای (۶۴) صالح گفت ای قوم عقیده و نظر شما درباره رسالت من چیست من بر صحت دعوی خود از طرف پروردگار دلیل روشن در دست دارم و از لطف و رحمت خود برخوردار و تأیید شده ام باین حال چگونه میتوانم نافرمانی کنم اگر سرپیچی از فرمان خدا کنم کیست که مرا از کفر و عذاب خدا در امان دهنده خود قرار دهد و شما غیر از زیان و ضرر چیزی بمن نخواهید افزود (۶۵) و در پیرو بیانات خود خطاب بقوم کرده گفت این ناقه یکی از آیات الهی و معجزه ای برای انعام حجت پروردگار است بر او آزاد بگذارید تا در زمین خدا ببرد و بار آزادی فرماید چنانچه در صدد آزار او بر آید خداوند بزرودی شما را به عذاب گرفتار خواهد ساخت (۶۶) بنصایح صالح گوش نداده و ناقه را میگردید صالح بآنها گفت تا سه روز در منازل خود از زندگی لذت ببرید و پس از آن هلاک خواهید شد و این وعده ای است کاملاً درست و راست (۶۷)

فهمیم که خدای تو بزرگ و قدرت و توانائی او مانور خدایان مورد پرستش ما است نام شهر آنها حجر بود و رودخانه ای از کنار شهر میگذشت صالح بقوم خود گفت يك روز ناقه آب نهر را بنوشد و روز بعد شما از شهر آن بنوشید و در مقام آزار و اذیت ناقه نباشید يك روز ناقه آب نهر را میاشامید و فردای آن روز در وسط شهر میایستاد تا تمام مردم بقدر احتیاج از شیرش بنوشیدند و مصرف میکردند.

پس از مدتی طغیان و سرکشی آنها نزدنی یافت تصمیم گرفتند ناقه را بکشند تا از نویسنده سرزنش صالح فارغ و آسوده شوند جایزه ای قرار دادند برای کسیکه آن را بکشد دبی کند مرد سرخ رو و چشم کبودی بنام قنار که زنازاده بود پیش قدم شد و در کمین ناقه نشست وقتی از آشامیدن آب باز میگشت با ضرب چندشمشیری نمود آنها بجهش فراز کردند بالای کوه برفت سرش را با آسمان بلند نمود سه دفعه صیحه ای زد آن قوم جمع شدند و بجهت ناقه را تیز کشتند گوشت آنها را میان تمام قبیله قسمت کردند نبود کوچک و بزرگی مگر آنکه از گوشت ناقه و بجهت آن خوردند صالح از

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا لَنَجِيَّتِنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ مِنْ خِزْيِ
يَوْمِنَا إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْغَوِيُّ الْعَزِيزُ (۶۸) وَ اخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْغَةَ
فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۶۹) كَانَتْ لَمْ يَلْمُؤُوا فِيهَا إِلَّا ابْنُ قَوْمٍ كَفَرُوا
وَبِهِمْ إِلَّا بُعْدًا لِقَوْمٍ (۷۰) وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا
سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَالُوا إِنَّا نَحْنُ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ فَقَالُوا لَا تَمَلُ إِلَهِنَّ فَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ لَا تَحْفَظُ
تَمَلُ إِلَهِنَّ فَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ لَا تَحْفَظُ
إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ (۷۲)

مقامه آن واقعه معزود و افسرده گردیده و حی رسید از جانب خداوند ای صالح
تا سه روز دیگر عذاب من بر آنها نازل شود اگر توبه نکنند و ایمان آورند از
ایمان در گذرم و عذاب را بردارم صالح پیغام پروردگار را بآنان رسانید و فرمود و هذه
خدا راست است و هرگز تخلف پذیر نیست به صالح گفتند اگر راستگو هستی عذابی
که وعده کردی بر ما نازل گردان گفت وعده من و خدا سه روز دیگر در عذاب خود بمایید
و از زندگانی دنیا هر چه بخواهید لذت برید ملامت نزول بلا آنست که روز اول دنگ
صوت شما سفید خواهد شد و روز دوم سرخ و روز سوم سیاه شده و هلاک میشوید .
صبح روز بعد صورت های ایشان مانند پنبه سفید شد گفتند وعده صالح راست است
ولکن ما باور ایمان نیادیم هر چند هلاک گردیم روز دوم برنگ خون قرمز شد و روز
سوم سیاه شده و باور پروردگار هنگام شهبیحة آسمانی آن مردم ستمکار را برگرفت
صبح نمودند در حالیکه بجایگاه خود بیخس و برای همیشه خاموش شده و هلاک
گردیدند چنان نابود شدند که گویا آنها در دنیا و دیار خود زنده نبودند و خداوند
آنهمی فرستاد اجساد آنان را سوزانید و ازین بردای مردم بدانید و آگاه باشید طایفه

و چون فرمان تهر و خضم ما در رسید صالح و یروان مددش را بر حمت و شفقت خود
 از هلاکت و عذاب نجات بخشیدیم چنانکه خدای تو قادر و تواناست (۶۸) هنگام شب
 صیحه آسمانی آن مردم مستکار را بگرفت و همینکه صبح در رسید در جایگاههای خود
 یحیی و برای همیشه خاموش شده و عیسی گردیدند (۶۹) چنان نابود و هلاک شدند مثل
 آنکه اصولاً آنها در آن دیار زنده نبودند بدانید و آگاه باشید که قوم نود چون
 نسبت به خالق و خدای یکتا کافر شدند از رحمت همیشه خدایند دور و جدا گشتند (۷۰)
 آنگاه فرستادگان ما بایراهم خلیل بهارات داد و باو سلام و تحیت گفته و او هم بایشان
 سلام گفت و بیدریک گوساله بریانی برای آنها آورد (۷۱) چون ایراهیم دید
 مهمانان دسب بسوی طعام دراز نمیکنند از آنها بگران شده و در
 دل خویش متوحش گشته و ترسی بر او متولی گردید
 گفتند از ما ترس خدایند ما را برای عذاب
 قوم لوط فرستاده است (۷۲)

نمود به خالق و خدای یکتا کافر شدند و از رحمت او دور گشتند خدایند صالح و یروان
 انک از او را بر حمت و شفقت نجات داد چه خدایند قادر و تواناست این بود داستان
 نموده‌ای که پایان رسد.

حارکت حضرت ایراهیم از بابل و چگونگی هلاکت قوم لوط

قره تعالی : و لقد جئت رحلتا ایراهیم

چون نمرود حضرت ایراهیم خلیل را با آتش افکند و با هر پروردگار آتش بر
 ایراهیم سرد گردیده و او را بسلامت نگاهداری نمود نمرود از ایراهیم ترسید و او را
 وادار به خروج از کشورش نمود و باو گفت باید از مملکت من خارج شده و حق سکونت
 در ملک او را ندارد حضرتش با سازه دختر خاله خود ازدواج کرده بود و گوسفندانی
 که وسیله کسب معاش او بود به همراهی لوط که جوانی مؤمن و پسر خاله اش محسوب
 میشد عازم خروج از شهر شد همینکه خواست از شهر خارج شود حامود بن نمرود راه
 را بر او مسدود کرده و گفتند تو حق نداری گوسفندان را با خود ببری این اموال را در
 مملکت نمرود بدست آورده‌ای اینک با او مخالفی نموده و بمناسبت همین مخالفتی

وَأَمْرًا قَائِمَةً فَضَحِكْتُمْ قَبْرًا هَا بِأَسْحَقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَقَ يَعْتُوبُ (۷۳)
 قَالَتْ يَا وَيْلَتَى الْيَوْمَانِ أَجُوزُّ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (۷۴)
 قَالُوا الْمَعْجِيزِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَهُ حَمِيدٌ
 مُبَجَّدٌ (۷۵) فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَانَتْهُ الْبُحُرَى بَدَأْنَا فِي قَوْمِ
 لُوطٍ (۷۶) إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَعَظِيمٌ أَوَّلُهُ مُنِيبٌ يَا إِبْرَاهِيمُ إِنَّمَا أُعْرَضَ عَنْ هَذَا إِلَهٌ
 قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آلِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ (۷۷) وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا
 لُوطًا سِئِلَى بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ (۷۸)

محکوم به خروج میباشی نباید اموال را با خود ببری ابراهیم بحکمیت سدوم قاضی
 نمرد راضی شده و برای جلب نظر قاضی روانه شدند قاضی فوراً حکم کرد که چون
 ابراهیم با پادشاه مملکت مخالفت دارد حق ندارد اموال و احشامی را که در این شهر
 بدست آورده با خود ببرد ابراهیم سدوم گفت اگر حکم ناحق کنی دردم خواهی مرد
 سدوم پرسید بزعم تو حق کدام است ابراهیم گفت اگر من حق ندارم اموالی را که در
 شهر کسب کرده‌ام با خود ببرم حکم کن جوانی و عمر از دست رفته مرا بمن برگردانند
 تا رعایت عدالت و انصاف شده باشد سدوم دستور داد عمر تلف شده او را استردنموده
 بعد اموالش را ضبط کنند چون اجرای حکم قاضی ممکن نبود ابراهیم دارها کردند
 ولی بتمام مأمورین و حکمداران اطراف از طرف نمرد نوشتند مزاحم ابراهیم شده
 و نگذارند در شهرها و نقاط مختلفه مسکن نماید و در موقع عبور هر شهری قسمتی
 از مالش را میگیرند ابراهیم نسبت به مال خود متعصب و غیور بود و چون نمیخواست
 مورد چشم زخم مردم باشد در موقع حرکت و سفر او را در مستردی می گذاشت هنگام
 عبور از شهری مأمورین برای وصول باج راه و دریافت دهیک از اموالش دستور دادند

در گفتگوی ابراهیم و همانانش ساره عیال او حاضر بود و از فرط شوق و مسرت
 بغنجدید و بر اثر فرح و نشاط حایض گردید و ما باو مژده تولد اسحق و بعد از اسحق
 یعقوب را باو دادیم (۷۳) ساره گفت وای بر من آیامن میزایم بالینکه پیر فریونی شده ام
 و شوهرم نیز پیر مردی بیش نیست چنین امری از شکستهای بزرگ خواهد بود (۷۴)
 فرشتگان گفتند از امر پروردگار تعجب نکنید و صبر کنید و ما آنکه رحمت و پرستش خداوند
 شاهی شما بخاندان رسالت است زیرا خداوند بسیار صوره و بزرگوار میباشد (۷۵)
 همینکه آرامش در حال ابراهیم پیدا شد و وحشت او زایل گردید و بشارت و مژده
 فرزندانم دریافت کرد درباره قوم لوط بگفتگو پرداخت زیرا ابراهیم بسیار بر دیار و
 رؤف بوده و تضرع زیاد بدرگاه خدا مینمود و در حق خود و مردم طالب آمرزش و
 مغفرت میکرد (۷۶) با ابراهیم خطاب شد که از تقاضای بخشایش یسرورد قوم لوط درگذرد
 که هنگام اجرای قهر و عشم الهی درباره آن قوم رسیده و عذاب حتی و غیر قابل
 اجتناب آنها میرسد (۷۷) و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند سخت پریشان خاطر
 و محزون شد و گفت این روز بسیار سختی است (۷۸)

دوب صندوق را باز نماید آنچه ابراهیم عند آورد قبول نموده گفتند اگر میخواهی از
 اینجا عبور کنی چاره ای نداری مگر آنکه دوب صندوق را گشوده اموالیکه در آن
 هفته ابراهیم داده و ده یک آنرا بپرداز سرالجام ناگزیر دوب صندوق را گشودند و
 همینکه چشم مأمورین بجمال ساره افتاد زحمن و جمالش تعجب کرده از ابراهیم
 پرسیدند این زن کیست؟ فرمود از خواهر من است و مرادش از کلمه خواهر دینی
 بود مأمور گفت من را بگذارم از این محل بروید تا اینکه وجود این زن را پادشاه
 گزارش بدهم و دستور بخواهم فوراً چگونگی راپرای پادشاه گزارش داد و دستور
 احضار ساره را داد و او را بشهر بازگردانیده نزد پادشاه بردند چون پادشاه ساره را
 بدید دل بدو پیوست و قصد کامیابی و تجاوز در سرش پدید آمد چون خواست بسوی ساره
 دست دراز کند ساره در دل بنده پند برد و فوراً دستهای شاه خشک گردید پساره گفت
 این چه حالت است که بر من عار من و مستولی گردید گفت چون تو سوختن بمن کردی
 از خدا خواستم مرا در پناه خود حفظ نموده و از شر تو ایمن دارد لذا چنین شدی که

وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يَهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ
هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَحَبُّ إِلَيْكُمْ فَأَتَوْهُنَّ أَتَوْهُنَّ اللَّهُ وَلَا تُخْزَوْنَ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ
رَجُلٌ رَشِيدٌ (۷۹) فَأَتَوْهُ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنَا بِبَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّكَ تَعْلَمُ
بِمَالِ رَبِّكَ (۸۰) قَالَ لَوْ أَنِّي بِيَدِي قُوَّةٌ أَوْ أَمْرٌ إِلَىٰ رُبِّكَ شَدِيدٌ (۸۱) فَأَتَوْهُ
يَا قَوْمِ إِنَّا رَسُولُ رَبِّكَ لَنْ يَضِلُّوا إِلَيْكَ فَاتِّرَ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا
يَأْتِيَنَّكَ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرًا تَكُنَّ إِلَهُ حَصْبَهَا مَا أَصَابَهُمْ فِي مَوْعِدِهِمْ

الصُّبْحِ أَلَيْسَ الْفَصْحُ بَقَرِيبٍ (۸۲)

یعنی پادشاه تقاضا کرد از خدا بخواهد او را بحال اولیه در آورد تا علاوه بر آنکه
صورتی نماید پادشاه خیر و عوض نیکی در باره اش انجام دهد ساره دعا نمود خداوند
او را بحال خودی برگرداند و شاه در عوض کنیز مخصوص خود هاجر را باو بخشید
تا در خدمتش باشد و این کنیز همان هاجر مادر حضرت اسمعیل است که بعدها ساره
او را بشوهر خود تقدیم نمود.

ابراہیم بهر اہی سارہ و ہاجر در بیابانی کہ بین راء بین و شام بود و قواہل ناگزیر
از عبور نقطہ مزبور بودند ساکن شد و عابریں چون بر حضرتش میگذشتند مورد اطفاف
و پذیرائی او واقع گشتہ و آنہا را بہ یکناہی رستی دعوت و ہدایت میفرمود و بتدریج بہت
شہرت ابراہیم بتقاط مختلفہ منتہر گردیدہ و ہمہ جا گفتہ میشد کسی را کہ نہرود در
آتش انداختہ و آتش او را نسوزانند و سلام حفظ کردہ در این نقطہ مسکن دارد و
غالباً مسافرین و عابریں موقع عبور از منزل گاہ آن حضرت مہمان میشدند و از خیران
کرم و اطفاف او بہر مہمتہ میگذشتند.

در کافی از حضرت صادق علیہ السلام روایت کردہ فرمود در چند فرسخی قرار گاہ ابراہیم

فرشتگان بصورت جوانان خوشرو و زیبا بهمانه لوط وارد شدند قوم لوط شتابان بهمانه او ریخته و برای ارتکاب عمل زشت با آنها عییا شدند لوط بآن مردم گفت دختران من برای شما نیکوتر و پاکیزه ترند از خدا بترسید و مرا نزد همانانم با عمل زشت خود بخوار و خوار سازید آیا در میان شما جوانمرد و رشیدی نیست که مانع کار زشت شما شود (۷۹) قوم گفتند میدانی که ما نظری بد دختران و زنان نداریم و تو میدانی ما چه میخواهیم (۸۰) لوط گفت ای کسانی من قدرتی میداشتم که مانع شما میشدم اینک که قادر نیستم از هر شما بمانم و پناهگاه معکس مادی میگزینم (۸۱) فرشتگان گفتند ما رسولان پروردگار تو هستیم و دست بد کاران قوم بتو نمیرسد تو با خانواده خود هنگام شب از این دیار بیرون برو و از بستگانت کسی را جز آن زن بد کاران

که آنها باید هلاک شود و امگدان که وعده عذاب قوم

صبح است و البته صبح هم خیلی نزدیک

میشود (۸۲)

شهری بود که بسیار آباد و درختان فراوان و میوه های بسیار داشت اهالی آن شهر مردمانی بودند که خود را از بول و غایط پاک نمی کردند و غسل جنابت نمی نمودند از جهت بغل و خست طبعی که داشتند و چون مورد مردم از کنار باغ ها بود از میوه های آن می خوردند و نصارت می زدند و مردم شهر عاجز شده و در صدد چاره برآمدند شیطان روزی بصورت پیر خردمندی نزد آنها رفت گفت اگر میل داشته باشید من میتوانم چاره جویی نموده و بشما کاری تعلیم کنم چنانچه ایام دهید دیگر کسی مزاحم شهر شما و محصول باغ های شما نفوذ نکند بدیده من درم و قبول میکنم شیطان گفت هر کس از شهر شما عبور نماید با او لواط کنند و لباسهای او را در آورید تا دیگر جرأت خرابکاری نداشته باشند و پیر شیطان از آنها جدا شد سپس بصورت جوان امرد بالباسی فاخر نزد آنها آمد او را گرفتند و عمل شنیع انجام داد و از آن کار خوششان آمده بطوریکه دیگر باز نهی خود مباشرت نمی کردند و از وجود زن تمتع نمی گرفتند و ناچار از آنها هم بایکدیگر بساحقه می برداشتند مردم از عمل شنیع ساکتین آن شهر خدمت ابراهیم آمده و شکایت کردند بر اثر آن خداوند لوط را بهدایت و رهبری آن

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مِنْ سِجِّيلٍ
 فَتَقَطَّوْا مَعْمُوهُ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِعِيدٍ (۸۳) وَإِلَىٰ مَدْيَنَ
 أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُضُوا أَلْعِيَالَ
 وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرِيتُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ (۸۴)
 وَيَا قَوْمِ اتْلُوا الْمِيزَانَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَهِنُوا النَّاسَ أَشْيَاءُهُمْ
 وَلَا تَقْتُلُوا فِي الْأَرْضِ مُبْسِدِينَ (۸۵)

قوم مبعوث لرمود لوط بآن شهر عزیمت نمود ساکنین شهر او را دیده پرسیدند تو کیستی
 و از کجا آمده و کجا خواهی رفت؛ جواب داد من پسر خاله حضرت ابراهیم و یاشم که
 نمرود او را در آتش انداخته و سوخت و پیرمان پروردگار آتش بر او سرد و رحمت
 گردید و اینک در چند فرسخی شهر شما مسکن دارد و مرا برای صحبت و ارشاد شما
 از جانب خداوند مأمور کرده از خدا بترسید و از عمل زشت خود دست بردارید مردم
 شهر ترسیدند و حضرت لوط چهارت نکردند و لوط در میان آنها مدت سی سال توقف
 نمود و از آنها عیال گرفت و چند دختر از میان او متولد شد و در طول مدتی که لوط در
 میان آن مردم میزیست هر چه آنها را دعوت و ارشاد میکرد قبول نم نمودند و از او
 میخواستند که از شهر آنها خارج شود ولی لوط همچنان بدعوت خود ادامه میداد
 روزی ابراهیم در محل خود نهسته و چند نفر مهمان داشت و چونکه مهمانان رفتند دید
 چهار نفر حضورش ایستاده اند اما بانسان شباهت ندارند و با ابراهیم نموده گفتند سلام
 بر تو باد ابراهیم در پاسخ گفت بر شما هم سلام باد و نزد ساره رفته گفتی همانانی برایم
 رسیده اند که شباهت به پسر ندادند برای پذیرایی ایشان چیزی فراهم کن ساره عرض
 کرد جز این گو ساله چیز دیگری موجود نداریم فوراً گو ساله را ذبح کرده و پریان نموده
 نزد مهمانان آورد.

همینکه فرمان ششم و تهر ما رسید دیار آن قوم را زیرورو نموده و بر سر مردمش از آسمان سنگهای پلا و ملاکت پراشید که بامر پروردگار نشاندار و معین بود و چنین هلاکتی از مردم ستمکار بعید نیست (۸۳) و ما بسوی مردم مدین برادرشان شعیب را فرستادیم و او به مردم گفت بیایید خدای یگانه را پرستید که جز از خدایی نیست و در ترازو و پیمانه ها دقت کنید که کم نگذارید و من خیر و صلاح شما را در آن می بینم مگر رسم از عذاب هدیدی که شما را احاطه نموده و نابود سازد (۸۴) و ای مردم در وزن و پیمانه نمودن کالا رعایت عدالت نمائید و به مردم کم فروشید و در روی زمین فساد و تباهی بر نهیزید (۸۵)

ساره از مهمانخانه عبور نموده دیدم همانان بطعام فراهم شده نگران گفته واقعه را با ابراهیم عرضه داشت آنحضرت مضطرب شد و پرسید شما را چه شده که از طعام ابراهیم غایب نمیشوید؟ گفتند ای ابراهیم نگران مباش و ترس ما فرشتگانیم که از طرف خداوند مأموریم قوم لوط را هلاک سازیم ساره ترسید و تکانی خورد که بر اثر آن با آنکه مدتها پاک بود دچار عادت زدن گردید فرشتگان با ابراهیم و ساره مزده تولد در پسر اسحق و یعقوب را دادند ساره تعجب کرده گفت با اینکه من پانصد هستم و شوهرم نیز پیری فرعون بیش نیست چگونه فرزند خواهد شد؟ جبرئیل نازل شده گفت از امر خدا تعجب نکنید زیرا رحمت و برکات خدا بعبادان شامتوجه و مملوف است ابراهیم از جبرئیل پرسید برای چه فرود آمده اید؟ فرمود برای هلاکت قوم لوط ابراهیم گفت لوط هم در میان قوم است جبرئیل گفت میدانم او و خانواده اش را غیاز میال که باید هلاک شود نجات نخواهیم داد ابراهیم پرسید اگر در میان آن قوم صد نفر مؤمن بود خداوند امر بهلاکت قوم مینمود؟ جبرئیل گفت خیر باز پرسید اگر پنجاه نفر مؤمن یافت میشد چگونه جواب داد؟ خیر گفت اگر ده نفر مؤمن باشند فرمود خیر تا یک نفر مؤمن و اهل حق داد چه خداوند مینماید؟ «فما وجدنا فيها غیر بیت من المسلمین» ابراهیم از جبرئیل تقاضا کرد که بسوی خدا برگشته و طلب بخشایش

بِقِيَّةِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۸۶) قَالُوا يَا
 شُعَيْبُ أَصْلَوتُكَ تَأْمُرُكَ أَن تَقْرُبَ مَا بَعْدَ آبَائِنَا آوَان تَفْعَلُ فِي أَمْوَالِنَا مَا
 نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْعَلِيمُ الرَّعِيدُ (۸۷) قَالَ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ عَلَى
 بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقْنِي مِنهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُبِيدُ لَكُمُ الْخَالِيفَةَ إِلَى مَا
 أَتَيْتُكُمْ عَنْهُ إِن ارِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي
 إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (۸۸)

ورفع عذاب قوم نماید که در فاصله چشم به زدن خطاب شد:
 یا ابراهیم ارمش من هذا (آیه ۷۷ هین سوره) ای ابراهیم از این اندیشه
 در گذر و فرشتگان با جبرئیل از نزد ابراهیم خارج شده و بحضور لوط که مشغول
 آبادی زراعت خود بودند رفتند لوط چون ایشانرا بدید پرسید کیستید و یکجا میروید؟
 گفتند ما غریب هستیم و در این شهر آشنائی نداریم یک امشب ما را مهمان کن گفت
 ای دوستان، مردم این شهر عادت بدی دارند خداوند ایشانرا لعنت کند میترسم هناك
 حرمت شما نموده و مایه شرمساری من شود گفتند ما ورود خود را به شهر تأخیر می
 اندازیم که کسی ما را نبیند و انشاء الله مزاحمتی روی نخواهد داد لوط بشهر نزد عیالش
 رفته و دستور تهیه وسیله پذیرائی از مهمانان را داده و گفت باید کسی از وجود این
 مهمانان باخبر شود و این امر را پنهان بدار تا آنکه بیاداش آن از خطاهائی که تاکنون
 مرتکب شده ای در گذرم عیال لوط کافر بود و با مردم شهر رابطه و علامت شرطیه مقرر
 داشت هر وقت لوط روز مهمان داشت از پشت منزل دود مینمود و اهالی را از وجود
 مهمان خارجی آگاه میساخت و اگر شب کسی میآمد با فروختن آتش در بام خانه
 مردم را مطلع میکرد آن شب هم وقتی که مهمانان بمنزل لوط وارد شدند عیالش
 بر بام خانه رفته و آتشی فروخت و قوم را از ورود مهمانان تازه ای خبر کرد.

آنچه که خداوند برای شما باقی بگذارد و برکت بدهد خیلی بهتر است اگر ایمان داشته باشید ولی چنانچه عسیان بورزید من حافظ ننگیان شما از عذاب خدا نیستم باشم (۸۶) قوم بمسخره بشعوب گفتند آیا نماز تو بتواند میکند که ما را از پرستش مهربود های بدو انمان باز داشته و یا مانع خود که ما بدو خواه خود تصرف در اموال خود نکنیم حقا تو مرز بردبار ورشیدی (یعنی توسعیه و نادانی) (۸۷) شعوب گفت ای مردم شما چه عقیده ای درباره من دارید اگر من از طرف پروردگار خود دارای دلیل و برهان روشن بوده و از پیشگاه حضرت احدیت روزی پاك و پاکیزه بر ایم می رسید نظر مخالف با شما ندارم و اینکه شما را از بعد پرستی و کم فروشی نبی میکنم قصد دینم آنست که تا حدود میسور و آنچه توانایی دارم وضع شما را اصلاح نمایم و موقوفیت من در این مقصد عالی با خداست که من بار توکل کرده و بدرگاه او پناه میبرم (۸۸)

مردم شهر که از مشاهده فروغ آتش بوجود مهمانان تازه داری در خانه لوط بی پرندد شتابان بسوی خانه او روان گشتند.
بطوریکه میفرماید در آیه شریفه «وجاء قومه بهر عون الیه» فرشتگان بصورت جوانان خوشرو و زیبا بهمانه لوط وارد شدند قوم او برای ارتکاب عمل زشت میجا شدند لوط با آنها گفت دختران من برای شما پاك و پاکوترند از خدا بترسید و مرا نزد مهمانانم با عمل زشت خود خوار و شرمسار مسازید مگر در میان شما جوان مرد رشیدی نیست که از این عمل زشت از شما جلو گیری کند و در پاسخ لوط گفتند تو میدانی منظور ما چیست بدختران و زنان کاری نداریم لوط فرمود ای کاش من قدرت و توانایی داشتم تا شما را از عمل زشت منع می نمودم چون چاره ای ندارم از دیار شما بیرون رفته و بجایگاه محکمی پناه میبرم جبرئیل گفت ای لوط اگر بدانی چه قدرت و توانایی داری این قدر معزول نمیشوی لوط پرسید شما کیستید و برای چه کار آمده اید و خیال دارید چه کنید گفتند ما فرشتگان از طرف پروردگار برای هلاکت قوم تو آمده ایم لوط پرسید آیا در همین ساعت جبرئیل گفت موعد هلاکت قوم صبیح است و صبح هم بسیار نزدیکست در همین موقع مردم درب منزل لوط را شکسته و داخل شده بقصد

و يَا قَوْمِ لَا يَجْرُ مِنْكُمْ شَيْءٌ أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ
 أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمَ لُوطٍ مِنْكُمْ بِعَبِيدٍ (۸۹) وَ اسْتَغْفِرُوا
 رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ (۹۰) قَالُوا يَا ضَلِيلٌ مَا تَفْعَلُ كَثِيرًا
 مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَقَوْلَا رَهْطُكَ قَرَحْنًا وَ مَا أَنتَ
 عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ (۹۱) قَالَ يَا قَوْمِ ارْهَقُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ اتَّقُوا لَكُمْ
 وَرَأْسَكُمْ ظَهَرَ يَا إِنْ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۹۲)

آزار میبایان لوط حمله نمودند جبریل اطمینان بآنها زده چهره و صورت ایشان
 تغییر کرد و معو شد و بر اثر مشاهده حال آنها فهمیدند عذاب بر ایشان نازل شده در
 میان قوم لوط دانشمندی بود و مطمئن بر این معنی که اگر لوط در بین قوم باشد خداوند
 عذاب بر آنها نازل نمی نماید مردم گفت عذابیکه لوط را داده بود رسید مسافلتی
 کنید که لوط از میان شما خارج نشود ، زیرا تا او در بین شما است عذاب بر شما وارد
 نمیشود تمام جمع شدند و در اطراف خانه لوط بنگهبانی مشغول شدند جبریل بلوط
 گفت که برای ترک شهر و قوم حرکت نموده و خارج شود لوط گفت چگونه ممکن
 است از خانه بیرون رفت تمام مردم مواظب من بوده و اطراف خانه مرا گرفته اند جبریل
 همودی از نور بدست لوط داده و دستور داد بانمام بستگان خود به پیروی از نور آن
 همود رفته و کسی را خبر ندهد لوط روانه شد عیالتی مطلع گشته و میخواست بدنبال
 آنها برود که سنگی بار آسمانی نموده و کشته شد و چون طلوع فجر رسید فرشتگان
 اطراف شهر را گرفته و آنها را از هفتین طبقه زمین کنده و به هوا پرتاب نمودند و از آن
 بلندی واژگون کرده و زیرورو نمودند و بر سر مردمش از آسمان سنگهای باران
 ببارید که بامر پروردگار نشان داد بود و چنین نابودی و هلاکتی از مردم ستمکار
 دور نیست .

شعیب مجدداً قوم را نصیحت نموده و گفت مخالفت و ضدیت با من شما را با نیانگشاند که همان بلایی که بر سر قوم نوح و هود و صالح و مخصوصاً همین قوم لوط که دوران همان از شما دور نیست بر شما هم نازل شود (۸۹) از خدای خود طلب مغفرت و آمرزش نموده بسوی او باز گردید زیرا که پروردگار من بسیار معفوق و مهربانست (۹۰) مردم گفتند ای شعیب بیشتر از سخنان تو برای ما مفهومی ندارد و ترا در بین خود شخصی ناتوان و بی ارج می بینیم اگر احترام و ملاحظه طایفه و کسانیت نبود ما ترا سنگسار میکردیم زیرا که تو بر ما برتری و عزتی نداری (۹۱) شعیب گفت آیا طایفه و کسان من در نزد شما از خدای من عزیزتر میباشد که چنین خدا را پشت سر گذاشته و فراموش کرده اید بدانید خداوند و پروردگار من با آنچه شما می کنید احاطه دانه و آگاه است (۹۲)

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از گفتار لوط که فرمود «هؤلاء بنائی» آن بود که با دختران و زنان تزویج کنند و اطفال غریزه جنسی از طریق مفروض و عاقلانه بنمایند و چون پیغمبران پدران روحانی مردمند لذا فرمود دختران من برای ازدواج شایسته و پاکیزه ترند و فرمود خداوند پس از لوط پیغمبری نفرستاد مگر آنکه میان مردم و قوم خود محترم بوده است

و از صالح روایت کرده گفت از حضرت صادق علیه السلام معنای آیه «لو ان لی بکم قوه» را سؤال کردم فرمود یعنی اگر تکیه داشتم بسوی عیص و سیزده نفر یاور با شما جهاد مینمودم.

و از ابا بصیر روایت کرده گفت فرمود حضرت صادق علیه السلام ممکن نیست بتدای از دنیا برود و عمل قوم لوط را حلال بداند و مرتکب بشود مگر آنکه خداوند بقلب او سنگی بیندازد اما مردم آن را نمی بینند.

قوله تعالى : والی مدین اناهم شعیباً

هلاک قوم

در بخش دوم سوره اعراف ذیل آیه ۸۵ بیان نمودیم

شعیب

ولادت شعیب و فرستادن او را بسوی اهل مدین و اینکه آن

و يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِبِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۹۳) مَنْ يَأْتِهِ
عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَنْهَوْنَهُ عَنْهُ وَاتَّقُوا إِلَهِي هَٰذَا هُوَ رَقِيبٌ (۹۴) وَلَمَّا جَاءَ
أَمْرُنَا لَنَجِيَّنَّ شُعَيْبًا وَآلَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَآخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا
الْصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۹۵) كَانَتْ لَمْ يَفْتَنُوا لَهَا إِلَّا بَعْدَ
لَمَدَيْنَ كَمَا بَعَثْنَا لُوطَ (۹۶)

قوم بت پرست بودند و انواع محرمات را مرتکب میشدند شعیب با آنها فرمود بیایید
خدای یگانه را پرستش کنید که جز او پروردگاری نیست و کم فروشی نکنید من خبر
شما را در آن می بینم میترسم عذاب خدا بر شما احاطه کند و نابود شوید ای مردم
بعدالت رفتار کنید و کم فروشی و در دردی زمین بنسازد برنجیزید آنچه را خدا برای
شما باقی نگذاشته و برگشت دهد بهتر است و اگر مصیبت و نا فرمائی کنید من حافظ و
نگهبان شما از عذاب خدا نیاشم شعیب را استهزاء و مسخریه کردند و او را سفیه و نادان
خطاب مینمودند خداوند گنایه آورده از گفتار زشت آنها به سلیم و رشیدی گفتند بآن
حضرت آیا نماز تو امر میکند که ما را از پرستش محبوبان بدو انمان باز داری یا مانع
هوی از آنکه در اموال خود بدلخواه تصرف کنیم؟ فرمود من از طرف پروردگار خود
برای شما دلیل و برهان روشن آورده و از پیشگاه ربوبی روزی پاک و پاکیزه ای برای
من میرسد بشما هیچ احتیاجی ندارم و هیچگونه نظر مخالفتی نداشته فقط مقصودم
آن بود تا حد توانائی شما را از بت پرستیدن و کم فروشی و سایر محرمات دیگر باز
دارم بخدای خود توکل کرده و پناه میبرم ولی میترسم مخالفت و تمرد شما بامن عاقبت
پیمائی کشد که همان بلا یکی که بر قوم نوح و هود و صالح منصوباً قوم لوط که دورانشان
از شما دور نیست رسید بر شما هم نازل شود بترسید از خدا و بسوی او باز گردید و
توبه کنید همانا پروردگار من بسیار باعطوف و مهربان است گفتند ای شعیب بسیاری

دوباره شعیب گفت ای مردم شما هر چه میخواهید بکنید من هم بوظیفه‌ای که دارم عمل خواهم کرد بزودی خواهید دانست (۹۳) که عذاب و خواری بر کدام يك از ما خواهد رسید و چه کسی از من و شما دروغگو میباشد شما منتظر نزول عذاب باشید منم با شما منتظر و مراقب این امر خواهم بود (۹۴) همینکه موعد قهر و خشم ما فرا رسید شعیب و یارانش را که ایمان آورده بودند با طغیان رحمت خود نجات دادیم و متعکدان امت را صیحه آسمانی فرا گرفت و چون صبح در رسید آنها در دیار خود هلاک و نابود شدند (۹۵) مثل آنکه گویی هرگز در آن دیار نبودند بدانید و آگاه باشید که مردم مدین هم چون کفار قوم نبودند از رحمت خداوند دور شدند (۹۶)

از گفتار شما مفهومی ندارد و تو در میان ما شمع ناتوان و ناچیزی باشی اگر برای خاطر عشیره و کسانیت نبود تو را سنگسار مینمودیم و دوازده ما قرب و منزلتی نداری فرمود آنها کسان من دوازده شما از خدای من عزیزتر میباشد خدا را فراموش کرده‌اید بدانید با آنچه عمل میکنید پروردگار آگاه است هر چه میخواهید بکنید من هم بوظیفه‌ای دارم بزودی خواهید دانست عذاب و خواری بر کدام يك از ما خواهد رسید و چه کسی دروغگو میباشد منتظر عذاب باشید. هر چند آنحضرت با آن مردم ملاطفت و مهربانی فرمود آنها خشونت و تمرد کردند تا خفای آن تبعکاران از حد گذشت و بسزای اعمال خود گرفتار شدند بشعیب و همی رسید آنها بیکه بنوا ایمان آورده اند همراه خود برداشته و از این دیار بیرون روید پس از آنکه آنحضرت بامؤمنین خارج شدند اثر عذاب پدیدار شد صدای هولناکی از آسمان شنیده شد و زلزله عظیمی ظاهر گشت و آن جماعت را بروی افکنده و بلاد آنها غرقاب و ویرانه شد تمام آنان هلاک گردیدند چون صبح فرا رسید گویا ایشان هرگز در آن نبوده اند ای مردم بدانید و آگاه شوید که اهل مدین هم مانند قوم نبودند از رحمت خدا دور شدند.

پایان داستان قوم شعیب

عیاشی از محمد بن فضیل روایت کرده گفت از حضرت رضا علیه السلام انتظار فرج را

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ مَلَطْنَا مِثْرًا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَآلَهُ فَاتَّبَعُوا
 أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمَرَ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (۹۸) يَتَّبِعُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ
 النَّارَ وَ يَتَنَبَّئُ الْوَرْدَ الْمَعْرُودَ (۹۹) وَاتَّبَعُوا فِي هَذِهِ نَعْتَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ
 يَتَنَبَّئُ الْوَرْدَ الْمَعْرُودَ (۱۰۰) ذَلِكَ مِنَ أَنْبَاءِ الْغَرَىٰ لَعَلَّكَ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ
 وَحَصِيدٌ (۱۰۱) وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمْ
 الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ
 وَ مَارَادَهُمْ غَيْرَ قَبِيضٍ (۱۰۲)

مشوکل کردم انتظار فرج را از مود: فرج یکی از کلمات بسیار می باشد و فرمود چه بگوئید
 صبر کردن و انتظار کشیدن فرج آیا نشیده ای قول خداوند را در قرآن که میفرماید
 مدارقوها انی معکم رقیب بر شما باد به صبر و بردباری کردن همانا بعد از یأس و شدت
 فرج است و مردمان پیش از شما بردبارتر بودند از شما سپس اشاره میفرماید به
 موسی که شرح او را در بخش دوم این کتاب بیان نمودیم.

قرن ثانی: یقدم قومه یوم القیمة فأوردهم النار و یتنبئ الورد المعرود
 یعنی فرعون روز قیامت پیش رو قوم خود باشد تا آنها را بدرخ در افکند
 چنانچه پیشوای آنان بود در دنیا و ایشان را بسوی آتش دعوت مینمود و در این دنیا
 برای خود نعمتی گذاشتند چه پیغمبران و مؤمنین بر آنها لعنت میفرستند و برای قیامت
 بد ذخیره ای فراهم کردند ای پیغمبر این اخبار قراء و شهرها نیست برای حکایت
 کردیم که بعضی از آن شهرها هنوز بر پا و معمور است و بعضی دیگر ویران شده و از
 بین رفته اند (قائم عبارت از عمران و مقصود از حصيد خراب و ویرانه است) و این عذاب و
 هلاکتیکه بر ایشان گذشته نازل شد باستحقاق بود چه ما بر ایشان جفا ننمودیم آنها
 بر خوب داشتن ستم روا داشتند و معبودان باطلی که عیبرستیدند برای آنان عقید نبود و

و پس از آن موسی را با آیات و دلایل روشن و حتمی بر سالت نزد فرعون و پیروانش فرستادیم و ای مردم از اول امر فرعون که فاقده هر گونه رشد و حکمت بود پیروی نمودند (۹۸) فرعون قوم خود را بدوزخ در افکند که بسیار بد منزلگاهی است (۹۹) فرعونیان در این دنیا برای خود لعتی باقی گذاشتند و برای روز واپسین و قیامت بد ذخیره ای فرستادند (۱۰۰) ای پیغمبر گرامی این اخبار قراء و شهرهائی است که برایت حکایت کردیم بعضی از آنها هنوز بر پا و مصدوره است و برخی را هم همرگ مردمش را بدباد عدم و نیستی فرستاده و ازین دلخواهاند (۱۰۱) و ما بر آن مردم متمسک جفا نمودیم بلکه خود آنها بر غوشتن ستم روا داشتند و خدا بان باطلی که می پرستیدند برای آنها عقیق و واقع نگشته و رفع خطر از ایشان ننمودند وقتی که امر قهر ما بر نابودی و هلاک آنها رسید جز بر مراتب حسرتشان بیفزود (۱۰۲)

و سودی به عقیق و قتی که امر قهر ما بر هلاک و نابودی آنها رسید جز بر حسرتشان بیفزود چنین است سخنگیری پروردگار وقتی بنمواهد دیار متمسکران را ویران کند انتقام مؤاخذة او بسیار شدید و دردناک است و در هلاک و نابودی گذشتگان عبرتی است برای آنها بلکه از عذاب روز جزا میترسند و آن روز روزیست که تمام خلایق جمع شده و جزای اعمال خود را در آن روز مشاهده میکنند.

این بابویه ذیل آیه «ذلک یوم مجموع» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود روز مشهور و روز عرفه است و روز مجموع روز قیامت است. و در روایت دیگر فرمود روز مشهور و روز قیامت است «مجموعش گویند برای آنکه اولین و آخرین خلایق جمع شوند برای حساب و کیفر و پاداش و آرزو را مشهور نامند چه جن و انس و اهل آسمان و زمین حاضر شوند در پیشگاه مقدس پروردگار و هیچ روزی متصف بمجموع و مشهور نشود جز روز قیامت.

قوله تعالى : یوم یات لا کلام نفس الا باذنه لکنهم شقی و سعید این آیه خبر میدهد از روز مشهور که قیامت است و میفرماید آن روز که میرسد کسی سخن نمیگوید جز با اجازه خداوند و در آن روز مردم یا تیر بهشت هستند یا آنکه

وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ أَنْ أَخْذَهُ إِلَيْهِمْ شَدِيدٌ (۱۰۳)
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ
 وَذَلِكَ يَوْمُ الْغُورَةِ (۱۰۴) وَمَا تَوَخَّرَهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ (۱۰۵) يَوْمَ يَأْتِ
 لَاكُفَّكُمْ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمَنْهُمْ ذِقْنٌ وَبَعِيدٌ (۱۰۶) فَأَمَّا الَّذِينَ شَقَّوْا قُلُوبَ
 النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ (۱۰۷) خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ
 إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ قَعَالٌ لِّمَا يَكْفُرُونَ (۱۰۸)

سعادتمند و خوشوقت خواهند بود تیره بهشتان را در آتش دوزخ افکنند در حالیکه بآه
 و آه حسرت از دل بیرون کنند و در آن آتش جاوید هستند تا وقتی که آسمانها و زمین
 باقی میباشند مگر آنکه اراده حق بر جهانها تعلق بگیرد

قرنه تعالى : خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ

اگر گوینده ای امتراض کند چگونه خلود اهل بهشت و دوزخ را خداوند محقق
 فرموده بدوام و بقا، آسمان و زمین و حال آنکه روز قیامت آسمان و زمین وجود ندارد
 و فانی شود؛ جواب گوئیم مقصود از آن تحویل برد و اینگونه مثالها در میان اعراب بسیار
 و مرسوم است چنانچه گویند ما این عمل را چها آوریم تا آسمان و زمین باقی است و
 تا هنگامی که خورشید بجهان میتابد غرض آنها از این تعبیر تأیید و همیشگی است
 پس معنای آیه آنست که کفار در آتش و مؤمنین در بهشت جاوید همانند و یا گوئیم در
 قیامت هم آسمان و زمین وجود دارد باین معنی هر چه تو را سایه افکند آسمان تو
 گویند و هر آنچه تو را بر دارد زمین تو باشد در صورتیکه مراد به بهشت و دوزخ بهشت
 و دوزخ آخرت باشد ولی طبق روایتیکه عیاشی از حضرت صادق علیه السلام حدیث کرده مراد
 بهشت و دوزخ دنیا است که ارواح مؤمنین در آن منتقل میشوند تا قیام قیامت فرمود
 آنحضرت آتش در این آیه و آیه ۴۹ سوره مؤمن «النار یمرضون علیها غدواً و عشیاً» بر دوزخ

چنین است سخت گیری پروردگارت و قتی که بخواهد قری و دیار ستمکاران را ویران کند انتقام و مواخذة او بسیار شدید و دردناک است (۱۰۳) در این امر هلاک و نابودی آیت و عبرتی است برای کسی که از عذاب و جزا بترسد و آن روز همه روزی است که تمام خلایق جمع شده و جزای اعمال خود را در آن روز می بینند (۱۰۴) و ما آن روز را (قیامت را) عقب نیاندایم مگر مدت معینی که در علم ازلی خود مقرر نموده ایم (۱۰۵) آن روز که میرسد کسی جز با اجازه خداوند سخن نمیگوید و در آن روز خلایق بآئیر و سخت و شقی هستند با آنکه سعادتمند و خوشوقت خواهند بود (۱۰۶) اما تیره روزان شقی را در آتش دوزخ در افکنند در حالیکه ناله و آه حسرت از دل بیرون کنند (۱۰۷) و در آن آتش ابدی و جاوید هستند تا وقتی که آسمانها و زمین باقی می باشند مگر آنکه اراده حق بر جهانها تعلق بگیرد زیرا خداوند هر چه بخواهد میکند (۱۰۸)

است چه در قیامت صبح و شب و آسمان و زمین وجود ندارد. و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از بهشت و دوزخ و لایحه محمد صلی الله علیه و آله و آل او و دوستی دشمنان آنها است و مردمان نادان و جاهل بطنم تفسیر، تصور کرده اند همیشه خدا که در آیه میفرماید «الا ماشاء ربك» برای کسانی است که داخل در جهنم و بهشت قیامت شده اند اگر آنطور باشد که ایشان میگویند دیگر در دوزخ و بهشت کسی باقی نمی ماند و این خیال باطل آنان دوزخ است چگونه میتوانند بیرون آمده و خارج شوند و حال آنکه خداوند میفرماید «ما کثیر فیہ ابداء» همیشه در آنجا جاوید بمانند و فرمود آنحضرت هر دو آیه در حق مردمان شقی و سعید قائل شده:

و شاید مقصود از مشیت در آیه زیادی عذاب کفار و افزودنی نعمت برای مؤمنین باشد مانند آنکه یکی بد دیگری بگوید «لی علیک الف دینار الا الالفین» برای من بر دهمه تو هزار درهم است جز آن ده هزار درهمی که بتو در وقت فلانی قرض دادم و چون استثناء و خارج کردن بیشتر از کمتر نصاید لذا به معنی زیادتی بود بتایر این الایضی سوی است مانند آنکه گفته میشود «ما عشار جل الا زید» نیست همراه ما بجز زید.

وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَنُفِىَ إِلَيْهِمُ الْجَنَّةُ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرُ مَجْذُولٍ (۱۰۹) فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمَوَالُهُمْ لَصَبِيحُهُمْ غَيْرَ مَتَّوِّعِينَ (۱۱۰) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَقَوْلَا تَكَلِّمُ صَبَّتْ مِنْ رَبِّكَ لَقِصَى بَيْنَهُمْ وَإِلَهُمْ لَقِيَ شَكٌّ مِنْهُ خَرِبَ (۱۱۱) وَإِنْ كُنَّا لَمَّا تَوَلَّيْنَاهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱۲)

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود کفار و مشرکین در دوزخ با اهل توحید و مسلمانان طعنه زنند و گویند اسلام و توحید بحال شما سودی نبخشید ما و شما برابر باشیم در آتشگاه رحمت پروردگار شامل حال آنها گردید خطاب بر رشتگان شود شفاعت کنید از ایشان میسر بفرماید من ارحم الراحمین هستم بیرون آورید آنان را از آتش جهنم فرشتگان آنها را خارج کنند

مباحثی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود ممکن است عقیقه خدا تعلق بگیرد بر آنکه اهل دوزخ را از دوزخ بهمان دهد و بیرون آورد از جهنم ولی هرگز اهل بهشت را از بهشت خارج نکند.

ابن بابویه از عبدالله بن سلاطین روایت کرده گفت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردم آیا ممکن است خداوند قومی را عذاب کند بدون حجة و عذری؟ فرمود پروردگار منزله از آنست این امر را بفرماید عرض کردم حضورش پس چه بفرماید نسبت با اولاد مشرکین و کفار آنها در بهشت مستندیا در دوزخ؟ فرمود روز قیامت خداوند تمام خلایق را جمع کند برای حساب و کتاب از آن جمله فرزندان مشرکین هستند که پیش از بلوغ وفات کرده اند خطاب شود با آنها کیست پروردگار شما و چیست دین و کردار شما؟ پاسخ دهند پروردگار ما تو باشی که ما را میافریدی و از دنیا بریدی و قرار ندادی

اما نيك بختان و سعادتمندان در بهشت جاويدان هستند تا وقتيكه آسمانها و زمين باقى است مگر آنكه پروردگار عطای خویش را قطع نكندنى و ۵۰ يشكى بفرماید (۱۰۹) ای رسول ما بدون شك و شبهه بدان آنچه كه آنان به پیروی پدران خود میپرستند باطل است و ما عذاب و کیفر عس و کفر را بعد کمال میسازیم (۱۱۰) و ما برای موسی کتاب تورات را فرستادیم و در باره آن کتاب آسمانی هم اختلاف نموده و تصدیق نکردند. اگر نه آن بود كه در علم ازلی و كلمه سابقه الهی عقبت بر این بود بین آن مردم حكم به عذاب داده میشد این تیره دلها پیوسته در شك و تردید بوده و بر حقایق شبهه و ریب مینمایند (۱۱۱) و البته بخداوندت همه خلائق را جزای نيك و بد اعمالشان خواهد رسانید و دوست كه از رفتار و كردار همه مطلع و آگاه میباشد (۱۱۲)

برای ما زبانی ناسخ کنیم و تلاوت آیات تو را نمایم و نه پیغمبری تا از او پیروی کنیم و نیست دانشی برای ما جز آنچه تو بیا بآدادی پروردگار با آنها مینماید ای پندگاران من اگر شما را امر کنم بچیزی چو خواهد آورد و عرض کنند بلی اطاعت و فرمانبرداری کنیم امر بفرماید بخداوند بآتش فلق (و آن آتشی است بسیار شدید در جهنم و قتی زبانه میکشد شعله آن سیاه است) بدست بدو در صورت خلائق و از شدت حرارت آن دیده ها نابینا شود و زدن باردادار حمل خود را ساقط کنند و اطفال از ترس آن بصورت پیره مردان در آیند پس امر کند پروردگار باطفال مشرکین كه داخل آن آتش شوند هر کدام از آنها در لوح محفوظ معین شده كه به بهشت برود دفعتاً خود را در آن آتش افکند و آن سرد و رحمت خود بر او همچنانكه بر حضرت ابراهیم سرد و رحمت شد آتش نمرودیان و آنهايكه میر رسیده كه به بهشت بروند از رفتن در آن آتش امتناع نموده امر میشود بدنیال پدرانشان ایشان را بدوزخ افکند و اینست معنای آیه ندمم شقی و سعید تا آخر.

قوله تعالى : فَلَاحِكٌ فِي مَرِيَةٍ مَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ

ای پیغمبر بدون شك آنچه آنها بنیر از خدا می پرستند باطل بوده و آنان را بسوی آتش میکشاند و نمی پرستند غیر خدا را مگر از جهة تخلید کردن پدرانشان كه آنها نیز غیر خدا را پرستش می نمودند و ما عذاب و کیفر ایشان را بعد کمال می

فَأَسْتَفْتِمُ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۳)
وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَعِمْتُمْ نَارًا وَمَا تُلْكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ
مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (۱۱۴) وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَ زُلْفَا
مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْعَصَاتِ يُذْهِبُنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ (۱۱۵)
وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَمْرًا الْمُحْسِنِينَ (۱۱۶) فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن
قَبْلِكُمْ أُولُوا بَنِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ النَّسَاءِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ
وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ (۱۱۷) وَ مَا كَانَ ذَلِكَ
لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بَظَانٍ وَ أَهْلُهَا مُصِلُونَ (۱۱۸)

و ما بایم و ما موسی کتاب تورات عطا کر دیم قوم او در باره صحت آن کتاب اختلاف نموده
و تصدیق نکردند، و این آیه برای تسلیت خاطر پیدمبرا کرم علیه السلام نازل شده اگر قریش
تکذیب آن حضرت نموده و منکر قرآن شده اند تا زکی ندارد چه موسی نیز او را
تکذیب کرده و در تورات اختلاف کردند و اگر نه آن بود که در علم ازل و وحی سابق
حق گذشته بود که تأخیر اندازد جز او کیفر متمر دین را تا روز قیامت برای مصلحتی
همانا بزودی آنها بکیفر اعمال خود میرسد و این کفار و مشرکین شک کنند در
وعده و عذاب خدا لا اله الا الله خداوند همه خلایق را بجزای بیک و بد اعمالشان خواهد
و ما بید و اواز کردار همه آگاه است ای رسول ما ثابت قدم باش و آنچه را بتو وحی
نمودیم بر این مردم برسان و آنها را بتد و نصیحت دعوت کن تا اینکه از مؤمنین پیروی ارتو
کردند پایداری و استقامت نمایند و از حدود مقرر تجاوز نکنند و در امر دین زیاده
کم نمایند تا از حد استقامت خارج شوند چه خداوند بآنچه میکنند بینا است سپس
خداوند نمی میکند مسلمانان را از جدال در دین و تکیه کردن و دوستی با اشخاص

ای رسول همانطور که امر کرده‌ام خود و کسانی که به همراهی تو رجوع بنا کرده‌اند پایداری و استقامت نمایند و از حدود مقرر تجاوز نکنند زیرا که خداوند بآنچه می‌کنید بینا است (۱۱۳) و با کسانی که ستم پیشه و ظالم هستند دوستی و همکاری ننمایید تا پاتش کیفر آنها مبتلا شوید و جز خدا برای شما دوستی وجود ندارد و کسی شما را یاری نخواهد کرد (۱۱۴) نماز را در دو طرف روز (اول روز و غروب) و در تاریکی شب پیادارید چونکه نیکوکاری شما موجب اذین رفتن بدیها میشود و این اقامه نماز يك تذکر و یادآوری است برای اهل ذکر و طالبین لقای حق (۱۱۵) ای پیغمبر صبر و بردباری پیشه گیر و بدان که خداوند پاداش نیکوکاران را تضییع نمی‌نماید (۱۱۶) چنانچه در قرون گذشته و پیش از شما مردمی عاقل و باایمان وجود داشت مردم را از تهاهی فساد الهی مینمودند بهلاکت می‌رسانیدند که معدودی از مؤمنان پاک‌دین را بجات دادیم و اکثریت آنها بدببال اسراف و تمیص و کفرانی رفته و مردمی به کار و کفر بودند (۱۱۷) ممکن نبود که خداوند ارروی ستم و ظلم مردم صالح و نیکوکار قریه‌ای را نابود و هلاک سازد (۱۱۸).

ظالم و ستمکار بفولش که بفرماید «لا ترکوا الی الذین ظلموا» و در کافی ذیل آیه «لا ترکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود کسی که حضور پادشاهی شرفیاب میشود مایل است آنقدر زنده بماند تا از عطای پادشاه بر خوردار شده و از جیب بافتون سلطان عطائی باورسد. شیخ در تهذیب پسند خود از ذراره روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم خداوند چند نماز را واجب فرموده است؟ فرمودند در شبانه روز پنج نماز واجب شده عرض کردم آیا خداوند در قرآن در این باره تصریح فرموده یا خیر؟ فرمود بلی از دلواک شمس که زایل شدن آفتاب از خط نصف النهار است تا نصف شب که غسق الیل میباشد چهار نماز و پنجم آن قرآن الفجر است و در آیه ۱۱۵ میفرماید «طرفی النهار و زلفاً من الیل» که نماز عشاء است و فرمود «حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی» نماز ظهر است و این نماز را پیغمبر اکرم ﷺ در وسط روز بیجا می‌آورد و وسط نماز ظهر و مغرب که طرفی النهار باشد نماز عصر است و در بعضی روایات وارد شده که نزول

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَرَاؤُنَّ مَخْتَلِفِينَ إِلَّا مِنْ رَحْمَةِ رَبِّكَ وَلَئِنَّكَ خَلَقَهُمْ وَتَعَلَّمَ كَلِمَةً رَبِّكَ لَا تَلْنُ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (١١٩) وَكَأَلَّا نَقُصَّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نَقِصُّ بِهَ ظُؤُودُكَ وَجَعَلْنَاكَ فِي هَؤُلَاءِ لَعَنًا وَمَوَظِعَةً وَ ذِكْرًا لِلْمُؤْمِنِينَ (١٢٠) وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ (١٢١) وَانظُرُوا إِلَىٰ مَا تُنْتَظَرُونَ (١٢٢)

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا فاعبدوه وتوكلوا عليه و ما ربك بقاتل عما يعملون (١٢٣)

اگر خدای تو میخواست و حقیقت ارتباط میگرفت تمام مردم روی زمین يك امت می شدند ولی پیوسته اختلاف و نفاق در بین ملل مشوعه خواهد بود مگر آنکه خداوند کریم بفرماید و هدایت شوند و برای همین منظور هم آفریده شده اند و کلامه قهر خداوندی بلزوم و حقیقت پیوسته است که فرموده دوزخ را از کفار جن و انس برخواهم کرد (۱۱۹) ما تمام اخبار مربوط با نبیاء سلف را برایت حکایت میکنیم تا قلبت محکم و استوار شود و حقایق و طرقه صحیح و راه سوابق بر تو روشن گردد و برای مؤمنین پند و اندرز و عبرتی باشد (۱۲۰) ای پیغمبر بآن کسانی که ایمان نیاوردند بگو شماها بکارهای زشت و معاصی خود ادامه دهید و ما هم بکار طاعت و بندگی خود مشغول هستیم (۱۲۱) شما منتظر جزای اعمال کرده های خود باشید ما هم در انتظار پاداش و ثواب اعمال خیر هستیم (۱۲۲) امور نهانی آسمانها و زمین بر خداوند واضح و آشکار است و تمام کارهای عالم راجع به خداست پس او را بندگی و پرستش نموده و باز توکل کنید و بدانید که خداوند هرگز از کرده های خلق غافل نمی ماند (۱۲۳)

اذا فعلوا فاحشة او ظالموا انفسهم ذکر الله فاستغفروا لذنوبهم فرمودند این هم ایست عرض کردند حضرت بفرمایید فرمود از رسول خدا شنیدم که میفرمود امیدوارترین آیات قرآن این است :

«ان الحسنات يذهبن السيئات»

و در کافی ذیل آیه «ولا يزالون مختلفين الا من رحم ربك» از ابی حمزه ع روایت کرده گفت از حضرت باقر ع موضوع استطاعت و گفتار مردم را پرسیدم : این آیه را تلاوت فرموده گفتند ای اباعبیده مردم در اقوال و گفتگوها اختلاف دارند روی این اصل اکثر ایشان بهلاکت می افتند عرض کردم پس مراد از الا من رحم ربك چیست؟ فرمود شیعیان ما آل محمد مشمول رحمت الهی خواهند بود که خداوند برای این رحمت واسعه خود آنان را آفریده است و عرض از رحمت اطاعت امام است بطوری که میفرماید «و رحمتی وسعت کل شیئی» مراد از همه اشیا شیعیان و رحمت عالم امام است که احاطه و وسعت دارد که در این روایت بطور تفصیل تشریح گردیده علاقمندان

میتوانند در کتاب کافی یا سبل روایت مراجعه نمایند و ما در اینجا مختصری از آنرا که مربوط بتأویل آیه بود بیان نمودیم.

این بابویه در معنای آیه **وَلَا تُغْنِهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ** از سعد بن عبدالله قمی بسند خود از رسول اکرم **ﷺ** روایت کرده فرمود روزی جبرئیل بر من نازل شده گفت ای رسول خدا برای شما از طرف پروردگار هدیه ای آورده ام که بکسی پیش از شما هدیه نشده است رسول اکرم پرسیدند آن چیست جبرئیل گفت صبر است پیغمبر فرمود بهتر از صبر چیست گفت رخصت و بهتر از رخصت زهد و بهتر از زهد اخلاص و بالاتر از اخلاص یقین و برتر از یقین توکل است مردم از پیغمبر اکرم **ﷺ** پرسیدند مراد از توکل چیست فرمود معنای توکل آنست که شخصی بداند و مطمئن باشد جز به خواست خدا کسی نمی تواند نفع و یا ضرری بآبر برساند و یا او را از اصول چیزی منع کند و یا چیزی بآورد و بطور کلی از مخلوق مأیوس باشد اگر کسی چنین باشد جز برای خدا کاری نکند و بغير خدای باحادی امیدوار نباشد و غیر از خدا از کسی نترسد و طمع در مال کسی ننماید و در برابر مخلوق از ابتلاعات خود شکایت ننموده و در حضور اشخاص شکر نعم خدا را برپا ننمواهد کرد و بآنچه از مال دنیا باورسد سپاسگزار بوده و اکتفای بهم نکند پس صفت مرتبه رضا چیست فرمود مراد از رضا آنست که بآنچه از مال و نعمت دنیا باورسد راضی بوده و با قای خود غضب نکند و بعبادت و عمل اندک خود راضی نباشد پیغمبر فرمود از جبرئیل پرسیدم زهد یعنی چه؟ جواب داد مقصود از زهد آنست که دوست ندارد هر که را که خدا دوست میدارد و دشمن بداند کسی را که خدا دشمن دارد و از مال دنیا بخل آن قناعت ورزد و از آنچه که باعث فرو رفتن بآتش جهنم است دوری بجوید و آرزوهای خود را کم و کوتاه نماید و مرگ را پیوسته در برابر چشم خود محسوس بداند.

گفتم ای جبرئیل اخلاص چیست گفت معنی کسی است که از مردم سؤال نکند تا خود بیابد و چون یافت بآن راضی شود و اگر چیزی بیش از احتیاج داشت در راه خدا بمردم محتاج برساند پس اگر از خلق خدا سؤال نکرد اعتراف و اقرار به بندگی خدا نموده و چون بدست آورده راضی شد خداوند نیز از او راضی خواهد

بود و هر وقت مازاد مال خود را بنیازمندان داد بفضل خدا یقین کرد و اطمینان خواهد یافت و این کمال اخلاص است.

گفتم یقین چه باشد؟ گفت مؤمن که بمرتبه یقین رسیده باشد هر عملی را که انجام میدهد خدا را در نظر داشته و مانند آنست که خدا را مشاهده میکند و میداند که چه او خدا را نمی بیند ولی خدا او را می بیند و ایمان و یقین دارد که آنچه باید بآورد حتماً میرسد و غمنا نکند و آنچه باید بآورد نخواهد رسید و تمام اینها شاخه ها و فروع درخت توکل و درجات زهد است.

پایان سورة هود



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْمُرْتَلَكِ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ (۲)
 قَدْ خَلَّصْنَا عَلَىكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ
 مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (۳) إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ
 عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (۴) قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَخَافُ
 أَنْ يُبَدِّلَ عَلَيَّ الْيَوْمَ الْأَيَّامَ (۵)

سورة یوسف

سورة یوسف در مکه نازل شده و یکصد و یازده آیه و یکمزار و هفتصد و هفتاد
 و شش کلمه و هفت هزار و یکصد و شصت و شش حرف است در ثواب قرائت آن
 این بابویه بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر که سوره
 یوسف را چه در شب و چه در روز تلاوت نماید خداوند او را در قیامت با جمال یوسف
 معشور میفرماید از هول قیامت ترسی نداشته و از بتدگان نیکوکار باشد.
 و این حدیث را عیاشی با زیادتى (و در دنیا از زنا کردن و فحاشی ایمن باشد)
 روایت کرده است.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود بیست و یک مرتبه سوره یوسف فرموده اند
 زنی از خود را در غریبه و بالاخانه‌هایی که مشرف بر مسیر و خیابان و کوچه و راهرو و
 مردم باشد منزل ندعید و نوشتن و کتابت و سوره یوسف را با آنها نیاموزید و بهیچای آن
 بافندگی تعلیم کنید.

در کتاب نهج‌القرآن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر کس سوره

بنام خداوند بخشنده مهربان

این کتاب آیات پروردگار است که حقایق را روشن میسازد (۱) ما این قرآن را بزبان عربی فرستادیم تا بر مراتب عقل و ادراک شما بیفزاید (۲) ما با وحی این قرآن بهترین داستانها را برایتان حکایت میکنیم با آنکه قبل از وحی باز آن بی اطلاع بودی (۳) روزی یوسف پیدایش گفت ای پسر من در عالم رؤیا دیدم که بازده ستاره و ماه و خورشید مرا سجده مینمودند (۴) پدری باو گفت ای فرزند رؤیای خود را برای برادرانت شرح ده زیرا که بر تو حسد برده و حيلة بر علیه تو میاندیشند چه شیطان دشمن آشکارا ناسالی اسم (۵)

یوسف را بنویسد و سه روز در منزل خود نگاهدارد سپس آنرا از منزل خارج نمود و در دیوار بیرون خانه بطوری که کسی نداند پنهان کند ملولی نمیکشد مگر آنکه از طرف پادشاه کسی را بفرستند و او را بخدمت دعوت نمایند و باذن خدا او را برای انجام حوائج خود نگاهداری کنند از این بهتر آنکه اگر کسی این سوره را در ظرفی بنویسد و با آب آنرا شسته و یا شامد بخورد روزی را بر او آسان کند و حظی را او مقدر فرماید خلاصه مطالب این سوره عبارت است از خواب دیدن حضرت یوسف و اذیت و آزار کشیدن او توسط برادران و داستان او در خانه عزیز مصر و بیان حالاتش در زندان و تنظیم خزان مصر و قیام او مقام عزیز و سیاحت منزل و سیاست مدن و حکمة علمیه که چگونه انسان را بر منزل سعادت میرساند و حکمت و عجايب صنع و قدرت پروردگار جهانیان.

الری یکی از حروف اسم اعظم است که در قرآن متقطع شده و اگر پیغمبر یا امام با حروف دیگرش ترکیب کنند اسم اعظم حاصل میگردد و بعضی از مفسرین گفتند چون آن را با ح و نون ترکیب کنند الرحمن که یکی از اسماء خداوند است حاصل شود «تلك آیات الكتاب المبین» تلك اشاره است بسوره یوسف و مراد از کتاب

قرآن عظیم و مقصود از بین روشن و بیان کننده احکام و حلال و حرام و قصص است برای کسانی که فکر و اندیشه بکار برند تا بدانند که آن آیات از طرف خداوند قادر و الجلال نازل شده

قوله تعالى : انا انزلناه قرآنا عربيا

ما فرستادیم کتاب را بلسان عرب تا شما بدانید و تعقل کنید و در فهم معانی و اغراض آن عقل را بکار بندید و عقل عبارت از مجموع علوم و دانشی است که بآن استدلال کنند بر حسن و قبح اشیا و فرق گذارند میان نیکو و زشت و سبب نزول آیه آنست که یهود و کفار قریش گفتند از محمد ﷺ سؤال کنید داستان یوسف را و دیگر برای چه منتقل شدند آل یعقوب از شام به بلاد مصر؟ خداوند آیه فوق را در پاسخ سئوالات آنها نازل فرمود.

و در این آیه سه دلیل و شاهد است بر حادث بودن قرآن اول قولش که فرمود انزلناه چه خداوند بیان نمود که نازل شد و منزل قدیم نباشد دوم جمله قرآن را نازل کردیم به معنی جمع است پس بعضی از آن مقدم بر جمیع دیگر بود و قدیم را شاید چیزی بر آن مقدم باشد سوم کلمه عربیاً دلالت بر حدوث قرآن کند چه لغت عرب حادث باشد نه قدیم.

طبرسی از این عبارتی روایت کرده که پیغمبر ﷺ فرمود دوست بدانید عرب و زبان عربی را چه من که پیغمبر شما هستم و از آن عربیست و کلام و گفتار اهل بهشت نیز عربی میباشد.

و این بابویه در کتاب خصال از حضرت صادق ﷺ روایت کرده فرمود یاد بگیرید ای مردم زبان عربی را چه خداوند بلسان و لسان عرب با مخلوقات تکلم کرده و سخن فرموده.

قوله تعالى : فمن قصص عليك احسن القصص

ما بیان خواهیم کرد بر تو نیکوترین قصه و حکایتها را و نامیده شده قرآن باحسن القصص چه آن در نهایت فصاحت و زیباترین معانی است و داستان یوسف نیکوترین حکایتهاست برای آنکه در پرده عجب و حکم و کیفیت محبت و اسرار

عشق و مودت را و دیگر آنکه در آن میان حال پیغمبران و فرشتگان و عیالین انس و جن و سیر ملوک و آداب مملکتداری و طریقه تجارت و شرح حال عقلا و جهال و اختلاف احوال و مکر و حیاه زبان و بیان توحید و توحه و علم سیر و تعبیر خواب و آداب سیاست و حسن معاشرت و تدبیر معاشی و منافع دین و دنیا میباشد

«و ان كنت من قبله لمن الغالین» اگرچه پیش از این تو از این قسه و اخبار غافل بودی و از یوسف و یعقوب و اولاد او پیش از آنکه وحی ما بر تو برسد اطلاع کاملی نداشتی.

مقاتل از سعید جبر روایت کرده که بعضی از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی سلمان فارسی گفتند برای ما از توبه حدیثی بگو که در توبه حکایتهای بیکوتی می باشد خداوند آیه فوق را نازل کرد میان فرمود که قسه های قرآن بیکوتر است از قصص لورات سپس ابتداء مقرر مایند بدوستان یوسف بخولش «اذ قال یوسف لایه».

این بابویه در قبل آیه «اذ قال یوسف لایه» از این جمله نمائی روایت کرده گفت نماز صبح روز جمعه ای را در خدمت امام زین العابدین علیه السلام بها آورده و با اتفاق حضرت به منزلش رفتم کنیزی سکنه نام داشتند حضرت باو دستور فرمود امروز جمعه است هیچ سائلی را بدون آنکه طعام دهی از درب منزل رد نمائ، حضورش هرش کردم هر سائلی مستحق نیست فرمود میترسم بین آنها کسی مستحق باشد و باو طعام ندهند و بخانواده ما برسد آنچه یعقوب و آل او رسید پس فرمود یعقوب هر روز گوسفندی ذبح مینمود مقداری از آنرا صدقه میداد و باقی را خود و عائله اش مصرف میکردند شب جمعه ای بود سائل روزمذاری که در نزد خداوند هم قرب و عنزاتی داشت موقع افطار بخانه یعقوب آمده صدا زد سائل غریبی هستم از ما زاد غذای خود مرا سیر کنید این درخواست را چند بار تکرار نمود با آنکه اهل خانه صدایش را می شنیدند و طعام زیادی هم داشتند او را پاسخ ندادند مرد مسکین مأیوس بر گشت با شکم گرسنه در تاریکی شب بخداوند شکایت کرده و روزه و روزه روز بعد متصل نمود و صبح خداوند یعقوب خطاب کرد که ای یعقوب چرا بنده ما را پناه ندادی و سائلی را از در خانه خود مأیوس روانه ساختی با آنکه میتوانستی او را از طعام اضافی که در خانه داشتی

سیر کنی اکنون مستحق تادیب و عقوبت من شدی بر خود و اولادت بالای نازل کنم تا آنکه در آتیه حس ترحم و شفقت بر مساکین در شما بیدار بماند ای یعقوب این فقیر و عیال زاهدی بود که بعد اقل وسیله معاش قناعت و رزیده و در عبادت من کوشش بسیار میکند و شب برای تحصیل مختصر غذایی در خانه تو آمد و چند مرتبه هم صدا زد با آنکه از غذای افطارت زیاد آمده بود جواب او را ندادی شب را او گرسنه خوابید و تو و عائله ات سیر خواهید ای یعقوب ندیدانی که عقوبت و خشم من بدو ستالم نزدیکتر است تا بدشمنانم از نظر علاقه و عنایتی که بدوستان خود دارم بعزت و جلال خودم تو و فرزندان را بهانه تیر بالای خواهم کرد تا بر اثر آن عقوبت ادب شوی آماده باش و پشیمانی من رانی شو و بر مصائب من سیر کن.

تعلیقه بدانکه خداوند قرار داد محبت را علی از برای ظهور و امکانات و سبب بروز موجودات

چنانچه فرمود در حدیث قدسی: کنت کز اعلیاً فاحببت ان اهری فخلقت الخلق لکی اهری من کج لہانی بودم دوست داشتم که شناخته شوم آنریدم موجودات را تا آنکه شناخته شوم چه موجودات مظهر حق باشند چنانچه گفته

ظہور تو بمن است وجود من از تو فلسفہ نظر لولای لم اکن لولای
و خداوند محبت را از هر چیزی بیشتر دوست میدارد و یکی از اصنام پروردگار محبوب است در شب مراجع خطاب رسید ای محمد ﷺ من تو را حبیب خود قرار دادم از میان تمام مخلوقاتم و از کثرت محبت و مودتی که به پیغمبر خود دارد سوره یوسف را بر آنحضرت نازل فرمود چه در آن رموز محبت و اسرار مودت بسیار میباشد و بعد از تفسیر این سوره مبارکه اشاره ببطری از رموزات خواهیم کرد انشاء الله و بدتوب چنان یوسف را دوست میداشت که لحظه او را از خود جدا نمیشاخت و شأن هر حبیبی نسبت به محبوب خود همینطور میباشد.

بداد پیغمبر رحی رسید ای داود سزاوار نیست از برای دوست که از در خانه دوستی مفارقت کند و دور شود و فرمود در حدیث قدسی دروغ گوید هر آنکه دعوی محبت من را بنماید سپس مرا فراموش کند و دروغ گوید کسیکه دعوی دوستی کند

و غیر مرا پرستش نماید و زبانش بسعد و ثناء من مشغول نباشد دروغ گوید هر که دعوی
مودت مرا بنماید و از طعام و شراب لذت برد دروغ گوید هر آنکه دعوی دوستی من
کند و دلش بجز من مشغول باشد و یا در تالیفی شب به خواب رود چه بیکو سروده
شاعر عرب که میگوید :

عجبا للمحب کیف ینام کل یوم علی الحب حرام

حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود اول بلائی که خداوند بر یعقوب و آل او
نازل فرمود حسد برادران یوسف بود یوسف در وقتی که از خواب او اطلاع حاصل
نمودند یعقوب رفق زیادی یوسف کرد و ترسید که مبادا برای موهود از طرف خداوند
متوجه یوسف پشیمانی شود و روی این فکر محبت شدیدی در دل خود نسبت به فرزند
دلپسند خویش احساس کرد و همینکه برادران مشاهده کردند که پدر در باره یوسف
مهربانی و عطوفت بسیار مینماید بلاى حسد ایمان را تحریک نموده با خود گفتند برای
آنکه محبت پدر را از یوسف سلب نموده تا ما را هم معمول هواطف پدرانه خود کند
خوبست یوسف را کشته و از میان برداریم و پس از آن توبه کنیم همین مقدمه شد که
قضای خداوند در باره یعقوب و یوسف نافذ گردد و آنها نتوانند بلا را از خود دور کنند
در ذم حسد این بابویه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود ای مردم به
پرهیزید از حسد همانا حسد حسنات اعمال شما را ازین میرد و نابود گرداند چنانچه
آتش هیزم را نابود کند و شخص حسود از رحمت خداوند دور باشد و حسد برنده کافر
است چه او را حق بمقدرات خدا نیست حسود زهدگانی کند و بمیرد در حالیکه
معمزون باشد و زرد گرد و گار خوار و ذلیل است و فرمود برای نعمتهای خداوند دشمنانی
است هر من کردند حضورش ای رسول خدا آنها چه اشخاصی هستند ؟ فرمود کسانی
میباشند که حسد میبرند بر مردمی که خداوند از فضل و رحمت خود نعمتهایی بآنها
عطا فرموده و فرمود هر کس حسد برد بعلی علیه السلام بر من حسد برده و هر آنکه بر من حسد
ببرد داخل جهنم بشود.

وعلامت حسود دو چیز است در حضورش او را مدح و ثناء گویند و چون غایب
و دور گردد غیبت و بدگویی کند از او و حسود بوی پست و پشامش نرسد و در قیامت

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ لَعْمَةً عَلَيْكَ
وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَاسْحَقَ إِنَّ
رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶) لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّأُولِي
الْأَبْصَارِ (۷) إِذْ
قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي
ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۸) اقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَوْسَدُوا أَرْضَهُ يَنْحَلْ لَكُمْ وَجْهَهُ أَلَيْسَ
بِأَبْنَاءٍ لَكُمْ وَتَكُونُوا مِنَ الْمُتَكِبِينَ (۹)

آمرزیده نمود.

حضرت موسی هنگامیکه بطور سبنا رفت درانگاه شیطان بر خورد و مصای
نمود را بلند کرد تا او را بزند گفت ای موسی من از مصای تو بدترم من از دلی بدترم
که در اوصفا باشد موسی فرمود علامت سفا چیست؟ شیطان گفت سه چیز است یکی
ترك حسد دیگری حفظ بدن از مصای پروردگار سوم منتظر بودن قیامت و حشر سپس
گفت ای موسی چهار چیز را بتو سفارش میکنم از حسد دوری بچوچه قایل هایل را
گشت برای خمار حسد و کفر شد دم از کبر و غرور اجتناب کن من از قرب الهی دور
شدم برای تکبر و غرور سوم هرگز با زن اجنبی خلوت نکن زیرا من سوم شما باشم
خواست چهارمی را بیان کند فرشته نازل شد گفت ای موسی حرف تمام شد گوش
بچهارمی آن دم.

داستان یوسف و انداختن برادران او را در چاه

حضرت یوسف در فلان متولد شد پس از چندی مادرش را حیل در بیت لعم
در گذشت یعقوب او را به بیرون آورد و جمعی سیرد تا او را تربیت کند خواهر یعقوب
چنان از دیدار یوسف سرور بود که لحظه نمیتوانست در مفارقت او آرام بگیرد و چون
اندرک رشدی نمود یعقوب خواست او را از همه بگیرد و خودش نگاهداری کند همه برای

این رؤیایی که دیده اند دلیل بر آنست که خداوند ترا بر گزینده علم تأویل و تدبیر خواب
 بتو میآموزد و نعمت و امانش را درباره تو و خاندان یعقوب تمام میفرماید همچنانکه
 پیش از این در حق ابراهیم و اسمعیل تمام فرموده است زیرا که خداوند تو را با وحاکم
 است (۶) در داستان یوسف و برادرانش برای ستودن کنندگان حکمت و همت بسیاری
 است (۷) وقتی برادرانش یکدیگر گفتند که یوسف و برادرش (بن یامین) پیش پدرمان
 عزیزتر از ما هستند در صورتی که ما عده ای بیشتر و متعدد هستیم و معلوم است

که پدر با این صحبت خود بآنها در ضلالت و اشتباه آشکاری

افتاده (۸) یوسف را بکشید و با او را در سرزمینی طرد کنید

تا روی پدر بسوی شما منعطف شده و از آن

پس مردمی درستکار شوید (۹)

آنکه یوسف را از انگیرند حيله و تدبیری بکار برد تا نزد خودش همانند کمربندی از
 اسمعیل ادب پار رسیده بود بزرگوار یوسف بسوی او را بخدمت برادر آورد ناگاه
 از کمر بند یاد کرده و از هر طرف تعقیب نمود پس آن را از زیر جامه یوسف بیرون
 آورد و گفت یوسف این کمر بند را دیده و در ملت حضرت ابراهیم رسم آن بود که
 چون دزدی کنند صاحب مل باید آن دزد را تازنده حس به بندگی خود بگیرد پس
 بحکم شرع همه یوسف را بخانه خود برد و به بندگی او را بگرفت بعد از مدتی همه
 یعقوب فرزند را بنزد خود آورد و هر روز درباره او شقت و مهربانیش افزوده میشد
 و این معنی گران آمد بر برادران در خانه یعقوب درختی بود در قطع برای او فرزندی متولد
 میشد آن درخت شاخه جدیدی میروید و با آن فرزند نمویک درختی فرزند بزرگ شد
 شاخه درخت هم قوی گشته یعقوب او را میگرفت و قطع میکرد با آن فرزند میداد و
 میفرمود این چوب عصای توست یوسف که متولد شد آن درخت شاخه رو بآید و چون
 بزرگ شد مشاهده کرد برادران از هر يك عصای دارند و اوست عصا است به پدر گفت از
 خدا بخواه برای من عصای بفرستد یعقوب دعا کرد چیریل عصای برای یوسف آورد
 پس یوسف در خواب دید عصای خود را بر زمین فرو برده و برادرانش نیز عصای
 خودشان را مقابل عصای او بر زمین فرو بردند عصای یوسف سبز و خرم گشته و بر شاخه

قَالَ قَاتِلْ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابِ الْجَبِّ يَلْقَاهُ بَعْضُ
 السَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ (۱۰) قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَ
 إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (۱۱) أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۱۲)
 قَالَ إِنِّي لَخَشِئْتُ أَن تَكْذِبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنتُمْ عَنْهُ
 غَافِلُونَ (۱۳) قَالُوا لَئِن أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَلَنَنصُرَنَّ عِصَّةَ إِنَّا إِذَا تُخَابِرُون (۱۴)
 فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ اجْتَمَعُوا أَن يُجْعَلُوهُ فِي غِيَابِ الْجَبِّ وَ اَوْحَيْنَا
 إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۵)

بر آورده ولی عسای برادران بحال خود باقی است از خواب بیدار شد خواب خود را
 برای پدر بیان کرد برادران شنیدند کینه او را در دل گرفتند و نخست حسدی بود که
 برادران یوسف بردند و گفتند ای پسر راحیل عجب خوابی دیده ای همانا تو عید ما
 خواهی بود و ما بندگان تو و کارن بالا گیرد و بر ما غالب شوی یوسف در آنوقت غنی
 صاله بود وقتی خواب آفتاب و ماه و ستارگان بدید نفس داشت یعقوب یوسف را ساعی
 از خود دور نمیکرد تا آنشیکه یوسف خواب دید که بازده ستاره و خورشید و ماه در
 برابرش سجده کردند خوابش را برای پدر تعریف کرد یعقوب از شنیدن آن مغموم شد
 یوسف تاکید کرد که خواب خود را از برادران پویشیدم دار میترسم که از جانب ایشان
 خطری برای تو سر بزند اتفاقاً خاله او مادر شمعون از آن خواب مطلع شد برادران
 که از صغیرا مراجعت کردند با آنها گفت وای بر شما زحمت و مشقت را متحمل میشوید
 و راحت اقبال برای یوسف میباشد

(چهار زن اسرار چهار بیغمیر را افشا کردند و دختر آنها عیال نوح و لوط بود
 سوم مادر شمعون سر یوسف را قاتل نمود چهارم حفصه دختر عمر بود که سر پیغمبر خاتم

یکی از برادران گفتم و او را نکشید بلکه در سر راه کاروانیان بجای یفکند تا کاروانیان
 او را یافته با خود ببرند (۱۰) پس از آن پسر خود گفتند چرا یوسف را همراه ما نمیفرستی
 و از او ایمن نمیشاشی باینکه میدانی ما علاقمند و محیر خواه او هستیم (۱۱) فردا او را با
 ما بفرست تا در دشت و صحرا بگردد و بازی کند و ما او را نگهبانی و حفاظت خواهیم
 کرد (۱۲) یعقوب گفت من میترسم که شما او را با خود برده و غفلت کنید و گره او را
 بنوردد (۱۳) گفتند چگونه ممکن است که او را بنوردد در صورتیکه ما جمعی برومند
 همراه او هستیم اگر چنین بشود واقعا ما مردم زبانکاری خواهیم بود (۱۴) همینکه
 همراهی یوسف رفتند و در او جمع شده و خواستند او را در قریه چاه در انگندند
 ما یوسف وحی کردیم که بر دیوارهای و غم محمود البته تو روزی
 برادران خود را از این کار پندشان آگاه خواهی
 نمود و آنها در آن مقام تو نمیکند (۱۵)

با اظهار کرد و اصحاب اشارات گفته اند چهار کلمه است که کسی بر زبان جاری کند خداوند
 او را مبتلا کند یا هلاک گرداند یکی من (ما) این کلمه را فرشتگان گفتند خداوند آسمانی
 فرستاد آنها مشرق شدند دیگر کلمه ایوانی (من) که شیطان گفت خداوند او را از
 درگاه خود راند و از رحمتش دور گردانید سوم کلمه هندی (از من) که قارون گفت
 پروردگار او و دیارش را بر زمین فرد برد چهارم کلمه لی (از برای من) فرعون گفت و در
 اثر آن فرق شد یوسف هم با آنها ای گفت خداوند او را مبتلا بفرستاد کرد
 این بابویه ذیل آیه «ادقال یوسف لایه» از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده
 گفت مرد یهودی بنام بشان خدمت پیغمبر اکرم ﷺ در قریه چاه گفت ای محمد ﷺ
 اسمی ستاره ها بیکه یوسف در خواب دیده بود که او را سجده میکردند چیست پیغمبر
 با او جوابی ندادند تا آنکه جبرئیل نازل شده اسمی ستارگان را اعلام نمود پیغمبر به
 بشان فرمود اگر نام آن ستاره ها را بگویم آیا مسلمان میشوی؟ عرض کرد بلی
 فرمودند نام آنها از این قرار است:

حوبان - طاریق - ذبال - ذوالکفتین - قاپس - وئاب - حمودان - لیلان -

مصباح - صدوح - ذوالفروع - ضیاء - والنور یعنی آفتاب و ماه تمام این ستارگان

وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ (۱۶) قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذُهِبْنَا فَتَبَقْ وَ تَرَكْنَا
يُوسُفَ عِنْدَ مَعْنَانَا فَاتَّكَاهُ الذِّبَابُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ (۱۷)
وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْ أَرَأَيْتُمْ
جُمُلُ وَاَللَّهِ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (۱۸) وَجَاءَتْ نِسَاءٌ فَارْمَلُوا وَارِدَهُمْ
فَادُلِيَ دَلْوَهُ قَالِ يَا بَقْرَتِي هَذَا غُلَامٌ وَ اسْرُوهُ بِضَاعَتِ وَاَللَّهِ عَلِيمٌ بِمَا
تَعْمَلُونَ (۱۹) وَ اسْرُوهُ بِخَيْرٍ فَرَأَاهُم مَعْدُودَةً وَ كَانُوا
لَيْسَ مِنْ الْوَاهِدِينَ (۲۰)

احاطه دارند باسدان و یوسف دید که آنها در کنار افق او را سجده کردند و چون
خواب خود را برای پدر بیان کرد یعقوب فرمود این خواب دلالت دارد که خداوند
امور مختلفی را جمع خواهد فرمود بدان بپودی خدمت پیشتر اعتراف به صحت بیان
آنحضرت نمود و اسلام اختیار کرد.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود تاویل آن خواب این بود که یوسف
پادشاه مصر خواهد شد پدر و مادرش که بمنزله غورخید و ماه یا برادرانش که یازده
ستاره مشهور در رؤیا بودند بمصر رفته و همینکه یوسف را دلا مقام سلطنت مشاهده
کنند برای شکر خدا بجهده میافتند و فرمود یازده ستاره ای که یوسف دید برادرانش
بودند که از جمله آنها یکی بن یامین برادر مادری یوسف بود و یعقوب را اسرائیل الله
میگفتند یعنی خالص از برای خدا و یعقوب فرزند اسحاق و از فرزند ابراهیم خلیل الله
بود و یوسف موقعیکه آن خواب را دید ده ساله بوده است و یوسف از حیث زیبایی
سودت یکوترین و زیباترین ابناء زمان خود بود و بعدش یعقوب او را بر تمام فرزندان
مقدم میداشت و بهمین سبب مورد کینه و حسد برادران خود قرار گرفت برادران یوسف

شب هنگام گریه کنان نزد پدر باز گفتند (۱۶) گفتند ای پدر ما در صحرا برای مسابقه رفته و یوسف را بر سر اسباب و متاع خود گذارده بودیم چون باز گشتیم او را گرسنه خورده بود با اینکه ما راست میگوئیم گمان داریم از ما پادشاهی نمود (۱۷) پیراهن یوسف را که بخون دروغی آغشته بودند پدر برآورد دادند یعقوب گفت این عمل زشت و کاریج بود که در نظر شما زیبا جلوه نمود در این پیش آمد صبر جمیل خواهم کرد و از خدای یاری میجویم در این مصیبتی که شما توصیف می نمائید (۱۸) کاروانی آمد و سفای خود را برای تهیه آب فرستاده همینکه دلو را به چاه سرانبر نمود بهای آب یوسف را در آورد و مرزده و بهاری داد که این زیبا پسری است او را پنهان کردند که سر ماهی ای فرار دهند و خداوند بآنچه میکنند فائز است (۱۹) برادرانش دسیده و او را به بهای نا چیزی فروخته و از او امرانش کردند (۲۰)

در خانه دو بیل اجتماع کرده و درباره از بین بردن یوسف بگفتگو پرداختند و گفتند پس آن را چیل یوسف و برادرش بنیامین را پدر از ما بیشتر دوست میدارد و حال آنکه ما هر دو همان کار کرده ای میباشیم پدر باین محبت خود نسبت بآنها در خلالت و اشتباه افتاده و بغریبی دیده میشود که راه افراط را میپیماید

یوسف را بکفید با او در سرزمینی اندازید که روی پدر بسوی شما متوجه گردد پس از آن مردم در ستکاری بشوید لای پنهان کرد که او را بکفید بلکه در چاهیکه بر سر راه کار و ایان است یا اندازید شاید مسافری او را در آورده و با خود ببرند چه کشتن ظلم و ستم است چنانچه میفرماید عَفَال قَاتِل مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا یُوسُفَ اِشَارَةً

لا تظلمن اخاك ان كنت مقتدراً فالظلم آخره ياتيك بالندم

نامو جفونك والمظلوم متبه يدعو طيك و حين الله لم تتم

هنگام توانایی و قدرت برادران خود ستم روا مدارید چه ستم عاقبت پشیمانی آورد چشمان تو خفته و دیدگان مظلوم بیدار است شکایت تو را بشنوا کند و پروردگار

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَا مِرَّةَ أَتَاكَ بِشَأْنِهِ عَاسٍ إِنْ رَجَعْنَا إِلَى
 مِصْرَ لَفِ تَلْكَ مِثْلَ نَجْوَ الْغُلَامِ وَلَوْ كُنَّا فِي الْأَرْضِ لَئِنَّمَا لَمِثْلُ
 الْحَادِثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۱) وَلَمَّا بَلَغَ
 أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۲۲) وَرَأَوْدَتُهُ الَّتِي
 هُوَ فِي يَتِيهَا عَنْ قَبْرِهِ وَغُلَّتِ الْأَبْوَابُ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ
 إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۳)

هرگز نخواهد و از ستم تو و چهارگی ستم دیدم پروردگار خفت ندارد فرمود امیر المؤمنین
 علیه السلام روز محضر مظلوم در محضر عدل الهی فریاد میزند در حالیکه دامن ظالم
 را گرفته و در دست دارد ای پروردگار حکم فرما میان من و این شخص ستمکار و فرمود
 بخانه و دیار ظالم و پیرانه و خراب شود اگرچه زمانی از ظلم و ستم او گذشته باشد و شخص
 ظالم از رحمت خداوند دور و از شفقت ما آل محمد وآل ابی طالب محروم است برادران
 همه رأی لاری را قبول کردند و متفق شده بخدمت پدر رسیدند گفتند ای پدر پسر و گوار
 تا چند یوسف در خانه خاوت نشیند و گوشه عزلت اختیار کند و از آب و هوا و سبزه جات
 نسیمی نداشته و لذت نبرد چرا این وجود نازک را در درنج و تعب گذاشته ای یوسف را
 باما بصحرا بفرست تا بازی و تفریح کند یعقوب گفت ای فرزندان من خاطر من بدیدار
 یوسف شاد و غرم است لحظه بدون او تحمل نمیتوانم کرد میترسم او را بفرستم گرگ
 بخورد (فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ای مردم دروغ بیکدیگر تلقین نکنید چه فرزندان
 یعقوب نمیدانستند که گرگ آدم میخورد چون یعقوب گفت هو اخاف ان یاکله الذئب
 ایشان از او بیاموختند و آن را دست آویز خود کردند) چه یعقوب در خواب دیده بود
 که بر فراز کوهی نشسته و یوسف در کنار وی میرمی کند ناگاه چند گرگ هویدا شده و
 قصد او کردند یعقوب خواست از کوه فرود آمده و حمایت از یوسف کند زمین شکافته

عزیز مصر که یوسف را خریده بود بزرگش گفت مقام این پسر را اگر می‌داند شاید برای
 ما سودمند شده و او را بفرزندی بگیریم و ما چنین بمقام و مکانی یوسف افزوده و
 علم تعبیر و تأویل خواب باو یاد داده و برای مقام نبوت انتخاب کردیم و خداوند بر کار
 های خود تسلط و غلبه دارد اما بیشتر مردم نمیدانند و بر این حقیقت آگاه نیستند (۲۱)
 و همینکه یوسف بسن رشد و کمال رسید باولیاقت حکومت و دانش کافی عطا کردیم و
 چنین نیکوکاران را پاداشی بیک می‌بخشیم (۲۲) باتومی که یوسف در خانه اش
 میزیست با نظر علاقه باو عنایت و شفقت او گردید روزی در های خانه
 را بسته و یوسف گفت من در اختیار تو و آماده هستم یوسف گفت
 بخدا پناه میبرم که او مرا مقام منزلی مرحمت
 فرموده و البته خداوند متمکنان را
 بجهت نخواستن داد (۲۳)

شد و یوسف را بخود فرو برد و در اسرار برادران پدر با کراهت خاطر راضی بقضای
 الهی شد و پس از شستن سر و صورت یوسف و شانه زدن موهایش لباس یکوئی به او
 پوشانید و او را به برادران سپرد تا همراه خودشان بصحرا بپرنده‌سپیدی پراز طعام فراهم
 کرده بآنها داد و سفارش بسیاری نمود و فرمود ای فرزندان من یوسف امانتی است از
 من نزد شما از خدا بترسید و در این امانت خیانت نکنید هرگاه گرسنه شود طعامش
 دهید و چنانچه تشنه باشد سیرابش کنید و بر او شفقت و مهربانی بجای آورید مباد او را
 رها کنید و از نظر خودتان دور گردانید در رفتن راه بر او رنج ندهید گفتند ای پدر این چه
 فرمایشی است میفرمایید یوسف برادر ما است او را از جان خود بیشتر دوست میداریم
 یعقوب به یهودا گفت حفظ یوسف را از تو میخواهم پدر تا بیرون شهر آنها را مصلحتی
 کرد و یوسف را بویید و بوسید و گریه کرد چه از آن سفر بوی فراق است تمام مینمود
 (لعلیفة - ای یعقوب تو که یوسف را بی اندازه دوست میداری چگونه او را بدست
 دشمن می‌سپاری ای اهل ایمان تو که دعوی دوستی پروردگار را مینمائی پس چرا
 مصیبت کرده و نافرمانی مولای خود میکنی) برادران یوسف را همراه خود بردند
 تا پدر آنها را مشاهده میکرد یوسف را بر دوش گرفته و احترام مینمودند همینکه از نظر

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهِيَ بِهَاتُوْلَا اَنْ رَّاٰی يُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهٗ
 السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ (۲۴) وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيْصُهٗ
 مِنْ دُبُرٍ وَّالْتِيَاسٰتُهَا لَدٰى الْبَابِ قَالَتْ مَا جِزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاهْلٰكِ سُوْءٌ
 اِلَّا اَنْ يُسْجَنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ (۲۵) قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِيْ عَنْ نَفْسِيْ وَ شَهِدَ
 شَهِدٌ مِّنْ اَهْلِهَا اِنْ كَانَ قَمِيْصُهٗ قَدْ مِّنْ قَبْلِ فَنَفَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَٰذِبِيْنَ (۲۶)
 وَاِنْ كَانَ قَمِيْصُهٗ قَدْ مِّنْ دُبُرٍ فَكَذَّبَتْ وَهُوَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ (۲۷)

پدر غایب شدند و اطمینان حاصل کردند که دیگر پدر آنها را نمی بیند یوسف ابراهیم
 گذاشته سبلی بصورتش زدند و هر برادری او را میزد به برادر دیگر پناه میبرد او نیز
 یوسف را اذیت و آزار میداد طعامیکه پدر برای او داده بود خوردند و زبانی آنرا
 بسگها دادند یوسف را پای پیاده گریسته و تشنه میبردند و میزدند او گریه میکرد و
 میگفت ای پدر یسعیری که با یوسف توجه میکنند (اشاره غمیطور است حال بنده
 مؤمن تا وقتی که تحت نظر پروردگار است از شر دشمن و شیاطین در امان میباشد و
 هرگاه از نظر پروردگار افتاد در اثر محبت و تکبر و حسد و غرور و بغل شیاطین و
 دشمن از هر طرف او را احاطه کنند و آزار و اذیت نمایند) یوسف را بر سر چاه آورده
 همگی دور او گرفته گفتند برهنه شو ویرامن خود را در آور بر اثر تهدید برادران یوسف
 تسلیم شده هر چند تضرع و زاری کرد که این پیرامن را بگذارید در تن من بماند تا
 وقتی که زنده هستم سائر عورت من باشد و زمانی که وفات کردم بموش کفن من باشد پذیرفتند
 هاقب ییرامن خود را از تن کنده و با آنها داد پس از آن تبسمی کرد یهودا گفت چه جای
 تبسم است یوسف گفت سرست میان من و پروردگارم یهودا پرستش کرد آن هر چیس
 پاسخ داد روزی در اندیشه بودم چگونه میتوانم کسی یا من اظهار دشمنی بکند یا
 داشتن چنین برادران با قدرتی الحال خداوند شایدا بر من مسلط کرده تا بدانم که نباید

آن زن از قریط اشتیاق و میل بوسل یوسف اهتمام و امراد میکرد و اگر لطف خاص پروردگار و برهان معبود خدا نبود یوسف هم بر اثر غریزه طبیعی بجانب زن میل مینمود ولی ما یوسف را از ارتکاب عمل زشت منصرف نمودیم زیرا که او از بندگان معصوم و با اخلاص ما میباشد (۲۴) هر دو بجانب درویدند (یوسف برای قرار از دست زن وزن برای دست یافتن یار) و پیراهن یوسف از عقب چاک خورد و در همین لحظه آقای آن زن درب منزل رسید زن پیش دستی نموده گفت سزای کسی که بناهوس تو سوء قصد داشته باشد جز زندانی شدن و یا کفر صفت چیز دیگری است (۲۵) یوسف گفت این زن خود بامن قصد مراده داشته و یکی از بستگان آن زن شهادت بر این داده و گفته چنانچه پیراهن یوسف از جلو و پیش رو دریده شد من راست میگویم و یوسف دروغگو است (۲۶) و اگر پیراهنش از پشت سر دریده شده باشد زن دروغگو بوده و یوسف از جمله راستگویانست (۲۷)

همچو بنده پذیر خدا آنکه داشته و امیدوار باشد یوسف را بچاه انداخته و رفتند یوسف در حین سقوط گفت ای پروردگار ابراهیم و اسحاق و یعقوب بمن ضعیف کوچک که تمام چارها برویم بسته شده مرحم نما از مصدر جلال خطاب رسید ای جبرئیل پیش از آنکه یوسف بقمر چاه برود او را دریاب و تسلی ده جبرئیل او را گرفت و فرشتگانی آمدند تا انیس او باشند چون شب در آمد فرشتگان خواستند بروند یوسف گفت من تنها بمانم؟ گفتند ما تو را دعائی بیاموزیم که چون بعنوانی و حضرت از تو برود بگو «یا صریح المستصرخین یا قوت الستهغیثین یا مخرج کرب المکر دین قدرتی مکانی و تعرف حالی و لایغنی عایک شیش من امری بر حمتک یا ربی» یوسف این دعا را تلاوت کرد خدای تعالی هفتاد هزار فرشته بفرستاد تا او را محافظت کنند (و شاید سبب افتادن یوسف در چاه تکبر او شد روزی جمال خود را در آینه دید که کیست مانند من از حیث جمال و زیبایی؟ فرمود پیغمبر اکرم ﷺ هر که تکبر کند خداوند او را پست و ذلیل گرداند و آنکه تواضع کند پروردگار او را بلند گرداند و آنکه خداوند اراده فرمود که تریکی چاه را بپوشان نشان دهد تا وقتی بتخت پادشاهی جلوس کرد متوجه بشود و دستور ندهد کسی را معبوس و زندانی کنند) جبرئیل یوسف را از اعمال برادرانش آگاه

فَلَمَّا رَأَىٰ قَبِيضَهُ قَدِيمًا دَرَّ قَالِ اللَّهُ مِنْ كَيْدٍ كُنَّ إِن كُودَ كُنَّ عَظِيمًا (۲۸)
يُوسُفُ اعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَظْطِرِّي لِذَلِكَ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ (۲۹)
وَقَالَ يَسُوفاً فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا
حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۳۰) فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ
وَعَنْتَ لَهُنَّ غَنَّتًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ
فَلَمَّا رَأَتْهُ أَكْبَرْتَهُ وَفُطِنَ أَعْيُنُهُنَّ وَفُتِنَ حَاشِلُهُ مَا هَذَا
بَشَرًا إِن هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (۳۱)

ساخته ولی برادران بیدارستند .

پس لادی که برادر بزرگ بود برادران خود را مخاطب قرار داده گفت آیا
حافز زندان یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل الله یستیم گفتند چرا گفت گمان میکنید
که این عمل زشت شما هارا خداوند از نظریه برش پوشیده خواهد داشت گفتند پس
چهاره چیست و چه باید بکنیم جواب داد بر عزیز نظمیر نموده بجماعت نماز بجای
آورده و در درگاه خداوند تضرع و زاری نمایم تا شاید از نظر رحمت و شفقت خود
عمل ما را قاتل ساخته و ما را شرمسار سازد زیرا که خداوند بسیار بخشنده و
مهربانست همگی رای او را پسندیده قتل نموده و آماده اقامه نماز شدند سیر و سینه
ابراهیم و اسحق و یعقوب آن بود که حداقل افرادی که بتوانند نماز جماعت بجا آورند
یازده نفر بود یک نفر امام و ده نفر مأموم ولی آنها ده نفر بودند گفتند تعداد ما برای
تشکیل جماعت یک نفر کسری دارد لادی گفت ما خداوند را امام خود قرار داده و هر
ده نفر ابتدا بذات پروردگار نموده نماز خولعیم خواند بهمین ترتیب رفتار کرده و از
خداوند مسئلت نمودند که آنها را رسوا نسازد و عمل ایشانرا از پدر پنهان فرماید

چون عزیز دید پیراهن یوسف از قفا دریده شده گفت این از حکر شما است چه مکر و حيلة زنهای بسیار بزرگ و حیرت انگیز است (۲۸) شوهر زن یوسف گفت از ذلیلهای اعراض کن و این قضیه را پنهان دار و بزیلتها گفت از خطای خود طلب آمرزش کن که برآستی از گناه کاران شده ای (۲۹) زنان در شهر گفتند زن عزیز بنام دلبنگی پیدا نموده و داش از مصیبت اولبریز وی بینیم که بگمراهی افتاده است (۳۰) چون زن عزیز مکر و ملامت زنان شهر را شنید آنها را دعوت نموده و مجلسی بپاراست و برای ایشان تکیه گاهی فراهم ساخته و برای هر یک از ایشان کاردی و ترنجی آماده نموده (در حالی که مشغول پاره کردن ترنج بودند) یوسف که در کمال آراستگی و زیبایی بود دستور داد بمجلس درآید چون بانوان مصری او را دیدند در جمال او خیره شده و او را بزرگ دیدند و چنان از خود بیخود شدند که بجای ترنج دست های خود را بریدند و گفتند تبارک الله این پسر بشریست بلکه او فرشته بزرگوار است (۳۱)

پس برادران بزی داگشته و از خوش پیراهن یوسف را آفشته باخود همراه بردند همینکه نزد پدر رسیدند گفتند ای پدر عزیز و گرامی ما در مصر برای حساب رفته و یوسف را نزد اثاث و متاع خود گذارده بودیم چون برگشتیم دیدیم که یوسف را اگرک خورده و با اینکه ما را سنگو هستیم باز ممکن است که سخن ما را باور نمانی این است پیراهن آلوده بخون یوسف بقرب چون پیراهن آفشته بخون را بخوبی برزسی کرده گفت چه گرگی بوده که بر یوسف غضب کرده و او را خورده ولی آنقدر پیراهن یوسف را احترام میکرده که کوچکترین صحتیر آن وارد نساخته و پاره ننموده است نه چنین است که شما میگویید ایشان فرودمانند گفتند زندان او را کشته اند فرمود دزد حاجت به پیراهن دارد نه بکشتن چطور او را قتل رسانیده و پیراهنش را برده این امریست که نفسهایتان برای شما آراسته در این پیش آعمسیر و برد بادبادی نیکویی خواهم کرد و از خدا در این مصیبت یاری میجویم پس از آن گفت اگر راست میگوید گرگی که او را خورده بگیرد و بنزد من آورد آنرا رختند گرگی را گرفتند و دست و پایش را بستند و نزد پدر آوردند و غمیدند که اگرک سخن میگوید و دروغ آنها

قَالَ فَذَلِكُنَ الَّذِي لُمْتُنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاودَنَاهُ عَنْ ظَمْنِهِ فَاسْتَعَصِمَ وَلَئِنْ لَمْ
يَفْعَلْ مَا أَمَرَهُ لَيَسْجُنَ وَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاغِرِينَ (۲۲) قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ
إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ
الْجَاهِلِينَ (۲۳) فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۲۴)
ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ فِي بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لِيَسْجُنَنَّهُ فَحَىٰ حِينٍ (۲۵)

آشکار میگردد (همینطور است حال بنده گناهکار روز قیامت انکار نماید مصیبت
و نافرمانی خود را و نمیداند که گواهانی هستند بر نافرمانی و عصیان او گواهی دهند و
اعضاء جوارح او را خداوند بسمن در آورد تا بر عایه او شهادت دهند) مقوب گفت ای
گروگ شرم نکردی که میوه دل و روشنائی چشم مرا نخوردی؛ گروگ بزبان فصیح مرعش
کرد خداوند گوشت و خون پیدمیران را بر ما حرام کرده ایشان دروغ میگویند و من
در این دلدی غریب هستم خوابی داشتم بدیدار آن آمده فرزندان شما مرا گرفتند و
هستند حضور این آوردند.

یوسف سه روز در آن چاه ماند یهودا هر روز میآمد و طعام برای او میآورد و
بچاه فرو میگذاشت روز چهارم جبرئیل آمد و گفت ای یوسف که تو را در این چاه
افکنده و جهش چه بود؟ عرض کرد برادرانم برای حسدی که بر من بردند مرا در اینجا
افکندند فرمود میخواهی از این چاه بیرون آیی؟ گفت آری دستور داد بخوان این
دعا را «یا صانع کل مصنوع وینجا بر کل کسیر ویا حاضر کل علاء ویا شاهد کل نجوی ویا
قریباً غیر بعید ویا مونس کل وحید ویا غالباً غیر مغلوب ویا حیاً لایموت ویا معیی الموتی
و یا لا اله الا انت اللهم انی استلک بان لك الحمد لا اله الا انت یدیع السموات والارض
قدوالجلال والاكرام ان تصلى علی محمد و آل محمد وان تجعل لی من امری فرجاً و
مخرجاً وادرقنی من حیث لا احتسبه» چون این کلمات را یگفت خدایتعالی او را فرج

همینکه زلیخا شیفتگی و حیرت زنان را از مشاهده جمال یوسف بدید گفت این همان غلامی است که مرا درباره علاقه باو علامت میکرد دید این من بودم که ازاد در خواست مرا رده نمودم و از عفت و ورزیده و خودداری نمود ولی اگر بآنچه باو امر میکنم اطاعت و تمکین نکند البته زندانی و خوار خواهد شد (۳۲) یوسف گفت پروردگارا زندان پر من خوشتر از آن چیزی است که زلیخا مرا بآن میخواند و دعوت میکند و اگر مکر و حيلة آنها را از من دور نکنی بایشان مهمل میکنم و از نادانان خواهم شد (۳۳) خداوند دعایش را اجابت فرموده و مکر و فریب آنها را از او دور نمود زیرا که او دانا و شوا اسد (۳۴) و با آنکه دلائل پاکدامنی و عصمت یوسف را دیدند باز چنین صلاح دیدند که او را برای مدتی زندانی کنند (۳۵)

کرامت فرمود کاروانی را بآنجا رسانید فرود آمده و بار انداخته منزل کردند کسی را برای تهیه آب فرستادند همینکه دلو بهاء انداخت یوسف بر زمین چسبیده و از چاه خارج شد آن شخص فرهاد زد مرده و بشارت داد که چنین پسر زیبایی از چاه خارج شده مالك سرقابله کاروان چون از طلوع آن ماه روشن از تیره چاه آگاه شد دانست که او را بپهای گران توان فروخت و سرمایه پاری اندوخت باید این سر را پوشیده داشت و او را کالای جدیدی پنداشت در آن هنگام بودا بر سر چاه آمد صدا زد یوسف و او جواب نشنید دیدبان او را از کار یوسف آگاه کرد همانوقت برادران دیگر رسیده بقافله گفتند این پسر چه بنده ما است فرار کرده و در چاه افتاده ما برای بهجت آوردن او آمده ایم و یوسف گفتند اگر اقرار به بندگی و اعتراف بدلا می خود نکنی ترا خواهیم بقتل رسانید و البته کشته خواهی شد یوسف تمکین نموده و تسلیم ایشان شد مالك به برادران گفت اگر میخواهید او را تسلیم شما بدارم و چنانچه مایل هستید با فروشید یوسف را گفتند حاضریم بفروشیم یا عیوباتی که دارد مالك سوال کرد عیوب او چیست؟ جواب دادند غلامی است دزد و گریزنده و دروغگو خواب کذب جعل میکند قافله سالار متوجه یوسف شده سوال کرد آیا راست است که توبنده هستی یوسف جواب داد آری و مقصودش از بنده بندگی پروردگار بود سپس مالك به برادران گفت با این عیوبها بچند بفروشید؟ یوسف پیش خود مینداخت که این قافله بهاء او را ندارند تا

وَدَخَلَ مَعَهُ الْجَنِّ فَتَمَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَ قَالَ
 الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبَأًا تَبَاوَيْتَهُ
 أَنَا وَلِرَبِّكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۳۶) قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَاتَكُمَا تَبَاوَيْتَهُ
 قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ
 بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۷) وَ أَتَيْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ
 وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَعْبُدَ بِاللَّهِ مِنْ قَبْلُ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ
 عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۳۸) يَا صَاحِبِي الْجَنِّ ارْجِعْ
 فَتَلْقُوهُمْ خَيْرًا إِمَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۳۹)

خبری باری کنند او را برادران گفتند هر چه را بخواهید و اشیای هستیم بشرط آنکه او را
 از این ولایت ببرید تا بنزدیک ما نیاید عاقبت مالک بن زعر یوسف را به بیست درهم
 خریداری کرد بشرط آنکه او را با خود به مصر ببرد
 حضرت رضا علیه السلام فرمود من بیست درهم بود که قیمت یک شکارچی
 هر گاه آنرا کسی بکشد باید بیست درهم به صاحبش دهد برادران یوسف او را باین
 قیمت فروختند.

کاروانیان از آنها بازگرفته و یوسف را با خود به مصر حرکت دادند (فرمود
 رسول اکرم صلی الله علیه و آله روزی یوسف جمال خود را در آئینه مشاهده کرد از زیبایی خویش
 بهجب آمد و گفت اگر من بنده میبودم بهاء مرا کسی نمیدانست که چند است خداوند
 خواست او را در مقام آزمایش قرار داده و بهایش را با نقصان داد که چند درهم بیش ارزش
 ندارد و مینمود است حال کسانی که میفروشند آخرت خود را به شایسته دنیا بآنها گورند
 چند فروختند آخرت خود را به مال دنیا ای ضعیف الایمان و الیقین و ای اشخاصیکه

به همراهی یوسف دو جوان دیگر هم بزدان افتادند یوسف گفتند یکی از ما خواب دیده که برای شراب انگور می افشرد و دیگری دیده است که طبعی از نان روی سرم میبرد و مرغهای هوا از آن نان ها میخوردند چون ترا از یکو کاران و دانشمندان می بینم از تعبیر این خوابها ما را آگاه کن (۳۶) یوسف گفت پیش از آنکه غذای شما را بیاورند و تناول کنید شما را از تعبیر خوابتان آگاه میسازم از آن رو که خداوند این علم را بمن آموخته است و من آمین مردمی را که بخدا ایمان بیاورده و با آخرت هم عقیده بدارند ترك کرده ام (۳۷) و از ملیک و آئین بدنام ابراهیم واسحق و یعقوب پیروی میکنم که نباید هیچیک از ما چیزی را با خدا شریک کنیم و این خود از فضل و کرم خداوند است بر ما و همه مردم وای بیشتر مردم ناسپاس بوده و بکر این نعمت و فضیلت را نمیگذارند (۳۸) ای دو مصاحب و رفیق هم بند و زندان من آیا از باب انواع و اقسام معذایب متفرقه که فاقد حقیقت هستند بهتر و در نظام خلقت مؤثر ترند

یا خدای یگانه قاهر و غالب بر همه ممکنات

و قهرای عالم وجود : (۳۹)

بلند میکنند دنیا را بواسطه ازدست دادن دین آیا خداوند رحمن امر کرده شما را که دین فرودشی بکنید یا در قرآن آیهای درباره فروشی دین و آخرت بدینا نازل گفته چه بیکو سروده شاعر

ترفع دینك بهمزین دینك فلا دینك باق ولا ما ترفع

تخریب ما پیشی و تعمیر فانیها فلا ذاك باق ولا ذاك علیر

الرضی بان تقنی الحیوة و تقضى و دینك مقوم و دینك وافر

ای بیچاره ترقی مبدعی دنیای خود را در اثر تخریب و ازدست دادن دین خود نه دین تو باقی ماند و نه آن دنیایی که ترقی داده ای

خراب میکنی بنائیکه همیشه باقی و جاوید است و تعمیر میکنی دنیایی را که نابود میشود چگونه راضی میشوی که نابود گردانی زندگانی ابدی و همیشگی را و بدین خود نقص و شکست وارد کنی برای خاطر حبیب دنیایی که در گذراست مالک به برادران یوسف گفت نامه ای بدست خود بنویسید که ما این غلام را بتو فروختیم بچند

درهم نوشتند و مالک دادند و گفتند دست پای یوسف را به بند و او را حرکت بده تا فرار نکند و ماتو را باین موضوع سفارش میکنیم یوسف نگاهی به برادران کرد و گریست سپس خطاب کرد با آنها خداوند و رحمت کند شما را ای برادران هر چند بمن رسم نکردید پروردگار عزیز گرداند شما را اگر چه مرا خوار و ذلیل نمودید و محفوظ بخارندتان با آنکه مرا فروختید یاری کند خداوند شما را هر چند مرا یاری نکردید برادران بگریه افتادند و گفتند ای یوسف ما نادم و پشیمان شدیم آنچه نسبت بتو بجای آوردیم و اگر برای ترس از پدر و حیا او نبود ما تو را به پدر بر میگردانیدیم برادران یوسف برگشتند در حالیکه پشیمان بودند از کار خود و گریه بسیاری مینمودند چه حیره شخص مؤمن آنست هرگاه کار زشتی بجای آورد پس از آن متوجه بشود نادم و پشیمان خواهد شد بخلاف منافق که هرگز از عمل زشت خود پشیمان نشود برای خبیث باطنیکه دارد.

مالک دست پای یوسف را بست و تسلیم کرد بخادم خود فلیح اسود خادم گفت ای مولای من منجاوز از پنجاه مرتبه از شام بکنمان و از کنمان بشام رخصت آمد کردی بخاطر این هر چه الان که موفق شدی و او را بدست آوردی چه شده تو را که دست پای او را بستی مالک گفت من در فکر و اندیشه اوهستم چه معجزین توصیف نمودند او را باد صافی که محیر العقول است برای خاطر بزرگی و جلالت شأن او را به من بخش خریداری کردم یوسف این سخنان را میشنید و تبسم میکرد چه او را جبرئیل از سر نوشت خود اطلاع داده بود قافله حرکت کردند و نصف شب رسیدند بمکابیکه راحیل مادر یوسف در آنجا مدفون بود یوسف چون از دور قبر مادر را دید خود را از بالای شتر بزرافکند قبر مادر را زیارت کرد و گریه بسیاری نمود و گفت ای مادر سر از خاک بردار و بنگر که با فرزندان عزیز توجه معامله کردند برادران یرحم مرا از پدر جدا کردند و در چاه افکندند و روی مرا با سیلی سیاه کردند و چنانکه بندگان را بفروشدند مرا نیز فروختند و مانند اسیر از شهری به شهر دیگر مرا می برند چون این کلمات را گفت هانفی از عقب او صدا زد صبر کن که نیست صبر و بردباری تو مگر از برای رضای پروردگار خادم نگاه کرد یوسف را روی شتر مشاهده نکرد فریاد زد ای مالک غلام

فرار کرده مالک دستور داد قافله توقف کند تا یوسف را دریابند تا گاه دید یوسف بطرف آنها میآید مالک باو گفت آقاییان تو راست گفتند که گریزنده هستی یوسف فرمود نه چنین است من قبر مادرم را مشاهده کردم توانستم خودداری کنم خادم در غضب شد یوسف را بقدری زد که افتاد بیهوش شد، چون بیهوش آمد فریاد زد الهی اگر من لئز شاهی دارم و این لذیذها کفر آنها است پروردگارا بحق پدران گرامم از من در گذر و عفو کن (فرمود پیغمبر اکرم ﷺ) پر هیزد از دعاء مظلوم زیرا عیان او پروردگار جهانی نباشد هر گاه مستعذبه ای فریاد کند پروردگارا بدادم برس خداوند میفرماید ای بنده من تو را پاری کنم اگر چه بعد از زمانی باشد و هر گاه مظلوم بگوید یا الله خطاب رسد از محمد جلال لیك اگر من داد تو را از ظالم نگیرم خود ظالم هستم و فرمود بترسید از دعاء مظلوم و یتیم که بر سر است بالا رود روز قیامت که شود نامه اعمال ظالم را بدستش بدهند چون نظر کند در آن فریاد زند پروردگارا حسنات اعمال من کجا رفت خطاب رسد ما برگردانیدیم حسنات تو را در نامه اعمال مظلوم و بواسطه ستمی که مردم کرده ای تمام آنها از بین رفته در این دنیا یوسف ابر صیاهی که علامت عذاب است هویدا شد و بر آن قافله احاطه کرد مالک فریاد زد هر کس مصیبت گناهی کرده توبه کند و بسوی خدا بر گردد پیش از آنکه عذاب نازل شود و ما را عذاب گرداند خادم گفت من گناهکارم مالک سؤال کرد چگونه گناه بجا آوردی؟ جواب داد من این غلام کنعانی را زدم لبها را حرکت داد و تکلمی نمود تا گاه اثر عذاب ظاهر گشت مالک حضور یوسف آمد گفت ای غلام گمان میکنم که تو نزد پروردگار آسمان مقرب هستی» فرمود شاید چنین باشد هر من کرد ترحم فرما بر این قافله یوسف تبسمی نمود و دعا کرد خداوند اثر عذاب را بر طرف نمود مالک باو گفت من شناختم که تو را نزد پروردگار آسمان منزلتی است سزاوارتیست پای تو را به بندم دست پای او را باز کرد و نوازش داد گرام بسیاری از او نمود سیه سالار کاروانش کرد و رسیدند به شهر یلسان مردم آنجا جمع شده بیتی بصورت یوسف ساختند و آن را بجای خدای پرستی مینمودند از آنجا هم سیر کرده تا شهر دیگری فرود آمدند اهالی آن شهر جمع شدند بدور یوسف آنها کافر و بت پرست بودند سؤال کردند ای یوسف که تو را باین جمال و زیبایی آفریده؟ فرمود

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا
 مِنْ سُلْطَانٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ
 وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۴۰) يَا صَاحِبِي الْجِنَّ أَمَا أَحَدُكُمْ قَبَضَ
 رَبُّهُ خُمْرًا وَ أَمَا الْآخَرُ قَبَضَ لِقَاكُلِّ الْمَلِكِ مِنْ دُونِهِ قَبَضَ الْأَمْرَ الَّذِي
 فِيهِ تَتَخَيَّلُونَ (۴۱) وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنََّّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ
 قَالَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرُ رَبِّهِ قَلْبَتْ فِي الْجِنِّ بَضْعٌ مِنْهُنَّ (۴۲) وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي
 أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ مَبْعٌ عَجَازٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضِرَ
 وَأَخْرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ أَفْقُولِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِتُفَرِّقُوا بَيْنَهُنَّ (۴۳)

پروردگار عالم آن مردم بنهای خود را شکستند و بخداوند بیکتا ایمان آورده و عبادتش
 مشغول شدند و اصحابا جمعی در اثر ملاقات یوسف ایمان آوردند به پروردگار و عده
 دیگری کفر میشوند تسبیح و تقدیس میکنم پروردگاری را که قرارداد صورت یوسف
 را برای طایفه سبب عبرت و عبادت و برای طایفه دیگر باعث گمراهی و انحراف (فرمود)
 پیغمبر اکرم ﷺ نگاه کردن بصورت نیکو صورتان و صاحبان جمال و زیبا هرگاه
 بدیده عبرت باشد عبادت است و چنانچه بنظر شهوت باشد درنامه اعمال او چهل هزار
 گناه و محبت نوشته شود تا مردم بداند که میان این دو نظر فرق بسیار است بعضی
 از عرفا گفته اند که بودم باخدای خود که نگاه زیبا صورتان نکنم روزی مشغول
 طواف خانه کعبه بودم نظرم میان منی بسیار زیبا افتاد تعجب کردم از این حسن و جمالی
 که خداوند از قطره آب کندیده آفریده تا گاه تیری از هوا بدید گانم اصابت کرد نوشته
 بود روی آن تیر چون تو نگاه کردی بآن بانوی زیبا بنظر عبرت و فکر ما تورا به تیر
 ادب زدیم و چنانچه بدیده شهوت نگاه مینمودی تیری بتو میزدیم تا قلمه قطع شودی

آنچه غیر از خدا میپرستیدید اسماء بی حقیقتی هستند که شما و پدران آنان را نام گذارده‌اید و خداوند هیچ قدرتی بآن خدایان باطل نبخشیده و یگانه فرمانفرمای حقیقی خداست و جز ذات پاکش را پرستید این است آئین محکم و پامرجا اما بیشتر مردم از نادانی از این معنی می‌غیرند (۴۰) ای دو رفیق زندان من اکنون تعبیر خواب های خود را بگوئید یکی از شما ها ساقی شراب شاه شده و دیگری را بدار می‌بازات میزنند و آنقدر بر چوب‌بندار میماند که مرغهای هوا مغز سرش را خواهند خورد این است قضای الهی در آنچه که تعبیر آنرا سؤال کرده‌اید (۴۱) یوسف بآن ساقی شاه که گمان خلاصی و نجاتش را داشت گفت در محضر شاه مرا یار و یاور (از شاه تقاضای نجات مرا بنما) ولی شیطان یاد خدا را فراموشش کرد و چند سالی یوسف در زندان بماند (۴۲) روزی پادشاه (با بزرگان و دانشمندان درباری خود) گفت من در خواب دیدم که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر خوردند و هفت خوشهٔ گندم را هفت خوشه خشک شده نابود کردند ای بزرگان این خواب و رؤیای مرا تعبیر کنید اگر در تعبیر خواب استاد بوده و این علم داداید (۴۳)

وقتی که قافله نزدیک قدس خلیل رسید امیر آن شهر در خواب دید باو گفتند باید تمام مردم را امر کنی با استقبال این قافله بروند صبح شد امیر با اتفاق مردم با استقبال قافله پیروان رفتند سؤال کرد امیر قافله کیست مالک را نشان دادند تعجب کرد گفت این مرد سالی چند مرتبه از اینجا عبور میکند همچو خوابی من ندیدم هنوز کلام او تمام نشده بود فرشتهٔ بصورت بشر نزدیک او آمد و یوسف را باو نشان داد گفت استقبال برای او میباشد و با یوسف در دست نفر از فرشتگان بودند که او را با امر خدا از هر آفات و بلیاتی حفظ مینمودند همراهان امیر که دوازده هزار نفر بودند وقتی نظرشان بجمال یوسف افتاد همه بی اختیار از اسب یزمین افتادند و تاسه دراز و سه شب از جلالة نظر یوسف مدهوش شده بودند از آنجا هم کوچ کرده بشهر عریس رسیدند یوسف از جمال و زیبایی خود در تعجب بود و با خود میگفت خداوند هیچ بشری را به مانند زیبایی من نیافریده وقتی وارد شهر عریس شد متادی صدا زد ای یوسف این خیالی که تو کردی بین خود است مانند تو مخلوقات بسیاری آفریده شده نگاه کن باهل این شهر یوسف وقتی

قَالُوا اضْحَاثِ احْلَامِ وَمَا لَنا بِهٰؤُلِیَ اِلَّا حِلَامٌ بِعَالَمِیْنَ (۴۴) وَ قَالَ الَّذِی
 رَجَعْنٰهُمَا وَ اَدَّكَرَ بَعْدَ اَمْرِ اِلٰهٍ اَنْتُمْ بِهٰؤُلِیَ فَارِیطُونَ (۴۵) یُوسُفُ اِنِّهَا
 الصِّدِّیْقُ الْاَمِیْنُ فِی سَبْعِ بَهْرَاتِ سَمَانٍ یَّاكُوهُنَّ سَبْعَ عِجَافٍ وَ سَبْعَ سَبَلَاتٍ
 خَضِرٍ وَ اٰخِرُ یَابِسَاتٍ لَّعَلِّی اَرْجِعَ اِلَی النَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ (۴۶) قَالَ
 تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِیْنَ دَآءًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِی سَبَلِیْ اِلَّا قَلِیْلًا مِّمَّا
 تَاْكُلُونَ (۴۷) ثُمَّ یَأْتِی مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ یَّاكُوهُنَّ مَا قَدْ مَتَمَّ لَھُنَّ
 اِلَّا قَلِیْلًا مِّمَّا تَحْصِنُونَ (۴۸)

نظر کرد مشاهده نمود تمام آن مردم یا مانند او هستند یا بهتر از او از حیث جمال و
 زیبایی (حضرت موسی هم دقی با خدا در کوه طور مناجات میکرد گمان نمود کسی
 جز او با خدا یتمالی مناجات نمیکند و این شرف اختصاص با او دارد و وحی رسید باوای
 موسی التفاتی بر است و چپ خود بنما موسی متوجه بین دیسار خود شد دید هزاران
 نفر بصورت موسی با خدای خود مشغول مناجات و راز و نیازند از مصدر جلالت خدا
 آمد ای موسی خیال نمودی که عظمتی برای ما جز تو نیست در آنوقت موسی بسجده
 در افتاد و توبه کرد از آن فکری که پنداشته بود خدا رسید ای موسی سر از سجده
 بردار پس از آنکه توبه کرد از سجده سر برداشت حال او تغییر پیدا کرده بود مشاهده
 کرد خود را که در نظر آنها مانند فرشته مقرب است و آن جمعیت متفرق شده اند (مالك
 گفت بهیچ منزلی فرود نیامدم مگر ازیر که یوسف خیر و منفعت بر خود و خانواده ام
 بدید میآمد و شبانگاه میشنیدم که فرشتگان یوسف سلام میکنند آواز آنها را می
 شنیدم و شخصشان را نمیدیدم و تا در راه بودم هر روز ابر سفیدی میآمد و بر بالای سر
 او سایه میافکند چون راه میرفت به همراه او سیر میکرد وقتی میایستاد آن ابر هم توقف

حاضرین گفتند این خواب پریشانی بیش نیست و حاصیر و تأویل خوابهای پریشان را نمیدانیم (۴۴) آن زندانی که رهائی یافته بود پس از سالها بیاد یوسف افتاده گفت مرا نزد یوسف بفرستید تا از تعبیر خواب پادشاه شما را آگاه سازم (۴۵) نزد یوسف رفته گفت ای راستگوی درست گفتار تعبیر این خواب چیست که هفت گاو خرم را هفت گاو لاغر بخورند و هفت خوشه سبز را هفت خوشه خشک از بین برده تعبیر آنرا بیان کن تا من نزد مردم رفته و شاه و دیگران را از تعبیر خواب و مقام تو اطلاع دهم (۴۶). یوسف در تعبیر خواب گفت باید هفت سال پی در پی زراعت کنید و غیر از مقدار کمی که میخوردید بقیه محصول را در خوشه‌های خود نگاهداری

نمایند (۴۷) پس از آن هفت سال قحطی شدیدی

خواهد آمد که آنچه ذخیره نمودم اینجاست

که باید برای گشت بماند بقیه را بمصرف

قوت مردم برساند (۴۸)

همین‌طور مالك يوسف گفت من امر تو را عجیب میدانم دوست دارم دعا فرمائی خداوند فرزند ذکوری بمن عطا فرماید يوسف دعا کرد خداوند بمالك دو پسر عطا فرمود وقتی وارد دروازه مصر شدند مالك گفت ای يوسف اینجا شهر مصر است خود را شستشو کن و لباس سفر را از تن در آور و وقتی يوسف داخل آب شد تا غسل کند ماهیان خود را بدن يوسف می‌بیند و هنگامیکه غسل او تمام شد خداوند بر حسن و جمال او چندین پسر بیفزود مالك آمد سجده کند يوسف را و ممانعت کرد و فرمود سجده برای غیر خدا جایز نیست وقتی يوسف بدروازه شهر مصر رسید اهل مصر صدائی شنیدند اما شخصی او را ندیدند که میگفت ای اهل مصر جوانی وارد شهر شما شده هر که او را ملاقات کند سرور و خوشحال گردد سنای دیگری فریادزد اگر بخواهید آن جوان را مشاهده کنید باید او را در خانه مالك بن زعر طلب نمایید.

(اشاره برای عزت مواضعی است و برای ذلت مواضع دیگر عزت يوسف در مصر بود و عزت مؤمن هنگام عرك است چنانچه میفرماید در قرآن «يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية» چه اشتیاق عارفین بسوی مولای خودشان باشد شخصی

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ (۴۹) وَقَالَ الْمَلِكُ أَتَقُولِي بِهِ نَحْمًا فَلَمَّا حَاثَهُ الرَّمْلُ قَالَ أَرْجِعْ إِلَيَّ رَبِّكَ فَقُلْ مَا بَالُ النَّوَّةِ الْآلِيَةِ قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (۵۰) قَالَ مَا خَطْبُكِ إِذْ رَأَوْ ذُلَّ مَوْلَاكِ مِنْ نَفْسٍ قَلْبًا حَاسِئًا لَئِي مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ مَوَدَّةٍ فَاسَى أَعْمَاتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوِدُكَ عَنْ نَفْسِكَ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۵۱) ذَلِكَ لِيَعْلَمَ إِلَى تَمَ أَخْتَهُ بِالْغَيْبِ وَإِنَّ اللَّهَ

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۵۲)

را در طواف مشاهده کردند می گفتند اینجا خانه پروردگار است که مردم اشتیاقی با او دارند شوق او مرا حیران کرده و مرا دور و نزدیک گردانیده مردم با او گفتند آیا اشتیاق به پروردگاری گفت نه چه شوق و اشتیاق نیست مگر بسوی غایب و هرگز پروردگار من از نظر دور نیست.

مردم مصر باحالت تعجب اجتماع کردند در خانه مالک گفت ای مردم چه حاجت دارید گفتند میخواهیم غلامیکه همراه آورده ای مشاهده کنیم مالک گفت هر کس می خواهد او را ببیند باید يك دينار بدهد مردم همه قبول کردند و گفتند در را باز کن که در کمال شوق و اشتیاق حاضریم دينار را بدهیم تمام آنها رد کردند دينار را بسوی مالک ششصد هزار دينار جمع شد هر کس نظرش بیوسف افتاد مدهوش و عقلش رفته بود بطوریکه قدرت و توانایی نداشت که از خانه مالک بیرون رود خادمان مالک آنها را بیرون میبردند و هر کس خارج شد چنان حیران گشته بود که راه نمیبرد بخانه خود و خویش اقرار داشت را نمیتوانست نه سختی می شنید و نه کلامی میگفت.

همیشه آن سنوات شدت و عسرت گذشت عالی خواهد رسید که مردم با سایش و نعلت
 و فراوانی میرهند (۴۹) شاه گفت او را نزد من بیاورید فرستاده شاه نزد یوسف
 آمد یوسف باو گفت نزد شاه برگرد و پیرس که چه شد زنان مصر دستهای خود را
 بر بدن البته پروردگار من از مکر و حيلة آنها آگاه است (۵۰) شاه بزنان مصر گفت
 حقیقت حال خود را که با یوسف مراوده داشتید بگوئید گفتند حاضر شد ما از
 او پدی و سوء قصدی نمیدانیم وزن بریز گفت اکنون حق آشکار گردید
 و من اعتراف میکنم که شخصاً عیال داشتم که با یوسف مراوده
 نمایم و او عفت ورزید و او از راستگویان است
 (۵۱) این روشن شدن قضیه برای آنست که
 من در پنهانی خیانت نموده ام برایشان
 و البته خداوند مکر و خدعه
 نه کار از دایه عیبه
 نمیرساند (۵۲)

تذکره

هر گاه مشاهده مخلوقی این طور میباشد که تاب توان از ناظرین می برد پس
 چگونه میتوان مشاهده کرد خالق و آفریدگار را دروغ میگوید هر آنکه دعوی دوستی
 خدا کند سپس در کد گناه خلائق و سخنان آنها را دروغ گوید آنکه دعوی دوستی
 پروردگار نماید و دیگری را دوست بدارد عارفی در بغداد مشاهده کرد جوانی شیخی
 را میزند آن شیخ با آن جوان میگوید دیگر از من چه میخواهی گفتی اینکار بکن بجا آوردم
 امر نمودی فلان چیز را بجا بیاور اطلاعات کردم دستور دادی عیالت را طلاق بده انجام
 دادم گفتی لغو اب بخواه رفتم تقاضا نمودی در کارهایت نام مرا ببر بردم دیگر چه
 اراده داری ؟ جوان گفت میخواهم بمیری فوراً بر زمین قرار گرفت و گفت مردم و وفات
 کرد من گمان کردم که مزاح میکند رفتم بیالین او هر چه حرکتش دادم از جا بلند نشد
 دیدم حقیقتاً از دنیا رفته است با هر دو دست بر صورت خود زدم و گفتم چه اندازه
 دعوی دروغ میکنم حال کسیکه دعوی دوستی مخلوقی را مینمود این طور بود پس

وَمَا أَرَىٰ نَفْسِي أَن آتَنِيَ بِالْأَمَانَةِ إِلَّا مَا وَحَىٰ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۵۲) وَقَالَ إِلَهِكَ اتَّبِعْنِي يَهْدِيَنَّكَ إِلَهُكَ نَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدُنِيَ مَكِينٌ أَمِينٌ (۵۳) قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْهَا (۵۴) وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُهُ أَهْلُهَا حَيْثُ يَشَاءُ لِنَبَيِّنَ لِمَنْ نَرِىٰ مِنْهُمْ آيَاتِنَا وَلِنُنْذِرَ أُولَئِكَ الْآخِرَةَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَهْتَدُونَ (۵۵)

بهگونه باید باشد هر آنکه ادعای محبت و دوستی خالق کند داخل خانه شدم صدای گریه و زاری شنیدم سؤال کردم چه خبر است جواب دادند همان جوان وارد خانه شد و از دنیا رفت از این محبت و دوستی تعجب نمودم روز قیامت که برپا شود سپاه گردد صورت آنهایی که بدروغ دعوی محبت پروردگار میکردند چنانچه خداوند در قرآن میفرماید «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ» روز دوم مالک اعلان کرد هر کس میل دیندار یوسف دارد دو دینار بدهد مردم هجوم کرده و مبلغ را پرداختند يك مليون و دویست هزار درهم دریافت کرد سپس یوسف را با انواع حلی و جواهرات زینت کرد و او را بر سریری نشاند نهادی فریاد کرد هر کس مایل بخريداری این غلام است حاضر شود نبود در شهر مصر شخصی مگر آنکه طمع او و در خریداری یوسف و تمام هستی اموال خود را داد تا یوسف را خریداری کند مالک تعداد و گفت ای مردم مالهای خود را بپردازید که هیچکدام از شما نمیتوانید بهای او را بدست آورید چه از عزیز است و خریداری نکند او را جز عزیز مصر روز سوم مردم باز اجتماع کردند پدرخانه مالک گفتند ای مالک اگر میفروشی این غلام را پس نشان ده او را بما تا زیارتش کنیم و دیدگان ما برمالش روشن گردد مالک گفت دیگر نمیتوانم او را بشما ارائه دهم ولی صباح روز جمعه او را در میدان عمومی آورم هر کس مایل بخريداری

من خوبشتم را تیراه نمیکتم چونکه نفس آماره و سرکش شخص را بکارهای ذلت و هبیری مینماید مگر آنکه خداوند از نظر شفقت شخص را نگهداری کند چونکه پروردگار من بخشنده و مهربانست (۵۳) شاه گفت یوسف را بیاورید تا برای ملازمت خودم او را آزاد بسازم چون شاه با یوسف مذاکره و گفتگو نمود (او را شایسته و لایق دید) و گفت از امروز تو در نزد ما دارای منزلت بوده و امین ما هستی (۵۴) (وقتی که شاه میوسف گفت هر حاجتی داری از من بخواله) یوسف گفت مرا خزانه دار و ضابط محصول و دارائی کشور کن چونکه من در حفظ آنها و طرز مصرف خواربار با مردم بصیر و دانا هستم (۵۵) این چنین یوسف را دارای مقام و منزلت نمودیم (یوسف به سلطنت مصر رسید) که در روی زمین بهر طریق که بخواهد فرمانروائی کند و ما به نهایت و لطف خود بهر که هر چه بخواهیم عطا میکنیم و مزد یکو کاران را ضایع نمیسازیم (۵۶) ولی این نکته را باید توجه داشت که پاداشی آخرت برای مؤمنین و پرهیز کاران عجبی بهتر از اجر و مقام دنیا میباشد (۵۷)

او اسف در آنجا حاضر شود روز جمعه مالك دستور داد میدان را زینت کنند و کرسی مرصعی در وسط آن گذارند و قبة روی آن از طلا و زمرد نصب کنند و روی آن را از دیباج فرش کنند و مشک و عنبر دود کنند پس از آن دستور داد یوسف را بالای کرسی نشانند تا تمام اهالی مصر او را مشاهده کنند و مقصودش اراده دادن بزرگی و شأن یوسف بود تمام مردم از زن و مرد کوچک و بزرگ پیر و جوان عالم و جاهل حتی دهقانان از صومعه و عبادتگاه خود بیرون آمده و در محل مزبور حاضر شدند منادی فریاد زد ای مردم بدانید یوسف فرشته است بصورت بشر بهاء او عزیز است طمع از خریدن او بردارید تاب خریداری او را ندارد کسی جز عزیز در آن هنگام عزیز مصر با چشمه جلالی وارد میدان گردید تا جمال یوسف را مشاهده کند خادم خود را فرستاد نزد مالك گفت باو ای تاجر بیاور غلام را تا نظر کنیم بسوی او مالك حضور یوسف شرفیاب شد عرض کرد مردم جمع شدند و میل دارند شما را زیارت کنند تشریف بیاورید یوسف دانست که مالك اراده فروش او را دارد لباسهای حریر و دیباج پوشید و تاج مرصع بر سر گذاشت و خود را با انواع جواهرات زینت داد سوار بر آسی شد که زین

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ قَدْ خَلَوْا عَلَيْهِ فَرَقَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۸) وَ لَمَّا
 جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتَأْتُونِي بِأَنْعَامٍ مُّكْتَرَمَةٍ أَمْ لَا تَأْتُونَنِي بِشَيْءٍ
 أَلْكَيلٍ وَ إِنَّا خِفَرُ الْمُتَرَبِّسِينَ (۵۹) فَإِنْ لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي
 وَلَا تَقْرَبُونِ (۶۰) قَالُوا سَتَرْنَا وَدَعْنَاهُ أَبَاهُ وَ إِنَّا لَنَافِلُونَ (۶۱) وَ قَالَ لِفَتْيَانِهِ
 احْمِلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْطَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ
 يَرْجِعُونَ (۶۲) فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ
 فَأَرْسِلْ مَعَنَا اخْنَأًا ذَاتَ كَيْلٍ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۶۳)

او از طلا و لجام او از نقره بود و با حشمت و جلالی وارد میدان شد و می گفت راست
 گفت پروردگار و رسول او سؤال کردند از او آیا رسول پروردگار بر تو نازل شده
 فرمود بای هنگامی که برادران لباس مرا از تن بیرون آورده و بچاه انداختند جبرئیل
 نزد من آمد و گفت پروردگارت سلام می رساند و می فرماید ای یوسف صبر کن به عزت و
 جلال خود سوگند ثورا از چاه بیرون آورم و مملکت مصر را به تو عطا کنم خاشع و
 عزیز مصر را از برای تو خاضع و خادم قرار دهم و بزرگان را زیر و کاهت گردانم این
 است تأویل آنچه پروردگار بمن فرمودند الان حقیقت او را مشاهده میکنم وقتی مردم
 این سخن را از یوسف شنیدند سرها را بزم انداخته و تسبیح کردند مالک گفت صدیق
 کنید گفتار او را که هرگز سخن بدروغ نگوید یوسف را با تمام احترام بر کرسی
 نشانند مالک فریاد زد ای مردم مصر این یوسف است تمام اهالی گردن کشیدند تا
 یوسف را ببینند وقتی نظر آنها باو افتاد بنحاک افتادند و گفتند هرگز مشاهده نکردیم
 مانند این غلام را و فریاد آنها بلند شد ای مالک صورت یوسف را ببوشان که عده ای از
 مشاهده جمال او خود را هلاک نمودند و بیست و پنج هزار مردان و زنان و دختران

(چون فعلی بشدت رسید و آل یعقوب در حقیقه افتادند برای تهیه گندم و آذوقه) برادران یوسف بمصر رفته و نزد برادر رفتند یوسف آنها را شناخت ولی آنها یوسف را نشناختند (۵۸) همینکه برادران یوسف در مقابل هدایاییکه آورده بودند گندم دریافت نموده و شترهای خود را بازگیری کردند یوسف بآنها گفت (آیا شما برادر دیگری دارید؟ گفتند یک برادر پدری داریم) آن برادر پدری خود را هم سفر دیگر همراه بیاورید مشاهده میکنید که من مقدار زیادی غله بشما دادم و مهماندار و میزبان خوبی هستم (۵۹) چنانچه او را با خود بیاورید دیگر بشما گندم نمیدم و نباید نزدیک من بیایید (۶۰) گفتند بزودی با پدرش مذاکره کرده و سعی میکنیم که آنچه خواسته شما هست انجام دهیم (۶۱) یوسف گماشتگان خود دستور داد آنچه که برادرانش آورده بودند پنهانی در بارهای آنها بگذارند تا همینکه بمنزل برضند بفهمند که ما غله را بر اهلکان بآنها دادیم تا بار دیگر بمصر بیایند (۶۲) چون بکنعان نزد پدر رسیدند گفتند خواربار زیادی بها داده شده برادرمان (بن یامین) را با ما بفروست که گندم بیشتری دریافت کنیم و البته ما حافظ و نگهبان او خواهیم بود (۶۳)

در این مشاهده صورت یوسف و علوت او قوت کردند چه خداوند جواب میان خلق را برداشت و یوسف را دیدند بر آنصورتیکه خداوند بیافریده بود او را منادی فریاد زد کیسه این غلام زیاده را و فصبح و خوش بیان را خریداری کند یوسف باو گفت ندا کن که حاضر است این غلام غریب و معزول و ذلیل را خریداری کند منادی گفت من هیچ صدائی نمیکنم زیرا آنچه میکویید در شما وجود ندارد.

و از این عباس روایت کرده اند گفت مردمانیکه یوسف را مشاهده نمودند بر سه فرقه بودند طایفه مانند همتان و سگری شده عده دیگر حیران بماندند و جمعی مانند دیوانگان قرار گرفته بودند در آن هنگام دختر اسطالون عمالقه که با ثروت ترین مردم اهل مصر بود دستور داد بنهادمانش هزار استر جواهرات حمل کنند بپیدان هم می تاب یوسف را خریداری کند وقتی نظرتی یوسف افتاد عقل از سرش رفته شد گفت یوسف کیستی تو که مرا حیران و سرگردان کردی من تمام ثروت و دارایی خود را آورده تا تو را خریداری کنم الان مشاهده کردم این سه ثروت بهاء جزئی از شما نشود و بها تو

عساورست با تمام دارائی و ثروت دنیا یوسف گفت من مخلوقی از مخلوقات پروردگار
جهانیان میباشم که این صورت و جمال و زیبایی را از بین عطا و مرحمت فرموده فوراً
آن بانو ایمان آورد بعد اینکه یوسف را بآن صورت آفریده و تمام آن اموال را در
راه خدا انفاق کرد و در کنار درهای قلزم خانه بنا کرد و مشغول پرستش خدا شد تا
از دنیا رفت .

زلیخا از عزیز مصر اجازه گرفت که از خانه خارج شود برای دیدار یوسف عزیز
باو اجازه داد با یک عصمت و جاه و جلالت دارد میدان شد که قابل وصف نیست همینکه
نظرش یوسف افتاد نمره و فریادی زد و مدحش گردید .

ابن عباس گفت زلیخا دختر یکی از پادشاهان مغرب زمین موسوم بطیموس
و جمیل ترین دختران مصر خویش بود یوسف را در خواب مشاهده کرد بیدار شد در
حالی که حیران و سرگردان بود روز بروز ضعیف و لاغر و زرد رنگ میشد از عشق یوسف
پندش باو گشت ای فرزند ثورا چه میشود که هر روز ضعیف و ناتوان میشوی؟ خواب
خود را برای پندریان کرد پدر بارگفت اگر میدانستم صاحب آن صورتی که در خواب
مشاهده کردی کجا است همانا ادر ا حاضر میکردم برایت اگر چه تمام خزان مملکت
را صرف کنم در راه بدست آوردن او بار دیگر زلیخا یوسف را در خواب دید گویا
بطرف او ایستاده گفت تو را سوگند میدهم بآن کسیکه این صورت و زیبایی را بشو
مرحمت فرموده و مرا عاشق جمالت کرده بگو به بینم کیستی و در چه جا طلب کنم و
دریابم ثورا یوسف در خواب بزلیخا گفت من بشری هستم خداوند آفریده مرا از برای
تو و ثورا آفریده از برای من مبادا دیگری را بشوهری اختیار کنی از خواب بیدار شده
گریه بسیاری کرد پندش ستوال کرد چه شده زلیخا گفت همان شخص را دو مرتبه در
خواب مشاهده کردم از حالت ستوال نمودم جواب داد من از برای تو و ثورا برای من
آفریده شدی پدر باو گفت وای بر حالت ستوال نکردی از او در کجا و چه مملکت
میباشد؟ پاسخ داد خیر مرتبه سوم یوسف را باز خواب دید دامن او را گرفت و گفت
حب تو مرا دیوانه کرده آیا خبر نمیدی بمن کجا ثورا طلب کنم یوسف بزلیخا گفت
من پادشاه مصر هستم مرا در مصر طلب کن و دریاب وقتی زلیخا از خواب بیدار شد فریاد

زد ای پدر یافتم محبوب خود را و میگفت در حالیکه حیران و سرگردان بود بچه قدی
سیر کنم ای یوسف تا بساحت تو برسم ای کسیکه جسماً از من دوری و در قلب من
جا گرفتی شوق تو مرا دیوانه کرده نوزده نماینده از نمایندگان پادشاهان دنیا در
مملکت طیموس حاضر شده بودند برای خواستگاری زلیخا ولی از مملکت مصر کسی
نیامده بود پدر گفت سلاطین دنیا نمایندگان خود را فرستاده اند برای خواستگاری
تو کدام يك از آنها را اختیار مینمائی گفت ای پدر بشیر از پادشاه مصر کسی را برگزینم و
اختیار نکنم چه موجب افتد امراتهای ندارد دوستی عداوت کنند مثل و قلب است و آتشی
است که بر دل افروخته شود.

پدر نامه باین مضمون بتملیفور پادشاه مصر نوشت دختری دارم بهر شما شوهر
دیگری اختیار نمیکند اگر مایل هستید بشما میدهم با هر چه که بخواهید از ملک و
اموال خود ملک پاسخ نامه اردانوشته هر آنکه ما را دوست میدارد ما نیز او را دوست
داریم و غیر از آن دختر چیز دیگری نخواهیم پدر دستور داد زلیخا را با انواع حلی و
جواهرات گرانبها آراسته و با هزار کنیز و هزار غلام و چهل بادشتر دینار طلا و چهل
بار دیباج و سندس و استبرق روانه مصر کنند وقتی وارد مصر شد چنان سرور و
خوشحال شده بود که فوق آن تصور نمیشود چه جلالت شأن و بردگوارای یوسف را
در خواب مشاهده نموده بود وقتی وارد قصر سلطنتی شد و عزیز مصر بنزد او آمد از
کنیزش سؤال کرد این مرد کیست گفت شوهر تو عزیز مصر است فریادی بر آورد که
او محبوب و معشوق من نیست که در عالم رؤیا سه مرتبه او را زیارت کردم صدائی شنید
که میگفت ای زلیخا محزون نفرو صبر و بردباری را پیشه خود ساز امید است که
در اثر صبر ظفریابی و اظهارای عزیز نکن جز علاقه و محبت چه عزیز صبر میشود که
بمحبوب در معشوق حقیقی خود بررسی زلیخا سکوت کرد و عزیز بی اندازه او را دوست
میداشت و تعجب مینمود از حسن و زیبایی او پهلوی زلیخا میخوايد ولی قدرت و
توانائی نداشت که با او هم بستر شود چه از او خداوند آفریده بود برای یوسف از این
جهت بود که وقتی زلیخا در فروشگاه نظری بیوسف افتاد مندهوش شد و خواست خود را
بدامن یوسف افکند چه محبوب حقیقی خود را دریافت و شناخت وقتی بهوش آمد

قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنَ تَكُم عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَالَهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ
 هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۶۴) وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ
 إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَبِثَ هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ
 أَمْثَالَنَا وَنَزَدَاهُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ (۶۵) قَالَ لَنْ أُرِيَهُ مَعَكُمْ حَتَّى
 تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لِيَأْتِيَنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ
 قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا تَقُولُ وَكِيلٌ (۶۶) وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ
 وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ
 أَلْحَمْتُمْ إِلَّا اللَّهَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۶۷)

کنیز مخصوص او گفت ای ملکه تورا چه میدهد؟ جواب داد این غلام همان شوهر من
 است که در خواب او را دیده و برای خاطر او بمصر آمدم بجاریه گفت ای خاتم عزیز
 قدری صبر و حوصله کن مبدا عزیز اطلاع پیدا کند و سبب جدایی میان شما بشود
 زلیخا دستور داد بجاریه خود یوسف بگوید مبدا درگیری را اعتبار کنی من تمام
 غز این مملکت را بتو میدهم و تورا در خواب دیده‌ام یوسف بجاریه گفت من نیز او را
 در خواب مشاهده نمودم او برای من و من برای او خلق شدم دلی بوسال یکدیگر
 نپریم مگر بعد از شاید و بلاهای بسیاری عزیز بانوی دیگری موسوم بعسناد داشت
 بازلیخا بسیار بد بود سخن او و جاریه را شنید پیغام داد عزیز مبدا این غلام را
 خریداری کنی که موضوع ازایترا است عزیز اعتنائی بگفتار او نکرد.

سپس منادی فریاد زد که حاضر است این غلام را باین اوصاف ده گانه خریداری
 کن: ملاحه صباحة فصاحة شجاعة مروة قوة دیانة عبانة امانة فتوة خواست بگوید نبوة
 خداوند جلوی او را گرفت تا کسی نداند زلیخا عزیز گفت نگذار مردم یوسف را

یعقوب گفت در بازه این پسر همانطور معطش باشم که نسبت به یوسف پیش از این اطمینان داده بودید من او را میفرستم زیرا خداوند بهترین نگهبان است و از اهر هر بانی مهربانتر است (۶۴) چون بارهای خود را باز کردند دیدند آنچه که در مقابل گندم داده بودند با ایشان برگردانیده اند گفتند ای پدر ما دیگر چه می خواهیم این است متاع ما که بنا نه نموده اند (باهمین سرمایه مجدداً بمصر میرویم) و برای خانواده خود آذوقه تهیه مینماییم و از برادرمان هم نگهداری کرده و یکبار شتر بر این غله کمی که آوردیم میافزاییم (۶۵) یعقوب گفت بن یامین را همراه شما میفرستم مگر آنکه بخداوند قسم یاد نموده و تعهد کنید که او را بمن برگردانید یا آنکه باجل خدایی ازین بروید چون فرزندان قسم یاد نمودند و گفتند خداوند بر گفته و قول ما وکیل و گواهد یعقوب بن یامین را فرستاد (۶۶) یعقوب بفرزندانش گفت چون بمصر رسیدید همه از یک دروازه داخل شهر شوید بلکه از دروازه های مختلفه وارد شده و این مطلب را در نظر داشته باشید که هیچ چیزی شما را از خدا بی نیاز نمی نماید و حکومت جز برای خدا نیست و من بخدا توکل کردم و هر مؤمن و توکل کننده بطیر از ذات پروردگار توکل نخواهد کرد (۶۷)

خریداری کنند البته او را بگیر هر چند بهاء او تمام ثروت و دارایی تو شود وقتی مردم فهمیدند که عزیز طالب خریداری یوسف است از زیاد کردن بهاء او خود داری کردند عزیز بمالك گفت بچه بهاء او را می فروشی مالك گفت مطابق وزن او طلا و نقره و زر و ابریشم و یاقوت و عنبر و کانور و مشک می فروشم عزیز گفت حاضریم همین بها او را خریداری کنیم یوسف را در يك گفته تر از و گذاشتند و پانصد هزار دینار در گفته دیگر نهادند یوسف بر آنها زیادتی داشت آنقدر با و افزودند که دیگر در خزانه سلطنتی درهم و دیناری باقی نماند (اشاره - مخلوقی بود که در آن نور نبوت وجود داشت لذا او بر تمام ثروت و خزانه مملکتی افزوده میشد پس بجای تعجب نیست که روز قیامت توحید و ولایت آل محمد علیهم السلام بر سیئات اعمال موحده و کسیکه دارای ولایت است افزوده میگردد) عزیز گفت ای مالك آیا ثروت و انصاف داری این غلام را در مقابل تمام خزانه بمن هدیه کنی چه من قدرت و توانایی اداء بهاء او را بتو ندارم مالك راضی شد و یوسف را

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسٍ يَتْلُوبُ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶۸) وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۹) فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السَّيَّفَ فِي رِجْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذِنَ مَوْلَانِهَا لِلَّذِينَ لَا يَرْقُونَ (۷۰) قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْعَلُونَ (۷۱) قَالُوا تَقْتُلُ صَوَاحِبَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (۷۲)

همان بیهاء عزیز فروخت و مالک در این مدت یوسف را بصورت اصلی مشاهده نکرده بود پس از آنکه او را فروخت خداوند پرده را از جلوی دیده او برداشت و یوسف را بصورت اصلی مشاهده کرد صبحه ای زد و افتاد مدهوش شد مردم تصور کردند که از دنیا رفته است وقتی بهوش آمد یوسف باو فرمود ای مالک تو را چه میخورد که اینطور پرهشانی جواب داد من در این مدت آنطور که سزاوار است تو را مشاهده نکرده بودم لذا این بیهاء را بسیار میدانستم الحال که بنظر دقت تو را دیدم فهمیدم که تمام ثروت دنیا برای ارزش تو کم بیهاء باشد بیسی یوسف گفت آیا وعده فرمودی هرگاه تو را فروختم سرگذشت خود را برایم بیان فرمائی فرمود بیان میکنم بشرط آنکه برای کسی ذکر نکنی من همان شخصی هستم که تو در حال جوانی مرا در خواب دیدی من یوسف فرزند یعقوب اسرائیل الله فرزند اسحاق بن ابراهیم خلیل رحمن هستم مالک مجدداً فریاد زد و گفت بد تجارتی کردم خجیل و شرمسارم و مدهوش افتاد پس از آنکه عزیز یوسف را خریداری کرد متوجه شد که خزان او غالی شده بان خود گفت هزینه قصون را از دست دادم و مملکت را در خطر انداختم لشکر بدون

و چون فرزندان یعقوب بطوریکه بایشان دستور داده بود وارد شهر مصر شدند چیزی ایشان را از خدا بی نیاز نکرد جز آنکه مقصود یعقوب را انجام دهند چه یعقوب دانشمندی بود که ما او را تعلیم داده و علم آموختیم اما بیشتر مردم نمیدانند (۶۸) و قتیکه برادران بهضور یوسف رسیدند یوسف برادرش بن یامین را نزد خود جای داد و باو گفت من برادرت هستم و دیگر بآنچه برادرانم نسبت بمن روا داشته اند معزونی مباش (۶۹) پس از آنکه بازگیزی شترها پایان یافت یوسف دستور داد پیمانه طلایی را که با آن گندم کهن می نمود دربار برادرش مخفی نمایند (هنوز راهی نشده بودند) که یک نفر فریادزد ای مردم قافله خمایی شک دزد هستید (۷۰) آنها بفرستاده مالک توجه کرده و پرسیدند که چه چیزی را کم کرده اید (که بها نسبت دزدی میدهند) (۷۱) فرستادگان شاه گفتند پیمانه شاه مفقود شده هر کس آنرا بیاورد یکبار شتر غله باو داده میشود و من ضامن تحویل آن هستم (۷۲)

پرداخت هزینه اطاعت و فرمانبرداری از من نکنند چگونه میتوانم بدون عسکر پادشاهی کنم سپس بنزاع دار گفت برز به بین در خزانه چیزی باقی مانده وقتی در خزانه را باز کرد مشاهده نمود که پراز جواهرات است و هر چه بمالک داده اند همه در خزانه موجود است بر گفت در حالیکه سرور و خندان بود موضوع را بهزیر خبر داد عزیزان و محتیر شد گفت نمیدانم سبب چیست مخازن باو گفت از غلام سبب را سؤال کن شاید حقیقت را بگوید چه غلام ادعا میکند که خدایی دارد هر کار بخواهد انجام میدهد عزیز سؤال کرد از کجاندانی غلام این دعوی کننده پاسخ داد وقتی او را خریدی پرده سفیدی را مشاهده کردم که بازبان بشر باو گفتای یوسف نظر کن به بهاء خود هنگامیکه برادران تو را فروختند بشمن ناچیزی خریداری شدی الحال که بهشت خدا فروخته شدی خزائن مصر بها تو گردید عزیز از سخن مخازن تعجب نمود از یوسف سبب را سؤال کرد جواب داد خدایند خزائن را پر کرد برای اکرام و احترام من تا اعلای نکنی مرا و از خریداری من نادم و پشیمان شوی و خدایتانم که منت تو بر من باقی بماند بلکه خدا منت بر تو گذارد مرا با دارائی و ثروت بتوصیلا

قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْتَنَا بِتَنْبِئٍ فِي الْاَرْضِ وَ مَا كُنَّا سَارِقِينَ (۷۳)
 قَالُوا لِمَا جَزَاؤُهُ اِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ (۷۴) قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ
 فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْغٰلِبِينَ (۷۵) فَبَدَا بِاَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ اَخِيهِ
 ثُمَّ اسْتَفْتٰ رَجُلًا مِنْ وِعَاءِ اَخِيهِ كَذٰلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَاْخُذَ اَخَاهُ
 فِي دِينِ الْمَلِكِ اِلَّا اَنْ يَشَآءَ اللّٰهُ لَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَآءٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ
 عَلِيمٌ (۷۶) قَالُوا اِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ اَخٌ لَّهِ مِنْ قَبْلُ فَاَسْرَهَا يُّوسُفُ
 فِي ثَقْبِهِ وَاَتَمَّ يَدَيْهَا ثُمَّ قَالَ اَنْتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا تَصُدُّونَ (۷۷)

فرموده (هر بندۀ مؤمنی برای رضای خدا مالی اتقاق کند خداوند عوض او را مانند عوض دادن بهرگز عطا فرماید) عزیز مصر فرزند نداشته یوسف را در نهایت مهربانی نمود تمام خدام و کارکنان خود را حاضر کرد و دستور داد بآنها که این پسر را نیکو احترام کنید و هر لبیها گفت یوسف را گرامی بدار و جای نیکو بده شاید ما را سود بدهد و او را فرزند بگیریم چه آنها فرزند نداشتند زلیخا یوسف را در دل جان جای داد و هر روز بر مهرش افزوده میداد و آتش شوقش در دل جان بیشتر میافروخت و هر من صبر و بردباریش را می سوخت چندانکه نتوانست روی برتابد و در کنار چشمه حیوان تشنه بماند شیفته و دلپاخته یوسف شد چه او در کمال رعنائی و زیبایی رسیده بود و هیچ بانویی او را نمیدید مگر آنکه با دیدنش دل از دست میداد و عاشق او میگشت زلیخا دست یوسف را بگیرفت و او را دارد بتخانه کرد سپس در مقابل بت سجده نمود و خطاب کرد به بت و گفت برای خاطر آنکه تو را دوست دارم و پرستش میکنم این مونس را یافتم در آنوقت آن بت به حرکت درآمد و پرو افتاد و شکست و آن بت از ملای احمد بود زلیخا گفت ای یوسف چگونه شد این بت من فرمود چون تو آنرا سجده کردی و اقرار

گفتند پسنداً قسم شما فهمیده اید که ما اینجا بیامدیم که عساکر بپا کنیم و ما دزد نیستیم (۷۲) مأمورین شاه گفتند اگر معلوم شد شما دروغ گفته اید مجازات خائن و دزد چه خواهد بود؟ (۷۳) گفتند کبیر آن کسیکه جام و پیمانه شاه دربار او کشف شود خود اوست که پندگان ملک در آید و ما این چنین ستمکاران را کبیر و مجازات می کنیم (۷۴) آنگاه شروع به تفتیش بارهای برادران نمودند پیش از آنکه به بار بن یامین دست بزنند و سرانجام جام و پیمانه را از بار بن یامین خارج ساختند و این تدبیری بود که ما یوسف آموختیم تا بتواند برادر خود را بگوید و بگوید که این نگهبانان را به برادران خود مقبله سازد که بدون این تدبیر شاه نمیتوانست او را نزد خود بعنوان بازداشت نگه دارد و خدا این را میخواست و مقام و مرتبه هر کس را بخواهد بالا ببرد و بالاتر از هر دانشمندی دانستند دیگری وجود دارد (۷۵) در حضور یوسف گفتند اگر این جوان سرقه نموده برادری هم داشت که سابقاً مرتکب دزدی شده یوسف بروی خود نپازد و خشم خود را پنهان ساخت و خود را معرفی نکرده و حقیقت را آشکار ساخت و گفت شما بد مردمی هستید و خدا از آنچه وصف مینمائید بهتر آگاه میباشد (۷۶)

به پندگی آن نمودی خداوند در غضب شد و آنرا نابود کرد اگر همیشه تعلق بگیرد تو را هم در اثر پریشانی هلاک میگردد اند متوال کرد پس پروردگار تو کیست فرمود خدای ابراهیم و اسمعیل و یعقوب است و از صفت که من و تو را آفرید پرسید چگونه خدای تو دانستی که من بت را سجده نمودم فرمود هیچ چیز از خدای من پنهان و پوشیده نیست هر چند او را دیده ها درک نمیکندت زلیخا گفت من خدای تو را دوست میدارم اگر برای من خدائی نبود همانا خدایت را پرستش مینمودم و پرستش دو خدا قبیح است یوسف تنهائی کرد و از خانه خارج شد زلیخا دامن او را گرفت و گفت هر گاه عزیز این بت را مشاهده کند که شکسته و قطعه قطعه شده تمام کنیزان و خادمان را مورد عتاب و عقاب قرار میدهد تقاضا دارم از پروردگار تو درخواست کنی که این بت را بصورت اولیه خود بازگرداند یوسف دعا کرد بت مانند اول درست شد و بجای خود قرار گرفت بقدرت پروردگار زلیخا گفت من بسیار تو را ای یوسف دوست میدارم الحال دانستم خدای آسمان

و زمین تو را بیشتر دوست میدارد پس دست یوسف را گرفت و او را با البسه گرانبها پوشانید یوسف گفت چگونه سزاوار است بنده چنین لباس فاخری پوشد و مولای او لباسش پست تر باشد زلیخا گفت ای یوسف تو مولا و آقای و عزیز بنده هست و من کنیز شما عزیز امر کرده تو را گرانی بدارم اگر توانایی و قدرت یش از این را داشتم در باره ات انجام میدادم و البسه بتعداد ایام سال برای او فراهم کرد و هر روز یک نوع لباس بر او میپوشانید (همینطور بندهای که خداوند او را دوست میدارد در هر روز سیصد و شصت مرتبه نظر و محبتش را با او اندازد و در اثر آن دارای خصلتهای و شماری گردد مانند کرامت و محبت و الفت و خفیت و مشاهده و قربت و وصل و تسلیم و رضا و معرفت) پس میفرماید خداوند بقولش هو کذلک مکننا لیوسف علاقه بر آنکه یوسف را مورد محبت عزیز و زلیخا قرار دادیم بمقام و منزلت یوسف افزود و معلوم تعبیر خواب و تأویل کتب آسمانی باو یاد داده و برای مقام نبوت انتخاب کردیم و خداوند بر کارهای خود تسلط و غلبه دارد ولی بیشتر مردم بر این حقیقت آگاه نیستند.

توله نمایی : ولما بلغ أشده آتیناه حکما و علما و کذلک نجزي المحسنین

همینکه یوسف بسن رشد و کمال رسید حکمت و دانش با او مطا کردیم و همچنین بنیکو کاران جز او پاداش می دهیم.

زلیخا کم کم قرار و آراها را از دست داده و با یوسف نزد محبت میبایخت و کوشش میکرد تا شاید کامی از او بستاند و آتش عشق خود را فرو نهد و برای رسیدن به هدف خویش دستور داد عمارت مهلل و باشکوهی از آئینه ساخته و در کمال خوبی و آراستگی بانواع زیبتها بیاورند و طوری در فن مصاری و ساختمان آن دقت کنند که هر کسی بهر طرف نگاه نماید جز روی زلیخا بانوی خاله چیز دیگری نبیند همینکه بر طبق دلخواه عمارت مهیا گردید روزی زلیخا یوسف را بقصر مزبور دعوت نمود که تزیینات عمارت و مخصوصاً سالن آنرا تماشا کند چون یوسف داخل قصر شد زلیخا فوراً در ب خروجی عمارت را محکم بست و راه فرار یوسف را مسدود نمود و یوسف را برای ارضاء طبع سرکش خویش بنحوی یوسف حیران بود که در آئینه چهره بمقرب پند خود را دید که انگشت بدندان میگزد و باو میگوید ای یوسف تو در آسمان حزه

انبیاء و پیمبران محسوب شده‌ای می‌ادا در روی زمین مرتکب عمل زشت فحشاء و زناشوی یوسف متنبه شده و دانست انجام تمنای زلیخا خطا و مستمکری است.

بعضی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود چون زلیخا آماده تسلیم یوسف شده و میخواست با یوسف هم بستر شود بگوشه سالن رفته پرده‌ای بر روی چیزی کشید یوسف پرسید این چکاری است که میکنی زلیخا جواب داد میخواهم با پرده روی به خود را بپوشانم تا ما را نبیند زیرا من شرم دارم که بت مرا در حال ارتکاب معصیت و گناه مشاهده نماید، یوسف گفت تو از موجودی که همانای پیش پست و نسی بیند و نمی شنود حیا و شرم میکنی چگونه من از پروردگار خود که هر پنهان و آشکاری را می بیند و از هر چیز آگاه است حیا نکنم زلیخا یوسف گفت ای قوت قلب من و نور دیده‌ام این قصر مجلل و باشکوه را برای خاطر تو بنا کردم جواب داد خداوند قصری بهتر و بیکوتر از قصر تو در بهشت برای من فراهم کرده که هرگز خراب نشود گفت ای یوسف بمن ترحم کن و بخواهش من تسلیم شو فرمود از خدا میترسم که در اثر ارتکاب معصیت مرا با خانه تو یزمین فروبرد و قصرت را خراب گرداند گفت ای یوسف چه بیکو است بوی تو فرمود اگر آگاه شوی بحال من در قبر همانا فرار کنی گفت ای یوسف چه زیبا است موی تو فرمود اول چیزی که در قبر بخاک بریزد موی باشد گفت ای یوسف چه قدر خوبست سورت فرمود خداوند در رحم مادر این تصویر را نگاشت عرض کرد ای یوسف حسن تو اندام مرا لاغر کرد فرمود شیطان تو را بر این تدبیر واداشت و معاودت کرد گفت ای یوسف عشق تو آتش در دلم زد آن آتش را فرو نشان فرمود اگر آتش تو فرو نشانم بآتش دوزخ سوخته شوم گفت بر خیز برو در این خانه و آب بیار که من تشنه شده‌ام فرمود در آن خانه کسی رود که کلید خانه در دست او است گفت در آن خانه بستر هریر باز کرده‌ام بر خیز و در آن خانه در آی و مراد من از خود بده فرمود پس نصیب من از بهشت چه شود گفت بر خیز با من در آن پرده سر ادر آی که کسی را در آن سر پرده راهی نیست فرمود هیچ پرده‌ای مرا از خدا نپوشاند گفت ای یوسف دست بر دل من نه تا از دست شقا یابم فرمود عزیز بآن سزاوارتر است گفت عزیز را شربتی دهم که در آن زبیق باشد و زرد شود تا بمیرد و اعضایش پاره پاره شود

آنگاه در چیزی پیچم و پنهان کنم تا کسی او را ندیند و ملکوت بتو سپارم فرمود چگونه دستکار شوی از عذاب خدا گفت ای یوسف برای خاطر تو بیندگان زرد و جوانم بسیار دهم تا خدا راضی شود از تو فرمود پروردگار خدا و دشواری پذیرد و قبول فرماید یوسف از جای خود برخاسته و قصد فرار از دست زلیخا و برقرار نهاد زلیخا عقب او دوید که مانع شود از فرار و خروج او و از پشت سر پیراهن او را گرفت و دید (فرمود پیغمبر اکرم علیه السلام بزرگترین گناهان کبیره سه چیز است شرک به خدا و عاق پدر و مادر و زنا کردن روز قیامت شخص زانی را در تابوت آنسی بگذارند و اهل محشر از بوی گند زانی بمسافت پانصد سال راه فرار کنند و عمر زنا کننده کوتاه است و در نزد پروردگار حقیر و ذلیل خواهد بود و فرمود خداوند مبتلا میکند پیغمبران به بلاهایی تا در راه اطاعت خدا مجاهده کنند و بدانند مواقع نعمت است که خداوند بآنها مرحمت کرده) در آنحال شوهرش عزیز رسید زلیخا پیغمبرستی نموده بشوهرش گفت کسیکه بناموس تو قصد تجاوز داشته باشد آیا نباید شدیداً مجازات و یا زندانی شود عزیز بزیلیخا گفت چرا نگفتی باینکه گشته شود جواب داد حبیب هرگز نمیتواند محبوب خود را گشته ببیند (پس جای تعجب نیست که خداوند دوستان خود را در دنیا مبتلا به بلا و عذاب گرداند ولی او را در قیامت پاداش بسوزاند).

یوسف عزیز گفت او است که مرا دعوت بعمل زشت مینمود و بموجب الهام خداوند عزیز گفت از این طبعی که در کم و آنرا است سوال کن تا گواهی دهد که زلیخا یوسف را بخود دعوت نموده است و چون عزیز از کودک پرسید خداوند بچه را بسخن آورد و گفت اگر پیراهن یوسف از پشت سر چاک خورده و دریده شده بدان یوسف راست میگوید و زلیخا دروغگو است و چنانچه بر عکس پیراهن از پیش رو پاره شده است زلیخا راست گفته و یوسف دروغگو میباشد و چون عزیز دید پیراهن یوسف از عقب دریده شد بزیلیخا گفت مگر شما زنها بسیار دشگرف است و یوسف گفت از زلیخا دور شو امر را پنهان دارد و زلیخا گفت چنانچه خطایی از تو سر زده توبه و استغفار نما.

لطیفه - مخلوقی مانند عزیز سر در آری توبه و استغفار از خطا و گناه اهلش زلیخا

میگذرد چگونه خداوند مهربان از بنده گناهکاری که توبه و استغفار کند نیگذرد فرمود: «ومن يعمل سوء او یظلم نفسه ثم یتستفر الله فجد الله غلورا رحیماً» هر آنکه مرتکب عمل زشتی بشود یا بر نفس خود ستم کند سپس تادم گشته توبه و استغفار نماید خدا را مهربان و آمرزنده یابد و فرمود هر کس تادم شود بهشت درود و آتش دوزخ نجات یابد فرمود خدا را مهربان و عذر پذیر خواهد یافت. اشاره در این آیه خداوند از مکر و حيله زنان بکشد عظیم تمیز نموده ولی از حيله و تدبیر شیطان بکشد ضعیف اشاره کرده و فرموده ان کید الشیطان کل ضعیفاً معلوم میشود حيله و تزویر زنان بیشتر و بزرگتر است از کید شیطان چه آنها کار از روی عقل نکنند و از شیطان یاد بگیرند و دامهای او باشند چنانچه فرمود امیر المؤمنین در نهج البلاغه: «هن نواقص الخلق» و نیز فرمود «النساء حیاهل الشیطان».

طولی نکشید که موضوع عشق زلیخا یوسف در مصر منتشر شده و زنها مرادده ملکه مصر را با یوسف بیکدیگر میگفتند و زلیخا را سرزنش میکردند گفتگوی زنان مصر را زلیخا شنید و فهمید که زنهای شهر بهمانات او مشغول شده اند دعوتی از بانوان اشراف و رؤسای مصر نمود و مجلس مجلل و باشکوهی بپاراست و همینکه مدعوین حضور یافته بر متکاهای معشوس تکیه زدند برای هریک از آنها تریج و کاردی گذارده و چون مشغول بریدن تریج شدند یوسف امر کرد وارد سالن پذیرایی شود تا گهان یوسف مانند ماه شب چهارده طلوع و بمجلس در آمد و بانوان جمال و زیبایی او را مشاهده کردند و هر جمال او حده از خود بیخود گشته بهای تریج دست خود را بر میداد و فهمیدند زلیخا وقتی که شیفتگی و حیرت زانرا از مشاهده جمال یوسف بدید بآنها گفت این است غلامی که مرا بخاطر علاقه او ملامت و شتمانت می نمودی آن من بودم که از او درخواست مرادده نمودم و او غفلت ورزید و خودداری نمود اگر بآنچه با او امر میکنم اطاعت و تمکین نکند البته زندانی و غوار خواهد شد و چون یوسف از هر طرف مورد توجه بانوان واقع و شب هنگام او را برای کامیابی خویش میخواندند یوسف بسوی خداوند ناله کرده و گفت پروردگارا زندان بمن خوشتر از این کار زشتی است که زنها از من تقاضا دارند بارالها اگر تو مکر و حيله

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا قَبِيحًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۷۸) قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مِنْ وَجْدِنَا مَتَاعًا عِنْدَهُ إِنَّا إِذَا نَفَعَالِمُونَ (۷۹) فَلَمَّا اسْتِأْذِنُوا مِنْهُ خَلَسُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا قَرْنْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ آخِزَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْتِيَ فِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۸۰) ارْجِعُوا إِلَى آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَايَا إِنَّ ابْنَكُمْ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمَنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ (۸۱)

ایناندا بلطف و عنایت خود از من دفع غرمائی میترسم که بآنها میل نموده و از اهل شقاوت و نادانی محسوب گردم خداوند دعایش را اجابت نموده و دامن عصمت یوسف را پاک نگه داشت.

(اشاره - بانوان مصر درد و تألم بریدن دس را در اثر لذت بردن از دیدار یوسف نیاتند چگونه درک میکند تالم و سختی جان کندن را هر آنکه لذت میبرد از محبت و دوستی علی علیه السلام و لرزندانش).

توله نمائی : ثم بدالهم من بعد ما راوا الايات

با آن همه دلائل پاکدامنی و عصمت یوسف مانند پاره شدن پیراهن از پشت سر و سخن گفتن کودک شیرخوار و سجده کردن بی و باقی ماندن خزانه و هلاک شدن جمعی از مردم در اثر دیدار یوسف و سخن گفتن پرده سفید بطوریکه شرحش بیان شده مرز بندیان خود گنبد بنابه تقاضای زلیخا که میگوید کار من با این غلام عبری بفضاحت کشیده و محاسن حمیده ام بوقاحت و قیاحت انجامیده و در این شیرزبانی نیست که از من داستانی ذکر نکنند از اینجاست که در آن از من بیانی نمکنند میخواهم گناه را بگردن

برادران گفتند ای عزیز مصر این جوان پدری دارد که بهشت علاقمند بار است ما تقاضا داریم یکی از ما را بجای او بازداشت نمائید و ما شما را از نیکوکاران عهدانیم (۷۸) یوسف گفت معاذ الله که مانع از آن کسی که مال خود را نزد او یافته ایم دیگری را بگیریم اگر چنین کنیم از دستکاران خواهیم بود (۷۹) چون برادران از یوسف مایوس شدند و آمدی بنجات ایشامین باقی نماند با خود خلوت کرده برادر بزرگ (لادی) گفت مگر نمیدانید که پدرتان بنام خدا از ما تمهید گرفته بود و پیش از آن هم در مورد یوسف ما راه افراط پیموده و مقصر هستیم من از این سرزمین خارج نمیشوم تا از طرف پدرم اجازه و دستوری نرسد یا خداوند درباره ام حکم کند که او بهترین فرمانروایانست (۸۰) (لادی به برادرانش گفت) بسوی پدر برگردید و بگوئید ای پدر پسر تو دزدی کرده (دباین سبب زندانی شد) و ما بغیر از آنچه دانستیم گواهی نداریم و حافظ امر از غیب نمیباشیم (۸۱)

یوسف بار کنم و او را چند روزی در زندان بفرستم تا مردم بگویند این خیانت باغلام هبری بوده و این جسارت را او کرده و الا در شکنجه اش نمیکذاشتند تا نام اهل من بپسگو برند و از آلودگیها پاکش سازند علاوه بر این کار نیز عذایی است بر زلیخا چه یوسف را نمی بیند و فراق محبوب بر حبیب سخت و شدیدترین عذاب است آن بزرگوار را با دو جوان دیگر یکی خوانسار ملک و دیگر شرابدار او بزدان بردند و سبب زندانی آن دو نفر این بود جماعتی از اهل مصر که از دست رنج و ستم پادشاه بستره آمده خواستند او را زهر دهند، لیکن نقد بآن دو نفر اموال بسیار دادند تا بدینوسیله پادشاه را هلاک کنند خوانسار زهر در طعام کرد و ساقی پیشان شد طعام را بحدت همیشه نزد سلطان آورد شرابدار حاضر شد گفت ای پادشاه از این طعام بخور که زهر آلود است خوانسار گفت شرای که ساقی آورده زهر آلود است پادشاه از او سؤال کرد آیا راست میگوید ملک بساقی امر کرد از آن شراب بخورد ساقی از آن آشامید بخوانسار نیز دستور داد که از طعام بخورد از امتناع کرد و حیوانی دادند خورد و هلاک شد پادشاه امر کرد هر دو را بزدان بردند یوسف در زندان تعبیر خواب میکرد چه زندانیان از

دلنشکی و پریشانی خوابهای آشفته بسیار میدیدند پس از آنکه یوسف را محسوس کردند زاینهارفت بدیدارش گفتای محسوب عزیز گمان میکن که معذبی بلکه تو پیش ما مقری خواستم اجانب بدانند که تو زندانی هستی (اشاره قدر در زقیامت که مؤمن مشاهده میکند احوال و سختیهای محشر را) پروردگار فرشته را بنزد او فرستاد تا با او گویهای بنده مؤمن نه پندار که این ترس و هول برای خاطر تو باشد تمام اینها برای دشمنان است) روز دیگر زاینهارسولی فرستاد نزد زندان بان و باو دستور داد که یوسف را بزنند بطوریکه درد ملازم او شود باز گفتند این چه محبتی است! گفتی من بسیار مشتاقم که صدای یوسف را بشنوم و داهی ندارم جز باین طریق چه آنکه وقتی او را زدند صیحه و فریاد کند و من صیحه اورا بشنوم (خداوند هم بنده خود را در زندان دیا مبتلا کند به بلاهایی تا صدایش را بتضرع و دعا بلند گرداند و خداوند بهمال آن بخوبی آگاه است).

روزی یوسف دید آن دو رفیق زندانی محزون و غمزه و مضطربند سبب را از آنها سؤال نمود گفتند پیش خوابی دیدیمایم اضطراب ما برای دیدن آن رؤیا است یوسف با آن دو فرمود من تعبیر خواب نیک دادم رؤیای خود را بیان کنید تا تاویل آنرا بشما بگویم ساقی گفت من در خواب درخت انگوری دیدم که سه شاخه داشت و بر هر شاخه ای مقداری انگور رسیده آن خوشهای انگور را گرفته در جام فرعون می فشردم و بدست پادشاه دادم نوشید فرمود تعبیر خواب تو آنست که سه روز دیگر شاه از تفسیر تو درگذرد و با تو مهربان شود و بنزد خود برده بخدمت وادارد خوانسالار گفتی من دیدم سه سبد بر سر دارم سبد زیرین پر از نان طعام است و مرغان هوا آن را نهمیر بودند و میخوردند یوسف فرمود که تعبیر خواب تو آنست پس از سه روز بدنت را بدار کشند و مرغان از سر تو بخوردند خوانسالار از این تعبیر ترسید و گفت من خوابی ندیدم این سخنان را دروغ گفتم یوسف گفت جز اینکه گفتم نخواهد بود این تعبیر تغییر نخواهد یافت سپس دو کرد ساقی و گفت چون نزد پادشاه رفتی و مقام سابق را در یافتی مرا در حضور پادشاه یاد کن مرد عبری بی گناه در زندان است شاید مرا از این زندان نجات دهد ساقی

قبول کرد چون سه روز گذشت آمدند خوانسار را بیرون آوردند و بقتل رسانیدند و ساقی را رها نمودند خدمت سابق باور دادند ساقی بعد از خلاصی یوسف را فراموش کرد و یوسف مدت هفت سال در زندان باقی ماند.

شعیب مرقوفی از حضرت صادق علیه السلام ذیل آیه «و قال للذی ظن انه ناج منهما» روایت کرده فرمود جبرئیل در زندان یوسف نازل گشته باو گفت پروردگار عالمیان سلام می‌رساند و می‌فرماید کی ترا نیکوترین خلق قرار داد یوسف ناله‌ای کرد سورت بر خاک نهاد گفت پروردگارا تو جبرئیل مجدداً گفت می‌فرماید که ترا نزد من محبوب‌تر از سایر برادرانست نموده باز یوسف صبحه‌ای زد و سورت بر زمین گذاشت و عرض کرد ذات مقدسه باز جبرئیل پرسید کی ترا از چاه نجات داد پس از آنکه یقین بهلاک خود داشتی عرض نمود بار خدایا وجود منزه و پاک تو آنگاه جبرئیل گفت خداوند می‌فرماید چون برای نجات خود از زندان مشتبه بهیر من شدی و از غیر من تقاضای خلاصی و آزادی کرده‌ای بکیفر آن باید هفت سال دیگر عقوبت زندان را متحمل شوی و چون آن مدت سپری شد خداوند یوسف خطاب فرموده و اجازه دادند که دعای فرج بدین ترتیب بنمواند «اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک فانی اتوجه الیک بوجه آبائی الصالحین ابراهیم واسمعیل و اسحق و یعقوب» همینکه یوسف سورت بر خاک نهاد دعا را خوانده و مناجات نمود «فرج لله عنه» خداوند دعایش را اجابت فرمود. بر وایتی می‌گوید خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم فدایت شوم مانیز این دعا را بنموانم فرمود دعای فرج را باین ترتیب بنموانید: «اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک فانی اتوجه الیک بنیک نبی الرحمة محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة علیهم السلام».

خداوند فرج یوسف را پیش آورد. عزیز مصر در خواب دید که هفت گاو فربه هفت گاو لاغر را خورند و هفت خوشه سبز را هفت خوشه پژمرده و خشک نابود کردند و صبح تعبیر خواب خود را از بزرگان پرسید و جواب کافی نشنید.

ساقی شراب شاه که هفت سال پیش از آن از زندان نجات یافته بود پیاد یوسف و تعبیر خواب خود افتاد گفت بمن اجازه بدهید که در زندان به ملاقات یوسف رفته و

تعبیر خواب شاه را بر حسب چون نزد یوسف رفت و خواب شاه را تشریح و تعبیرش را پرسید یوسف گفت هفت سال زراعت خوب و محصول فراوان عاید میشود و پس از آن هفت سال خشکسالی و قحطی پیش می آید که باید در آن سالهای پربرکت آنچه گندم و غلات بدست آید جز مختصری که بمصرف آذوقه مردم میرسد بقیه را در خوشه های خود انبار کنند تا در هفت سال مجاعه و قحطی از آن ذخیره مردم ارتزاق کنند و حکمت آنکه دستور داده بود گندم را از خوشه جدا نکنند آن بود که اگر گندم را کوبیده و از کاه جدا میکردند در مدت هفت سال فاسد میشد.

و معنی «وقیه یصرون» حضرت صادق علیه السلام فرمود که «سردی حضور حضرت امیرالمومنین علیه السلام یصرون را بفتح کسر یا و صاد قرائت کرد آن جناب فرمود مگر خبر بوده که فشرده شود آن شخص عرض کرد پس چگونه باید قرائت فرمود؟ فرمودند بضم یا و فتح صاد که بمعنای یصطرون است یعنی پس از هفت سال قحطی و خشکی خداوند باریان رحمت خود را میفرستد و مردم از قحط و غلا خلاص میشوند و شاهد بر اینکه یصرون بضم یا و فتح صاد است آیه سوره نبا است که خداوند میفرماید «وانزلنا من المصراات ماء یجابا» (آیه ۱۳ سوره نبا)

چون مرد ساقی از زندان خدمت شاه رسید و تعبیر یوسف را بیان نمود شاه امر باحضار یوسف داد یوسف بمأمور مزبور گفت حضور شاه مراجعت نموده و سؤال کن که چرا زنها در مجلس مهمانی زلیخا دست های خود را بر میدند؟ شاه زنهایی که در آن مهمانی شرکت داشتند حاضر نموده و از آنها تحقیق نمود همگی گفتند حاشا! یوسف از یوسف عمل بدی مشاهده نکردیم زن پادشاه گفت امروز حقیقت آشکار میشود و من اعتراف میکنم که یوسف مرتکب گناهی نشده و من شخصاً با ویرا از تمایل نموده ام و ادر استگو است و این مرتبه من عاتق پیش دروغ نمیکوم.

پس پادشاه امر کرد شهر و ازبست کنند لشکریان و درباریان تا دربان که فاصله آن تا شهر فرسنگ بود باستقبال یوسف روند و او را در نهایت اکرام و احترام وارد شهر کنند همیشه یوسف وارد شد پادشاه از جایر خواست و او را پهلوی خود بر سریر سلطنت نشاند و بدست خود بر او خلعت پوشانید و نوازش بسیار کرد و از او درخواست نمود

که هر حاجتی دارد بنماید یوسف گفت مرا خزانه دار کشور کن که در طرز ضبط اموال و معارف مملکت بصیر و مطلع هستم. پادشاه گفت امروز کار شناسی چون تو در میان تمام مردم وجود ندارد چه از آن بهتر که تو بر خاندان من امیر باشی و مرا بجای وزیر و مشیر اختیار کنی. پس از آن او را بر تمام مملکت نافذ الحکم ساخت و حضرتش را مصر اسرار کرد و انگشتش خود را بیرون آورد و در انگشت وی کرد و فرمود تا جی زین و کمر بند جواهر نشان مخصوص او ساختند و گفت من هرگز از رضای تو پیشی نخواهم و آنچه فرمائی جز آن نگویم زمام این مملکت دو کف کفایت نیست بهر کجا میخواهی بکشی یوسف چون این عزت و حمیت را که در مصر مشاهده کرد نتوانست از پادشاه که او را آزاد بگذارد تا بکنعان باز گردد (هنگام مرگ هم که بنده مؤمن عطاها و کرامات پروردگار را مشاهده میکنند نمیگویند پروردگار مرا بدینا برگردان بخلاف کافر و منافق که از ترس عذاب و آتش دوزخ عجز و زاری کند الهی مرا بدینا بازگردان شاید عمل یکی انجام دهم و از این آتش خلاص شوم خطاب رعد امکان ندارد. اشاره - یوسف وقتی از زندان خارج شد پادشاه او را اکرام و نوازش نمود بنده مؤمن هم که از زندان دنیا خارج شود خداوند او را پاداش بزرگ و اجر عظیم مرحمت فرماید) چون یوسف بر سیل نیابت پادشاه بر سریر سلطنت جلوس کرد و بر تمام مملکت مصر فرمان روا شد دستور داد به تمام شهرستانها که انبارهای از سنبل و ساروج بنا کنند و مقرر داشت که از همین پس از برداشت محصول سهمیه مصر فی و خوراک خویش را ببرداشتند و از آن برای باخوشه بایبارها تسلیم دارند این کار را در مدت هفت سال که ذراعت خوب و محصول فراوان بود ادامه داد فراخی گذشت و قحط سالی آغاز گردید شبی از شبها فرمود تا برای پادشاه در میان شب طعام طبخ کنند مأمورین گفتند شاه عادت ندارد در آنوقت طعام بخورد! یوسف گفت شما نمیتوانید غذا طبخ کردند نیمه شب پادشاه از خواب بیدار شد گفت گرسنه ام طعام بیاورید غذای تازه حاضر کردند شاه تعجب کرد گفت شما چگونه دانستید که من امشب گرسنه میشوم و حاجت طعام دارم؟ یوسف گفت امشب اول سالهای قحطی است و از این باب قحط یکی این بود که شهوت طعام بیشتر شود شاه از عالم او متحیر ماند یوسف شعصا و تعصبا نظر مستقیم خود غلات را از انبار خارج

و بر مردم کشور می فروخت سال اول پس از تمام شدن ذخیره، مردم مصر بزرگ سیم و در هم دنیا را از یوسف غلات خریدند سال دوم یعنی و جواهر سال سوم بچهار پایان از اسب و استر و شتر و گاو و گوسفند سال چهارم به بندگان و مملوک که داشتند سال پنجم برای و خانه ها و املاک بطوریکه برای اهل مصر چیزی از مال باقی نماند سال ششم چیزی نداشتند ناچار فرزندان خود را آوردند و یوسف فروختند و طعام گرفتند سال هفتم خود را یوسف فروختند مردان و زنان مجموعاً بنده او شدند پس یوسف به پادشاه گفت چگونه دیدی منع و نعمت خدا را؟ شاه گفت رأی ما تابع گفتار شما است یوسف دستور داد به طبّاخان که در شبانه روز یکبار بیشتر برای سلطان طبع نکنند و خود او هم پیش از یکمرتبه طعام سیر نمی خورد پادشاه گفت چرا بر حسب عادت همیشه دو بار طعام حاضر نمی کنید یوسف گفت چنین کردم تا شما هم طعام گرسنگی را بیایی و گرسنگان را فراموش نکنی سلطان جواب داد بگو رأی من باید چنین کرد / قطع سالی عمومیت پیدا کرد و بکنعان نیز رسید یعقوب بن فرزندان خود می فرمود به بنید که قطع غلات و کمبایی قوت و آذوقه ما را فرا گرفته و نزدیکست که حیات ما را تسلیم خطری و مرگ سازد چاره ای ندارید جز آنکه بمصر روید شنیده ام عزیز مصر غلات اندوخته دارد و بی اکراه در معرض فروش در می آورد باید بهائیکه می راسی بپری و مقداری بکنم تهیه کنید بنیامین برادر مادری یوسف را نزد خود نگاه داشت فاصله کنعان تا مصر دوازده روز راه بود برادران یوسف هم بر اثر عسرت و قطع و فشار زندگی بمصر هزیمت کردند که از عزیز مصر بکنم و خواهر بار خریداری کنند و برای آل یعقوب بمراد چون بمصر وارد شدند پرده دار یوسف خبر داد ده نفر مرد که آثار مجدد و جلال و فضیلت و کمال از سیمایشان هویدا می یرون در اجازه حضور می خواهند از طرز گفتارشان معلوم می شود که غریب این شهر و دیارند اجازه داد نزد یوسف رفتند یوسف ایشان را شناخت ولی آنها یوسف را نشناختند

یوسف پس از احسان به برادران خود و اعطاء بکنم بآنها گفت شما کیستید و از کجا آمده اید گفتند ما اهل کنعانییم بچهاره شده بودیم بامید بخشایش شما از کنعان بیرون شدیم چه سیت بذل وجود شما افسانه تخاس و عام است یوسف فرمود شما

شبهات بتجارت ندارند همانا از جاسوسانید و برای قصص از ضاع مملکت بیبانه خرید غله قدم باینجا گذارده اید گفتند ای عزیز ما پیشمر زادگان پسران یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل الله هستیم که نمرود او را در آتش انداخت و خداوند او را از سوختن حفظ نمود و بعدد آیرسید پدرتان چه میکند و شما چند برادر هستید؟ گفتند ما درازده برادر بودیم اکنون یازده نفر هستیم سؤال نمود آن يك برادر چه شده گفتند روزی با ما بیابان آمد آنجا هلاک شد و بعدد آیرسید دیگری کجا است؟ گفتند پدر ما آن برادر را از ما بیشتر دوست میداشت چون او هلاک شد این برادر را پیادگار او از نزد خود دور نمیکرد اند فرمود کیست که گواهی بدهد صدق گفتار شما گفتند ای عزیز ما در این شهر غریبیم و کسی ما را نشناسد یوسف گفت سخن همانست که گفتم شما جاسوس هستید یکی از شما را نگاه دارم و دیگری را آزاد سازم بروید و برادر کوچک خود را پدر گاه حاضر کنید تا بدانم که شما راست میگوئید ایشان بزبان عبری یکدیگر را علامت میکردند و میگویند این مکانات عملی است که با برادر کردیم یوسف دستور داد شمعون را گرفته و پیش روی برادران در بند نهادند و فرمود که متاع ایشان را در پنجاه میان بار آنها گذارید تا بدانند که خواستن برادر نه برای طمع و در حال ایشان است و دیانت یعقوب او را رها نکند که آن ضاعت را قبول کند آنها را باز فرستد تا ضاعت را برگرداند ایشان از آنجا حرکت کرده و بکنعان آمدند چون پنجاه رسیدند یعقوب گفت شمعون را نمی بینم باز چه اتفاقی رخ داده شرح حال را تا با آخر گفتند یعقوب سخت اندوهناک شد گفت مرا بیفرزند خواهید گذاشت یوسف را بردید و شمعون را نیاوردید این که بنیامین را میخواهید از من بگیری عزیز مصر چه میداند است که شما برادر دیگری دارید گفتند برای آنکه ما را جاسوسی متهم کردند ما شرح حال گفتیم و حدیث برادر کردیم گفت اگر راست میگوئید در این مرتبه او را با خود بیاورید ای پدر گرامی عزیز مصر تا این اندازه است که در این سال قحطی بما کندم داده و بهاء او نگرفته اینک متاع ما در میان بارها است یعقوب در باره عزیز دعای خیر کرد یکی از آنها عرض کرد ای پدر بنیامین را با ما فرست باریك شتر بیفرایم بنصیب او که این کیل اندك است و اگر جز این باشد دیگر دیدار عزیز نخواهیم

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مِمَّنَّا وَأَهْلُنَا الْمُرْتَدُّونَ لَمَّا جَاءَنَا بِضَافَةٌ
 مِنْ جَاهِلِيَّةٍ لَنَا الْكِبَلُ وَتَصَدَّقَ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (۸۸) قَالَ
 هَلْ عَلِمْتُمْ مَا قَمِلْتُمْ يَوْمَ؟ وَآخِيهِ إِذَا أَنْتُمْ جَاهِلُونَ (۸۹) قَالُوا إِنَّكَ
 لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مِنْ يَتَّى وَبَصِيرٍ
 فَإِنَّ اللَّهَ لَيُضِيعَ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۹۰) قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ أَتَرَكْنَا اللَّهَ عَلَيْنَا وَ إِن
 كُنَّا لَخَاطِئِينَ (۹۱) قَالَ لَا تَقْرِبْ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ الْبَيْتَ يَغْفِرَ اللَّهُ
 لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۹۲)

رفعه و شمعون بکنعان همواره آمد و میفرستاد و او را با خدایان و پیمان بندید که
 او را بنزد من آورید مگر او را بخدای بخشند و سپارم کنایه از آنکه مرگ او برسد و
 کردند و سوگند بخدا خوردند که او را برگردانند این عباس گفت و سوگند آنها این
 بود و مقرب با ایشان گفت بگوئید سوگند بخدا بحق محمد مصطفی و آلش و خیات نمیکشیم
 و گفهای پسران من چون بصر وارد شدید از درهای پراکنده داخل شوید و با چشمتان
 بهما برسد نیست حکمی مگر برای خدا تعالی و بر او توکل کند توکل کنندگان
 عاقبت با جلب موافقت پدر این بار به همراهی بن یامین بصر آمدند خدمت
 یوسف رفته و مورد تکریم یوسف واقع شدند یوسف برادر خود را دید که دور تر
 از سایرین و تنها نشسته است او را نزد خود خوانده پرسید آیا تو برادر این
 اشخاص هستی گفت بلی پرسید چرا از آنها دوری میمانی جواب داد من برادری
 داشتم که با من از پلسمادر بود روزی این برادران او را با خود به سرا برده و دیگر
 نیاروند و بیدرم گفتند که او را کرب خود و برای ابناء صحت گفتار خود پیراهن
 خون آلود او را بیدرم نشان دادند از آن تاریخ من عهد کرده ام که با این برادران

چون فرزندان یعقوب با هم پدر بمصر وارد شدند حضور شاه رفته و گفتند ای عزیز مصر، ما و خانواده ما گرفتار سختی صیغت و قحط و فقر شدیم بامتاعی بمقدار و بست آمدن ما تا از کرم خود خوار بار بما عطا نموده و صدقه بدهی و البته خداوند یکسانی که صدقه میدهند جزای خیر و پاداشی نیک خواهد داد (۸۸) یوسف به برادرانش گفت که با هر ادر خود یوسف از روی نادانی چه کرد باید؛ (۸۹) برادران گفتند آیا واقعا تو همان یوسفی گفت پلی من یوسفم و این بنیامین برادر من میباشد که خداوند بفضل خویش بر ما منت نهاده و البته هر کس پرهیزکاری و صبر پیشه کند خداوند مزد بیکو کاران را ضایع نمیکند (۹۰) برادرانش گفتند خداوند محققا ترا بمقام عزت و

بروگی برگزیده و ماهر باره تو بد کرده ایم (۹۱) یوسف

گفت امروز دیگر نباید متاثر و شرمند باشید من از شما

گذشتم و خداوند هم شما را خواهد بخشید

و خداوند مهربان تر از هر مهربانی

است (۹۲)

خود آمیزش نمایم یوسف پرسید آیا پاهای گرفته ای؟ گفت پلی و چون از تعداد اولاد و اسامی ایشان سؤال نمود بنیامین گفت منم فرزندی خدا بمن عطا کرده بیک را گرفت و دومی را پیراهن و سومین را خون نامیده ام که پیوسته پیاد برادر از دست رفته خود باشم و او را فراموش نکنم یوسف برادران خود را از حضور مرخص نموده و بنیامین را نزد خود نگاه داشت و با او گفت من برادرت یوسف هستم دیگر غم و اندوه از خود دور کن و من ترا نزد خود نگاه خواهم داشت بنیامین از وجود برادرش یوسف فرحناک و مسرور شد گفت نهایت از آرزوی من هم دیدار شما بود فوق العاده خوش وقت میشود اگر ممکن شود اینجا بمانم ولی برادران نمیگذارند که من در مصر بمانم زیرا پدرم از آنها پیمان گرفته و متعهد شده اند که مرا سلامت پدرم برسانند یوسف گفت من تدبیری بکار خواهم برد که ناچار ترا در مصر بگذارند و تو این امر را از برادران پوشیده بدار و هر چه پیش بیاید پردباری کن و با آنها چیزی مگو پس از آن دستور داد گندم و خوار بار تحویل برادرانش نموده و بارهای شتران را هم با سازند و مصر را نه

اَذْهَبُوا بِتَمِيمِي هَذَا قَالَتْ عَلَى وَجْهِ ابْنِي يَاتِ بِصِرَآءٍ اَتَوْنِي بِاَهْلِكُمْ
 اَجْمَعِينَ (۹۳) وَثَمَّ قَصَلَتِ الْمِيرَ قَالَ اَبُوهُمْ اِنِّي لَاجِدٌ رِجْ يُوْسُفَ لَوْلَا اَنْ
 تُقْتَدُوْنَ (۹۴) قَالُوا قَالَهُ اِنَّكَ فِى ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ (۹۵) فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ
 اِلَيْهِ عَلَى وَجْهِهِ قَارَنَهُ بِصِرَآءٍ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّي اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا
 تَعْلَمُوْنَ (۹۶) قَالُوا يَا اَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا اِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (۹۷) قَالَ
 يُوْسُفُ اسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَبِّي اِنَّهُ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ (۹۸)

دستور داد پیمانہ طلالی کہ برای کیل فله بکار میرد در بار گندم بن یامین مملوئی
 کنند کہ هیچیک از ایشان نفہمند قافلہ آل یعقوب بمنظور ہزیمت بکنعان از مصر حرکت
 نمود چون مقداری راہ طی کردند مأموری از طرف پادشاہ ہسوی کاروان رفتہ آنہا
 متوقف ساختہ و فریاد زد کہ مردم این قافلہ دزدند .

از حضرت صادق علیہ السلام پرسیدند با آنکہ آنہا دزدی نکرده بودند چرا یوسف
 برادران خود نسبت دزدی دادہ و چرا دروغ گفتہ؟ فرمودہ مراد یوسف دزدی کیل و پیمانہ
 طلال بود بلکہ دزدیدن یوسف از پدرش یعقوب و فروختن او بود برادران یوسف از
 مأمور اعزامی پرسیدند چہ چیز کم شدہ است؟ جواب داد پیمانہ طلالی ملک مفقود شدہ
 بارہا را انداختند و بیش از بارشتر بن یامین بار سایر برادران را بردستی و تفتیش نمودہ
 بالاخرہ آنرا از میان بار بن یامین بدست آوردند ہمہ برادران تعجب کردہ گفتند
 این برادر دیگری ہم داشت کہ مرتکب سرقت میشد تا گزیر بشہر باز گشتہ و
 یوسف دستور داد بنیامین کہ پیمانہ در بار او پیدا شدہ بود توقیف و زندانی نمایند
 برادران از شدت غضب و برای آنکہ پدر خود قول دادہ بودند کہ از او حفاظت نمودہ
 و سالمأ بہمراہ خود بیرند بخود ہی بیچیدند و میخروشیدند و یوسف گفتند این جوان
 پدر پیری دارد کہ کمال تعلق و دلیستگی را با او دارد شما هر کدام از ما را خواستہ باشید

یوسف برادرانش گفت با این یراهن من بسوی کنعان رفته و آن را بپیره بدم
 بفکنید تا چشمش پشاشود و با تمام افراد خانواده نزد من بیایید (۹۳) چون کاروان
 از مصر جدا شده و رو بکنعان رفتند یعقوب گفت اگر مرا علامت نپسکنید من بوی
 یوسفم را استشمام مینمایم (۹۴) اطرافیاناش گفتند قسم بخدا که تو بهمان گمراهی دیرین باقی
 هستی (۹۵) همینکه بشیر آمد و مرزده سلامتی یوسف را داده و یراهن او را بروی
 یعقوب افکنده و دیدگانش برزده وصل فرزند روشن شده گفت من بشما نمیگفتم
 که از لطف خدا چیزهایی میدانم که شما نمیدانید (۹۶) گفتند ای پدر ما در باره
 یوسف بد کرده و خطا نمودیم از خداوند برای ما طلب مغفرت و آمرزش نما (۹۷) پدر
 برزنداناش گفت همینکه بدیدار یوسف بزودی برصم از خداوند برای شما آمرزش
 میطلبم زیرا که پروردگار بسیار بخشنده و مهربانست (۹۸)

بهجای او باز داشت کنید یوسف گفت معاذ الله که من ظلم نموده و بی گناهی را زندانی
 نمایم من کسی را زندانی میکنم که متاع خود را نزد او یافته خواه ناخواه جز بهودا
 بقیه بسوی کنعان میروند تا ماجرای را برای پدر خود حکایت کنند.
 چون این واقعه را یعقوب گفتند قرون العاده متأروغمگین شده و از روز هجران
 فرزندان پنهان آمده گفت و اسفاه بر یوسف و آهادر گریست که ناینا شد سیر و
 بردباری بیشتر ساخت و داغ دل بنهفت و شکایت و غم خویش را بخداوند مهربان
 عرضه داشت.

صدیر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده گفت حضور امام علیه السلام عرض کردم آیا یعقوب
 میدانست که یوسف زنده است که فرزندان را برای یافتن او روانه نمود یا خیر اگر
 میدانست چرا آنقدر گریست که بینایی خود را از دست داد؟ فرمود چون مدتی در
 هجر یوسف در سوز و گداز بود روزی در موقع مناجات با قاضی الحاجات مستملی
 نمود که فرشته موکل برادر اوح بر او نازل شود خداوند تعالی را اجابت نمود و عزرائیل
 در صورتی زیبا و نیکو و معطر بر آنجانب وارد شد یعقوب پرسید کیستی؟ عزرائیل
 جواب داد من فرشته مأمور قبض ارواح مردم هستم که از خداوند حضور مراد و خواستی
 نموده ای اینک حاجت خود را بیان کنیدی یعقوب تقاضا کرد که کیفیت قبض روح مردم را

تو شیخ دهد عزرائیل گفت بدان من متفرقا اقدام بقبض روح نموده بمجمعا بسوی من میآوردند
یعقوب گفت ای عزرائیل ترا بخدای ابراهیم و اسحق قسم میدهم در میان ارواحی که
بشما عرضه نموده اند آیا روح فرزندانم یوسف هم بوده است یا خیر؟ عزرائیل فرمود خیر
و نبوده یعقوب بزننده بودن فرزند اطمینان یافت و دستور داد که به سر رفته و درسند
یافتن او بر آیند از آنطرف یوسف بعنوان عزیز مصر یعقوب پدرش نامه ای نوشت که
مضمون آن چنین بود:

بعد المنوان اما بعد وقتی قافله ای از کنعان بمصر آمده پسری را به پناه کم بمن
فروختند و او را بنده خود کردند اخیراً هم بنیامین بر اثر سرقتی که مرتکب شده بود
پندگی مادر آمده است.

وصول این نامه بر یعقوب غربت شدیدی دارد صاحب وسعت ترین مکتوبی بود
که در عمرش دریافت داشته بود بحامل نامه دستور داد توقف کند تا پاسخ مقتضی بآن نامه
بنویسد یعقوب نامه بمضمون زیر نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

« عن یعقوب اسرائیل لهذا بن اسحق بن ابراهیم خلیل الله نوشته بودی که پسر
مرا نخریده ای و بنده خود نموده ای بدان که همواره فرزند آدم هم آغوش بلا است جدم
ابراهیم را نمرود بآتش انداخت و بر اثر رحمت حضرت حق آتش بر او سرد و سلاطه
گردید و تسوخت پدرم اسحق بامر پروردگار مقرر شد بدست پدرش ابراهیم قربانی
شود چون در اجرای فرمان خداوند ابراهیم کار بر گلوش کشید خداوند کار را از
بر بدن باز داشت و گوسفند فرسی فدا فرستاد و من فرزندی داشتم که محبوبتر از او
کسی را نداشتم برادرانش او را از من جدا کرده بصحرا برده چون مراجعت نمودند
او را بمن برنگردانیده گفتند که او را خورده است و او برادر مادری دیگر داشت
که پس از وی مایه داغوشی و انس من بود که باتفاق برادرانش برای تهیه خواربار
بمصر آمده اکنون می شنوم پیمانه سلطنتی را دزدیده و بهرم این سرقت او را باز
داشت و زندانی کرده اید ما خانواده تیره کار و خیانت پیشه نیستیم نه دزدی و نه کارهای
زشت دیگری مرتکب نمیشویم و نسبت ناروا بما جایز نیست شما را بخدای ابراهیم

واسحق و یعقوب قسم میدهم و تقاضا دارم بر من حننه گذارده و برای رضا و خوشنودی خداوند
فرزند مرا بمن برگردانید .

یعقوب وقتی که نامه را بسوی عزیز مصر فرستاد دستهای خود را پدعا برداشته
و گفت «یا حسن الصبحه یا کریم المعونه یا خیر ائله ایتی بروح منك و فرج من عندك»
جبرئیل نازل شده و گفت ای یعقوب آیا میل داری دعائی بتو تعلیم نمایم که خداوند
چهارمانند را بینا ساخته و بواسطه فرزندانت برسی؟ یعقوب جواب داد آری کمال آرزویم
این است جبرئیل فرمود چنین بگو :

«یا من لا یعلم احد کیف هو الا هو یا من سد السماء بالهوی و کبس الارض علی الماء
واختار لنفسه احسن الاسماء ایتی بروح منك و فرج من عندك»

همینکه نامه یعقوب بدست یوسف رسید آن را بوسید و بردیده گذاشت و از
رحمت تبار گریه بسیاری کرد پاسخ آن نامه را بضمون ذیل نوشت : ای یعقوب آنچه
مراقوم داشتی محض ثواب بود پدران تو بانواع بلا و معن مبتلا شدند و در هر دایه
صبر و بردباری را از دست ندادند و پیوسته شاکر و سپاسگذار خدا بودند تا آن بلا
بنهایت رسید تو نیز شیوه پدران خود را پیش گیر و در مفارقت فرزندان استوار باشی
تا بمقتضی درسی و اسلام نامه را برای یعقوب فرستاد یعقوب وقتی از مضمون مکتوب آگاه شد
بفرزندان خود گفت این گفتار و کلمات پیغمبر زادگان است بطرف مصر رفته فمص
حال یوسف و برادرش بنیامین کنید و از رحمت خدا ناامید نباشید فرزندان اسرا بیل
وارد شدند و بحضور یوسف رسیدند گفتند ای عزیز ما را سختی و تنگی رسیده و بضاعت
اندکی آورده ایم چه شود ما را اندکی ترحم فرمائی ویر ما صدقه آردا بداری خداوند
جزای خیر میدهد بر صدقه دهندگان، یوسف از شنیدن این سخنان چنان رفته رفت که
پرده از راز پوشیده برداشت و گفت شما میدانید که با یوسف و برادرش چه کردید
در وقتیکه جاهل بودید؟ برادران تعجب کرده و متعجب شدند از روی تعجب گفتند آیا
تو یوسفی؟ فرمود من یوسفم و این برادر من است خدا منت گذاشت ابرما و جمع کرد
ما را پس از آنکه شما جدائی افکندید ایضا چون دانستند که او یوسف است خواستند
بر روی قدمهایش بیفتند و پیوسته او را از آنحضرت از تحت سلطنتی فرود آمد و برادرانش را

در بر گرفت عرض کردند سوگند یغما که تو بر گزیده خداوندی و ما گناهکارانیم
یوسف گفت امروز سر زنتی بر شماست چه بگناه خویش اعتراف کردید خدادار گذرد
و پیامزد شما را از مهربان تر است از هر مهربانی و رحیم تر از همه رحیمان است
سپس گفت پیراهن مرا بپوش و بروی پندم افکنید تا ینا شود بشیر پیراهن یوسف را
بکنعان آورده و بر خستار یعقوب افکنده و دیدگانش روشن گردید و بملامت کنندگان
گفت نه من گفتم شما من از جانب خدا چیزی میدانم که شما ندانید و چون مبشر
بشارت داد به یعقوب خبر حیات یوسف را یعقوب سؤال کرد حال او چیست گفت پادشاه
مصر است یوسف به پدر پیغام فرستاد که با اهل بیست خود به جانب ما آی و قتی که
یعقوب با تمام افراد خانواده خود عازم مصر شد فرزندان او از او تقاضا کردند از پیشگاه
حضرت حق برای آنها طلب مغفرت نموده و بخواهد از کبیر عمل زشتی که در باره
یوسف نموده بودند نصرت نظر نمود و ایشان را ببخشاید یعقوب دعا را بوقت سحر شب جمعه
هو کول فرمود چون که در وقت سحر دعاها مستجاب میشود سپس یعقوب و خانواده اش
بطرف مصر عزیمت کردند نزدیک بمصر که رسیدند یهودا را فرمود پیشرو شده یوسف را
آگهی دهد که پدرت با اهل و عیال اینک میسرند یهودا یوسف را آگهی داد آنحضرت با
زعماء در باریان و سپاه بسیاری از شهر بیرون رفتند یعقوب با اهل بیست بر فراز تلی بودند
ناگاه آن کرکبه سپاه را مشاهده کرد به یهودا گفت این فرعون مصر است عرض کرد
این پسر یوسف است که باستقبال شما میآید یوسف خواست سلام کند یعقوب بر او
سبقت گرفت گفت سلام بر تو ای برنده اندوه و غم و دست بر گردن یوسف انداخت
چندان گریه کرد که مدحوش شد وقتی بتسر سلطنتی وارد شدند یوسف برای نشان
دادن منزلت که خداوند بار عطا فرموده بر تخت پادشاهی نشسته و تاج سلطنتی بر سر
گذاشته بود همگی از مشاهده آنحال پیچیده افتاده و خدا را بآن نعمتی که بیوسف
ارزانی داشته شکر و سپاس نمودند.

عباسی ذیل آیه مؤخر و اله سجده از یحیی بن اکثم روایت کرده گفت از حضرت
رضا علیه السلام سألی چند پرسیدم از آنجمله این بود آیا سجده ای که یعقوب و فرزندان او
بر این تخت یوسف نمودند برای یوسف بوده یا خیر اگر برای او بوده چگونه پیغمبری

مانند یعقوب سجده برای غیر خدای نموده است فرمود همانطور که سجده فرشتگان برابر آدم برای عظمت پروردگار و اطاعت امر خدا بوده نه برای آدم سجده یعقوب و فرزندان هم برای شکر نعمت پروردگار بوده که پس از سالها فراق و جدایی آنها را هوسال یکدیگر رسانیده و برای تعجیب و مباسکذاری سجده کردند نه برای مقام پادشاهی و سلطنت یوسف

هنگامیکه خبر ورود یعقوب و استقبال یوسف بسمع زلیخا رسید روزگاری را بهسرت و بیچارگی میگذرانید پیر و ناپیدا مستمند شده برود در اثر ناکید و اصرار مردم که باو میگفتند اگر بر سر راه عزیز بنشیني از این فقر و مسکنت نجات خواهی یافت شخصی گفت دست مرا بگیر و در مسیر موب شاه بنشان دست او را گرفت و بر سر راه نشاند هر وقت فوجی میآمد او را میگفت برخیز که یوسف آمد جواب میداد یوسف نیست پرسید چگونه دانی تو که ناپیدا هستی گفت من بوی او را میشناسم چون طلیمه یوسف پدیدار شد فریاد زد بوی یوسف میشنوم مرا پیش ببرید او را نزدیک بردند بر پا ایستاد گفت خدای را ستایش میکنم که پادشاهان را بر اثر افرمانی و معصیت دچار نکبت و بندگی میسازد و بندگان را پاداش فرمانبرداری و اطاعت پادشاهی و عزت سرافراز میکند. یوسف زلیخا را شناخت و بر حال او رقت نموده و گفت تو آن ملکه و بانوی حرم عزیز مصر نبودی که بخدا را فراموش کرده و در دریای شهوت و غرور فرو رفته بودی اینک بکیفر خطا و نافرمانی خود گرفتار عذاب دیا شده ای آیا هنوز نسبت بمن علاقه ای داری زلیخا پاسخ داد در این حال که من ناتوان و پیر شده ام شایسته نیست مرا مسخره و استهزاء کنی یوسف گفت هرگز قصد ملامت و استهزاء تر اندازم زلیخا مراتب علاقه قلبی خود را یوسف عرضه داشت و یوسف دستور داد او را بقصر سلطنتی منتقل نمودند.

یوسف پس از بازگشت از استقبال پدر بقصر زلیخا را گفت آیا تو آن نبودی که ما را گرفتار تمت و فقر و زندان نمودی زلیخا عرض کرد ای یغبر اکنون رقت شحات و سرزنش من نیست من در آن روز پندیدی مبتلا شده بودم که کسی به آن مبتلا نبود یوسف پرسید چه ابتلائی داشتی زلیخا گفت بیماری عشق و جود مرا مسخر

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوِيَّهُ وَقَالَ ادْخُلُوا مَعِيَ إِن شَاءَ اللَّهُ
 آمِنِينَ (۹۹) وَرَفَعَ أَبْوِيَّهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا ابْنَتِ هَذَا
 تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلْتُ رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي
 مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ
 إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَفَاءُ إِلَهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۱۰۰) رَبِّ قَدْ
 آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ (۱۰۱)

کرده بود تو جوانی بودی در کمال زیبایی که خداوند مانندت را نیافریده بود و منم
 شاهزاده زیبایی بودم که در میان تمام زنهای مصر زیبایی و جمال من زنی وجود
 نداشت و هر که مرا میدید مسحور و مفتون جمال من میشد و از نظر اردت و مال
 هم احدی بیای من نمیرسید با اینحال من شیفته و مبتلای عشق تو بودم و شوهرم نیز
 از مردی بیبره و هنر بود انصاف بده ای یوسف آیا کسی بآچه من گرفتار بودم مبتلا
 اسف یوسف پرسید اکنون چه آرزویی داری عرض کرد از خداوند بخواه که جوانی و
 زیبایی مرا بمن برگرداند یوسف دعا نموده و خداوند دعایش را اجابت فرموده و
 زلیخا را بصورت روزگار جوانی برگردانید یعقوب او را به عقد ازدواج یوسف در آورد
 چه عزیز مصر شوهر زلیخا در سالهای قحطی از دنیا رفت و سلطنت مصر یوسف رسید
 و پس از مدتها رنج و ناگهی و هجران بوصول و کلامانی یوسف رسیده از او دو فرزند
 ذکر ربکی موسوم به افراتیم دیگری بنام میشار و یک دختر همی بر حیمه که همسر ایوب
 پیغمبر بود بوجود آمد و زلیخا هنوز با کره بود که به همسر یوسف عفتن گردیده پس
 یوسف به پدر گفت این داستان و سرگذشت تاویل آن خواست که دیده بودم خدای

چون یعقوب و اهلیت از کنعان به مصر رسیدند و بر یوسف وارد شدند یوسف پدر و مادر را در آغوش گرفت و از جایی که یاسققبال رفته بود گفتی شهر مصر در آید که انشاء الله در امان خواهید بود (از هر فراعنه) (۹۹) یوسف پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و فرزندان و پسرانش بشکرانه دیدار خدا را سجده نمودند یوسف در آن حال گفت ای پدر تعبیر خوابی است که دیده بودم و خداوند آنرا محقق ساخت و بمن یکی نمود که از زندان نجاتم بخشید و شما را بمن رساند پس از آنکه شیطان بین من و برادرانم جدائی افکند زیرا خداوند بهر کسی که بخواهد لطف مینماید و او حکیم و داناست (۱۰۰) پروردگارا تو هستی که بمن سلطنت عطا فرمودی و تعبیر خوابها آموختی تو ایها دکننده آسمان و زمین هستی و تو محبوب دنیا و آخرت منی بارالها مرا بتسلیم و رضای خود بمیران و به یکو کاران و صالحان ملحق فرما (۱۰۱)

تعالی آن را راست گردانید و بمن احسان فرمود و مرا از زندان بیرون آورد و نگه از چاه پدر آورد و مرا برادران شرمند شونده در آن تذکر گناهان یعقوب در مصر بیست و چهار سال بهوشی و کامرانی زندگی نمود چون وفاتش نزدیک شد وصیت کرد یوسف که به بیت المقدس جنازه مرا ببر و نزد پدرم اسحاق دفن کن وقتی جنازه مرا و به بیت المقدس رسانید همان روز هم برادرش عیسی وفات نموده هر دو را جنب هم دفن نمودند و هر دو برادر باهم متولد شده و متقا از دنیا رفتند و هر شان یکصد و چهل هفت سال بود سپس یوسف در اندیشه فرو رفت و دانست که ملك و سلطنت و دستمال و جاه دنیا باقی و بر قرار نیست عاقبت به پایان رسد مشتاق بهشت شد تمنای مرگ کرد و هیچ پیغمبری پیش از او آرزوی مرگ ننمود یوسف گفت پروردگارا مرا ملك و سلطنت عطا فرمودی و بمن تلایل احادیث و آموختی ای آفریننده آسمانها و زمین تو دوست و محبوب دنیا و آخرت من هستی مرا بتسلیم و رضای خود بمیران و به یکو کاران و صالحان ملحق فرما خدایتعالی دعای او را باجابت رسانید یوسف وفات کرد مردمان مصر در دفن جنازه او با هم اختلاف کردند و اهل هر محله و کوی میخواهند جنازه

او را در محل خود برای خیر و برکت آن محله دفن کنند عاقبت قرار گذاشتند که او را در تابوتی گذارند و آنجا که رود نیل متشعب میشود دفن نمایند تا آب بر جنازه او رسیده و بهر محله برود و خیر و برکت تمام محلات برسد این شطری از داستان یوسف بود که در تفسیر آیات بیان نمودیم و اگر تمام اخبار و لطایف و ظرایف او را میخواستیم شرح دهیم بیش از یک مجلد میشد.

میشی از ای حمزه تمالی روایت کرده گفت فرمود حضرت امام زین العابدین (ع) وقتی که عزیز مصر یوسف را زندانی نمود خداوند در زندان یوسف تعبیر خواب را بالهام آموخت و یوسف در زندان تعبیر خواب بینمود و چون آن در جوان زندانی تعبیر خوابی که دیده بود داد یوسف پرسیدند و یوسف برای آنها تعبیر کرد بآن جوان که آزاد میشد و ساقی شاه میکردید گفت وقتی بحضور شاه رسیدی مرا بشاه یاد آوری کن تا شاید مرا هم از زندان نجات دهد چون یوسف در این حال و گذار خود متوجه خدا نگشت و از مخلوق انتظار فرج و کمک داشت از جانب پروردگار یوسف مدعی شد که ای یوسف چه کسی بتو تعبیر خواب آموخت و کی ترا این برادران محبوب و گرامی نزد پدر نمود و کی قافله بسوی چاه رهبری نمود تا ترا از آن خارج ساختند چه کسی طفل را در گهواره بسخت آورد تا بی گناهی تو پذیرفته شود یوسف در تمام آنها گفت جز ذات اقدس ربوبی نبوده و نخواهد بود خطاب شد پس چرا دسوس نیاز بسوی غیر ما دراز نموده و از یکی از بندگان کمک و یاری خواستی و امیدوار بودی که وسیله نجات تو شود با آنکه میدانستی تو و آن بنده و آنکسی که باو چشم امید دوخته بودی همه در تحت تسلط و اراده من هستید بطلب این تلافی باید هفت سال در زندان بمانی بنزع و استغاثه عرض کرد پروردگارا بحق که پدرانم بر تو دارند گشایشی در کار من بفرما وحی شد ای یوسف پدرانت چه حقی بر من دارند اگر آنچه را میگوئی که من از او بدست قدرت خویش آوریده و در او روح دمیدم و او و همسرش را در بهشت مسکن داده و باو امر نمودم بدرخت ممنوعه نزدیک نشود ولی معصیت نمود و ترک ازلی کرد سپس توبه نمود و از من طلب آمرزش نمود توبه اش را پذیرفتم و چنانچه نوح را گویی او را از میان خلق برگزیده و به

پیرمبری قوم مبعوث ساختیم و چون قوم فرمائش فرمودند بصیت کردند از ما تقاضای
هلاکت قوم را نمود دعایش را اجابت نموده نوح و یارانش را در کشتی نجات قرار داده و
و قوم او را غرق و نابود ساختیم و اگر بچندت ابراهیم نظر داری او را بمقام خلعت سرافراز
نموده و آتش نمرود را بر او سرد و سلامت کردم و چنانچه پندرت یعقوب را میگوئی که
او را هم گرامی داشته و دوازده فرزند بار خدا کردیم همینکه یکی از آنها از نظرش
دور شد چنان شکیهایی را از دست داد و شب و روز بگریه و زاری پرداخت و در کنار
جاده ها و سر راه می نشست و شکایت مرا بمخلوقم میکرد پس کدام يك از پدران
حق بر من دارند .

جبریل این دعا را یوسف تعلیم نمود « اللهم انی اسئلك بمنك المقام و احسانك
القديم و لطفك العديم یا رحمن یا رحیم » چون یوسف دعا را خواند آنشب هرگز مصر
خواب دید و دانشمندان و مقربان در بار از تعبیرش عاجز ماندند و یوسف تعبیر آن
خواب را نمود و همان وسیله نجات و خلاصی از زندانش شد .

هباس بن هلال از حضرت رضا (ع) روایت کرده که فرمود زندانیان یوسف و دوزی
بآحضرت گفت من ترا دوست دارم، یوسف گفت هر بلایی بر سر من آمده بر این
دوستی ها و محبت بمن بوده خاله من مرا دوست میداشت و میخواست پیوسته نزد
او باشم وقتی پدرم تصمیم گرفت مرا ببرد خاله ام بمن تهمت دزدی زد که مرا با اتهام
دزدی نزد خود نگاه میدارد چونکه در شریعت یعقوب مقرر بود اگر کسی چیزی از
شخصی سرقت میکرد صاحب حال حق داشت دزد را بعنوان بندگان بگیرد - پدرم
مرا دوست داشت و بیشتر از برادرانم بمن محبت مینمود و بهمین سبب برادران بر
من حسد و درزیده و مرا بجهاد افکندند عیال عزیز بمن از دوستی و محبت نمود این
وسيله شد که بزندانی بروم روزی یوسف در زندان سر آسمان برداشت و بعنوان شکایت
عرض کرد پروردگارا چه سبب شد که من استحقاق زندانی شدن حاصل نمودم خطاب
رسید زندان را خودت اختیار کرده و گفتم « رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه »
این پسار از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود چون یوسف را برادرانش
بجهاد انداختند جبریل بر او نازل شده پرسید ای یوسف چه کسی و چرا ترا جهاد انداخت ؟

ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذَا جُمِعُوا أَمْرَهُمْ
وَهُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲) وَمَا أَكْثَرَ النَّاسَ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَمَا
تَسْتَلْهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۱۰۴) وَكَانَ مِنْ آيَاتِهِ فِي
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمْشُونَ عَلَىهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۱۰۵) وَمَا يُلْمُنُ
أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۱۰۶) أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ
عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۰۷)

گفت بعلی منزلی که پیش پدر داشتم برادرانم بمن حسد برده و بهاء افکندند جبرئیل
گفت آیا دوست داری از چاه خارج شوی؟ گفت این امر بدست خدای ابراهیم واسحق
و یعقوب است فرمود خدایت میفرماید این دعا را بخوان .
« اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فَإِنَّ لَكَ الْعَمَدَ كَاهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَنَانُ الْغَنَانُ بِدِيحِ السَّمَوَاتِ وَ
الْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ سَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِ فِرْعَانَ مَخْرَجًا
وَارْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ احْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا احْتَسِبُ » همینکه یوسف دعا را خواند خداوند
فرج در کارش پدید آورد از زندان هبات یافته و از جایی که هیچ گمان نداشت به مرتبه
پادشاهی و سلطنت رسید .

و در ذیل آیه «اذْهَبُوا بِمِصْرٍ هَذَا» از فضل بن عمر جمعی روایت کرده که گفت
از حضرت صادق (ع) پرسیدم پیراهن یوسف که برای پدرش فرستاد تا بسورتش افکند
و چشمانش بینا شد چه پیراهنی بود؟ فرمود چون نمود خواست ابراهیم را بآتش
افکند جبرئیل بر او نازل شده پیراهن بهشتی بر او پوشانید که او را از آتش و گرد
حفظ نمود و در موقع احتضار ابراهیم آن پیراهن را باسحق پوشانید و اسحق به یعقوب
داد و یعقوب آنرا بر تن یوسف نمود و بر تن او بود تا حوقی که بوسیله پشیر آنرا

این حکایت یوسف از اخبار غیب است که ترا بر آن واقف و مطلع ساختیم البته تو در کنار برادران یوسف نبودی که آن بلایا بر سرش وارد نمودند و بر او حیل و مکر کردند (۱۰۲) و این را بدانید هر قدر هم تلاتی و کوشش کنی بیشتر مردم ایمان نخواهند آورد (۱۰۳) و تو ای رسول گرامی از این مردم مزد سالت نمیخواهی و این قرآن را جز برای تذکر و بیداری اهل عالم نازل نموده ایم (۱۰۴) چه بسیار از آیات و شگفتی های آسمان و زمین که که بر آنها بر خورده و اعتراض از آنها نموده و توجه نمی کنند و اندیشه در باره آن ندارند (۱۰۵) و بیشتر از مردم جاهل به هدایتی که خالق این آیات است ایمان نیاورده و جز خداوند دیگران را مؤثر در نظام عالم دانسته و مشرک هستند (۱۰۶) آیا این مشرکین این از آنند که عذابی از قهر و خشم خدای ناگهان ایشان را احاطه کند و با آنکه ساعت مرگشان بناگذاشته و فرارسد و حال آنکه آنها در حال لغفلت و نادانی بسر برند (۱۰۷)

تزد پدر فرستاد و یعقوب بوی پیراهن را از دور تشخیص داد و در جواب این پرسش که اکنون پیراهن مزبور کجا در نزد کیست حضرت فرمودند نزد ما نیست می باشد و فرمود یوسف این آنچه از دانش و علامات و مشخصات داشتند تماماً به محمد صلی الله علیه و آله منتقل نمودند و امام وراثت پیغمبر خاتم هستیم و اکنون آن پیراهن نزد ماست اسماعیل بن همام از حضرت رضا (ع) روایت کرده فرمود در قانون و روبة بنی اسرائیل مقرر بود اگر از کسی سرقتی میشد و سارق بدست میآمد صاحب مال دزد را بعنوان بندگی میگرفت.

یوسف در کودکی نزد خاله و یاعمه اثر عزیزستودعه بود علقه فراوانی داشت چون یعقوب تصمیم گرفت او را نزد خود ببرد طوق و یا خلخال زرین یادگار اسحق تزد آن زن بود آنرا منعقبانیه زیر لباس یوسف است وقتی یوسف را نزد یعقوب بردند خدمت یعقوب شرفیاب شده عرض کرد طوق زرین من علقود شده یوسف را تنفیش کنید که او سرقت نموده است یا خیر در بازجویی بدی طوق را از زیر لباس یوسف بدست آوردند و باین حیل و تدبیر دوباره او را نزد خود برداریدند بهمین مناسبت وقتی که پیمان زهرین ملک در بار گندم بنیامین کشف شد برادرانش گفتند که این جوان

برادر دیگری هم داشت که طوق زرین عهده و با خاله خود را سرقت برد یوسف این توهمین و تهمت برادران خود را شنید ولی خشم خود را فروخورد و چیزی نگفت .
 میاشی ذیل آیه من یتق و صبر از جای روایت کرده که از حضرت باقر (ع) پرسیدم صبر جمیل چیست؟ فرمود مراد از صبر جمیل آنست که شخص در حوادث بردبار و متحمل باشد و شکایت پیش مردم نکند .

روزی یعقوب برای انجام مقصودی نزد راهب عابدی رفت چون راهب چشم یعقوب افکند از راه دور آغوش گرفت و گفت مرحبا بغلیل الرحمن و تصور کرد که او ابراهیم غلیل است . یوسف گفت من یعقوب بن اسحق بن ابراهیم میباشم راهب سؤال کرد پس چرا چنین پیر و شکسته شده ای؟ یعقوب گفت از شدت غم و بیماری چنین پیر شده ام هنوز از منزل راهب حرکت نکرده بود که جبرئیل بر او نازل شده و فرمود خدایت میفرماید ای یعقوب چرا از ما براهیم شکایت کردی یعقوب بسمجده افتاده و با کمال تضرع عرض کرد پروردگارا از گفته خود نادم و پشیمانم و دیگر اینکار را تکرار نخواهم کرد خطاب رسید ترا بخشیدم و باید دیگر این عمل از تو سرزنند از آن به بعد دیگر یعقوب لب از شکوه و شکایت در تمام مصائب خود بر بست و قطعیکرو ز گفت که من امروز شکایت حزن و اندوه خود را نزد پروردگار و خالق خود مینمایم .

و از هشام بن سالم روایت کرده گفت بعضی از اصحاب حضور حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند که حزن و اندوه یعقوب در فراق یوسف چه اندازه بوده؟ فرمود برابر غم و غصه افتاد زن بچه مرده .

و در ذیل آیه و خرداله سجده نیز از آن حضرت روایت کرده فرمود وقتی که پدر و مادر و برادران یوسف بقصر سلطنتی وارد و یوسف را در مقام سلطنت دیده و برای شکر گذاری خدائی که پس از هجران بسیار ایشانرا بر سال فرزندی برادر رسانید بسمجده افتادند یوسف با احترام پدر خود از جای برخاست و تواضع نمود جبرئیل بر یوسف نازل شده گفت ای یوسف دست خود را بیرون بیاور و انگشتهای خود را باز کن چون چنان کرد نوری از سر انگشت های یوسف خارج شد یوسف پرسید این چه نوری بود جبرئیل فرمود این نور نبوت بود که خداوند بهجت ایشانکه پدر خود

ادب و تواضع نکردی از پشت تو خارج ساخته و از نسل تو دیگر پیدمیری بوجود نخواهد آمد آن نور را در پشت لاری قرار داد که مانع شد برادرانش ترا بقتل برسانند و در چاه امکنند و هم از بود وقتی که بنیامین برادرت را نزد خود نگاهداشتی به برادرانش گفت من از مصر بیرون نیایم تا اینکه پدرم اجازه بدهد و یا خداوند حکمی در باره ما بفرماید لذا خداوند ایله بنی اسرائیل را از نسل لاری مقرر فرموده و موسی از اولاد لاری بود و نسب او چنین است موسی بن عمران بن یسهر بن واه بن لاری بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل الرحمن .

چون یعقوب در کنار تخت یوسف قرار گرفت گفت میل دارم بگویی وقتی که برادرانت ترا بصحرای بردند با توجه معامله نمودند گفت ای پدر مرا از بیان سرگذشت آن روز معاف نما یعقوب گفت بعضی از آن جریان را شرح بده یوسف گفت چون مرا بر سر چاه بردند گفتند لباس خود را بکنده و پیراهنت را بیرون کرده و بمایند با آنها گفتم از خدا بترسید و مرا برهنه و عریان نکید یکی از ایشان کاردی کشیده و گفت اگر پیراهن خود را بیرون نیادری با این کارد ترا خواهم کشت ناچار تسکین نموده و پیراهن را از تن بیرون آورده و مرا عریان بچاه انداختند یعقوب صیحه ای زد و یهوش گردید چون بحال آمد گفت بقیه قصه را بگو یوسف عرض کرد ای پدر ترا بحدای ابراهیم قسم میدهم که مرا از ذکر این قصه معاف بدارد و یعقوب قبول نمود .

قوله تعالى : ذلک من الباء الیهب لوجه الیه

ذلک اشاره بداستان یوسف است یعنی حکایت داستان یوسف از اخبار نجیب است که ترا ای پیدمیر بر آن واقف ساختیم همانا تو در نزد برادران یوسف نبودی که اجتماع کردند و بر او حيله و مکر نمودند تا در چاهش امکنند پس حکایت داستان یوسف دلیل بر صدق نبوت تسبی برای یهود و نصاری چه این اخبار غایبات را ندانستی جز بوسی پروردگار جهانیان و این کوشش و جهد و مشقت دعوت را برای آن کنی تا یهود و نصاری و کفار قریش ایمان آورند ولی احوال ایشان تدانی که ایمان نخواهند آورد از اثر آنچه در دلها و ضمائرشان پنهان است و تو ای محمد صلی الله علیه و آله از آنها مزدی نمیخواهی بر اداء رسالت تا ایشان قبول نکنند دعوت تو را این قرآن نیست

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ
 وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي
 إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَلَمْ يَنْظُرُوا فِي الْأَرْضِ فَنَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ نَاقِطُهُ
 الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْلَمُونَ (۱۰۹)
 حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ
 مِنْ لَدُنْهُمْ وَلَا يُرَى بَاسُنَا عَنْ قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰) لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ
 عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقُ الَّذِي بَيْنَ
 يَدَيْهِ وَتَفْصِيلٌ لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)

مگر برای تذکر و بیداری جهانیان .

چه بسیار آیات و دلایل و شگفتی های آسمان و زمین بر آن کافران بر خود
 کرده و ایشان از آنها اعراض نموده و توجیبی نمکنند و در آن اندیشه بکار بندند و
 آیات آسمان مانند آفتاب و ماه و ستارگان و سیر و دور آنها است و آیات زمین از
 فیل انواع حیوانات و نباتات و اشجار و کله و دریا حین اسفند بعضی گفتند مراد بآیات
 هلاک گردانیدن پیشینیان است که این کفار از اندیشه در آن اعراض میکنند و فرمود
 حضرت صادق علیه السلام مقصود از این آیات خسوف و کسوف و زلزله و ساعقه میباشد .
 عیاشی در آیه «و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون» از حضرت صادق علیه السلام
 روایت کرده فرمود مراد از شرک در این آیه شرک در اطاعت است نه شرک در عبادت
 و معصیتها بلکه نموده اند چه آنها در اطاعت و فرمانبرداری مشرک شده و اطاعت شیطان
 نمودند آیا این مشرکین و کفار ایمن از آنند که عذاب قهر و خشم خدا ناگهان ایشان را
 احاطه کند و بآنها ساعت مرگشان ناگهانی فرا رسد و آنان در حال غفلت و نادانی
 بسر برند یعنی از صحابه گفتند سبب نزول این آیه آن بود که مشرکان گفتند ما

ای پیغمبر باین امت بگو راه و رسم من و پیروانم این است که با بینائی و بصیرت خلق را بسوی خداوند دعوت نموده و او را منزله و بی شریک بدانم و هرگز از کسانی که بعد از شرک میآوردند نباشم (۱۰۸) و پیش از توای پیغمبر حامد دانی را از اهل قری و شهرهای دنیا بر مسالت فرستادیم و بآنها وحی نموده ایم آیا این مردم هیچ در روی زمین سیر نکرده اند تا بانحوال پیشینیان خود توجه و نظر کنند که عاقبت و حال کار آنها چه بوده است البتة برای مردم پر هیز کار و اهل تقوی سرای آخرت بهتر از حیات دنیا میباشد آیا تعقل و اندیشه نمینمایند؟ (۱۰۹) آنگاه مردم نادان با انبیاء مخالفت و ضدیت نمودند تا اینکه رسولان ما نا امید و مأیوس گشته و گمان میکردند که وعده نصرت و یاری ما دروغ و خلاف بوده در چنین مواقعی ما ایشان را یاری نموده هر که را میخواهستیم نجات میدادیم و قهر و انتقام ما از تبه کاران دور نمیداد (۱۱۰) همانا در حکایات انبیاء سلف برای عقلا و خردمندان درس عبرت است و اینها قصه و حکایات معمول و بی اساس و گزافه نیست ولیکن این قرآن صدیق کند سایر کتب آسمانی و مؤید آنها میباشد و هر چیزی که مایه سعادت دنیا و آخرت خلایق است به تفصیل بیان میکند و برای مؤمنین وسیله تری و هدایت و رحمت میباشد (۱۱۱)

ایمان داریم که خدای آفریننده موجودات است ولی برای او شریکائی است و آیه در قصه دخیان نازل شده شرح آن از ابتر است که در مکه قصصی و خفایه سالی رخ داد و در آن هنگام دودی پدیدار شد مقرر کین جزم و زاری نمودند و میگفتند پروردگارا این عذاب را از ما بر گردان ما بتو ایمان آورده ایم پس از آنکه خدا آن عذاب را بر طرف کرد باز بکفر اولیه خود برگشتند.

و در ذیل آیه «قل هذه سیلی ادعوا الی الله» ای جبارود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از کلمه انانفس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و منظور از من تبعی علی بن ابیطالب و آل محمد علیهم السلام است.

و علی بن اسباط از حضرت جواد علیه السلام روایت کرده گفت خدمت آن حضرت عرض کردم ای آقای من عذای از مردم شما را بمناسبت آنکه هر شریفی کم است آنکار میکنند فرمود اینها بسفهوم این آیه توجه ندارند که خداوند میفرماید هذه

سیلی تا آخر آیه بعد از قسم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را پیروی نکرد کسی مگر جدم
علی بن ابیطالب علیه السلام در حالتی که پیری نه ساله بود و من هم نه ساله هشتم (یعنی
ما ائمه از جانب خدا معین شدیم و علم ما از طرف خداست نه تحصیل و اکتسابی که
من زیاد در آن شرط باشد زیرا برای کسب دانش باید مدتی دانستنندان عمر خود
را مصرف در دانش کنند و باید مدتی بگذرد تا بعد کمال دانستند شوند) آنهایی
که خلیفه و جانشین خداوند هستند و علم آنان از طرف خداست شایستگی امامت و
خلافت را دارند و مردم حق ندارند و نمیتوانند اعتراض و انکار آنها کنند؛ چه در
تکذیب امام اعتراض بر خداست و آن هم بر مؤمن روا نیست.

ابن بابویه در ذیل آیه «و ما ارسلنا قبلك الا رجالا» از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده فرمود: این آیه خطاب به پیغمبر و مردم میباشد و مفهومش آنست که
آیا نمیدانی خداوند هیچوقت زمین را خالی از پیغمبر و حبیب و امامی از نوع بشر
نمیگذارد و این آیه میرساند که خداوند همیشه فرشتگان را بسوی انبیاء و پیغمبران
فرستاده است.

و در تفسیر آیه «حتى اذا استیأس الرسل» از علی بن محمد بن جهم روایت کرده
که گفت روزی در مجلس مأمون بودم که مأمون بحضرت رضا علیه السلام توجه نموده گفت ای
سر پیغمبر آیا شما نمیدانید که پیغمبران معصوم میباشدند فرمود چرا مأمون گفت پس
مراد از حتی اذا استیأس الرسل چیست؟ خداوند میفرماید ما یوس از حق نمیشوند مگر
مردم کافر حضرت رضا علیه السلام فرمود معنای آیه این است که خداوند میفرماید همینکه
مردم از قبول ایمان امتناع نموده و انبیاء از ایمان آوردن محضان مأیوس شدند آنوقت
نصرت ما بانبیاء و پیغمبران میرسد نه آنکه مردم تصور کرده اند که خداوند پیغمبران
را ب حال خود واگذارد تا گمان کنند شیطان بسورت فرشته بر آنها نازل شده است.
و نیز بسند خود از زبانه روایت کرده گفت حضور حضرت صادق علیه السلام عرض کردم
چگونه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ترسید و تصور نکرد که آنچه باو نازل میشود شاید وسوسه
شیطانی است و از جانب خدا نمیشود فرمود وقتی که خداوند بندهای را بمقام نبوت
و پیغمبر مبعوث میفرماید بر او سکینه و وقاری می بخشد و آرامش قلبی باو عطا

میفرماید که میداند تا آنچه باو از جانب خدا می رسد مانند آنست که خدا را با چشم مشاهده کرده و هیچ وقت پیغمبر اگر تردیدی بر وجود جبرئیل نمیکرد یقین میدادست که جبرئیل از طرف خدا نازل شده است.

قوله تعالى: لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب

همانا در حکایات داستان یوسف و برادران او برای عقلا و خردمندان درس عبرتی است و اینها قصه و حکایات معمول و بی اساس نیست و این قرآن مصدق و مؤید آن کتب آسمانی پیش باشد و در آن هر چیزیکه عیب دنیا و آخرت خلایق است به تفصیل بیان میکند و وجه اینکه سوره یوسف و حکایتهای او عبرت و پند باشد برای خردمندان آنست که پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله کتابی را تلاوت نموده و حدیثی را را شنیده و با اهل کثات مجالست نکرده با اینوصف داستان یوسف و برادرانش را بطور احسن و با عبارات شیرین بیان فرموده تا بزرگترین شاهد و دلیل باشد بر صدق گفتار و بر صحت دعوی نبوتش و آنچه بر آن حضرت از جانب پروردگار نازل شده و حضرتش بر مردم قرائت فرمودند دروغ و بی اساس نیست و گواهی میدهد بر صدق آن کتابهای آسمانی پیغمبران گذشته چه در آن کتابها بشارت داده اند بآمدن وجود مقدس و شرح و بیان نموده اند اوصاف آن حضرت را و در قرآن هر آنچه مردم احتیاج دارند از حلال و حرام و خراب و قوانین بیان شده و محتاج بکتاب دیگری نباشد و این قرآن رحمت و مهربانیت و راهنمایی مؤمنین میباشد چه آنها از علوم و دانش قرآن بهره مند شوند و بآن عمل نمایند.

پایان سوره یوسف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المر تلك آيات الكعاب والذي أنزل إليك من ربك الحق ولكن
 أكثر الناس لا يؤمنون (۱) الله الذي رفع السموات بغير عمد ترونها ثم
 استوى على العرش وسخر الشمس والقمر كل يجري لأجل مسمى يدبر الأمر
 يفصل الآيات لعلكم بلغاه ربكم يؤمنون (۲) وهو الذي مده الأرض وجعل
 فيها رواسي وأنهاراً ومن كل الثمرات جعل فيها زوجين اثنين يغشى
 الليل النهار إن في ذلك لآيات يتفكرون (۳)

سورة رعد

سوره رعد در مکه نازل شده وچهل و سه آیه هفتصد و پنجاه پنج کلمه و سه
 هزار و پانصد و شش حرف است در ثواب قرائت این سوره ابن بابویه بسند خود از
 حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود کسی که این سوره را زیاد قرائت کند بصافه
 آسمانی هلاک نکرده و چند ناسی باشد ولی اگر مؤمن باشد بدون حساب او را بیست
 داخل کنند و تمام اهلیت خود را شفاعت نمایند.

و در کتاب خواص قرآن از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده اند
 هر کس سوره رعد را تلاوت کند اجرش با اندازه آبرهای آسمان باشد و در روز قیامت از
 جمله وفا کنندگان به عهد خداوند محشور خواهد شد.

هر کس این سوره را در شب تاریک و بعد از نافله عشا نوشته و همان وقت آن را
 در خانه سلطان ظالم بیندازد بدون آبر علیه سلطان قیام نمایند و رحمت او نیز شود و

بنام خداوند بخشنده مهربان

المر این است آیات کتاب و قرآنی که از طرف پروردگار است و حقیقت بنور نازل شده لکن بیشتر مردم بآن ایمان نیاورند (۱) خدا است که آسمانها را بدون پایه و ستونی که آنها را بینید بر افراشته پس عرش را در خلقت آرامته و خورشید و ماه را مسخر قدرت و اراده خویش نمود تا هر يك برای مدت معینی بگذرد در آیند و امور عالم را بنظمی دقیق محکم و آیات قدرت و عظمت خود را با دلایل مفصل منظم ساختن شاهد شاه با ملاقات پروردگار خود بقین حاصل کنید (۲) او خدایی است که زمین را بگسترده و در آن کوههای بلند مقرر داشت و نهرهای جاری ساخت و هر گونه میوهها پدید آورد و در زمین همه چیز را جفت ییآفرید و شب و روز را برود روشن پیرشانید همانند تمام آنها برای مردم روشن فکر دلائل روشنی بر قدرت آفریدگار است (۳)

انقلاب و نافرمانی کنند و عرش کوتاه شود و اگر آنها بر درج منزل ظالم و یا کافرو یازند بقی پنهان کنند باذن خدا هلاک میشوند.

خلاصه مطالب و مضامین این سوره بیان ادله توحید از روی علوم طبیعی و علم اخلاق و وعده ثواب پاداش اعمال و وعید از عتاب و کیفر ترك واجبات و ایهات رسالت می باشد.

قره تمالی : المر

در سوره بقره بیان نمودیم مقطعات اوائل سور حروفاتی هستند که پیغمبر و امام آنها را ترکیب میکنند اسم اعظم از آن حاصل میشود و دیگر آنکه هر حرفی مفتاح اسمی است از اسماء پروردگار و دلالت میکند بر اسماء قومی و اجلای طایفه دیگر و این عباس گفته المر یعنی آن تعدادی دانایی هستم که باحوال شما مخلوقات آگاهم. «تلك آیات الكتاب» این جمله دو معنی دارد یکی آنکه آیات که مشاهده میکنید و میخواهید آیات کتاب قرآن است دیگر تلك اشاره است باینکه اخبار و قسمهایی که بیان شد آیات کتاب تورات و انجیل است و مقصود از الذی انزل قرآن است یعنی قرآنیکه

از جانب پروردگار بر تو ای محمد ﷺ نازل شده و ایمان بآن ندارند و چون در سوره یوسف ذکر نمود حالات و قصص پیغمبران ابتداء فرمود در این سوره باینکه جمیع آیات کتب آسمانی مانند سبأ ابراهیم و انجیل و تورات و زبور و این قرآنیکه بر تو نازل نمودیم همه بر حق است و از جانب ما فرود آمده

ترجمه تالی : الله الذي رفع السموات بغير عمد ترونها

در آواخر سوره یوسف فرمود ذیل آیه « فی السموات والارض » چه بسیار آیات و شگفتی های در آسمان و زمین است که کافران بر آنها برخورد کرده و از آنها اهرامی کردند

در این آیه بیان میکند همان آیتیکه در آسمان و زمین است و کفار و مشرکین بدیده انصاف در آنها نمی لنگند و چشم بصیرت را باز نمیکند تا آثار یگانگی پروردگار و قدرت و توانایی او را مشاهده نمایند و این آیه دلیلی بزرگی است بر معرفت و تصدیق پروردگار یکتا میفرماید پروردگار شما همان خدای است که آسمانها را بدون پایه و ستونی که آنها برینند برافراشته و مانند قبه بر روی زمین قرار داده و آسمان محیط است از هر جانب بر زمین و زمین مثال کوهی است که در میان نهاده شده و آن را نگاه داشته جز قدرت پروردگار چنانچه میفرماید هو الذي يمسك السموات ان تقع على الارض انكها لكونن لم يكن لعل من الرمد چه مراد بتنی که ل نفی رمد است و اگر چشم درد بود سر مه دارو هم بودم استوی علی العرش یعنی خداوند احاطه و استیلا و قدرت دارد بر عرش سحر الشمس و انقصر خورشید و ماه و امسخر قدرت و اراده خویش نمود تا بفرماندار است او هر يك برای مدت و زمان معینی بگردش در آیند و در معنی دو طریق بیان کرده اند یکی آنکه بیروج و منازل معین آفتاب هر سالی دوازده بروج را طی کند و برای آن یکصد و هشتاد منزل میباشد هر روزی داخل یکی از آنها بشود تا منزل آخر که از آن تجاوز نمیکند سپس بر میگردد بمنزل نخست ماه دوازده برج را هر ماهی طی کند و در هر شب وارد یکی از منازل خود شود و از آنجا تجاوز ننماید و دیگر آنکه گفته اند مراد باجل صمی و معین روز قیامت است که خورشید منکسف شود و ماه منکسف و ستارگان منکسر و خداوند کار جهان را تدبیر میکند و امور

عالم را از قییل خلق و موت و از زانکه آجال بنظامی دقیق و معکم و آیات قدرت و خود را با دلیل مفصل آشکار کند طایفه‌ای را از کتیم عدم بر سه وجود آورد و بعضی را از اصلا بپدران بارحام مادران می‌رساند و طایفه دیگر را از شکم مادران به پشت زمین می‌برد و تمام اینها بروقی حکمت و مصلحت باشد تا خلایق اندیشه بکار برند و بر قدرت و صنع و ملاقات پروردگار خود یقین حاصل کنند و بدانند که خداوند پرهر چیزی قدرت و احاطه دارد و آنها را بعد از موت زنده گرداند

و این آیه دلالت می‌کند بر بطلان تقلید و وجوب نظر و تفکر نمودن در آیات و علامات که سبب یقین بمعرفت پروردگار است چه اگر نظر و فکر کردن واجب نباشد تفصیل و شرح آیات درست نباشد و نشاید.

عیاشی در تفسیر آیه ۲ «وَالَّذِي رَفَعُ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ» از حسین بن خالد روایت کرده گفت حضور حضرت رضا علیه السلام عرض کردم مراد از اینکه خداوند می‌فرماید «وَالسَّمَاوَاتِ الْحَبْكُ» چیست؟ فرمود آسمان مشبك است و مانند شبکه انگشتان بر زمین متصل میباشد عرض کردم چگونه متصل است و حال آنکه می‌فرماید ما آسمان را بلند نمودیم بدون ستونی دیده شود؟ فرمود سبحان الله آیا نمی‌فرماید بدون ستونی که دیده شود پس ستون دارد و بر زمین متصل است لکن دیده نمی‌شود چطور می‌باشد؟ حضرت کف دست چپ خود را گشوده و دست راست خود را بر او گذاشت فرمود این زمین دنیا و آسمان دنیا هم مانند قبه‌ای بالای آست.

قوله تعالى: «وَالَّذِي رَفَعُ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ» و جعل فيها رواسي وانهارا

این آیه اشاره می‌کند بآثار و علامتی که در زمین آفریده شده می‌فرماید پروردگار شما همان خدایی است که زمین را بسط داد و بگسترانید و قرار داد در آن کوه‌های مرتفع و ثابته و نهرها جاری ساخت از آب روان و از هر نوع حیوه و دمنف آفرید مانند ترش و شیرین تابستانی و زمستانی تر و خشک زرد و قرمز سفید و سیاه و نظایر اینها و شب را در روز پوشانید روز بیاید و شب برود تمام این آیات و آثار دلیل وحدانیت حق است برای آنها یکی فکر کرده و اندیشه کنند چه ایشان از روی آن آیات و علامات پی ببرند بر وجود صانع قادر توانا

وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَلُحُيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ
 صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِّلَ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۴) وَإِنْ تَعْجَبْ لَعَجَبٌ لِقَوْلِهِمْ إِذَا كُنَّا تُرَابًا إِنَّا لَنُحْيِي خَلْقَ
 جَدِيدٍ (۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ
 أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۶) وَنَسْتَعْمِلُونَكَ بِالْحَقِّ قَبْلَ
 الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ
 عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَعَلِيدٌ الْعِصَابِ (۷)

و در زمین اراضی گوناگونی بهم متصل و نزدیک هستند و از حیث شکل و صورت و مقدار بهم نزدیک اند ولی در تفاضل مختلفند بعضی شورهزار و برخی نباتات پروانه اند و بعضی دیگر پروانه اند و نباتات از آن کور و زرع و کشتزار و نعلبای گوناگون است با آنکه از یک آب مشروب میشوند هر کدام در موقع خوردن با سایر انواع متفاوت است و یکی بر دیگری ترجیح دارد و تمام این اختلافات دلیل است بر وجود پروردگار صانع و حکیم چه اگر از صانع دانا و توانایی نبود بلکه از روی دهر و طبیعت صادر شده بود نشاید از یک زمین و آب و هوا چندین میوه های گوناگون بوجود آید چنانکه بشر با آنکه تمام آنها از یک پدر و مادر بوجود آمده اند اختلاف در خلقت آنها بسیار است بعضی قامت دراز دارند و بعضی کوتاه یکی سفید و دیگری سیاه طایفه سرخ پوست طایفه دیگر زرد پوست یکی ایله دیگری خردمند یکی شقی و دیگری سعید و اگر طبیعت آنها را آفریده بود اختلاف و تفاوت ایشان محال بودی

طبرسی و ابن شهر آشوب از چابرس انصاری روایت کرده اند گفت شنیدم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود یا علی مردم از درختان و شجره متعددی باشند و ای من و شما از یک شجره هستیم پس آیه فرق را تلاوت نمودند.

و روی زمین اراضی گوناگونی بهم متصل و نزدیک هستند زمینى برای زراعت و باغات
 انگور قابل است و دیگری درخت خرما و نازیک اصل رسته با آنکه از يك آب مفروب
 میشوند هر کدام در موقع خوردن با سایر انواع متمایز و متفاوت میباشد و یکی بر
 دیگری ترجیح دارد و تمام این اختلافات دلایلی در نزد مردم عاقل بر حکمت صانع
 است (۴) اگر از کار مشرکین و منکرین تعجب داری از آن عجیب تر گفتار ایشان
 است که در باره معاد میگویند که وقتی ما مرده و خاک شدیم چگونه باز از نو
 خلاق خواهیم شد (۵) اینها مردمی هستند که بخلاق و خدای خود کافر شدند و در گردن
 آنها زنجیر و غل های خشم و قهر الهی نهاده شده و آنها اصحاب آتش دوزخ بوده و در
 جهنم برای همیشه مذبذب خواهند بود (۶) ای پیغمبر کافران از روی استهزاء بجای طلب عفو
 و آمرزش از خداوند تقاضای تسریع و تعجیل در عذاب مینمایند و حال آنکه در امد های
 گذشته عقوبت های بسیار شدیدی رسیده خداوند در برابر ظلم و ستم مردم صاحب گذشت
 و بخشایش و صاحب قهر و انتقام سخت و شدید میباشد (۷)

پس خطاب مفرماید به پیغمبر ﷺ اگر از کار مشرکین و منکرین تعجب
 داری که با این همه ادله و براهین و آیات و علامات باز کافرند و بر کفر خود اصرار
 میورزند و چیزهایی می پرستند از جمادات که نفع و ضرری بحال آنها ندارد از آن
 عجیب تر گفتار ایشان است که در باره معاد میگویند که وقتی ما خاک شده باشیم و در زیر
 خاک بدنهایمان پوسیده گشته که ما را دوباره از نو خلاق میکند و میآفریند؛ اینها مردمی
 هستند که بخلاق و پروردگار خود کافر شدند و در گردن آنها زنجیر و غل های آتشین
 نهاده شود و آنها اصحاب آتش دوزخ بوده و در جهنم برای همیشه مذبذب خواهند بود
 ای پیغمبر این کفار از روی استهزاء بجای عفو و آمرزش از تو تقاضای تعجیل
 در عذاب مینمایند و میگویند اگر این عذاب که ما را وعده میدهی حقیقتی دارد تعجیل
 کن در آوردن آن و حال آنکه پیش از ایشان بر امتان گذشته عقوبت های بسیار و
 شدیدی رسیده و خدای توای محمد ﷺ صاحب گذشت و آمرزش است و از مردمان
 بگذرد و هم پروردگارت صاحب قهر و عذاب و انتقام سخت و شدید میباشد و آنها بیکه
 کافرند بطعنه میگویند چرا خداوند بر آیهای فرستاده ای پیغمبر تکلف و وظیفه تو

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۷) اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (۸) عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ (۹) سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ الْفُؤُولَ وَمَنْ أَجْهَرُ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخَفٌّ بِالْأَيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ (۱۰) لَهُ مُعْجِبَاتٌ مِنْ يَمِينٍ وَيَدَايِهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ فَلَا مَرَدَ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ (۱۱)

ترجمه این مردم نافرمان است و پس ویرانگر قومی از طرف پروردگار را ندانند و هری باشد و دهر و راضی این است وجود مقدس علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان گرام آنحضرت میباشد

این بابویه در کتاب فیه ذیل آیه «وَالَّذِينَ كَفَرُوا» از ابراهیم بن عباس روایت کرده گفت وقتی در مجلس حضرت رضا علیه السلام مذاکره گناهان کبیره شد و قول معتزله که میگویند خداوند گناهان کبیره را نمی آمرزد حضرت صادق علیه السلام در رو قول معتزله فرموده در قرآن آیه هست و همین آیه را تلاوت نمودند.

این بابویه در آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ» قوم هاده از مسنده روایت کرده گفت حضور حضرت صادق علیه السلام بودم پیرمردی عسایر زبان خدمتش رسیده سلام کرد و گفت ای فرزند رسول خدا اجازه فرمایید دست شما را ببوسم پس از بوسیدن دست آن حضرت بنا کرد بگریه کردن حضرت باو فرمودند ای شیخ چرا گریه میکنی گفت فدایت شوم عمرم پیاپی رسیده و یکصد سال است بانتظار زیارت امام قائم از آل محمد علیهم السلام هر ماه و سالی که میگذرد میگویم در این ماه و یا در این سال ظهور میکند دیگر استخوانهایم سست و اجسام نزدیک شده و موفق بزبانت آن حضرت نهدهام و میبینم شما

و کسانی که کافر بوده بطلنه میگویند که چرا خداوند بر او آیتی نفرستاده ای پیغمبر
 تکلیف و وظیفه تو رسانیدن مردم نافرمان است و هر قومی از طرف پروردگار راضی
 و رهبری دارد (۷) نوع چنین زمان آهستن را فقط خدا میداند و خداست که نقصان
 و افزایش رحمها را می شناسد و هر چیزی مقدار معینی در عالم ازل پروردگار مقرر
 گشته (۸) اوست که عالم بلیب و شهود است و بزرگ است و از وصف و اندیشه و ادراک
 برتر است (۹) در پیش خدا یکسان است چه شما پنهانی حرفی بزنید و یا آشکارا
 سخن گوید و در ظلمت و تاریکی شب باشد یا روز روشن خداوند از تمام آنها آگاه است (۱۰)
 برای هر چیز از دبر و پشت سر مستحفظین و پاسبانها است که بفرمان خدا آنها را
 نگهبانی میکنند و خداوند وضع و حل هیچ قومی را تدبیر نمیدهد مادامی که آن
 قوم حال خود را عزمی نکنند و اگر خداوند قومی را بهمت بدی اعمالشان
 بخواهد مجازات و به کیفر برساند هیچ راه فراری ندارند و کسی
 آنها را یاری نمیکند جز خدای تعالی (۱۱)

در معرض قتل و هلاک هستید و دشمنانتان در کمال خوشی و بی حیای جولان میزنند
 چگونه گریه نکنم! حضرت صادق علیه السلام از بیانات پیرمرد صفت متأثر شده و چشمان
 مبارکش پر از اشک شد فرمود خداوند ترا سلامت دارد که در مرتبت و منزلتی رفیع
 هستی و اگر بمیری روز قیامت با ما آل محمد علیهم السلام که قبل آن حضرت هستیم معشود
 خواهی شد پیرمرد گفت با این فرمایشی که از شما شنیدم دیگر قومی ندارم آنگاه حضرت
 صادق علیه السلام فرمود ای مرد قائم فرزند حسن عسکری است و حسن فرزند علی و علی فرزند
 محمد و محمد فرزند علی بن موسی الرضا و او فرزند این پسر موسی است و دست
 مبارکش را بر سر موسی بن جعفر گذارد و فرمود ما دوازده امام معصوم میباشیم پیرمرد
 پرسید آیا بعضی از شما بر بعضی دیگر برتری دارند؟ فرمود خیر تمام ما در افضلیت با
 یکدیگر مساوی میباشیم ای مرد بدان اگر از دنیا باقی نباشد مگر يك روز خداوند
 آن روز را طولانی میفرماید تا آنکه قائم ما اعلیت را ظاهر گرداند و آگاه باش که
 شیعیان ما در فتنه و حیرت میافتند از غیبت آن حضرت و خداوند ایمان مخلصین و
 دوستان او را ثابت میگرداند.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ أُنْجُوسَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ (۱۲) وَ يَمِصُّ الرُّعْدَ بِحُمَيمٍ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَ يُرْسِلُ السَّوَاقِقَ فَيَهْبِطُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (۱۳) لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كِتَابِطٌ كُفِيَ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِيٍّ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۱۴) وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَتَرَهُمْ مُطَاعِينَ بِغَدُورٍ وَأَلْصَافٍ (۱۵)

و در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از ابی حمزه روایت کرده گفت شنیدم که حضرت باقر علیه السلام میفرمود در روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خواسته وضو گرفتند و پس از فراغت از وضو دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفته فرمودند «اما انت منذر» سپس دست مبارک را سپهه علی علیه السلام گذاشت و فرمود مراکل قوم هاده آنگاه فرمود ای هادی تو اصل دین و منار و نذاته ایمان و کمال هدایت و پیشرو رو سفیدانی برای تو وجود تمام این فضائل را گواهی میدهم - و از طریق عامه و خاصه روایات زیادی در دست است که میرساند این آیه در شان و منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام است و مراد از هادی و هدایت کننده آن حضرت و سایر ائمه معصومین میباشد.

در کانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از منذر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و هادی امیرالمؤمنین و ائمه طاهرين یکی بعد از دیگری هستند و در هر زمان هادی امامی است که حافظ دین میباشد و این آیه در بر کسانی است که وجود امام را در هر زمانی منکرند و البته هیچوقت زمین خالی از حجت نیست چنانچه فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز زمین از حجت قائم خالی نباشد یا با هر خدا از ظاهر است و مردم ادرا می بینند و یا آنکه غایب است چه آنکه بدون امام حجت پروردگار بر خلق باطل و راه هدایت

از خدائی است که برای نشان دادن بیم و امید برق را بهما نشان میدهد و ابرهای سنگین را ایجاد میفرماید (۱۲) رعد و برق و فرشتگان از خوف قهر الهی همه مشغول تسبیح و ستایش بوده و او آن خدائی است که ساعتی میفرستد و بپیر قومی که بنواهد اصابت مینماید باز هم این کفار کور دل در باره خداوندی که بسختی انتقام می کشد جدال مینمایند (۱۳) دعوت خداوند و رسولانش بحق و حقیقت است ولی دعوت غیر خدا همه دروغ و بی اساس بوده و هیچگونه منشأ اثر باشد چون کسی که دو کف دستش خود را بالای چاه آبی بگشاید تا از آن بیاشامد و البته دستش با آب نرسد و دعوت کفار جز گمراهی و ضلالت نتیجه ای نخواهد داشت (۱۴) آنچه در آسمانها و زمین است خواه برضا و رغبت یا بجهروا اگر آه شب و روز به سجده و تسبیح خداوند مشغول میباشند (۱۵)

مستند میشود.

و کلمه هدایت در قرآن به پنج معنی آمده یکی بمعنای آینه مانند همین آیه دوم بمعنای بیان اسماء مانند آیه «اولم یهدلهم» یا آیه «اما لم یهد یثام» سوم بمعنای توبه است نظیر آیه «والذین جاہد وانینا لنهدینهم سبلا» چهارم بمعنای نهانست چون آیه «کلان معی ربی سیهدین» پنجم بمعنای دلالت اسمعیل آیه «واهدیک الی ربک» سپس حق تعالی خبر میدهد از کمال قدس و علم خود بقولش «لک علم ما تحمل کل شیء و ما تفیض الی رحام»

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود نوع جنین را که در رحم مادر است خدا میداند که پسر است یا دختر و جنین کمتر از نه ماه را تفیض میگویند و مراد از کلمه ما تزدد آنست که هر روزی را که زن در حالت حاملگی خون می بیند بتعداد آن ایام مدت وضع حمل از نه ماه تجاوز نموده و زیاد تر میشود که ممکن است با هفت یا نه روز باشد.

و در روایت دیگر فرمود تفیض اطلاق است که پیش از موعود سقط میشود و تزدد بچه ایست که از نه ماه زیاد تر متولد شود هر چه زن در ایام حاملگی خون حیض مشاهده کند بتعداد آن روزها، ایام حاملگی بودن و وضع حملش زیاد میشود و کل شئی عنده

قُلْ مَرَرْتُ عَلَى السَّحَابِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَلَا تَتَّخِذُكُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ
لَا يَمْلِكُونَ لِيَقْضِيَهُمْ فَعْمًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَتَّبِعُونَ الْأَعْمَى وَالْبَصِيرَ أَمْ هَلْ
تَتَّبِعُونَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ أَمْ يَحْمِلُوا إِلَهُ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ
عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْكَافِرُ (١٦) أَلَزَلْ مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَايَا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ
فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُ خَذَلِكِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقُّ
وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ
فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (١٧)

ای پیشمرها، باین مشرکین بگو خدای آسمانها و زمین کیست؟ بآنها بگو خدا است که خالق آسمانها و زمین است چگونه شما پذیر از خدا چیزهای دیگری را بدوستی و یاری خود بر گزیده اید که برای خودشان هم هیچگونه سود و ذیانی ندارد از آنها پرس آ یا حتماً غایبهای جاهل و دیده روشن دانا بر ابر است؟ و آ یا تاریکی جهل و بت پرستی با نور معرفت خدا شناسی یکسان و مساوی است و آ یا آنها برای خدا شرکائی پیدا کرده اند که مانند خداوند ایجاد خالق نموده و مخلوقات آنها پرابهسان مشتهر گردیده؟ باین مشرکین بگو خالق همه اشیاء و هستی ها فقط ذات پروردگار یکتای قادری است که همه چیز مقهور اراده اوست (۱۶) خداوند از آسمان آبی نازل کرد پس وادی ها را سهل فرا گرفت و بر روی میل کنی ایجاد شد با مثل آنکه برای تهیه زیورها و یا اثاثیه و لوازم فلزات را در بوته های نهاده و بر روی آتش بگذارد روی فلزات گذاخته قهری چون کف پدید آید خداوند برای ارائه حق و باطل چنین مثل میزند که آن کف های آب و کف روی فلز ذوب شده بر روی لایین میرود و آنچه که برای مردم نافع و مفید است باقی میماند در روی زمین، برای روشن شدن اذهان مردم و در خود فهم آنها خداوند مثل هایی باین روشنی بیان میفرماید (۱۷)

از عقب و خلف است نه از پیش و رو برو؟ قاری عرض کرد پس آیه چگونه نازل شده؟ فرمودند اینطور: «لَهُ مَقَابِلُ مِنْ خَلْفِهِ وَرَقِيبٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ يَحْفَظُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ» و فرمود حافظ و نگهبان مردم فرشتگانی هستند که موکل افراد بهر هستند و از جانب خدا آنها را حفظ میکنند که در چاه سرنگون نشوند یا دیوار بر سر آنها خراب نشود و یا چیزی اصابت نکنند تا مقدرات آنها سر رسد آنوقت میان شخص و فرشتگان موکل حایل پدید آید و شخص اجل رسیده بمقدرات و سر ترشت تسلیم میشود و فرمود بد شب ها دو فرشته و روزها نیز دو فرشته موکل افراد است و شیطان در روز متعرض آدمیان بشود و وسوسه کند آنها را و فرزندانش شب متعرض شود یکی از صحابه عرض کرد به پیشمر اگر من ~~ببینم~~ ^{ببینم} امیر رسول خدا بر ما چند فرشته موکلند؟ فرمود دو فرشته یکی برداست که حسنة اعمال را بنویسد و دیگری بطرف چپ آنکه بر دست است امیر است بر فرشته موکل چپ هرگاه گناهی سر بزند اجازه

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْعَسَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ
 مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَاقْتَدُوا بِهِ ۚ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ
 وَمَأْوَاهُمُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۸) أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
 الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ ۚ أَلَمْ يَذْكُرْ أُولَٰئِكَ الْأَلْبَابُ (۱۹) الَّذِينَ يُؤْتُونَ
 بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَتَّقُونَ الْهَيْبَةَ (۲۰) وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَهُمْ بِهِ أَنْ يُوَصَّلَ
 وَيَخْلُتُونَ بِهِمْ ۚ وَيَخْلُفُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (۲۱) وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ
 رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَقْرَأُونَ
 بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ ۚ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عِزِّي الدَّارِ (۲۲)

میگیرد از فرشته واسه که آن گناه را ببیند کند گوید توقف کن شاید پشیمان شود و توبه کند
 تا سه مرتبه مراجعه کند اگر آن بنده استغفار و توبه کند ثبت نکند آن گناه را و اگر
 توبه نکند دستور دهد بنویس آن را سپس فرشتگان یکدیگر گویند این بنده از ما
 شرم ندارد و نیز فرمود فرشته دیگر است مساط بر تو اگر تواضع کنی ترا بلند گرداند
 و چون تکبر نمایی ترا بهکند.

ترجمه تالی: این الله لا یغیر بقوم حتی یتوبوا واما بالناسهم

خداوند حال هیچکس را برنگرداند تا او حال خود نگرداند یعنی تا خلائق
 بحال اطاعت و استقامت باشند خدای تعالی فضل و رحمت خود را از ایشان دریغ
 نفرماید ولی وقتی نافرمانی کنند و از اطاعت حق سرپیچی نمایند و برگردند پروردگار
 نیز جای آنها را برگرداند و نصرت خود را مبدل بتقصیر گرداند. صحابه پیغمبر در این
 کردند چون آیه تحریم خمر نازل شد رسول خدا زجر میفرمود آنها را که خمر

کسانی که دعوت پروردگار را پذیرفته اند پاداشی بزرگ و جزای خیر داده میشوند و آنها که قبول دعوت ننموده و ایمان نیاورده اند چنانچه هستی روی زمین و همانند آن را داده اند که از عذاب بگریزند عاقبت گرفتار حساب سخت و عذاب شده و جهنم جایگاه آنها خواهد بود که بد آرامگاهی است (۱۸) آیا کسانی که میدانند که قرآن نازل شده بر تو از جانب پروردگار و برحق است مانند آن مردم نایبانی که ایمان ندارند میباشند این حقایق را فقط مردمان عاقل متذکر میشوند (۱۹) آنها هستند که به عهد و پیمان خدا وفا نموده و پیمان شکن نیستند (۲۰) و همین مردم با ایمان هستند که فرمان خدا بکسانی که باید پیوند دوستی نمایند سلف و پیوند می کنند و از خدای ترسند و از شدائد و سختی های روز حساب و قیامت بیمناک و ترسان میباشند (۲۱) و آنها هستند که برای رضای خدا برداری پیشه خود ساخته و نماز را پامیدارند و لذا آنچه که بایشان روزی داده ایم پنهان و آشکارا اتفاق میکنند و بهای پدی های دیگران نیکی مینمایند برای این دسته از مردم منزلت که بیکو عاقبت خوبی تأمین است (۲۲)

عید و دردد و هر کجا میدید امر فرمود آن را بریزند.

روزی دو یکی از کوچهای مدینه شریف میرفتند بر نای انصار را مشاهده کرد ظرف شعری بر سر گرفته میروند چون او را دید متعجب شد بر نای سید و راه گریز نداشت در دل خود با خدا عهد کرد اگر این مرتبه پرده پوشی کند دیگر پیرامون این گناه نرود و مرتکب چنین عملی نشود آنگاه ترسان و لرزان از کنار پیغمبر خواست عبور کند سلام کرد آنحضرت جواب سلامت داد فرمود بر نای این ظرف چیست که همراه داری گفت ای رسول خدا مر که است فرمود بروی دست من بریز بادل خائف و دستی لرزان قدری بروی دست مبارک پیغمبر اگر مرا بگویم ریخت مرا که صاف پاکیزه شده بود تعجب کرد و گفت ای پیغمبر گرامی بآنها بگو که ترا بحق فرستاده این ظرف خمر بود پیغمبر فرمود راست گفتی ولی مرا که مشاهده کردی چه در دل عهد نمودی مرض کرد توبه نصوح کردم و گفتم پروردگار اگر این مرتبه مرا رسوا نکنی دیگر مرتکب این عمل زشت نخواهم شد فرمود چون از لاسدق و دوستی این گفتار را بزرگان جاری

جَنّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمِنْ صَلَاحٍ مِنْ آيَاتِهِمْ وَ اَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ
وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (۲۳) سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ
فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (۲۴) وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ
وَ يَنْقُضُونَ مَا عَمَّرَ اللَّهُ بِهِ اِنَّ يَوْسَلَ وَ يَفْتَدُونَ فِي الْاَرْضِ اُولَئِكَ لَهُمْ
الْعَذَابُ سُوَّ الدَّارِ (۲۵) اِنَّ اللَّهَ يَحْصِي الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَنْقُذُ وَ يَهْدِي
بِالْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ مَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا فِي الْاٰخِرَةِ اِلَّا مَتَاعٌ (۲۶)

کردی خدا عمر تو را پس که مبدل گردانید و آیه را تلاوت نمود و فرمود تا تو حشرات
اعمال خود را بسپار به نگر دانی حق تعالی نعمت به تمت و عافیت به بلیت بدل نکند و هرگز
در دنیا نعمت و عافیت را بر بنده خود نگرداند تا او حال خود عوض نکند و چون
خداوند بخواهد قومی را بهات بدی اعمال همان مجازات و بکفر برساند هیچ راه
فراری نداشته و کسی آنها را باری نمیکند جز خداوند و مقصود از سوء عذاب هلاک و
قطع و نظایر آنها است

این بابویه در آیه «ان الله لا یغیر ما بقوم» از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت
کرده فرمود از گناهانی که باعث زوال و تبذیر نعمت های خدا میشود یکی ظلم و ستم
است بر مردم و دیگری ترک عدالت نیکو و خیرات است و یکی هم کفران نعمت و
عدم شکر و سپاس الطاف حق میباشد و این آیه را شاهد آورده و تلاوت فرمودند .
و عباسی بسند خود از سلیمان بن عبدالله روایت کرده گفت حضور حضرت موسی
بن جعفر علیه السلام بودیم که زنی را خدمت حضرت آوردند و صورت او بهشت برگشته بود
حضرت بکنسب بطرف راست و بکنسب دیگر را بهست چپ آژون گذاشته و فشار
دادند و صورت او بهسالت اولیه برگردید پس از آن آیه را تلاوت کرده فرمودند دیگر
از این کارها نکنی زن گفت ای پسر رسول خدا دیگر نخواهم کرد اصحاب عرض

که آن منزلگاه بهشت های عدن است که خود و پدران و زنان و فرزندان صالح آنها داخل آن شده و فرشتگان از هر دری بر آنها وارد میگردند (۲۳) و بایمان سلام و تحیته گفته و میگویند که شما بر اثر صبر در عبادت و ترک محبت چه خوش منزلی در سرای عاقبت دارید (۲۴) ولی کسانی که پیمان خدا را پس از عهد بستن با خدا و رسول شکسته و با آنکه خداوند امر به صله و پیوند فرموده پیوند با رسول دایریده و در زمین بنساخت دست زدند لعنت خدا بر این مردم است و منزلگاهی بد برای آنها آماده و مهیا است (۲۵) و خداوند هر که را بخواهد فراخ روزی نماید و آنکه را بخواهد در مضیقه و محنت قرار میدهد، مردم یزدگانی دنیا خوش حال و مسرور میشوند و حال آنکه زندگانی دیاد بر این حیث جاوید آخرت محتاج لاقابلی بیشتر نیست (۲۶)

کردند مگر این زن مرتکب چه خطائی شده بود فرمود از خودش سؤال کنید در پاسخ اصحاب زن گفت شوهرم عیال دیگری دارد من معقول نماز بودم خیال کردم که شوهرم هم اکنون با آن عیالش هم بستر شده برگشتم که آنها را به بینم بهمان حالی که صورتم را بر گردانیده بودم باقی ماندم

ترجمه تفسیری: هو الذی یریکم البرق خوفاً و طمعا

این باریکه در امالی از انس بن مالک روایت کرده که گفت سبب نزول آیه آنست که مردی بود از متکبرین و طواغیت عرب رسول اکرم ﷺ جماعتی را فرستاد تا او را دعوت با اسلام کنند بآنها گفت برای من بگوئید خدای محمد ﷺ که شما مرا بسوی او میخوانید چیست از طلا و زر است یا از خمر و سیم یا از مس و آهن ایشان گفتند این چه سخنی است که میگوئی او خدائی است بی مثل و بی مانند هیچ چیز توان او را تشبیه کرد او گفت من نمیدانم شما چه میگوئید آن جماعت برگشتند و کلمات آنکار را به پیغمبر اکرم ﷺ عرضه داشتند و گفتند ما از او کافر تر ندیدیم آن حضرت بآنها فرمود برگردید بسوی آن مرد و مرتبه دیگر او را دعوت کنید رفتند دعوت کردند او را گفت من تا خدای محمد ﷺ را نیستم دعوت او را اجابت نکنم باز آمدند و به پیغمبر گفتار او را بعرض رساندند فرمود پاک مرتبه دیگر بروید تا صحبت بر او

وَقُولُوا الَّذِينَ كَفَرُوا قَوْلًا نَزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ
 مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَمَّا (۲۷) الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ
 بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸) الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 طُوبَى لَهُمْ وَحَسَنَ مَا أَجْرُ (۲۹) كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا
 أُمَمٌ لَقَدْ كَلَّمْنَا عَلَيْهِمُ النَّبِيَّ الْأَوْحِينَ إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ
 قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابُ (۳۰)

تمامتر بشود رفتند و در دعوت مناظره و مجادله کردند سخن اول را تکرار نمود
 ناگاه ابری نمودار شد و رعدی پدید آمد برقی زد شعله از آن برقی بآن کافر افتاده
 او را سوزانید آن جماعت باز گشتند خبر اودا به پیغمبر گفتند جماعتی از صحابه
 بآنها گفتند چگونه آمدند سوخت بساعت۱۱ خدا بتمالی آیه فوق را نازل کرد و فرمود
 خداست که برق بشما نشان می دهد که در او خوف است و هم امیدواری و ابرهای
 سنگین را ایجاد میفرماید و رعد و برقی و فرشتگان همه از خوف خدا مشغول تسبیح
 و ستایش بوده و آن خدا ساعت۱۱ میفرستد بر قومیکه بنخواستند اصابت نمایند باز هم
 این کفار در باره خداوندیکه سخت انتقام میکشد جدال مینمایند.

و تسبیح کردن رعد سه معنی دارد یکی آنکه وجود آن دلالت میکند بر آنکه
 او را خالق هستی مستحق ستایش و چون آن باعث و راهمائی بر تسبیح است لذا
 فرمود رعد تسبیح میکند چنانچه آسمان و زمین دلالت کنند بر آنکه او را خالق هستی
 و دیگر آنکه آواز رعد را بر سیل توسع تسبیح خواشد چنانکه آواز مرغان و
 صغیر ایشان را چنانچه این عباسی روایت کرده جماعتی از یهودیان حضور پیغمبر اکرم
 شریفیاب شدند عرض کردند ای محمد ﷺ ما آمده ایم تا از تو مسألهای سؤال کنیم
 اگر بصواب پاسخ ما را بدهی ایمان آوریم فرمود سؤال کنید گفتند ما را خبر بده رعد

و کسانی که کافر شده اند میگویند: چرا فرو فرستاده شد برای آبی از پروردگارش
 تا ما ایمان آوریم؟ ای پیغمبر بآنها بگو خداوند است که هر کس را بخواهد گمراه نموده
 و کسانی را که بدرگاه او تضرع و انابه کنند هدایت میفرماید (۲۷) آنها کسانی هستند
 که ایمان آورده و با یاد خدا آرامش دل پیدا کرده اند بدانید و آگاه باشید که فقط بذکر
 پروردگار و یاد خدا بودن دلها آرامش میپذیرد و کسانی که ایمان آورده و کارهای
 شایسته و اعمال نیکو دارند خوشحال ایشان و مقام نیکوی ایشان (۲۸) ای پیغمبر ما
 ترا این چنین بر مسالت قوم و امتی فرستادیم که قبل از آن هم اعدای دیگری بجای
 ایشان بوده تا بر آنها آنچه از آیات ما بوحی بر تو رسد بخوانی ولی آنها بخدای مهربان
 خود کافر میشوند ای پیغمبر بآنها بگو اوست خدای من خدائی که جز او خدائی
 نیست بر او توکل و اعتماد کرده و اعتماد بسوی او است (۳۰)

چیز است فرمود از شته ایست موکل بر این که آنرا میراند گفتند این آواز چیست که او را
 میشنویم فرمود زجر دادن اوست ابردا تا آنجا که میخواهد برود و در روایت دیگر
 پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود صوت از تسبیح است و برقی مانند تازیانه است برای او که
 بآن ابردا میراند و آن آواز را رعد خوانند.

طبرسی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود پروردگار شما میفرماید اگر
 بندگان مرا اطاعت میکردند همانا در شب آنها را (در اثر فرود آوردن باران) سیلاب
 میشوید و روز را آفتاب میکردم و بگوش آنها صدای رعد را نمیرسانیدم و آنحضرت
 هر وقت صدای رعد را میشنید این دعا را تلاوت مینمود «سبحان الذی یسبح الرعد
 بعدده و الملائکة من خیفته و هو علی کل شیء قدیر» و نیز تلاوت میکرد این دعا را
 «اللهم لا تقبلنا بغضبك و لا تهلكنا بعذابك و عافنا من بلائك» و میفرمود رعد و عید سختی
 است برای اهل زمین.

و فرمود حضرت باقر علیه السلام ساعتی است که از آسمان فرود آید بهر جا که
 برسد بموزاند و بمؤمن و کافر برسد ولی بشخص فاجر نرسد.

طبرسی روایت کرده که آیه مزبور در حق ابراهیم قیس و ریمه عامری نازل شده
 آن دو نفر آمدند حضور پیغمبر اکرم و جدال و نزاع میکردند عامر بارید سفارش کرده

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَى بَل لَّيْلَهُ
 الْأَمْرُ جَمِيعاً أَفَلَمْ يَتَّقِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ لِيُخَالِفَ أَفْئِدَتَهُمْ أَوْ تُعْلَلَ قُلُوبُهُمْ مِنْ دَارِهِمْ
 حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ (۳۱) وَلَقَدْ اسْتَهْزَى بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ
 فَآمَلَتْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكُنُفِهِمْ كَانِ عَذَابٍ (۳۲) أَفَمَنْ هُوَ قَالِمٌ عَلَى
 كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمَوْهُمْ أَمْ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ لَعْنَهُ يَوْمَ لَا يَعْلَمُ
 فِي الْأَرْضِ أَمْ يُظَاهِرُونَ الْقَوْلَ أَلَمْ يَعْلَمِ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنِ الْقَوْلِ لَعَنَهُمْ وَجَعَلُوا
 عَنِ الْعَبِيلِ مَنْ يُضِلُّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳)

بود هنگامیکه من محمد ﷺ را بسمتی مدفول کردم از عقب با شمشیر کردن او را برین
 عامر مدفول مجادله شد با پیغمبر از بد شمشیرش را از غلاف بیرون آورد تا آنحضرت
 را بقتل برساند خداوند دستهای او را بست عامر اشاره بازید میکرد که انجام ده کارت
 را پیغمبر متوجه آنها شد عرض کرد پروردگارا کفایت کن از من شر اندوختن را با آنچه
 صلاح میدانی فوراً صاعقه فرود آمد در حالتیکه هوا صاف بود آن دو نفر را سوزانید
 و هلاک کرد.

در کافی ذیل آیه «وَالَّذِينَ يَكْمُلُ الْبَرْقُ خَوْفًا وَطَمَعًا» از حضرت صادق علیه روایت
 کرده فرمود وقتی که باران می بارید امیرالمؤمنین علیه در زیر باران می ایستادند تا آنکه
 سر و صورت مبارک و لباس حضرتش از آب باران تر می شد وقتی که بحضورش عرض
 میکردند این چه حالت است فرمود این باران آبی است که از نزدیک عرش پروردگار
 جاری میشود و با آسمان میرسد و زیر عرش دریایی است که بوسیله آب آن دریا

همین قرآنست که میتواند کوهها را برافشانند و درختان را برافشانند و یا آنکه مرده‌ها را بسخن در آورد بلکه همه فرمان و امر مختص بقلت پروردگار است و کسانی که ایمان آورده‌اند هرگز نا امید نباید بشوند زیرا اگر خداوند خواسته باشد جمله عالم و همه مردم را هدایت میفرماید و پیوسته مردمی که کافر شده‌اند بکفر آنچه که کرده‌اند باید سرگویی شوند یا آنکه بزودی مصیبتی بر دیار و خانه‌های ایشان فرود آید تا رعد هلاک آنها از طرف خداوند برسد و مستحقا خداوند عذاب و عده نمیفرماید (۳۱) پیغمبران پیش از ترا هم این مردم استهزاء میکردند و ما بآن کافران فرصت و مهلتی میدادیم سپس آنها را به قیامت میگردانیم آنچه چه عقوبت بسیار سخت (۳۲) کیست آنکسی که نگهبان هر شخصی و کارهای او باشد (جز خدا) و برای خویش خدایانی جعل و شریک پروردگار نموده‌ای پیغمبر یا آنها بگو بخدایان خود نام گذاری کنید آیا شما میپندارید خدا را بپیشاهانی که میداند آگاه سازد و یا آنکه بظاهر چیزی میگویند و او آنها را در حیل‌های کفار در نظرشان زیبا آمده و از راه مستقیم باز مانده و منحرف شده‌اند هر که را خدا گمراه کند دیگر راهبر و هدایت کننده نخواهد داشت (۳۳)

ارزاق روپیده میشود و چون خدا بخواهد گیاهی برودند فرمان میرسد بآب دریا که بآسمان بیارد و از آسمان اول بآسمان دوم بالاخره بآسمان دنیا و همینکه با ابرها تلاقی و برخورد کند ابرها بمنزله غریالی باشند و باز بامر خداوند باد مأمور میشود قطرات باران را بمحل همین و بمقدار معلوم و محدود برساند و با هر قطره باران فرشته‌ای است که موکل بر آنست تا بزمین برسد و همیشه باران بنا بامر پروردگار و باندازه و عدد معین و معلوم باریده جز بارانی که در زمان طوفان نوح که سیل آسا و بی حساب و بدون وزن و عدد معلوم فرو ریخته است.

امیر المؤمنین فرموده که رسول اکرم میفرمود که ابرها بر اثر برودت و سرما بصورت باران درآمده و بشکل قطره می بارد تا زمانی نرساند و صاعقه ها و سرعای شدید عذابی است که خداوند برای عذاب مردمی که استحقاق مجازات دارند میفرستد و نیز فرموده‌اند بآب باران و بهاء اشاره نکند که کراهت دارد.

قوله تعالى : **لَهُدَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ**

دعوت خداوند بحق و حقیقت است و رسولانش بر همان او مردم را بحق دعوت میکنند امیر المؤمنین علیه السلام فرموده مراد از دعوت بحق توحید است و گفتن «لا اله الا الله» و هر که از روی اخلاص خدا را بخواند پروردگار دعای او را با جابت برساند و کسانی که غیر خدا را پرستش میکنند و میخوانند اجابت نکند ایشان را و جوابی نشنوند

ایجاد و ذیل جملة : کباسط کفیه الی الماء از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود این آیه منلی است که درباره بت پرستان زده شده زیرا کسانی که بت را ستایش می کنند و البته از بت های خود جوابی نمی شنوند مانند آنست که شخصی گفت دست خود را برای نوشیدن آب بجای دراز کند و محققاً موفق بنوشیدن آب نخواهد شد .

و نیز جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مردی خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شده عرض کرد ابر رسول خدا چیز عجیبی مشاهده کرده ام که بسیار در شگفتی و حیرت مانده ام فرمودند چه دیده ای ؟ عرض کرد مریضی داشتم و میخواستم برای ادا ز چاه احتاف آب بیآدم همینکه بصحرای رفته و بچاه رسیده و میخواستم با ظرفی که در دستم بود مشک خود را آب کم ناگه دیدم از طرف آسمان چیزی مانند سلسله زنجیر فرود آمد و فریاد زد که ای مرد مرا سیراب نما که هم اکنون از شدت عطش خواهم مرد سر خود را بلند کرده و خواستم ظرف آب را بصاحب صدا تسلیم کنم مردی را بسته بزنجیر دیدم و همینکه ظرف آب را باو نزدیک نمودم دیدم او را بالا کشیده و از روی خود عبید سرنگون ساخته اند مشغول پر کردن مشک شدم مجدداً همان صدا بگوשמ خورد و چون ظرف آب را بسویش بردم مانند دفعه اول او را از آب دور نمودند و این حال برای بار سوم تکرار شد و من دیگر انتنای نموده و مشک آب را برداشته و روانه شدم پیغمبر فرمود آن مرد هایل پسر آدم است که قایل برادر خود را گشت و باین عذاب معذب گشته و هر چه دعا کند و چیزی طلب نماید دعایش اجابت نمیشود و جز خسران حاصلی ندهد و در تأیید فرمایش خود این آیه را تلاوت فرمود .

قوله تعالى : **وَاللَّهُ يَسْجُدُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا**

آنچه در آسمانها و زمین است همه خدا را سجده و تسبیح کنند پرش و رغبت یا

بجبر و اکراه، فرشتگان و مؤمنین سجده میکنند برضا و رغبت بی اکراه و اجباری و کافران با کراهت از ترس شمشیر یا از روی احتیاج و بیچارگی سجده و انقیاد کنند او را و سایه های کافران هر باعداد و عیانگه بطور رغبت سجده کنند چه سایه در طول قصر مطیع و فرمان بردار خدا باشد سپس امر میفرماید به پیدایش که از این مشرکین سؤال کن خدای آسمان و زمین کیست بقولش «قل من رب السموات والارض» و اگر ایشان جواب ندهند و حق نگویند یا آنها بگو خداست پروردگار اهل آسمان و زمین چگونه شما چیزهای دیگر را بدون او بدوستی و یاری خود گرفته اید که برای خودشان هم هیچگونه سود و زیانی ندارند پس برای دیگران بطریق اولی نفع و ضرری نرسانند

ای محمد (ص) از آنها بپرس آیا بینا و نابینا و آنها تاریکی است پرستی بها بود خداشناسی یکسان و مساویست در این آیه مثل زده کافرانرا بضمض نابینا و تاریکی و مؤمنانرا بینایی و روشنائی و با این مشرکان برای خدا شرکائی پیدا کرده اند که مانند خداوند ایجاد خلق نموده و مخلوقات آنها برایشان مشته شده ای پیغمبر باین کفار کور دل بگو خالق همه اشیاء و عالم هستی فقط ذات مقدس پروردگار یکتا و قادر است که همه چیز مقهور اراده او می باشد پس مثل میزند حق را با ب و باطل را بکف آب بقولش «انزل من السماء ماء» تا آخر

ای چار و ذلیل آیه «انزل من السماء ماء» از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده لرمود خداوند حق را از آسمان بر دلها نازل میفرماید باندازه ظرفیتی که دارند صاحب یقین باندازه یقین خود و صاحب شک در حدود شک خود و مراد از ماء حق است و اودیه دلهاست و سیل هوی و هوس و زید باطل و حلیه و متاع حق است پس زید و غیث طلای منشوش و نار و آتش است و متاع و طلای بی غش حق است هر کس در دنیا دارای زید باشد پس زید و غیث بازمی آید در قیامت هم بکسانی که عمل باطل دارند سودی و نفعی عاید نمیشود.

و مراد از «مما یوقدون» آن چیزی است که در موقع ذوب فلزات روی بوته جمع میشود و فلز ذوب شده در ته بوته میماند و اینها مثلی است که برای تشخیص مؤمن و

مصرک زده شده و منظور آنست که وقتی يك حديث را مؤمنی بشنود در قلبش قرار گرفته و تصدیق مینماید ولی در دل مصرک کمترین اثر را ندارد مانند آیه... بلکه بر زمین فرو میرود و موجب نمو نباتات میشود و آن کف های روی آب نفعی نداشته برودی باد آنها میبرد و باطل میشود.

طبرسی از صحابه روایت کرده که پروردگار ضمن آیه فوق سه مثل آورده نخست نزول قرآن را تشبیه کرده بآب بارانیکه از آسمان فرود میآید و قلوب و دلها را بیابان و لبر آب پس هر کس با نظر دقت در آیات و معانی قرآن بنگرد و تدبر و تفکر عبثانه نکند بهره و نصیب وافر میآید او شود و آنکه اکتفا کند بظاهر و عبارات آن نصیب اندك باشد.

دوم تشبیه نموده یقین و حق و اسلام را بآب و شك و وسوسه شیطانرا بکف آن چنانچه کف آب که در اثر وزش باد بر آن پدیدار شده باطل شود و از بین میرود همانطور شك و شبهه ای که در دلها قرار گرفته و واقع شده در اثر نجابت ذات آنها ولی حق و یقین مانند آب ناپاک و برقرار بماند.

سوم تشبیه کرده کفر را ببعثت و کفالت فلزائیکه در اثر قذوب حاصل نموده برودی بر طرف گردد و ایمان را بصفای آنها که باقی میماند سود میرساند برای روشن شدن اذهان مردم بخداوند چنین مثل هایی باین روشنی بیان میفرماید و آنانکه دعوت پروردگار را پذیرفته اند جزای غیر و بیکو داده میشوند و کسانی که ایمان نیاورده و قبول دعوت خدا را ننموده اند اگر مالک هستی روی زمین باشند و آنها را رشوه و فدا بدهند تا از عذاب رها شوند عاقبت گرفتار حساب صفت و عذاب شده و جهنم جایگاه آنها خواهد بود که بد آرامگاهی است: سپس فرقی امتیاز میان مؤمن و کافر را بقولش «الذين آمنوا و عملوا الصالحات» بیان میفرماید.

ابن شهر آشوب قیل آیه مزبور از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از کلمه حق در این آیه وجود مقدس امیر المؤمنین علیه السلام است.

میاشی از حقه بن خالد روایت کرده گفت بقصد زیارت و شرفیابی حضور حضرت صادق علیه السلام بمنزل آن بزرگوار رفتم و اجازه ورود خواستم اذن دخول دادند بمجلس

آنحضرت وارد شد اما تشریف نداشتند طریقی نکشید تشریف آوردند همین که
نظرش بمافتاد فرمود من ملاقات دیدار شمارا دوست دارم مراد از اولوالالباب که
خداوند در قرآن فرموده شما هستید.

و در روایت دیگر آنحضرت فرمود یکساعت فکر کردن در آیات پروردگار
از عبادت یکساله بهتر است چه خداوند میفرماید «انما يتذكر اولوالالباب» و فرمود
عاقلان و اولوالالباب کسانی هستند که به خدا وفا کنند و پیروی از او را امر او نمایند
و از مناهای اجتناب کنند و پیمان شکن نباشند.

عیاشی ذیل آیه «والذین يصلون ما امر الله» از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده
فرمود رحم و پیوند ما آل محمد و برش الهی متصل است و پیوسته میگوید خدا با
رحمت کن یکسبکه بمن صله کرد و جدا و قطع کن هر که صله ما را قطع مینماید و
این آیه در حق آل محمد و آل ائمه نازل شده و همان عهدی است که در عالم از برای
ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه معصومین از مردم گرفته شده ولی منافقین و دشمنان
ما نقض عهد نمودند.

و طهرسی در تفسیر همین آیه و جمله «و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب»
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از بدی حساب آنست که برای مردم منافق
و مشرک سیئات اعمال و بدیهای ایشان را حساب نموده و با کمال دقت رسیدگی کند
ولی یکومی و حسنات آنها را حساب نکند.

و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که میفرمودند صله رحم اعمال مؤمن
را پاکیزه نموده و حال را زیاد مینماید باعث دفع بلا شده و عمر و اطولانی میسازد
در کافی ذیل آیه سلام علیکم بما صبرتم «از اسبغ بن نباته روایت کرده گفت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود صبر بر دو قسم است یکی صبر در مصائب و مکاره است که
بسیار مستحسن و نیکو میباشد دومی که از آن بهتر و برتر است صبر بر شهوات و
محرمات خداوند است و ذکر نیز بر دو نوع است یکی در هنگام عصیت و پیش آمدن
های سخت یاد خداوند نمایند و از آن بهتر و نیکوتر در وقت ارتکاب معاصی و محرمات
بیاد خدا افتاده و با تذکر بر همان حق از ارتکاب آن خودداری و سرف نظر کنند آیه مزبور

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَثَقٌ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ
وَأَيُّ (۳۴) مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أَكْثَرُ
دَالِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ (۳۵) وَالَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنْ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ
لِلْآخَرِ إِنَّمَا أُوتِيتُ عَنْ عَدَالَةٍ وَلَا تَبْخُلُوا بِهِ إِيَّاهُ أَتَدْعُونَهَا أَيْ (۳۶)
وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِي أَتَّبِعْتُمْ أَهْوَاءَهُمْ نَبَذْنَا مَا جَاءَكُمْ مِنْ
الْعِلْمِ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ (۳۷)

در شان ائمه معصومین نازل شده

توبه تالی : والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه

علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مراد نقض عهدی است
که یکمرتبه در عالم دوزخ خلاص گرفته شد و یکمرتبه هم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز
عید غدیر خم برای ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه از مسلمانان گرفت.
روزی مردی بر حضرت صادق علیه السلام وارد شد حضرت بآن مرد فرمود چرا فلانی از تو
شکوه و شکایت مینماید عرض کرد حتی برگردن او داشتم آنرا مطالبه کردم فرمود
آیا توجه داری که حتی داشته و مطالبه نموده ای از تو شکایت مینماید در صورتیکه
پدی در باره اش نکردم ای این قبیل مردم آن دسته مردمی هستند که خداوند آنها را
بد حساب معرفی ندوده

توبه تالی : الله یسط الرزق لمن یشاء ویقدر

در این آیه بیان میفرماید که رازق حقیقی خدا است و پس وقیمش وسط فرمان
اوست بر هر که بخواهد توسعه میدهد و بر هر کس مشیتش تعلق گیرد از روی صلاحی

برای این کافرها در همین زندگانی دنیا عذاب و سختی هست ولی عذاب آخرت شدیدتر بوده و کسی ایشان را از خشم و قهر خدا حفظ نمیکند (۳۴) بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده است از زیر درختانش نهرهای آب جاری است و میوه و سایه آن همیشه بوده و این بهشت سرای تمام مردم پرهیزکار و با تقوی است و آتش قرارگاه مردم کافر است (۳۵) و اهل کتاب بآنچه بر تو نازل کرده ایم شاد و مسرورند و بپستی قسمتی از آن را آنکار مینمایند ای پیغمبر بگو که من مانورم که خدا را پرستم و باو شرک نیورم و خلق را بسوی او دعوت نموده و بگویم که بازگشت همه ما بسوی اوست (۳۶) چنین قرآنی با حکمت و فصاحت لغت عرب برای تو فرستادیم اگر پس از آنکه این علم و دانش را از ما گرفتی باز پیرو هوی و هوس و میل جاهلانه کفار شوی دیگر از طرف خدا انتظار محدودی نداشته باش و نگهبان و حافظی

تعالی داشت (۳۷)

روزی که روزی نور اذن کند و این مردم بزندگانی از دنیا شادند و حیات دنیا بر این زندگانی جاوید آخرت نیست جز متاع اندکی سپس در آیه بعد حکایت میکند گفتار کافران مکه را که گفتند چرا خداوند آیه و علامتی نمیفرستد تا شاهد و دلیل صدق نبوت باشد بآنها بگوای پیغمبر ﷺ خدا بتمالی خواهد و قایل گرداند هر که را بخواهد و کسایکه بدرگاه او تضرع و انابه کنند راهنمایی میفرماید و آنها بیکه ایمان آورده و با او خدا آرامش دل پیدا کرده اند بدانند که فقط بذر که برورده گل و باد او دلها آرامش میپذیرد عیاشی از پیغمبر اکرم ﷺ روایت کرده فرمود من و اهل بیت و شیعیان ما کسانی هستیم که آرامش دل پیدا کرده ایم

و در آیه «الذین آمنوا و عملوا الصالحات» از حضرت باقر ﷺ روایت کرده فرمود امیر المؤمنین ﷺ فرموده برای اهل اهل تقوی ملائکی است که شناخته میشوند بآن علام گفتار راست و اداء امانت و وفاء عهد و پیمان و داشتن وصایا و ارحام و ترحم کردن بضعفای و یتیمان و امر به معروف کردن و حسن خلق و بردباری و پیروی کردن از علم و دانشیکه بخدا نزدیک میگرددند انسان را پس فرمود «طوبی لکم و حسن مآب»

خوشا به حال آنها و مقام نیکوی ایشان .

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود طوبی نام درختیست در بهشت که
 در خانه امیر المؤمنین میباشد و در خانه هر يك از شیعیان آن حضرت شاخه یا برگه ای از
 آن درخت وجود دارد که در سایه آن جمعی از حسین و شیعیان زندگانی مینمایند و
 فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دخترش فاطمه علیها السلام را زیاد میبوسید بطوری که هایشه بر
 او رشک میکرد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بهایشه فرمود شبی که به مراجع رفته بودم داخل بهشت
 شده جبرئیل مرا نزد يك درخت طوبی برده میوه ای از آن درخت بمن داد و چون آنرا
 خوردم و بر زمین مراجعت و با خدیجه همبستر شدم فاطمه علیها السلام را حامله شد من هر
 وقت لله فاطمه را میبوسم بوی درخت طوبی را استشمام میکنم .

ترجمه تالی : كذلك أرسلناك في أمة قد خلقت من قبلها أمة

ای پیغمبر ما تو را بر مسالمت قوم و امتی فرستادیم که پیش از آن امتهای دیگر
 بهای ایشان بودند و تو نخست پیغمبری نیستی تا این مردم تعجب نمایند از کارتو
 و بر آنها آنچه از آیات ما بوحی بر تو رسد بخوان ولی ایشان بخدای مهربان خود
 کافر میشوند و آیه مزبور در واقع صلح حدیبیه نازل شده منگامیکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
 با اهل مکه صلح کرد با امیر المؤمنین علیه السلام دستور داد صلح نامه را بنویسد آن حضرت
 نوشت بسم الله الرحمن الرحيم سبیل بن عمرو گفت ما رحمن را نشناسیم چیزی خدا
 بنویس که ما می شناسیم و آن بسمك اللهم است و رحمن را صاحب پناه میدانیم یعنی
 مسیلمه کذاب که خود را رحمن لقب داده رسول خدا فرمود چنان بنویس سپس آیه
 مزبور نازل شد و فرمود ای محمد بآنها بگو او خدای من است و جز او خدائی نیست بر
 او توکل کردم بازگشت من بسوی اوست .

ترجمه تالی : و لو ان قرانا صحت به الجهال او قطعت به الارض
 او كلم به الموتى

این آیه عظمت و جلالت شان قرآن را بیان می کند و سبب نزول آن آنست که
 ابو جهل و عبدالله بن ابی امیه و جماعتی دیگر از مشرکان قریش در خانه کعبه نشسته
 بودند پیغمبر اکرم را در شد با آن حضرت گفتند تو ادعای میکنی که من نزد خداوند از

پیغمبران گذشته مقرب تر و گرامی تر میباشم و قرآن هم قدر و منزلتش نزد پروردگار بسیار است بوسیله قرآن این کوههای مکه را از این دیار بردار که زمین ماتنک است و این زمین را بشکاف تا چشمه های آب روان گردد و ما کشت کنیم و غرس نماییم چه داد پیغمبر کوهها در تحت قدرت او بود و بلا و میراث و تسبیح میکرد و اگر این کارها انجام نمیدهی باد ها را مسخر مکن تا بر او نشینیم و بشام و چاهای دیگر مسافرت کنیم تا دیگر ریح و زحمت چهار ایام را نکشیم و از شهرها طعام و متاع تجارت بیادریم تو میگویی من بهتر از سلیمان هستم باد مسخر او بود و دیگر با ما بیادریم در قبرستان و بعضی از مردگان را برای مازنده کن تا از آنها پیرمیم که این گفتاری که تو میگویی حق است پانه چه دعوی نمایی که من از عیسی بهترم و بر دست او مرده زنده شده خداوند در پاسخ تقاضای آنها آیه جز بورد انازل کرد و فرمود ای پیغمبر ص این مشرکین بگو اینها که شما می طلبید فرمان من نیست بلکه همه فرمان و امر مختص بذلت پروردگار است و کسانی که ایمان آورده اند هرگز نباید تا امید بشوند چه خداوند اگر بخواهد تمام عالم و همه مردم را هدایت میفرماید و پیوسته مردمی که کافر شده اند بکفر آنچه که کرده اند باید سر کوبی شوند با آنکه بزودی مسیبتی بر د یار و خانه های ایشان فرود آید تا وعده هلاک آنان از طرف پروردگار برسد و هرگز خداوند خلف وعده نمیفرماید و این آیه صلف بآیه و يقول الذین كفروا لولا انزل عليه آية من ربنا میباید و تقدیر آیه آنست که میفرماید.

این قرآن با عظمت برای این مردم نازل شده آنها آیاتی دیگر را طلب میکنند سپس میفرماید ای پیغمبر ما اگر این مردم ترا استهزاء میکنند پیغمبران پیش از ترا همه استهزاء میکردند و ما بآن مردم کافر فرصت و مهلت دادیم سپس ایشان را بمقتوبت بسیار سختی گرفتار کردیم آیا چیز خدا کسی هست که نگهبان هر شخص و کارهای او باشد وای این کفار برای او شریکائی قرار داده اند ای پیغمبر بآنها بگو بخدایان خود نام گذاری کنید بآنچه مستحق هستند از صفات و نسبت بدهید آن صفات را بآنها اگر شریکان خدا میباشند چه پروردگار عالم متصف است بمخالفت و رازقیت و معیشتی بودن و چنانچه این بتان خدا بودند همانا اطلاق رازق و خالق و معیشتی بر آنها روا

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَ مَا كَانِ
 لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ (۳۸) يَمْشُوا اللَّهُ
 مَا يَشَاءُ وَ يَخْتِ وَ عِنْدَهُ أَمُّ الْكِتَابِ (۳۹) وَ إِنْ مَا تُرِيدُكَ بَعْضَ الَّذِي
 نَعِدُهُمْ أَوْ تَتَوَلَّيْنَكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ (۴۰) أَوَلَمْ يَرَوْا
 أَنَّ لِلنَّارِ الْفُتُوحَ مِنْ أَمْثَرِهَا وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لَا يُعْطَى لِحُكْمِهِ وَ
 هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴۱) وَ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا
 يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُ كُلُّ نَفْسٍ وَ مِعْطَمُ الْكُفَّارِ لِمَنْ عَلَى الدَّارِ (۴۲) وَ يَقُولُ
 الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْتَ مُرْسَلٌ قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ
 مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (۴۳)

بود و آیا شما میخواهید آگاه سازید پروردگار را بهیچ‌هاییکه در علم او نیست و
 خبر دهد که برای او در روی زمین شریک و انبازی هست و خدا بآن اطلاعی ندارد
 و این جمله کنایه است از اینکه شریک و همتا برای او امکان ندارد و معالست و
 جهنمان کفار باطل و دروغ است حقیقت و واقعیتی ندارد جز آنکه گفتار و حیل‌های
 آنها در نظرشان جلوه کرده و زیبا آمده و از راه راست باز مانده و منحرف شده‌اند
 هر که را خدا به‌عالم گمراهی را گذارد هرگز رهبر و راهنمایی نخواهد یافت و برای
 کفار در همین زندگانی دنیا عذاب سخت و بلاهای شدیدی هست ولی در آخرت
 عذاب آنان شدیدتر بوده و کسی ایشان را از عظم و قهر خداوند حفظ نتوان کرد.

قوله تعالى: مثل الجنة التي وعد المتقون

در آیه پیش وعده داد کفار را به‌عذاب و عذاب در آیه بشارت میدهد مؤمنین

پیش از تو لیز رسولانی فرستاده‌ایم که برای همه زن و فرزند مقرّر نموده و هیچ رسولی پیغمبری نبوده که بدون اجازه پروردگار خود مسیّزه‌ای بیارود چه برای هر چیزی در کتاب علم ازلی حق وقت و موعده معینی است (۳۸) خداوند هر چه را بخواهد می‌نماید و اثبات می‌فرماید و کتاب سر نوشته هستی‌ها در نزد او و بهشت پروردگار می‌باشد (۳۹) چه ما بعضی از مواعیدی که برای کیفر منافقین و کافرین بتوانده‌ایم در زمان حیات و زندگانیست بتوانا بدهیم یا آنکه پیش از آن ترا بدار آخرت بریم در هر صورت وظیفه تو تبلیغ رسالت است و حساب خلق هم بهمه‌ما است (۴۰) آنها مردم ندیدند که ما بفرستادن رسولان عزم سر زمین کفار نموده و از اطراف آن می‌کامیم و خداست که حکومت می‌نماید و هیچ قدرتی مانع اجرای حکم پروردگار نیست و اوست که بر همه حساب خلق را می‌برد (۴۱) پیش از این هم کافران حیل‌ها و مکرها می‌نمودند و نتیجه‌ای برای آنها نداشت و تمام مکرها و تدبیرها در نزد خداست و او میداند که هر کس چه میکند و کافران هم بزودی خواهند دانست که عاقبت خوب و سر منزل سعادت متعلق به کس است (۴۲) و کفار بتو اعتراض نموده و می‌گویند تو رسول و فرستاده خدا نیستی ای پسر ما یا آنها بگو بین من و شما خدا گواه است و علمانی که بکتاب الهی آشنا و مطلع می‌باشند (۴۳)

را به بعضی اگر پرهیز کار باشند و می‌فرماید عاقبت و انجام کار آنها بهشتی است که از زیر درختانش بهر ها جار است و میوه و سایه آن همیشه بوده نعمت‌های بی‌پایان دنیای که نابود شدنی و زوال پذیر است و سایه آن در اثر تابش خورشید از بین می‌رود و عاقبت کفار آتش دوزخ است.

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود آتش دنیای شما یکمیزه از هفتاد جزء آتش جهنم است که هفتاد مرتبه آن را با آب خاموش کرده باشند و باز شعله ور شود و اگر تا این اندازه آتش دنیا تخفیف داده نمیشد کسی توانایی نزدیک شدن بآن را نداشت روز قیامت که مردم عاصی را در آتش افکنند چنان ناله و فریادی می‌زنند که نیست پیغمبر مرسل و پادشاه مقتدری مگر آنکه از آن ضجه و ناله سرها برانوی غم گذارند و شدیدا بترسند.

قوله تعالى يوالذين آتيناهم الكتاب يفرحون بما أنزل اليك
 سبب نزول آیه مزبور آن بود که در بدر نزول قرآن اسم رحمن حد آن اندک بود
 عبدالله بن سلام و اصحابش که اسلام آوردند حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشتند
 ای رسول خدا چرا در قرآن ذکر رحمن اندک است و در توبه بسیار می باشد آیه
 (۱۱۰) سوره اسری نازل شد قل ادعوا الله وادعوا للرحمن ایاماند عواطفه الا سماء الحسنی
 بگو در پاسخ ایشان ای رسول ما خدا را بهر اسمی بخوانید چه الله یا رحمن یا اسماء
 دیگر فرقی نمیکند تمام اسماء نیکو معصوم ذات و صفات او است عبدالله و یارانش
 از نزول این آیه سرور و شاد شدند و مراد از اهل کتاب اوست ولی قریش گفتند
 تا با امروز محمد ما را يك خدا میخواند اکنون بدو خدا الله و رحمن میخواند و ما
 رحمن را نمی شناسیم جز رحمن همانکه مسلمانان کذاب است آیه و هم یکفرون
 بالرحمن نازل شد و مقصود از احزاب آنها هستند سپس امر میفرماید بر رسول اکرم
 که بآن کفار بگوید من مأمورم خدا را پرستم و باو هر که نیارم و خلق را بسوی او
 دعوت نموده و گویم باز گفت همه ما بسوی او است پس از آن بیان میکند قرآنی با
 حکمت و فصاحت بزبان عربی برای او فرستادیم چنانچه برای اهل کتاب کتابی بزبان
 ایشان فرستادیم اگر بعد از آنکه این دانش را از ما فراگرفتی باز پیرو هوی و هوس
 جاهلانه کفار شوی دیگر از طرف خدا انتظار مدد و یاری نداشته باش و نگهبان و
 حافظی نبشواهی داشته.

قوله تعالى : و لقد ارسلنا رسلا من قبلك و جعلنا لهم ازواجاً و ذریه
 طبری از ابن عباس روایت کرده که سبب نزول آیه آن است که عبدالله بن امیه
 و جماعتی از مشرکین عیب جوئی از پیغمبر می نمودند و میگفتند اگر این پیغمبر رسول
 خدا است نباید بسیار تزویج کند چه شغل و حرفه پیغمبری او را از تزویج و شهوت
 بزرگان باز میداشت آیه فوق در پاسخ گفتار و عیب جوئی آنان نازل گردید و فرمود ما
 پیش از این پیغمبر رسولانی فرستادیم که برای همه آنها زن و فرزندان بود داد
 پیغمبر یکصد زن در تحت حیا له او بود سلیمان سیصد بانوی آزاد و هفتصد کنیز
 داشت تمام پیغمبران از جنس بشر بودند نه فرشته که شهوت و میل بزرگان نداشته

باشند و هیچ رسول و پیغمبری نبوده که بدون اجازه پروردگار معجزه‌ای بیاورد چه برای هر چیزی در لوح محفوظ حق وقت و موعد معینی مقرر است و این جمله اشعار دارد که معجزه در نزد آیات مخصوص خدا است و تا اجازه او نباشد معجزه‌ای از دست هیچ پیغمبر و امامی صادر و ظاهر نشود پس بیان میفرماید که خدا آنها در لوح محفوظ ثبت است می‌تواند او را صبر و ناپودگردداند یا بمرصه وجود در آورد بقولش **يَهْدِيهِ اللَّهُ مَآ يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ**.

در کافی از عبدالله بن ولید کنندی ذیل آیه **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رِسَالًا مِنْ قَبْلِكَ** روایت کرده گفت در زمان مردان خدمت حضرت صادق **علیه السلام** شرفیاب شدم از من پرسیدند کیستی و اهل کجائی؟ خود را معرفی نموده و عرض کردم اهل کوفه میباشم فرمودند در هیچ شهری چون کوفه دوستان ما زیاد نیست مخصوصاً از طایفه شما و خداوند طایفه شما را با امری هدایت و رهبری فرمود که بیشتر مردم از آن غافل هستند شما از ما آئینه پیروی و تبعیت نموده‌اید و جمع کثیری بدشمنی ما قیام کرده و ما را تکذیب می‌نمایند خداوند زندگانی و مرگ شما دوستان را و محبین ما را مانند ما قرار داده است پدرم حضرت باقر **علیه السلام** میفرمود کسی از همیان ما جانش بگلوله میرسد مگر آنکه کسی را که خداوند بوسیله او چشمهایش را روشن کند مشاهده نماید و خداوند فرموده **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رِسَالًا مِنْ آخِرِ آيَةٍ** را تلاوت نموده پس فرمود ما ایم ذریه رسول خدا.

و این روایت را ابن بابویه نیز در کتاب امالی نقل نموده است.

و عیاشی بسند خود از حضرت صادق **علیه السلام** روایت کرده فرمود خداوند عطا نکرده چیزی را به هیچیک از پیغمبران مگر آنکه همه را بر رسول اکرم **صلی الله علیه و آله و سلم** فرموده و این آیه را تلاوت نمودند.

و نیز از آن حضرت روایت کرده فرمود رسول اکرم **صلی الله علیه و آله و سلم** فرموده خداوند خلق را بدو قسم آفرید و یکقسم آنرا سه قسمت فرمود و یکقسمت از آنرا قریش مقرب و منتخب نمود و از میان طایفه قریش بنی عبدالمطلب را برگزید و از آن خانواده مرا و ذریه‌ام را برگزید حضرت صادق **علیه السلام** فرمود گروهی منکر ذریه پیغمبر اکرم **صلی الله علیه و آله و سلم** هستند و حال آنکه خداوند در قرآن کریم میفرماید **«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رِسَالًا»** و تا آخر

آیه را تلاوت فرمود و بعد اضافه نمود که ما ذریه یغیر هستیم راوی که بشیر دهن است گفت حضورش عرض کردم من شهادت میدهم که شما ذریه یغیر هستید و تقاضا کردم که دعا کنید تا امر را در دنیا و آخرت خداوند با شما قرار دهد و حضرت دعا نموده و فرمود بخدا قسم کسانی که با ما خصومت مینمایند دشمنی نمیکند با ما مگر بواسطه آنکه ما نزد اقربا و ذریه یغیر اکرم هستیم.

در کافی قبل آیه یسحرفه مایشه و شیت از عبدالله بن سنان روایت کرده گفت وقتی حضرت صادق علیه السلام بین حیره و کوفه نزد ابی العباس تشریف برده بودند و ابن شبرمه قاضی حضور او بود پرسید قصد کیا دارید و کجایمید و بعد تشریف بیرید؛ فرمود برای دیدار شما آمده ام ابن شبرمه عرض کرد امیر ستوالی از من کرده که من جوابی نداشته باشم باز بدهم فرمود ستوال او چه بوده گفت از من پرسید اولین نامه ای که در روی زمین نوشته شده چیست؛ آنحضرت فرمود خداوند تعالی در عالم ذر تمام ذریه آدم را بر او عرضه داشته و يك يك انبياء را معرفی نمود تا رسید بدادود و فرمود این فرزندان فقط چهل سال عمر دارند که در لوح محفوظ ثبت شده ولی من اگر بخواهم عمرها و روزیها را تغییر داده معهود یا ابلیس میکنم چنانچه ای آدم چیزی از عمر خود را برای دادود قرار دهی عمر او را زیاد میکنیم؛ آدم عرض کرد پروردگارا من شصت سال از عمر خود را بدهم که عمرش یکصد سال شود جبرئیل و عزرائیل و میکائیل خطاب شد که نوشته ای تنظیم و برای آدم ترتیب دهید که فراموشی ننماید نامه ای نوشته و مهر کردند و همینکه زمان فوت آدم رسید و عزرائیل برای قبض روح او رفت آدم گفت هنوز شصت سال از عمر من باقی است عزرائیل گفت آنرا بدادود بخشیدی و جبرئیل نازل شده نامه را آورد حضرت صادق علیه السلام فرمود از این جهت هر که برای بدحکارسند مربوط بدین ادرا بیرون آورند ذلیل میشود پس از آن عزرائیل آدم را قبض روح کرد و این روایت را ابن بابویه نیز نقل نموده است.

و نیز از فضیل روایت کرده گفت حضرت باقر علیه السلام فرمود علم بر دو قسم است قسمی است که آرا فرشتگان و پیغمبران میدادند و دیگری علمی است که خداوند نزد خود ذخیره نموده و کسی از آن اطلاع حاصل نکرده و هر چه بخواهد ایجاد میکند

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود چون شب قدر شود فرشتگان با فرشته مخصوص که نامش روح است با آسمان دنیا نازل شده و آنچه در سال آینده در تقدیر پروردگار و قضاء الهی است مینویسند و اگر مشیت خداوندی بر تقدم و تاخر امری تعلق بگیرد فرشته‌ای که در شب قدر مقدرات را ثبت نموده و نوشته است امر میفرماید که اجل مورد مشیت را معمو و نایود کرده و آنچه را که مقدر و مقرر فرموده بجایش بنویسند راوی حضور آنحضرت عرض کرد آیا هر چیزی باندازه معین در آن شب نوشته خواهد شد فرمودند بلی مجدداً عرض کرد پس بعد از قضاء الهی چه چیز دیگری در آن سال خواهد بود فرمود آنچه را که مشیت حضرتش تعلق بگیرد حادث و ایجاد می‌فرماید و این آیه اشعار دارد که باید خلایق از غیر خدا چشم پوشیده و در تمام امورات خود با توجه شده و متقطع شوند از مخلوقات

و فرمود امیر المؤمنین علیه السلام اگر نبود آیه یسعوا له در قرآن هر آینه خبر میدادم بهر چه واقع خواهد شد تا بر روز قیامت سبب نزول آیه مزبور آن بود چون آیه در ماکن لر رسول ان ہائی بآیۃ الا باذن اللہ نازل شد گفتند ای محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تو مالک و متصرف بر هیچ کاری از کارها نیستی و تمام آنها پرداخته شده خداوند در تکذیب گفتار ایشان آیه فوق را نازل کرد و فرمود اگر چه مقدرات واجلها نوشته شده لکن خداوند آنها را تنبیر و تبدیل میدهد و آنچه خواهد محو کند و هر چه بخواند اثبات کند چه لوح محفوظ نزد اوست و در تمت حکم و فرمان اوست تصرف در آن روا باشد و فرشتگان را اعلام کند چون کودکی از مادر بزاید اجل و رزق او بنویسند و هر گاه صلاح و مصلحت باشد پروردگار دستور دهد تنبیر و تبدیل دهند آن را چنانچه دعائی کند آن بنده یا صدقه بدد یا عبادتی بجا آورد یا صلہ ارحام کند در مدت عمر او بفرزاید روزی عیسی نشسته بود حواریون پیش او بودند مردی آمده و بخته میزد بدوش گرفته بودند از سفره خود چند قرص نان بیرون آورد و با نشاط و خرمی او را تناول کرد جبرئیل فرود آمد گشت عجب است از این مرد که نشاط میکند و او را پیش از یک ساعت از عمر باقی نمانده عیسی این خبر را بحواریون گفت روز دیگر آن مرد را دیدند دهنش پر دوش افکنده و می‌رود می‌زم بیانورد گفتند ای رسول خدا شما دیر روز فرمودید عمر این مرد

پیش از یکساعت نیست جبرئیل نازل شد گفت ای عیسیٰ منکه بزمین فرود آمدم در لوح نگاه کردم هر او یکساعت باقی مانده بود سائلی بتزد آنمرد آمد قرصه نانی باو داد خدایتعالی امر فرمود اجل اولیه آنمرد را از لوح محفوظ محو کرد و بدو پنجاه سال بر عمر او بیفزودند عیسی سبب مرگ او را از جبرئیل سؤال نمود گفت در آن پشته هیزم مار سیاه کشنده ای بود و هنوز در پشته موجود است چون خواست او را بزند پروردگار بآن صدقه دفع کرد گزند مار را عیسی آنمرد را خواست گفت پشته خار دیروزی خود را چه کردی ؟ عرض کرد همچنان باقی است گفت پیش من آمد دفع آورد فرمود بگشایند آن را وقتی گشودند مار سیاهی از میان آن بیرون آمد حواریون تعجب کردند واقعه را بآن مرد گفتند شاد شد و در صدقه دادن بیفزود سپس خطاب میکند به پیغمبر: اگر بعضی از عذاب و کفر کفار و منافقین را در زمان حیوة و زندقایت بتو ادا نموده ایم یا آنکه پیش از آن ترا بدار آخرت بریم در هر صورت وظیفه تبلیغ و رسالت است و حساب خلق هم بعهده ما است و این آیه خبر میدهد که بزودی اسلام غالب میشود بر تمام ادیان و شرک و بعد پرستی چه در حیوة پیغمبر و چه بعد از وفات آن مرد از بین خواهد رفت و ناپدید میشود.

پس از آن بیان میکند آیه ای که سبب عبرت کفار بشود بقولش «اولم یروا انانانی الارض تنقصها من اطرافها»

طبرسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از نقص در این آیه مرگ و مردن علما و دانشمندان و نیکوکاران است.

این شهر آشوب از تفسیر و کعب و تفسیر سفیان و تفسیر سدی و تفسیر ابی صالح که هر چهار آنها از تفسیر علمه میباشد روایت کرده از عبدالله بن عمر که این آیه را در حضور امیر المؤمنین علیه السلام قرائت مینمود و عرض کرد شمار کن مهم علم و دانش بدهد و با وفات و درگذشت شمار دنیا رکن ایمان ناقص و بر طرف خواهد شد و نیز از شافعی و او پسند خود از ابی صالح روایت کرده که این عباس در روز

شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت امروز علم ناقص شد و نقصان زمین از مَرَك و نابودی علماء است که با قوت ایشان علم در سینما محفوظ میشود و هر وقت علماء در جامعه‌ای نباشند مردم نا دانان را بر هیری خود برگزیده و از کسانی احکام دین خود را سؤال مینمایند که از علم بی بهره‌اند و برای عقیده خودشان فتوی میدهند هم خود گمراشته و هم سبب گمراهی مردم میشوند.

و در کافی ذیل آیه قل کفی بالله شهیداً از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود در این آیه خداوند همانظر داشته دلی بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله علی امیرالمؤمنین علیه السلام اول و افضل و اعلم و بهتر از ما است.

و صاحب کتاب بصائر الدرجات پسند خود از عبدالله بن بکیر و او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده گفت در حضور آن حضرت راجع بسنن سلیمان و حشمت و سلطنت و مقام علمی و منزلت بیست و مذاکره شد فرمودند خداوند سلیمان فقط یک حرف از اسم اعظم عطا فرموده بود دلی مصاحب شما (که مراد خود آن حضرت است) کسی است که خداوند در باره‌اش میفرماید «قل کفی بالله شهیداً یٰ بنی و ینکم و من ینده عام الکتاب» سپس فرمودند بخدا قسم علم کتاب نزد امیرالمؤمنین علیه السلام و ما ائمه میباشد عرض کردم فدایت شوم راست فرمودید.

و نیز از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود این آیه در حق علی امیرالمؤمنین نازل شده بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرتش عالم امت میباشد پس از امیرالمؤمنین ائمه معصومین صاحب علم کتاب هستند.

و این حدیث را عیاشی و ابن بابویه نیز روایت کرده‌اند و از طریق مخالفین نیز روایات بسیاری است که میرساند مراد از کسی که واجد علم کتاب است امیرالمؤمنین علیه السلام میباشد و این آیه در شأن آن حضرت وارد شده است.

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از کسیکه علم کتاب نزد اوست امیرالمؤمنین علیه السلام میباشد و از آن حضرت پرسیدند آیا کسی که واجد علمی از

کتاب است دانا تر میباشد یا آنکه دارای علم کتاب است فرمود دانش آنکه علمی از کتاب دارد در مقابل کسیکه علم کتاب دارد چون قطره‌ای در برابر دریا است دانش او مانند پرو بال مگسی است که از دریای علم گرفته باشد

اعبر المؤمنین ﷻ فرمود بدانید و آگاه باشید علمی که خداوند بر آدم و تمام پیغمبران تا پیغمبر خاتم از آسمان نازل فرمود در ترجمان و عبرت پیغمبر اکرم ﷺ میباشد

پایان سوره رعد



سورة ابراهيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّحْمَنُ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَتُخْرِجُ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱) اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَيُوَلِّئُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۲) الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَبِئْسَ الْأُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۳) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَوُضِّلَ اللَّهُ مِنْ بَيْنِهِمْ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴)

سورة ابراهيم

این سوره در مکه نازل شده پنجاه و دو آیه و هشتصد و سی و یک کلمه و سه هزار و چهارصد چهار حرف است.

در ثواب تلاوت آن ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر کس تمام سوره ابراهیم را در رکعت اول از نماز روز جمعه و رکعت دیگر هم سوره حجر را تلاوت کند فقر و دیوانگی و بلا را ابتلاعات باو نرسد و این حدیث را عیاشی نیز روایت کرده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتاب خواص قرآن روایت کرده فرمود هر کس این سوره را قرائت کند بمقدار آلهائی که بت پرست بوده اند اجر و ثواب باو عطا خواهد شد و اگر کسی این سوره را بر بارچه سفیدی نوشته و بر طفل که گریه مینماید به بندد از گریه و گریه ایمن شود.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود اگر این سوره را بر بارچه سفید بنویسند و بر طفل

بنام خداوند بخشنده مهربان

الر، این حرف سری است از امر بر خداوند این قرآن کتابی است که بر تو نازل کردیم تا بامر خدا مردم را از تاریکی جهل بردشانی و نور معرفت بکشانی و آنها را براه خدای مقتدر و ستوده صفات رهبری و هدایت نمایی (۱) آن خدایی که هر چه در آسمانها و زمین است مال اوست و جدا بخل کافران از عذاب سبقت و عشم شدید پروردگار (۲) آن کسایکه زندگانی دنیا را بیشتر از حیات جاوید آخرت دوست داشته و مردم را از طریق مستقیم خداشناسی منحرف نموده و راه راست را با الفاسقه و ایجاد شک و تردید کج می کنند و حقاً این چنین مردم در گمراهی بسیار دوری هستند (۳) و ما هیچ رسولی و پیغمبری نفرستادیم مگر بزبان قوم خود تا حقایق را به مردم با بیان روشنی برساند و خداست که هر که را بخواهد گمراه نموده و هر که را بخواسته باشد هدایت مفرماید و او خدای مقتدر و حکیم است (۴).

که میخواهند از شیر بگیرند به بندند یا سانی از غیر گرفته خواهد شد و لذت و گریه آسوده شود.

خلاصه مطالب این سوره بیان داستان پیغمبران گذشته و اتمای ایشان و عاقبت کسایکه تکذیب کرده اند آنها را و دعای حضرت ابراهیم است.

قوله تعالی: الر

در سوره های دیگر بیان نمودیم مقطعات ا. ایل سور و حرفاتی هستند که پیغمبر و امام آنها را ترکیب میکند اسم اعظم از آن حاصل میشود کتاب انزلناه الیک این قرآن کتابیست که بر تو نازل کرده ایم تا بامر و توفیق پروردگار بخلائیق را از تاریکی کفر و جهل بنور ایمان بکشانی و مردم را براه خدای مقتدر و ستوده صفات هدایت و رهبری نمایی این آیه دلالت دارد که حتمی میخواند تمام مکلفین ایمان آورند چه لام در انخرج برای غرض است نه غایه والا بایستی تمام مردم مؤمن باشند و الی صراط العزیز الحمید جمله بیانیه است از برای الی النور و الله بدل از العزیز الحمید است و معنی آیه چنین باشد ای پیغمبر ما قرآن را بر تو فرود آوردیم تا باذن و توفیق

پروردگار مردم را از تاریکی کفر و گمراهی چهل پراه خدای مقتدر و پروردگار بیکه مالک آسمان و زمین و هر چه در آنهاست و بسوی معرفت و نور ایمان برسانی و رهنما و دلیل باشی و ای بعضی کافران و انکار کنندگان نعمت پروردگار از عذاب سخت و شدید دوزخ سپس بیان میکند اوصاف کافران را بقولش «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» کفار کسانی هستند که اختیار نموده و برگزیده‌اند زندگی فانی دنیا را بر حیات جاوید آخرت صفات دیگر آنها آنست که مردم را از راه راست و خداشناسی منحرف نموده و در راه ایجاد شک و تردید و الفتن شبهه راه مستقیم را کج میکنند و در حقیقت مردمانی باشند که در گمراهی بسیار دوری فرود رفته‌اند و از راه استقامت و صواب عدول کرده‌اند و این بیان نهایت ذم و مرزش از آنها است چه دنیا منزل عبور و گذراست و آخرت سرای بقاء و مقام جاوید است با اینوصف کفار دنیا را پیش از آخرت دوست میدارند.

فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حب الدنيا رأس كل خطیئة دوستی دنیا سر آمد تمام گناهانست و فرمود فرمای قیامت جماعتی از امت من را حاضر کنند و معایف اعمال ایشان را بشمرند مشاهده کنند که تمام آنها را در اوقات خود بجا آورده‌اند و زکوة مال داده و عیب زنده داری کرده و بذكر خدا مشغول بوده‌اند حق تعالی امر فرماید آنان را بدوزخ ببرند اصحاب هر من کردند ابر رسول خدا چه جرم ایشان را بدوزخ ببرند فرمود گناه آنها آنست که هر چه از مال دنیا بدست آوردند باز حرم و طمع کنند و دنبال زیادتی بروند پس از آن میفرمایند ما هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر زبان قوم خود تا حقایق را بر مردم با بیان روشنی برساند چه زبان خود آنها نزدیکتر بهم و دانش می باشد و هر گرا خدا بخواهد گمراه نموده و دور گرداند او را از راه بهشت زیرا مستحق کیفر و عذاب باشد و هر گرا خواسته باشد پراه بهشت راه تعالی کند و هر کس اندیشه کند و بنظر عبرت در آیات خدا بشکود پروردگار او را هدایت فرماید بلفظ خود و کسیکه از خدا و آیات او اعراض کند و دوری بجوید حق تعالی او را خوار و ذلیل گرداند و لطف خود را از او دریغ بداند.

این بابویه ذیل آیه و ما ارسلنا من رسول الا حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

فرمود آنچه کتاب و یا وحی نازل فرموده بزبان و لغت عرب بوده ولی چون بر گوش پیغمبران میرسید بزبان قوم آنها مسموع میشد و هر کس و بهر زبانی با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن میگفت جبرئیل آنرا بلفظ عربی بگوش آنحضرت میرسانید و این شرافت و بزرگی را بآن حضرت عطا فرموده بود که آشنای تمام لغت بوده و نیازی به مترجم نداشته.

قوله تعالى: و لقد ارسلنا موسى باياتنا

این آیه بیان میفرماید که ما موسی را با آیات و بینات و دلالات و معجزات بسوی قوم خود فرستادیم و گفتیم آنها را از تاریکی کفر و جهل خارج کرده و بنور توحید و خداپرستی رهبری نماید و ذکر هم بایام الله این جمله چند معنی دارد: یکی آنکه ایام گناه از نعمت باشد یعنی یاد آورد آنها را نعمتهاست که خداوند بایشان کرامت فرموده دیگر مراد از ایام نعمت و عذاب دشمنان میباشد یعنی تذکر بده بقوم خود اتفاقی که برای پیشینیان رخ داده در اثر معصیت و تکذیب آنها پیغمبران خود را و هلاک شدن آنان و خالی ماندن دیار و خانه های ایشان تا آهوم از آن وقایع عبرت و پند گرفته و مرتکب چنان معاصی نشوند سوم متصور از ایام سنن و افعال پروردگار است نسبت به بندگان از عطا کردن نعمت و کفر و عقاب نمودن آنها و گناه آورده از نعمت و نعمت بایام چه ایام ظرف آنها میباشد و تمام آن اتفاقات در روزهای رخ میدهد.

این بابویه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از روزها سه روز است یکی روز ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام دیگر روز سختی و عفتت مَرَك سوم روز قیامت است و این حدیث را علی بن ابراهیم نیز نقل نموده است.

«ان فی ذلك لآیات لکل صبار شکور» در این آیه تذکر و یاد آوری دلایل و حجت روشنی است برای مردم بردبار و شکر گذار و جمع کرد میان صبر و شکر چه مؤمن از این در حال خراج نیست یا خداوند نعمتی باد عطا کند شکر و سپاس آن نعمت را بجا آورد و یا برای آزمایش و امتحان او را مبتلا بسمت و هلاک گرداند صبر و بردباری را پیشه خود قرار دهد تا خداوند دفع آن ابتلاهای را بنماید و اذ قال

وَلَقَدْ ارسلنا موسى بآياتنا ان اخرج قومك من الظلمات الى النور و
 ذكركم بآيات الله ان في ذلك لآيات لكل صبار شكور (۵) وَاِذْ قَالَ مُوسَى
 لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ اَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ
 سُوءَ الْعَذَابِ وَيَدْعُونَ آبَاءَكُمْ وَيَسْتَعْبِدُونَ بَنَاتِكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ اِلَآءٌ مِنْ
 رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۶) وَاِذْ تَاَذَنَ رَبُّكُمْ لَنْ يَشْكُرَنَّ لَكُمْ لَا زِيْدَتَكُمْ وَ لَنْ تَكْفُرْتُمْ اِنْ
 عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷) وَقَالَ مُوسَى اِنْ تَكْفُرُوا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ
 جَمِيعًا فَاِنَّ اللَّهَ لَغَفِيْرٌ عَمِيْدٌ (۸)

موسی لقومه « این آیه خطاب به پیغمبر است یعنی ای رسول ما بیاد آور وقتی را
 که موسی بنوم خود گفت نعمتهای خدا را که بشما ارزانی داشته و شما را از ظلم و پیداه
 فرعونیان نجات بخشیده فراموش نکنید و ما شرح حال بنی اسرائیل با فرعونیان را
 در سوره اعراف بخش دوم تفسیر بیان نمودیم در این آیه بیان فرمود نعمتهای خود را
 « پس امر میفرماید که باید سپاس گذار نعمتهای من باشید تا بر نعمت شما بیفزایم
 بقولش لئن شکرتم لازیدنکم »

در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود شکر نعمت دوری کردن
 و اجتناب از محرمات است و کامل ترین کلمه شکر گذاری گفتن « الحمد لله رب
 العالمین » است

میاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هر وقت شخصی که خداوند
 باو نعمتی عطا فرموده متوجه آن نعمت شده و در ضمیر خود شاکر بآن مرحمت و
 عطا گردیده و برای ستایش پروردگار زبان بشکر گذاری باز کند خداوند امر میفرماید
 که آن نعمت را بر آن شخص سپاسگذار یفزاید و معنای « لئن شکرتم لازیدنکم
 همین است

ما موسی بن عمران را با آیات خود فرستادیم و گفتیم که قوم خود را از تاراجی شرک و جهل خارج و بنور توحید هدایت و رهبری نموده و روزهای خدا را بیادشان بیاورد که در این تذکر و یادآوری دلایل روشنی است برای مردم سردبار و سیور و شکر گذار (۵) ای پیغمبر یادآور وقتی را که موسی بقوم خود گفت بیاد آورید نعمتی را که خداوند بشما ارزانی داشته و شما را از ظلم و بیاد فرعونیان نجات بخشیده و شکنجه‌های سخت که پسران تنزاکشته و دختران تن را بذلت و بدبختی باقی می‌گذاشتند و این خود بزرگترین آزمایش و ابتلائی از جانب پروردگار شما بود (۶) و بهر خاطر یادآور وقتی که خداوند اعلام فرمود اگر می‌پاسکزار نعمت‌های من باشید بر نعمت شما میافزایم و چنانچه ناسپاسی کنید شما را به‌دنبال سخت گرفتار خواهم ساخت (۷) و موسی بقوم خود گفت اگر شما و هر آنچه در روی زمین است همه کار شوید خداوند بی‌نیاز است (۸)

این بادیه در کتاب امالی از داود بن سرحان روایت کرده گفت حضور حضرت صادق علیه السلام پسودم مدیری صیرفی وارد شد آنحضرت التفاتی بآو نمود و فرمود خداوند مال فراوانی بکسی عطا نمیکند جز آنکه حاجت بزرگی بر او تمام کرده اگر بتواند دفع کند از نفس خود حاجت پروردگار را مدیر عرض کرد حضورش ایفرزند رسول خدا بجه چیز دفع کنیم آن را فرمود به بر آوردن حاجات برادران خود درانی دادن بعضی از اموال بآنها و یکی کردن با همسایگان و عطا کردن بر اشخاصیکه شکر و سپاس شما را بها می‌آوردند اگر اینطور معامله کنید مستوجب ازدیاد نعمت شوید سپس تلاوت نمود آیه را. و در روایت دیگر فرمود هر که دعا کند محروم نشود از اجابت و کسیکه شکرانه نعمت بها آورد ممنوع نشود از ازدیاد نعمت. فرمود حضرت امام زین‌العابدین به بعضی از فرزندانش ای فرزند اگر شکر و سپاس گذار پروردگار باشی برای خاطر نعمتی که بتو مرحمت فرموده هرگز نعمتهای تو زایل نشود و چنانکه کفران کنی نعمت برای تو باقی نخواهد ماند

فرمود حضرت صادق علیه السلام هر بنده ای که خداوند بآو نعمتی عطا فرماید و آن

الَّذِينَ يَأْتِيهِمُ الْبُيُوتُ مِنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ (۹) وَالَّذِينَ مِنْ
 بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ عَنْ آيَاتِهِمْ
 وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ
 مُرِيبٍ (۱۰) قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِئَةُ اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ
 لِيَغْزِلَكُمْ مِنْ دُنُوبِكُمْ وَيُوْخِرَ لَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى (۱۱) قَالُوا إِنَّا لَنَرُّوْكُمْ
 إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّوا عَنْ مَكَانِ يَعْبُدُ آؤُلُنَا فَأُولُنَا سُلْطَانٌ
 مُبِينٌ (۱۲) قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى
 مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ (۱۳)

بنده قدردانی کند و بشناسد آن را بدل و بر زبان شکر و سپاسی بجا آورد هنوز کلام
 او تمام نشده پروردگار امر فرماید که نعمت او را زیاد گردانند.
 قوله تعالى: اَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُوءُ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ

این آیه خطاب بامه محمد صلی الله علیه و آله است و بر سبیل تشبیه و تنبیه بآنها میفرماید
 آیا اخبار پیشینیان و گذشتگان مانند قوم نوح و عاد و ثمود و اقوام بعد از ایشان
 که جز خدای کسی بر احوالشان آگاه نیست بشما نرسیده پیغمبرانی بر این اقوام با
 آیات و معجزات فرستاده شد و فردو ایدیم فی اقوامهم برای این جمله چند معنی بیان
 کرده اند: یکی آنکه آن اقوام انگشت حیرت بدعان فرورده دیگر آنکه در وقت
 دعوت پیغمبران دست پردهن ایشان می نهادند برای تمسکیت آنها تا آنان را از گفتار
 خاموش کنند و منع نمایند از دعوت کردن سوم انگشتان خود را بر لب خود نهادند
 و اشاره به پیغمبران میکردند که خاموش باشند چنانکه یکی از ما بدیگری یا بعمل
 را بجا میآورد و یادست گذاشتن بر زبان متوجه کند غیر را که خاموش باش و سخن

آيا اختيار پيشينيان چون اقوام نوح وعاد و ثمود بشما نرسیده (۹) و اقوام بعد از ايشان که جز خداوند کسی بر احوالشان آگاه نیست دخولان و ايبایی بر اين اقوام با آیات و معجزات روشن فرستاديم و آنها انکست حیرت پنهان فرو برده و میگفتند که ما بر آنچه شما برای رسالت و تبلیغ آن مأمور هستید کافریم و با چه ما را دعوت می نمایيد شك داشته و تردید داریم (۱۰) رسولان با آنها میگفتند آيا شما در وجود خداوندی که آسمانها و زمین را ایجاد فرموده شك دارید که شما را برای پنهان کردن گناه دعوت میفرماید و کيفر شما را تا روز مقرر و اجل محتمم بقبالداخته است (۱۱) مردم کافر بايها میگفتند شما هم چون ما بهری هستید که میخواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند باز دارید اگر در حقیقت پیغمبر هستید برای ما معجزه آشکار و روشنی بیاورید (۱۲) انبیا جواب میدادند بلی مثل شما بهر هیبایشیم اما خدا بهر يك از بندگانش که بخواهد منت میگذارد و بر سالت مفتخر میفرماید و ما خود نمیتوانیم معجزه ای بیاوریم

مگر بلان خدا (۱۳)

نکو چهارم طلبه دست پیغمبران را بگرفتند و بر دهنهایشان نهادند برای استعفاف و اعانت بر آنها و این معانی در صورتیست که اینک اقوال را به معانی ظاهری خود واگذاریم ولی جمعی از مفسرین گفتند ایدی و اقوال کنایه از دلایل و معجزات پیغمبر و دعوت ایشان میباشد چه جهت و معجزات از زبان و دست آنان صادر میشود پس آنچه معجزه و ینات آوردند همه را رد کرده و تکذیب نمودند و کفران نسبت به پیغمبران کردند و از دعوت ایشان چیزی را قبول نکردند و میگفتند با آنچه ما را دعوت مینماید شك داشته و تردید داریم دخولان خدا با آنها گفتند آيا شما در وجود خداوندی که آسمانها و زمین را ایجاد فرموده شك دارید شما را برای آمرزش گناه دعوت میکند و کيفر شما را تا روز مقرر و اجل محتمم بقبالداخته است و بزودی شما را عتاب نمیکند در پاسخ گفتار پیغمبران با آنها گفتند شما هم مانند ما بهری هستید میخواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند باز دارید اگر راست میگوئید برای ما معجزه ای

إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۴) وَمَا فَنَّا إِلَّا تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ
وَقَدْ هَدَيْنَا سَبِيلًا وَ تَصِيرُنَّ عَلَى مَا آذَيْنَا مِنْهُنَّ مَا أَتَيْنَا مِنْهُنَّ مَا أَتَيْنَا مِنْهُنَّ
الْمُتَوَكِّلُونَ (۱۵) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرَبِّهِمْ تَنْفِرْ بَعْدَكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ تَعْوِدُنَا
فِي مِثْلِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ تَنْهَيْتُكَ الظَّالِمِينَ (۱۶) وَتَسْكُنُكُمْ الْأَرْضُ
مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعْدِ (۱۷) وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ
كُلُّ حِجَارٍ عِنْدَ (۱۸) مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (۱۹) يَتَجَرَّعُهُ
وَلَا يَكَاهُ بَشَرُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ
وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (۲۰)

فهر از اینها که روشن و آشکار باشد میاورید پیغمبران جواب ایشان را دادند و
فرمودند ما مانند شما آدمی و بشر هستیم ولیکن خداوند ما را بر شما مزیستی از فضل
و احسان خود عطا فرموده و منت گذاشته و بر سالت برگزیده و مفتخر فرموده و از
خود نمیتوانیم معجزه ای بیاوریم مگر باذن و اجازه خدا چه آنچه میگوئید از معجزات
مقدور کسی نیست جز خدا و مؤمنین بر خدای خود توکل میکنند و ما را نشاید که
توکل نکنیم خدا ما را برادر است و همی فرموده و بر آزار و اذیت شما صبر و بردباری
نمایم و ما تن بر آن نهادیم که بر رنج و بلا و مشقت شما صبر کنیم چه مؤمنین در
هر حال بخدا توکل مینمایند و این داستان پیغمبران را در قرآن بیان فرموده تا پیغمبر
خاتم نیز بآنها اقتدا کند

طبرسی از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود هر گاه کسی را برانگیخت و کلاه
آزار و اذیت نماید هفت مرتبه آیه وَمَا فَنَّا إِلَّا تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ را بر قدح آبی بخواند
و بگوید «ان کنتم بالله فکفوا شرکم و اذاکم عنا و آن آیه را با طراف فراخ خود

مگر باذن خدا و البته مؤمنین فقط بر خدا توکل و اعتماد میکنند (۱۴) و ما نمیتوانیم کاری بکنیم مگر آنکه بنحدا توکل داشته باشیم که ما را برادر هستیم و همی فرموده و باز از وادیت شماسیر و پردیاری داریم زیرا ما من در همه جا بنحدا توکل مینمایند (۱۵) باز کسانی که کافر بودند بانیاء می گفتند ما یا شمار از شهر و دیار خود خارج میکنیم یا آنکه دوباره بماییت ما برگشته و یرو رسوم و آمین ما شوید پس خداوند بر رسولان وحی فرمود که ما مردم مستمک را هلاک خواهیم نمود (۱۶) و پس از ایشان شمار داد زمین مسکن خواهیم داد و این برای کسانی است که از مقام من و وعدههای عذاب من بترسند (۱۷) طلب پیروزی و نصرت نمودند ولی هر سرکش عمائد نا امید گردید (۱۸) و از دبر و عقب هر گردنکش عنودی آتش دوزخ و از آبهای هر کین نوشانیده خواهد شد (۱۹) پیوسته آن آبهای آورده را بنوشد ولی دفع عطش نکند و مرگ از هر طرفی باوردی آورد میشود و نمیبرد تا عذاب و دردهای شدید و سخت را احساس کند (۲۰)

پاشد در آن شب از هر آنجهولن ایمن باشد.

قوله تعالى: وقال الذين كفروا لصلواتهم

خداوند در آیه حکایت میکند قول کافران را که به پیغمبران خود گفتند ما شمارا از زمین و دیار خود بیرون میکنیم و یا بدین و آمین ما داخل شده و از رسوم ما پیروی کنید یعنی شما مغیرین بدین ما در آید و در شهر و دیار ما بمایید و چنانکه بخواهید بر دین خود باشید باید از زمین ما بیرون روید پیغمبران از این گفتار دلشک شدید خدایتعالی وحی رسانید بایشان که من این کافران را هلاک گردانم و شمارا در زمین بجای ایشان قرار دهم و این جانبین برای کسانی است که از وعدههای عذاب من بترسند

فرمود پیغمبر اکرم ﷺ هر کس همسایه خود را آزار و لذت کند خداوند خانه اردا نصیب همسایه اش گرداند و آیه را تلاوت نمودند.

و آن پیغمبران از خداوند طلب نصرت و پیروزی بر کفار نمودند و زبان

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ
 لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَتَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۲۱) أَلَمْ تَرَ أَنَّ
 اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَتَذَكَّرُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۲۲)
 وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۲۳) وَ يَرْزُقُ اللَّهُ جَمِيعًا قَلِيلًا الْضَّالُّونَ لِلَّذِينَ
 اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا قَهْلَ أَنتُمْ مُكْفَرُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ
 مِنْ شَيْءٍ (۲۴) قَالُوا لَوْ هَدَيْنَا اللَّهَ لَهْدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَمْهَرْنَا
 أَمْ سَبَّحْنَا مَا لَنَا مِنْ مَنَعِيهِ (۲۵)

دید هر سرکش معاندی و نا امید گردید و از دنبال هر گردنکش منودی آتش دوزخ
 استعدی پاشانند از آبهای چرکین فردج زبان و نا کار
 طبرسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود صدید چرک و خون فردج
 زبان زایه میباشد که در دوزخ بکفار و معاندین پاشانند
 گویند روزی عبدالملک بن مروان در حال مسنی وارد شد یکی از چهره های
 زبان قرآن را برداشت و تقال زد آیه واستفتحوا بیرون آمد در غضب شدتیر و کمان
 طلید چندان تیر بر آن قرآن زد که پاره پاره شد و اشمار کفر آمیزی سرود پیوسته
 آن کفار آبهای آلوده دابنوشند ولی دفع عطش آنها نشود و مرگ از هر طرف بایشان
 روی آورد و میرد.

فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شربت بکفار دهند که غرضی عظیم از آن حاصل
 شود و چون بنزدیک دهن برند گوشت و پوست سودت بایشان ریخته شود وقتی آن را
 پاشانند بایشان پاره پاره کرده و از زیر آنها خسارچ شود و از پیش روی آمان
 عذاب و دردهای شدید و سختی باشد و فرمود حضرت باقر علیه السلام عنید کسی است که
 از خداوند اراض کرده و هر اراض کتند از حق را عنید گویند

اعمال کسانی که بخدای خود کفر میشوند بآن مینماید که خاکستری در معرض تند باد شدیدی قرار بگیرد و بکلی از بین برود و از آنچه بدست آورد هیچ طرفی نماند و این خود ضلالت و گمراهی عجیب و دور از طریق هدایت است (۲۱) آیا نمی بینید که خداوند آسمانها و زمین را بحق آفریده و اگر خواسته باشد شمارا از بین ببرد و خلق و مردم دیگری از نو بوجود بیاورد (۲۲) و این کار بر خداوند دشوار نیست (۲۳) و تمام خلایق از قبرها برانگیخته شده و در محضر قرب پروردگار حاضر میشوند آنکاه مردم ضعیف به گردنکشان متکبر میگویند ما در دنیا پیرو شما بودیم و از شما تمکین میکردیم آیا شما میتوانید امروز چیزی از عذاب ما را بی یاز کنید (۲۴) میگویند اگر خداوند ما را هدایت فرموده بود ما هم شما را سعادت دهی میبودیم اما امروز چه آنکه تضرع و زاری نموده و یا آنکه بردباری و صبر پیشه سازیم هیچگونه راه فراری از عذاب پروردگار

نخواهیم داشت (۲۵)

قوله تعالى: مثل الذين كفروا بربهم اعمالهم كرماد

در این آیه تشبیه کرده اعمال کفرین را بنحاکستری که باد تند بر آن بوزد و بکلی از بین برود و غرض آنستکه آن عمل که ایشان میکنند باطل شود و توانی برای آن نباشد و این آیه رد گفتار جبری علکانست زیرا خداوند نسبت داده اعمال را بخلایق و اگر آنها مغلق و آفریده او بودند صریح نبود نسبت دادن آن اعمال را به مردم

فرمود حضرت صادق علیه السلام هر که اقرار بولایت امیر المؤمنین نکند اعمال و عبادتش باطل شود مانند خاکستری که در معرض تند باد واقع گردد.

در کافی ذیل آیه فوق از محمد بن مسلم روایت کرده گفت حضرت باقر علیه السلام فرمود هر کسی دینی اختیار نماید ولی بدون تحقیق و پیروی از امامی پیش خود اعمالی را عبادت پنداشته و از روی نادانی وجهات کارهایی بکند عمل او قبول نشده و چنین شخصی گمراه است و مثل او مثل گوسفندی است که چوپان خود را کم کرده باشد و شب فرار کند

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَلْتُكُمْ وَكَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ لَقْطَانٍ (۲۶) إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا آتَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا آتَا بِمُصْرِخِي إِلَى كَثُرَتْ إِمَّا أَتَوْتُمْ مَوْجِنَ قَبْلِ أَنْ الظَّالِمِينَ لَهُمْ قَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۷) وَادْخُلِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ كَيْفَ يُهَيِّئُ فِيهَا سَلَامٌ (۲۸) أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَافَّةً عُلْبَةً نَخْلَةٍ عُلْبَةً أُصْلَاهَا نَابِتٌ وَفَرَعُهَا لِي السَّمَاءِ (۲۹)

حیران گردد که چه میکند و بکجا رود تا کام گرگی برسد و او را بخورد بعد از قسم هر کس از این امت شب را بروز برساند و امامی که از طرف خدا باشد شناسد و پیروی نکند و بمیرد مانند کمار مرده است و تو ای محمد بن مسلم بدان که اله وجود و پیروان آنها از دین خدا خارجند خود گمراه و باعث گمراهی مردم میشوند و اعمال آنها مانند خاکستری است که بر باد دانه میشود .

ترجمه تالی: اَلَمْ تَرَ اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ

این آیه دلالت دارد بر اینکه پروردگار آفرید خلایق را تا ایمان یار آورند و پرستی کنند او را نه کافر شوند و رؤیه در اینجا بمعنی علم است و آیه در ظاهر خطاب به پیغمبر ولی در باطن مراد ائمه است یعنی آنها نمیدانید که خداوند آسمانها و زمین را از روی حکمت و غرض صبیح آفریده تا او را پرستی کنید و مستحق یادش شوید و اگر خواسته باشد هلاک و نابود میکند شما را و از بین میبرد و مردم دیگری از تو بوجود میآورد و این کار بر خداوند دشوار نیست چه کسیکه توانایی دارد بر ایجاد و بنای چیزی توانایی او بر خراب کردن آن چیز بیشتر است

تفسیر زواله جمیعاً خبر میدهد خداوند که روز قیامت از قبرها بیرون آیند و در

چون قضاوت و حکم خداوند جاری و صادر شود شیطان میگوید خداوند شما را دعوت نمود دعوتی بحق و راستی و من شما را دعوت کردم و بخلاف حق و حقیقت خواندنی و هیچگونه حجت و دلیل قاطع بر دعوتم نداشتم (۲۶) من شما را دعوت میکردم می پذیرفتید پس چرا مرا املات میکنید خودتان را املات نمائید نه من بفریاد شما میرسم و نه آنکه شما فریاد درس من خواهید شد من بآنچه شما شرك آورده اید کافر و عقیده ندارم و باید بدانید که امروز برای ستمکاران کیفر و عذاب دردناکی خواهد بود (۲۷) کسانی که پیمان ایمان آورده اند و کارهای خوب و شایسته میکردند داخل بهشت های میشوند که از زیر درختانش نهرهای جاری است و بامر پروردگار با تعجب و سلام و احترام در آن بهشت مشغول جاوید هستند (۲۸) ای رسول آیا توجه نمی نمایی که چگونه خداوند کلمه پاکیزه را بدوخت زیبایی مثل زده که ریشه و ساقه آن بر قرار باشد و شاخه ای با آسمان می شود (۲۹)

محضر عدل الهی برای محاکمه حاضر میشوند آنگاه مردم ضعیف به گردنکشان متکبر و رؤساء و علما و دانشمندان سوء میگویند ملذذ دنیا بطریق تقلید در کفر و بخلاف شرع پیرو شما بودیم و از شما تمکین میکردیم آیا امروز میتوانید چیزی از عذاب ما را کفایت کنید رؤسا در پاسخ آنها میگویند اگر خداوند ما را هدایت فرموده بود ما هم شما را بسماعت رهبری مینمودیم اما امروز چه تضرع و زاری نموده و یا آن که بردباری و سبر پیشه سازیم هیچگونه راه فراری از عذاب پروردگار نخواهیم داشت و قال الشیطان لما قضی الامر انما انا و عدکم و عد الحق

چون قضاوت و حکم خداوند جاری و صادر شود و اهل بهشت را به بهشت ببرند و اهل دوزخ را به دوزخ منبری از آتش در دوزخ بنهند شیطان بالای منبر رود کافران و اهل دوزخ در زیر منبر او بنشینند و او املات کنند در اثر اغوا و گمراهی که نموده آنها را شیطان جواب دهد خداوند شما را دعوت بحق و راستی نمود و من نیز شما را دعوت کردم و بخلاف حق و حقیقت خواندم و مرا بر شما هیچگونه دلیلی نبود و حجت قاطع بر دعوتم نداشتم یا اینوصف مرا اجابت کردید و دعوت حق و

تَوَلَّىٰ أَكْثَرُهَا كُلِّ حِينٍ يَّادُنِ رِبِّهَا وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْآثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ
يَتَذَكَّرُونَ (۳۰) وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ
مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (۳۱) يَحْسِبُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالنُّزُولِ الْغَائِبِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ
فِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (۳۲) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ
بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ آخَلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ (۳۳) جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَ
يَسُبُّونَ الْآلِقِرَارِ (۳۴) وَ جَعَلُوا لِلَّهِ انْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَعَتَّبُوا قِيَامَ
مَسْجِدِكُمْ إِلَى النَّارِ (۳۵) قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُنْفِقُوا
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَئِجُ لِيَهُمْ وَ لَا خِلَالٌ (۳۶)

داعی پروردگار را پنداشتید مرا ملامت کنید خود را ملامت کنید و این آیه
بزرگترین دلیل است بر فساد مذهب جبری مسلکان چه اگر خدایتعالی کفر و معصیت
را در مردم آفریده بود و از فعل او بود نه از افعال خلاق شیطان نه میگفت در پاسخ
اهل دوزخ ملامت کنید نفس خود را بلکه میگفت العیاذ بالله خدا برا ملامت کنید که
من و شما را گاهی نیست من بفریاد شما نرسم و شما نیز بفریاد من نرسید چه هر يك
از ما بجرم خود گرفتاریم من بدعوت شما و شما در اثر اجابت من کافر یا شرکی
که بمن آوردید و مرا شریک خدا پنداشتید و در دنیا بمن ایمان آوردید من امروز
با ایمان شما کافر و بداید که امروز برای ستمکاران کیفر و عذاب دردناکی
خواهد بود و فرمود حضرت صادق شیطان در روز قیامت از دوستان دنیای خود
بیزاری میجوید.

عجاشی ذیل آیه و قال الشیطان از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مراد
از شیطان در اینجا و یا هر که در قرآن جمله و قال الشیطان است «دومی» میباشد

و آن درخت پیوسته با امر پروردگار میوه‌های خوردنی و خوب می‌دهد و خداوند این
 مثل‌های واضح را برای مردم می‌زند تا شاید متذکر شوند و بیاد خدا باشند (۳۰)
 و مثل کلمه پلید و کفر چون درخت پایدی است که ریشه آن بزمین فرو تافته باشد
 و روی زمین بدون استقرار و ثبات واقع شده و هیچ بقایمی ندارد (۳۱) خداوند مردم
 با ایمان را در دنیا و آخرت با عقیده ثابت نگاه میدارد و متعکبان را گمراه
 میفرماید و خداوند هر چه بخواهد میکند (۳۲) آیا ندیدی کسانی که نعمت خداوند
 را بکفر مبدل ساختند چگونه خود و قوم و ملت خود را بدیدار یستی و پاره کردند (۳۳)
 آن هم بدوزخ که بدترین جایگاه میباشد در افتادند (۳۴) و برای خداوند شریک و
 ضد جمل نمودند که خویشانش و سایر مردم را از راه راست منحرف و گمراه سازند
 ای پیامبر باین مردم بگو که در این دلدنیا بپرو و لعب و لذات مشغول باشید ولی از
 گشت شما آتش دوزخ است (۳۵) ای رسول گرامی به بندگان با ایمان بگو ساز را پاداشته
 و از آنچه بایشان روزی داده‌ایم آشکارا و پنهانی انفاق کنند و تا بهین سعادت
 بنمایند پیش از آنکه روزی برسد که در آن روز معامله و خرید و
 فروش وجود ندارد و جز دوستی خدا بکار نیاید (۳۶)

و پسند دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود در روز قیامت شیطان را
 در افتاد غل و زنجیر بسته و او را بمحشر آوردند دومی را یکصد و بیست غل و زنجیر
 در محشر حضور خلاقی حاضر کنند شیطان او را ببیند گوید کیست این شایع و
 چه مصیبت نموده که عذابش چند برابر من می‌باشد و حال آنکه تمام مردم را من فریب
 داده و اغوا کرده‌ام ؟ فرشتگان گویند او دومی است که در حق امیر المؤمنین
 علی بن ابی طالب علیه السلام ظلم و تعدی نموده و حق آن بزرگوار را غصب کرده شیطان
 نزدیک او رود گوید وای بر تو چگونه در باره علی ستم نمودی مگر از حال من آگاه
 نبودی هنگامیکه خداوند امر فرمود آدم را سجده کنتم امر پروردگار نموده و عصیان
 کردم در امر آن از قرب جوار پروردگار دور گشته از حق تعالی نه‌ضت کردم که مرا تسلط
 گرداند بر فرزندان آدم خصوصاً بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او و بر علی علیه السلام و شیعیانش
 خطاب رسید ای شیطان تو بر بندگان خاص خالص من تسلط نخواهی داشت جز بر

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَانزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ
 مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَنَحَرَكُمْ فِي الثَّلَاجِ يُجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ
 نَحَرَكُمْ الْإِنهَارَ وَنَحَرَكُمْ اللَّيْلَ وَاللَّيْلَ وَنَحَرَكُمْ النَّهَارَ وَنَحَرَكُمْ اللَّيْلَ وَنَحَرَكُمْ
 وَالنَّهَارَ وَآتَيْكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعِدُوا اللَّهَ لَا تُحْصُوا أَنْ
 الْإِنسَانَ لَفُتْلُوهُ كَفَارًا (۲۷) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ
 اجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ (۲۸) رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ
 قَمَنْ يَبْعَثُ فَإِنَّهُ يَنْتَهِى وَ مِنْ عَمَلِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۹)

شتمکارانیکه از تو پیروی کنند تا آنوقت نشناخته بودم مقام محمد ﷺ را
 چگونه هوای نفس واداشت تو را که در حق علی علیه السلامستم کنی دومی در پاسخ
 شیطان گوید تو امر کردی مرا که ظلم و تعدی کنم و حق آنحضرت را غصب نمایم
 شیطان باو گوید خداوند تو را دعوت بحق نمود و به حقیقت و راستی فرمود روز
 قیامت و حشر و حساب و کبیر و پاداش بر حق است من گفتم معاد و قیامت و حساب
 و بهشت و دوزخ دروغ است و وعده دادم اگر کار شوی و مرکب معاصی بشوی
 من تو را از عقاب و کیفر پروردگار نجات دادم و رهاکنم این وعده خلافی را کرده
 و بدروغ امیدوار کرده بودم تو را منکه بر گفتار و وعده های خود دایل و برهانی
 نداشتم و هیچوقت نسبت بتو اقتدار و تسلط نداشتم و مرکز مجبور و اکراه نکرده
 بودم تو را که از من پیروی کن و راهی بر کفر و هشیان تو نداشتم مگر بوسوسه و
 دروغ بافی و وعده خلافی چگونه دعوت مرا پذیرفتی و مخالفت امر پروردگار نمودی
 نباید امروز ملامت کنی مرا بلکه نفس سرکش خود را ملامت کن چه از امر راست
 و حقیقت پروردگار با بودن دایل و حجت آشکار تجاوز کرده و عدول نمودی و
 اطاعت و فرمانبرداری از او را ترک و رها نموده و بدتبال گفتار بوج و دروغ بی مدرك

آن خدای است که آسمان و زمین را یاقرب و از آسمان باران را فرو بارید تا بوسیله آب انواع رویدنی و موجودات برای خوراك و روزی شما فراهم گردد و کشتی را با مسر خود مسخر شما کرد تا دریاها را در نوردید و از روی رودخانه با آن کشتیها عبور کنید آفتاب و ماه و شب و روز را مسخر شما نمود تا در خدمت شما باشند و هر آن نعمتی که از خداوند درخواست نمودید بشما عطا فرمود بطوریکه اگر بخواهید نعمتهای بیکران پروردگار را شماره نمائید از صدها بر نیامده و هرگز حساب آنرا نمیتوانید بکنید و محققاً بفرستگار و ناسپاس است (۳۷) ای رسول عاید آورد آفرمائی را که ابراهیم عرض کرد پروردگار این شهر (مکه) را محل امن و امان قرار داده مرا و فرزندانم را از بت پرستیدن و پرستش اصنام دور بدار (۳۸) بار خدا یا این بتها خیلی از مردم ساده دل بیخود را گمراه ساخته اند کسانیکه پیرو من هستند از من بوده و هر کس نسبت بمن میبازد سر بیچی نماید تو خود دانی که تو خداوند بخشنده و مهربانی (۳۹)

من آمدی و پیرو من شدی امروز نتوانم بفریاد تو رسم تو نیز بفریاد من لرمی چه هر يك بهرم معصیت خود گرفتاریم و با چه در باره من اه قات داشتی و خیال مینمودی که من شريك خدا هستم و بمن ایمان آورده بودی منكر و کافرم بدانکه امروز برای متمسکاران جز کفر و عذاب شدید در دناك چیزی نخواهد بود سپس بشارت میدهد بمؤمنین و آنهایکه کارهای خوب و شایسته میکردند بهشتی را که زیر درختهای نهرهایی جاریست بقولش: و ادخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات: آنگاه بمقتضای فهم و دانش مردم و برای ترغیب و تحریر آنها در پیروی کردن از حق، ایمان و کفر را بدو درخت مثال زده و میفرماید ای محمد ﷺ آیا توجه نمی نمائی چگونه خداوند کلمه پاکیزه را بدروخت زیبایی مثل زده که ریشه و ساقه آن برقرار و شاخه اش از بلندی و رفعت در آسمان است

فرمود پیغمبر اکرم ﷺ مثل اسلام مانند درخت ناری است که ریشه آن ایمان بخدا و رسول و ولایت امیر المؤمنین علی و فرزندان او باشد و تمیز پنجگانه

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُيُوتًا مِمَّا عِنْدَ بَيْتِكَ الْمَحْرُومِ رَبَّنَا
 لِيُحْيُوا الصَّلَاةَ فَاَجْعَلْ الْفِتْنَةَ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنْ
 الْأَمْثَارِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (۴۰) رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا
 يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
 وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (۴۱) رَبِّ اجْعَلْنِي
 مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءَ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ
 وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ (۴۲)

شاخه آن و زکوة خمس میوه آن و روزه و اخلاق نیکو و حسنه و رزق و برك آن باشد
 و نیز فرمود برای خداوند عمودی از نور است اصل آن در زیر طبقه هاتم زمین است
 و بالای آن در زیر عرش است چون بنده گوید «لا اله الا الله محمد رسول الله» حجة الله
 عرش بلرزد و عمود بجنبه حق تعالی گوید ساکت شو عرش کند چگونگی ساکن شود
 هنوز گوینده کلمات را نیامر زبده خطاب رسد ای فرشتگان و ساکنان آسمانهای من
 گواه باشید که او را آمرزیدم

در کافی از عروین حریت روایت کرده گفت سئوال کردم از حضرت صادق علیه السلام
 معنی آیه «کَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» را فرمود رسول اکرم ﷺ
 اصل درخت است و ابرار المؤمنین ﷺ فرع و تنه آن و ائمه از فرزندان آن
 حضرت شاخها و علم و دانش ائمه میوه درخت و شیعیان برك آن باشند عرش کردم
 حضورش آیا برگهای آن درخت کم و زیاد میشود؟ فرمود موگند بخدا هر گاه مؤمنی
 متولد شود از آن درخت برك تازه ای سبز شود و برود و زمانی که مؤمن از دنیا برود
 آن برك ساقط شود و میفتد.

پروردگارا من فرزند خود و اهلیتیم را در يك وادی بی آب و علف و بدون کشت و
زرع در نزد یکی بیت السرام تو مسکن و مایه دادم تا آنکه نماز را بپا دارند ای خداوند
دایم ای مردم را متوجه آنها ساختی و آنها را از انواع میوه جات روزی بده شاید شکر-
گزار نعمتهای تو شود (۴۰) ای خدای ما آنچه ما در پنهانی و آشکار انجام دهیم تو
میدانی و هیچ چیزی در آسمانها و زمین از خداوند مستور و پنهان نمیباشد ستایش
میکنیم خدا میرا که در کمالت و پیری اسماعیل و اسحق را بمن ارزانی فرموده

و دعایم را اجابت کرد و البته پروردگار من دعا و درخواست

بندگانشرا میشود (۴۱) ای خدا من و فرزندانم را از زمره

نمازگزاران قرار بده و دعای ما را ای پروردگار

پذیر و ای خدا در آن روزی که بحساب خلایق

حیرسی مرا و والدینم و تمام مؤمنین را

بکرم خود ببخشای (۴۲)

و از اسلام بن مستنیر روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام معنای کلمه طوبه و شجره
طوبه را پرسیدم فرمود مراد از شجره و درخت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که نسب ایشان
در بنی هاشم ناهت است و منظور از فرع شجره علی علیه السلام است و فاطمه علیه السلام شاخه و امه علیه السلام
میوه آن شجره میباشد و شیعیان بر گهای درخت هستند هر گاه یکی از شیعیان ببرد یکی
از درخت مزبور می افتد و چون مؤمنی متولد شود یکی بر وی عرش کردم پس معنای
و توثی اکلا کل حین باذن ربها چیست؟ فرمودند شیعیان همواره در مسائل حرام و
حلال حج و عمره و غیره از ائمه استفتاء نموده و جواب اخذ مینمایند و از میوه های
علم و دانش ایشان همیشه بهره مند میشوند و هم در این آیه خداوند دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله
را به شجره خبیثه مثل زده است

طبرسی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود آیه و مثل کلمه خبیثه در باره
بنی امیه و تابعان آنها نازل شده و نیز ذیل آیه و یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت از سید
بن غفله روایت کرده گفت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در روز آخر عمر و حیات دنیا
و اوان آخرت هر کسی تمام اموال و ارلاد و اعمال او در برابر چشم مجسم

وَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (۴۳) مَهْمَاهَيْنِ مَقْنَعِي وَوَجْهِي لَا يَرُدُّ إِلَيْهِمْ طَرَفُهُمْ وَأَعْيَدْلَهُمْ هَوَاءُ (۴۴) وَآتَنَّا النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ (۴۵) نُجِيبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرُّمْلَ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِمَّنْ قَالُ مَالَكُمْ مِنْ زَوَالٍ (۴۶) وَنَسَكْتُمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الْقِسْمَ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ لَقْنَاهُ بِهِمْ وَنُحْنَبَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ يُتَزَوَّلُ مِنْهُ الْجِبَالُ (۴۷)

خواهد شد بمال و اموال خود توجه نموده و میگوید بعد از این تمام مدت عمر خود در جمع آوری و ذخیره تو کوشش و تلاش نموده و حریص بودم در این موقع که قسمی من از دنیا کوتاه میشود چه کاری در باره من میکنی میگوید قطعیت و امانی کنن خود را بر داری و حق دیگری نداری باز داشت التفات نموده و میگوید بعد از قسم من شماها را بسیار دوست داشتم و برای راحتی شما خود را از رحمت میاندانستم و از شما حمایت میکردم اکنون شما بچه کار میآید و چگونه بمن کمک خواهید کرد باز داشتش میگویند ما ترا تا قبر بدرقه نموده در گورنت پنهان ساخته و مراجعت خواهیم کرد سپس در باعمال خود نموده میگوید که من نسبت بشما علاقه و تمایلی نداشتم و شما بر من سنگینی داشتید شما در این موقع با من چه میکنید اعمالش میگویند ما رفیق و مونس تیر تو هستیم تا روز قیامت که یا یکدیگر به محضر قرب ربوبی حاضر شده و خدا را ملاقات نمائیم و آنحضرت فرمود اگر آن شخص از دوستان و دوستان خدا باشد همایش بصورت زیبا و معطر به بدترین عطرها در نظر او مجسم شده و باز بشارت دهد که خدا از او خوشنود است و بهشت جاوید او را خوش آمده میگوید و می پرسد تو

و تصور نکنید که خداوند از کردار شتمکاران پشیمان است که همچنان گستاخ ظالم و تعدی مینمایند و کيفر نمیپسندد خداوند مجازات آنها را بتأخیر انداخته برای آنروزی که تمام چشمها نگران و حیرانست (۴۳) در آنروز آن شتمکاران شتابان و حیران سرها را بیالا کرده و چشمهایشان پیرکت و وائل مانده و دلهای مضطرب و نگرانی دارند (۴۴) ای پیغمبر مردم را از شدت عذاب آرزو نیکه باید بکفر اعدای خود برسند بیم ده و ترسان و با آنها بگو که شتمکاران در آنروز میگویند خداوند رسیدگی بحساب و مجازات ما را بتأخیر افکن (۴۵) تا دعوت را پذیرفته و از رسولات پیروی کنیم و ترك ظلم و عناد نمایم، بایشان بگو آیا شما قسم نمیخوردید که ما هرگز دچار زوال و نابودی نمیشویم (۴۶) شما مردمی ظالم بودید که در منزلهای شتمگران پیش از خود مسکن نموده و با آنکه دیده بودید که ما بدست قدرت و عظم چه معامله ای با آنها کرده و سرگذشت آنها را بعنوان دونه و مثل بشما یاد آورده ایم که چگونه حيله گری و مکر و سیاست مینمودند ولی مگر ایشان در برابر خداوند هیچ و بی اثر بود هر چند بنیر نك خویش کوهها را از جای برمیگرداند (۴۷)

گنهی جواب میدهد من عمل صالح تو هستم که پیش از تو در بهشت جایگزین شده ام و فرمود شخص تازه فوت شده غسل دهنده خود را میپوشد و از او تقاضا میکند که در غسلش تعجیل نماید و همینکه میت مؤمن را در قبر گذاشتند دو فرشته از طرف پروردگار وارد قبر شده با صدائی چون رعد آسمانی و چشمانی نافذ مانند برق از او سؤال مینمایند پروردگار تو کیست و پیغمبرت چه شخصی میباشد امام تو کی و دینت چیست؟ در جواب میگوید پروردگارم خدای یکتا و پیغمبرم محمد ﷺ و علی ﷺ و یازده فرزندی امامان من هستند و اسلام دین منست پس آن دو فرشته میگویند خداوند تو را با آنچه عقیده داری و دوست میداری ثابت بدارد و خوشبختی تو فرمود این است مراد از دیشب لله الذین آمنوا بالقول الثابت پس از اقرار بوحدا نیست خداوند و نبوت پیغمبر اکرم ﷺ و ولایت ائمه معصومین قبر متوفی گشاده میشود و دری از بهشت بر قبرش باز شده و میگویند بخواب در خواب راحت جوانی ولی اگر معصی از کفار و دشمنان خدا باشد اعمالش بصورت محسوس و غفونت زنده ای در

نظری مجسم شده و باو بشارت جهنم و عذاب میدهد و بدسل دهنده اش میگوید طول
 بده و همینکه داخل قبرش نمایند فرشتگان (نکیر و منکر) وارد قبر شده و از او
 معبود و پیغمبر و امام و دیش را می پرسند و او در جواب معطل مانده و میگوید
 نمیدانم باو گویند نمیدانی و هیچوقت نتوانی دانست و نجات و خلاصی برای تو
 نیست و تازیانه محکم بر سرت میزند و دوی از جهنم بقبرش باز میشود و باو گفته
 میشود بخواب خواب تا راحت و هولناک و قبرش فشرده و تنگ میشود مانند قفس
 مرغان و مارها و گزرم و حیوانات گزنده بر جسد او مسلط شده و تا روز قیامت
 عذاب میباشد و پیوسته از شدت عذاب قبر آرزوی بر پا شدن قیامت را دارد .

قرآن تعالی : اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِي بَدَّلْنَا لَعمَلِهِ الْاِلَهَ كَثْرًا

در کانی از اسبغ من بانه روایت کرده گفت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود چگونه است
 حال کسانی که ستم و طریقه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را تغییر داده و از وصیت آنحضرت
 تجاوز کردند آیا نمی ترسند که عذاب خدا بر آنها وارد شود آنگاه آیه را تلاوت
 نموده و فرمودند آن معنی که به بندگان عطا فرموده ما هستیم که بواسطه ما کسانی
 که باید دستگیر شوند در روز قیامت دستگیر شده و روی نجات خواهند دید .

و بسند دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود این آیه در باره دو
 طایفه نازل شده یکی بنی امیه و دیگری بنی عبیده که فاجر ترین طایفه از قریشند
 دشمنان بن هبسی گفت از حضرت صادق علیه السلام معنای آیه را استوال کردم فرمود این آیه
 در باره بنی امیه و بنی عبیده نازل شده است بنی عبیده را خداوند در جنگ بدر نابود
 نموده و نسل آنها قطع شده و ای بنی امیه را خداوند تنها روز قیامت مهلت داده
 سپس فرمود بعد از قسم نعمت هایی که خداوند به مردم عطا فرموده ما هستیم که بواسطه
 ما دستگیر خواهند شد کسانی که باید دستگیر شوند .

قرآن تعالی : قُلْ لِّلْعِبَادِ الَّذِيْنَ آمَنُوا

در این آیه خداوند امر میفرماید به پیغمبرش که به بندگان با ایمان و کسانی که
 اقرار و اعتقاد بتوحید و یگانگی و عدل خدا دارند بگوید نماز را بپا داشته و از آنچه
 بایشان روزی داده آشکارا و پنهانی اتفاق بکنند حقوق واجب را آشکار دهند تا مردم

مشاهده کنند و نگویند بواجبات الهی عمل نمیکند و دفع تهمت جمع از خود ندارند و ای صدقات مستحب داینهایی اداکنند تا موجب دایه و خود نمایی نشود پیش از آنکه روزی برسد که در آن روز خرید و فروشی وجود ندارد و سرمای نمیدهد و نه دوستی کسی بکار آید و ابرار روز قیامت است و مقصود از خرید و فروش بدل و رشوه و فدا باشد که در روز قیامت هیچ يك از آنها وجود نداشته و با فرض وجود سودی نبخشند در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود خداوند برای فقراء و یتیمان در اموال اغنیاء حقی واجب فرموده که بسبب ادای آن نادمه میشوند بمسلم و خون آنها معفوظ میماند (یعنی یکی از علامت مسلمانی دادن زکوة است هر گاه ادای نمود مسلمان است و خون او محترم و محفوظ است و چنانچه زکوة مال کافر است و کافر در اسلام خودش محترم و محفوظ نمیباشد) و نیز بر اغنیاء و ارباب ثروتان حقی است که باید به مستمندان برسانند بمقدار وضع و توانایی آنها و این حقوق جز زکوة نیست باید در هفته یا ماه چیزی معین کند برای دستگیری و کمک بفقراء سپس در آیه بعد نه متها که به علایق منت گذاشته و عطا فرموده تذکر میدهد بقولش **وَالَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ** .

قوله تعالى : **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا**

این آیه حکایتی گفتار حضرت ابراهیم است که دعا کرد و از پروردگار حوائج خود را طلب نمود و آیه خطاب به پندبر است ابر رسول ما میاد آورد آرماییکه ابراهیم عرض کرد پروردگارا شهر مکه را محمل امن و امن قرار ده و من و فرزندانم را از پرستش بت دور بدار این دعا باجابت رسید و مکه چنان این گردید که هیچ حیوان و پرند در آن تردد و گریه و میش در آنجا جمع شوند و گریه و یکدیگر نرسانند و اگر قتالی بگریزد و بدانجا پناه برد حادثه ای که در حرم است از قصاص معصوم باشد و صاحبان خون متعرض او نشوند چه آن حرم خدا است هر که داخل در بود محترم باشد سپس گفت پروردگارا در این پستیدن بن بسیاری از مردم گمرا شدند هر که تابع پیرو من باشد او از من است و او را از خود جدا نکنم و هر کس نسبت بمن خصیان کند تو خود دانی چه خداوند بخشنده و مهربانی پروردگارا من فرزندان اهل بیت خود را در

قُلْ تَحْسِنِ ٱللَّهُ مُخَلِّفٌ وَعْدِهِ رَسُلُهُ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ ذُو ٱلْاِنْعَامِ (۴۸) يَوْمَ يُبَدِّلُ
 ٱلْأَرْضَ غَيْرَ ٱلْأَرْضِ وَٱلسَّمَوَٰتِ وَ يَرْزُقُ ٱللَّهَ ٱلْوَاحِدَ ٱلْقَهَّارَ (۴۹) وَ تَرَى
 ٱلْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَّنِينَ فِى ٱلْأَصْفَادِ (۵۰) سَرَّابِلُهُمْ مِّنْ قَطِرَانٍ وَ
 تَلْفَى وُجُوهُهُمْ ٱلنَّارُ لِيُحْزَى ٱللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ
 ٱلْحِسَابِ (۵۱) هَٰذَا بَلَغَ لُنَّاسٌ وَلِيَتَّخِذُوا بِهِ وَيَتَذَكَّرُوا أَلَّا يَكُونُوا مِثْلَ
 هَٰؤُلَاءِ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ ٱلَّذِينَ لَا يَأْتِى ٱلْبَٰبَ (۵۲)

والدی و بی آب و علف و بدون کشت زرع در نزدیکی خانه محترم تو مسکن دادم
 تا آنکه نماز بپادارندای خدا دلهای مردم را متوجه آنها ساخته و ایشان را از انواع
 میوهجات روزی بده تا شکر نعمت تو را بجا آورند.

و سبب دعای حضرت ابراهیم آن بود. آنحضرت پرورده بود و فرزندی نداشت
 هیل او ساره کنیزی داشت پاکیزه گفت این را بتو میدهم شاید خدای تعالی از
 او فرزندی بنماید و کرامت کند ابراهیم با هاجر خلوت کرد خداوند از هاجر اسمعیل
 را با رحمت فرمود و نور پیغمبر خانم در پیشانی اسمعیل منتقل شد ساره از آن
 دلشک شد که آن شرابی برای او میباشد با ابراهیم عرض کرد نمیدانم هاجر پیش
 من باشد و او را به اینم خطاب رسیدای ابراهیم چون ساره با تو مروت کرد با او ماند
 آن معامله کن هاجر و فرزندی را از نزد او بیرون بر مروت کرد پروردگار ا کجا برم
 آنان را جبرئیل فرود آمد و گفت ایشان را بزمین مکه بر جبرئیل از پیش و ابراهیم
 با هاجر و اسمعیل بر اثر او میروند هر جا آب و درخت و عمران آبادی میدید
 میگفت ای جبرئیل اینجا فرود آییم میگفت نه تا رسیدند بزمین مکه و آزمینی بود
 سنک لایح و بی آب گیاه که کشت در آنها نمیروید جبرئیل گفت در اینجا فرود
 آید ابراهیم ایشان را آنها نهاد خواست برگردد هاجر گفت ای خلیل رحمن ما را

گمان مکن که خداوند وعده رسولانش را تخلف نموده و انجام ندهد زیرا البته خداوند قادر بآنجام هر کاری است و از متمکدان انتقام خواهد گرفت (۴۸) گمان مکن روزی که بامر پروردگار این زمین و آسمانرا با زمین و آسمانهای دیگر تبدیل نمایند و تمام خلایق از قبرهای خود خارج شده و در پیشگاه محکمه عدل خداوند یگانه قادر و توانا حضور مییابند (۴۹) در آن روز گناه کاران و گردنکشان از زیر زنجیر قبر خدا میبینند (۵۰) تن پوش آنها از قطران آهن یا مس ذوب شده بود و چهره ایشان در شعله آتش پنهانست تا خدا هر کسی را بکفر آنچه که کسب نموده و عمل کرده اند برساند و محققاً خدا حسابهای خلایق زود میرسد (۵۱) این قرآن حجت بآل فیه پروردگار است بر مردم تا مردم از آن پند گرفته و خدا ترس شده و بدانند که خداوند یکتا و یگانه است و خردمندان صاحب عقل متذکر پروردگار بوده و همواره یاد خداوند بزرگ باشند (۵۳)

در این بیابان بر آب علفی که می سپاری فرمود من بامر خداوند شما را اینجا آورده ام و پروردگار خودش کنیل و روزی دهنده و نگهبان شما است و بحال آنها رقت کرد گفت «ربنا انی اسکت من ذریتی» تا آخر آیه و ما شرح آن را ذیل ۱۲۶ سوره بقره در بخش اول بیان نمودیم اینجا مراجعه شود.

در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود بخدا قسم ما ائمه ذریه و بقیه هتروت حضرت ابراهیم میباشیم.

عباش در آیه «ربنا انی اسکت من ذریتی» بوالفهم ذکر فرمود «از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده فرمود همینکه حضرت ابراهیم هاجر و اسمعیل را در سر زمین مکه رسانید و بامر پروردگار قصد مراجعت کرد هاجر و اسمعیل گریه کردند ابراهیم پرسید گریه شما برای چیست من شما را در جوار حرم پروردگار منزل داده ام که شریف ترین مکانست هاجر گفت از تو بیغمیری عجب دارم که زن و فرزند خود را در این صحرا بدون ایس و مونس و طعام و غذا رها نموده و راه خود در پیش بگیری چه سنگدل مردی هستی و ما را بکه بسیاری ابراهیم از گفتار هاجر سخت متعجب و متأثر گردید در محمل سخاوت با چشم گریان عرض کرد ربنا انی اسکت

من ذریتی، تا آخر آیه بخداوند بایراهم وحی کرد بلائی کوه ابوقیس رفته با صدای بلند مردم را به حج خانه و زیارت کعبه دعوت نماید ابراهیم بفرمان پروردگار حج و وجوب زیارت خانه کعبه را بمردم جهان اعلام نمود و خداوند صدای ابراهیم را با قطار جهان و تمام مردم حتی نطفه‌هایی که در پشت پدران بود رساند و تلبیه که در موقع محرم شدن بر حاج واجب است (لَیْکَ اَللّٰهُمَّ لَیْکَ لَیْکَ ...) پاسخ اعلامیه حضرت ابراهیم است.

و نیز از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده فرمود وقتی که ابراهیم علیه السلام دعا کرد «و ارزقهم من الثمرات لعلهم يشکرون» خداوند بقطعه‌ای از اراضی اردن امر فرمود که بزیارت کعبه آمده و بدور خانه طواف کند و بهمین سبب آن زمین را طائف گویند و آن سر زمین دارای میوه‌های فراوان و بسیار مطبوع میباشد.

و نیز از فضیل بن یسار روایت کرده گفت در موسم حج در خانه کعبه بودم حضرت باقر علیه السلام بمن فرمود مشاهده کن چگونه مردم بدور خانه گشته و طواف میکنند در زمان جاهلیت هم مردم بهمین ترتیب دور خانه می‌گشتند و خداوند طواف خاله را از مناسک حج مقرر داشته تا مسلمین جهان بزیارت خانه شناخته و بطواف کعبه بیایند و بر ما آل محمد علیهم السلام وارد شوند و ولایت ما آل محمد علیهم السلام را پذیرفته و نصرت و یاری خودشان را در باره ما عرضه بدارند سپس این آیه را قرائت فرمود و در جمله «و اجعل افئدة من الناس تهوى اليهم» فرمود مراد آل محمد علیهم السلام است و منظور توجه عموم مردم است بسوی ما آل محمد علیهم السلام و این جمله را چند بار تکرار فرمودند و ما در مقدمه دوم در صدر این تفسیر جامع حدیثی که در معنای همین آیه از حضرت باقر علیه السلام بافتاده رسیده بود درج و بیان نموده‌ایم بمقدمه مزبور مراجعه شود و در ذیل آیه «ربنا اغفر لی ولوالدی» از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود این آیه اینطور نازل شده «ربنا اغفر لی واولدی» که مقصود اسمعیل و اسحاق است. طبرسی ذیل آیه «ربنا اغفر لی ولوالدی ولاحؤمنین یوم یقوم الحساب» از صحابه روایت کرده گفتند این آیه دلالت دارد که پدر و مادر حضرت ابراهیم مؤمن بوده‌اند چه شاید پیغمبری مانند ابراهیم برای کفریکه اسرار بر کفر دارد طلب غفران و آمرزش

کند و آذر که کافر بود صوی یا جد مادری آن حضرت است .

قوله تعالى : ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون

این آیه تهدید و وعید کفار و ستمکاران است یعنی تصور نکنید که خداوند از کردار ستمکاران بی خبر است معازلت آنها را بتأخیر انداخته برای آن روزیکه چشم‌ها دیگران و حیران است و این جمله کنایه از هول و قرع و شدت قیامت است که در آنروز شتابان و حیران سرها را بیلا کرده و دیدگان بی حرکت و حیران مانده و دلها مضطرب و نگرانی دارند ای پیغمبر بترسان مردمان را از شدت عذاب آن روزیکه باید بکفر اعمال خود برسند در آنروز کفران و ستمکاران گریزند خداوند رسیدگی به حساب و معازلت ما را بتأخیر افکن گمايه از آنکه ما را بدینا بر گردان و مهلت ده تا اجابی دعوت تو کنیم و پیروی از گفتار پیغمبر نماییم و این آیه دلیل است بر آنکه اهل آخرت مکلف بشکلی نباشند چه اگر مکلف بودند حاجت بود بآنکه از خدا تقاضا کنند که ما را بدینا بر گردان تا توبه کنیم و عمل نیکو بجا آریم و در آنجا توبه میگردند و ایمان میآورند و به مقصود میرسیدند ای رسول ما بستمکاران و کفار بگو آيا شما قسم نمیخورید که ما هرگز دچار زوال و نابودی نمیشویم در منزل‌های ستمکاران که بر خود ظلم کردند بنفستید و روشن شد برای شما که ما با ایشان چه معامله کردیم از انواع عذاب و سرگذشت آنها را بعنوان نمونه و مثل بشما یاد آور شدیم که چگونه آن کفران و ستمکاران حيله گری و مکر و سیاست می نمودند و ای مکر ایشان در برابر خداوند هیچ و بی اثر بود هر چند به نیرنگ خویش کومه را از جای بر می کنند .

طبرسی از صحابه روایت کرده گفتند امیر المؤمنین علیه السلام فرموده مقصود از این مکر مکر نمرود است که خداوند بآن مثل زده ابراهیم علیه السلام را گفت من تو را دعوت میکنم بهندای آسمان نمرود گفت من خدای زمینم و نمیدانم که در آسمان خدای هست ابراهیم گفت غیر از خدای آسمان و زمین خدای دیگری وجود ندارد و اگر تو در ملک زمین دعوی خدایی مینمائی میدانی که فرمان تو در آسمان اجراء نمیشود و این آفتاب و ماه و ستارگان باین وصف بفرمان پروردگار روا نشدند نمرود گفت بآسمان روم و

بنگرم که خدای آسمان چیست آنکاه چهار بیجه کرکس گرفت و آنها را می پرورید و گوشت میداد تا بزرگ شدند و قوی گشتند پس از آن تا بونی بساخت و برای او دودر گذاشت یکی بالا و دیگری پایین و آن تا بون را دریای کرکس ها بست و در آن نشست و صبا می بدست گرفت و پاره گوشت بر سران صبا بست و از بالای آن تابوت بر پشت آن فرو برد چنانکه کرکس ها بآن گوشه نگاه میکردند بطبع آن گوشت بر بالا میریدند چون مقداری در هوا رفتند نمرود بوئزش گفت در بالا را باز کن و بنگر که بآسمان نزدیک شدیم یا نه در را کشود گفت آسمان همانجا که بوده هست و هیچ رفتن ما اثر نکرده نمرود گفت در پایین را باز کن مشاهده کن که چه مقدار از زمین دور شدیم در را کشود اظهار داشت زمین را مانند دریای سبز می بینم و کوهها مانند دود سیاه دستور داد در ها را بسته و بسپر خود ادامه دهیم کرکس ها چندان پریدند که با دمانع زیر بدن آنها شد گفت در ها را بکش و بنگر در بالا را کشود گفت آسمان همان نحو مشاهده میشود که از زمین مینمود در زیر را کشود گفت زمین چون دود سیاهی دیده میشود صدائی شنیدند که میگفت ای سرکش طغی کجا میروی سپس تیری در کمان نهاد و بیالا انداخت تیری بر مرغی در هوا و بهامی که در دریای هوا بود اصابت کرد و تیر بازگشت خون آلود گفت کار آسمان کفایت کرد خدای آنرا بقتل رساندم سپس نمرود صبا را و زگون کرد و آنطرف که گوشت بر او بسته بود پائین آورد کرکس ها در زیر نهادند حق تعالی (بن مکر را وصف کرد که کوهها از این مکر زایل شود پس از آن خطاب به پیغمبر ﷺ کند و میفرماید گمان مکن که خداوند وعده رسولانش را تخلف کرده و انجام ندهند چه خدای تعالی قادر باینهم هر کاریست و از مستمکران انتقام خواهد گرفت .

عیاشی در آیه «وَلَنُكْرِمَنَّكَ مَكْرَهُمْ وَلَنُقَاتِلَنَّهُمُ الْإِبْرَاهِيمَ» از جمیل بن دراج روایت کرده گفت شنیدم که حضرت صادق علیه السلام میفرماید مکر بنی عباس بوسیله قائم ما حضرت حجة علیه السلام از بین میرود هر چند که مکر آنها دلهای مردم را از جا کنده باشد و شیخ در کتاب عجالی بستد خود از ای بصیر روایت کرده گفت حضرت صادق علیه السلام میفرمودای مردم از خدایم بیزید و ائمه خود را طاعت نموده آنچه که میگویند

بگوئید و مواردی را که آلهه شما سکوت مینمایند شما هم ساکت شوید زیرا شما در زمان سلطنت کسی هستید که خداوند در باره آنها میفرماید «و ان کان مکرهم لثزل منه الجبال» و از این عبارت بنی عباس را ارائه فرموده و در تفسیر بیانات خود فرمودند پس شما پرهیز کار باشید و امانات را به صاحبانش مسترد نمائید و حج خانه کعبه را ادامه دهید زیرا زیارت خانه کعبه مکروهات دنیا را از شما دفع مینماید و هولهای روز قیامت را از شما دور خواهد کرد.

این بابویه در آیه «یوم تبدل الارض غیر الارض» از توپان روایت کرده گفت شخص یهودی خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد مراد از این جمله که در قرآن است «یوم تبدل الارض» چیست و خلائق آن روز در کجا هستند فرمود آن روز مردم در معشر نیستند بلکه در ظلمت میباشند بعد پر میداول چیزی که اهل بهشت در بهشت میخورند چیست فرمودند ماهی گفت بعد از آن آشامیدنی اهل بهشت چیست فرمود سلسیل یهودی عرض کرد ای محمد صلی الله علیه و آله راست گفتی.

و عیاشی از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده که فرمود زمین مبدل میشود بر زمینی که روی آن مصیبت نهاده باشد و در روی زمین کوه و درخت و هیچ روئیدنی و نباتی وجود ندارد مانند اولین روز آفرینش آن.

در کافی بسندهای متعددی از حضرت صادق علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که زمین مبدل میشود بنان سفید و پاکیزه ای در موقف و مؤمنین از آن میخورند تا اینکه خداوند از حساب خلائق فارغ شود.

و نیز از آنسرت روایت کرده فرمود خداوند در روی زمین هفت نوع مخلوق میافرید و آنها را یکی بعد از دیگری سکوت داد سپس آدم و قریه او را خلق کرد و از زمانی که بهشت و دوزخ را آفرید هیچوقت بهشت از ارواح مؤمنین و جهنم از ارواح کفار خالی نبوده شاید شمار مردم گمان کنند هنگام قیامت بر باشد ارواح و ابدان اهل بهشت در بهشت و ابدان اهل دوزخ در جهنم قرار گرفتند دیگر کسی نیست که در روی زمین خدا را پرستش کند خداوند بعد از آن کسی را نیافرند اینطور نیست بلکه مخلوقاتی میافریند که آنها را ذکر باشند و نه انانیت حمد و ستایش پروردگار را بجا آورند و پدید آورند

برای آنان زمین و آسمانی که در از سکونت کنند و آسمان بر سر آنها سایه افکند
آیا نمیشنوی قول پروردگار را که میفرماید «یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات»
روزی که بامر پروردگار این زمین و آسمان را با زمین و آسمانهای دیگر تبدیل
نمایند و نیز میفرماید «افصینا بالخلق الاول بلم فی لبس من خالق جدید» آیا
ناتوان شدیم بآفریدن نخست بلکه این کافران و منکران در شکند از خلقت نو و
آفریدن جدید.

و از محمد بن هاشم درایت کرده گفت ابرش کلبی حضور حضرت صادق علیه السلام
شرافیه شد عرض کرد شنیده‌ام شما آید «یوم تبدل الارض غیر الارض» و انفس فرموده‌اید
که زمین بدل میشود بنان سفید و پاکیزه و مؤمنین در موقف از آن میخورند چگونه
میتوانند با ترس و وحشتی که دارند طعام تناول نمایند و آنها کار خود معسر شدند! آنحضرت
در پاسخ او فرمود وای بر تو کدام يك از دو منزل سخت تر و شدید تر است موقف حساب
یا در جهنم که خلائق معذب هستند، عرض کرد بودن آنها در جهنم سخت تر است
فرمود وای بر تو مگر نمیشنوی قول پروردگار را که میفرماید «لا کلون من شجر من
زقوم» همانا اهل جهنم از درخت زقوم که در دوزخ است میخورند.

ویرزوالله الواحد القهار و تمام خلائق از قبرهای خود خارج شده در پیشگاه خداوند
یگانه قادر و قاهر و توانا حضور می‌یابند در آنروز گناهکاران را خواهی دید که
دستهای ایشان بدل زنجیر به گردن بسته باشند و هر يك آنها را با شیطان و دیوی در
سلسله با هم می‌بندند لباس زیر پوش ایشان از آهن و مس ذوب شده باشد و چهره
آنها در شعله آتش پنهان است تا خدا هر کسی را بآنچه عمل کرده بکفر برساند
و پروردگار به حساب خالق زود میرسد.

ابی جادود ذیل آیه «سرایاوم من قطران» از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده
فرمود مراد از سراییل قدیس و پیراهن است که در زخیان پیراهنی از آهن و مس
ذوب شده در بر دارند که منتهای شدت حرارت را دارد.

قوله تعالی: هذا بلاغ للناس

اشاره بقرآن است یعنی این قرآن جهت سالفه پروردگار است برای مردم تا

از آن پند گرفته و خدا ترس شده و بداند که پروردگار همان خدای یکتا و یگانه است شریک و نظیری ندارد و خردمندان صاحب عقل متذکر پروردگار بوده و همیشه بیاد خدا هستند و این آیه دلالت میکند که جمیع مایحتاج بشر از امور دین و دنیا در قرآن موجود است و دانسته میشود بنفسه یا بواسطه ائمه معصومین علیهم السلام پس واجب است بر هر شخص مسلمان و مؤمن تدبیر و تفکر کرده در آیات آن تا معرفت پیدا کند به بدایع حکمت و عجایب صنع و مواضع بیان و سعادت دنیا و عقبای ناگزیر آن مستغنی و بی نیاز گردد و نیز دلالت دارد که عقل سلیم حجت و رسول باطنی است چه غیر ذوی الاقول را شاید تدبیر و تفکر کنند و بصنع و معرفت پروردگار آگاه شوند.

پایان سوره ابراهیم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ (۱) وَبِمَا يَوْهَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُرْكَانُوا
 مُسْلِمِينَ (۲) ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَشْتَبُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۳) وَمَا
 أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَّيْنَا كِتَابَ مَعْلُومٍ (۴) مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا
 يَسْتَأْخِرُونَ (۵) وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ تَمْنُونُ (۶)
 نَوْمًا ثَانِيًا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷) مَا نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا
 بِاللَّيْلِ وَ مَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ (۸)

سورة الحجر

این سوره در مکه نازل شده بود و نه آیه و شصت و پنجاه چهار کلمه و در هر از
 هفتصد و شصت حرف است

در جواب تلاوت آن در خواص قرآن از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده
 فرمود هر کس سوره چهار را قرائت کند خداوند بتعداد مهاجرین و انصار بخواننده آن
 جواب عطا فرماید.

هر کس این سوره را با زعفران بنویسد و بشوید و بر نی که شیرش کم است از
 آن آب بنوشاند شیرش زیاد میشود.

و اگر فروشنده کالا این سوره را بنویسد و بر بازوی خود بیند خرید و فروش
 او زیاد شود و مردم علاقمند میشوند که با او دوستی و معامله کنند و باذن خداوند
 روزی او زیاد شود مادامی که این نوشته یا او باشد و این حدیث را از حضرت صادق

بنام خداوند بخشنده مهربان

الر یکی از حروف مرموز قرآنست این است آیات کتاب خدا و قرآنی که حق را از باطل روشن مینماید (۱) چه بسا کافران که میل و آرزو میکنند که ای کاش مسلمان شده بودند (۲) ای پیغمبر آنانرا رها کن که بفرود و در لذات دنیا و شهوات و آرزوهای مشغول گشته و گرم باشند تا بزودی نتیجه این کفرانی را دریابند (۳) ما هیچ قریه و ملک و ملتی را ناپود و هلاک نکردیم مگر آنکه دارای اجل و سر نوشت معین و معلوم بودند (۴) و آن مدت و اجل ملتها هرگز جلو و عقب و مقدم و مؤخر نخواهد شد (۵) کافران میگویند ای آنکه مدعی هستی که قرآنی از طرف خداوند بر تو نازل شده است بزعم ما تو شخص دیوانه ای هستی (۶) اگر در این دعوی خود خود راستگو هستی چرا در حضور ما علامه و فرشتگان نیایند (۷) ابرسول ما در جواب آنها بگو عاجز بنا به صالح و حکمت و ضرورت فرشتگان را نمیفرستیم و اگر بفرستیم دیگر برای کذب و هلاک ایشان مبعوثی قائل نخواهیم شد (۸)

بیز درایت کرده اند.

خلاصه مطالب این سوره عبارتست از آغاز آفرینش بشر، اصرار وجود آنها بر قصص و ارشاد و انداز خلاق و منع و حکمت پروردگار و تسلیم شاعر مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و آله.

ترجمه تالی: اِنَّ لَكَ اَيَاتِ الْكِتَابِ وَ الْقُرْآنِ مَبِينِ

در سوره بقره بیان کردیم که مقطعات ادبیل سوره و وفاتی هستند که بپ میکند آنها را پیغمبر و یا امام واسم اعظم از آن حاصل میشود علاوه بر آن اشاره است به مدت و اجل طایفه ای و بانقضه و ناپود شدن طایفه دیگر.

تلك اشاره است بآیات قرآن و عطف کرد قرآن را بر کتاب با آنکه هر دو یکی است از برای اختلاف الفاظ و معانی آنها و چون ختم نمود سوره ابراهیم را بذكر قرآن و بیان آنکه قرآن کفایت میکند برای نمود دین و دنیای اهل اسلام و سایر بشر در اینجا افتتاح فرمود باینکه قرآن کتاب روشن کننده ای است و حق را از

بساطل جدا می سازد و بیان میکند آیات آن حلال و حرام و اوامر و نواهی پروردگار را.

«ربما بود الذین کفروا» چه بسا کافران آرزو میکنند که ایگانی مسلمان شده بودند.

طبرمی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود روز قیامت چون اهل دوزخ را به جهنم برند و میان ایمان فاسقان اهل نماز و قبله هم می باشند کفار بر سبیل طعن و استهزاء گویند یا آنها شما که مسلمان بودید و نماز و روزه بها می آوردید امروز آن اسلام و نماز و روزه شما به حالتان سودی نبخشید و شما را از آتش جهنم خلاص نکرد یا ما که مسلمان نبودیم و نماز و روزه بها نیادردیم در اینجا گرفتار شده اید این گفتار بر مسلمانان کران آید و بسیار متأثر شوند و حالشان سخت گشته خدای تعالی از این سخن خشمش گیرد امر بفرماید تا همه مسلمانان اهل قبله را از دوزخ برون آورد در آنوقت کافران آرزو کنند که ایگانی مسلمان شده بودند و خداوند آنها را از جهنم برون می آورد.

در کالی ذیل آیه فوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود روز قیامت که میشود از جانب پروردگار امر میرسد نباید جز مسلمان کسی بهشت داخل شود و آنروز کفار آرزو می کنند و دوست دارند که ایگانی مسلمان بودند.

توبه تعالی : فرهم یا کلو و یجمعوا و یلههم الامل فسوف یعلمون
این آیه امر است به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ما کن این کافران را تا بصورت و کلم برانند و در لذات و شهوات دنیا و آرزوهای مشغول کننده سرگرم باشند بزرودی روزی آید که ایشان بدانند و نتیجه و عاقبت این کلمانی ها را دریابند و آن روز قیامت باشد که احوال خود و مؤمنان را ببینند و این آیه تهدید و وعید است و در حقیقه محتاج آنست هر چه میخواهید بها آورید عاقبت در قیامت بکفر و جزای عمل خود خواهید رسید.

صعید بن عبدالله در مصال الدراجات از جابر بن یزید جعفی روایت کرده گفت فرمود حضرت صادق علیه السلام امیر المؤمنین علیه السلام فرموده و تنبیه که من با شیعیان خود خارج

شوم و عثمان و پسرانش بیرون آیند طایفه بنی امیه در آن روز تمام آرزو کنند که ایکاش دست از تفاف خود کشیده و اقرار بولایت نموده و مؤمن بودیم.

قره نیالی : و ما اهلکنا من قرية الا و لها کتاب معلوم

ما هیچ شهر و دیار را نابود و هلاک نکردیم مگر آنکه دارای سر نوشت و اجل معین و معلوم بودند که ایشان را تا آنوقت مهلت داده بودند و بمقتضای حکمت پیش از آن هلاک نفرمودیم و هرگز جلو و عقب و مقدم و مؤخر نخواهد شد کافران خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند و میگفتند ای کسیکه قرآن از طرف خدا بر تو نازل شده بکمان ما نوردیوانه هستی چه ایشان دعوی بنو ن آن حضرت را مستبعد میدانستند عیب است از گفتار آنها که گاهی هم میگفتند ما حرام است و آن حضرت را بدو صفت متناقض نسبت میدادند چه سحر هدایت زیر کی و حیلت و عقل کار بستن و توانگر بود است و دیوانگی ضد آنها باشد و میگفتند بآن حضرت اگر راست میگوئی که تو پیغمبری چرا در حضور ما فرشتگان را پیادوی پروردگار پاسخ آنها را میفرماید ما فرشتگان را فردا فرستیم جز برای مصلحت و حکمتی که میدانیم و برای چنان گرفتن ایشان و اگر بفرستیم دیگر برای کفار و هلاکت آنها مهلتی نخواهیم داد و ما این قرآن را فردا فرستادیم نه آنکه شما گمان کنید که بانه محمد صلی الله علیه و آله است و مانگاه داور آن هستیم و نگهبانی و حفاظت خواهیم کرد آنرا از زیادی و همان و زوال و ابطال و بعضی از مفسرین گفته اند مرجع ضمیر له راجع است به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یعنی ما آن حضرت را نگاه داریم و حفظ کنیم از دست مشرکان و بی دینان و این آیه شاهد و دلیل است بر حادث بودن قرآن چه قدیم شاید منزل و محفوظ بوده باشد.

قره نیالی : و لقد ارمنا من قبلک فی شیع الاولین

ای محمد صلی الله علیه و آله ما پیش از تو رسولانی برای ملتهای گذشته فرستادیم و نبود پیغمبری که بآئینی بفرستیم و مورد استهزاء و تمسخر مردم نادان واقع نشود این آیه برای تسلی خاطر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده تا بداند این معامله که کافران با او میکنند پیش از این هم با پیغمبران دیگر همین رفتار را نمودند و عاباین ترتیب قرآن را در دل تبهکاران کافر افکنیم باو ایمان آورند یا نیاورند برای ابلاغ و انعام

إِنَّا نَحْنُ نُزِّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْخِ
الْأَوَّلِينَ (۱۰) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۱) كَذَلِكَ
فَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۲) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (۱۳)
وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَهْرَجُونَ (۱۴) لَقَالُوا إِنَّمَا سَكِرَاتُ
أَبْصَارِنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْجُورُونَ (۱۵) وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ
زِينَاتٍهَا لِّلنَّازِعَاتِينَ (۱۶) وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ

حجت از باب لطف ولی کافران بآن ایمان میآوردند و پرویه پیشینیان استهزاء مینمایند
اگر ما دردی از درهای آسمان دایروی ایشان بگشاییم و این کافران همه روز بآسمان
بالا روند برای عرق عادت و اعجاز ایمان بیآورند و بگویند چشمهای ما مضبوط گشته
و در تحت تأثیر جادوی محمد صلی الله علیه و آله قرار گرفته ایم و با انکار خود باقی خواهند ماند .
 سپس بیان میفرماید دلایل و آثار و آیات و بیناتی که بآن استدلال کنند بر وحدت
و یگانگی ذات پروردگار بقولش « و انما جعلنا فی السماء بروجا و زینات لِّلناظرین »
ما در آسمانها برجها مانند دوازده برج مشهور حصن ثور جوزاسرطان اسد سنبله میزان
عقرب قوس جدی دلو حوت که منازل ستارگان بسیار است ترتیب داده و برای بینندگان
بزیورها و زینت ما یاراستیم تا مردم نظر کنند و تأمل در آن نمایند و آگاه شوند
بوجود صنایع یکنانه و یکنامی و مانگه داشتیم و حفظ نمودیم آن را از هر شیطان
مردود و ملاموی و هر شیطانی که برای شنیدن خبر بد زدی تزدک میشد گرفتار تیر
شهاب میگردد .

طبرسی از این عبارتی روایت کرده که حضرت زکریا علیه السلام از رفتن بآسمان ممنوع بودند
بآسمان بالا میرفتند و میشنیدند اخباری که در زمین واقع خواهد شد و بر زمین بر میگشتند
و آنرا بگفته میکنند آنها هم انعام میکردند و انتشار میدادند در میان مردم حضرت

ما خود قرآن را بشو نازل کردیم و خود ما آن را نگهبانی و حفاظت خواهیم کرد (۹)
 ما پیش از تو نیز برای ملت‌های گذشته رسولانی فرستادیم (۱۰) و نبود رسول و پیغمبری
 که بقومی فرستیم و مورد استهزاء و تمسخر مردم نادان واقع نشود (۱۱) باین ترتیب
 ما قرآن را در دل تبهکاران کافر داخل نمودیم (۱۲) کافران بآن ایمان نیاوردند و بر دوشه
 پیشینیان استهزاء مینمایند (۱۳) و اگر دوی از آسمان بر روی ایشان بگشاییم
 بآسمان بالا روند (۱۴) میگویند چشمهای معصوم رگشته و تصدق نماید
 جادوی محمد ﷺ قرار گرفته ایم و بانکار خود باقی خواهند
 ماند (۱۵) ما در آسمانها برج ما و قلاعی تربیب
 و برای پندگهان بزبور هاد و زینت
 ها بنا داشتیم (۱۶)

عینی که متولد شد و خداوند از رابه پیغمبری مبعوث فرمود از رفتن سه آسمان ممنوع
 شدند هنگامیکه نور مقدس پیغمبر خاتم الملوک نمود از رفتن بآسمانهای اول و دوم و سوم
 ممنوع گردیدند و هر شیطانی که میخواست خبری از آسمان دزدیده بشنود گرفتار
 تیر شهاب میشد و تیر شهاب ستاره و صودی از نور میباشد که در آسمان کشیده میشود
 و از شدت روشنائی مانند آتش است در نظر ما و بعضی آن را مشاهده میکنیم و
 تیر شهاب از عیزات پیغمبر اکرم ﷺ است چه پیش از تولد آنجناب نبوده و دیده
 نشده و بعضی گفته اند شهاب شیاطین را میسوزاند و هلاک میگرداند و این عباس گفت
 شهاب میسوزاند ولی هلاک نمیکند.

این بابویه ذیل آیه «الا من استرق السمع فانیعه شهاب مبین» از حضرت
 صادق علیه السلام روایت کرد مفرود شیطان پیوسته بآسمانها میرفت و تجسس مینمود زماعنی
 که پیغمبر اکرم ﷺ از حادثه آینه متولد گردید - آن بانو فرمود چون بر رسول
 اکرم حامله شدم مانند سایر زنان احساس سنگینی حمل نمودم و آنچه سایر زنان
 می دیدند من ندیدم و در عالم رؤیا شخصی بمن گفت ای آینه مرده و بهار به بتوبه
 که بهترین افراد بشری حامله شده ای چون موقع وضع حمل در رسید و آب زرد گوار
 از کتم عدم بر مرده وجود منتقل گردید چنان نوری ساطع گردید که زمین و آسمان

إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ (۱۸) وَالْأَرْضُ مَدَدًا هَا وَالْقِيَا
فِيهَا رَوَاسِي وَأَلْبَتَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ (۱۹) وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا
مَعَايِشَ وَمَنْ لَكُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ (۲۰) وَإِنِّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ
مَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بَدَدٌ رَمَلٌ (۲۱) وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاجِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً فَأَخْرَجْنَا كُنُوزَهُ وَمَا أَكْمَرَهُ بِخَزَائِنٍ (۲۲) وَإِنَّا لَنَحْنُ لَنَجْزِي

و نُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ (۲۳)

روشن شد و فرزندان دستها و زانوهای خود را بمالت سجده بر زمین گذارد و خداوند
را سجده کرد و چون سر بسوی آسمان نمود نور جمالش آسمان را منور ساخت و در
همان موقع تیرهای شهاب بسوی شیاطین برتاب میشد که آنها بسوی آسمان بالا بردند
مردم مکه و قریش چون حرکت سیارات و شهاب را دیدند متوحش شده و تصور می
کردند که قیامت برپا خواهد شد همگی ترسیده که از بزرگان و مرد با نفوذی
بود رفته و چگونگی را استیصال نمودند مغیره گفت با آسمان نظر کنید و ستارگانی که
در تاریکی شب در سحرا و دریاها و اکنای شما هستند بشکر بدچنانچه زایل شده باشند
قیامت برپا شده ولی اگر در جای خود مستقر هستند بدانید که امر مهمی بوقوع
پیوسته است.

در شهر مکه مردی یهودی یوحنا نام بود که از دانشمندان یهود به شمار میرفت
و چون حرکت غیر عادی ستارگان را مشاهده نمود بسوی خانه های قریش رفته و پرسید
آیا در میان شما طفلی متولد شده است گفتند خیر یهودی گفت دروغ میگویید در
تورات دیده ام که در مثل چنین شیئی آخرین پیغمبران که افضل انبیاء است از مادر
متولد میشود و آن پیغمبری است که در تورات ما از او بحث شده و نوشته اند که چون
آن پیغمبر متولد شود شیاطین را با تیر شهاب میزنند که داخل آسمانها نشوند مردان

و ما اورا از هر شیطان مردودی حفظ کردیم (۱۷) و هر شیطانی که برای استراق سمع نزدیک میشد گرفتار تیر شهاب میکردیم (۱۸) زمین را بگسترده و در آن کوه های بلند ایجاد کرده و از تمام درستی ها و گیاهها بطور متناسب و بر وفق حکمت رویا میدیم (۱۹) و برای معاش شما و آنچه که شما قادر بارزاق آنها نیستید (از قبیل پرندگان و چرندگان و غیره) وسیله فراهم آوردیم (۲۰) هیچ چیزی نیست مگر آنکه خزانه ها و انبارهای آن پیش ما است و لی ما قدر مورد لزوم و مطابق مصلحت بخلق میرسانیم (۲۱) و ما باد را برای تلقیح و بار آوردن نباتات فرستادیم و از آسمان باران رحمت باریدیم که از آتش سیراب شوید و البته شما نمیتوانستید آبر را در خزانه جمع آوری نموده و متمرکز بسازید تا در اختیار شما قرار بگیرد (۲۱) این ما هستیم که زنده کرده و میمیرانیم و ما وارث تمام مردم و در گذشتگان میباشیم (۲۳)

قریش بخانه ما رفته و از مواد جدیدی تحقیق نمودند معلوم شد که خداوند بعباده پسری عطا نموده یهودی در خواست نمود که آن طفل را باو نشان بدهند بخانه آمنه رفته و از او تقاضا کردند که فرزندی را بآن عالم یهودی نشان بدهد همینکه یهودی چشمان نوزاد را دیده و جامه از کف طفل دور کرده و خیال سیاهی که بر آن موهای رسته بود مشاهده کرد از هوش برفت و بر زمین افتاد چون بعل آمد بمردم قریش گفت این طفل پیغمبر آخر الزمان است و با شمشیر شما را هلاک خواهد کرد و با تولد او نبوت و پیغمبری از بنی اسرائیل برای همیشه خارج شد مردم متفرق شدند گفته های آن مرد یهودی بین اهالی مکه منتشر شد و در باره آن گفتگو میکردند و بعضی هم انداختن شهاب را بشیاطین انکار و تکذیب مینمودند از طرف دیگر شیاطین چون از ورودها آسمانها ممنوع و محروم شده بودند نزد شیطان بزرگ جمع شده علت را جوینا گشتند شیطان بآنها گفت در جستجو باشید و تحقیق کنید که در دنیا و روی زمین چه امر مهمی روی داده است گفتند خبری نیست و ما چیز تازه ای ندیده ایم شیطان گفت اینک من شخصا در مدد تحقیق بر میآیم و با کثاف جهان و مشرق و مغرب حرکت نمود چون بمکه رسید حرم را پر از فرشتگان دید و جبرئیل را بر در حرم مشاهده نمود که با حربهای در دست ایستاده همیشه قصد ورود بحرم نمود جبرئیل او را دور

و لقد علمنا المعتقد من منكم ولقد علمنا المستأخرين (۲۴) و ان ربك هو
 يعفرهم الله حكيم عليم (۲۵) ولقد خلقنا الانسان من صلصال من حميا
 مسنون (۲۶) و الجن خلقناه من قبل من نار السموم (۲۷) واذ قال ربك
 للملائكة اني خالق بقرآ من صلصال من حميا مسنون (۲۸) فاذا
 سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين (۲۹) فسجد الملائكة كلهم
 اجمعون (۳۰) الا ابليس الى ان يكون مع الساجدين (۳۱)

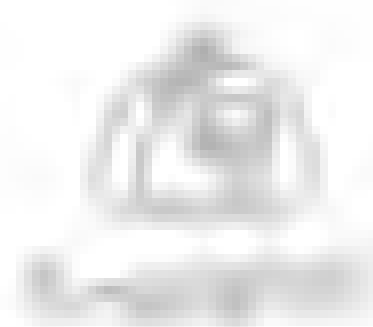
نموده و از ورودش جلوگیری کرد شیطان با تضرع از جبرئیل سؤال نمود که چرا
 خیل فرشتگان حرم آمده و بدینا آمده اند جبرئیل فرمود پیغمبر این امت متولد
 گردیده و از آخرین و برترین و بهترین پیمران است گفت ای جبرئیل آیا من در
 وجود این پیغمبر سلطه و نصیب دارم فرمود خیر گفت درامدادی بی خواهم داشت
 در جواب گفت آری شیطان گفت همین مرا کفایت خواهد نمود .

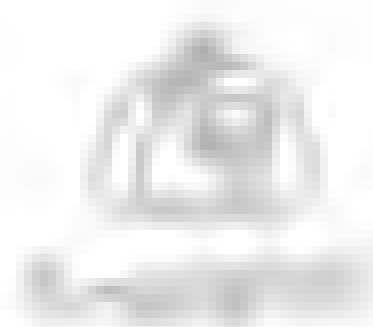
همی بیان مفرماید آثار و علامی که در زمین پیا فرید بقولش « و الارض
 مدوناها و القینا فیها رواسی و ابتنا من کل شیئی موزون » زمین را بگستر دیم و در
 آن کوه های بلند ایجاد کرده و از هر چیزی بطوری متناسب و بر وفق حکمت در
 آن کوه رو پائیدیم و زمین مانند معادن طلا و عرم و مس و آهن و قلع و سرب و زریخ
 گوگرد و املاح و اجزاء معدنی و غیره و مراد بموزون مقدار حاجت است بدون زیاده
 و نقصان بحسب اقتضاء و مصلحت موزن است چنانچه بعضی از مفسرین گفته اند تا ایراد
 کنند چرا موزن گفت و مکمل و حدود گفت آنکه جواب دهند غایت و انتهای کمال
 و عدد بوزن برگردد هر چنانکه لکم فیها معایش و من لستم له بر ازقین « و برای معاش
 و از تزاق شما و آنهاییکه شما با بر تزاق آنان قادر هستید مانند پرندگان و چرندگان
 و حیوانات و غیره و سیله ای فراهم آوردیم یعنی در روی زمین برای شما انواع و اقسام

ما ایم که گذشتگان و آیندگان را می‌شناسیم (۲۴) و آن پروردگار تو است که تمام
 خلایق را معشود مینماید و کارهای او از روی حکمت و دانش است (۲۵) و بتعقیق
 ما بشر را از گل فشرده شده قدیمی که تغییر شکل یافته می‌فرستیم (۲۶) و پیش از
 آن از آتش گداخته شده بنی‌جان و اخاق کرده بودیم (۲۷) روزی پروردگارت بفرشتگان
 فرمود که من از گل ولای قدیمی تغییر یافته انسان را خلق خواهم کرد (۲۸)
 چون آن موجود معتدل را بوجود آوردم و از روح خود در او دمیدم
 تمام شما باید بر او سجده کنید (۲۹) تمام فرشتگان
 طاعت پروردگار بسجده در آمدند (۳۰) مگر
 ابلیس که از امر خداوند سر پیچیده و از
 سجده کنندگان نبود (۳۱)

معیشت و اسباب زندگانی در دنیا را آماده نمودیم و بندگان و حیوانات را خداوند
 روزی میدهد نه شما و شاید که بگوئید ما روزی و هزینه مخارج آنها را داده و
 متحمل مفقود می‌شویم. و چیزی نیست که از آسمان فرود آید یا از زمین روییده شود
 مگر آنکه خزینه‌ها و انبارهای آن در نزد ما است و بقدر لزوم و مطابق مصلحت
 بخلق میرسانیم و مراد بخراین پروردگار مقدرات اوست و از اینجا است که معصوم
 و ائمه طاهربین در دعا می‌فرمایند «یا من لا تنفخ خزائن» ای کسیکه خزاین تو با آخر
 نرسد و نابود نگردد چه مقدرات او را نهایت نیست و هر وقت اراده اش تعلق بگیرد
 و مصلحت باشد ایجاد میکند و می‌آفریند و خزاین در اینجا اشاره بقدرت و توانایی
 پروردگار است بر ایجاد اشیا و مقصود از انزال عطا کردن رزق و روزیت و اینکه
 تمام خیرات از جانب خدا است و عطا نمیکند و نمی‌بستند بکسی مگر بوفق مصلحت
 و احتیاج آن شخص.

این بابویه در آیه «و ان من شیئی الا عندنا خزائنه» از حضرت صادق علیه السلام روایت
 کرده فرمود وقتی که حضرت موسی علیه السلام در کوه طور بمناجات با خداوند مشغول
 بود هر من کرد پروردگار از این خود را بمن پنهان خطاب رسید ای موسی خزاین
 من اراده منست که بسپرد و خواستن چیزی چون اراده کنم بشود فوراً ایجاد میشود و این



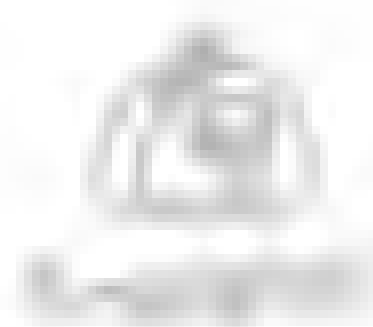


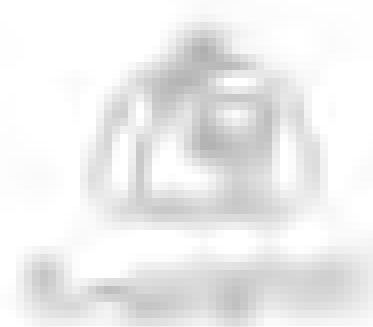
قَالَ يَا ابْنِ آدَمَ اَلَا تَتَّكِفُ مَعَ الْمَاجِدِينَ (۲۲) قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ
 خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۳) قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۲۴)
 وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۲۵) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يَبْعَثُونَ (۲۶)
 قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۲۷) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۲۸) قَالَ رَبِّ بِمَا
 أَغْوَيْتَنِي لَأَرِيَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَاغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۲۹) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ
 الْمُخْلَصِينَ (۴۰) قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (۴۱)

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که بابو بصیر فرمود خداوند زمانی که نار سموم را
 که آن آتشی بود بدون درد و حرارت و گرمی خلق و ایجاد نمود از آن جان را
 بیافرید که مارج نام او بود و جفتی برای او خلق فرمود بنام مارچه و از ایشان جن متولد
 شده از جن طوایف بیشماري پدیدار شد که شیطان نیز از آنهاست و نوالد و تناسل
 آنها بر و ماده تو امان و باهم بوجود میآید بطوریکه تعداد آنها را جز خدا نداند و
 و شیطان از آن جن بنام لیلیاترزیج نمود که در یک شکم باقیست و طوایف در شکم دیگر
 قطعی و نقطه را بزاید و از آنها نسل شیطان رو باز دیار گذارد که با شکل گوناگون
 و بصورت مورچه و پشه و ملخ و مگس و پرندگان و در همه جا منتشر و پراکنده
 شده و در اکثاف کره ارض جای گرفتند بطوریکه در بیابانها و نیز ابرها و راهها
 و جنگلها و مجاری آب و نهرها و محل حیوانات سکونت نموده بودند خداوند بنی
 جان را در فضا و هوا ساکن گردانید و اولاد جن را در آسمان دنیا سکونت داده و
 آنها را بعبادت و اطاعت امر فرمود آسمان بر زمین فخر و مباهاات کرد که خداوند
 مرا فوق تو قرار داده و محل فرشتگان و عرش و کرسی و ستارگان و خزانه های
 رحمت خود ساخته و از من وحی نازل میشود زمین هم بتفاخر پرداخته و میگفت در
 من درخت های بر میوه و آبهای جاری و چشمه سارهای بیشمار میباشد آسمان باو

خداوند به شیطانان فرمود چه چیز ترا بر آن داشت که بآدم سجده نکردی؟ (۳۲) شیطان گفت من بشری را که از گل کهنه خلق نموده‌ای سجده نخواهم کرد (۳۴) خداوند فرمود اینک که سجده نمیکنی از قرب جوارما خارج شو که تو مردود درگاه ما هستی (۳۵) و تا روز جزا و قیامت لعنت ما بر تو مقدر گردید (۳۵) شیطان گفت پروردگارا مرا تا روز رستاخیز مهلت عطا فرما (۳۶) خداوند فرمود بتو مهلت دادیم (۳۷) تا روز همین و وقت معلوم (۳۸) شیطان گفت خداوند اکتون که مرا گمراه نمودی من نیز در روی زمین بهر را بزیبایی‌ها بفریبم و همه را آنها را گمراه کنم (۳۹) مگر پندگان خواست را (۴۰) خداوند فرمود همین اخلاص و درستی راه مستقیم و وصول بقرب من است (۴۱)

گفت همین قدر میگویم که در تمام روی زمین کسی نیست که ذکر خدا نماید و زمین بدرگاه خدا ناله نمود لذا رسید ای زمین ساکت و آرام بگیر من از خاک تو موجوداتی بیافرینم که شهادتی باجن نداشته باشند و با آنها عقل و علم و کتاب و زبان گویا عطا کرده و از کلام خود برایشان نازل خواهم ساخت و تمام شرق و غرب و شمال و جنوب پشت ترا از آن مخلوق پر میکنم که بر آسمان بتوانی از وجود آنها لعل و مباهات نموده و بر خود بیالی زمین آرام و ساکت شد و از خداوند درخواست نمود که مخلوقات را به زمین فرود آورد تا عبادت نموده و مرتکب معصیت نشوند خداوند جن را از آسمان بزمین فرود آورد و آنها هفتاد هزار طایفه بودند و سالیان دراز بعبادت پروردگار مشغول بودند و چون شیطان زیاد عبادت مینمود خداوند او را با آسمان دنیا برده و پس از هزار سال عبادت با آسمان دوم منتقل گردید و همینطور تا با آسمان هفتم برده شد و بعدی در عبادت خداوند کوشا و سعی بود که فرشتگان یکدیگر میگفتند خداوند چه قدرتی در وجود این مخلوق ایجاد فرموده که اینقدر خدا را ستایش و پرستش میکند پس از چندی خداوند اراده فرمود که آدم را بیافریند. بیبرئیل امر فرمود که بزمین رفته هشتی از خاک مشرق و مغرب و سهل و سخت زمین بیاورد که از آن خاک موجودی بیافریند که برترین خلاق باشد شیطان فوراً بزمین آمده گفت





اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ اِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ (۵۲) قَالُوا لَا تُوحَلِّ
 اِنَّا نَبْشُرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۵۳) قَالَ ابْشُرْ تَمَوَّلِي عَلٰى اَنْ مِّنْى الْكِبَرُ فَبِمَ لَيْسَرْوَن (۵۴)
 قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تُكُنْ مِنَ الْغَالِطِينَ (۵۵) قَالَ وَ مَن يَلْتَمِظُ مِن رَّحْمَةِ
 رَبِّهِ اِلَّا الصَّالُّونَ (۵۶) قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ اَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۵۷) قَالُوا اِنَّا اُرْسِلْنَا
 اِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ (۵۸) اِلَّا آلَ لُوطٍ اِنَّا لَمُنَجِّوهُمْ اَجْمَعِينَ (۵۹) اِلَّا امْرَاَتَهُ
 قَدَرْنَا اِنَّمَا لَمِنَ الْفَٰرِطِينَ (۶۰)

پردهای حائل نمود و برای جریان معده روده‌های بیافرید و منظور گردش خون رگ‌ها
 و حرکتی خلق کرد که مبدأ آنها و نین است که خون را از قلب گرفته و تمام بدن
 بوسیله رگها منتشر می‌سازد که از جمله چهار رگ خون را بدماغ میرساند و چهار رگ
 دیگر به شش‌ها و چهار رگ بگوشی‌ها چهار رگ دیگر به لب‌ها و دو رگ به صدقین و دو
 رگ بزبان و دو رگ بدهان و ده رگ به پشت و ده رگ بشکم و سایر اعضاء بدن نیز رگ‌هایی
 خون را جریان میدهند که تعداد آنها را جز خدا نمیداند

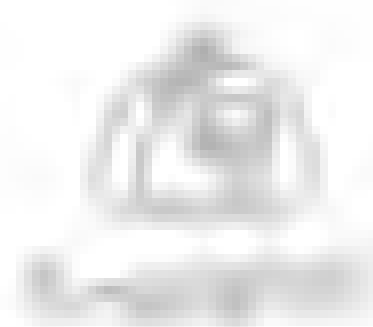
هر يك از اعضاء بدن منشأ اثر و دارای خاصیت و اهمیت مخصوصی است
 چون زبان که ترجمان و جود و چشم‌ها که بمنزله دو چراغ و گوش‌ها برای شنیدن
 و دست‌ها چون بال‌ها و پاهای شخص در حکم سیاره و آلت معرکه و قلب را ستون
 بدن قرار داد که چون سالم و بی عیب باشد تمام وجود و بدن سالم است و چنانچه
 فاسد و علیل شود تمام بدن دچار اختلال و فساد میگردد خلاصه خداوند متعال بر
 این هیئت آدم را خلق فرمود و فرشتگان امر نمود که آن مخلوق را در پوست
 بگدارند و چون جسدی بی روح بود موجب تعجب فرشتگان گردید چونکه تا آن موقع
 مخلوقی بدان صورت و هیئت ندیده بودند و این است معنای آیه مبارکه «هل اتی
 علی الانسان حین من الدهر لم یکن حیثاً مذکوراً» یعنی انسانی باین وصف و شکل
 وجود نداشت.

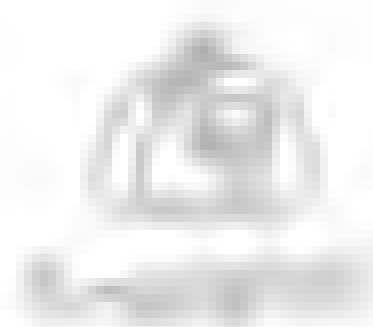
که چون بر او وارد شده و سلام کردند ابراهیم بایشان گفت من از ورود ناپسندم شما خائف و ترسانم (۵۲) فرشتگان باو گفتند ترس ما آمده ایم که تو را بوجود پسری دانا بشارت و مرزده دهیم (۵۳) ابراهیم گفت مراد این من پیری بشارت فرزند میدهم چه علامت و نشانه بر این مرزده خود دارید (۵۴) گفتند براستی و حقیقت ما بتو بشارت میدهم و تو باید از لطف خدا مایوس باشی (۵۵) ابراهیم جواب داد از لطف خداوند جز مردم گمراه کسی دیگر توحید نمی شود (۵۶) ابراهیم از آنها سزاوار نمود که ای رسولان پروردگار شما برای چه منظوری آمدهاید (۵۷) فرشتگان گفتند ما مأمور عداوت قوم تبهکار لوط بدعمل هستیم (۵۸) مگر خانواده و بستگان خود لوط که همگی آنها را نجات خواهیم داد (۵۹) جز هیالش که مقرر است با عداوت خود کان باشد (۶۰)

در کافای خلیل آیه «فَاذا سُوِّيْتَهُ وَغُصِّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِ قَوْمِ الْمَسْجُودِينَ» از همین اذینه روایت کرده گفت از حضرت صادق علیه السلام سئوال کردم که چگونه روح بر آدم دمیده شده و آن از چه روحی بوده فرمودند آن روح و روحی که در عیسی علیه السلام دمیده شده از یک جنس و هر دو مخلوق خداست.

و نیز از محمد بن مسلم روایت کرده گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم نفخ روح بر آدم چگونه بوده است فرمود روح مانند باد متحرك است و آن را روح میگویند چون از دایح مشق گشته و مانند باد در جنبش و حرکت است و اینکه خداوند آن را بخود نسبت داده و فرموده «من روحی» از آن جهت است که برگزیده خداوند بوده همانطوریکه میفرماید «ییتی» یعنی کعبه را میان تمام اماکن برگزیده یا آنکه میفرماید «رسولی» مراد آنست که پیغمبر اکرم علیه السلام در بین انبیاء بخود نسبت داده و برگزیده و البته تمام آنها مخلوق و مصنوع پروردگار بوده و حادث میباشند و مدبر آنها خداوند عالمیان است.

و نیز از محمد بن مسلم روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم اینکه روایت کرده اند که خداوند آدم را بصورت خویش آفریده چه معنی دارد فرمودند مراد صورت مخلوقه حلالی است که خداوند آنرا از سایر صورت ها برگزید و بخویش





آتش و فرمود اول مصیبتی که در عالم بوجود آمد از شیطان بروز کرد خداوند امر فرمود او را که سجده کند بر آدم و او امتناع نمود پروردگار او را از قرب جوار خود دور گردانید و امت کرد او را و نامیده شد بر حیم خداوند بذات و جلالت خود سوگند یاد نموده که هر آنکسی عمل بقیاس کند با شیطان او را به پست ترین درجات دوزخ داخل گرداند.

و در روایت دیگر آنحضرت فرمود: دروغ گفت شیطان که از آتش آفریده شده چه او را خداوند از آتش درخت خلق فرموده چنانچه میفرماید در سوره پس آیه ۸۰ «الذی جعل لکم من الشجر الاغضر نارا» خدا است که از درخت سبز برای شما مردم آتش قرار داده تا هر وقت بخواهید بر افروزید و درخت از خاک رویده میشود پس اصل شیطان نیز از خاک باشد.

شیطان گفت پروردگارا اکنون که مرا از قرب جوار خود براندی و لعنت کردی پس مرا تا روز رستاخیز مهلت و طول عمر عطا فرما خداوند فرمود تو از جمله مهلت دادگانی تلاوژ معین و وقت معلوم.

ابن بابویه در ذیل آیه «فانك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم» از این علاوه و از روایت کرده گفت شخصی از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود که مراد از وقت معلوم چیست فرمود روزی است که تقصیر صورت میدهند و شیطان در میان نفع اول و دوم شواهد مرد.

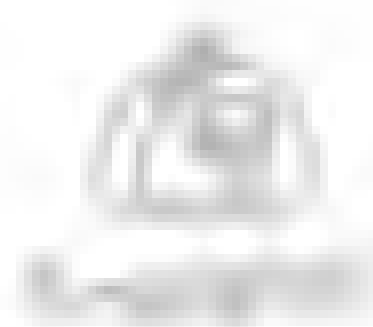
عیاشی از اسحق بن عمار روایت کرده گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم روز معلوم که پایان مهلت شیطان است چه وقت میباشد فرمود شما خیال مینمایید که آن روز قیامت است که خداوند خالق را بعثت میفرماید خیر آن روز نیست بلکه مراد روز قیام قائم ما آل محمد علیهم السلام است که چون قیام مینماید شیطان در مسجد کوفه حضور او میرسد و میگردد و ای از امروز و آنروز آنحضرت شیطان را میگیرد و گردن میزند و آن روز وقت معلوم است.

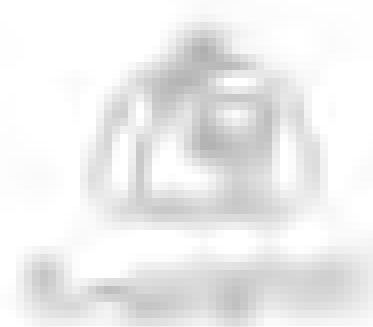
قرآن نمائی: قال رب بما اغویتنی لا یزیتن لهم فی الارض ولا غوینهم اجمعین شیطان گفت پروردگارا الحاق که مرا گمراه نمودی من نیز در روی زمین پسر را

بزیبائی‌ها بفریب و همه آنها را گمراه کنم جز بندگان خالص را، اول مثنوی که جبری مسلک شد و سخنان جبر گفت شیطان بود و نصحت شمس که عدل گفت و اعتقاد بعدل خدا پیدا کرد آدم بود چه لو پس از ارتکاب معصیت گفت و بنا ظلمنا انفسنا پروردگارا ما بر لیس خورد ستم کردیم پس آدم اقرار و انتراف نمود که معصیت و گمراهی از جانب خودش میباشده از طرف خدا ولی شیطان نسبت گمراهی را بخداداد و گفت پروردگارا مرا تو گمراه کردی پس هر بشری که آدمیست دارد اقتدا بآدم کند و معتقد بعدل خدا باشد و اگر جنبه بهیمیت دارد بهشیطان و اعتقادات او که جبر است اقتدا نماید و عجب آنست که شیطان اغوا و گمراهی خود را بخدا نسبت داده ولی اغوا و گمراهی تمام خلایق را بخود حواله کرده و مقصود از بندگان خاص و مخلص ائمه معصومین و پیروان خاص آنها میباشد.

این بابویه از حضرت صادق علیه السلام ذیل آیه «هذا صراط علی مستقیم» روایت کرده فرمود منظور از صراط امیر المؤمنین علیه السلام میباشد و این راه علی علیه السلام است که مستقیم و مایه هدایت و سعادت عالم بشریست و این حدیث را در کافی نیز روایت کرده است ابن شاذان در کتاب مناقب امیر المؤمنین که یکصد منقبت در آن ذکر نموده در منقبت هشتاد و پنج روایت نموده که حضرت باقر (ع) فرمود پدرم امام زین العابدین فرمودند روزی عمر بن خطاب در حضور پدرم اکرم علیه السلام از جای خود بلند شده عرض کرد ای رسول خدا همیشه در باره علی بن ابیطالب میفرمایند این منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی که تو یا علی بمنزله هارون نسبت بموسی نزد من میباشی جز آنکه پس از من نبوت و پیغمبری وجود نخواهد داشت مقام هارون موسی در قرآن تصریح و بیان گردیده ولی برای علی در قرآن ذکر نشده است پیغمبر اکرم از گفتار او سخت غضبناک شده فرمودند ای عرب خشن ای غایب مگر قول خداوند را که در قرآن میفرماید «هذا صراط علی مستقیم» را شنیده ای.

قوله تعالی: «ان مبادی لیس لك عليهم سلطان» ای شیطان تو هرگز به بندگان مخلص من تسلط و فرمانی نخواهی داشت چه ایشان بهصفت من محفوظ باشند و تو را بر دل آنها راهی نیست و بندگان مرا بوسوسه در گناهی یفکنی که عفو من از آن تلافی شود تا





وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۸۱) وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ
يُوتُوا آمِنِينَ (۸۲) فَآخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ مُضْغِينَ (۸۳) فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ (۸۴) وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ
السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْصَبِ الصَّبْرَ الْجَمِيلَ (۸۵) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۶)
وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمُنَاقِبِ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (۸۷) وَلَا تَقْنُتْ عَنِّيكَ إِلَىٰ
مَا مَتَعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفَضْنَا جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۸۸)

ترجمه تفسیری: پس عبادی انی! اما انفور الرحیم وان عذابى هو العذاب الهم
این آیه خطاب به پیغمبر ﷺ است بندگان مرا آگاه ساز که من خدائی بخشنده
و بسیار مهربان هستم. ابن ابی رباح که از جمله صحابه است روایت کرده روزی با
جماعتی در مسجد المعرام نشسته حدیث می‌کردیم و می‌شنیدیم ناگاه پیغمبر اکرم ﷺ
از در بنی شیبه وارد شد توجیهی بنا کرد فرمود چرا می‌خندیدند و بودند چون بزرگ
چهره اسود رسید باز گردید و گفت جبریل این ساعت فرود آمد و گفت پروردگار
عالم می‌فرماید چرا بندگان مرا ناله می‌کنی و آیه فوق را آورد و فرمود اگر بندگان
مقدار غم پروردگار را بدانند هیچ‌کس از هیچ حرامی پرهیزد و چنانچه قدر عذاب
او را بدانند خود را در عبادت هلاک کنند سپس شروع می‌کند بدستان حضرت ابراهیم
و آمدن فرشتگان بصورت مهمان بر او که بشارت دادند او را باسحق و هلاک قوم
لوط و ما شرح آن را در سوره هود مفصلاً بیان نمودیم و همچنین شرح و داستان اصحاب
ایکه قوم شعب و اصحاب حبر که نمودیان باشد در آن سوره بیان کردیم بآنجا
مراجعه شود.

ترجمه تفسیری: ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و انھا لیسبیل عظیم

یعنی در هلاکت قوم لوط برای هوشندان و اهل فراست عبرت‌ها است.

در مسائل الدرجات از عبدالرحمن بن کثیر روایت کرده گفت حضور حضرت

از آیات و نشانی‌هایی که برای آنها می‌فرستادیم اعراس و دوری می‌نمودند (۸۱) آنها در دل کوه خانه‌هایی می‌ساختند که از خطر در امان باشند (۸۲) ولی در سبیده دم يك روزی عذاب آسمانی آنها را هلاك نمود (۸۳) ما آسمانها و زمین و آنچه را که بین آنهاست جز بر اساس عتین و حکمت صحیح نیافریده‌ایم و محققاً ساعتیاست خواهد آمد و تو ای پیغمبر از مردم غافل و منکر بغویی و خوشی در گذر (۸۴) چونکه پروردگارت آفریننده دانایی هست (۸۵) و ما بر تو ای محمد ﷺ هفت آیه حمد و این قرآن با عظمت را فرستادیم (۸۶) از آنچه که به گروهی از مردم کافر عطا کردیم چشم فرو بند که آنها برای آزمایش ایشانست و برای آنها غصه مفود و موعنین را زیر نظر لطف و تواضع خود قرار ده (۸۷) ای پیغمبر مردم به گومن از طرف پروردگار با دلایل روشنی برای ترسانیدن شما از عذاب خدا آمده‌ام (۸۸)

صادق علیه السلام برای ادای فریضه حج مشرف بودم روزی آنحضرت بالای کوه تشریف بردند نظری بآمرم نمود فرمود چه بسیارند ضحوة و ناله کنندگان و چقدر اندك است حاج و حج کنندگان داود رقی حضورش عرض کرد ای فرزندان رسول خدا آیا خداوند دعای تمام این غلایق را که مشاهده می‌کنیم با چاب‌همیرسانند آنان درامی آمرزد فرمود وای بر تو ای ابا سلمان خداوند نمی آمرزد کسیکه باو شرک آورده‌اند و برای ذات مقدسش شرک و همنا قائل هستند و هر آنکه منکر ولایت امیر المومنین علیه السلام باشد مانند کسی است که بت می‌پرستد عرض کردم حضورش آیا این مردم را می‌شناسید و دوستان را از دشمنان تمیز می‌دهید فرمود ای بر تو هیچ بنده ای متولد نمی‌شود مگر آنکه هنگام تولدش میان دیدگان او نوشته شده مؤمن یا کافر و آیه را تلاوت نمود و فرمود ما همه می‌شناسیم دوستان خود را از دشمنان.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود یای بکر حضرت می‌ایستد مخلوقی مگر آنکه میان جبین او نوشته شده مؤمن یا کافر لکن آن از نظر شما و مردم پنهان است و آن مکتوب از امام دآل محمد ﷺ پوشیده نمی باشد و کسی دارد بر ما نمی‌شود جز آنکه می‌شناسیم او را که مؤمن است یا کافر سپس تلاوت فرمود آیه مزبور را و این حدیث را شیخ مفید در کتاب اختصاص نیز نقل نموده است.

عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود روزی امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه تشریف داشتند بانویی با شوهر خود وارد شد حضور آنجناب و از رفتار شوهر شکایت نمود آنحضرت بسود شوهر حکم فرمود بانو در غضب شد و گفت بخدا قسم حکم بعدالت فرمودی و خدا از حکم تو وضایت ندارد امیر المؤمنین علیه السلام توجهی بآن بانو کرد و فرمود ای زن سلیطه و دروغگو وای کسیکه حیض نمی بینی از معالیکه زنان حایض میشوند آن بانو بمحض اینکه این فرمایشات را شنید بدش بلرزه افتاد و سرعت خارج شد و میگفت وایلا از این سخن زشتیکه حضور امیر المؤمنین علیه السلام گفتند در این راه مردی بهیئت که یکی از معاندین بود باو رسید گفت ای کنیز خدا چه شد تو را نخست سخنانی بامیر المؤمنین علیه السلام گفتی که مرا مسرور و خوشحال نمودی پس ترسیدی و فرار کردی آن بانو گفت سزاوار نیست با زن اجنبی میان راه سخن بگوئی گفت ترا بعدا سوگو کند مرا از این واقعه آگاه نما آن بانو گفت بعدا قسم امیر المؤمنین علیه السلام از منویات و باطن من خبر داد و از خود من بیاطن بهتر اطلاع دارد از زمانیکه من با شوهرم از دواج گردهام این مطلب را از او پوشیده داشتم من مانند سایر زنان از محل معهود حایض نمیشوم مردی بهیئت حضور امیر المؤمنین علیه السلام مراجعت نمود و عرض کرد بعدا قسم ای امیر المؤمنین علیه السلام من نمی دانستم که حضرت از عام کلمات اطلاع دارید فرمود ای بر تو ای پسر حریت خداوند ارواح را در هزار سال پیش از خلقت اجساد آفرید هنگامیکه ارواح را در اجساد داخل کرد میان جبین آنها نوشته شد مؤمن یا کافر و همانطور باقی هستند تا روز قیامت سپس نازل کرد آن موضوع را در قرآن بر پیغمبرش بقولش «ان فی ذلک لآیات للمتوسمین» و رسول اکرم اهل فراست بود بعد از آن حضرت من اهل فراست هستم و پس از من ذریه و اولاد گرام من اهل فراست خواهند بود وقتی نظر کردم بسوی آن بانو خبر دادم او را از باطنش و دروغ نگفتم و اطلاع من از باطن اشخاص از روی علم کلمات نمی باشد که تو گمان کرده ای اینها علوم و دانشی است که خداوند بخلفا و امامه و جانشینان خود در روی زمین عطا فرموده .

در کافی ذیل آیه «ان فی ذلک لآیات للمتوسمین» از اسباط بن سالم روایت کرده گفت حضور حضرت صادق علیه السلام بودم مردی وارد شده و معنای این آیه را سؤال

کرد فرمود مراد از متوسلین ما ائمه هستیم و راه ما راه ثابت و برقراری است. و این حدیث را در کتاب بصائر الدرجات صفار و نیز شیخ مفید در کتاب اختصاص روایت نموده اند. یزیدانی که فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود از فراسه شخص مؤمن پرهیزید که بنور خدا می بیند.

کلمه توسم به معنای فراست و هوشمندی است و اهل فراست ائمه معصومین میباشند این بابویه در آیه «فامض الصبح الجمیل» از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده فرمود معنای آیه اینست که بدون سرزنش و عتاب ننویسید. شیخ در تہذیب از محمد بن مسلم در آیه «راقداً تیناک سبأ من المثانی والقرآن العظیم» روایت کرده گفت از حضرت صادق علیه السلام معنای صبح المثانی را پرسیدم؛ فرمودند مراد سوره حمد است یا بسم الله الرحمن الرحیم که جمیع اوست آید می باشد و بسم الله در اول سوره ها جزء سوره است و بک آیه محسوب میشود.

عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود مراد از مثانی ما ائمه هستیم که خداوند به پیغمبر عطا فرمود و مادر روی زمین و جہ الله میباشیم هر کس ما را بشناسد بهشت را در پیش دارد و آنکه منکر ما باشد مقرر جہنم است.

عیاشی از حسن عامری روایت کرده گفت از حضرت باقر علیه السلام معنی آیه «ولقد آتیناک سبأ من المثانی والقرآن العظیم» را سؤال کردم فرمود تزیل آیه اینطور است ولقد آتیناک السبع من المثانی و مراد از مثانی ما ائمه هستیم و مقصود از قرآن عظیم فرزندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میباشد.

و از سماعه روایت کرده گفت فرمود حضرت رضا علیه السلام خداوند به پیغمبری سبع مثانی عطا فرموده جز به پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله و مراد از آن ائمه میباشد که افلاک بطویل وجود مقدسات آنها دور میزند.

قوله تعالى : لا تعلم عینک الی ما متعنا به ازواجنا منهم

این آیه خطاب به پیغمبر است ولی باطنا خطاب بامه باشد میفرماید چشم فرو بند و کوتاه دار از آنچه ما با این کافران عطا کردیم که آنها برای آزمایش ایشان است و معزونی نباش و تواضع کن برای مؤمنین و با ایشان یرفق و مدارا رفتار کن.

بعضی از صحابه گفته اند سبب نزول آیه آن بود که هفت کاروان از مال التجاره یهودیان بنی قریظه و بنی نضیر یکدفعه وارد مدینه شدند و انواع عطریات و جواهرات و اموال نفیسه در آن مال التجاره موجود بود مسلمانان گفتند چه بیکو بود که این هفت کاروان تملق بمادداشت تا در راه خدا صرف مینمودیم جبریل فرود آمد و یکبار دیگر سوره فاتحه الکتاب میآورد با آیه مزبور و گفت این هفت آیه سوره حمد بهتر است از آن هفت کاروان برای شما چه آن سوره اولش الحمد لله رب العالمین است و اول کلمه ای است که آدم یزبان جاری کرد هنگامیکه روح در او دمیده شد او را عطسه گرفت این کلام را گفت و نیز آخر کلمه‌ای باشد که اهل بهشت گویند چنانچه مفرماید و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین و این معنی یکی از وجه مناسبت این سوره است که سبع مثانیش خوانند .

قوله تعالى : وقل الى الا انذار المبين

ای پیغمبر هر دم بگو که من از طرف پروردگار باد لایل روشنی برای رسانیدن شما از عذاب خدا آمده‌ام .

بعضی از صحابه روایت کرده اند روزی عبدالله مسعود بدر محضر رسول اکرم ﷺ رفتند و بدا گوید آنحضرت فرمود کیست کوبنده در عبدالله گفت انا یعنی من پیغمبر در غضب شد و فرمود هیچوقت من از این نیست مخلوقی بگوید انا و اظهار عنیت کند چون در گشوده شد عبدالله مشاهده کرد که از خشم بر حسین پیغمبر اکرم ﷺ هویدا است عرض کرد ای رسول خدا چه گاهی کرده‌ام فرمود ای پسر مسعود مگر نمیدانی که هیچ مخلوقی را نباید و نرسد که بگوید انا و اظهار عنیت بنماید عرض کرد توبه کردم که دیگر این سخن نگویم پروردگار چون این ادب را از پیغمبرش مشاهده کرد فرمود بر تمام مردم حرام است که اظهار عنیت کنند و بگویند انا جز بر تو و آیه فوق نازل گردید که ای محمد باین مردم بگو من شما را از عذابی میترسانم که فرود آید شما چنانچه بر یهودیان و ترسایان که آیات خدا را تمیزیه و تعریف و تقسیم کردند فرود آمد چه آنها گفتند تو من یبعض و نکفر یبعض ایمان به بعضی از آیات داریم و بعضی دیگر کافریم .

قوله تعالى : الذين جعلوا القرآن عضين فوردك فتمثلهم اجمعين
 آنهاييکه قرآن را جزء جزء نموده جزئی را قبول و جزئی دیگر را تکذیب
 ورد نموده اند سوگند به پروردگارت که از همه آنها مواخذة مینمائیم .

عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود روز قیامت از چند چیز پرسش
 کنند یکی از عمر شخص که در چه فانی کرده دیگر از جوانی که در چه بسر برده
 سوم از مال که چگونه جمع نموده و در کجا صرف کرده چهارم از ولایت ما اهل بیت
 پیغمبر که در قرآن نازل شده و آن را رد کردند و کافر بآیات ولایت شدند .

ابن بابویه در آیه « فاصدع بمانور داعش من المشرکین انا کفیناک المستهزین »
 از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود پیغمبر اکرم حدت پنج سال از ترس دشمنان
 نبوت خویش را کتمان نموده و دعوتی بعمل نیادرد و فقط امیر المؤمنین علیه السلام و خدیجه
 کبری علیهما السلام با آنحضرت بودند سپس در اجرای مفاد آیه فوق پیغمبر اکرم اظهار امر
 نموده پیغمبری خویش را اعلام فرمود .

و نیز از آنحضرت روایت فرموده که مستهزین و مسخره کنان پیغمبر پنج
 نفر بودند .

در اید بن عفیره مغزومی « عاص بن داهل مومی » « اسود بن عبد یفوت زهری »
 « اسود بن مطلب » « حارث بن طلائه تنفی » (الخزاعی ع) .

و چون این آیه نازل شد پیغمبر اکرم دانست که خداوند آنها را خوار و ذلیل
 خواهد نمود و همه آنها بمردن بسیار بدی گرفتار و هلاک شدند .

ابن بابویه ذیل آیه « انا کفیناک المستهزین » از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
 فرمود این آیه در مکه و سال سوم بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است .

پیغمبر اکرم روز دوشنبه بود که به نبوت میبوت گردید و در روز سه شنبه امیر المؤمنین
 و سپس خدیجه عیال آنحضرت ایمان آورده و اسلام اختیار کردند روزی ابو طالب با اتفاق
 جعفر بدیدن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رفته بود مشاهده کرد پیغمبر بنماز ایستاده و علی در
 طرف راست آنحضرت است ابو طالب بجهت فرمود تو نیز در طرف چپ بسر « بوقت
 بایست و نماز بگذار جعفر به سعادت پیغمبر اکرم بایستاد ولی آنحضرت کمی جلو تر

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (۹۰) كَمَا أَنزَلْنَا عَلَى الْمُتَسِفِينَ (۹۱) الَّذِينَ جَعَلُوا
 الْقُرْآنَ عِظِينَ (۹۲) قُورَيْبًا ثُمَّ لَبَثُهُمْ مِنَ الْإِسْمِ (۹۳) عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۴)
 فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۹۵) إِنَّا كَلِمَاتُ الْمُسْتَهْزِئِينَ (۹۶)
 الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۹۷) وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ
 يَضِلُّ صَدْرُكَ إِنَّمَا يُغْوِي لَوْنُ (۹۸) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ (۹۸)
 وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹)

رفته بنماز خود ادامه دادند و مکرر دینده شد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بنماز مشغول میشدند
 و علی و جعفر و زید بن حارثه و خدیجه به حضرتش اقتداء میکردند از بهشت دو سال گذشته
 بود که این آیه : « فاصدع بما تؤمر » نازل شد و استهزاء کنندگان بر پیغمبر پنج
 نفر بودند .

ولید بن مغیره - معاص بن وایل - اسود بن مطلب - اسود بن یثرب - حرث بن
 طلائطه الخزاعی ولید بن مغیره بن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفتار و همزای پدرش که در جنگ بدر
 کشته شد مبتلا گردید و بر اسود بن یثرب و حرث بن طلائطه نیز نفرین فرمود روزی
 ولید از نزدیکی پیغمبر میگذشت و جبرئیل با آنحضرت بود فرمود یا محمد صلی الله علیه و آله
 این مرد از استهزاء کنندگان شماست همانموقع ولید بدرب مسجد رسید و شخصی
 مشغول تهیه زمینک کمان بود ولید غفلتاً پای خود را بکمان زد و کمان پست بر ولید
 خورد و خون از آن جاری گردید ولید بمنزلش رفته در بستر خود افتاد از موضعی که
 کمان اسابت کرده بود جریان خون بعدت ادامه یافت بطوریکه خون به بستر دخترش
 که در نزدیکی او خفته بود رسید دختر از خواب برخاست تصور کرد که خون برائی
 بم بستر شدن پدرش با وی تراوش نمود پدید بانک زد چگونگی مبادرت بپوشیدن جناختی
 نمودی و مرا لکه دار ساختی پدرش باو فهمانید که خون از بدن او جاری میشود و لمطافات

همانطور که بر کسانی که آیات خدا را تجزیه و تقسیم کرده اند عذاب نازل گردید (۹۰) آنهایی که قرآن را تجزیه کرده جزئی را تکذیب نمودند (۹۱) آنهایی که قرآن تجزیه کرده جزئی را قبول و جزئی را تکذیب نمودند (۹۲) سوگند به پروردگارت که از همه آنها مؤاخذه مینمایم (۹۳) و از کارهایی که کرده اند باز پرس خواهد شد (۹۴) بآنچه مأموری قیام نموده و بنطاق برسان و از عمر کن روی برگردان (۹۵) و ما ترا از شر مسخره کنندگان حفظ مینمایم (۹۶) همان کسانی که دیگری را برای خدا شریک میسازند بزودی میدانند که چگونه مرتکب خطا و اشتباه شده اند (۹۷) میدانم که از گفته های ناروای منافقین و تکذیب کنندگان چه قدر دلتنگ شده ای (۹۸) پروردگارت را ستایش کن و تنزیه گفته و از سجده کنندگان و نماز گزاران باشی (۹۹) و پیوسته به پرستش پروردگارت مشغول باش تا مرگ یقین بشو برسد (۱۰۰)

آخر زندگی را طی میکند و دستور داد برادران و فرزندان بیایند او جمع شوند چون حضور یافتند بعد از آن بن دیمه گفت عماره فرزند بزرگ من در حبشه مهربوس است از محمد بن ابی بکر نامی بنی بنیوان نجاشی پادشاه حبشه بگریه که او را آزاد ساخته و بیکه برگرداند آنکه بکوچکترین فرزندش خطاب نموده گفت ای پسر تو را به پنج امر وصیت میکنم و علانتم که در اجرا و انجامش بکوشی اول آنکه ابی درهم ادسی را که هلال مرا بخر و غلبه تصرف نموده و او دخترش میباشد اگر او را آزاد گذارند از شوهر دیگر فرزندی چون تو بوجود بیاورد دیگر آنکه اگر چه کسی مرا بمرد مجروح نموده وای خون من بگردن طایفه خزاعه است که سبب شد کمان و آن تبر مرا مجروح کند سوم آنکه در بنی قریظ مطالباتی دارم نسبت به رسول آنها اقدام کن اسقف بجران نیز دو پسر دینار از من طلب دارد که باید آنها را بوی تسلیم نمایی تا این سخن را تمام کرد پدرک واصل گردید - اسود بن یثوب بر اثر توجه جبریل به مرض اشتقاق مبتلا گشته و شکمش پاره شده و هلاک گردید و چوبی بکف پای هاشم بن دابیل فرود رفت و از روی پایش خارج شد و با این مرض نابود و هلاک شد و حرث بن ظلاله بر اثر اشاره جبریل سنگی بر سرش اصابت نمود و هلاک شد و با این ترتیب دانا گفتنا مستهزین - جامه عمل پوشیده و مضمون آیه صورت وقوع پیدا نمود.

بالآخره پس از نزول آیه فوق پیشتر اکرم صلی الله علیه و آله شروع بدعوت خاق نمود
 روزی بالای سنگی ایستاده و فرمود ای طایفه قریش وای گروه عرب من شما را بکلمه
 طیبه توحید دعوت میکنم که بدانید جز خدای یکتا خدایی نیست و من از جانب خدا
 پیغمبرم و مأمورم شما را از شرک و بت پرستی بر حذر داشته و به یکتا پرستی و دین اسلام
 و عبری و هدایه کنم اگر دعوت مرا بپذیرید دنیا و آخرت شما آبادان میشود در این
 دنیا مالک ممالک عرب و عجم شده و در آخرت بهشت جای شما خواهد بود
 مردم پیادان آنحضرت را با اسب و استیلا تلقی نموده و یکدیگر میگفتند محمد صلی الله علیه و آله
 دیوانه شده است ولی نظر با احترام ابوطالب جملاتی نمودند چندی نگذشت که یزدگان
 قریش نزد ابوطالب رفته شکایت کردند که پسر برادر خدایان ما را دشنام میدهد و
 ما را سبیه و نادان میداند و جوانان ما را فاسد کرده و باعث پریشانی و پراکندگی ما
 میشود ما حاضریم آنقدر از مردم قریش برای او ثروت و مال جمع کنیم که او از همه
 ثروتمندتر شود و هر ذبی و اکه خواسته باشد باز توزیع میکنیم که دست از رفتار و
 افکار خود برداشته و به بهترین وضع زندگانی نماید ابوطالب پیشتر را ملائمت و
 نظریات قریش را بحضورش رسانید پسر فرمود ای عسوی گرامی من بازی بمال و
 ثروت و زن و غیره ندارم دین امری است الهی و من از طرف خداوند برای هدایت خلق
 مبعوث شده ام مانند انبیاء سابق که خداوند آنها را بر هری خلق فرستاده بود ابوطالب
 گفت ای برادر زاده عزیز اینها خوبشان تو هستی که آمده اند و از من خواهش میکنند
 که از تو بخواهم دست از ایشان برداشته و بخدایان آنها دشنام ندی فرمود عمو جان
 من آنقدرت و توانایی را ندارم که مخالف فرمایش پروردگار اقدامی بعمل آورم
 ابوطالب چون این گفتار صریح را از پیشتر شنید دیگر سخنی نکفت مدتی نگذشته
 بود که بار دیگر قریش نزد ابوطالب جمع شده عرض کردند ای ابوطالب تو زودترین
 افراد قبیله هستی برای آنکه فتنه برادر زاده ات خاموش شود موافقت کن که ما
 محمد صلی الله علیه و آله را بپذیریم و ازین برادریم و در مقابل تمام ما را بده خود بنما ابوطالب در
 جواب آنها قصیده مفصلی انشاء کرد که چند بیت آنرا ذیلا ترجمه مینمایم.

قریش گویا محبت و دوستی را بویکرده اند

و تمام اسباب و وسایل را از دست داده از
 بخدای خانه کعبه آنها دروغ میگویند
 بخدا قسم ما هرگز از محمد ﷺ یزاری نجوییم
 مایزه و شمشیر زده اسب مینازیم
 و آنقدر محمد ﷺ را یاری میکنیم که دشمنانش پراکنده شوند.
 ما از پسران و فرزندان خود دفاع خواهیم کرد

لما قریش برای قتل پیغمبر ﷺ ائتلاف و اتحاد نموده و تصمیم به کشتن
 آنحضرت گرفتند ابوطالب چون از تصمیم ایشان مطلع شد بنی هاشم را جمع کرده
 قسم خورد که بخدای کعبه و رکن و مقام و مشاعر ممکن نیست بگذارم کوچکترین
 آزادی بمحمد ﷺ رسد باید تمام شما در شب خودم حاضر شدید همگی بهراست
 و نگهبانی بمحمد ﷺ پردازیم بدستور ابوطالب مدت چهار سال بنی هاشم در شعب
 ابوطالب شمشیر بدست پیاسبانی آنحضرت مشغول بودند.

ابوطالب در بستر مرگ و بیماری افتاد پیغمبر اکرم ﷺ در حال اجتناب نزد
 همیش رفت و فرمود:

ای عوی عزیزم از بند طغولیت و صغیری مرا در پناه خود قرار دادی و از
 یتیم برادرت بیشکوترین وجهی کفالت نمودی خداوند چیزی غیر حقو عطا فرماید از
 پیشگاه پروردگارم از شفاعت مینمایم و ابوطالب با خشنودی از پیغمبر چشم از دنیا بسته
 و دعوت حق را ایستاد گفت پیغمبر اکرم ﷺ فرمود در روز قیامت در مقام شفاعت
 میایستم و از پدر و مادر و عمویم که در زمان جاهلیت با من مواسات کرده شفاعت
 خواهم کرد.

و نیز ذیل آیه «و اهد ربك حتى ياتيك اليقين» از فضل بن عمر و او از
 حضرت صادق ﷺ روایت کرده فرمود وقتی آیه «ولا تمدن عينيك» تا آخر آیه نازل شد
 رسول اکرم ﷺ فرمود هر کس از موانع خداوند پندنگیرد در دنیا دچار حسرت
 و اسف خواهد شد و هر که چشم امید بغیر خدا داشته باشد هم و غمش زیاد
 میشود و کسانی که در نعمت دنیا غرق شده و از خوراك و لباس بهره مند میشوند

دانش کمتری نصیب آنها می شود و هر که شب را برون برساند و برای امر دنیا
مهموم و محزون باشد گرفتار غضب و سخط خداوند میگردد باید توجه داشت که
اگر از کاری و شخصی شکایتی دارد جز نزد خدا شکایت نبرد و این موضوع را باید
توجه داشت قرآن را کسی قرائت ننماید مگر آنکه آتش دوزخ بر او حرام شود
اگر با قرائت قرآن کسی بآتش جهنم برود مسلماً آیات خدا را سخریه و استهزاء
نموده است هر که برای جلب توجه بعال و ترویج دیگران نزد ایشان برود و تلبسین
خود را از دست میدهد آنگاه فرمود شایزدگی بشود راه ندهید و با دقت و مدارا
مستوال کنید و بسا اهل تو زید شاید روزی طرف ستوال خود محتاج و نیازمند
شود یا خشوع بدرخانه برود و از خدا بخواهد که با او هم از عطایای خود مرحمت
فرماید هر وقت آرزو نکنید که خداوند از دیگری سلب نعمت فرماید.

فرمود امیر المؤمنین علیه السلام من هیچ یقینی ندیدم که بشك شباهت داشته باشد
در نظر مردم یعنی مرك یقین است بحقیقت و مردم با آن چنان معامله کنند که گویا
در آن شك دارند چه از عمل و عبادت و کردار آنها هر یک است که موت و مرك
را یقین نمیدانند و الا اینطور رفتار و کردار ایشان نمیبود و پیوسته ستم و ظلم به
بندگان خدا نمی کردند و اموال آنان را نمی ربودند و بزرگ دستار تعدی و جور
روا نمی داشتند.

صحابه گفتند وقتی آیه فوق نازل شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود مرا دستور
نداده اند که حال و تروت اندوخته جمع نمایم و از جمله تاجران باشم بمن وحی
رسیده که از جمله ساجدان باشم تا مرك درسد و اهل معنی گفتند باید عبادت
و پرستش نمود پروردگار را تا علم ضروری بتزول مرك حاصل شود چه عمل و ایمان
تا آنوقت نافع باشد و خود بخشد پس از آن ایمان و عمل اثری ندارد.

پروردگار را توفیق عنایت فرما تا تو را از روی خلوص و یقین پرستش نموده
آنطوری که خوشنودی و رضای ذات مقدس باشد بتدگی و اطاعت کنیم.

سپاس و ستایش بی پایان خداوندی را سزااست که توفیق هدایت فرمود تا پیش
سوم این تفسیر شریف که مشتمل بر کتاب و عترت است به پایان رسید و از صاحب قدس
حضرتش جلت عقلمته درخواست مینماییم که موفق بگرداند تا بقیه تفسیر را اشاءالله
پزودی با تمام رسائیم و از خوانندگان عظام تقاضا میشود با نظر دقت بنگرند در این
مجموعه که در حقیقت دائرة المعارف اسلامی و مذهب جعفری  است و تا به حال
کسی از متقدمین و متأخرین بر این سبک سهقت نگرفته اند. تین تفسیری است فارسی
زبان در عصر حاضر که با عبارات ساده و اسلوب نوین تدوین شده این تفسیر شریف علاوه
بر آنکه مورد استفاده عموم میباشد دلیل و راهنمایی است برای خواص و دانشمندان
زیرا راه و طرق استنباط احکام شرعی را سهل و آسان کرده و از هر گونه حشو و
زوائدی محالی است مسائل حلال و حرام و اجابت و معصیات احکام تکلیفی و اجتماعی
قصص و حکایات را با دلائل و برهان کافی بیان مینماید هدیه ایست که بنام نامی اعلی حضرت
حجة بن الحسن ادواح العالمین له الفدا شروع و ختم گردید امید است منظور نظر
آن امام همام عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع گردد. والسلام علی من اتبع الهدی

حاج سید ابراهیم بروجردی

تهران مودخه هفدهم شهر ذیحجه سال یک هزار و سیصد و هشتاد

و شش هجری مطابق ۱۳۲۴ و ۱۳۲۶ شمسی

وَ اسْتَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِمْرَ الَّتِي اَقْبَلْنَا فِيهَا وَ اِنَّا لَصَادِقُونَ (۸۲)
 قَالَ بَلْ سَوَّاتُ لَكُمْ اَلْاَسْكَمَ اَمْرًا فَصَبْرٌ حَمِيلٌ صَبْرٌ صَبْرٌ اِنَّ يَأْتِيَنِي بِهِمْ
 حَمِيمًا اِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۸۳) وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا اَسْتِى عَلَى
 يُوسُفَ وَ اَبْيَضْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (۸۴) قَالُوا تَاللَّهِ لَنَلْقَاهُ لَنُنَصِّرَهُ
 يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا اَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵) قَالَ اِنَّمَا اَشْكُو
 بَشًى وَ حُزْنًى اِلَى اللّٰهِ وَاعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۶) يَابُنَى اَذْهَبُوا
 فَتَحَسَّوْا مِنْ يُّوسُفَ وَآخِيهِ وَلَا يَأْسُوا مِنْ رُّوحِ اللّٰهِ اِنَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
 الْكَافِرُونَ (۸۷)

ای پدر از آن شهر و قافله که ما در آن بودیم جواباً گفتار ما بر تو معلوم
 گردد (۸۲) یعقوب گفت بلکه زینت و جلوه داده برای شما نفسایان کلیرا باز هم صبر
 نیکو پیش گیرم امید است خدا ایشانرا بمن بشار رساند که است خدائی دانا و
 درستکار (۸۳) آنگاه یعقوب روی از آنها برگردانید و گفت و اسفا بر فراق یوسف
 و سفید شد دیدگان او از اندوه و داغ دل بهشت (۸۴) فرزندان بسلامت گفتند بخدا
 سوگند آنقدر داریم یاد یوسف کنی تا از غصه فراقش مریض شوی و یا خود را بدست
 هلاک سیاری (۸۵) یعقوب بفرزندان گفت من با خدا غم دل گویم و از لطف و محاسب
 خدا چیزی دانم که شما نمیدانید (۸۶) ای فرزندان بروید بمصر و از حال یوسف و برادرش
 جویا شوید و نا امید نشوید از رحمت خدا همانا تو امید نمیشود از رحمت پروردگار
 جز طایفه کافران (۸۷)